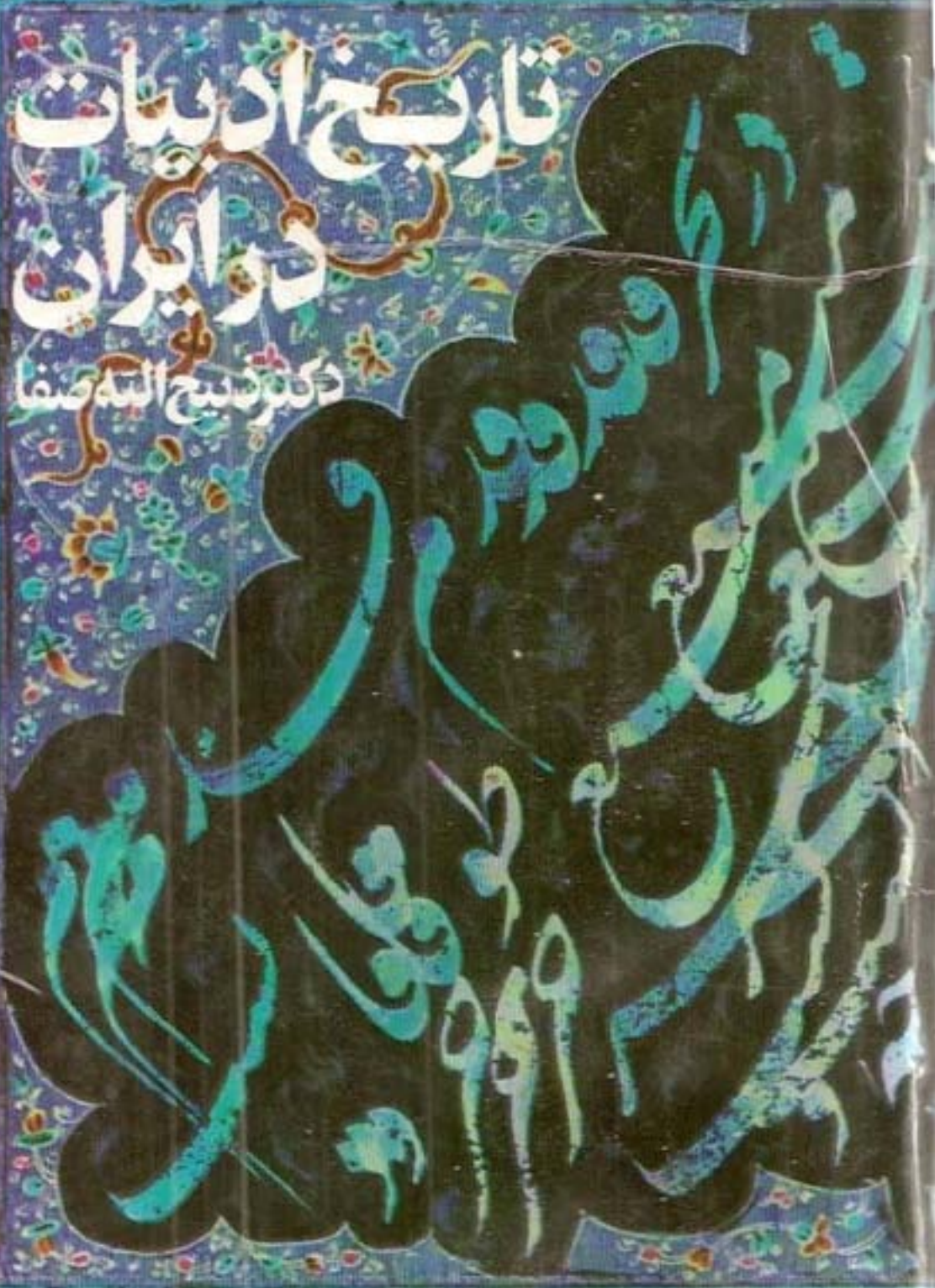




تاریخ ادبیات

دروازان

دکتر سید اله صفی



تاریخ ادبیات در ایران

۴

(جلد پنجم - بخش اول)

تاریخ ادبیات در ایران

از آغاز سدهٔ دهم تا میانه سدهٔ دوازدهم هجری

تالیف

دکتر ذبیح‌الله صفا



تهران - ۱۳۶۹

با همکاری



انتشارات فردوس: خیابان مجاهدین اسلام، شماره ۲۶۲ - تلفن: ۳۰۲۵۳۳

تاریخ ادبیات در ایران (جلد پنجم - بخش اول)

تالیف: دکتر ذبیح‌الله صفا

چاپ پنجم: ۱۳۶۹ - تهران

چاپ: چاپخانه تابش - تهران

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب



ص پنزده - هجده

مقدمه جلد پنجم

فصل اول

خلاصه وضع سیاسی ایران

از نهمین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ص ۵-۵۹

ص ۵-۱۱

۱۱-۳۲

۳۲-۳۸

۳۸-۴۳

۴۳-۴۶

۴۶-۵۰

سرآغاز

جانشینان شاه اسمعیل صفوی

غلبتهای انقراض سلسله صفوی

اشاریان

دولت عثمانی

دولت گوزکانی هند

فصل دوم

نگاهی بوضع اجتماعی ایران

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ص ۶۰-۱۳۱

ص ۶۰-۶۳	ترسیم کلی اوضاع
۶۸-۶۳	تجدید وحدت سیاسی و ملی و مذهبی
۷۲-۶۸	ارزش تاریخی دولت صفوی
۷۵-۷۲	روایی کار اقتصاد و آبادانی
۷۹-۷۵	آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول
۸۳-۷۹	ثروتهای بزرگ
۸۹-۸۳	سرگرمیها، جشنها و همگروهیها
۹۱-۸۹	مفاسد زمان
۹۶-۹۲	فاسادگاری سرخ کلاهان و اثر آن در وضع دوران صفوی
۱۰۷-۹۶	خشونت و خونریزی و رفتارهای نابهنجار
۱۱۰-۱۰۷	کشتار خویشاوندان
۱۱۳-۱۱۰	باده گساری
۱۲۶-۱۱۳	خوگریهای زیان آور
۱۲۸-۱۲۶	توان یابی فرهنگ تازی
۱۳۱-۱۲۸	امتداد غلبه ترکان

فصل سوم

وضع دینی ایران

از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم

ص ۱۳۲-۲۲۸

ص ۱۳۲-۱۳۳	وضع کلی دینها و مذہبها
۱۳۵-۱۳۳	بازگفتاری درباره تشیع
۱۳۳-۱۳۵	مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل
۱۳۵-۱۳۳	قیام صوفیان صفوی
۱۳۹-۱۳۵	مرتبۀ والای مرشد کامل
۱۵۶-۱۳۹	اعتقاد بمرشدان کامل و جانبازی در راه آنان
۱۶۲-۱۵۷	خشونت و سختگیری در مبارزه با تسنن و رسمی کردن تشیع
۱۶۹-۱۶۲	تعصبات مذهبی
۱۷۲-۱۷۰	عالمان دین
۱۸۳-۱۷۲	نفوذ عالمان مذهبی
۱۸۷-۱۸۲	تحوی و کردار عالمان شرع
۱۹۲-۱۸۷	انقطاع از پیوندهای ملی
۱۹۸-۱۹۲	رخنههایی در تشیع و نفوذ عالمان مذهبی
۲۰۱-۱۹۸	موضوع خلافت

تصوف و صوفیان (۲۰۱-۲۲۸)

۲۲۰-۲۱۴

کتابهایی در رد تصوف

۲۲۲-۲۲۰

بقای تصوف

۲۲۸-۲۲۲

اثرهای صوفیان

فصل چهارم

وضع علوم

از سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ص ۲۱۸-۲۲۹

ص ۲۳۳-۲۲۹

وضع عمومی علوم

۲۳۵-۲۳۳

دوره جامعیت

۲۳۶

زبان علمی

۲۳۹-۲۳۶

مدرسه‌ها و مراکزهای تعلیم

۱- دانشهای دینی

(ص ۲۳۹-۲۷۷)

ص ۲۴۰-۲۳۹

مراکز تجمع طالبان علوم شرعی

۲۴۱-۲۴۰

تدوین نهایی دانشهای مذهبی شیعه

۲۴۲-۲۴۱

ملیت عالمان شرع

۲۴۶-۲۴۲

قراءت قرآن

۲۵۲-۲۴۶

تفسیر قرآن

۲۵۳-۲۵۲

نیایشنامه‌ها

۲۶۲-۲۵۳

علم حدیث

۲۶۲-۲۷۰

فقه و اصول

۲۷۰-۲۷۷

علم کلام

۲- دانشهای عقلی

(ص ۲۷۸-۲۶۶)

ص ۲۷۸-۲۸۲

انحطاط علوم

۲۸۵-۲۸۹

موضوعات علوم

۲۸۹-۲۹۲

منطق

حکمت، حکیمان و حکمت شناسان

۲۹۲-۲۹۷

کلیات

۲۹۷-۲۹۹

قاضی میبدی

۲۹۹-۳۰۲

غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی

۳۰۲

شمس‌الدین محمد خفری

۳۰۲-۳۰۵

مصالح‌الدین لاری

۳۰۵-۳۰۶

میرزا جان باغ نوی

۳۰۶-۳۰۹

میرداماد

۳۱۰-۳۱۲

میرفندرسکی

۳۱۲-۳۱۶

آقا حسین خوانساری

۳۱۶

آقا جمال خوانساری

۳۱۶-۳۱۷

ملا شیخای شیرازی

۳۱۷

میرزا محمد شروانی

۳۱۷-۳۱۸

تجلی

۳۱۹-۳۲۵

صدرالدین شیرازی

۳۲۵-۳۲۶

شمسای گیلانی

۳۲۸-۳۲۶

فیاض لاهیجی

۳۳۶-۳۲۸

فیض کاشانی

۳۴۰-۳۳۶

قاضی سعید قمی

۳۴۳-۳۴۰

ملا رجبعلی تبریزی

دانشهای ریاضی

۳۴۴-۳۴۳

میرم چلبی

۳۴۷-۳۴۴

عبدالعلی بیرجندی

۳۴۷

خفری

۳۴۷

قیاتالدین منصور

۳۴۸

دانشمند ابیوردی

۳۴۸

مظفر گنابادی

۳۵۰-۳۴۸

محمد باقر یزدی

۳۵۲-۳۵۰

بهاءالدین عاملی

۳۵۳-۳۵۲

در قلمرو گورکانیان هند

۳۵۲-۳۵۳

علم موسیقی

پزشکی و داروشناسی و دانشهای دیگر

۳۵۵-۳۵۲

وضع پزشکی و داروشناسی

۳۵۶-۳۵۵

سلطانعلی گونابادی

۳۵۸-۳۵۶

یوسفی هروی

۳۵۹

نورالدین شیرازی

۳۶۱-۳۶۰

شاهارزانی

۳۶۱

داروشناسی

۳۶۱

محمدبن یوسف هروی

۳۶۱-۳۶۲	حکیم شقایق
۳۶۲	عماد طیب
۳۶۲	کمال‌الدین گیلانی
۳۶۲-۳۶۳	حکیم مؤمن
۳۶۳	محمد مسیح طیب
۳۶۳	محمد هاشم نهرانی
۳۶۴	نظام‌الدین احمد
۳۶۴	چند دازوشناس دیگر
۳۶۴-۳۶۶	دایزشکی

۳- دانشهای ادبی

(ص ۳۶۶-۴۱۸)

الف - دانشهای ادبی فارسی

۳۶۶-۳۶۸	مطالعه عمومی
۳۶۸-۳۹۱	فرهنگهای پارسی:
۳۶۸-۳۷۲	طرح کلیات
۳۷۲-۳۷۳	(۱) تحفة السعاده (فرهنگ سکندری)
۳۷۳-۳۷۴	(۲) مؤبد الفضلا
۳۷۴	(۳) تحفة الاحباب
۳۷۴-۳۷۵	(۴) مدارالافاضل
۳۷۵	(۵) سرمة سلیمانی
۳۷۵-۳۷۶	(۶) نسخه میرزا (فرهنگ میرزا)
۳۷۶-۳۸۰	(۷) فرهنگ جهانگیری
۳۸۴-۳۸۰	(۸) مجمع الفرس
۳۸۴-۳۸۶	(۹) بزهان قاطع
۳۸۶	(۱۰) کشف اللغات والاصطلاحات

۳۸۶-۳۸۷

(۱۱) لطائف اللغات

۳۸۷

(۱۲) مفتاح المعضلات

۳۸۷-۳۸۸

(۱۳) فرهنگ رشیدی

۳۸۸-۳۸۹

(۱۴) چراغ هدایت

۳۸۹-۳۹۰

(۱۵) چهار عنصر دانش

۳۹۰-۳۹۱

(۱۶) بحر الفضائل

۳۹۱-۳۹۲

لغت‌نامه‌های فارسی ترکی

۳۹۲-۳۹۷

دستور زبان فارسی

۳۹۸-۴۰۵

دانشهای بلاغی فارسی

۴۰۵-۴۰۸

ترسل و انشاء

ب - دانشهای ادبی عربی

۴۰۸-۴۱۲

لغت‌نامه‌های عربی

۴۱۲-۴۱۴

صرف و نحو عربی

۴۱۴-۴۱۶

علوم بلاغت عربی

۴۱۶-۴۱۸

کتابهای رجال

فصل پنجم

زبان و ادب فارسی از نخستین

سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ص ۳۱۹ تا پایان جلد حاضر

بهره نخست

« وضع عمومی زبان فارسی

(ص ۴۲۱ - ۴۴۲)

۴۲۲-۴۲۱	رواج زبان فارسی
۴۲۸-۴۲۳	ترکی و ترکی گوی
۴۳۲-۴۲۸	تغییر زبان آذری
۴۳۶-۴۳۲	ادامه تأثیر و نفوذ عربی
۴۴۲-۴۳۶	پارسی آشفته و آشفته گویان پارسی

بهره دوم

شعر فارسی

(ص ۴۴۳ - ۶۴۳)

۰	رواج شعر و ترویج شاعری (ص ۴۴۳-۴۴۵)
	هند، قوراکاه شعر و ادب فارسی (ص ۴۴۵-۴۹۱)
۴۴۸-۴۴۵	۱. بهمنیان و پادشاهان جزه دکن
۴۵۰-۴۴۹	۲. پادشاهان دهلوی و دیگر جاهای هند
۴۵۰	۳. عصر گورکانیان هند
۴۶۳-۴۵۰	۴. شاهان و شاهزادگان گورکانی هند و شعر پارسی

دوازده _____ تاریخ ادبیات در ایران (۵)

۴۸۴-۴۶۲	خاندانها و خانان هند
۴۸۶-۴۸۴	هندوان پارسی گوی
۴۹۱-۴۸۶	هند، تفرجگاه اهل ذوق و ادب ایران
۴۹۷-۴۹۱	کشور بی رواج
۵۰۲-۴۹۷	خریداران سخن در ایران
۵۰۶-۵۰۲	صاحب قدرتان محلی
۵۰۹-۵۰۶	خوانندگان سخنور
۵۱۱-۵۰۹	ترکان پارسی گوی
۵۲۱-۵۱۱	احوال شاعران

شیوه سخنوری، ویژگیها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی
(ص ۵۲۱-۵۷۵)

۵۲۲-۵۲۱	۱) سیر تدریجی و مرحله به مرحله
۵۲۲	۲) مقیاس فصاحت
۵۲۴-۵۲۲	۳) تعدد و تنوع سبکها
۵۲۴	۴) سبک هندی
۵۲۷-۵۲۴	۵) تمایز دوردها و شیوه‌های چندگانه شعر فارسی
۵۲۷	۶) شیوه عرفی
۵۲۹-۵۲۷	۷) شیوه بابانغانی
۵۳۰-۵۲۹	۸) امتناع حکم کلی
۵۳۱-۵۳۰	۹) معنی و مضمون
۵۳۲-۵۳۱	۱۰) خیال بندی
۵۳۳-۵۳۲	۱۱) طرز خیال
۵۳۹-۵۳۴	۱۲) تخیل و توهم
۵۴۰-۵۳۹	۱۳) تمثیل
۵۴۲-۵۴۰	۱۴) ارسال مثل
۵۴۳-۵۴۲	۱۵) بیت‌های مشهور
۵۴۹-۵۴۳	۱۶) تازه گوئی
۵۵۰-۵۴۹	۱۷) تتبع و تقلید

۵۵۱-۵۵۰	۱۸) پیروی از شیوه‌های قدیم
۵۵۹-۵۵۱	۱۹) سادگی لفظ و تازگی زبان
	۲۰) تشبیه و مجاز و استعاره، ترکیب‌های تشبیهی و استعاری، استعاره تمثیلی
۵۶۱-۵۵۹	
۵۶۵-۵۶۱	۲۱) اقتران با طبیعت و محیط زندگانی
۵۶۸-۵۶۵	۲۲) مضمون رباعی
۵۷۰-۵۶۸	۲۳) مبالغه در ایجاز
۵۷۱-۵۷۰	۲۴) معنی‌های دیریاب
۵۷۳-۵۷۱	۲۵) بازی با کلمه
۵۷۵-۵۷۳	۲۶) تکرار قافیه

موضوعات شعر و انواع آن (ص ۵۷۵-۶۳۳)

۵۸۴-۵۷۵	حماسه‌های تاریخی
۵۹۳-۵۸۴	حماسه‌های دینی
۶۰۲-۵۹۳	داستان سرایی
۶۰۶-۶۰۳	نخل سرایی
۶۱۰-۶۰۶	تصیّد گویی و مدیحه سرایی
۶۱۲-۶۱۰	تصیّد‌های معنوع
۶۱۵-۶۱۲	منظومه‌های حکم و عرفانی
۶۲۱-۶۱۵	ساقی نامه‌ها
۶۲۵-۶۲۲	منقبت و مرثیه و دیگر شعرهای مذهبی
۶۲۶-۶۲۵	معما
۶۲۸-۶۲۶	ماده تاریخ
۶۳۱-۶۲۸	هجو و هزل و طنز
۶۳۳-۶۳۱	شهر آشوب و شهر انگیز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اگرچه مؤلف در مقدمهٔ جلد نخستین کتاب حاضر یاد آور شده است که: «در تاریخ ادبیات هر يك از ادوار، باید به عنوان مقدمه، وضع سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی آن دوره هم، مورد مطالعه قرار گیرد.»؛ اما از دیدگاه ویژه‌ای که مؤلف در این مجلد به مباحث مربوط به روحانیت و تشیع و تسنن پرداخته، ناشر و به یقین عده‌ای از خوانندگان ارجمند کتاب، باوی هم عقیده نیستند و جای دارد که محققان ارجمند با نقد عالمانه‌ای متناسب و هم‌سنگ شیوهٔ تحقیق کتاب، به توضیح و تبیین و پاسخ این دیدگاه، برخیزند.

کتاب، بدون حتی يك کلمه تغییر یا حذف، به احترام آزادی در بیان عقاید علمی، عیناً همچنانکه مؤلف آن را پرداخته است، چاپ شده و در دسترس همگان قرار گرفته است، اما واضح است که طبیعتاً ناشر و به طریق اولی خوانندگان حق عدم قبول برخی مطالب یا شیوهٔ بررسی آنها و حتی انتقاد از آنها را برای خود محفوظ می‌شمارند. «فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

ناشر امیدوار است که دانشمندان و محققان ارجمند جامعهٔ اسلامی ایران، با تحلیل و نقد و پاسخ علمی در نشریه‌های آکادمیک کشور، به برخی از مباحثی که زمینهٔ گفتگو و اختلاف سلیقه و بویژه اعتراض و انتقاد دارد، هم در روشن شدن آن مباحث بکوشند و هم برای ناشر این فرصت مغتنم را فراهم آورند که در چاپهای بعد از میان بهترین تقدما، یکی را برگزیند و در آغاز کتاب، درج نماید.

انشاءالله.

مقدمه

خداوند یکتای بی‌همتا را سپاس که با همه دشواریها مرا بارای آن بخشید تا کار دیرپای دراز آهنگ خود را دربارهٔ «تاریخ ادبیات در ایران» دنبال کنم و بفضل بی‌منت و نعمت بی‌ضننش مجلد پنجم ازین کتاب را آمادهٔ طبع و نشر سازم. موضوع این جلد بحث در تاریخ ادب فارسی است در سده‌های دهم و یازدهم و نیمی از سدهٔ دوازدهم هجری، یعنی نهدی که با پادشاهی شاه اسمعیل صفوی (۹۳۰م) آغاز شد و بکشته شدن نادرشاه افشار (۱۱۶۰م) پایان پذیرفت، دورانی از توانایی و پهناوری ایران و رواج پر دامنهٔ فرهنگ آن.

شیوهٔ کار در تألیف این جلد همانست که در جلدهای پیشین بود و در مقدمه‌ی که سی سال پیش ازین بر جلد اول کتاب نوشته‌ام، دربارهٔ آن سخن گفته‌ام. تنها تفاوتی که این جلد با جلدهای پیشین دارد در تفصیل جستارهای چند گانهٔ آنست نه در چیزی دیگر، و آن هم بدین سبب است که موضوع این جلد دورانی دویست و پنجاه ساله را دربر می‌گیرد و بمحیطی بسیار پهناور از قارهٔ آسیا بازبستگی دارد، و طبعاً دامنهٔ سخن هم بهمان نسبت باید و سبتر از دیگر قسمتهای این کتاب باشد.

بنابر روش ثابتی که در تألیف کتاب داشته‌ام فصلهای مقدماتی این جلد تا آنجا که ممکن بود کوتاه‌تر تدوین شده است و با این حال نباید تصور کرد که آن فصلهای مقدماتی، خاصه فصل چهارم، از فوائد ادبی خالیست، چنانکه خواننده

خود در خواهد یافت.

در همه جلد‌های این کتاب قسمت اساسی پنجمین فصل آنست که بنحقیق در زبان و ادب فارسی در دوره مربوط اختصاص دارد، با این تفاوت که در دوران صفوی باید بدنبال زبان و ادب فارسی و شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی از جانبی نادر و ازه‌های اروپا در بالکان، و از طرفی دیگر تا مرزهای چین و تا کناره‌های شرقی و جنوبی هند پیش رفت زیرا پارسی‌گویان ایرانی با تربیت شدگان آنان در همه این ناحیتهای پهناور پراکنده بودند و از شرایط خاصی که وضع سیاسی آسیا در آن عهد بر ایشان پدید آورده بود، بهره‌مندی داشتند. همین پهناوری محیط ادبی باعث شده است که فصل پنجم ازین جلد بیش از عادت بتفصیل گراید و از سیصد و نوزدهمین صحیفه ازین بخش تا پایان این جلد که گویا از هزار و پانصد صفحه تجاوز خواهد کرد، امتداد یابد و بشرحی که در آغاز فصل مذکور می‌بینید به پنج قسمت که هر يك را «بهره» نام داده‌ام منقسم گردد.

آنچه از صفحه ۳۱۹ تا ۶۳۳ ازین بخش می‌خوانید فقط کلیاتیست درباره زبان و ادب فارسی و بحثی عمومی و کلی در باب شعر، بنحوی که ترجمه حال و ذکر آثار شاعران زمان و بحث درباره نثر فارسی و نویسندگان و مؤلفان بیک یا دو بخش دیگر موکول خواهد گشت و بهنگام سخن گفتن از حال و کار شاعران [که شماره آنان از رومی و ایرانی و هندی از یکصد و بیست و پنج تن تجاوز خواهد کرد]، از هر يك بقدر امکان نمونه شعر بر گزیده خواهد شد.

از اثرهای بیشتر این شاعران، که گروهی از آنان گویندگانی توانا بوده‌اند، اکنون جز نسخه‌های معدود و گاه منحصر در دست نیست و برای آشنایی بیشتر با آنان چاره‌ی جز نقل نسبه زیاد از اثرهایشان نیست و من همین کار را درباره بسیاری از آنان کرده‌ام، اما خواننده آن اثرهای منقول نباید تصور کند که همه آنها را بعنوان نشانه‌ها و نمودارهایی از فصاحت گویندگان در این جلد گنجانیده‌ام، چنین نیست، بلکه در این کار بیشتر بدو اصل نظر داشتم؛ نخست آنکه نمونه کافی از افکار و انواع ادبی و سیر آنها و تحول زبان فارسی را در عهد مورد مطالعه خود

بخواننده ارائه کنم، و درم آنکه از اثرهای کمیاب که اینسوی و آنسوی جهان در کتابخانه‌های دوردست ذخیره شده، نمونه‌های کافی در یکجا گرد آورم و در دسترس خواننده بگذارم.

شماره عالمان و ادیبان و مؤلفان و نویسندگان و شاعران که درین جلد خواهید دید بسیارست اما همه آنان که باید باشند نیستند. با آنکه در راه تألیف این جلد بسیار سفر کرده و کتاب و دیوان و مثنوی خوانده و درباره آنها و صاحبان آنها سخن گفته‌ام، هنوز نا گفته بسیارست. همینقدر باید بدانیم بسی از گویندگان عهد که دیوانی و اثری قابل توجه، حتی متوسط، از آنان بازمانده در اینجا ذکر خبری از ایشان شده و شرحی باختصار با تفصیل نسبی درین راه نگاشته آمده است.

اینهمه را گفتم، اما این را نا گفته گذاردم که این جلد با همه تفصیل بی‌تردید از نقیصه‌های بسیار عاری نیست و چگونه از کسی چون من که پس از سالهارهنوردی هنوز در آغاز راهست، کاری آراسته بکمال بر آید؟ پس اگر دوستان در این کار برداشته نقصهایی می‌بینند بر من خرده نگیرند بلکه در رفع آن بکوشند و چاره‌بی بیندیشند تا این قسمت بسیار مهم از تاریخ فرهنگ و ادب ما چنانکه سزاوار آنست شناخته و شناسانده گردد.

در پایان بر عهده مؤلف است که مراتب امتنان خود را از دوست باوفایش آقای دکتر سید محمد ترابی بسبب زحمات خستگی‌ناپذیر او ابراز دارد. وی که عهده‌دار و تیمارخوار اصلی این کتاب، خواه در طبع اول و خواه در طبع ثانی آن، بود در راه آن بهیچ‌روی از صرف وقت و بذل همت دریغ نورزید. خدایش یاری دهد و قدم همتش در طریق ادب و فرهنگ پویا باد.

دهم بهمن‌ماه ۱۳۶۳

ذیح‌الله صفا

- ۶ -

وضع سیاسی و اجتماعی و دینی و علمی و ادبی ایران

از آغاز سده دهم تا

میانه سده دوازدهم هجری

فصل اول

خلاصه وضع سیاسی ایران

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری^۱

سرآغاز دوره‌یی که اینک کار خود را درباره آن آغاز می‌کنم، دوران مهمی از تاریخ ایرانست که نیک و بد احوال آن در وضع روزگاران بعد بتمام معنی مؤثر است. این دوران و دنباله منطقی آن تا انقلاب مشروطیت، با فراز و نشیبهایی که داشت، مجموعه‌یی از اضداد با جنبه‌های خوب و بد آن شمرده می‌شود، زیرا در همان حال که با کامیابیهای نظامی و سیاسی و با جنگاوریها و پیروزیهای مردانی چون شاه اسمعیل و شاه عباس صفوی و نادرشاه افشار همراه بود، با فرمانروایی مردانی نالایق و عیاش و با نفوذ مفسده جویان و با پیشوایی فکری و عقلی متعصبان کوتاه‌نظر جاهل نیز ملازمه داشت؛ و اگر چه با ایجاد

۱ - درباره مطالب این فصل بماندگهای زیرین مراجعه کنید،

حبیب‌السیر، فیهات‌الدین خواندمیر، تهران خیام: ۴، ۱۳۳۳.

عالم‌آرای عباسی، اسکندر بهک منشی، چاپ اول، تهران ۱۳۱۷ و چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰.

تاریخ سلاطین صفویه، میرزا محمد معصوم، تهران ۱۳۵۱.

مآثر الامراء، میر عبد الرزاق خوافی، شاهنوازخان، ۳ جلد، کلکته ۱۸۸۸-۱۸۹۰.

واقعات درانی، میروارث علی سیفی، پنجاب ۱۹۶۳ میلادی.

وحدت ملی در آن عهد مرکزیت و تمامیت ایران که با حمله تازیان و هجوم مغول و ایلغار تیمور از میان رفته بود، احیاء شد ولی در همان حال با برتری یافتن شمشیر-

-
- ←
- نادرشاه، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران ۱۳۳۹.
 - درة نادره، میرزا مهدیخان منشی استرآبادی، تهران ۱۳۴۱.
 - جهانکشای نادری، میرزا مهدیخان منشی، تهران ۱۳۴۱.
 - اردهیل در گذرگاه تاریخ، صفری، ج ۱، تهران ۱۳۵۰؛ ج ۲، تهران ۱۳۵۳.
 - شیخ صفی و تبارش، سید احمد کسروی، چاپ اول تهران ۱۳۲۳.
 - منمنعمان، سید احمد کسروی، تهران ۱۳۲۴.
 - رستم التواریخ، محمد هاشم آصف، چاپ سوم تهران ۱۳۵۷.
 - مجله یادگار، عباس اقبال آشتیانی، سال دوم، تهران ۱۳۲۴.
 - تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابوالقاسم طاهری، تهران ۱۳۵۴.

- طبقات اکبری، نظام الدین احمد، کلکته ۱۹۱۳ میلادی.
- همایون نامه، گلبدن بیگم، لندن ۱۹۰۲ میلادی.
- اکبر نامه، ابوالفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷ میلادی.
- تذکره شاه طهماسب، برلین ۱۳۴۳-۵ ق.
- تذکره نصر آبادی، تهران ۱۳۱۷.
- شاه جهان نامه، محمد صالح کنیولاهوری، هند.
- پادشاه نامه، ملا عبدالحمید لاهوری (۳ جلد) کلکته ۱۸۶۷ میلادی.
- روضه السلاطین، فخری هروی، چاپ سندی ادبی هورد، حیدرآباد ۱۹۶۸ میلادی.
- عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰. همین کتاب بنام «عالم آرای شاه اسمعیل، یک بارهسال ۱۳۳۹ در تهران چاپ شده است.

- شاه اسمعیل صفوی با اهتمام دکتر نوایی، تهران ۱۳۴۷.
- تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته، اول و دوم، بمبئی، ۱۸۴۲.
- نامه عالم آرای نادری، محمد کاظم، مسکو ۱۹۶۶ میلادی.

زنان بی فرهنگ سرخ کلاه و باچیرگی عالمان قشری ظاهر بین دورانی جدید از

- هدایع الوقایع ، زین الدین محمود آصفی ، ج ۱ و ۲ ، ۱۹۶۱ میلادی .
شاه طهماسب صفوی باهتنام عبدالصمن نوایر ، تهران ۱۳۵۰ .
تاریخ نادرشاهی ، محمد شفیع تهرانی ، تهران ۱۳۴۹ .
زندگانی شاه عباس اول ، نصرالله فلسفی ، ج ۱ تا ۴ ، تهران ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ .
فرامین واحکام دوران صفوی ، تقی موسوی ، باکو ۱۹۶۵ میلادی .
طبقات سلاطین اسلام ، استانلی لین پول ، ترجمه عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۱۲ .
حماسه سراسری درایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ سوم تهران ۱۳۵۳ .
تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، ج ۳ ، تهران ۱۳۵۶ .
روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ، میرزا محمد باقر موسوی ، ج ۱ ، تهران ۱۳۹۰ ق و ج ۲ ، تهران ۱۳۹۱ ق . و چاپ جدید آن در چند جلد .
تاریخ ایران ، ژنرال سرپرسی سایکس ، ترجمه سید محمد تقی فتوحی کولانی ، جلد دوم ، چاپ اول ۱۳۳۰ .
تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا اقتراض قاجاریه ، عباس اقبال ، تهران ۱۳۴۶ .
تاریخ ادبیات ایران ، پروفیسور ادوارد برون ، ج ۳ ، ترجمه رشید یاسمی ، تهران ۱۳۱۶ .
تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران ، دکتر لورنس لاکهارت Dr. L. Lockhart چاپ شده در «ایران شهر» (مجموعه‌یی که توسط کمیسیون ملی یونسکو در ایران زیر نظر شادروان ملی اصغر حکمت و با شرکت گروهی از اهل تحقیق درباره ایران فراهم آمده) ، ج ۱ ، تهران ۱۳۴۲ از ص ۲۵۳ به بعد .
خلاصه تاریخ سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی ، دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ۱۳۵۶ .
دلبران جانهاز ، دکتر ذبیح الله صفا ، تهران ۱۳۵۵ .
ایران در زمان صفویه ، دکتر احمد تاجبخش ، تبریز ۱۳۴۰ .
تذکره الملوك ، با مقدمه و ترجمه مرحوم پروفیسور مینورسکی V. Minorsky ، لندن

تنزل فکری و عقلی و ادبی در ایران پی‌ریزی شد که نه تنها با سقوط دولت صفوی از میان نرفت، بلکه هنوز و شاید تا دیر گاه هم برقرار خواهد ماند؛ و باز اگر چه این عهد با انضباط شدیدی که شاه اسمعیل بانی آن بود، و با نظام درباری و اجتماعی والایی که شاه عباس بزرگ بوجود آورده بود، یکی از دوره‌های خوب تاریخ

←

انقراض سلسله صفویه، دکتر لورنس لاکهارت، ترجمه ابوالقاسم دولت‌شاهی، تهران ۱۳۴۴.

Histoire des Peuples et des Etats islamiques, Brockelmann, Paris, 1949.

Medieval India under Muslim Kings, S. M. Jaffar, Pishawar, 1940.

L'Asie Centrale des temps Modernes, B. Gafourow, 1975.

The Principal offices of The Safawid State, R. M. Savory, London, 1961.

Hūmayūn in Persia, S. Ray, Calcutta, 1948.

The Persian Army in the Safavi Period, L. Lockhart, London.

I. Prasad, *The life and time of Hūmayūn*, Bombay, 1955.

S. Digby, art. *Hūmayun'* *Encyc. de l' Islam*, N E. IV, P. 595-597.

Iran, article divisé en diverses parties, *Histoire des Turcomans à nos jours*, par R. M. Savory. *Encyclopédie de l' Islam*, tome IV, P. 36-45.

Isma'el Ier, Abu L-muzaffar, par T. Gandjei, *Encyclopédie de l' Islam*, nouvelle édition, tome IV. p. 194-196.

Isma'el II, par R. M. Savory, *Encyc. de l' Islam*, tome IV, P. 196.

Abbas Ier, par R. M. Savory, *Encyclopédie de l' Islam*, nouvelle édition, tome 1. P. 7-9.

ایران شمرده شده است، لیکن در همان حال بابتی نظمی ها و کشتارها و قانون شکنیهایی که در پادشاهی کسانی چون شاه اسمعیل دوم و شاه سلطان محمد خدا بنده و شاه صفی و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و شاه تهماسب دوم و قسمت اخیر سلطنت نادر رواج یافته بود، می تواند از عهد های ناسازگار تاریخ هم بشمار آید.

باری تاریخ ایران درین عهد پر است از ملاتم و ناملائم، زشت و زیبا و نیک و بد، و اینها را جز با توضیح کافی و مطالعه مشروح در احوال این دوران نمی توان باز گفت. پیداست که در ادای چنین وظیفه ی دشوار بار سنگین تحقیق بردوش تاریخ نویسانی خواهد بود که مطالعات اجتماعی و فرهنگی را با ذکر وقایع سیاسی همراه کنند، و آنچه من درین مجلد خواهم نوشت شمه ییست از ترسیم کلی اوضاع تسا بتوان با مطالعه آن محیط فکری دوران را بهتر و بیشتر شناخت.

اما مطلبی که در سر آغاز این مطالعه طولانی نباید فراموش شود اشاره ییست بموضوع آمیزش دین و سیاست درین عهد که مقصود از آن جلوه دادن سلطنت است بصورت یک مأموریت مقدس دینی و الهی. توضیح این مقال آنست که نابغه خردسال صفوی شاه اسمعیل، با دعوی گماشتگی از سوی «امام زمان» و ادعای یافتن کمر و شمشیر و تاج و فرمان «خروج» از او^۱، طغیان خود را بر پادشاهان عهد که همگی از اهل سنت بوده اند، بصورت قیامی مذهبی و مأموریتی دینی ارائه کرد و مدعی شد که هر چه می کند بحکم و اراده «صاحب الامر» است که بنا بر اصول اعتقادی امامیان درباره مسأله امامت^۲، ولی عصر و فرمانروای باستحقاق عالم است. سپس این دعوی بار و پاهایی که او و پسرش تهماسب مدعی بوده و بگفتار خود در آنها دستورهای

۱ - عالم آرای صفوی، از نویسنده ناشناخته در عهد صفویان، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۷.

۲ - درباره امام و امامت، و مقصودهای مختلف از آن در میان فرقه های اسلامی و از آن

جمله فرقه های امامیه رجوع شود.

Imāma, par W. Medaling, Encyclopédie de l' Islam, nouvelle édition, tome III, P. 1192-1198.

جنگ و ستیز از پیشوایان دین می گرفته و سرداران ابلاغ می کرده اند^۱، دنبال شد و اندک اندک موضوع چنان مسلم و جدی شد که نصب شاهان صفوی بسلطنت از جانب امامان صورت يك حقیقت اعتقادی گرفت، بویژه که عالمان مذهبی آن دوران هم در هماوایی و همگامی با پادشاهان صفوی از پای ننشسته حدیث‌هایی جعل کردند در باره تأیید پادشاهی شاه اسمعیل و دیگر فرمانروایان صفوی^۲، و این اعتقاد تا پایان عهد صفوی با قوت تمام رایج و زبانزد همگان و محور اصلی فعالیت‌های سیاسی



Histoire de la Philosophie islamique, par Henry Corbin,
tome 1, Paris 1964, P. 53-109.

۱- درین باب بنگرید بفصلهای اوضاع اجتماعی و اوضاع دینی در همین جلد.
۲- در فارسی نامه ناصری حاجی میرزا حسن طبیب شیرازی فسانی (چاپ سنگی تهران در ۱۳۱۳ هـ ص ۹۱ در دنبال سرگذشت شاه اسمعیل و رخدادهای سال ۹۰۸) از جلد پنجم خلاصه العوارض آورده که نگارنده آن [یعنی میراحمد بن میرمحمد حسینی قمی، معروف به میر منشی معاصر شاه تهماسب اول] می نویسد، من از شیخ بهایی حدیثی شنیدم که در آن از فرمانروایی شاه اسمعیل آگاهی داده شده است بدینگونه، ان لند یارد هیل کنز وای کنز فلس بنضه ولا ذهب و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنتی عشر الفاً راکباً بغلة شهباء و علی رأسه عصا به حمراء، سپس می گوید که سید کبیر سید حسن بن سید جعفر عاملی کرکی استاد پدر فقیر بهدر گفت که در اوائل پادشاهی اسمعیل که بطوس می رفتم بتبریز رسیدم و شاه در شکار بود. در بازگشت از آن بر اشتری سفید سوار بود و برای گرفت چشم دستمال سرخی بر سر بسته داشت و لشکر هم پده هزار سوار می رسید و در آن هنگام این حدیث بهادم آمد، (نقل از فهرست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۲۰۸-۱۲۰۹). این میرمنشی تابنحی از عهد شاه عباس زنده بود و بسال ۱۰۰۱ در گذشت. یکی دیگر از عالمان دینی دوران صفوی حدیثی را که مربوط بظهور کسی از سرزمین دیلم است که مشرک و مؤمن را باطاعت خود درمی آورد [وقاعده] باید بفتح یکی از سلاطین دیلمی جعل شده باشد. درباره شاه عباس دوم دانسته که دولتخانه او در دیلمه کوجه فزوزین بود (ایضاً همان کتاب و همان جلد ص ۱۲۰۷)

و اجتماعی و دینی و فکری بوده است^۱ و باید در مطالعاتی که در پیش داریم در نظر باشد و نتیجه‌های آن مورد تحقیق در آید.

چنانکه پیش از این دیده‌ایم^۲ شاه اسمعیل صفوی (۹۰۷-
جانشینان شاه اسمعیل
صفوی ۹۳۰ هـ) در حوادث سن با نبوغ خداداد و توانایی شگفت‌

انگیز و سرعت عمل بسیار کشوری آشفته را که عرصه
 کشاکش ترکمانان و تیموریان و ازبکان بود، در مدتی کوتاه بزیر لوای یک دولت
 مرکزی در آورد که هم تمامیت فرهنگی خود را بازیافت و هم توانست با قدرتهای
 خاور و باختر کشور آماده در آویختن باشد.

این مرد مصمم و توانا یقیناً در طول زمان می‌توانست منشاء خدمت‌های شگرف
 تری بایران باشد و سلسله‌یی را که بنیان نهاده بود با آینده‌یی روشنتر برای بازماندگان
 خود باقی گذارد لیکن نتوانست از عمری دراز برخوردار گردد و بنجه مرگ او را،
 با همه زور آوری که داشت، در عین جوانی درهم شکست و بیماری حصبه بساط
 عمرش را در نورددید (۹۳۰ هـ) و کشوری را که هنوز بوجود او نیاز داشت نصیب
 فرزند خردسالش تهماسب مهوذا کرد که از تاریخ مرگ پدرش تا سال ۹۸۴ هـ برای ایران
 فرمانروایی نمود. وی در تذکره‌یی که از احوال خود ترتیب داده آغاز پادشاهی‌ش
 را از ده سالگی ضبط کرده است^۳. اگرچه این خردسالی شاه تهماسب بی‌عوضی از سران
 قزلباش فرصت آشوبگری‌هایی داد لیکن هنوز نیروی راه برنده قیام شاه اسمعیل
 مانع آن بود که شیرازه‌یی که بسته بود باسانی فرو گسلد.

در عهد او ازبکان از حمله‌های مکرر بخراسان دست برداشتند چنانکه پس

۱ - بیت زیرین، در مدح شاه سلیمان شاهدیست بر این مدعا (تذکره نصر آبادی،

تهران ۱۳۱۷، ص ۶۰).

پادشاهی که علی بن ابی طالب است کمر شاهنشاهی از دست ولایت همیان

۲ - همین کتاب، ج ۲، ص ۲۵-۲۸.

۳ - تذکره شاه تهماسب، برلین ۱۳۴۳ هـ، ق ۱، ص ۹.

از مرگ شاه اسمعیل سرداری پادشاه خود عبیدالله خان بر آن مرز ناخند و باتاخت و ناز پنج ساله بسی ویرانی بیار آوردند و گروهی از مردم آن دیار را کشتند تا آنکه شاه تهماسب بسال ۹۳۴ هـ لشکر بدان سوی کشید و عبیدالله خان که در جنگ مجروح شده بود بفرارود (ماوراءالنهر) گریخت ولی باز در همان سال و بار دیگر دو سال پس از آن بخراسان هجوم برد و هرات را در حصار گرفت و یک سال و نیم چون بلایی بر آن بوم سایه افکند و چون باز از آمدن شاه تهماسب و سرخ کلاهان آگهی یافت فرار را برقرار برگزید و همین کار را در سال ۹۴۰ هـ که سام میرزا حاکم خراسان بر برادر خود تهماسب طغیان نموده از هرات بقندهار رفته بود، تکرار کرد و هرات را ببادغارت داد تا در سال ۹۴۳ هـ چون از عزیمت شاه تهماسب بجانب خراسان آگهی یافت، آن سامان را رها کرد و از راه بلخ ببخارا باز گشت و بسال ۹۴۶ هـ همانجا بمرد^۱.

حمله‌های عثمانیان نیز در عهد شاه تهماسب تا چند گاهی بر ایران تجدید می‌شد چنانکه سلطان سلیمان خان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ هـ) بسال ۹۳۹ - ۹۴۰ هـ که شاه تهماسب سرگرم کار خراسان بود بایران ناخت و تا سلطانیه و گیلان پیش آمد لیکن برف و سرمای سخت او را ناگزیر بتخلیه آن سامان و هجوم بعراق و فتح بغداد کرد و سال بعد نیز باز بآذربایجان حمله برد و این بار هم چندان در آن دیار نماند و ازین پس واقعه مهمی میان دو طرف رخ نداد تا طغیان القاص میرزا برادر دیگر شاه تهماسب. وی که از سال ۹۴۲ هـ ببعده حکومت شروان را برعهده داشت، در سال ۹۵۱ هـ بر برادر شورید و اگر چه شاه او را بخشید لیکن باز در ۹۵۳ هـ عصیان از سر گرفت و بخاک عثمانی گریخت و سلطان سلیمان را بحمله مجدد بر ایران برانگیخت. سپاهیان عثمانی تبریز را مسخر کردند و القاص میرزا باشش هزار سوار تاهمدان و اصفهان پیش رفت و از آنجا ببغداد ناخت و عاقبت چون ترکان بالقاص اختلاف یافتند او را رها کردند و آن شاهزاده در کردستان بدست سپاهیان تهماسب افتاد و در زندان برادر جان سپرد.

در سال ۸۹۵۸ شاه تهماسب بعد از مطیع کردن گرجستان و شروان و خشونت کم سابقه‌ی در آن دیار، پسر دلیر خود اسمعیل میرزا را بفتح ارزنة الروم فرستاد و سرداری او آنچه از ارمنستان و کردستان که سلطان سلیمان تصرف کرده بود، باز گرفت. سلطان سلیمان بتلافی برخواست و بسال ۸۹۶۰ بنخجوان حمله برد لیکن بزودی بمستقر حکومت خود باز گشت.

در ۸۹۶۶ یکی از پسران سلطان سلیمان یعنی بایزید بایران پناهنده شد. شاه تهماسب او را بگرمی پذیرفت لیکن سرانجام بزندان افگند و پس از چند گاه بدنبال صلحی که با سلطان سلیمان نمود (۸۹۶۸ هـ) او را پسر باز داد و ازین پس صلح بادولت عثمانی تا پایان زندگانی شاه تهماسب برقرار بود.

از رویدادهای قابل ذکر در دوران پادشاهی تهماسب پناه آوردن همایون پادشاه هند است بایران. وی پسر و جانشین ظهیرالدین بابر بنیان‌گذار سلسله گورکانیان هند (م. ۹۳۷ هـ) است و اگرچه دنبال فتوحات پدر را در هند گرفت لیکن بر اثر مقاومت شیر شاه افغان پادشاه دهلی (۹۳۶-۹۵۲ هـ) و شکستهایی که از ویافت بسال ۹۵۱ هـ پناه بشاه تهماسب برد و پس از یک سال اقامت در ایران بیاری قزلباشان بدفع دشمنان پرداخت و قندهار را در همان سال تصرف نمود و بنا بر عهده‌ی که کرده بود بقزلباشان سپرد و از آن پس تا سال ۹۶۲ هـ بعد از جنگهای پیاپی با مخالفان خود دهلی را مسخر کرد و یک سال بعد از بام کتابخانه خویش که برای تماشای برآمدن زهره و گزاردن نماز رفته بود، بزمین در افتاد و جان سپرد و پسرش جلال‌الدین اکبر مشوق بزرگ و نام‌آور زبان و ادب فارسی (پادشاهی از سال ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هـ) بجای او نشست.

سفر همایون پادشاه بایران از حیث تشدید و تجدید رابطه خاندان تیموری با ایران و فرهنگ ایرانی، و حفظ و ادامه دوستی میان جانشینان شاه اسمعیل و بازماندگان ظهیرالدین بابر اهمیت بسیار داشت. همایون پادشاه در مدت اقامت خود در ایران با بعضی از اهل شعر و ادب و هنر آشنا شد و جمعی از آنان را به همراه خود به هندوستان برد، و نیز از گروهی دیگر خواست تا بعد از بازگشت و استقرارش در ملک بنزاد و

روند و آنان نیز چنین کردند و این امر موجب شد که ادب و هنر ایرانی پناهگاهی نو و بهتر از آنچه تا آن زمان داشت، در سرزمین هند فراهم آورد و ازین راه گسترشی جدید حاصل کند و این گسترش مخصوصاً در عهد جانشینش جلال‌الدین اکبر محسوستر و آشکارتر گردد. در نتیجه همین نفوذ مجدد فرهنگ ایرانیست که سبک نقاشی عهد گورکانیان در هند که آمیزه‌ی از صورتگری ایرانی و هندیست و نزد اهل فن بسبک مغول هندی شهرت دارد، پدید آمد. از جمله نگارگرانی که همایون بهندوستان طلبید میرسیدعلی تبریزی و عبدالصمد شیرازی بودند. این دو مأمور شدند که با همکاری صورتگران هندی مجلسهایی برای داستان «امیر حمزه» ترسیم کنند. ازین راه هزار و چهارصد مجلس فراهم آمد که در عهد پادشاهی جلال‌الدین اکبر آماده گشت.

۱- درباره همایون پادشاه و پناهندگی او بایران و پی آمد آن بنگرید به:

اکبرنامه، ابوالفضل علامی، کلکتہ ۱۸۷۷ میلادی.

طبقات اکبری، نظام‌الدین احمد، کلکتہ ۱۹۱۳ میلادی.

همایون نامه، گلبدن بیگم، لندن ۱۹۰۲ میلادی.

عالم آرای عباسی، اسکندر بیگ منشی، تهران ۱۳۵۰.

احسن التواریخ، امیر حسن بیگ و مملو، تهران چاپ افت ۱۳۴۷.

طبقات سلاطین اسلام، استانبول لاین پول، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۲

ص ۲۹۳-۲۹۴.

S Ray, Hūmāyūn in Persia, Calcutta, 1948.

I. Prasad, The life and time of Hūmāyūn, Bombay 1955.

S. Digby, art. Hūmāyūn, Encyclopédie de l' Islam, nouvelle édition, vol. III, p. 595-597.

و نیز بنگرید بمقاله آقای عبدالحسین نوایی زیر عنوان «یادی از عظمت ایران»، مجله یادگار، تهران، سال دوم شماره اول ص ۹-۲۸، و به «فرمان شاه طهماسب صفوی در استقبال و پذیرایی نصرالدین محمد همایون...» در شماره ۲ از مقاله پژوهشی در کتاب قصر الخاقانی، مندرج در شماره ۱۸۴ و ۱۸۵ مجله هنر و مردم، بهمن و اسفند ۱۳۵۶. بقلم آقای دکتر سید حسن سادات ناصری.

بجز این رویدادها از آنچه در عهد شاه تهماسب شایسته باز گفتن است هجوم خشونت باریست که سه بار بگرجستان کرد و قزلباشان درین هجومها که از سال ۹۴۷ تا ۹۵۸ بدر از اکتشید، از کشتن و بستن و اسیر کردن مرد و زن و کودک و غارت و ویرانکاری و حشیانه هیچ باقی نگذاشتند^۱. باقی حوادث دوران او از قبیل حادثه‌های عادی ایران یعنی طغیان حاکمی و هجوم مخالفی و در گرفتن جنگهای محلی و کشتارهای معتاد زمان بود که در کتابهای تاریخ مندرجست.

از مجموع آنچه در شرح سیرت شاه تهماسب نوشته‌اند چنین برمی آید که فاقد بسیاری از خصصتهای عالی پدرش بود: از جنگ بی‌داشت و تا می‌توانست بقول خود خویشتن و مسلمانان را در مهلکه نمی‌افگند و در عوض توسل بحیله را در برابر دشمن زورمند مباح می‌شمرد. مثلا در برابر پیشرفتهای سلطان سلیمان قانونی در کشور خویش آبادیهای سرراه او و سپاهیان را از خواربار و علوفه تهی می‌کرد و یامی سوزانید و باتذکار نیرومندی سپاه عثمانی چنین می‌گفت: «علاج ما اینست که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود سازیم. جنگ با ایشان همینست و سوای این دیوانگی و بی‌صرفگی است» و می‌نوشت که «در حرب خواه بگریز و خواه بفریب، نوعی می‌باید کرد که فرصت بدشمن نداد»^۲. البته نباید انکار کرد که این نظرهای او نشان از تدبیر او و نوعی از حیله‌گری می‌داد که اثرهای آن را در سیاست داخلی وی نیز می‌بینیم.

وی مردی بود ثقیل و بسا از بامداد تا شام را برسیدگی دفترها می‌گذراند تا طلبها را تا آخر دریافت و ذخیره کند. خست او باعث شد که مستمری سپاهیان را در چهارده سال آخر از پادشاهی خود نپردازد؛ از بیست سالگی بعد که توبه کرده بود

۱- بنگرید به: احسن التواریخ روملو حوادث سالهای مذکور در معنی و ماخذهای دیگر خاصه عالم آرای عباسی.

۲- درباره گفتارهای شاه تهماسب که در متن آمده بنگرید به «تذکره شاه تهماسب» چاپ

حالتی شبیه بوسواس داشت، چنانکه بسیاری از روزها از بام تاشام در گرمابه‌بشت و شوی و گرفتن ناخن می‌گذراند؛ بیشتر چیزها را پلید می‌دانست و بدانها دست نمی‌یازید؛ بزنان و آمیزش با آنان بوی بسیار داشت و بسا همه رفتی مال فراوان در پای آنان می‌ریخت؛ در جوانی نوشتن و نقاشی را دوست میداشت و بعد از آن خرسواری پیشه کرد و از نیروی در عهد او خرهای مصری بازی و برگ زرین در آمد و شد بودند و شاعری طنزگوی معروف به «بوق‌الشن» درین باره گفت:

بی تکلف خوش ترقی کرده‌اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

در اواخر حیات سالها از «دولتخانه» بیرون نیامد و بفریاد دادخواهان نرسید.

بهمین سبب گماشتگانش بدادخواهان که خوبستن را بدبوارهای دولتخانه می‌آویخته و از بسیاری خشم و اندوه پیراهن برتن می‌دریده‌اند، دشنام می‌گفتند و آنان را بسنگ و بنازیانه می‌آزرده و بسیاری را می‌کشته‌اند. اومی گفت که در کشور قاضیان را گماشته است تا بداد مردم برسند و دیگر حاجتی بدآوری او نیست. غافل از اینکه آن قاضیان از گناهکاران رشوت می‌ستانند و بی گناهان را می‌آزرده و چون از بی‌عنایتی پادشاه بحال آنان خبر داشتند از بیدادگری پروا نمی‌کردند. «پادشاه دین‌پناه» شاعران را بیهانه آنکه مبالغه‌گر و دروغ‌پردازند بخود راه نمی‌داد، اما حقیقت حال آن بود که نمی‌خواست سیم وزری که انباشته بود صرف آنان شود و در همان حال چنان بارباب دانشهای عقلی بی‌اعتنا بود که بسیاری از دانشمندان ایران در عهد وی از کشور بیرون رفتند اما جانب عالمان شرعی شیعہ را بسیار می‌گرفت و از آنجمله دستور داده بود که فرمان محقق کرکی را که مجتهدی عرب‌نژاد بود در سراسر کشور بپذیرند. بهیچ‌جای کشور از بیم پرداخت مستمری داروغه نمی‌فرستاد و بهمین سبب دزدی و ناامنی و جنگ و ستیز مردم بابک‌دبگر در عهد او بسیار شایع بود.

با این همه که گفتیم سرخ کلاهان او را که مرشد کامل و مرادشان بود، بسیار

دوست می‌داشتند و اگر چنین نمی‌بود بقیناً حاصل رنجهای شاه اسمعیل در تشکیل

حکومت بعهد پادشاهی با این همه خصصتهای مذموم برباد می‌رفت.^۱
 از اواخر پادشاهی شاه تهماسب آثار ضعف در حکومت آشکار شد و هبسته
 نظام شاه اسمعیلی از میانه برخاست. امیران و خانان طایفه‌های سرخ کلاه بویژه در
 جانب‌داری از شاهزادگان بایکدیگر باظهار مخالفت پرداختند و زنان حرم‌سرا نیز
 در این دو گانگیها وارد شدند.

کار اختلاف بدانجا کشید که بمحض فوت شاه تهماسب در شب سه شنبه
 پانزدهم ماه صفر سال ۹۸۴ هـ دودسته از قزلباشان بجان یکدیگر افتادند. حیدر میرزا
 پسر محبوب شاه تهماسب که بوصایت پدر می‌بایست جانشین او شود، و هنگام مرگ
 شاه تهماسب در حرم‌سرا بر بالین پدر بود، در گیرودار مبارزات دسته‌های مخالف،
 بی آنکه فرصت بیرون رفتن از حرم‌خانه و نجات جان خود داشته باشد، در برابر
 چشم مادر شربت مرگ نوشید و اسمعیل میرزا که تا آن هنگام نزدیک بیست سال
 در دژ معروف قهقهه زندانی بود، برای سلطنت دعوت شد و بنام شاه اسمعیل ثانی
 و با عنوان «پادشاه عالم پناه» در فزوین براریکه سلطنت تکبیه داد.^۲

از این تاریخ یعنی از سال ۹۸۴ تا سال ۹۹۵ هـ شاهنشاهی صفوی دستخوش اغتشاشها
 و انقلابها و قتلها و غارت‌های پیاپی بود و فجایی که در این مدت رخ داد در تاریخ ایران
 کمتر نظیر دارد.

۱ - درباره آنچه گلشت هنگرید ۱۰۹

احسن التواریخ روملو، تهران ۱۳۴۲ هجرت شده از روی چاپ کلکته، ۱۹۳۱ میلادی
 ص ۴۸۸ - ۴۸۹، تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین صفحه‌های مختلف، جهان آرای قفقاری
 نسخه موجود در موزه بریتانیا، یادداشت‌های بعضی از مسافران و سفیران که در عهد شاه تهماسب
 ایران آمدند مانند وین جنتودالساندری (Vincenzo d' Alessandri) که در سال ۱۵۷۱
 میلادی ایران آمد و بهاری حیدر میرزا پسر شاه تهماسب بخدمت پادشاه رسید، و آنتونی
 جنکینسون Anthony Jenkinson انگلیسی و جز آنان، و نیز هنگرید ۱۰۹ تاریخ سیاسی و
 اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران ۱۳۵۴ ص ۱۸۱ پیوست.

۲ - احسن التواریخ از ص ۴۶۵ پیوست، عالم آرای عباسی از ص ۱۹۳ پیوست.

شاه اسمعیل دوم اگرچه بیش از یک سال و نیم پادشاهی نکرد، در همین مدت کوتاه بسیاری از برادران و برادرزادگان خود را از بیم آنکه مبادا منازع او شوند از میان برد. هنگامی که او بر تخت سلطنت جلوس می کرد از برادران وی هشت تن مانده بودند و او هفت تن از آنان را که هر یک حکومت شهری و دیاری داشتند بقتل رسانید، بر برادرزادگان خردسال خود نیز رحم نکرد و بر آن بود که برادر بزرگتر خود محمد خدا بنده را با پسرش عباس میرزا که حاکم هرات بود بدیاریستی فرستد که مرگ آمد و آب از آسیا افکنند. بروایتی مسموم شد لیکن بقولی درست تر از مبالغه در شرابخواری و صرف معجون افیون دار از پای درآمد (۹۸۵ هـ).

بعد ازین واقعه امیران و سران قزلباش محمد مهرزا، بزرگترین پسر شاه تهماسب را که از بیماری آبله کور شده و در آن زمان حاکم فارس بود و بنا بر حکم شاه اسمعیل دوم می بایست کشته شود، پادشاهی برگزیدند (۹۸۵-۹۹۶ هـ). دوران یازده ساله سلطنت این پادشاه سسترای درویش مآب که آلت دست این و آن بود، دوره بی سیاه از بی سامانی احوال و آشوب و طغیان و تمرد بزرگان کشور و رواج فسادها و تباه کاریها و نابهنجاریها بود. همسرش مهد علیا خیر النساء بیگم بعلت بیماری و ناتوانی شوهر بر کارها مسلط شد، و گروهی را از میان اعضاء خاندان پادشاهی و رجال و بزرگان که مزاحم خود می دانست از میان برد.

پسر بزرگ شاه محمد خدا بنده، حمزه میرزا که جوانی شجاع و لایق بود بی تدبیری و ضعف پدر را تا حدی جبران می کرد و اگر این شاهزاده دلیر در دستگاه سلطنت نمی بود شاید مملکت دچار تباهی بیشتر و مصیبت های تحمل ناپذیرتر می گردید، اما او نیز با سامانی دستخوش فساد و نابخردیهای امیران و سران کشور شد و وجود لایق او چنانکه می بایست سودی ببار نیاورد.

این اوضاع پریشان دشمنان قدیم ایران یعنی ازبکان و عثمانیان را که چند گاهی

۱- نوشته اند که یکی از مقرهاش حسن بیگ حلواجی اوغلی با دشمنان شیخ هدایتان شده مغز فیل بخوردش دادند و خفه اش کردند، و نیز گویند که چون با فرات تریاق که معجون افیون دار بود، می خورد، مسموم شد. احسن التواریخ ص ۳۹۵.

آرام بودند، دوباره بتکاپوی تجاوز افکند. نخست عثمانیان بجنگهای سرحدی دست زدند و پس از برخورداریهای مقدماتی تعرضهای گسترده تری را آغاز کردند. سلطان مراد سوم (۹۸۲ - ۱۰۰۳ هـ) بعضی از سرداران مشهور خود مانند مصطفی پاشا و سنان پاشا و فرهاد پاشا را پیچی با سربازان بسیار و توپخانه های نیرومند بایران گسیل داشت و آنان گرجستان و شروان و اران و برخی از ناحیتهای شمالی آذربایجان را تصرف کردند. عاقبت در سال ۹۹۳ هـ تبریز، با آنکه خدا بنده پادشاه و پسرش حمزه میرزا از آن دفاع می کردند، بتصرف نیروی عثمانی درآمد و فقط مبارزات مردانه تبریزیان و خرابکارهای آنان و همچنین نبردهای نامرتب حمزه میرزا توانست سدی در برابر نیروی مهاجم عثمانی شود و آنان را از پیشرفت بیشتر در داخله ایران منصرف سازد. عاقبت دو طرف بصلح رضادادند و سفیرانی از ایران بدرگاه «خواندگار» رفتند.

در این اوان کار ضعف حکومت صفوی بنهایت رسیده بود، تمام سران قزلباش که از قبیللهای مختلف ترك نژاد بودند بجان یکدیگر افتادند و بسیاری از سران لشکری و کشوری از راه جنون و دیوانگی نابود شدند و برای خاندان سلطنتی اهمیت و اعتباری باقی نماند. سلطان محمد خدا بنده بهیچ روی از عهده اداره کردن کارها بر نمی آمد، مهد علیا نیز در تصرف امور و عزل و نصب سران قزلباش بیداد می کرد. حمزه میرزای جوان که گروهی از امیران قزلباش همسال او ویرا احاطه کرده و بیاده گساری تشجیع نموده بودند، چنان بیی تدبیری کار می کرد که همه دولتخواهان را از گرد خود پراگند. در این سوی و آن سوی کشور هر جا امیری و سرداری از قزلباشان علم طغیان برافراشته بود و دیگر برای «مرشد کامل» حرمتی و ابهتی نمانده بود.

۱- خواندگار یا خوندگار کوتاه شده از واژه خداوندگار فارسی و عنوان رایج سلاطین

عثمانی بود. در تذکره شاه تهماسب و دیگر مآخذهای تاریخی دوران صفوی بسیار بکار رفته است

کار جسارت سرداران بجایی کشیده بود که دست اهانت بخاندان شاهی دراز کردند ، بحر مسرای سلطنتی ریختند و مهد علیا خیر النساء بیگم همسر خدا بنده پادشاه و مادر حمزه میرزا و عباس میرزا را در سال ۹۸۷ هـ بوضعی فجیع آشکارا بقتل رسانیدند .

آشفته‌گیهای کشور در وضع خراسان نیز اثر کرد. سرخ کلاهانی ازدو طایفه شاملو و استاجلو که باعباس میرزا در آن سامان می‌زیستند از فرمانبرداری پادشاه سرباز زدند و بر آن شدند که عباس میرزا را پادشاهی نشانند . سلطان محمد ناگزیر حمزه میرزا را برای فرو نشانیدن شورش بخراسان فرستاد. نبرد میان دو برادر بدرازا کشید و سرانجام هردو از در آشتی در آمدند و قرار بر آن نهادند که پدر را در سلطنت نگاه دارند و حکومت هرات و خراسان سهم عباس و فرمانروایی عراق نصیب حمزه باشد.

بعد ازین پیمان آشتی، حمزه میرزا بجانب تبریز شتافت و عثمان پاشا سردار عثمانی را از آن شهر بیرون راند (۹۹۳ هـ) ولی خود بسال ۹۹۴ هـ بخیانته گرومی از قزلباشان کشته شد.

چون این خبر بخراسان رسید سران قزلباش باعباس میرزا که درین زمان هجده ساله بود، از مشهد بسوی قزوین حرکت کردند و در ذی‌الحجه سال ۹۹۶ هـ بدان شهر رسیدند وعباس میرزا را بسطنت برداشتند و سلطان محمد که آن وقت در شیراز بسر می‌برد بقصد سرکوب مخالفان بجانب قزوین حرکت کرد لیکن چون در میان راه طرفدارانش پراکنده شدند ناگزیر پادشاهی پسر رضاداد و بدینگونه دوره‌یی جدید از شاهنشاهی صفویان آغاز شد.

شاه عباس (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ) نجات دهنده شاهنشاهی صفوی از زوال و رساننده آن بعظمت و کمال است. این نایفه نوسال هنگامی بقدرت رسید که دولت صفوی نه در دون کشور ارجی داشت و نه در بیرون از آن بهایی . سرکشان داخلی از هر سوی کر و فرداشتند ، بخشهایی پهناور از باختر کشور صفوی در چنگ عثمانیان

بود، از بکان در خاور تاخت و تاز و چپاول و تاراج می کردند و سرخ کلاهان نیز از دخالت در کار ملک باز نمی نشستند خاصه طایفه استاجلو بریاست مرشد قلیخان و طایفه شاملو بسر کردگی علی قلیخان که هر دو از راه اتحاد بایکدیگر شاه عباس را از خراسان آورده و به سلطنت رسانیده بودند.

طایفه نوسال مصمم بود که با همه این انگیزه های سستی و ناتوانی بجنگدر مخالفان قدرت را از میان ببرد. پس نخست بیهانه خون برادر سرداران مقتدری را که در این کار دست داشتند بامتهم بدین خیانت بودند سربرید و مال و مکنت آنان را مصادره کرد. سپس عده یی دیگر را که باتسلط مرشد قلی استاجلو بر کارهای ملک مخالفت داشتند بدست مرشد قلیخان بدیار عدم فرستاد. خود مرشد قلی هم با جمعی از قزلباشان در محاصره هرات بدست ازبکان از میان رفت و علی قلی خان شاملو نیز که بر امور سلطنت غلبه و تصرف تام داشت در سر راه سفر بخراسان در چادرش پاره پاره شد؛ و بدین ترتیب عاملان اصلی ضعف و ناتوانی دولت در مدتی کوتاه از میان رفتند. عاملان پرخطر دیگر سرکشان داخلی بودند که در ولایتهای مختلف مانند یزد و کرمان و گیلان و رستم دارو کجور و لر کوچک و جز آنها بعضیان و طقیان خود ادامه می دادند.

شاه عباس همه این سرکشان را تا سال ۱۰۰۵ هـ از میان برد و در همان حال چون می دانست که جنگ همزمان در دو جبهه خاوری و باختری کشور با کامیابی همراه نخواهد بود، با دولت عثمانی از در صلح در آمد و تبریز و شروان و گرجستان و عسمتی از لرستان و عراق را بدان دولت وا گذاشت و با خیالی آسوده از سال ۱۰۰۶ هـ آهنگ دفع ازبکان کرد.

پادشاه ازبکان عبدالله خان ثانی (۹۹۱-۱۰۰۶ هـ)، از کار آمدترین شاهان آن طایفه، مانند پدران خود چشم طمع بخراسان دوخته بود و پسرش عبدالؤمن خان در چند سال از دوره ضعف سلطنت صفوی خراسان را بیاد غارت داده تا دامغان پیش آمد و بسیاری نفائس از هرات و مشهد و دیگر شهرها بتاراج برد. شاه عباس

در سال ۱۰۰۶ در هرات بر ازبکان پیروز گشت و چون عبد الله خان در همین اوان بدرود حیات گفت و پسرش عبدالؤمن نیز شش ماه بعد از پدر بدست امیران خود کشته شد. بلای ازبکان تا پایان عمر شاه عباس کبیر از ایران مرتفع گردید و او بعد ازین واقعه دسنه‌بی از کردان را برای حفظ ایران از حمله‌های ازبکان در مرزهای خراسان مستقر ساخت (۱۰۰۷ هـ) و وضعی بوجود آورد که تا چندین سال آرامش آن استان محفوظ ماند.

در بازگشت از سفر خراسان بقزوین، شاه عباس دو برادر انگلیسی را بنام سردار برت شرلی^۱ و سر آنتونی شرلی^۲ که با جمعی از هموطنان خود بقزوین آمده بودند، پذیرفت. بیاری همین برادران و کارشناسان ملازم آنان بود که پادشاه ایران وضع ارتش را سروسامان داد و در اندک مدتی پانصد توپ برنجی و مقدار کثیری تفنگ با شصت هزار تفنگدار فراهم آورد و بجای قزلباشان پیشین ارتش تازه‌یسی مرکب از یکصد و بیست هزار سوار و بیست هزار پیاده تربیت داد و نخبه‌ی از قزلباشان را نیز نگاه داشت و آنگاه در جنگ‌هایی که از سال ۱۰۱۱ تا ۱۰۳۴ چند بار در گرفت بر سپاهیان عثمانی شکست‌های سخت وارد کرد و همه متصرفات آنان را در ایران و عراق عرب بازپس گرفت.

شاهنشاه صفوی همراه ابن کامبایبها از کار خلیج فارس هم که تسلط دولتهای غربی در آن ریشه دو انبده بود، غافل نشست چنانکه سردار معروف او الله وردیخان حاکم فارس در سال ۱۰۰۹ هـ بعد از مطیع کردن خانان لار بحرین را از چنگ پرتغالیان بیرون آورد و در ۱۰۲۳ هـ امامقلی خان فرزند و جانشین الله وردی بفتح بندر جرون که در جوار بندر عباس امروزیست موفق شد و سپس با همکاری عاملان شرکت هند شرقی انگلستان و اسفاده از کشتیهای آن شرکت قشم و هرموز را در سال ۱۰۳۱ تسخیر نمود و عاقبت پرتغالیان در سال ۱۰۳۴ هـ با شاه عباس از در صلح درآمدند و

1- Sir Robert Sherley

2- Sir Anthony Sherley

قدرت آنان پس از يك قرن و اندی در خلیج فارس پایان گرفت.

گذشته ازین کامیابیها شاه عباس در ایجاد یا حفظ و گسترش رابطه سیاسی و اقتصادی با کشورهای خارج موفقیت‌های بسیار داشت و اوبی نردیدیکی از بزرگترین پادشاهان ایران و هم‌ردیف شهریاران سازمان دهنده‌بی از قبیل داریوش و انوشیروان است. کامیابی او در تأسیس يك ارتش منظم قوی، ایجاد امنیت داخلی، کوتاه کردن دست بیگانگان از ایران، آبادانی و بنای کاخها و عمارتها و مسجدها، احداث راهها و کاروانسراها برای ترویج بازرگانی، بسط عدل‌بوداد و کسب اطلاع از حال و کار مردم، سختگیری در اجرای فرمانها، تشویق عالمان دین، ترویج هنر و هنرمندان، گستردن رابطه‌های خارجی و مانند اینها کمتر در تاریخ دوران اسلامی ما نظیر دارد.

با همه این ویژگیهای افتخار آمیز، دامان شهرتش برخی ارزشنیا آلوده است. از آنجمله خونریزیهای بی‌دریغ و مجازاتهای بسیار خشونت آمیز او و کشتن و کور کردن پسران سه گانه خود و همانند این کارهاست که در فصل دیگر ذکر خواهد شد و بهر حال با همه توفیق‌هایی که او در کنار ملك داشت با مرگ او دولت صفوی بسرعت راه انحطاط پیمود و محققان و ناقدان تاریخ بعضی از مقدمات این انحطاط را در دوران سلطنت این پادشاه قوی پنجه جست و جومی کنند.

از میان جانشینان شاه عباس بزرگ، یعنی شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ هـ) و شاه عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷ هـ) و شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۶ هـ) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۶ - ۱۱۳۵ هـ)، تنها شاه عباس دوم تا حدی شایسته آن بود که نام‌تباری خود و تخت او را تصاحب کند و آن سه دیگر بازباده روی در کشتار و تبهاربهای گونه‌گون، نیندیشیدن در کار ملك و رای زدن با زنان حرم و باخواجه سرایان، کيفر ندادن بد کاران و بداندیشان و بیداد پیشگان، و یا مبالغه در درویش مآبی و ملا-پیشگی و باز گذاشتن دست ملایان و ملاباشیان در بست و گشاد کارها و در ترویج تعصب و خام اندیشی و همانند این کج رویها مایه تباهی کار و سستی پایه‌های

فرمانروایی خود و ناتوانی حکومت مرکزی و گسیختن سیرازه امور شدند و شاهنشاهی زورمند صفوی را بلب پرتگاه سقوط کشانیدند.

نتیجه منطقی این فسادها و تباهی‌ها آن گشت که دولتی بسا آن همه شکوه و قدرت باحمله قومی ناتوان و بی بهره از سار و سامان جنگگ، یعنی افغانان علجایی و ابدالی، بدان آسانی از میان برود.

از رویدادهای شایسته گمنار در دوران این چهارپادشاه نخست تجدیدحمله های عثمانیانست بایران که اندکی پس از مرگشاه عباس، درعهد سلطنتسلطان مراد چهارم (۱۰۳۲-۱۰۴۹ هـ) و بسررداری صدر اعظم او خسروپاشا آغاز شد و ترکان تا بخشی از قسمت‌های داخلی ایران پیشرفت کردند و چند گساهی بغداد را در محاصره گرفتند و باز در سال ۱۰۴۳ هـ حمله‌های خود را تکرار نمودند، و در سال ۱۰۴۵ هـ سلطان مراد خود با سپاهیان باذربایجان تاخت و ابروان را مسخر کرد و با تبریز پیش آمد و آن را آتش زد ولی سرمای سخت او را ناگزیر ساخت تا بداخله خاك عثمانی باز گردد. سلطان مراد در سال ۱۰۴۸ هـ صدر اعظم جدید خود محمدپاشا را بفتح بغداد فرستاد و شاه صفی تقاضای صلح نمود و آن شهر را بدولت عثمانی وا گذاشت. - در مدت تسلط افغانان بر ایران با نیروی عثمانی تا بنزدیک‌های اصفهان پیش آمد لیکن کاری از پیش نبرد جز اینکه اشرف اردر صلح در آمد و سلطان را با عنوان «امیر المؤمنین» سزاوار اطاعت دانست.

از گرفتاریهای بزرگ دیگر در زمان چهارپادشاه باد شده شدت دست اندازیهای دولت روس (مسکوی) بود در متصرفات ایران. این تجاوز را نزاران روس از دوران پادشاهی نهماسب آغاز کرده بودند بدین معنی که پس از گسترده شدن دامنه پیروزیها بشان و رسیدن بکناره‌های دریای مازندران طمع در ناحیتهای شمالی قفقازیه بستند و بیخشهای خاوری گرجستان تاختند و این کار را تا عهد شاهنشاهی شاه عباس دنبال نمودند لیکن کاری که در خور گمنار باشد از پیش نبردند و نیرومندی ایران در روزگار آن پادشاه نیز آنان را چند گاهی از پی گیری این اندیشه بازداشت و

چون آن زمانه بسر آمد موقع برای تجاوز روسیان مناسب گردید چنانکه در دوران شاه عباس دوم گروهی که بهشتصدتن بر می آمد بنام گفت و گو در باز کردن راه بازرگانی ایران و روسیه بقزوبین فرستادند و چون آشکار شد که آنان تنها در بویه گرفتن بخشود گبهای گمرکی آمده‌اند از ایران بیرون رانده شدند. در این زمان پسر بزرگ تزار روسیه بود. وی ازین کار دولت ایران سخت بر آشفت و بکشتیهای خود در دریای مازندران دستور داد تا فرح آباد را آتش بزنند و سپاه بکنار مرداب استرآباد پیاده کنند. این سپاهیان در شبه جزیره میانکالاهم محصور و بیشترشان دستگیر شدند. در روزگار شاه سلطان حسین باز پسر بزرگ اندیشه خود را که دست یافتن بر آبهای گرم بود، از سر گرفت و بادولت ایران به بهانه‌هایی از در جنگ در آمد و بعد از آنکه افغانان کار دولت صفوی را ساختند بنام حمایت و جانبداری از شاه تهماسب دوم همه کناره‌های دریای مازندران را از دربند تا استرآباد تسخیر کرد و شاه تهماسب نیز که در جست و جوی یار و یاور بهردری می‌زد بار بسمان تزار فراچاه رفت و در خیال حمایت آن مرد گسترش خواه دربند و باکویه و همه کناره‌های جنوبی دریای مازندران را تا استرآباد رسماً بدو وا گذاشت بی آنکه تزار گامی درباری او بردارد، تا آنکه ظهور نادر شاه کارها را دگر گونه کرد.

دیگر از رویدادهای روزگار این چهار پادشاه تاخت و تاز گورکانیان هند بود بر استان قندهار که آن را از زمان ظهیرالدین بابر همواره از آن خویش می‌پنداشتند و از عهد پادشاهی شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) این دعوی را از سر گرفتند و آن را تصرف کردند و تا سال ۱۰۵۹ بر آن چیرگی داشتند و پس از آن اگر چه چندین بلوچر آن دیار تاختند لیکن دیگر نتوانستند آنرا تسخیر کنند.

اما بلای بزرگ در روزگار این پادشاهان چهار گانه سستی تدریجی بود که بر پیکر دولت صفوی جیره می‌شد. شاه صفی پسر زاده شاه عباس بزرگ جوانی بی تدبیر بود که بجای نیای خود نشست و در چهارده سال شاهنشاهی هیچگونه لیاقتی از خود نشان نداد و اگر رشادت سرداران تربیت شده نباشد در برابر هجومهای عثمانیان

و فتنه گران و ابلغارهای ازبکان نبود کار مملکت بر سواپی می کشید. عاقبت هم بغداد و عراق عرب از دست ایران بیرون رفت و در داخله کشور نیز نابسامانیهای بسیار رخ داد. بر سر این بی لیاقتیها وی مردی عباس و شرابخواره بی بی رحم بود که از کشتن و کور کردن مستوفیان و وزیران و سرداران و شاهزادگان و مردم دیگر حتی زنان حرم سرا ابا نداشت و بسیاری از کار گزاران دولت و مردان شایسته ملک چون زینل خان شاملوسیه سالار و امامقلی خان سردار لایق شاه عباس بزرگ و فاتح هرموز با سه فرزند دلیرش در چنین داهیة دهشتناک از میان رفتند. شاه عباس دوم هم که طبعی ملایم تر داشت و بعمارت و آبادانی و رعایت حال عالمان دین بیشتر می پرداخت ، در اوایل سلطنت طولانی خود میرزا تقی اعتماد الدوله صدر اعظم را بتحریریک بدخواهان کشت (۱۰۵۵ هـ) ، و با آنکه چند گاهی باده گساری را منع کرد ، خود چنان گرفتار این بلا شد که از تدبیر ملک باز ایستاد و با هر کس و نا کس بشرابخواری نشست ، و عاقبت هم در جوانی (سی و پنج سالگی) جان بر سر این کار نهاد.

جانشین او صفی میرزا که پس از چند گاه شاه سلیمان نامیده شد، بنا بر رسمی که از زمان شاه عباس بزرگ باب شده بود، دوران کودکی را تا زمان سلطنت در یکی از کاخهای شاهی زندانی و با اهل حرم همنشین بود و تربیتی که شایسته شاهانست نداشت و در نتیجه مردی سست رای و عباس و خرافی ببار آمد و از معاشرت با زنان و خواجه سرا بان و مشورت با آنان در کار پادشاهی و سر سپردگی ملازمان دست بر نمی گرفت و اگر وزیر با تدبیری چون شیخ علیخان زنگنه نمی داشت کارها سخت نابسامان می گشت؛ و او گذشته ازین خوشبختی در تمام پادشاهی از تعرض دولتهای بیگانه هم در امان زیست اما این آرامش مانع نباهی کار ملک نبود که بر اثر فساد دستگاه حکومت و امیران و دولتیان و شاهزادگان و ملازمان سلطان و اهل حرم و دخالت عالمان دین و غلبه آنان ، روبهزونی می نهاد و آثار این انحطاط در روزگار پادشاهی سلطان حسین که مردی بسیار سست رأی و بی تدبیر و نساتوان

بود، بنهایت رسید و سرکشی امرای ولایات و خودکامگی آنان و تجاوزهای گسترده پتر بزرگ تزار روسیه در کناره‌های جنوبی دریای مازندران و اینگونه بی‌نظمیها در کشور شدت یافت بی آنکه «پورسون حسین»^۱ پادشاه ساده دل صفوی، و اطرافیان عاقبت جوی او را از خواب گران بیدار کند و پادشاه را که دل بحر مسرای با رونق و پراز حوران بهشتی بسته^۲ و هنگام فراغ از کار زنان و تجرع کأس مدام^۳ با مدعیان «علم» به طلبگی نشسته و دل از ملک و کار ملک گسسته بود، بخود آرد و از عاقبت شومی که در کمین وی بود، بر حذر دارد.

اینها همه سهل، اما بدتر از آنها آتش اختلاف و ناخشنودی بود که زبانهای خود را هر روز بالاتر می کشید. از جانبی خواجه سرابان و دولتیان و ملایان متنفذ باهم بر سر کسب قدرت رقابت می کردند و برای یکدیگر پا پوش می دوختند و از جانبی دیگر دستورهای شاه که زیر نفوذ و بفتوای ملایان، در آزار سنیان صادر شده بود، مردم داغستان و بلوچستان و افغانستان و دیگر جایهای سنی نشین را بردولت

۱- کروسینسکی (Krusinsky) از آباه یسوعی که پیش از هجوم افغانان در اصفهان می زیست، در وصف شاه سلطان حسین می گوید: «این پادشاه حالت طلبگی داشت و از علم قه بی اطلاع نبود، بر اندازه تحت نفوذ ملاها واقع می گشت و در انجام دادن مراسم دینی و تلاوت قرآن جدی بلوغ داشت بعدی که برای خود لقب ملا یا پورسون حسین (Porson Hossein) تحصیل کرده بود» (تاریخ ادبیات پرون ج ۴، ترجمه رشیدیاسمی، تهران ۱۳۱۶ خورشیدی، ص ۹۲). ری حجره بی خاص طالب علمی خود در مدرسهٔ مادر شاه اصفهان داشت که هنوز هم بنام او مشهورست.

۲- در این باره بنگرید بشرح مستوفای محمد هاشم آصف، رسم العواریخ، چاپ سو، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی، ص ۷۴-۷۶.

۳- کروسینسکی در این باب گوید: «هر چند بدو در نهی منکرات سعی کامل مینمودند اما بعدها باصرار مادر بزرگ و ابرام ندمای شراپخوار و خواجه سرایان جاه طلب لب بان مایع متنوع آلوده ساخت و بتدریج چنان در وی تأثیر نمود که بهیچ وجه مقتضیات کار را رعایت نکرده تمام مشاغل را باختیار ندما و خواجگان خود وا می گذاشت. ادوارد پرون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴ ترجمه یاسمی، ص ۹۲.»

می شورانید. راهها نیز ناامن بود و راهداران بجای حمایت از کاروانها از آنان باج و تالان می خواستند. درباریان و خاندان و حاکمان و والیان در پایتخت و استانها بگرد آوردن مال و مکنک و تاراج ملک و ملت پرداخته بودند و شاه نیز آن چنان غرقه در بای لذت بود که بهیچ کار دیگری نمی پرداخت.

بدتر از همه اینها گسیختگی نظام ارتش بود که پس از مرگ شاه عباس بزرگ آغاز شد. امنیت ظاهری که پس از آن پادشاه چند گاهی در ایران برقرار بود مایه آن گردید که پادشاهان اهنمامی در نگاهداری نیروی نظامی شاه عباسی نداشته باشند ضعف و تباهی کار ارتش ایران با کشتار بیشتر سرداران آزموده سپاه بفرمان شاه صفی و شاه سلیمان با آخرین درجه رسید و شاه سلطان حسین و درباریان خود بهیچ روی اعتنایی بکار سپاهیان و سپاهیگری نداشتند بنحوی که چون بلوچها در زمستان سال ۱۱۱۰ ه طغیان کرده کرمان را فرو گرفتند، دربارشاهی متوسل بگریبگوری یازدهم والی گرجستان شد و او توانست آن فتنه را دفع کند. این گریبگوری یازدهم همانست که به «شاهنواز خان» و «گرگین خان» شهرت دارد و اوست که بعد از بروز ناآرامی در میان قبیله های سنی افغان مأمور حکومت بر قندهار و آرام نگاه داشتن آن سامان شد (۱۱۱۶ ه) و چنان غوغایی از آزار و کشتار در آن سرزمین تپا کرد که کار بطنیان و عصیان افغانان و قتل او و همه گرجیانی که در قندهار بودند، کشید. غلبه افغانان بر اصفهان تقریباً بهمان سهولت انجام گرفت که چیرگی تاویان بر نیسفون. زیرا آخر عهد صفوی از حیث فساد دربارشاهی و تباهی کار ملک و غلبه اوهام و خرافات و چیرگی عالمان شرع در کار مملکت، یعنی پرداختن آنان باووری که باز بسته بدانش و اطلاعاتشان نبود، و خود کامگی والیان و حاکمان و سرکشی رئیسان ایلها و تبارها و گسیختگی کامل ارتش و فقدان نیروی کار آزموده نظامی و مانند این عاملهای خرد کننده با پایان عهد ساسانی یکسان و همانند بود و طبعاً نتیجه کار هم می بایست در هر دو داهیه و مصیبتی که بایرانینان رسید بر یک منوال باشد.

واقعۀ از اینجا آغاز شد که بر اثر آزارهای گرگین خان گروهی از غلزاییان قندهار بدادخواهی باصفهان رفتند لیکن هیچگاه شاه را که در حرّ مسرامی گذراند ن یافتند وویژگیان گرجی شاه سلطان حسین هم سدی استوار بر سر راه آنان بودند ، و چون کارد باستخوان رسید میرویس غلزائی کلانتر قندهار بتن خود راهی اصفهان شد تا مگر گرهی از کار فرو بسته افغانان بگشاید لیکن خاصگیان گرجی او را نیز سرگردان نگاه داشتند و او عاقبت بسام سفر حج از اصفهان بیرون رفت و چون بپاینتخت باز گشت وضع را آشفته تر دید و اتفاق را با فرستادگان پتر بزرگ که در اصفهان بودند باز خورد. آن جماعت بخوبی از بی سروسامانی اوضاع آگاه بودند و می کوشیدند که آبراکل آلوده تر کنند تا هم دولت از پافناده صغوی یکبارد بزانو در آید و هم آرزوی تزار در دست یافتن بر تمام کناره های دریای مازندران آسانتر بنتیجه برسد. پس میرویس را بشورش در قندهار تشویق کردند و آوازه حمله پتر بزرگ را بگرجستان و ارمنستان با مدسنی گرگین خان در اصفهان در افگندند . در نتیجه میرویس دوباره کلانتری قندهار یافت و مامور شد که مراقب کارهای گرگین نیز باشد. میرویس در ۱۱۱۳ هـ گرگین خان را غافلگیر کرد و کشت و بیاری غلزاییان سر بشورش برداشت و پس از زد و خورد هایی بر قندهار مسلط و مستقل شد . اندکی بعد افغانان ابدالی نیز در هرات سر بشورش و اعلان استقلال برداشتند . بعد از میرویس پسرش محمود ابدالی را مطیع خود کرد و این کار را بعنوان خدمتی بدر بار خفلیت زده اصفهان جلوه داد و لقب حسینقلی خان و یک شمشیر مرصع و حکومت قندهار را بر رسم پاداش گرفت (۱۱۲۰ هـ) .

در این اوان ، که سرکشی و طغیان از همه سوی گسترش می یافت ، ملک - محمود سیستانی حکمران تون که خود را از بازماندگان صفاریان می دانست ، مشهد را تصرف کرد و بر خراسان مستولی شد (۱۱۲۲ هـ) .

محمود غلزائی هم سیستان و کرمان را تسخیر کرد لیکن از لطفعلی خان داغستانی والی فارس شکست خورد و بقندهار گریخت . عم لطفعلی خان یعنی

فتحعلی خان اعتمادالدوله که وزیر شاه سلطان حسین بود بر آن شد تا والی فارس را برای برکندن ریشه فساد بقتدهار روانه کند لیکن درباریان فاسد که از توفیق وزیر و برادر زاده اش خشنود نبودند پادشاه نادان صفوی را بر آن داشتند تا او را کور و خانه نشین کنند و از این راه لطفعلیخان را هم از کار انداخته معزول و مقید ساختند.

این کار بی خردانه داغستانیان را خشمگین ساخت چنانکه بشروان تاخنه قتل و غارت و حشتناکی براه انداختند و سپس بگر جستان حمله بردند و در آن مامان نیز و برانی بسیار ببار آوردند (۱۱۳۱ هـ). برادر زاده گرگین خان، و اختانگ ششم آماده قلع و قمع شورشیان یاد شده بود که بر اثر توطئه دولتیان از اصفهان فرمان رسید تا با آنان مدارا شود. و اختانگ ازین فرمان چنان بر آشفت که سوگند خورد هرگز بخاطر پادشاه دست بشمشیر نبرد و چنین نیز کرد یعنی هنگامی که پادشاه صفوی در محاصره افغانان افتاد، بدرخواست کمک وی پاسخی نداد و او را رها کرد تا در جنگ دشمنان گرفتار بماند.

محمود که این بار راه پیشرفت را بازدید، با گروهی اندک دوباره سیستان و کرمان را تصرف کرد (۱۱۳۴ هـ) و از راه یزد با اصفهان یورش بست و سپاه نامنظم اصفهان را که بمقابله آمده بود باسانی تار و مار کرد و اصفهان را در محاصره گرفت.

نکته سزاوار گفتن در این میانه آنست که دو قوم درین یورش افغانان را باری دادند تا دولت صفوی را براندازند: نخست زردشتیان کرمان و یزد که از بس از قزلباشان و شاعیان و ملایان ظاهر بینشان خواری کشیده بودند هجوم افغانان را فوزی عظیم شمردند. دوم سید عبدالله مشعشع پیشوای مشعشعیان که بعد ازین در باره آنان سخن خواهم گفت. این فرقه مذهبی هم که مبعوض اهل زمان بودند از آزار صفویان بزرگتر نماندند و با این حال هنگامی که افغانان بجانب اصفهان پیش

می‌رفتند سید عبدالله با دوازده هزار عرب بیاری پادشاه صفوی آمد ولی نهانی بسر قصد تاراج داشت چنانکه هنگام رویا رویی سپاه اصفهان با سپاه محمود افغان از جای نجیب مگر برای غارت اردو گاه ایران که پس از شکست شرم انگیز سپاه اصفهان رخ داد.

دیگر از نکته‌های عبرت انگیز که در گیراگیر واقعه افغانان شایسته بیانست این که: شاه سلطان حسین و دیگر مؤمنان که یارای ستیزه با افغانان نداشتند بنذرو نیاز و چله نشینی، و دعا وردهای گوناگون که برای دفع همه بلاها و بیماریها و فتنه‌ها در کتابهای «علما» مندرج بود، و بسحر و جادو و احضار پادشاه جن با سپاه جنیان، و استفسار از احکام نجومی، و نوشتن نامه به «حضرت صاحب الامر» و بشمع نهادن و آب دادن آن، و همانند این چاره‌گریهای زنانه متوسل شدند تا مگر آن بلای بی‌امان را از خود بگردانند^۱ اما با این همه «تدابیر» کاری از پیش نرفت و اصفهان در محاصره هشت ماهه چنان گرفتار قحط و غلا شد که گندم منی به پنج و ده تومان (دو هزار درهم) رسید و سپس نه گندمی در میان بود و نه جوی و برنجی و ارزنی، و کار بخوردن گوشت خر و شتر و سنگ و موش و اجساد مردگان و کشتن و خوردن کشتگان کشید در حالی که همه چیز در بیرون حصار یافته می‌شد^۲.

۱ - درین باره بنگرید بشرح جالب محمد هاشم آصف که پدرش در فتنه افغان زنده بود.

دستم التواریخ، ص ۱۲۳-۱۲۴

۲ - روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، میرزا محمد باقر خوانساری، ج ۱، ص ۹۰.

تهران ۱۳۹۰ هـ ق ص ۱۱۷ - ۱۱۸، تاریخ ایران سریرسی سایکس ترجمه فخردهای، ج ۲

تهران ۱۳۳۰ خورشیدی ص ۳۲۵ بید، مشاهدات مسافران و مأموران خارجی مذکور در

تاریخ ادبیات برون، ج ۳، ترجمه رشید یاسمی ص ۱۰۵، گزارش مأموران شرکت هند

شرقی هلند در اصفهان منقول در شماره ۱ مجله ایران دیروز (تهران، تابستان ۱۳۵۷) زیر

عنوان «روزنامه سقوط اصفهان».

عاقبت در دوازدهم محرم سال ۱۱۳۵ اصفهان تسلیم شد و محمود دو روز بعد در کاخ چهل ستون بر تخت سلطنت نشست و تاج پادشاهی را که «طلبة علوم شرعیة» مدرسه چهار باغ اصفهان تسلیم او نموده بود، بر سر گذاشت و دستوران پادشاهی او که از رسوائترین عهدهای تاریخ ایران بود پایان بخشید.

بعد از تسلیم کردن تاج و تخت صفوی بدست شاه سلطان حسین بمحمود افغان، پسر سلطان حسین یعنی نهماسب دوم در قزوین اعلام سلطنت کرد (۱۱۳۵ هـ) لیکن بهمین اعلام ساده اکتفا نمود و چون فوجی از افغانان بقزوین ناخستند او آن شهر را رها کرد و بسوی گریخت و پس از آن هم چند گاهی آلت دست فتحعلی خان قاجار و سپس منکی بردلاوری و اراده نادرقلی بیک افشار بود و عاقبت هم بدست همین سردار نامی از پادشاهی عزل شد (۱۱۴۴ هـ) و بعد از و نیز چند گاهی نوبت این سلطنت اسمی با پسرش عباس سوم بود (۱۱۴۴-۱۱۴۸ هـ) و با اعلام سلطنت نادر این آخرین نشانه پادشاهی تبار شیخ صفی الدین اردبیلی از میان رفت و نوبت شاهنشاهی بنادرقلی بیگ افشار رسید که با عنوان «نادر شاه» بر اریکه سلطنت نکیه داد.

دولت صفوی در یک هسته اعتقادی و انضباطی صوفیانه بتدریج

علتهای انقراض
سلسله صفوی

از دوران پیشوایی شیخ صفی الدین اردبیلی (۷۳۵ هـ) و

جانشینان او شکل پذیرفت و وقتی دور ارشاد بشاه اسمعیل

رسید قدرت اعتقادی تازه تر و شدیدتری بر آن افزوده شد و آن باور داشت این دعوی بود که قیام کننده صفوی بر گزیده و برگماشته صاحب الامر و مفتخر بدریافت تاج و کمر و شمشیر از دست اوست و باید در رکاب او برای نشردین حق شمشیرزد، کشت و کشته شد تا توان سعادت ابدی رسید.

بدینگونه دوره‌یی از انضباط و ار خود گذشتگی مقرون بنصب بسیار شد بد.

اگرچه کوتاه بود، در تاریخ ایران آغاز شد که از بعضی جهت‌ها تجدیدی از همان وضع صدر اسلام و همان سختگیری و کشتار بر سر اعتقاد دینی و پیروی از یک نوع

انضباط اعتقادی استوار بود. اگر این اعتقاد و انضباط بهمان وضعی که آغاز شده بود باقی می ماند یقیناً دولت صفوی دوران درازتری را از تاریخ ایران شامل می گشت، اما چنین نماند و بزودی اختلاف و دودستگی و طمع ورزی و سرکشی و طغیان امیران و دولتیان از يك طرف، و خود کامگی و عباسی و فساد و راحت طلبی و بی کفایتی بیشتر «مرشدان کامل» و شاهان از طرفی دیگر، دولتی را که باچنان قوت و جهش آغاز شده بود دچار سستی و تباهی نمود.

یکی از مهمترین انگیزه های این سستی و تباهی سوء تربیت شاهزادگان صفوی بود، خلاف آنچه در نحوه تربیت شاهزادگان عثمانی و ازبکی و حتی گورکانیان هند مشاهده می شد. چنانکه در شرح وضع اجتماعی این عهد خواهیم دید بیشتر شاهزادگان صفوی یا در حیات پدران کشته یا کور یا زندانی یا معتکف گوشه حرم سرا می شدند، و با اگر از چنین بندهایی می رستند در دام توطئه هایی می افتادند که پسر عثمان و برادران سلطنت یافته در طریق حیاتشان می گذردند و مسلماً هیچیک از سلسله های پادشاهان ایران در ارتکاب این سنخ جنایت بگسرد خاندان صفوی نرسید و اگر در گیر و دار این غوغای حویشاوند کشی شاهزاده بی چون عباس میرزا، بر حسب اتفاق و از حسن تصادف از قتل حتمی نجات نمی یافت، با انقلابها و شورشهای پایان عهد سلطان محمد خدا بنده و باناتوانی آن پادشاه سست رای علیل، کسی برای تصاحب تاج و تخت صفوی باقی نمی ماند و پادشاه نامبرداری چون «شاه عباس کبیر» آوازه عظمت ایران را تا سرزمینهای دوردست نمی رسانید. این پادشاه توانا دولت بیمار صفوی را که بحالت احتضار افتاده بسود از بستر ناتوانی بیرون کشید و بر سمند کامباری بر نشانند و در حقیقت نهضت شاه اسمعیلی را که بعد از او با آهنگی منظم راه فتور می پیمود، با همان شجاعت باضافه تدبیر و کاردانی خاص خود تجدید کرد و در مدتی قریب بنیم قرن ایران را در ردیف شکوهمندترین کشورهای آن روزگار قرارداد.

اما همه تاریخ دانان وقتی بخواهند فصل انقراض حکومت و سلسله صفوی

را بنویسند از همین شاهنشاه بزرگ آغاز سخن می‌کنند. شگفت است که این مرد توانا درست مانند مرد توانای دیگری که تاریخ ایران در دوره‌ی مشابه عهد صفوی بخود دید، یعنی خسرو انوشیروان، در همان حال که جان تازه‌ی بقدرت خاندان خود بخشید، مقدمه‌انقراض آن نیز شد. شاه عباس با درهم شکستن سیطره‌ی سرخ کلاهان مدافعه‌ی اعتقادی آنان را نسبت به خاندان صفوی هم از میان برد. درست است که او برای تجدید نیروی سلطنت چاره‌ی جز ضعیف ساختن آن گروه که در حقیقت حکم حکومتی را درون حکومتی دیگر یافته بود، نداشت ولی از آن پس شمشیر زنان «مرشد کامل»^۱ یا یکباره از کارها کنار رفتند و یا اگر بصورت قسمتی کوچک از نیروی عظیم دولتی باقی ماندند، در حکم حاکمان یا سپاهیان یا فرماندهان جبر دخول بودند و همینکه جانشینان شاه عباس نسبت باین سپاهیان جیره خوار بی‌عنایتی آغاز کردند ضعف ایران از حیث قدرت نظامی آشکار شد و این نیرو بدنبال نیروی اعتقادی که از دیر گاه بستنی گراییده بود، راه نیستی گرفت.

آن پادشاه بزرگ چنانکه می‌دانیم، بزور سپاه منظمی که ترتیب داده بود توانست صلح و امنیت بی سابقه‌ی ممتد برای ایران فراهم کند و جانشینان او که قدر نیروی نظامی را در ایجاد چنین صلح طولانی نمی‌شناختند، فریب آرامشی را که هنوز از پرتو لیاقت شاه عباس بزرگ در ایران برقرار بود، خورده آغاز سهل انگاری در کار ارتش کردند. نخست آنکه خلاف نیای خود که آنان را حتی بهنگام صلح با ورزشهایی همچون شکار و چوگان بازی و تیراندازی رهمانند آنها، بی‌گیری خوی جنگجویی عادت می‌دادند، از اینگونه کارها بر اثر تن آسانی که در آنان راه بسته بود، خودداری نمودند؛ دوم آنکه بجای خرج کردن مبلغهایی از خزانه در راه نگاهداشت

۱ - نباید مانند برخی از اهل تحقیق چنین پنداشت که عنوان مرشد کامل در عهد

شاه عباس از میان رفته بود. اینک شاعری از سخن حسامان شاملو حاکم مرآت در عهد آن پادشاه

شها تویی که جو پا در رکاب عزم کنی

زمانه جان بره ابرشت نثار کند

بیاده‌ام بره بندگی، امهدم هست

که لطف مرشد کامل مرا سوار کند

آن سپاه، کوشیدند تا آن پولها را در خزانه شاهی بینارند، و در بارهای خود را بجای آراستن بوجود جنگاوران و سرداران شایسته و مردان کار دیده بزرگ و سیمینه و گورینه آراسته سازند و برتری جویی را در چنین ظاهرهای فریبنده بیندارند. نتیجه این اشتباه آن شد که هنگام حمله محمود افغان بر اصفهان نه سپاه منظمی در پایتخت بود و نه اسلحه کافی، حتی باروت! تا آنجا که کار گزاران سلطنت صفوی برای حفظ جان پادشاه تقاضای باروت و توپچی کار آزموده از مأموران شرکت هند شرقی هلند می کردند و مأموران آن شرکت بیبهاغه مجهز نبودن و ضعف و ناتوانی خود درین مورد آنان را بمراجعه و توسل بشرکنهای انگلیسی و فرانسوی مستقر در اصفهان تشویق می نمودند و سرانجام چون کار بجنگ کشید سی یا چهل هزار سپاهی از اصفهان از دوازده هزار سپاه محمود شکست خوردند و بر سوایی تمام تار و مسار شدند. بسیاری ازین سپاه سی یا چهل هزار نفری بچو بدستی مسلح بوده اند!...

علت بزرگتر دیگر در افتادن دولت صفوی بر اشیب انحطاط و زوال پیش گرفتن سیاست خاص شاه عباس نسبت بولیعهد و شاهزادگان دیگر بود. نادوران او معمول چنان بود که شاهزادگان، حتی از خرد سالی، بحکومت شهرهای مهم مانند هرات و مشهد و شیراز و تبریز و جز آنها گماشته می شدند و عدهایی از سران قزلباش آنان را در بست و گشاد کارها یاری می دادند. نحسین کسی که این رسم را از میان برد شاه عباس اول است که گوید از اینکه پسر محبوب و دلپیش صفی میر را مانند او که پسر را از سلطنت برکنار کرده بود، روزی مزاحم وی گردد، بیمناک بود؛ و او تنها بهمین خودداری از واگذاشتن حکومت و اقتدار محلی بصفی میرزا بسنده نکرد بلکه با اندک بدگمانی آن جوان شجاع را که مورد علاقه ایرانیان بود، کشت و دو فرزند دیگرش امام قلی میرزا و محمد میرزا معروف بخدا بنده میرزا نیز بزودی کور

و خانه نشین شدند و این دومی که تاب کوری و خانه نشینی نداشت خود را کشتا شاهنشاه مقتدر صفوی با همه مال اندیشی که داشت بسبب همین ترس، نوادگان خود را بخواجه سرایان و اهل حرم سپرد تا در کنار خواجهگان و زنان بزرگ شوند و از آن میان سام میرزا را خوب می شناسیم که بعد از جلوس بجای نیاباسم پدر خویش نامیده شد و «شاه صفی» لقب یافت. وی دوران سلطنت خود را به بساده گساری و خوش گذرایی با زنان بسر آورد و زمام امور را در دست وزیر و ندیمانش نهاد. باقی پادشاهان صفوی تا آخر بر همین منوال تربیت شدند و هنگامی که شاه سلطان حسین بمحاصره افغانان دچار شد در «دمورقاپی ... چهل شاهزاده صاحب ریش ... و صد و ده شادزاده بسن پانزده سال و چهارده سال کمتر بودند»^۱ که یقیناً گروه بزرگی از آنان حاصل همخوابگیهای متعددی آن «پادشاه جمشید نشان» با زنان و کنیزکان بی شمارش بود. همه این شاهزادگان از همان تربیتی برخوردار بودند که شاه عباس بزرگ مرسوم کرده بود یعنی ادب آموختن از زنان حرم و خواجه سرایان و سواد آندوختن از معلمان و مؤدبانانی که معمولاً در سرخانه بزرگان آمد و شد می کردند. لیکن از تربیتی که لازمه فرمانروایی و لشکر آرایبی بود بهره بی نداشتند و به همین سبب چون پادشاهی یافتند بست و گشاد کارها بدست وزیران و خواجه سرایان و اهل حرم افتاد و پادشاهانی که وجودشان مدار کلی امور بود بمردان عاطل بیهوده بی مبدل گردیدند و در این میان هم بر اثر معایت و دخالت مفرضان یا در نتیجه درنده خوئی شاه صفی و شاه سلیمان و بی لیاقتی شاه سلطان حسین بسیاری از مردان لایق و مؤثر بقتل رسیدند که فقدان بعضی از آنان مانند امامقلی فاتح هرموز و زینل خان شاملو سپهسالار ضایعه بی بزرگی برای کشور بود. از جمله آخرین کارهای اینگونه پادشاهان که پایه های تخت پادشاهی صفویان را بطور قطع درهم شکست کور کردن و زندانی ساختن فتحعلی خان اعتمادالدوله داغستانی وزیر اعظم شاه سلطان حسین

و بزندان افگندن خویشاوند دلیر اولطفعلی خان درهم شکننده نخستین حمله افغانان ورنجانییدن خویشاوند شجاع آنان و اختانگک والی گرجستان مدافع تاج و تخت ایران در برابر قبایل سرکش لزگی بود که همه آنها بتحریرک و توطئه ندیمان و مشاوران مغرض و خائن شاه سلطان حسین که سود خود را در برانداختن این مردان می دانستند انجام شد و در نتیجه اصفهان بدان آسانی و با آن همه رسوایی بدست افغانان افتاد.

گرفتاری بزرگ ایران در پایان عهد صفوی اعتقاد بیشتر مردم بدین امر بود که شاهان صفوی مأموران و نصب شدگان امامانند بحکومت و بسطنت^۱ و دولشان بحکم احادیث و اخباری که عالمان دین نقل کرده اند «مخلد و بظهور فاطمه آل محمد متصل است»^۲. این تصور باطل بمردان لایقی که توانایی قیام علیه صفویان داشتند امکان مذهبی و اجتماعی چنین اقدامی را نمی داد و حتی نادرقلی افشار که بعد از کامیابیهای نظامی مقدمات کار سلطنت را برای خود فراهم می آورد، ناگزیر شد چندگاهی بعنوان نیابت و وکالت «عباس ثالث» فرزند شاه تهماسب دوم زمام امور سلطنت را در دست داشته باشد.

شاید اگر این اعتقاد بحقیقت پادشاهی صفویان در چنین زمانی وجود نمی داشت صاحب قدرتی از گوشه بی برمی خاست و آن قدرت ضعیف شده را از میان می برد و جای یکی از آن پادشاهان سست را برای بعد از شاه عباس بزرگ گرامی گرفت؛ اما در این مورد هم وضع پایان عهد ساسانی تجدید شد چنانکه در آن تاریخ هم ایرانیان چنین می پنداشتند که فرمانروایی بر ایران از روی حق و لزوم شرعی ویژه خاندان ساسانی است نه حق سرکشان و زورمندانی از قبیل بهرام چوبین و مانند گان او. بهمین سبب بود که هیچیک از زور آزمایان داخلی که هر کدام چند صباحی بر

۱ - درین باره بجای خود سخن گفته خواهند شد.

۲ - گلته از ص ۹ از همین مجلد، درین باره بنگرید بکتاب دستم التواریخ ص ۹۸

نیسفون تسلط یافتند نتوانستند خود را شاهنشاه بخوانند بلکه ببهانه حمایت از شاهزادگان ساسانی فرمانرواییهای کوتاهی کردند و از میان رفتند، و عاقبت تغییر حکومت ساسانی، درست مانند دیگر گونی پادشاهی صفوی، بدست مردمی انجام شد که از بیرون و خارج از محیط اعتقادی ایرانیان آمده بودند. این را باید از عیبهای صریح حکومتهایی شمرد که در آنها سیاست و دین توأم بودند.

چنانکه پیش ازین دیده شد باحمله افغانان دولت شاه سلطان
افشاریان حسین باسانی درهم ریخت، مانند کوهی که بگاهی بند باشد

در ایامی که محمود افغان اصفهان را در محاصره می گرفت، تهماسب میرزا سومین فرزند شاه سلطان حسین در اندیشه گرد آوردن نیرو از اصفهان گریخت لیکن بجای آنکه بلا را از خود بگرداند در شهر قزوین بخوش گذرانی نشست و همینکه خبر تسلیم شدن پدر بدو رسید سلطنت خود را در آن شهر اعلام کرد (۱۱۳۵ هـ)، و اندکی بعد در برابر حمله فوجی از افغانان به تبریز گریخت. محمود (۱۱۳۵ - ۱۱۳۷ هـ) و پس از او اشرف (۱۱۳۷ - ۱۱۴۲ هـ) چندسالی بر قسمتهایی از ایران پادشاهی داشتند و در این مدت از قتل عامها و کشتارهای پیاپی و آزار و غارت هیچ فرونگذاشتند چنانکه شرح همه کارهای آنان بملالت خاطر می انجامد. دو دولت روسیه و عثمانی هم که دنبال نمدی از کلاه درهم گسیخته صفوی می گشتند، بی سامانی کشور را دست موزه چیرگی بر بخشهایی از ایران کردند و سرانجام شمال و خاور آن درامیان خود تقسیم نمودند. بخش روسیه تمام کناره های دریای مازندران از دربند قفقاز تا استرآباد، و سهم عثمانی آذربایجان و کرمانشاهان و همدان شد و دولت اخیر دنبال چنین قراری تبریز را محاصره کرد. شاه تهماسب که در جست و جوی متحدی بود، چیرگی پتر تزار فزونی جوی روسیه را بر همه سرزمینهایی که چشم بر آنها دوخته بود، پذیرفت بدان شرط که نیرویی بیاری وی فرستد. پتر هم جوانمردی کرد و همه سرزمینهای یادشده را گرفت اما کسی بیاری شاه بی تاج و تخت صفوی نفرستاد. دولت عثمانی هم دچار پاتردزم اشرف شد و او اگر چه تا نزدیک اصفهان پیش رفت

لیکن آخر کار سپاهیان سلطان از مبارزه بایک دولت سنتی خودداری کردند و پراکنده شدند و کار میان دو طرف بصلح کشید بدان شرط که اشرف سلطان عثمانی را «امیر المؤمنین» و «خلیفه مسلمین» بشناسد و سلطان هم از همه سرزمینهای غربی ایران چشم پوشد و اشرف را پادشاه ایران بداند.

با همه این احوال حکومت حقیقی ایران گردا گرد و وجود شاه تهماسب ثانی که قائد هرگونه لیاقتی بود، شکل می پذیرفت زیرا نخست فتحعلی خان قاجار و اندکی بعد نادرقلی بیک افشار بیهانه باز گرداندن سلطنت به صفویان زمام اختیار دولت شاه تهماسب را در دست گرفتند.

نادرقلی بیک که بعد از تصاحب تخت و تاج ایران نادرشاه افشار خوانده شد،

از عشیره کوچک قرخلو، شعبه‌یی از ایل افشار، بود. ایل یاد شده دسته‌یی از ترکمانان بودند که مقارن حمله مغول باذربایجان رفتند و در دوران شاه اسمعیل به ایبورد خراسان کوچانده شدند. نادر در میان عشیره مذکور بسال ۱۱۰۰ هـ در دستگرد (از ناحیه دره گز خراسان) ولادت یافت. در هژده سالگی بخدمت یکی از رئیسان ایل افشار ایبورد که حاکم آن دیار بود، درآمد و دختر او را بزنی گرفت و پس از وی بجای او عهده دار ریاست قبیله و حکومت ایبورد شد و بدینگونه زندگی نظامی و سیاسییش آغاز یافت.

در این اوان ملک محمود سیستانی که در خراسان دم از استقلال می زد، نادر را بدفع از بیکان مأمور کرد و او اندکی بعد سر از طاعت محمود پیچید و با او بستیزه برداشت و یکبار او را در نزدیکی مشهد منهزم ساخت و شاه تهماسب را بخراسان دعوت کرد، و چون تهماسب دعوت او را پذیرفت بسیاری از طرفدارانش در خراسان بنادر پیوستند و کار او بالا گرفت و بدو لقب تهماسبقلی (چاکر تهماسب) داده شد. تهماسبقلی در محرم سال ۱۱۳۹ ملک محمود سیستانی را در مشهد محاصره کرد و در صفر همان سال فتحعلی خان قاجار را که سمت سپهسالاری شاه تهماسب داشت از میان برد و بجای او سپهسالار گردید، و چون کار ملک محمود را در ربیع الثانی سال

۱۱۳۹ هـ تمام کرد بسرعت دنبال کار افغانان ابدانی که در هرات استقلال داشته و تا حدود قائنات پیش آمده بودند رفت و تا ۱۱۴۱ هـ غائله آن قوم را خواباند و بی درنگ آهنگ اصفهان نمود و اشرف را در ربیع الثانی ۱۱۴۲ هـ در مورچه خورت بسختی شکست داد و سپس او را تعقیب کرده در دشت زرقان نزدیک شیراز بار دیگر منهزم نمود چنانکه سرازهای نشناخته بجانب لار گریخت و در راه بسیاری از افغانان از پای در آمده یا کشته شدند. اشرف از لار آهنگ باز گشت بقندهار کرد لیکن در بلوچستان کشته شد و غائله افغانان پایان رسید و بدینگونه تاج و تخت صفویان که از سال ۱۱۳۵ تا سال ۱۱۴۲ هـ در تصرف بیگانه بود بهمت نادر دوباره، ولی برای مدتی کوتاه یعنی سه سال دیگر (از ربیع الثانی ۱۱۴۲ تا ربیع الاول ۱۱۴۵ هـ) نصیب صفویان گردید و این مدت برای نادر کافی بود تا هم دست روسیان و عثمانیان را از ایران کوتاه کند و هم افغانان ابدالی را که دوباره قیام کرده بودند بسر جای خود نشاند. سپس شاه تهماسب را که در جنگ نا اندیشیده بی با عثمانیان شکستی سخت خورده و تاهمدان و کرمانشاه و تبریز را از دست داده و در اصفهان بعیاشی و ارتکاب کارهای زشت پرداخته بود، باصلاح دید بزرگان مملکت از سلطنت خلع کرد و پسر خرد صالحش عباس میرزا را بجای وی بسطنت برگزید و خود نایب السلطنه شد (۱۱۴۵ هـ).

پس از این مقدمات تا سال ۱۱۴۸ هـ نادر در چند جنگ با عثمانیان ناحیتهایی را در عراق و ارمنستان و گرجستان پس گرفت و در همان حال سرداران او بعضی شورش های داخلی را از میان بردند. آنگاه از آن سوی رود ارس بدشت موقان آمد و در آنجا اردو زد و در همان دشت بود که واقعه انتخاب وی بسطنت و تاجگذاری او رخ داد (۲۴ شوال ۱۱۴۸ هـ) و بدین ترتیب دولت صفوی که بعد از واقعه اصفهان تنها اسمی از آن مانده بود قطعاً منقرض شد.

پیشامدهای بعد از این تاریخ تا کشته شدن نادر (یازدهم جمادی الاخر ۱۱۶۰ هـ) بسیار است و غیر از لشکر کشیهای داخلی او که همه بقصد سرکوب سرکشان انجام شده، فتح قندهار (۱۱۵۰ هـ) و لشکر کشی بهندو فتح دهلی (۱۱۵۱ هـ) و پیروزیهای

مکرر در جنگ با دولت عثمانی قابل ذکر است. این جنگها که با دولت عثمانی شد بیشتر بر سر قبولانیدن شرطهای مذهبی نادر بر عثمانی و بستن پیمانی برای تعیین مرزهای مشخص با متصرفات آن دولت در جانب ایران بود و عاقبت این پیمان نامه میان دولت عثمانی و سفیران نادر (میرزا مهدیخان منشی و مصطفی خان شاملو) بسال ۱۱۶۰ هـ امضاء شد و مفاد آن شناختن مرزهای ایران و عثمانی بنا بر پیمان میان شاه صفی و سلطان مراد چهارم، تعهد کار گزاران عثمانی در حفظ سلامت حاجیان ایرانی و نقل و انتقال آنان در راه زیارت کعبه، تعیین سفیرانی در دو پایتخت بمدت سه سال، بازداشتن ایرانیان از دشنام گویی بخلیفگان سه گانه، ترك دشمنی و ادامه صلح از هر دو جانب، مطالبه نکردن باج و خراج از بازرگانان یکدیگر... بود. با همه این خدماتها که نادر بایران کرده بود هیچگاه نتوانست اعتماد ایرانیان را جلب کند و این بی اعتمادی و نارضایی خاصه از هنگامی که سلطنت ایران را بزور دسیسه تصاحب کرد و ببرانداختن آخرین بازمانده صفوی پرداخت قوت گرفت و بعد از چندی بشورشهای پیاپی مردم در این سوی و آن سوی کشور پهنورش کشید و درین میان داستان شورش لزگیان داغستان و سفر نادر از مشهد بدان دیار (محرم ۱۱۵۴ هـ) و تیرانداختن مردی ناشناخته بر او و متهم شدن پسر دلاور نادر یعنی رضا قلی میرزا بدین جنایت و کور کردن او در داغستان پیش آمد که یکباره آن سردار پرتدبیر را بآدم کش بی باکی مبدل ساخت و مال دوستی بی حسابش که بعد از فتح دهلی گریبانگیر او شده بود بر این آتش سنگدلی و خونریزی دامن زد چنانکه در مطالبه مال از هر کس و هر دیار راه مبالغه پیش گرفت و ازین راه آسیبهای بسیار بایرانیان رسانید و سخت کشی و آزار و قتل عامهای او مانند کارهایش در شوشتر و شیراز و لار و ساختن کله منارها در فارس و کرمان و کور کردن گروهی بزرگ از زیر دستان و همانند این کارهای نابهنجار او بجایی کشید که عرصه را بر مردم تنگ کرد و کار را بشورشها و انقلابهای پیاپی و بدگمانی میسان او و سردارانش کشانید چنانکه چندتن از آنان که نادر در اندیشه کشتنشان بود، شبانگاهی در فتح آباد خبوشان، بسراپرده او هجوم بردند و او را از پای در آوردند (جمادی الثانی ۱۱۶۰ هـ).

این واژگونی حال را در نادر می‌توان بگونه‌یی از دیوانگی تعبیر کرد و اگر این حال به پیش نمی‌آمد جهانگشای افشار بی‌تردید یکی از درخشان‌ترین چهره های تاریخی جهان می‌بود. وی کشوری را از غرقاب نیستی بدیاریستی کشانید و بدان آبرو و رونق و شکوه بخشید و حد مملکت را بهمان مرزها رسانید که قلمرو فرهنگ ایرانیست، و دردنبال پیروز گریهای خود بموضوعهایی چون ایجاد نیروی دریایی در دریای مازندران و در خلیج فارس همت گماشت، و بالاتر از همه در تغییر محیط تعصب آلود و خرافه آمودی که صفویان و هندستان متعصبان پدید آورده بودند، کوشش بسیار کرد، بکشوری از هم گسیخته و در هم ریخته نظمی و نسقی داد، اما گردش ایام بالای دست او بود و نگذاشت که او دبر زبدو نیکوکار و سودمند باقی بماند تا شد آنچه شد و گذشت آنچه گذشت!

با کشته شدن نادر خاندان افشاری اهمیت خود را بگونه‌یی آشکار از دست داد و اگر چه تا قسمتی از دوران قاجاری باقی ماند ولی بزودی بیک حکومت ضعیف محلی در خراسان مبدل گردید و در سال (۱۲۱۸ هـ) بعهد پادشاهی فتحعلیشاه قاجار منقرض شد.



در پایان این مطالعه کوتاه که در شناخت محیط سیاسی ایران از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری داشته‌ایم، اشاره مختصر و فهرست واری بوضع آسیای صغیر و قلمرو دولت عثمانی، هندوستان و فرارود شایسته می‌نماید زیرا:

(۱) بخشهایی ازین سرزمینها که نام برده‌ام تا پیش از دوران معاصر جزو خاک ایران و در قلمرو مستقیم فرهنگ ایرانی قرار داشته است مانند همه سرزمینهای میان آمویه دریا و سیردریا و بخشهای گسترده‌یی از خراسان که در دوران قاجاریان بچنگ روسیان افتاده یا دولت نوساخته و نوحاسته افغان بگونه‌هایی که بجای خود خواهم گفت آنرا ضمیمه خاک خود کرده است، و مانند بعضی از ولایتهای عثمانی در مرزهای

غربی و جنوب غربی آن ، و ولایت سند از شبه قاره هند. قسمتهای دیگری از تمام سرزمین هند و آسیای صغیر بشرحی که در مجلدهای پیشین این کتاب دیده‌اید ، از سده‌های پیشین زیر نفوذ شدید فرهنگ ایرانی درآمده بود بنحوی که هنگام بحث در تاریخ فرهنگ و ادب ایرانی نمی‌توان ، و نباید ، آنها را نادیده گرفت و بویژه از کوششهای گسترده‌یی که بسود زبان و ادب فارسی در آنها انجام می‌گرفت صرف نظر کرد.

(۲) باقیام شاه اسمعیل و سرخ کلاهان ترکی زبان و با ادامه سیاست مذهبی تعصب‌انگیز و سفاقت آمیز دولت صفوی و کار گزارانش در برابر سنیان ، و همچنین با انقلابهایی که در دوران سلسله یاد شده تا فتنه افغان رخ داد بسی از ایرانیان خود را از آتش بلا بیرون افکنده جای آرام و آسایش را بیرون از زادگاه خود جست و جو کرده و در سرزمینهای یاد شده سکونت گزیده و همانجا بخلق آثار خود در علم و ادب پرداخته‌اند.

(۳) گورکاتیان هند از عهد همایون و خاصه از دوران جلال‌الدین اکبر بعد ، بنحوی خاص حمایت از فرهنگ ایرانی بویژه زبان و ادب فارسی را بر عهده گرفتند؛ و سلاطین عثمانی و همه بزرگان در گاهشان در تشویق و ترغیب عالمان ایرانی و ایجاد کتابخانه‌های پرارزشی از نسخه‌های فارسی که هنوز هم گنجینه‌هایی از آنها در ترکیه باقی است ، کوششهای دیرباز داشتند ، در حالی که پادشاهان صفوی و سرخ کلاهان همزمان با فعالیتهای یاد شده در این راهها کاری که شایسته گفتار باشد انجام ندادند.

رعایت این نکته‌ها ما را بر آن می‌دارد که در ذیل این مبحث نگاهی ، اگرچه کوتاه ، بوضع سیاسی سرزمینهای زیرین نیز بیفکنیم. اما پرداختن بدین موضوع نباید خواننده این کتاب را باین اندیشه اندازد که من ، خدای ناخواسته و نا کرده ، آن سرزمینها را بعنوان قلمرو سیاسی دولتهای ایرانی بحساب می‌آورم. روشنست که چنین نیست و در جلدهای پیشین ازین کتاب نیز چنین نبود .

دولت عثمانی پیش ازین دیده‌ایم که رابطه دولت تیموری و دولت عثمانی با جنگ و همسایگی میان تیمور و بایزید اول (سلطنت ۷۹۲ تا ۸۰۵ هـ) آغاز شد لیکن حادثه‌های نظامی بعد از تیمور و تشکیل دولتهای قراقریونلو و آق قویونلو میان دو دولت عثمانی و تیموری فاصله افگند و رابطه آنها از راه مکاتبه و فرستادن تحفه‌ها و هدیه‌ها انجام می‌گرفت، و در این میان رفت و آمد دانشمندان و ادیبان میان دو کشور برقرار سابق ادامه داشت.

وقتی شاه اسمعیل صفوی با رسمی کردن مذهب دوازده امامیان و اصرار در دشنام‌گویی خلیفگان سه‌گانه و کشتار اهل سنت کار خود را آغاز کرد، پادشاهان عثمانی که تا این هنگام بداخله ایران تجاوز نکرده بودند، همت بر آن گماشتند که هم در تعقیب شیعیان طرفدار صفویه و هم بر رسم اعتراض به دولت صفوی در آزار سنیان و بدگویی بزرگان اهل سنت، سرخ کلاهان را تنبیه کنند. جنگ چالدران بدینگونه آغاز شد و کبیری سخت بود که بصفویان و قزلباشان داده شد و رعبی که از آن حاصل شد تا دوران هنر نمایهای شاه عباس بزرگ باقی ماند چنانکه شاه تهماسب تا پایان عمر خود از رویارویی یاسپاهیان عثمانی بر حذر بود^۱، اما عثمانیان تا پایان عهد صفوی هیچگاه از مبارزه مذهبی با آن دولت باز نایستادند و بدین بهانه هر وقت توانستند در داخله کشور ایران پیش رفته بعضی از شهرها و دژها را ویران کرده یا طعمه آتش ساخته‌اند. جنگهای ایران و عثمانی که تا دوران پادشاهی نادر، و بعد از آن، ادامه داشته در حقیقت نتیجه‌ی جز خونریزیهای دائم و صرف مال و امکنت دو کشور بیار نیورد. در سراسر این جنگها تنها يك بار سپاهیان عثمانی ادامه آنرا جاز نداشتند و آن هنگامی بود که لشکریان خواندگار اشرف افغان رادر عقبه نشینی بسوی اصفهان تعقیب می‌کردند و عاقبت ادامه سنیز را با يك پادشاه سنی و سپاهیان سنی مذهب او حرام شمرده دست از جنگ برداشتند و ازین راه مایه پیروزی اشرف گردیدند.

از دوران شاه اسمعیل تا پایان پادشاهی نادر هجده سلطان عثمانی ازبایزید ثانی (۸۸۶ - ۹۱۸ هـ) تا محمود اول (۱۱۴۳-۱۱۶۸ هـ) بر کشور خود فرمان راندند و در عهد همین پادشاهانست که دائم جنگ و صلح بی سرانجام و آمد و شد بی حاصل سفیران عثمانی و ایرانی ادامه داشت، ولی اگر این شهریاران در جانب ایران کامیابی محسوسی نداشتند در اروپا و شمال افریقا و بخشی از آسیا پیروزیهای بسیار یافتند و تا پشت دیوارهای وین پیش رفتند و سراسر اروپا و حوزه ریاست مسیحیت را در آندپار بو حشت طولانی دچار ساختند؛ و در ضمن همین پیشرفت‌هاست که بعد از فتح شام و مصر و عربستان (۹۲۳ هـ) در حرمین خطبه بنام سلطان سلیم خان اول (۹۱۸-۹۲۶ هـ) خواندند و ازین تاریخ بود که سلطانان عثمانی عنوان خلافت یافتند. پسر همین سلطان سلیم یعنی سلطان سلیمان اول که تا ۹۷۴ هـ سلطنت کرد امپراطوری عثمانی را از مرزهای ایران تا تنگه جبل الطارق و از کناره‌های دانوب تا سواحل دریای سرخ و کرانه‌های افریقا در مدیترانه گسترش بخشید و اگر چه فواید قدرت عثمانی درست بعد از همین سلطان «کبیر» آغاز سرنگون شدن کرد، لیکن آن دولت تا بعد از جنگ اول بین الملل و تشکیل جمهوری ترکیه از بازمانده‌هاک عثمانی باقی ماند.

ثروت سرشار سلطانان عثمانی و تسلط آنان بر بخشهای بسیار پهناوری از کشورهای اسلامی باعث شد که در گماشان مرکز اجتماع گروه بزرگی از دانشمندان و ادیبان دیارهای گوناگون گردد. دسته بزرگی از این عالمان و ادیبان از آغاز عهد صفوی بعد بعلمت‌هایی که پیش ازین گفته‌ام از ایران مهاجرت کرده و در دوره‌هایی محدود یا نامحدود در خاک عثمانی باقی مانده و کتابهایی عربی و فارسی در آنجا تألیف نموده‌اند. علاوه بر این بر اثر توجه خاصی که پادشاهان عثمانی و بزرگان دولشان بزبان و ادب فارسی داشتند، پایتخت آنان از پناهگاههای بزرگ شاعران و ادیبان زمان و محل گرد آمدن نسخه‌های فراوان از کتابهایی که عالمان و ادیبان ایرانی بتازی و پارسی تألیف کرده‌اند، در کتابخانه‌های شاهان و بزرگان در گماشان گردید که هنوز

هم بسیاری از آنها در جای خود باقیست. اجتماع همین کتابهای بیشمار و کتابهای دیگری از سراسر بلاد اسلامی در روم باعث شد که بهترین کتابها در ذکر موضوعات علوم و معرفی کتابهایی که در فنون مختلف تا عهد مؤلفانشان پدید آمده بود، در آن دیار بوجود آید مانند مفتاح السعاده تألیف طاش کبری زاده و کشف الظنون حاجی خلیفه و ایضاح المکنون اسماعیل پاشا و هدیه العارفین در ذکر نام و بیان خلاصه احوال مؤلفان و شاعران و عالمان و ادیبان عربی و فارسی و ترکی، و جز آن. گذشته از اینها چون زبان فارسی در حوزه این امپراطوری پهناور بعنوان زبان نیم رسمی دولتی و اشرافی بکار می رفت، در سراسر خاک عثمانی، حتی در یوگوسلاوی امروزی، زبان فارسی و آثار استادان بزرگ ایرانی خاصه سعدی و مولوی و حافظ رائج بود و در خاندانهای رجال و بزرگان تعلیم می شد. در فصلهای مختلف این مجلد نام کسانی را از عالمان و ادیبان ایرانی خواهید یافت که زندگی را در خالکروم و در خدمت سلطانان و بزرگان آن دیار گذرانیده و بنام آنان اثرهایی فراهم آورده اند.

خلاصه سخن آنکه اگر در عهد فرمانروایی سلسله صفویان بعضی از کتابهای مختلفی که شمه‌یی از آنها در فصل مربوط باز نموده خواهد شد، درباره دانشهای عقلی و ادبی و پرورش سخنوران فارسی کوتاهی می شد، وجود دولت عثمانی در خارج از ایران قسمتی ازین کوتاهی و قصور را جبران می نمود و جبران قسمتی دیگر را برای گورکانیان هند باقی می گذاشت.

این گورکانیان هند که بتعبیر مورخان غربی و مؤلفان هندی «مغول هند» یا «مغول کبیر هند» نامیده می شوند، اخلاف ظهیرالدین بابر تیموری معاصر و هم پیمان شاه اسمعیل صفوی

دولت گورکانی
هند

در مبارزه با اوزبکان، بوده اند. اینان مانند نیاکانشان بزبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می ورزیدند و در باره ایشان را بوجود گروهی بزرگ از شاعران پارسی گوی و پارسی نویسان و فرهنگ دانان ایرانی می آراستند.

نسب ظهیرالدین بابر در پشت چهارم بجلال‌الدین میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان می‌رسید و در آغاز جوانی بر قسمتی از فرارود فرمانروایی داشت لیکن چون از بککان‌آورا از آن دیار راندند بافغانستان هجوم برد و در همان حال از راه اتحاد پادشاه اسمعیل چند بار در بازگرفتن فرارود کوشید و چون دید که کارش با ازبکان بسامان نمی‌رسد آن دیار را رها کرد و در گسترش حوزه قدرتش در سرزمین افغانستان اهتمام جست و پس از آنکه کابل را سال ۹۱۰ هـ فراچنگ آورد آن را پایتخت خود کرد و از آنجا به همراهی فوج‌هایی از ترکان جغتای که خود آنان را مغول می‌نامید، حمله‌های خویش را بر هند آغاز کرد و از سال ۹۳۲ هـ تا سال ۹۳۷ هـ که سال مرگ اوست، تمام بخش‌های شمالی هند را از رود سند تا بنگاله تصرف کرد.^۱

همزمان با این کوشش‌ها سلسله‌های متعددی از پادشاهان مسلمان در شبه قاره هند حکومت می‌کردند که در دستگام‌های امارت همگی آنان زبان و ادب فارسی رسمی بود و مردان سیاست و فرهنگ ایرانی بر سرکارها بوده زمام امور را در دست داشتند و بویژه در این‌اوان تا چند مدتی از عهد گورکانیان هند نباید از اهمیت سلسله‌های پادشاهان دکن که محل اجتماع بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست ایرانی بوده است غافل ماند.^۲ بابر و جانشینان معروفش ناصرالدین همایون (۹۳۷-۹۶۳ هـ) و جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) و نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ) و شهاب‌الدین شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) و محیی‌الدین اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ) بتدریج همه اینها را از میان بردند و بر سراسر هند تسلط یافتند بنحوی که هنگام مرگ اورنگ زیب تمام هندوستان جز قسمت کمی از شبه جزیره دکن ملک گورکانیان هند شده بود و در آن بهره کوچک هم نحوی فرمانبرداری از دولت گورکانی

۱- در باره او گذشته از توضیحات کافی خواننده میر در حبيب السیر بنگرید به اکبر نامه

ابوالفضل هلامی ج ۱ ص ۶۷-۹۲.

۲- در باره فهرست این حکومتها و پادشاهانشان بنگرید به «طبقات سلاطین اسلام»،

وجود داشت.

بعد از اورنگ زیب آثار ضعف تدریجی در سلسله گورکانیان هند آشکار شد و در این میان باز گشت روزافزون امیران و راجه‌های محلی بقدرت، حمله نادر شاه افشار بهند، دخالت‌های شرکتهای فرانسوی و هلندی و انگلیسی خاصه دسیسه‌ها و دست اندازیهای شرکت هند شرقی انگلیس انحطاط دولت گورکانی را تسریع نمود و آن سلسله بسال ۱۷۷۵ هـ هنگام سلطنت بهادر شاه ثانی بدست انگلیسیان برافتاد.

دوره پادشاهی گورکانیان هند عهد اعتلاء نفوذ فرهنگ ایرانی و رواج بی‌چون و چرای زبان و ادب فارسی در سراسر شبه قاره هند بود و این رواج و نفوذ خاصه با استقرار سلطنت همایون بعد از بازگشت از ایران مسلم و پابرجای گردید. پیش ازین^۱ شرحی درباره تأثیر پناهندگی همایون بایران و بازگشتش بکشور خویش در نشر زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هندوستان نوشته‌ام. این نفوذ و رواج که در دوران پادشاهی جلال‌الدین اکبر معاصر شاه عباس اول یکمال خود رسید، بعد از آن همچنان در حال گسترش بود و وضعی در هند بوجود آورد که دیگر زبان و شعر و نثر پارسی اختصاص بکسانی نداشت که از اصل ایرانی بودند بلکه بسیاری از هندوان مسلمان و نامسلمان، یا بازماندگان ایرانیانی که از روزگاران پیش بهندوستان رفته بودند در شمار سخنوران نامبردار بزبان فارسی درآمدند و از میانشان نویسندگان و گویندگان استادی همانند فیضی فیاضی و ابوالفضل علامی و داراشکوه و برهمن و فانی کشمیری و غنی و بسیاری دیگر از بنگونه بزرگمردان برخاستند.

بامراجعه بی‌بخش شعر و شاعران و نویسندگان و مؤلفان در همین جلد بروشنی تمام دیده می‌شود که شهرهای بزرگ هند در عهد چند پادشاه نخستین گورکانی براستی بمحیطی ایرانی تبدیل شده و جولانگاه و مأمن فرهنگ ایرانی بوده است

و اینان نه تنها خود و فرزندانشان پارسی دان و گوینده و نویسنده بدین زبان بودند بلکه همه سرداران و وزیران و بزرگان در گاهشان نیز چنین و بیشتر آنان از خاندانهای مشهور ایرانی بودند، و قدم هر شاعر زبان آور یا نویسنده سخن گستری را که از ایران فراز می رسید بر دیده می نهادند و در نوازش آنان دقیقه بی را فرو نمی گذاشتند. در همان زمان که در ایران صفوی بیشتر عنوانها و سمتهای لشکری و درباری و دیوانی ترکی بود [مانند: اونچی باشی، ایل بیگی، بیگلر بیگی، چرکچی باشی، سورات باشی، قورچی باشی، گرکیراق باشی، یورتچی باشی، قولر باشی، ایشیک آقاسی...] بسیاری از خطابها (لقبها، عنوانها) در هند فارسی متداول آن زمان بود [مثل: میر جمله، بخشی، هزاری، خانجهان، خاندوران، خانخانان، آصفخان، ارادتخان، اسلام خان، اصالتخان، اشرف خان، اعتقادخان، افضل خان، امانتخان، مهابتخان، شایسته خان، شاهنوازخان و جز آنها چنانکه در کتابهای مربوط بآن دیار و بهتر و گرد آمده تر از همه در مآثر الامراه میر عبدالرزاق خوافی مخاطب بشاهنوازخان می توان دید].

شاهان و شاهزادگان گورکانی هند نیز نامهایی چون همایون، جهانگیر، شاهجهان، داراشکوه، اورنگ زیب، جهاندار، شهریار، خسرو، پرویز، دارا، کام بخش، فرخ سیر، نیکوسیر بر خود می نهادند، و مؤلفان و تاریخ نویسان درباری در کتابهایشان بجای ماههای تازی و سالهای ترکی [سیچقان تیل، اود تیل، بارس تیل، نوشقان تیل و جز آنها] که در ایران معمول بود، از تقویم اسلامی و گاه شماری ایرانی پیک سان استفاده می نمودند^۱ و حتی در تقویم شمسی معروف بتاریخ الهی که پلمر جلال الدین اکبر به همراه اعلام دین الهی تنظیم شده و تقویم رسمی دربار گردیده

۱- برای نمونه بنگرید به، شاهجهان نامه محمد صالح کنیولاهوری که در ذکر بیشتر حادثها نخست روز و ماه و سال تقویم اسلامی را آورده و آنکاه روز و ماه تقویم ایرانی را مثل روز انیران آبانماه و خرداد روز آذرماه و مانند آن ذکر نموده، و نیز بنگرید به اکبر نامه، ابوالفضل هلامی و به پادشاه نامه ملا عبدالحمید لاهوری.

بود ، همه ماهها از فروردین تا اسفندارمذماه ایرانی بوده است .

ازبکان
 اما فرارود (ماوراء النهر) در سراسر عهد صفوی سرچشمه
 دشواری‌هایی برای ایرانیان خاوری بود و این دشواری‌هایی آمد
 چیرگی قبیله‌های تازه‌یی بود بر آن سامان که از اعقاب مغولان و از خاندان «شیبان»
 وبه «اوزبک» مشهور بودند و شعبه‌یی از آنها از آخرهای سده نهم بعد مزاحم شاد -
 زادگان بازمانده تیموری در فرارود گردیدند و آنها را بتدریج تا آغاز سده دهم از
 آن دیار بیرون راندند و خراسان را نیز از چنگ فرزندان سلطان حسین بایقرا بدر
 آوردند . درین اوان بود که قدرت محمد خان شیبانی (شیک خان) رئیس قبیله‌های
 اوزبک ماوراءالنهر بکمال رسیده «از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان
 در تحت تصرفش قرار گرفت»^۱.

قبیله‌های اوزبک بدو دسته بزرگ منقسم می‌شدند: دسته‌یی از آنان بریاست
 ابراهیم پسر پولاد از اعقاب منگو تیمور «خانات بخارا» را تشکیل دادند و گروهی
 دیگر بریاست عربشاه پسر دیگر پولاد «خانات خیوه و خوارزم» را بنیاد نهادند.
 نسب پولاد به «منگو تیمور» و از ربچند واسطه به «شیبان» و ازوبه «جوجی»
 پسر چنگیز خان مغول می‌رسید.

امیران خانات بخارا و خانات خیوه و خوارزم همان پادشاهان ازبکند که در
 تاریخ دوران صفوی آنها بنامشان بازمی‌خوریم و یکی از آخرین آنها که در پایان
 این عهد یعنی در دوران پادشاهی نادر بنواحی شمال شرقی ایران تاخته بود ایلبرس
 خان فرمانروای خوارزم است که نادر او را در سال ۱۱۵۳ هـ مقهور و مقتول ساخت^۲.
 ازبکان مسلمان و مانند دیگر ترکان آسیای مرکزی بر مذهب اهل سنت بوده‌اند
 و بهمین سبب با شاه اسمعیل صفوی و سرخ کلاهان که بنام ترویج مذهب شیعه قیام
 کرده بودند بمعارضه برخاستند و تعرضهای خود را بر ایران تا پایان عهد صفوی بارها

۱- حبیب‌السر ، تهران خیا ، ج ۴ ص ۳۹۲.

۲- درباره خاندان شیبان بنکرید به طبقات سلاطین اسلام، تهران ۱۳۱۲ ص ۲۱۲ بعد.

تکرار کردند و چون شاه اسمعیل در کشور گشایی خود متعرض اهل سنت و عالمان و ادیبان سنی بود و آنان را ناگزیر پذیرفتن تشیع می کرد، آنانکه میل بتغییر مذهب نداشتند بکشورهای همسایه ایران و از آنجمله بفرارودمی گریختند و بخدمت پادشاهان ازبک درمی آمدند و از جمله مشهورترین آنان یکی فضل الله بن روز بهان خنجی اصفهانی^۱ دانشمند و مورخ و مؤلف معروف، صاحب عالم آرای امینی در تاریخ خاندان بایندری، و مهمان نامه بخارا در تاریخ سلسله امرای ازبک، و سلوک الملوك در اخلاق است که بنام عبیدالله خان نوشته شده. گذشته ازین شاهان و شاهزادگان ازبک، بویژه کسانی مانند محمدخان شیبانی و برادرزاده اش عبیدالله خان و بونس مغول پسر بونس بوقاخان و پسرش سلطان محمودخان و جز آنان غالباً شاعران پارسی گوی بوده و یا شاعری را با زبان فارسی آغاز می کرده و آنگاه بشعر ترکی می پرداخته اند.^۲

از مطالبهای شایسته مطالعه در دوران صفوی رابطه روزافزون نیست **رابطه های خارجی** که میان ایران و مغرب زمین پدید می آمد. پیداست که این کتاب بهیچ روی جای آن نیست که درین مطلب بسیار مهم و اساسی بشرح و تفصیل بپردازم و بهمین سبب کوشش خواهد شد که بارعایت جانب اختصار ببعضی جریانهای قابل ذکر درین باره اشاره شود.

در دوران پیش، چنانکه دیدیم، خواه بوسیله قراقویونلویان و آق قویونلویان و خواه در زیر لوای تیمور و تیموریان رابطه خارجی ایران با خاور و باختر در حال توسعه بود.^۳

۱- درباره او رجوع شود بهمین کتاب، ج ۲ ص ۵۳۸-۵۴۰.

۲- رجوع شود به، روضة السلاطین فخری هروری، چاپ سندی ادبی بورد، حیدرآباد

۱۹۶۸ م. ص ۲۳ و نیز بهمین کتاب و همین جلد، فصل پنجم.

۳- رجوع شود بهمین کتاب، ج ۴ ص ۲۰-۲۵.

انگیزه بنیادی غربیان در داشتن رابطه با ایران سه مطلب بود: نخست بازرگانی و فراز آوردن سودهای مالی؛ دوم دفاع از خود در برابر هجومهای سنگین و پیشرفتهای سریع عثمانیان در کشورهای اروپا و سرزمینهای کرانه مدیترانه، سوم حمایت از عیسویان و نشر مسیحیت در قلمرو حکومت صفوی. در امر بازرگانی پرتغالیان بسبب برخورداری از بحریه نیرومند و چیرگی بر راه دریایی که از دماغه امید و اقیانوس هندی گذشت و از سویی بخلیج فارس و از سویی دیگر بکناره‌های هندوچین ختم می‌شد، بر دیگران پیشدستی و برتری داشتند و بهمین دلیل بود که از آغاز قرن شانزدهم میلادی شروع بدست اندازی در خلیج فارس کردند و آلبو کرک^۱ دریا سالار معروف پرتغالی در سال ۱۵۰۷ میلادی (۹۱۳ هـ) با هفت کشتی بر جزیره هرموز حمله برد و آنرا بعد از جنگی نسبتاً سخت منصرف شد و دژی در آن بنا کرد و همینکه این موفقیت نصیب پرتغالیان شد چیرگی بر سراسر خلیج و در دست گرفتن تجارت در دریا بار با انحصار آنان درآمد.

این رویدادها مصادف بود با دوران مبارزه‌های شاه اسمعیل صفوی و نخستین سالهای قدرت او و بهمین سبب دولت نوپای صفوی نتوانست بموضوع بانظر جدی بنگرد. اندک اندک اهمیت بازرگانی خلیج فارس و مقام آن در مسأله بحرییمایی در دریای عمان و اقیانوس هند دولتهای غربی دیگر را هم در صحنه تنازع وارد کرد و از آنجمله بودند هلندیان و انگلیسیان و اسپانیولیان. پرتغالیان هم از اوضاع آشفته ایران، که بعد از مرگ شاه تهماسب تا مدتی ادامه داشت، استفاده کرده بعضی از بندرها را مانند جرون یا گمبرون (بندر عباس) و جاسک بتصرف در آورده و بعبارت دیگر از آبهای خلیج فارس بخاک ایران تجاوز نموده بودند و این امر مایه تحریک حس رقابت دولتهای دیگر با دولت پرتغال شده بود. در این گیر و دار پرتغالیان بسال ۱۰۳۰ هـ

۱- آلفونسو دالبو کرک (Alphonse d' Albuquerque) (۱۵۱۵م) دریا سالار مشهور

پرتغالی هانی قسمت پرتغالی هند و مستعمرات آن کشور در خلیج فارس

قسمتی از جزیره قشم را بتصرف در آوردند و قلعه‌یی در آن بنا نهادند و هنوز بنای قلعه پایان نرسیده بود که با سپاهیان ایران و با مردم لار در آویختند و بیش از هزار تن از آنان کشتند .

این واقعه همزمان بود با سی و پنجمین سال از سلطنت شاه عباس بزرگ و تا این زمان يك قرن و اندی از تسلط نظامی پرتغال بر خلیج فارس می گذشت و در سراسر این مدت گویا دولت صفوی با اصلاً متوجه خطر استعمار پرتغالی نبود با بدان چندان اهمیتی نمی داد، ولی واقعه مذکور شاه عباس را بیدار و از اهمیت حادثه خبردار ساخت .

خبر کشتار ایرانیان بدست پرتغالیان هنگامی بشاه عباس رسید که در زردکوه بختیاری در راه اقدام به پیوند دادن کارون بزاینده رود، بسر می برد . وی ازین جسارت پرتغالیان سخت بر آشفت و سردار مشهور خود امامقلی خان پسر الله وردی خان، فرمانروای فارس، دستور داد که متجاوزان را از بندر جرون و جزیره های هرموز و قشم بیرون براند و چون نیروی دریایی در اختیار نداشت بر آن شد که از رقابت دولتهای بزرگ که در خلیج فارس نیروی دریایی داشتند استفاده کند . پس با انگلیسیان طرح اتحاد ریخت و وعده داد که جای پرتغالیان را در تجارت خلیج فارس بدانان بسپارد بدان شرط که با دولت ایران در قلع و قمع آن قوم همراهی کنند و بعد از پایان جنگ غنیمتها را میان خود تقسیم نمایند و از دستاوردهای گمرکی بندر گمبرون هم بهره‌یی بانگلیسیان داده شود .

امامقلی خان بیاری نیروی دریایی انگلستان و با فراهم کردن دو بست قایق ایرانی سپاهی فرماندهی امامقلی بیگ و پولاد بیگ و شاه قلی بیگ و شارق علی و علی بیگ بجزیره های هرموز و قشم فرستاد و آنها را از جنگ پرتغالیان بیرون آورد (۱۰۳۱ هـ) .

داستان فتح جزیره قشم و جزیره هرموز (جرون) در دو منظومه حماسی جنگ نامه قشم، و جرون نامه که در حدود سال ۱۰۳۲ بدست شاعری بنام «قدری»

پرداخته شده بنظم درآمد^۱.

پس از فتح جزیره جرون (هرموز) و قشم و بندر جرون (گمبرون) با فتح شاه عباس نام بندر اخیر را باسم او « بندر عباس » خواندند. شاه عباس بعد ازین فتح بزودی انگلیسیان را از خیال خامی که داشتند منصرف و تسلط خود را بر خلیج مستقر ساخت و حتی آنان را از ینای استحکامات در بندرهای جنوب بازداشت. پرتغالیان نیز بعد از این شکست تمام امتیازهای خود را در خلیج فارس از دست دادند و فقط از شاه اجازه یافتند که در بندر کنگک نزدیک بندر لنگه تجارتخانه‌یی بسازند^۲. رابطه ایران با کشورهای غربی در عهد صفویان منحصر بدانچه در خلیج فارس گذشته است، نبود، بلکه دنبال ارتباطهایی که از عهد تیموریان و ترکانان با آنها وجود داشته در سال ۹۷۰ هـ (۱۵۶۲ م) نخستین رابطه سیاسی و اقتصادی میان ایران و انگلستان آغاز شد و آنتونی جن کینسن^۳ که حامل نامه الیزابت اول ملکه آن کشور برای شاه تهماسب بود، در قزوین بحضور پادشاه صفوی رسید. مقصود از ین رسالت ایجاد رابطه بازرگانی با ایران بود و اگرچه جن کینسن بسبب مسیحی بودن از درگاه « مرشد کامل » رانده شد ولی بهر حال این رابطه بازرگانی میان دو کشور سرگرفت و هیأت اعزامی جن کینسن توانست چند سال بعد از راه روسیه با ایران تجارت کند و این رابطه را پس از ین رسالت برادران شرلی (سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی) که پیش از ین نامشان را دیده‌اید^۴، استوارتر کرد با ین تفاوت که ین بار پادشاه روشن بینی چون شاه عباس بزرگ زمام کارها را در دست داشت و نمایندگان غرب را بجرم مسیحی بودن از درگاه نمی‌راند و فرمات نمی‌داد که جای پایشان را برای ازاله نجاست بشویند!

۱- حمایه‌سرای در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲ ص ۳۶۶-۳۷۰.
 ۲- نقل از، خلاصه تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی، دکتر صفا، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۲۵۳-۲۵۵.
 ۳- Anthony Jenkinson
 ۴- همین کتاب و همین جلد ص ۲۲

در سال ۱۰۳۲ هـ شاه عباس رابرت شرلی را برای تسریع در اجرای عهدنامه بازرگانی میان ایران و انگلستان بدان کشور فرستاد و چندی بعد نماینده‌یی ایرانی بنام نقدعلی بیگ بفرنگستان اعزام داشت و دولت انگلستان نیز در ۱۰۳۶ هـ (۱۶۲۷ م) سفیری بنام سردودمور کوتن^۱ بایران گسیل کرد و در این میان شرکت هند هلند بعد از کسب اجازه از دولت در ایران بفعالیت پرداخت و توانست بزودی از رقیب انگلیسی خود در کار تجارت با ایران پیش افتد. فرانسویان نیز در دوران شاه عباس بزرگ سعی فراوان برای دست زدن بفعالتهای تجاری بکار بردند لیکن اقدامهایشان در این راه سالها بعد بنتیجه رسید.

دوره میان سلطنت شاه صفی و هجوم افغانان دوران بهره‌برداری از کوششهای شاه عباس بزرگ برای گسترش رابطه سیاسی و بازرگانی با مغرب زمین بود و بهمین سبب دولتها و مؤسسه‌های بازرگانی که تا آن هنگام اجازه فعالیت در ایران کسب کرده بودند، بکار خود ادامه دادند. شاه عباس دوم مانند نیای خود بر رابطه دولت ایران بادولتهای فرنگستان اهمیت می‌داد. در عهد این پادشاه کشیشی فرانسوی بنام رافائل دومان^۲ بسال ۱۶۴۲ میلادی (۱۰۵۲ هـ) باصفهان رسید. وی ریاضی‌دان ماهری بود و با مطالعه در وضع اجتماعی ایران و فراگرفتن زبان فارسی توانست کتابی درباره ایران بنام «وضع ایران در ۱۶۶۰»^۳ که بمنزله گزارشی برای کلبر^۴ وزیرداری فرانس بود، فراهم آورد. این کتاب شامل همه دانستیهایی بود که کلبر برای تشکیل شرکت فرانسوی هند شرقی لازم داشت. در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هـ) گروه آمیخته‌یی از نمایندگان دولت فرانسه و شرکت فرانسوی هند شرقی بایران آمدند و بعضی امتیازهای بازرگانی بدست آوردند لیکن نخستین قرارداد تجارتي میان ایران و فرانسه بسال ۱۷۰۸ میلادی (۱۱۲۰ هـ) با کوشش میشل^۵

۱ - Sir Dodmor Cotton

۲ - Raphaël du Mans

۳ - Etat de la Perse en 1660

۴ - Colbert

۵ - Michel

نماینده فرانسه بسته شد و این قرارداد ضمناً متضمن موادی برای حمایت روحانیان و مبلغان مذهبی فرانسوی در ایران نیز بود.

روسیان کوشش خود را برای ایجاد رابطه سیاسی و اقتصادی با ایران از عهد شاه عباس دوم آغاز کردند اما چه در این زمان و چه در دوره شاه سلطان حسین و حتی در عهد شاه تهماسب ثانی همیشه از عقد معاهده بازرگانی مقصودهای سیاسی نیز داشته‌اند. قصد آنان در این کار بظاهر ایجاد رابطه دوستانه و در باطن بدست آوردن اطلاعاتی از ایران در راه توسعه طلبی خود و نیز تحصیل امتیازهایی بود که تنها بفتح آنان باشد. مثلاً در سال ۱۶۶۴ میلادی (۱۰۷۵ هـ) دو نماینده با ۸۰۰ عضو از روسیه بایران آمدند و بزودی معلوم شد مرادشان از فرستادن این گروه کثیر آنست که از موقع سیاسی خود برای معافیت گمرکی استفاده کنند. این امر موجب خشم ایرانیان و مرگ یک تن از گروه یاد شده گردید. در سال ۱۷۰۸ میلادی (۱۱۲۰ هـ) باز هیأتی روسی بسرپرستی «اسرائیل اری»^۱ باصفهان رسید که همین مقصود یعنی معافیت از پرداخت عوارض گمرکی را در پوشش مأموریت سیاسی داشت. هفت سال بعد ولینسکی^۲ نامی از جانب تزار برای مذاکره درباره تجارت ابریشم ایران باصفهان آمد که در خفا مأمور فراهم آوردن دینستیهایی از نیروی نظامی ایران بود و چون تزار روسیه بیاری این سفیر از بی سامانی کار در عهد شاه سلطان حسین آگاهی یافت، چنانکه پیش از این گفته‌ام آغاز دست اندازی بقلمرو دولت صفوی کرد.

رابطه شرکتهای بزرگ هند شرقی انگلیسی و هلندی باصافه آمد و شدهایی میان دربار ایران و دربار پاپ و امارتهای آلمان و جز آنها نیز در این دوران ادامه داشت و بیشتر منظور از آن یا ترغیب دولت ایران بجهنگ با دولت عثمانی بود و یا تجارت و کسب منفعت‌های مادی. در مورد نخستین پادشاهان فرنگ و حتی پاپ، جانشین عیسی مسیح، باظاهری آراسته بدولت ایران و عده باوریهای بسیار می‌دادند

تا با عثمانیان بجنگ و ستیز برخیزد و آنان را چند گاهی از شتر لشکر کشیهای پیایی خواند گاران باروپا بازدارد ، ولی چون جنگ میان ایرانیان و عثمانیان در می گرفت فرنگیان پای پس می کشیدند و هر دو را بحال خود می گذاشتند ، شاید هم علت این پیمان شکنیها آن بود که آل عثمان و اخلاف شیخ صفی الدین برای ستیزه گری با یکدیگر نیازی بیرانگیزاننده و محرک نداشتند و بهانه جوییهای ارضی و دینی برای آن دوبرسنده بود .

در رابطه های بازرگانی هم همواره کشورهای اروپایی دنبال جلب سودهای یکسویه می گشتند و در اندیشه کسب اجازه فعالیت های گسترده تجاری و معافیت از گمرک و مالیات و همانند اینها بودند و در همه حال از تقاضای حمایت و رعایت جانب میانهای مذهبی مسیحی هم غافل نمی نشستند .

تجارت میان ایران و اروپا در عهد صفوی ، و آمد و شد سفیران و بازرگانان و صنعت گران و مبلغان مذهبی مسیحی و بعضی از اهل حرفه و هنر اروپایی بایران و رواج ساخته های فرنگیان مانند ساعت های سویس ، قبله نما (قطب نما) ، عینک و چیزهای شیشه ای ، بافته ها بویژه ماهوت و اطلس و کمخای فرنگی و تافته شامی ، و همچنین تأثیر سبک نقاشی فرنگی در اواخر عهد صفوی ، بنحوی که در تصویرهای چهل ستون اصفهان می بینیم ، و نظایر اینها همگی نتیجه مستقیم ارتباطهایست که در دوران مورد مطالعه ما میان ایران و اروپا در حال گسترش بود ؛ و این تأثیرها طبعاً در دوران بعد از صفوی روز بروز گسترده تر و زرف تر گردید . دامنه تأثیر این رابطه ، حتی بادب فارسی نیز کشید و وصف فرنگیان مضمونهایی در اختیار شاعران زمان گذارد . شاهدان و زیباروبان فرنگ ، حسن فرنگ ، رخ فرنگ ، بت فرنگ ، می پرتگال (پرتغال) ، باده پرتگال (پرتگالی) و اینگونه واژه ها به همراه این مضمونها و وصفها بسیار بکار می رفته است و از آنهاست غزل زیرین از ملا اسمعیل ذبیحی شاعر سده یازدهم صاحب منظومه «نر گسدان» که پس از این باد خواهم کرد .

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی وحشی تر از آهوی نگاه تو فرنگی

جان بابد اگر سجده کنم در قدم تو
دارند سر کشتنم از همسری هم
مذهب دل و دین داده ناز تو ستمگر
خورشید فلک رنگت چو مهناب بیازد
بتخانه دل را کند از فیض چراغان
ار قتل ذبیحی مکن اندیشه که عیبی

آن بت که بتدیرست اله تو فرنگی
بخت من و وارونه کلاه تو فرنگی
دین خاک نشین سر راه تو فرنگی
از شرم بتر روی چو ماه تو فرنگی
بساد رخ خورشید پناه تو فرنگی
خواهد ز خدا عذر گناه تو فرنگی^۱

وباز ازو و از دیگر شاعران عهدست :

یا بما یار مشو یا چو شدی چون ماشو
عاشق و رند غزلخوان و فرنگی مشرب

ما چو رسوای جهانیم تو هم رسو اشو
رند و لاقید و ملامت کش و بی پرو اشو
(ذبیحی)

از فرنگی نرگسی نیرنگاهی خورده ایم

شمع سبزی بر سر لوح مزار ما ز نید
(مهرزا جلال اسیر)

بی نقش چین نه حسن فرنگت آفریدنست

بهبزادی تو دست ز دنیا کشیدنست
(بهدل)

غارت سرشته نگه کافر نوایم

یاد از غبار ما کن و طرح فرنگت ریز
(بهدل)

ساقی بجام ریز می پرتگال را

ماه تمام ساز بیک شب هلال را
(غنی کشته بیری)

فرنگی شاهدانت ساقی بزمندانای دل

صنم می گوی و می کش یاده های پرتگالی را
(طالب آملی)

راحت نبود بزیر این خیمه تنگ

یک خیمه و صد گروه ترسا و فرنگت
پرورده روز و شب نباشد یکرنگت
(قاضی دادری)

ز ابنای زمانه داوری مهر مجوی

ز حال شبیه بگوید کسی بسنگت که چه
(ضاب)

زدل بگویم با آن بت فرنگت که چه

بیاله نقش دگر ز درخ فرنگک ترا شراب روغن گل شد چراغ رنگک ترا
(شوکت بخاری)

دو منظومه «جنگ نامه کشم» و «جرون نامه» که پس ازین در شمار منظومه‌های حماسی معرفی خواهم کرد، هم نتیجه همین رابطه‌های ایران و فرنگک در آن روزگارست.

درباره رابطه میان دولت ایران با دولتهای عثمانی و ازبکان و گورکانیان هند مطلب همانست که در صفحه‌های پیشین گذشته‌است و نیازی بیاز گفتن ندارد. ازین رابطه‌های همسایگی آنچه میان ایران و هند جریان داشت از همه سودمندتر و شایان توجه بیشتر است. این رابطه دوستی و برادری بدست بنیانگذاران دو سلسله صفوی و گورکانی هند یعنی شاه اسمعیل و ظهیرالدین بابر بنیاد نهاده شد. واقعه مرو میان شاه اسمعیل و شیبک خان چنانکه می‌دانیم به پیروزی ایران تمام شد. از جمله اسیران مرو یکی خواهر ظهیرالدین بابر بود که شاه اسمعیل او را با احترام بنزد برادر گسیل داشت و همین جوانمردی موجب ارادت بابر پادشاه جوان صفوی گردید. بعد از آن شاه اسمعیل چندبار ظهیرالدین را در نبردهایی که با ازبکان داشت باوری کرد ولی چنانکه می‌دانیم بابر بعد از ناکامی در برابر ازبکان ناگزیر فرا رود رارها کرد و بفتح افغانستان همت گماشت و سرانجام در سال ۹۳۲ هجری بهند تاخت و سلطنت گورکانیان هند را بنیاد نهاد. بعد از و پسرش همایون بشرحی که پیش از این دیده شد بر اثر شکست از شیرشاه و مخالفت‌های برادران بشاه طهماسب پناه برد و بیاری اوقندهار را فتح نمود. این واقعه رابطه مودت را میان دو طرف بیش از پیش استوار ساخت و اگرچه حمله نابایسته نادر بهندوستان و کشتار دهلی و تاراج گنجینه‌های آن رنجشی زوال ناپذیر در هند ایجاد نمود، لیکن هیچگاه نتوانست بنیاد دوستی و رابطه فرهنگی روزافزون میان دو جانب را سست کند. آمد و شد میان ایران و هند در تمام دوران مورد مطالعه ما بصورت ارتباط فرهنگی و مهاجرت و داد و ستد بازرگانی دایر بوده است، و دومی را که چنین بیکدیگر پیوسته و در ارتباط دایم و همه سویه باشند کمتر می‌توان در مشرق زمین یافت.

فصل دوم

نگاهی بوضع اجتماعی ایران

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

ترسیم کلی اوضاع پیش از آنکه سخنی دروضع اجتماعی این عهد گفته آید ذکر چند نکته را برسبیل اشاره اجمالی، و بیان بعضی از کلیات را در اینجا لازم میدانم.

(۱) در این، بحث کلیات بسیاری مطالب را با اشاره و بی ذکر مأخذها و شاهدها نه چنانکه شیوه من در کار تحقیق است، بیان می کنم. علت آنست که همه آنها یا در مبحث اوضاع سیاسی بمناسبت مقام و باجمال آمده و یا در گفتارهای آینده با ذکر شاهد و مأخذ به تفصیل نسبی بمورد مطالعه و بحث درمی آید.

(۲) در آنچه در این ترسیم کلی اوضاع می نویسم جز بذکر حقیقت های شیرین و تلخ و گوارا و ناگوار نظری ندارم و افسوس می خورم که تاریخ قاضی خشک و سخت گیر است و ترازوی عدالت آنرا باشاهینی بسیار تیز ساخته اند و از داوریهای آن، خوش آیند باشد یا ملال انگیز، بهیچ روی نتوان شانه خالی کرد.

(۳) دوران مورد مطالعه ما از حیث جریانات اجتماعی بر رویهم عهدنامساعدی بود. این درستست که قیام شاه اسماعیل و سرخ کلاهان، بیک دوران جدید از

هرویسپ شاهی^۱ که در ایران آغاز شده بود، پایان بخشید، و با اعلام مذهب رسمی تشیع ایرانیان را خواه و ناخواه بجانب نوعی از وحدت که جنبه دینی داشت سوق داد اما در مقابل مایه گسترش و رواج مفاسد و بنیاد گذاری پایه های انحطاط فکری و علمی و ادبی واجتماعی، و شیوع خرافات و سبک مغزیهای تحمل ناپذیر در ایران گردید.

(۴) درین دوران بنام سه تن از مفاخر تاریخ نظامی و سیاسی ایران باز می خوریم و عاده آنرا از دورانهای با رونق تاریخ ایران می شماریم و شاید از پارهیی جهات در این راه بدرستی پای نهاده باشیم اما در همان حال که در طریق سراقازی سیر می کنیم نباید بسیاری اعمال زشت و نابخشودنی را که در این عهد افتخار جاری بود فراموش کنیم که بجای خود انگیزاننده شرم و خفت است. بلی در همین دوران بارور تاریخ ایران بتازبان زدن و کشتن دادجویان و باز گذاشتن دست بیداد گران، کشتارهای بزرگ مردم، کور کردن، پوست کندن آدمیزاد، سوزاندن فرزندان آدم در آتش یادرقبای باروتی، افگندن انسان در قفس و سوزانیدن او، مجبوس ساختن آدمی در خم و فرود انداختن از بالای مناره مسجد، بریدن گوش و زبان و بینی و بسیاری از این گونه عملهای وحشیانه از جمله کارهای جاری و عادی بود. شرابخوارگی و اعتیاد بافیون و حب فلونیا و چرس و بنگ و حشیش در این دوران نه تنها میان مردم عادی بلکه بین طبقات برگزیده کشور و درخاندان سلطنتی و میان پادشاهان بهمراهی ندیمانشان باب بوده و آن گروه را اندک اندک از جنگاوری و دلاوری که در آغاز دوران صفوی داشتند به سستی و زبونی پایان آن عهد افگند.

(۵) اگر در آغاز این عهد انضباط شدید و از خودگذشتگی حیرت انگیز سرخ کلاهان را در رکاب سردار شجاع مردانه اشان ملاحظه می کنیم، چیزی از

۱ - harvisp shahi. هرویسپ یعنی گونه گون و بعضی غیر معین. هرویسپ شاهر ترکیبی است که من آن را بمعنی پادشاهی های گونه گون و متعدد بکار برده و در برابر کلمه فرانسوی (féodalité) نهادم که عاده آن را به ملوک الطوائف، ترجمه می کنند در حالی که ترکیب ملوک الطوائف تنها حکامی رساننده چنین معنایی تواند بود که پادشاهانی از چند طایفه برخاسته باشند نه چند حکومت که مردانی زودمند در کشوری بر این و آن تحمیل نمایند.

افول ستاره «خاقان اسکندرشان»^۱ نمی گذرد که با احساس تأسف پراگندگی آراء و جنگهای خانگی آنان را بر سر مطامع دنیوی در نوبتهای گوناگون می بینیم و نیز ملاحظه می کنیم که چگونه فرمانروایی چند تن از پادشاهان نالایق و عیاش و نفوذ گروهی از مفسده جویان و آزمندان و درازدستان و دام گسترهای بدعت گذاران دوران باشکوه صفوی را بعهده نامساعد برای پیشرفت ایران و ایرانیان، در زمانی که دنیای غرب بپاخاسته بود، تبدیل نمود و از بلندبهای شکوه به پستیهای انحطاط فرو افگند.

۶) خلاصه سخن آنکه اگر نیک و بد این عهد را در ترازوی سنجش بگذاریم، بدیها بر خوبیها می چربد. دوره ایست که از حیث نظامی خوب شروع شد و بوضعی بسیار بد پایان یافت و اگر ظهور مردی توانا چون نادرشاه افشار دنبال شکست شرم انگیز سلطان حسین اتفاق نمی افتاد رسوایی تاریخی ملت ایران بدین آسانبها فراموشی پذیر نبود. عهدیست که با ثروت و سروسامان کار آهازید و بغارت و تهی دستی و بی سامانی انجامید؛ با بازماندهایی از رونق نسبی دانشهای عقلی که در عهد تیموریان و ترکمانان فراهم آمده بود بعرضه حیات آمد و با انحطاط کامل آن دانشها عمرش بنهایت رسید. قیام متعصبانه شیعیان اثنی عشری دوره ای از پیروزگری را پی افگند و سرانجام مردمی گرفتار انواع خرافات باقی گذاشت که بزودی در دام بدعت گذاران عهد قاجاری در افتادند و بر آتش پراگندگی اندیشهها دامن زدند. نتیجه این همه عاملهای ناباب و ناساز آن بود که جامعه ایرانی در بعد ازین عهد یعنی در دوران قاجاریان جامعه ای تهیدست با جامعه گردانانی تهی مغز بیارآمد که تقریباً همه چیز خود را از دست داده بود و تنها گذشته ای افتخار آمیز داشت که آنرا نمی شناخت؛ ملتی ماند ولی ملیت خود را چنانکه بود درک نمی کرد. بقول سون هدین^۲ ایرانی بود «در حال احتضار» و «سرزمینی که با خودش دشمنی داشت و خودش خودش را تهدید به سقوط می کرد و فقط مسابقه

۱- لقبی که برای شاه اسمعیل اول به کار برده می شد که البته اشارتی به پیروزمندی او

بهمان نحو که اسکندر داشت، در آن دیده می شود.

۲- Sven Hedin جهانگرد مشهور سوئدی (۱۸۶۵-۱۹۵۲ میلادی).

میان همسایه‌های نیرومند، انگلیس و روسیه، آنرا تا حدی بر سر پا نگه می‌داشتند^۱ سرزمینی که در حدود دهمیلیون از باقیمانده مردم خود، گرفتاران چنگال بیماری و جهل و ناتوانی را، غذا می‌داد اما نه برای آنکه زندگی کنند بلکه فقط برای آنکه نمیرند!

(۷) چنین دوره پرماجری را نمی‌توان بیک نگاه شناخت و نیز نمی‌توان نادیده از آن گذشت. همه را باید بررسی کرد و باید گفت اما آوخ که این کتاب جای بیان همه آنها نیست بلکه در اینجا تنها ذکر نکاتی بایسته است که از حیث ترسیم کلی محیط فکری زمان بکار ما آید و از آنها بعضی در همین فصل «اوضاع اجتماعی» و بعضی دیگر در فصل اوضاع دینی خواهد آمد. لیکن این فصلها را من همواره بعنوان مقدمه کتاب فراهم می‌آورم و دو فصل اساسی من در این تألیف آنهاست که موقوف بر شناخت ادبیات و دانشها در هر عهد است، و اگر کسی همه فصلهای این مجلد را بدقت بخواند خواهد دید در دوره‌ی که تصور می‌کنیم ایران از قید اسارت زردپوستان آسیای مرکزی رسته بود، چگونه گرفتار مصیبت کسانی شد که ترك تراز ترك بودند، قبایل و اقوام مختلفی که همان درشتخوینها و همان سنتهای تركمانان و حتی زبان و اصطلاحهای لشکری و کشوری آنان را بی‌کم و کاست در این عهد بکار بردند؛ و نیز ملاحظه خواهد کرد که چه وسایلی در کار آمد تا آخرین مایه‌های دانش که از پاپان عهد تیموری بازمانده بود بتدریج از دست برود؛ و باز خواهد دید در دوره‌ی که وحدت ایران پس از زمانهای دراز دوباره بدست آمده بود، ایرانیان برای نگاهداشت ادب و اندیشه‌های نیاکان خود چگونه در یوزه گر ترکان عثمانی و گورکانیان هند گردیدند.

تجدید وحدت	یکی از والاترین ارزشهای تاریخی صفویان آنست که در
سیاسی و ملی	دوره چیرگی و تشکیل حکومتشان کشور ایران بصورت
و مذهبی	یک سرزمین مستقل در محدوده جغرافیایی و فرهنگی وبا

۱- نقل با اندک تغییر در زمان فعلها، از کتاب کویبرهای ایران، ترجمه پرویز رجور.

مرزهای ویژه آن در دورانهای استقلال خود در آمد و بدینگونه از دیگر کشور-
های اسلامی بطور قطع متمایز و مشخص گردید. توضیح آنکه با چیرگی تازبان
برایران، این کشور جزئی از امپراطوری پهناور اسلامی شد و بعد از آن هم که
بهمت صفاریان و سامانیان استقلالی بدست آورد همواره در دست امیرانی بود که
خواه ایرانی و خواص ترك، تنها بسر قسمتی از ایران فرمانروایی داشته و «منشور
امارت» خویش را از خلیفه بغداد که در نعمت غارت آورد و عیش دین پرورد
خود غوطه می خورد، بچنگ می آورده اند. بعد از آن دور چیرگی ترکمانان
سلجوقی و هنگامه ایلغار مغول و تاتار فراز آمد تا کردند آنچه تازی نکرد و بردند
آنچه غز و کیماک و قراختای و قفقاق نبرد! پس از آنها فرماندهان پراگنده بد
فرجام ایرانی و سپس جبارخون آشام جغتائی سرزمین ایران را در زیر سم اسبان
خود کوفتند و آنگاه فرزندان آن ستمکار به بادافراه بد کردار بهای پدر گرفتار شده
بجان هم افتادند و دوره بی نو از گبرودار و ستیزه و پیکار پدید آوردند و ترکمانان
سپید گوسپند و سیه گوسپند نیز در این ترك جوشیها با آنان یار شدند تا سر-
انجام شاه اسمعیل صفوی بدستیاری سرخ کلاهان این سد سدید را شکست و
حکومت ایران را بدست پادشاهانی از اعقاب خود داد که هر که و هر چه بودند
از درون ایران برمی خاستند و بر همه سرزمین تاریخی ایران فرمانروایی داشتند
بدین سان فصل نوی در تاریخ ایران گشوده شد و کشوری که سده های
دراز در گسیختگی و هروسب شاهی بسر برده و با جزو امپراطوریه های وسیع
ترکمانان سلجوقی و مغول و تیموری و ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو شده
بود، سرزمینی واحد و مستقل گشت که فرمان بردار پادشاهی از خود بود با مرزهایی
همسان زمان ساسانی و دولتی که باز بشیوه عهد ساسانی با دین توأمان بود.
در آن سال که نایفه خردسال صفوی سپاه قزلباش را بجانب تبریز سوق
می داد (۹۰۷ هـ)، علاوه بر شروانشاهان در شروان و الوند میرزای بایندری در

آذربایجان و صوفیان صفوی که سرگرم ابلغار خود بودند «چند حاکم که هر يك داعیه استقلال داشتند در ولایت ایران لوای آنا ولاغیر برافراشته بودند بدین تفصیل: خاقان اسکندرشان در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیگک بایندر در یزد و رئیس محمد کره در آبرقوه و حسین کیای چلاوی در سمنان و خوار و فیروز کوه و باریک بیگک پرنالک ابن علی بیگک در عراق عرب و قاسم بیگک بن جهانگیر بیگک بسن علی بیگک در دیار بکر و قاضی محمد باتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان و سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بیگک بایندر در کرمان»^۱.

خاندان صفوی در چنین موقعی که تشتت و تجزیه بکمال رسیده بود برای چیره شدن بر همه ایرانزمین بتکاپو افتاد و بوحدتی دست یافت که سیر تاریخ ایجاد آن را آسان ساخته بود. بعد از حکومت واحد تیمورگورکان و تسلط طولانی اعقاب او بر همه قلمرو فرهنگ ایرانی و شیوع روز افزون مذهب تشیع، ایران داشت بصورت يك قلمرو واحد حکومتی درمی آمد، یعنی عواملی شبیه بعوامل اجتماعی آغاز دوره ساسانی در حال وجود یافتن بود. در این میان دونیروی گسترش جوی در دو جانب ایران استقرار می یافت: عثمانیان در مغرب و ازبکان در مشرق، و ایرانزمین در میان این دو قدرت فشرده می شد و برای دفاع از خود احساس حاجت بوحدت می کرد، احساسی ناخودآگاهانه؛ و یکی از علت های پیشرفت بسیار سریع قدرت صفوی همین احساس مبهم ملی بوحدت و تمرکز بود و ادامه همین احساس است که بعد از وفات شاه اسمعیل در دورانهای سخت حکومت صفویان یعنی در گیرودار کشاکش زورمندان ملك تا اوایل عهد شاه عباس اول، باز باعث باقی ماندن وحدت ملی ایرانیان در برابر دشمنان شرق و غرب گردید.

نخستین عامل اساسی که در ایجاد این وحدت و تمرکز تأثیر داشت گرایش ملت ایران بذهب تشیع و دوری روز افزون از مذهب های اهل سنت بود. این

دوری روزافزون از هنگام سقوط بغداد بردست هلا گوی مغول بطور جزم آغاز شد و بشرحی که در دو مجلد پیشین ازین کتاب دیده ایم پیوسته در حال گسترش بود بنحوی که هر ساله تمایل ایرانیان ببزرگداشت پیشروان شیعه دوازده امامی بیشتر و آثار این احترام در نظم و نثر پارسی آشکارتر و در میان طبقات جامعه پایدارتر گردید و چون کار بنهضت سرخ کلاهان شیعی و اعلام رسمیت مذهب آنان کشید قبول آن برای مردم آسان شد و ما چگونگی این قبول و کیفیت تغییر سریع مذهب را در شرح اوضاع دینی زمان خواهیم دید.

دومین وسیله و عاملی که بایجاد این وحدت و تمرکز یاری کرد دفاع ناگزیران ایرانیان از هستی و سنت و اعتقاد خود بود در برابر هجوم ممتد چندین

سدگی ترکان آسیای مرکزی بر ایران، و چنین بنظر می رسد که اثر این هجومهای دیرباز و کشتارها و تاراجهای پایان ناپذیر در دل ایرانیان مانند دُملی در حال آماس کردن و سرگشودن بود و تنها نشتری می خواست تا سر بگشاید و این همان قیام شاه اسمعیل بیاری قزلباشان بود که بنام و نشان تصوف و تشیع انجام گرفت.

هنگامی که امیر یار احمد اصفهانی معروف به «نجم ثانی» دومین وزیر شاه

اسمعیل صفوی، ازبکان ماوراء النهر را هترجامی یافت بسدار بوار می رسانید، آنان چنین می گفتند: «گویا روزگار این بلای سیاه را در برابر قتل عام چنگیزخان و امیر تیمورخان بانقمام فرستاده است بجانب ترکستان، چون جزای عمل حق است و این دجال است، اگرچه دجال را این قهر و غضب و تغلب نیست»^۱. باهمین اندیشه انتقام بود که نجم ثانی هنگام فتح قلعه قرشی که مفر

۱- دجال (از ریشه سریانی دجالا daggala یعنی دروغگو) نام کسی است که بمقیده مسلمانان در پایان زمان می آید ومدتی که آنرا از ۳۰ روز تا ۴۰ سال نوشته اند در عالم حکومت خواهد کرد. داستان دجال در اسلام از مسیحیت اقتباس شده است. درباره آن رجوع شود به «آنسپکلو-هدی اسلام»، چاپ جدید، ص ۷۷-۷۸. مقاله دجال بقلم A. Abel.

۲- عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۷۵.

ازبکان بود و فرمود که حتی سگها و گربه‌های قرشی را بقتل در آورند، و فرمود که هموار کنید^۱، و چون دیار در آن دیار نماند، گفت: حال اندک دلم تسلی شد، عوض قتل- عام چنگیز و امیر تیمور را کردم!...^۲. همین نجم ثانی از اطاعت یا اظهار انقیاد و التجای شاهزادگان تیموری مانند بابر و برادرزاده‌اش اویس میرزا و بعضی از شاهزادگان ازبک یعنی بازماندگان مغول بدرگاه شاه اسمعیل بهمانگونه خشنود بود که از شکست یا انخزال آنان، زیرا این هم در نظر او نوعی از انتقام بود که ایرانیان از مغولان و ترکان جغتای یا اقوام مشابه آنان می گرفتند و او در این حال می گفت: «نمردم و دیدم که نواده چنگیز خان و تمام پادشاهان ترکستان التجا بدرگاه پادشاه آوردند!»^۳.

شاه اسمعیل خود هنگامی که بسا ازبکان می جنگید، ایشان را «ترك تنگك چشم خیره سر» خطاب می کرد^۴ در حالی که سپاهیان قزلباش او خود ترك تصور می شده و در مقابل تاجیکان یعنی ایرانیان قرار می گرفته اند.^۵ *

۱- یعنی قلعه را با خاک یکسان کنیدا

۲- عالم آرای صفوی ص ۳۷۲.

۳- عالم آرای صفوی ص ۳۴۳.

۴- ایضاً ص ۴۴۴.

۵- ایضاً ص ۲۲۵ و ۵۹۴ بهمد.

تت در مآخذی که مطالب ذبیرین از آن نقل شده (یعنی عالم آرای صفوی، و بتسمیه دیگر عالم آرای شاه اسمعیل) اشاراتیست موهم بر این که کتاب یادشده یکبار در عهد شاه تهماسب تحریر شده و بعد از آن تا بعد پادشاهی شاه سلیمان چندبار بهنگام نسخه برداری در آن اندکی دست برده اند، و آخرین تاریخ آن سال ۱۰۸۶ مصادف با دوران پادشاه مذکور بود. تاریخ حیات شاه اسمعیل در این کتاب در همان حال که منطبق بر واقعات تاریخی است خالی از تصرفات اعتقادی هم نیست، و بر رویه کتابیست نشان دهنده روحیه عامه ایرانیان در عهد صفوی و ازین روی نکته‌هایی که از آن نقل شده اگرهم منسوب بکویندگان آنها باشد نه از ملفوظات واقعی آنان، بیان کننده اعتقاد مردم و نشان دهنده نظر آنهاست نسبت بکسانی که از دورا پلنار مغول و تاتار تا قیام شاه اسمعیل ایران را بصحنه کشتارها و تاراجهای بیابسی میل ساخته بودند، و اینکه شاه اسمعیل و وزیر دلیر و توانایش نجم ثانی سرداران و بزرگانی از ایران بودند که شکستها و ناکامیهای گذشته را جبران می کردند.

سر اینکه قیام شاه اسمعیل بدان سرعت و با مخالفت‌های کم در ایران پذیرفته شد، و در مدتی کوتاه بایجاد يك حکومت ملی و مذهبی واحد و متمرکز انجامید، همین ارضاء خاطر ملتی بود که چندصدسال از هجوم‌های زردپوستان غارتگر و قتل رنج کشیده و اینک هم از پیشرفت روزافزون ازبکان که تا نزدیکیهای سمنان پیش آمده و همه جا را بیاد کشتار و غارت داده بودند در اضطراب و وحشت بسر می‌برد.

در ایجاد این وحدت، دانسته یا نادانسته موضوع حفظ مرزهای طبیعی ایران و قلمرو فرهنگی آن همیشه موضوع اصلی مبارزه‌های دولت صفوی و نادرشاه افشار بود و تنها در دوران ضعف زندیان و قاجاریان بود که این مبارزات سستی گرفت و باستعمار گران‌شرق و غرب فرصت پیشرفت در خاک ایران داده شد.

رسیدن ایرانیان بمرزهای طبیعی خود، و در بعضی مواقع
خاصه در عهد پادشاهی شاه عباس بزرگ و نادر بمرز
دوران ساسانی، باز یافتن وحدت ملی و تشخیص ملی، و

ارزش تاریخی دولت صفوی

باز گشت بهمان نیرویی که در دوران اشکانیان و ساسانیان مدتها پشت امپراطوری روم را می‌لرزانید، بایران شکوه و جلال پیشین را باز داد. پایداری ایران در برابر دولت بسیار نیرومند عثمانی در این دوره شبیه است بمقابله دلیرانه چندصد ساله ایران عهد اشکانی و ساسانی در برابر دولت توانای روم و جانشین آن، دولت بیزانس (روم شرقی). این مقاومت چنانکه می‌دانیم برای اروپا که جدا معرض خطر دولت عثمانی شده بود، بسیار گران‌بها بود بنحوی که مآل اندیشان قوم در آن دیار دولت صفوی را مایه نجات خویش و نعمتی برای خود می‌پنداشته و بهمین سبب با پیام‌های دلگرم‌کننده خود پادشاهان ایران را بادامه جنگ و ستیز با خواندگار تحریض می‌کرده‌اند. بعد از عقب‌نشینی سلطان سلیمان قانونی از آذربایجان و تحمل تلفات سنگینی از سرما و برف و فقدان خواربار، فرستاده و نیز در دربار

عثمانی با میر خود چنین نوشت: «تا آنجا که عقل سلیم گواهی می‌دهد این امر جز مشیت باری تعالی چیز دیگری نیست زیرا می‌خواهد که جهان عیسوی را از ورطهٔ اضمحلال نهایی رهایی بخشد...»^۱ و سفیر دیگری از دولتهای فرنگ که در استانبول بسر می‌برد، همین معنی را بدین عبارت بیان کرد که: «میان ما و ورطهٔ هلاک فقط ایران فاصله است، اگر ایران مانع نبود عثمانیان بهسولت بر ما دست می‌یافتند...»^۲.

اما همین فایده‌یی که تشکیل دولت صفوی برای نجات اروپا داشت‌زیانی بزرگ برای عالم اسلام بود، بدین معنی که با رسمی کردن تشیع و ضعیف ساختن تسنن و وحدت مذهبی ممالک اسلامی را که تا آن دوران باقی مانده بود، از میان برد و آن محیط پهناور و یگانهٔ جغرافیایی را از وسط قطع کرد و بخطر انداخت. ثانیاً دولت عثمانی که امپراطوری اسلام را با همان قدرت دوران اموی تجدید کرده و سرگرم توسعهٔ پایایی آن بود، بر اثر مناقشه‌های ممتد با صفویان همواره از مرزهای شرقی خود بی‌مناک بود و ناگزیر بخش بزرگی از نیروی نظامی خویش را در آن جانب صرف می‌کرد و از پیشرفت و تمرکز نیرو در جبهه‌های اروپا باز می‌ماند و این همان بود که دولتهای اروپایی می‌خواستند و سفیران خود را بدنبال آن تا تبریز و قزوین و اصفهان می‌فرستاده‌اند.

اگر از دید تاریخی ایران معاصر بموضوع بنگریم، دولت صفوی دارای دوازده اساسی و حیاتیست: نخست ایجاد ملتی واحد بامسئولیتی واحد در برابر مهاجمان و دشمنان، و نیز در مقابل سرکشان و عاصیان بر حکومت مرکزی. دوم ایجاد دولتی دارای مذهبی خاص که بدان شناخته‌شده و بخاطر دفاع از همان مذهب دشواریهای

۱- نقل قولست از: Trevisiano سفیر دولت ونیز با دربار سلطان عثمانی. بنگرید بتاریخ سیاسی و اجتماعی ایران... طاهری، ص ۱۹۳.

۲- نقل قولست از Busbecq سفیر فردیناند Ferdinand در دربار عثمانی. بنگرید به ۴ تاریخ ادبیات برون، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶ ص ۸.

بزرگ را در برابر هجومهای دو دولت نیرومند شرقی و غربی تحمل نموده است. در این مورد مذهب رسمی شیعه دوازده امامی همان کاری را انجام می‌داد که اکنون ایده‌آولوژیهای سیاسی در تشکیل حکومت‌های ملی می‌کنند. از نامه‌یی که عبیدالله خان از بک پادشاه ایران، تهماسب صفوی، نوشت کاملاً مشهود است که چگونه این اختلاف مذهبی بنوعی از دوگانگی سیاسی هم منجر می‌شد. وی در علت مبارزات نظامی خود با دولت ایران برها کردن «طریقه حق» یعنی شیوه اهل سنت و پیروی ایرانیان از بدعت گذاران و ضلالت پیشگان اشاره می‌کند و می‌گوید:

«اما با آن طایفه گفتگوی و مجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریق برحق را برطرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده...»^۱ و در حقیقت سرمایه اختلاف فیما بین را پیروی از دو طریقه مذهبی اسلام می‌داند، و این نشان می‌دهد که از بکان و محرکان غربی آنان یعنی عثمانیان از یک سو و صفویان و متابعانشان از سویی دیگر یکی از دو نوع تلقی نظریه‌های فقهی و اجتماعی اسلام را بهانه جنگ و تسخیر متصرفات یکدیگر می‌ساختند و ازین راه هنگامه جوییهای خود را مشروع جلوه می‌دادند در حالی که هیچیک از دولت‌های سه‌گانه اختلاف اساسی در مسائل فرهنگی و خاصه زبان و ادب بایکدیگر نداشتند، هر سه ترك زبانان پارسی‌گوی و مسلمانانی ناقض احکام اسلامی بودند.

بهر حال، با تشکیل دولت صفوی گذشته دیریازی از گسیختگی پیوندهای ملی ایرانیان بدست فراموشی سپرده شد و باردیگر بقول برون از ملت ایران «ملتی قائم بالذات، متحد، توانا و واجب الاحترام ساخت و ثغور آن را در ایام سلطنت شاه عباس اول بحدود امپراطوری ساسانیان رسانید»^۲.

رشته اصلی و اساسی این پیوند ملی، همچنانکه گفته‌ام، مذهب تشیع دوازده امامی بود، و گر نه با وضعی که آن ایام در ایران وجود داشت هیچ عامل دیگری

۱- احسن التواریخ دوملو، ص ۲۴۰.

۲- برون، ج ۴ تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی ص ۱.

نمی‌توانست چنین تأثیری در باز گرداندن آن پیوند و همبستگی داشته باشد چنانکه سنیان ایران که در عهد شاه اسمعیل و شاه تهماسب بسختی زیر فشار قرار گرفته بودند، بقای دولت عثمانی و ضمیمه شدن ایران را بخاک آن دولت آرزو می‌کردند. در مجموعه فریدون بیگ منشی^۱ چند بیت شعر فارسی ببحر هزج دیده می‌شود از دانشمندی بنام خواجه اصفهانی، یا خواجه مولانای اصفهانی^۲ که در آن همراه تهنیت فتح چالدران بسططان سلیم عثمانی بوی هشدار داده است که نباید «تزلُّ برك» (= قزلباش، سرخ کلاه) یعنی شاه اسمعیل را بعد از شکست بحال خود رها کند و روا ندارد که مشتی «گبر» و «ملحد» اصحاب محمد (یعنی: ابوبکر، عمر و عثمان) را دشنام دهند و باید در راه نصرت «دین» بت شکنی پیشه کرده ملك فارس (= ایران) را بملك روم منضم سازد:

سرخ را تا نکوبی نیست نفعی	قزل بركست همچون مارِ افعی
خدا را و محمد را خلیفه	تویی امروز ز اوصاف شریفه
دهد دشنام اصحاب محمد ؟	روا داری که گبر و ملحد و دد
سرخ را تا بریده باز گردی ؟ ^۳	تو او را بشکنی از زور مردی
بگیرم دامت را در قیامت	اگر گیرد امانی در سلامت
که ذوالقرنین بُد در روم قیصر	چنین دیدم ز اخبار پیمبر
که ملك فارس را با روم ضم کرد	بذوالقرنین از آن خود را علم کرد

۱- فریدون بیگ از منشایان دولت عثمانی بود که مجموعه‌یی از نامه‌های دولتی عثمانی را یعنی از سال ۸۹۹۱ فراهم آورده و «منشآت السلاطین» نام داده است. این مجموعه که حاوی اطلاعات تاریخی سودمند است در دو مجلد سال ۱۲۷۴ در استانبول چاپ شد. بعضی از منشآت یاد شده بفارسی و باقی بترکی و عبری است و زمان تحریر آنها از عهد امپراتور تیمور یعنی از آخر قرن هفتم هجری به بعد است.

۲- در باره او بنگرید بحبیب السیر، تهران خیا، ۴، ص ۶۰۷.

۳- مقصود آنست که، با آنکه او را بمرتدی و مردانگی شکست دادی بی آنکه از میان

بیا از نصر دین کسر منم کن
بملک روم ملک فارس ضم کن^۱

چند بیت معدود مذکور، وقتی با قربنها و خبرهای تاریخی همراه شود، این معنی را می‌رساند که بسیاری از سنیان ایران، حتی آنانکه از بیم خونریزیهای قزلباشان نگریخته بودند، با چنین آرزویی مخالفت نداشتند چنانکه دسته‌هایی از کردان سنی که متمایل بطاعت از یک پادشاه شیعی نبودند، بی هیچ گونه مقاومت و مخالفتی در قلمرو عثمانی باقی ماندند؛ و دست بدست گشتن بعضی از ناحیتهای کردنشین مذکور میان دو دولت عثمانی و صفوی در این معنی اثری ننمود.

چنین اندیشه‌یی اصلاً در ایران دوران اسلامی نازگی نداشت، بدین معنی که پس از استقرار قطعی فرهنگ اسلامی در میان ایرانیان و سستی پذیرفتن سیاست ملی و نژادی که در قرن‌های سوم و چهارم و نیمی از سده پنجم هجری بود، سلطنت هر مسلمان سنی خواه ایرانی و خواه آنیرانی، بی هیچگونه مخالفت بنیادی پذیرفته می‌شد، مگر از جانب قدرت جویان رقیب؛ و ستر موفقیت غلامان و قبایل گوناگون ترک‌نژاد در حکومت چند صدگی آنان بر ایران همین بود.

با مروری بر آنچه گفتیم روشن می‌شود که اگر با قیام شاه اسمعیل صفوی و رسمی کردن تشیع گونه‌یی از تشخص ملی در ایران حاصل نمی‌شد غلبه عثمانیان در عهد گسترش منصرفات آنان بر ایران و پذیرفته شدن آن در کمال سهولت، استبعادی نداشت؛ و ارزش قیام مذکور و نیز تأثیر رسمیت تشیع در ایجاد نوعی از پیوند ملی میان ایرانیان از همینجا معلوم می‌گردد.

ثبات قدرت دوپست و پنجاه ساله صفوی و پیش‌گیری نسبی

روایی کار اقتصاد
و آبادانی
آن دولت از ایلغارها و قتلها و غارت‌های پیاپی قوم‌های نیم-
وحشی که بایران می‌تاختند مایه گسترش آبادیها و فزونی

←
بررداری بازگشته‌ای توضیح آنکه سلطان سلیم نتوانست از فتح جالدران نتیجه مطلوبی حاصل نماید و بی‌آنکه شاه اسمعیل را تعقیب کند و کلاش را بسازد با ناطولی بازگشت.

۱- نقل از ج ۲ تاریخ ادبیات ایران، برون، ترجمه یاسمی چاپ اول ص ۶۳.

جمعیت و روایی صنعت و بازرگانی شد، آیینها و فرّنهادهایی در آنچه بنگهبانی کشور از دستبرد یغماگران می‌پیوست فراهم آمد، راههای کاروان رو در درون کشور ساخته شد و شهرها و آبادیها و بناها و مدرسه‌ها و مسجدها و رباطها و کاروانسراهای بسیار در همه‌سوی ایران احداث گشت. در کارهای صنعتی و هنری و معماری آنچنان پیشرفتی فراز آمد که آن دوران را از ممتازترین زمانهای تاریخ ایران ساخت. نخستین درخشش‌های این دگرگونی را می‌توان از همان اوان پادشاهی شاه اسمعیل فرادید آورد چنانکه در دوران حکم‌گزاری او شهرهایی مانند اردبیل و تبریز و خموی و اصفهان رو بگسترش نهاد. اردبیل شهر مقدس صفویان و آرامگاه نخستین پیشوای صوفیان سرخ کلاه بود، و مردم بسیار ازدیبار-های گونه‌گون با هنگ زیارت شیخ صفی‌الدین بدانجا می‌آمدند و از این‌راه بر ثروت آن می‌افزودند. خوی مرکزیت سپاهی داشت و یک بنای «دولتخانه»^۲ در آن برپا بود که با «دولتخانه» تبریز کوس برابری می‌زد. تبریز که نخستین پایتخت صفویست پیش از شاه اسمعیل از آباد گریهای دودمان بایندری برخوردار و بکاخها و مسجدها و گرمابه‌ها و بناهای دیگر آراسته و فراز آمد نگاه گویندگان و نویسندگان و دانشیان و هنرمندان نامور زمان بود، و چون دور بشاه اسمعیل رسید بسی از بزرگان پس از برافتادن دولتهای کوچک بدرگاهش روی نهادند و ببدان شهر رونقی تازه بخشیدند. در این میان بویژه دست‌هایی از هنرمندان هرات را باید بیاد داشت که با انتقال بنبریز مرکز هنری تازه‌یی از آن شهر آراسته ساختند. گذشته ازین شهر تبریز از زمان تیموریان ببعده از مرکزهای بزرگ داد و ستد و آمد و شد بازرگانان شده بود و در عهد شاه اسمعیل و چند گاهی از دوران پادشاهی پسرش تهماسب بازار گرمتری از پیش برای مبادله کالاها یافت.

نهضت بازرگانی که با ایجاد قدرت متمرکز صفوی آغاز شده بود، یکی

۱- فرّنهاده، قانون و قاعده.

۲- دولتخانه: باصطلاح عهد صفوی کاخ شاهی و مرکز کارهای دولتی بود.

از دو سلسله جنبان رابطه‌های ایران با آنیران گردید. آن سلسله جنبان دیگر، چنانکه می‌دانید، بیم فرنگیان از پیشرفت‌های عثمانیان در خاک اروپا و تحریک و ترغیب مزورانه ایرانیان بدنبال کردن جنگ با خواندگاران بود.

بعد از دوران شاه اسمعیل آوازه‌توانایی ایران همه اروپا را فراگرفت و آمد و شد مردم آن دیار بایران، چه با هنگ بازرگانی و چه برای کارسازیهای سیاسی فزونی یافت. سفر آنتونی جنکین سن^۱ انگلیسی برای پی ریزی رابطه بازرگانی میان انگلستان و ایران از راه دریای مازندران از جمله قدیمترین سفرهایی از این قبیل است^۲ که پس از مرگ شاه اسمعیل اتفاق افتاد و اینگونه سفرهای بازرگانان و سوداگران که در برابر متاعهای خارجی کالاهای ایرانی را بکشورهای دیگر می‌بردند تا پایان عهد صفوی بسیار بوده است.

پیدا است که مرکز تجارت خارجی پس از آنکه قزوین بعهد شاه تهماسب پایتخت ایران گردید، بدین شهر انتقال یافت ولی تبریز همچنان اهمیت و مقام خود را در تجارت و حمل و نقل کالاها حفظ کرد. هنگامی که در زمان سلطنت شاه عباس بزرگ نوبت پایتختی باصفهان رسید اصفهان مرکزیت تجاری فراوان یافت و محل استقرار بسیاری از نمایندگان و فرستادگان شرکت‌های بزرگ مانند شرکت‌های هند شرقی هلند و انگلیس و فرانسه و همانند آنها گردید. ذکر اهمیت هیچیک از این مرکزهای بازرگانی نباید ما را از بیان ارزش بازرگانی خلیج فارس و بندرهای آن غافل سازد.

بعد از آنکه شاه تهماسب صفوی پایتخت را از تبریز بقزوین انتقال داد، آن شهر بتدریج رونق و گسترش یافت و بزودی بصورت یکی از بزرگترین مرکزهای مبادله کالا در آمد پنحوی که کاروانهای بسیار از چند جای کشور بدانجا می‌رفتند

۱ - Anthony Jenkinson

۲ - جنکین سن در سفر اول خود بملت مسیحی بودن توفقی نداشت ولی بعدها موفق شد

راه بازرگانی را از روسیه بایران دایر نماید.

و از آنجا، هر گاه جنگ و ستیزی میان ایران و عثمانی نبود، از راه حلب و یا از راه بازرگانی استانبول استفاده می کردند ولی چنانکه پیش ازین دیده ایم، شاه تهماسب برای جلوگیری از پیشرفتهای سپاه عثمانی در داخل خاک ایران از شیوه جنگی خاصی استفاده می کرد که عبارت بود از ایجاد ویرانیهای گسترده بی دراطراف نیروی مهاجم و سپس فرسودن آن از طریق حمله های پراکنده^۱، و این شیوه، گذشته از زیانهای فراوان که برای ساکنان یا زارعان آن ناحیتهای بارمی آورد باعث بسته شدن راهها و دشواری کار تجارت نیز می گردید. باتمام این احوال بازرگانان آن عهد، حتی با استفاده از راهی که از درون خاک روسیه می گذشت کالاهای بسیار از خارج بایران و از ایران بارویا می برده در بازارهای مهم کشورهایمانند لهستان و سوئد و دانمارک و آلمان می فروختند.

بعد از دوران دیرباز پادشاهی شاه تهماسب که بیشتر آن قرین آرامش بود، بازرگانی خارجی، حتی در دوران شاه اسمعیل ثانی و محمد خدابنده پادشاه، همچنان ادامه داشت و نامه ها و سفرنامه های بازرگانان اروپایی آن عهد، خاصه تجارونیزی پراز اطلاع درین باره و نیز درباب وضع کلی ایران در آن دوره است.

هنگامی که سخن از رونق و آبادانی در عصر صفوی رود، دوران چهل و دو ساله پادشاهی شاه عباس اول پیشتر و بیشتر از همه بیاد خواننده می آید زیرا عهد این دومین نابغه دودمان صفوی بواقع دورانی زرین است که نزدیک نیم قرن از

آبادانی و اقتصاد

در عهد شاه عباس

اول

عصر دو بیست و پنجاه ساله مورد مطالعه ما را دربر گرفته است، و نه تنها بهمین علت از پادشاهی او ختم نشد بلکه تا نزدیک بیابان دوره صفویان بدرازا کشید بویژه که پادشاهی شاه عباس دوم هم ناحدی وسیله ای برای پایداری آن روایی و شکوه گردید و بدینگونه نابهنجاریهای سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۰۷۷-۱۰۷۷)

۱- برای نمونه بنگرید به تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین ۱۲۳۳ هـ ق، ص ۳۳-۳۵

و نیز صحایف ۳۷-۳۲ و ص ۵۱ بهمد و همچنین مراجعه شود بهمین کتاب و همین جلد ص ۱۵.

۱۱۰۵ هـ) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ) را هم در سایه خود پوشانید. پیش ازین^۱ دیدیم که این مرد توانای مدبر چگونگی، هم از آغاز جوانی، توانسته بود سرکشان داخلی و مهاجمان خارجی را یکی پس از دیگری بجای خود نشاند و در همان حال که همه اندیشه‌هایش در گرو نگاهبانی ایران از گزند این و آن بود، با اصلاحات داخلی نیز پردازد. ره‌آوردهای او از این راه دشوار چهره‌های گوناگون دارد. او بهمان اندازه که بگسترش داد و دین، بزرگداشت عالمان، تشویق هنرمندان و همانند این کارها نظر داشت، بتجارت و روایی کار اقتصاد، راه‌سازی، معماری، احداث شهرها یا تکمیل کردن و توسعه بخشیدن بدانها نیز توجه می‌نمود، و چون می‌دانست که نگاهبانی از امن و امان و سرعت عمل در نقل و انتقال نیروهای نظامی بی‌داشتن راههای ارتباطی میسر نیست، بایجاد چندین جاده و بنای کاروان-سراهای بسیار بر سر راهها پرداخت و چون بیشتر وقتش در سیاحت کشور می‌گذشت خود بهترین پاسدار و نگاهبان آن راهها بود؛ و گذشته ازین، امنیت بی‌سابقه‌یی که او در کشور پدید آورده بود، استفاده کاروانهای بازرگانی را ازین راهها بسیار آسان می‌ساخت.^۲

تأثیر کاروان‌سراهای شاه عباسی در بهبود وضع کاروانها و آسایش کاروانیان و نیز در روایی کار تجارت تردیدناپذیر بود بویژه در راههای کم‌آب یا در کوهستانهای سخت‌گذاره، و این تأثیر سودمند نه تنها بعهد شاه عباس انحصار نیافت بلکه تا زمان احداث راههای اراپه‌رو بدر از کشید. این کاروانسراها اگرچه بنای ساده‌یی داشت، لیکن استواری آن مایه بازماندن بسیاری از آنها تا روزگار ما گردید. آیینی که شاه عباس در ساختن کاروانسراها گذارد پس از او رهانشد بلکه او با دست‌زدن بدین کار نهضتی پدید آورد که تا پایان دوران صفوی، حتی در زمان شاه سلطان حسین،

۱- همین کتاب و همین جلد، ص ۲۰ ببند.

۲- از جمله این راه‌سازها کوشتهای فراموش ناشدنی شاه عباس در ساختن راه کوهستانی

مازندانست، بنکرید بمالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰ ص ۹۸۹-۹۹۱.

بدر ازا کشید. شماره این کاروان‌سراها چه در اصفهان و چه در جایهای دیگر کشور در اواخر عهد صفوی بسیار بود چنانکه پیرامون سال ۱۰۸۴ هـ (دوران شاه سلیمان) شاردن سیاح نامور فرانسوی از وجود ۱۸۰۲ کاروان‌سرا تنها در اصفهان خبر داده است^۱ و در میان عامه اهل ایران هنوز شایع است که فقط شاه عباس ۹۹۹ کاروان‌سرا در ایران بنا کرد^۲ و طبعاً ذکر چنین شماره‌یی برای نشان دادن کثرت است. یکی از آخرین کاروان‌سراهایی که در اصفهان ساخته شد «سرای فتحیه» اصفهانست که بنای آن بدوران شاه سلطان حسین نسبت داده می‌شود و گذشته ازین هنوز چند کاروان‌سرای بزرگ از عهد صفوی در اصفهان باقی است از آنجمله کاروان‌سرای عظیم شاهی پهلوی مدرسه مادر شاه اصفهان که در سالهای اخیر بهتل باشکوه شاه عباس مبدل گردید و در این تبدیل و تکمیل بزنده کردن هنر عهد صفوی و قاجاری توجه بسیار شد.

ساختن مسجدها و آب انبارها و ساختمانهای عالی و کاخهای پادشاهی و پی‌اف‌گندن پلها و احداث خیابان در برخی از شهرها و یا حتی ایجاد شهری مانند «اشرف‌البلاد» (= بهشهر امروزی) و نظایر این کارهای بزرگ شاه عباس خود از علت‌های بنیادی روایی کار و توزیع ثروت در عهد آن مرد بزرگ بود. دو مسجد شیخ لطف‌الله و شاه که هر دو در کنار میدان نقش جهان اصفهان بنا شده بصورت دو گوهر فروزان بر تارک هنر ایرانی درخشیده و زینت‌افزای تاریخ تمدن دوران صفوی شده‌اند.

کوشش شاه عباس در توسعه اصفهان و در آوردن آن بصورت یکی از بزرگترین پایتخت‌های قرن یازدهم هجری، خود یکی از نشانه‌های دورنگری آن مرد تواناست. وی در سال ۱۰۰۰ هـ ق پایتخت را از قزوین با اصفهان منتقل ساخت و آن را که بعد از عهد سلجوقی از اعتبار افتاده بود، رونق بخشید و خود و بزرگان

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور... ص ۲۱۶.

۲- تاریخ مفصل ایران... ص ۶۸۷.

دولتش کاخها و مسجدها و باغها و خیابانها در آن ساختند. میدان نقش جهان (میدان شاه) و چهار بازار را شاه عباس در سال ۱۰۱۱ هـ و بنای مسجد شاه در ۱۰۱۹ هـ پی افکند و برای اقامتگاه شاهانه ساختمان هفت طبقه‌یی بنام عالی قاپو در کنار میدان احداث کرد. این شهر بزرگ تا پایان عمر شاه عباس بمرتبگی از گسترش رسید که جهانگردان آن روزگار و سفیران اروپایی آنرا از جمله آبادترین و بزرگترین پایتخت‌های آن روزی جهان معرفی نموده‌اند.

آزادمنشی شاه عباس بزرگ نسبت بارمنیان و استفاده از آنان در امر تجارت و آبادانی، خود یکی از عاملهای بزرگ توسعه اصفهان بود. شهر جلغای اصفهان که در جوار پایتخت ساخته شده بفرمان پادشاه کلیسایی عظیم یافت و همین امر گروهی نو از ارمنیان را بدان شهر کشانید و برونق بازار سوداگران اصفهان افزود. بعضی از شهرهای دیگر ایران خاصه آذربایجان و مازندران و گیلان نیز از وجود این مردم کوشایی بهره‌مند.

بدینگونه اصفهان در مدتی کوتاه که از سی سال در نمی گذشت بزرگترین شهر آن روز ایران و دارای باغهای بزرگ و دوازده دروازه و آبادیهای بسیار شد و نظیر همین توسعه در دیگر شهرهای بزرگ مانند کاشان و مشهد و تبریز و برخی از بلاد شمال و جنوب ایران بر اثر گسترش کارهای اقتصادی و افزایش امن و امان حاصل گردید.

شهرت جهانگیر شاه عباس در کشورداری، و اصلاح وضع اقتصادی ایران، و تسلط بر خلیج فارس بتجارت خارجی ایران رونق بسیار بخشید چنانکه اصفهان و بندرگاههای خلیج بارانداز بازرگانانی شد که از اروپا و از کشورهای همسایه می آمدند. وی در سال ۱۰۳۲ هـ (۱۶۲۳ م) راپرت شِری را برای تسریع در اجرای عهدنامه بازرگانی با انگلستان بدان دیار فرستاد و پس از چندی نماینده دیگری بنام «نقدعلی بیگ» بهمین قصد باروپا گسیل داشت. یکی از مهمترین کالاهای بازرگانی که پیش از شاه عباس و خاصه در عهد او و بعد از آن باروپا فرستاده می شد ابریشم

بود. غیر از انگلیسیان و پرتغالیان، هلندیان و فرانسویان نیز در ایجاد و ادامۀ ارتباطه بازرگانی با ایران کوشش بسیاری کردند و در دوره شاهان اخیر صفوی بازرگانان روسی هم بویژه در شماخی و شروان و باکویه فعالیت تجاری داشتند و بیشتر بتجارت ابریشم مشغول بودند و گاه نیز متاع روسی مثل پارچه و برنج بایران می آوردند^۱.

ثروت‌های بزرگ همه مورخان بگشاده دستی شاه اسمعیل و بخشش او اشاره کرده‌ولی درباره فرزندش شاه تهماسب سخن از فراز آوردن مال و اندوختن زروسیم بسیار گفته‌اند. امیر شرف‌الدین خان بن شمس‌الدین بدلیسی از تربیت یافتگان درگاه تهماسبی، صاحب کتاب مشهور شرفنامه، که در زمان شاه اسمعیل دوم (۹۸۲-۹۸۵ هـ) بصورت برداشتن از خزانه دولتی گماشته شده بود، در این باره توضیحی روشن دارد. از سخن وی معلومست که شاه تهماسب «بجمع مال و منال و خزینه حرص تمام داشت چنانکه از سلاطین ایران و توران، بعد از قضیه چنگیزخان، بلکه از ظهور اسلام، هیچ پادشاهی در هیچ عصر و زمان در جمع بیت‌المال بآن مقدار نقود و اجناس و اقمشه و امتعه از ظروف طلا و اوانی نقره سعی و اقدام نکرده. درحالی که شاه اسمعیل مستود این اوراق [یعنی شرف‌الدین

۱- سخن گفتن از همه پیشرفتهای اقتصادی و عمرانی در عهد شاه عباس چهارم ساختند و از آن خواهد کشانید و اگر خواننده جوایب آگهی بیشتری در باره دو جتار و روایی کلر اقتصاد و آبادانی، و آبادانی و اقتصاد در عهد شاه عباس اول، است. از میان کتابها و مقالات بسیار بدینها بنکرد.

تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، ترجمه فخرداعی، ۲۳۰، ص ۲۳۸ - ۲۸۹. *
 تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، دکتر لارنس لاکهارت، ایران شهر، ۱۳۰، ص ۴۴۰ بید.
 زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ۱۳-۳، تهران ۱۳۴۴ - ۱۳۴۶.
 تاریخ منصل ایران، عباس اقبال، چاپ تهران خیام ص ۶۸۶ بید.
 تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ابوالقاسم طاهری،
 ۱۳۵۴ ص ۳۱۵ بید.

ایران در زمان صفویه، دکتر احمد تاج‌بخش، تیریز ۱۳۴۰.

بدلیسی] را بتفحص خزینه و بیت المال و سایر اموال شاه مرحوم مأمور گردانید سیصد و هشتاد هزار تومان از نقد طلا و نقره مسکوک و متعلقات و ششصد عدد خشت طلا و نقره هر یک از قرار سه هزار مثقال شرعی و هشتصد عدد پوشش طلا و نقره و دو بیست خروار حریر و سی هزار جامه و فراجة دوخته از اقمشة نفیسه و اسلحه و یراق و سی هزار سوار از جبه و جوشن کجیم و برگستوان در جبه خانه و سه هزار شتر ماده، سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه، و دو بیست رأس اسب خاصه در طوبله موجود بود. ۵۰۰۰.

اشارتهای سفرنامه بوستان و فرستادگان اروپایی بدربار صفوی هم بنحوی است که قول شرف الدین بدلیسی را تأیید می کند، لیکن در برابر این مال دوستی مبالغه آمیز شاه تهماسب پسرانش اسمعیل و محمد خدا بنده گشاده دستی نیای خود شاه اسمعیل اول را تجدید کردند، چنانکه این پادشاه اخیر خزانه تهماسبی را بزودی با بخششهای خود و بقصد استوار ساختن پایه های تخت خویش تهی ساخت و بقول حسن بیگ روملو «خزائن شاه دین پناه [شاه تهماسب] که در قزوین بود از جواهر و نفود و اسباب و آلات حرب برامرا و صلحا و سادات و فقرا و لشکری و سفری و حضری قسمت نمود، مواجب لشکر را که شاه دین پناه مدت چهارده سال بود که نداده بود، و یک دینار نخواست داد، و اسمعیل میرزا صدیک آنرا بصدفلاکت داده بود، آن حضرت مجموع را شفقت فرمودند چنانکه مرد مجهولی دو بیست تومان و صد تومان زر گرفت، جهانیان کرم او گنای قاآنرا در طاق نسیان گذاشتند...»^۱ شاه عباس اول اگر چه بر اثر رونق دادن بکار تجارت و اقتصاد بر در آمد خزانه افزوده بود، لیکن او ثروت سرشار دولت را صرف اصلاحات گوناگون لشکری و کشوری واحداث راهها و کاروانسراها و بناهای آباد می کرد و بهمین سبب آنچه هنگام مرگش در خزینه مانده بود با آنچه نیایش تهماسب باز نهاده بود توانایی برابری نداشت. با این حال ثروت دولت پس از مرگش، بعلت اصلاحاتی که کرده بود،

همچنان‌راهِ افزایش می‌سپرد بویژه که تجدید شیوهٔ کشورداری او در عهد شاه‌عباس دوم توانست مملکت را در راه تازه‌یی از پیشرفت و رونق وارد کند. توجه‌خاص وی با احداث بناهای نو مثل باغ و بنای سعادت‌آباد، کاخ مشهور چهل‌ستون، عمارت‌های طاوسخانه و شبک‌وخلوتخانه، پل زاینده‌رود و جز آنها، و بسیاری از کارهای عام‌المنفعهٔ دیگرش همگی نشان از ثروت‌مندی دولت ایران در عهدوی می‌دهد.

اگر مطالعه‌یی در شکوه و ثروت دربار صفوی در عهد شاه سلطان حسین و رفاه و گشاده‌دستی مردم در زمان او، کنیم می‌توانیم باسانی تأثیر اقدام‌های اقتصادی و اجتماعی شاه‌عباس اول و دوم را در دوران بعد از آنان ببینیم. محمد هاشم آصف که پدرش امیر حسن و خود او دوران دگرگونی سلطنت صفوی را بحکومت افزایش و زندگی و قاجاری درک کرده بودند، شرحی در بارهٔ این ثروت دربار شاه سلطان حسین می‌دهد^۱ و در ضمن آن حکایت می‌کند که بر اثر رفاه و آسایش مردم «... شهر دلگشای خلد آسای دارالسلطنهٔ اصفهان که پای‌تخت اعلا بود، چنان‌بر متوطنین و سناکتین تنگ شده بود از فرط معموری و آبادی، [که] جا و مکان خالی نیست و نایاب شده بود، که زمین ساده ذرعی بده تومان^۲ قیمت رسیده بود و یافنه نمی‌شد و ازین قیمت بیشتر هم خرید و فروش می‌شد اما بسیار کم^۳ و چنانکه او می‌گوید علت اصلی بنای «فرح‌آباد» در دامنهٔ «کوه‌صفه» همین تنگی جا در شهر بود و او بدنبال این مدعا از شکوه و جلال و ثروت بی‌کران دورهٔ شاه سلطان حسین گزارشی می‌دهد که خالی از مبالغه بنظر نمی‌رسد^۴ ولی آنچه بیشتر جالب توجه است گنجینهٔ بسیار پر ثروتیست که خاندان صفوی در پایان عهد خود داشته و آنرا

۱- رستم‌التواریخ، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی از ص ۶۹ بهمد.

۲- هر «تومان» پنجاه «عباسی» بود هر عباسی سکه‌یی از سیم‌ناب که چهارشاهی یعنی دو بیست دینار می‌ارزید و بنابراین پنجاه عباسی معادل می‌شد هاده‌هزار دینار او «دینار» پول رایج میان مردم بود و هر پنجاه دینار به یک شاهی برمی‌آمد.

۳- رستم‌التواریخ ص ۷۱.

۴- ایضاً همان کتاب ص ۷۱ بهمد.

در دوره طولانی فرمانروایی از راه عوائد حاصل از ملك‌های خالصه و تحفه‌ها و هدیه‌های خارج و داخل و دیگر درآمدها فراهم آورده و ذخیره کرده بودند. از آنجمله بود کتابخانه آن خاندان متضمن نسخه‌های نفیس از بزرگترین خطاطان دوران اسلامی از یاقوت مستعصمی تا میر عماد و استادان متأخر دیگر - جواهرخانه‌یی مملو از گوهرهای رنگ‌رنگ آبدار مانند قطعه یاقوت معروف به «مشعشع نوربخش اورنگ زویی» یا گوهر شبچراغ، و مانند آن - عجایب خانه حاوی شگفتیهایی که بقول محمد هاشم آصف «از دیدن آنها عقول محو و اوهام مات می گردید» - داروخانه دارای داروهای کمیاب پر ارزش بسیار - جباخانه، سلیح خانه، رکیب خانه، صندوق خانه، و تزیینات نفیس کاخها که تقویم مجموع آنها واقعاً دشوار بود.

بازرگانان مالدار و پرنسوت که از عهد شاه عباس بزرگ بتدریج در اصفهان و خاصه در محله جلفا گرد آمده بودند، نیز بسیار بودند مانند میرزا محمد تقی تاجر باشی، و خواجه مگردیج ارمنی جلفایی مشهور به «خواجه سرافراز» که در پایان عهد صفوی یعنی در دوران شاه سلطان حسین می زیسته؛ و درباره ثروت فراوان آنان داستانهایی میان مردم رواج داشت^۱، و از راه «عوارض» و «مالیات» قانونی که ازینگونه بازرگانان بزرگ ایران و بازرگانان خارجی خاصه اروپایی و از کشتزارها و چراگاهها و مانند اینها وصول می شد بر ثروت بی کرانه خزانه افزوده می گشت.

اگرچه ثروت بی منتهای صفویان و درآمد فراوان دولتی در آخر عهد صفوی بر اثر حیف و میل دارایی کشور نقصان یافته بود، ولی هنوز برای چپاول و غارت افغانان و فتنه جویان دیگری که از تاخت و تاز آنان استفاده کردند بسیار باقی مانده بود.

۱ - محمد هاشم آصف نوصیف مشروخی از کجینتهای عهد شاه سلطان حسین کرده که با خواندن آن ثروت هنگفت خاندان صفوی پر خواننده آشکار می شود. رستم التواریخ ص ۸۵ به بعد.

در عهد نادر با فتحهایی که او کرده و خاصه با تصرف گنجینه گورکانیان هند و آوردن زر و گوهر از آن سرزمین ثروت سرشاری بایران منتقل گردید و جنگهای پرهزینه نادر را بخوبی ترمیم کرد، گذشته از آنچه سیاهیان او در قتل عام و غارت نابایسته دهلی بچنگ آوردند، خود نادر تنها از پیشکشهای امیران و دولتیان هند از گوهرینه و نقدینه پیرامون پانزده کرور بهره یافت و اما غنیمتهای دیگری که از هند باورسیده و بایران انتقال یافته از ۸۷۵۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰۰ لیره انگلیسی برآورد شد و از آن جمله بود گوهرهای تخت طاوس در قلعه سرخ دهلی و الماس مشهور بکوه نورا.

ثروتهای سرشار عهد صفوی و امنیت و آسایش نسبی که از آغاز تا پایان آن دوران، جز در بعضی فاصلههای کوتاه، ادامه داشت، مایه شیوع سرگرمیها، همگروهیها و وقت گذرانیهایی شد که یا در آن دوره بوجود آمده و یا از مقوله احیاء و تجدید آیینهای پیشین بود. از جمله این سرگرمیها که بویژه در اصفهان بسیار دیده می شد گرد آمدن مردم از طبقات مختلف در قهوه خانها و میخانها و شربتخانها بوده است. در این جایهای آرامش و شادگامی همه مردم از اهل ادب و هنر و تجارت و سوداگری و سماع و شراب، باهم وعده دیدار داشتند و حتی گاه، شاه عباس با بزرگان درگاه یا با بعضی از سفیران در آنها حاضر می شد. در این جایهای همگروهی شاهنامه - خوانان و داستانگزاران داستانهای ملی ایران را برای حاضران روایت می کردند و قصه خوانان و دفترنویسان برخی از آنها را تدوین می نمودند و از اینرو است که بسیاری از داستانهای موجود ما، از انواع مختلف، تحریر شده و کتابت آن زمانست. نوازندگی و آوازخوانی (گویندگی) هم از ویژگیهای این مکانها بود و بهمین

۱- تاریخ مفضل ایران، عباس اقبال، ص ۷۲۸.

۲- همگروهی: فراهم آمدن گروهی از مردم در یکجا، اجتماع، اجتماعات.

۳- درباره قهوه خانها از آثروی که جای ملاقات شاعران روزگار بود، بازهم سخن خواهم

سبب در آن روزگار گروهی از نوازندگان و گویندگان استاد شهرت یافتند که در شهرهای بزرگ بسر می‌برده و بمجلسهای ثروتمندان یا در جابهای آسایش و آرامش همگانی آمدوشد داشتند. مثلاً از گویندگان و سازندگان عهدشاه تهماسب و شاه عباس و میانه این دودوره طولانی کسانی را می‌شناسیم که در هرات و در قزوین و اصفهان شهرت داشته و در خدمت شاهان و شاهزادگان و امیران مقبول و محترم بوده‌اند و تنها شاه تهماسب پس از اجتناب از مناهی نسبت ببعضی از آنان بدرفتاری کرد. بهر حال ازین قوم بوده‌اند: حافظ صابر برقاق، قاسم قانونی، استاد شاه محمد سرنایی، حافظ دوست محمدخوافی، استاد یوسف مودود، حافظ جلاجل، حافظ مظفر قمی، حافظ هاشم، میرزا محمد کمانچه‌یی، محمد مؤمن، شاهسوار، شمس شترکوهی، استاد معصوم کمانچه‌یی، استاد سلطان محمود طنبوره‌یی، میرزا حسین طنبوره‌یی، استاد سلطان محمد چنگی، مولانا حیدر قسه‌خوان، مولانا محمد خورشید اصفهانی، مولانا فتحی، شاه‌مراد خوانساری، احمد کمانچه‌یی میر فضل‌الله مشهدی و چند تن دیگر^۱.

گذشته از اصفهان در شهرهای دیگر خاصه در جنوب ایران قهوه‌خانهها و شرابخانههای بسیار وجود داشت^۲ و در غالب آنها شراب را یوفور و قهوه تلخ را برسم ترکان می‌نوشیدند. قهوه‌نوشی از آغاز عهد صفوی از راه روم بایران رسید و در دوران شاه تهماسب در قزوین متداول گردید. اگرچه شاه‌عباس در اواخر سال ۱۰۲۹ چند گاهی شرابخواری را منع کرد و خود نیز در آن مدت لب نمی‌نپالود، لیکن در سال بعد عشق دیرینه خویش را بمبخواری از سر گرفت و مردم نیز مانند باقی ایام پادشاهی او در این کار با آزادی عمل کردند^۳.

۱- فرمان شاه تهماسب در پذیرایی از همایون پادشاه، یادگار سال ۲، شماره ۱. عالم آرای عباسی ص ۱۹۰-۱۹۱.

۲- سفرنامه توماس هربرت انگلیسی، نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ص ۳۲۵.

۳- ایضاً همان کتاب، ص ۳۲۷.

از مشروبها یا مخدرهای دیگر که در دوران اخلاف شیخ صفی‌الدین اردبیلی بسیار رواج داشت آب کو کنار یا شربت کو کنار و مفرح افیونی و بنگ و حبش و اینگونه زهرهای جان‌شکار بود که درباره آنها و چگونگی استعمالشان در جای خود سخن خواهم گفت.

از سرگرمیهای دیگر این دوران شکار بود که از روز گاران کهن در ایران رواج داشت و در این زمان از عهد شاه اسمعیل بعد میان پادشاهان و سپاهیان و متنفذان محلی بسیار متداول بود و بدین آهنگ یوز و باز و باشه و شاهین و چرخ و شنقار در دستگاههای امارت تربیت و نگاهداری می‌شد^۱. بازیهای نیز، اصلاً در میدان نقش جهان اصفهان در حضور پادشاه و سفیران، و بتقلید از آن در جایهای دیگر انجام می‌گرفت مانند بندبازی، شعبده‌بازی، معرکه‌گیری، کشتی‌گیری و آتشبازی. چوگان بازی^۲ و تیراندازی که با تشریفات خاص در میدان نقش جهان انجام می‌شد طبعاً ویژه سپاهیان بود و حکم‌تمرین جنگی آنان در روز گاران صلح داشت.

جشنهای مذهبی و ملی در آن عهد کم نبود خاصه عیدهای مذهبی شیعه‌اثنی عشری که با اجرای سیاست مذهبی صفویان ملازمه داشت و در آنها مجلسهای شادی و ساز و سرور تشکیل می‌یافت و چنانکه آشکارست هیچک از آنها در زمانهای بعد از رواج نیفتاد، بویژه آیین سالروز ولادت امام دوازدهم، و چون ایرانیان از روز گاران کهن همواره در انتظار چنین غایب منتظری بوده و هستند از بر گزاردن آیینهای بسیار درین مورد دریغ نداشته و هر سال بر آیینهای این جشن افزوده‌اند. دانستن این نکته خالی از فایده نیست که از جشنهای عهد صفوی که تاریخ

۱- هنگرید بفرمان شاه نهماسب بحکمران خراسان در پذیرایی از همایون پادشاه، مجله یادگار سال ۲ شماره ۱ ص ۱۹.

۲- پیترودلاواله (Pietro della Valle) جهانگرد نام‌آورد ایتالیایی در باره آیین چوگان‌زدن در میدان نقش جهان و شکوه و جلال دهرنری آن بر بازیهای همانندی که در اروپا می‌شد شرحی جاذب دارد. هنگرید بتاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ نهمور تا مرگ شاه عباس ص ۳۳۱-۳۳۲.

قطعی تداول آن باید از او ان تسلط شیعه بر ایران باشد، «جشن غمگشان» بوده است که بعد ازین در شرح اوضاع دینی درباره آن سخن خواهم گفت.

از جشنهای ایرانی در این عهد تنها نوروز مقام و مرتبه دیرین را تا اندازدیی حفظ کرده بود و آنهای دیگر که رسم «گبران و آتش پرستان» شمرده می شد، جز میان مزدا پرستان ایران که در وضعی بد بسر می بردند، باقی نبود. علت بازماندن نوروز در آن دوران نه صعب آلود توافق آنست با روز جلوس علی بن ابی طالب بخلافت (سال ۳۵ هـ ق) و نیز مقارنه آن با روز غدیر خم (۱۸ ذی حجه) که در سال دهم از هجرت مصادف بود با روز ۲۹ حوت یعنی يك و یا دو روز در سالهای کیسه دار پیش از نوروز^۱. این امر و خبرهای پیاپی که درباره بزرگداشت نوروز از امامان شیعه اثنی عشری نقل و یا بدانان نسبت داده شده، مایه بازماندن نوروز و چهره مذهبی گرفتن مراسم آن میان دوازده امامیان گردید. در این روز همه بزرگان و اشراف بسلام پادشاه صفوی می رفتند و هر يك در حد مرتبه و فراخور مقام خویش هدیهایی نفیس بشاه پیشکش می کرد و اگر کسی را چنین هدیه گرانبها نبود چند «اشرفی» که گاه شماره آن بده هزار می رسید تقدیم می نمود. حاکمان و والیان ولایتها نیز یا خود هدیههای خویش را عرضه می کردند یا نمایندگانشان در روز نوروز برای تقدیم آنها حاضر بودند و در این ایام هر يك از ایرانیان بخوی دیرینه خود جامه پی نو دربر می کرد^۲.

از جشنهای آتش ایرانیان «جشن سوری»^۳ هنوز هم باقی و به «چهارشنبه سوری» معروفست. مداومت آیین جشن مذکور تا روزگار حاضر ما را بتداول آن در عهد صفوی خستو می کند. لیکن جشن سده اگر در آن عهد وجود داشت تنها میان

۱- جشن نوروز، از نگارنده این اوراق، مندرج در یکی از مجله و عهدهای مقالاتش بنام «گاه شماری و جشنهای ملی ایرانیان»، تهران، انتشارات شورای عالی فرهنگ و هنر، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷)، ص ۷۵.

۲- ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ۹۳۷.

۳- گاه شماری و جشنهای ملی ایرانیان، دکتر صفا، ص ۱۰۸.

زردشتیان یزدو کرمان بود که از بس در روز گار مرشدان کامل آزار می دیدند مهاجمان افغانی را با آغوش باز پذیرفتند و با آنان یاریها کردند. کالمستجیر من الرضاء بالنار!

از رسمهای دیگر عهد صفوی برپاداشتن عزای اهل بیت، و مجلسهای روضه خوانی، وعظ و تذکیر، شبهای احیاء و همانند اینها بود.

رسم تعزیه داری اهل بیت بویژه کشتگان کربلا، و براه انداختن دستههای عزاداران که در حال عبور از گذرگاهها نوحه خوانی می کنند و خود را می زنند و یا گاه بر اثر حوشش خشم و غلیان احساسات بخود آسیب می رسانند، از دوران غلبه آل بویه بر بغداد آغاز شد و بتدریج در دوره های بعد از آن، بنحوی که در مجلدات پیشین گفته ام، توسعه پذیرفت و در عهد صفوی با مبالغه بسیار و تشریفاتی که هنوز هم در شهرستانهای ایران باقیست، همراه گشت.

مجلسهای روضه خوانی که از همین دوران رواج یافته و در شمار مراسم مکرر شیعیان در آمده، نام خود را از کتاب معروف کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ هـ) «روضه الشهداء» گرفته است که بسال ۵۹۰۸، یکسال بعد از اعلام پادشاهی اسمعیل پسر سلطان حیدر صفوی در تبریز، نوشته شد. این کتاب فارسی در ذکر مصیبت اهل بیت و واقعه کربلاست، و رسم بر آن بود که «روضه خوان» یعنی خواننده همین کتاب، آنرا در مجلسی که عزاداران واقعه کربلا فراموش می آوردند، می خواند و دیگران می شنیدند و می گریستند. پس اینگونه محفلها را «مجلس روضه خوانی» نام نهادند. کتاب روضه الشهداء بسبب شهرتی که یافت دوبار بترکی ترجمه شد، یکبار بدست فضولی بغدادی (۹۷۰ هـ) و بار دیگر بهمت جامی قیصری^۱. پیداست که روضه خوانان اندک اندک از مرحله «خواندن» یا «ازبرخواندن» کتاب یسازنده پیشتر رفته و باختلاف طبقات از کتابها و دانسته های دیگر مذهبی بهره بر گرفتند و مجلسها را بسخان تازه و بشرهای مناسب مقام آراستند، و گذشته

ازین در همین مجلسها هم اشعاری که از قدیم بهمت شاعران شیعی مذهب در منقبت یا مصیبت اهل بیت سروده شده بود بر رسم «مناقبیان»^۱ بوسیله «مناقب خوانان» یا «مدح خوانان» یا «مصیبت خوانان» با لحن تأثر انگیز خوانده شد و مردم بر آن خوانده‌ها و سروده‌های حزن آور گریستند و این رسم هنوز در ایران متداولست.

در این مجلسهای عزای اهل بیت و شهیدان کربلا از روزگاران پیشین چنین معمول بود که یکی می گفت و دیگران می گریستند و مردوان کار خود یعنی گریاندن و گریستن را وسیله‌ی قاطع برای کسب درجات بلند اخروی می شمردند، و هنوز نیز چنین است. در قصیده‌ی از سیف‌الدین محمد فرغانی شاعر بلند پایه قرن هفتم و هشتم هجری^۲ که بزودی درباره آن سخن خواهم گفت، بیت زیرین رساننده همین معنی است:

در گریه سخن نکو نیاید من می گویم شما بگریید

و اما سرودن شعر در «مرثی اهل بیت» و «ذکر مصیبت شهیدان کربلا» از روزگاران پیش آغاز شده بود و یکی از بهترین نمونه‌های آن قصیده‌یست از سیف‌الدین فرغانی یاد شده که مسلماً برای خواندن در عزای «کشته کربلا» سروده شد و گوینده در آن مردم را در طلب «نزول غیب رحمت» بگریستن و نعره زدن و نالیدن و ندبه کردن دعوت کرده است، و آن قصیده بدین مطلع آغاز می شود:

ای قوم درین عزا بگریید بر کشته کربلا بگریید^۳

سرودن اینگونه منظومه‌ها در عهد صفوی بمقتضای زمان بسیار بیشتر از پیش روایی گرفت و با سروده‌های محتشم کاشانی (م ۹۹۶ هـ) بمرتبه اعلی رسید، و پس از شیوع این رسم در میان شاعرانست که مجموعه‌هایی از مرثی اهل بیت ترتیب

۱- درباره «مناقبیان» رجوع شود بهمن کتاب، ۲۳ جاب پنجم ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص

۱۹۲-۱۹۳.

۲- درباره او و شرح احوال و آثارش بنگرید بهمن کتاب ج ۳ ص ۶۲۳-۶۴۵.

۳- همین کتاب، ۳۳، ص ۱۴۲-۱۴۳.

یافته و در مجلسهای عزاداری محل استفاده شده است.

تعزیه خوانی یعنی نمایش منظوم واقعه کربلا که همانند نآترهای قدیم یونانی و رومی در هوای آزاد انجام می شد، از همین دوره رواج یافت و در عهد قاجاری بکمال رسید، و بموقع درباره آن سخن خواهم گفت.

تشکیل مجلسهای مذهبی دیگری از دوران صفوی در ایران معمول شد که شیعیان در آن حضور می یافتند و بهمراد یکی از «اهل عمائم» دعا می خوانده و از کتابهای متعددی که در تمام آن دوره در بیان «ادعیه و اذکار» فراهم می آمده در اینجاها استفاده می کرده اند. این مجلسها در «لیالی متبرکه» بویژه در شبهای «احیاء» در ماه رمضان تشکیل می شد. کسی که در اشاعه این رسم در عهد صفوی کوشیده محقق ثانی علی بن حسین عبدالعالی کرکی^۱ (م ۹۴۰ هـ) معاصر شاه تهماسب است. وی همانست که عالمان سنی او را مخترع مذهب شیعه لقب دادند^۲ زیرا بسیاری از سنتها را بدعوی آنکه نایب امام است، گذارد و از آنجمله در «اقامت جمعات و جماعات» سعی بسیار بکار برد^۳ و شیوه بی که او در این راه داشت تا پایان عهد صفوی جاری بود و آخرین کسی از عالمان دین آن دوره که در این باب بسیار می کوشید ملا محمد باقر مجلسی^۴ (م ۱۱۱۰ هـ) معاصر شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بود. وی توانست در «ایام شریفه» و «لیالی الاحیاء» هزاران تن از خلق را در «مواضع عبادات» و «احیاء» گرد آورد و بخواندن دعا و ذکر و ورد بگمارد^۵.

در برابر بسیاری از جنبه های افتخار آمیز تاریخ ما که عهد صفوی بدانها آراسته است قضاوهایی هم دامگیر اصل

مفاسد زمان

-
- ۱- در باره او بنکرید بروضات الجنات . ج ۳ . ص ۳۶۰ بمقد. عادة نام این عالم را «علی بن عبدالعال» می نویسند.
 - ۲- ایضاً روضات ج ۳ ص ۳۶۲.
 - ۳- ایضاً همان جلد ص ۳۶۹.
 - ۴- در باره او بنکرید بروضات الجنات . ج ۲ ص ۷۸ بمقد.
 - ۵- ایضاً ج ۲ ص ۸۶.

ایران زمین بود که بار گفتن بعضی از آنها از باب عبرت خواننده خالی از فایده نیست دستهای ازین فسادها مولود سوء تربیت طبقه حکومت گزار آن دوران خاصه قزلباشان بود که پایه‌های تخت صفوی بر شانه‌های آنان استقرار داشت ولی فساد دستگاه سلطنت را که درست پس از دوران طلایی شاد عباسی آغاز یافت، باید بر سر همه این تباهیها پنداشت.

محروم ساختن شاهزادگان از زندگی در جامعه و از تشریف فرمانروایی و جنگاوری، وقتی باثروت سرشار و انباشتگی خزانه سلطنتی بیکجا فراهم آمد، آنان را بعیش و نوش و استماع ساز و سرود و غفلت از بود و نبود ملک فراخواید. جانشین شاه عباس، سام میرزا، که در پادشاهی «شاه صفی» خوانده شد، بر همین منوال پرورش یافته و از کار سیاست و ریاست بی خبر مانده بود. در روزگار سلطنت بمهمات ملک علاقه‌ی نشان نداد و مانند دیگر پادشاهان دوره اخیر صفوی رشته کارها را بدست وزیران سپرده و خود بیاده گساری در کنار زنان حرم سرا پرداخته بود. خونخواری و آدم کشی او عاده درمستی صورت می گرفت و یکی از بزرگترین قربانیان این حالت امام قلی خان حاکم فارس و سردار بزرگ شاه عباس بود و گذشته ازین گروه بزرگی دیگر از سرداران سپاه را در این حال «غلف شمشیر» گردانید و اثر این قتلها شکستهایی بود که از عثمانیان بر او وارد شد چنانکه پیش ازین گفته ایم. این خوی زشت باده گساری را جانشین شاه صفی، شاه عباس دوم، هم رها نکرد. او با آنکه تنها پادشاه بزرگ صفوی بعد از شاه عباس اولست و از وی اثرهای خوب بازمانده، در باده نوشی چنان افراط می کرد که از توجه بکار ملک غافل می ماند و با هر کس و نا کس بر بساط شراب و کباب می نشست و عاقبت هم جان بر سر این خوی زشت نهاد و در سی و سه سالگی در گذشت (۱۰۷۷هـ) و اگر خود را بدین سان از میان نمی برد شاید عمری درازتر می یافت و می توانست از انحطاط سریع دولت صفوی پیش گیری کند.

جانشین وی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵هـ) که او نیز دوران جوانی را در

حرم سرا با زنان و خواججه سرایان بسر آورده بود، چنان با آنان الفت داشت که تصمیم های کشوری را در حال مصاحبت و با مشورت ایشان می گرفت و اگر وزارتش برعهده مرد کاردانی مانند شیخعلی خان زنگنه نمی بود شاید پایان کار صفویان در دوره همین پادشاه فرا می رسید. او نیز مانند شاه صفی در حالت مستی و بیخودی بسیاری از بزرگان مملکت را بدست جلادان سپرد.

وقتی بدوران شاه سلطان حسین برسیم تأثیر سوه ثروت سرشار و راحت طلبی و کامرانیهای نابخردانه صفویان و دولتیاران را بهتر مشاهده می کنیم. از آن روزگار اطلاع مستقیمی داریم از تاریخ نویس خوش ذوق طنز گرایی بنام محمد هاشم آصف که خود و پدرش امیر محمد حسن خان و نیایش امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی^۱ در دستگاههای اخیر دولت صفوی دخیل و شاهد بسیاری از جریانها بوده اند. وی اطلاعات دقیقی درباره شاه و دربار و بزرگان عهد و مفاسد درباری و اجتماعی و فساد متصدیان موردینی فراهم آورده و در کتاب خود نقل کرده است. بنا بر تخمینی که او زده مجموع ثروتی که شاه سلطان حسین از میراثهای گرانبهای پدران و از درآمد سرشار دولت تنها در راه التذاذهای جسمانی خرج کرده بیست و دو هزار تومان بود^۲ که هر کروری پانصد هزار تومان و هر تومانی ده هزار دینار باشد^۳. آنچه از عیش و نوش این پادشاه بوسیله مؤلف مذکور گزارش شده شگفت انگیز و عبرت آمیزست و عجیب تر آنکه پسر و جانشینش شاه تهماسب ثانی از آنچه بر سر پدرش آمده بود پند نگرفت و با ارتکاب کارهای شرم آور قدرت از دست رفته بی را که بزور شمشیر و تدبیر نادری بازیافته بود، یکباره از کف داد^۴.

۱- بتکرید برستم التواریخ ص ۱۰۹.

۲- ایضاً همان کتاب، ص ۸۳.

۳- شرح کارهای شاه تهماسب دوم بعد از شکست از سپاه عثمانی (۱۱۴۳ هـ) و بازگشت باصفهان و میخوارگی و عیاشی او، و اتخاذ تدبیر معروف نادر در نشان دادن آن پادشاه در حال ارتکاب منهیات سرداران خود عزل او، در رستم التواریخ (ص ۲۰۱ - ۲۰۲) به تفصیل آمده و آنچه در آنجا می بینیم همانست که در دیگر مآخذها با اندک ناهل در نقل حقایق ثبت شده است.

ناسازگاری سرخ کلاهان و اثر آن در وضع دوران صفوی

مردانی که برگرد شاه اسمعیل صفوی جمع آمده بودند از طایفه‌های ترک‌زبان مختلفی بودند که در آذربایجان و دیار بکر و شام و آناتولی و کرانه‌های دریای مازندران سکونت داشتند مانند تکلو، روملو، شاملو، استاجلو، افشار، قاجار و جز آنها. اینان همه از ترک نژادانی بودند که در برابر

ترکمانان عثمانی و آق‌قویونلو و قراقویونلو نتوانستند نمدی از کلاه فرسوده ایران و آسیای صغیر ببرند و بدنبال فرصتی می‌گشتند تا از رویدادهای آذربایجان و آناتولی و شمال عراق برای رسیدن بآب و نان و جاه و مقام، و یا گرفتن انتقام خود از ترکمانان امارت‌یافته مذکور بهره‌بردارند، و همینکه ستاره بخت «مرشد کامل» درخشیدن آغاز کرد پیشگاه او هجوم بردند و در شمار قزل‌برکان یا قزلباشان اصلی درآمده هسته بنیادی سپاه صفوی را تشکیل دادند و مردانه و از جان گذشته در رکاب مرشد جوان خود شمشیر زدند.

تا جذبه وجود استثنایی شاه اسمعیل در میان بود، این ترکان شمشیرزن همه شرطهای اطاعت و انضباط را رعایت می‌کردند، اما همینکه آن کشور گشای دلاور بیماری حصبه در گذشت، این ترکان وفادار و شیعیان خالص آغاز نفاق و جدال کردند، و چون دومین پادشاه صفوی تهماسب در آغاز کار خود ده سال پیشتر نداشت دسته‌های سرخ کلاه بدنبال همان محرك اصلی یعنی طلب قدرت و ثروت بجانهم افتادند خاصه طایفه‌های شاملو و روملو و تکلو در مقابله باطایفه استاجلو بکشتار یکدیگر برخاستند و يك جنگ بزرگ در نزدیکی سلطانیه میان آنان رخ داد که بشکست قبیله استاجلو تمام شد^۱ (۹۳۲ هـ) ولی کار بهمین جنگ خاتمه نیافت و

۱- احسن التواریخ روملو ص ۱۹۱ - ۱۹۳. يكسال بعد از واقعه نهرین یعنی در

سال ۹۳۳ هـ جنگ دیگری میان همین قبیله‌ها نزدیک اردبیل در گرفت و بهیروزی استاجلو انجامید. استاجلوها با نیروی کافی بجانب تبریز یعنی بایتخت پیش رفتند لیکن شکست در آنان افتاد و گروه کبیری از آنان بقل نسیه‌بند (احسن التواریخ ص ۱۹۸ - ۲۰۰).

فتنه‌ها میان آن دو گروه بردوام بود و در این گیرودارها بسی از آنان بدیار نیستی شناختند، و کار حتی بغارت دارایی مخصوص پادشاه کشید و دسته‌یی از این ترکان درهم افتاده دوبار «مکمل و مسلح» به «دولتخانه» حمله‌ور شدند. از بخت بلند شاه تهماسب این طایفه‌ها که بجان هم در افتاده بودند، خود یکدیگر را از میان می‌بردند و شاه تهماسب نیز که از استعدادی فطری برای چاره‌گری در اینگونه دشواریها برخوردار بود، با تحریک هر دسته‌یی از آنان دسته دیگری را کشتار می‌کرد. مثلاً وقتی که یکی از سران شاملو با ایل خود بدولتخانه هجوم کرد طایفه تکلو را بر سر آنان گماشت و کشتاری بواجب از ایشان کرد و بعد که طایفه تکلو بهمین جسارت مبادرت نمودند شاملوهارا مأمور نابود ساختن آن قوم نمود و بسیاری از سران آن طایفه را بدین طریق بدیار بوار فرستاد^۱. - بایسد قبول کرد که در این غوغای خطرناک اختلاف سرخ کلاهان که طبقه واقعی حاکم بر ایران بودند، تنها وسیله بقای حکومت مرکزی و احد پیشوایی مرشد کامل و قیادت مذهبی بعنوان ولایت و ریاست اعتقادی بود و اگر چنین نمی‌بود بی‌گمان دوران هروسپ شاهی ترکان دیگر باره در ایران بر سر کار می‌آمد.

در سال ۹۸۲ هـ شاه تهماسب بیماری تب محرقه گرفتار شد و مزاجش از اعتدال افتاد. سرخ کلاهان که پایان عمر مرشد کامل را نزدیک دیدند باز بر سر تحصیل قدرت بجان یکدیگر افتادند و «میان امرا و ارکان دولت خصومت و نزاع چند نوبت واقع شد»^۲ و همینکه شاه تهماسب در ۱۵ صفر ۹۸۴ بدرود حیات گفت جنگ و سنیز و حشتناک بین طایفه استاجلو و طایفه‌های تکلو و روملو و افشاه و قاجار و بیات و جز آنها در گرفت و بقتل حیدر میرزا پسر شاه تهماسب که مدعی جانشینی پدر بود، و طرفداران او منجر گردید و همین اختلافها بود که سرانجام به

۱- در باره همه این وقایع اسف‌آورد رجوع شود به «تذکره شاه تهماسب» چاپ برلین

۱۳۴۳ هـ ق. ۱۰ تا ص ۱۹.

۲- احسن التواریخ ص ۲۵۸.

بیرون آوردن اسمعیل میرزا پسر دیگر تهماسب از قلعه قهقهه و اجتماع طایفه‌های قزلباش بر گرداو و انتخاب وی پادشاهی کشیده شد و مسلماً یکی از علتهای بازگشودن دست شاه اسمعیل دوم در قتل بستگان خود و عده کثیری از سران قزلباش همین درگیریهای چندجانبه بود. چنانکه در این راه حتی از کشتن حامی بزرگ خود حسینقلی خلفا نیز دست‌باز نداشت و طبعاً همه سران استاجلو که از حیدر میرزا جانب‌داری کرده بودند از چشیدن جام قهر پادشاه خونریز در امان نماندند و کار این انتقام گرفتن از استاجلوها بدانجا کشید که در هر جای کشور هر کس بر یکی از بزرگان آن طایفه دست می‌یافت می‌توانست بی هیچ بهانه‌یی او را از پای در آورد و در همان حال هم شاه اسمعیل بقلع و قمع صوفیان کرد که در قزوین اجتماع داشتند. همت گماشته در یک روز پانصدتن از آنان را بدبار نیستی فرستاد و آنگاه گروه بزرگی از سران قزلباش و شاهزادگان صفوی بی‌هانه دست‌داشتن در این کشتار نابود شدند و پیداست که همین زیاده‌رویها در قتل این و آن بود که بقولی بمسموم ساختن شاه اسمعیل دوم بردست یکی از امیران پایان یافت.^۲

اما با مردن یا مسموم شدن اسمعیل ثانی اختلاف سران قزلباش پایان نگرفت بویژه که ناتوانی محمد خدا بنده پادشاه و دخالت‌های ناموجه همسرش مهدعلیا در کارهای کشور و مخالفتها با جانب‌داریهای دسته‌های قزلباش، آنان را روز بروز بیشتر بجان هم می‌افکند و یا در طغیان و خود کامگی مصمم‌تر می‌ساخت و بر هرج و مرج شگفت‌انگیز ایران در یازده سال پادشاهی خدا بنده می‌افزود و حتی دامنه کشاکش را پنهانان شاهی می‌کشاید تا بجایی که خدا بنده و پسرش حمزه میرزا ناگزیر برای مطیع کردن طایفه شاملو که در خراسان بحمايت از عباس میرزا برخاسته بودند بدان‌جانب لشکر بردند؛ و حمزه میرزا هرات را که مقر حکومت برادرش بود در حصار گرفت و عاقبت بشرط تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ بین او و عباس میرزا

۱- در باره همه این رویدادها بتکرید با حسن التواریخ ص ۴۶۵ ببند.

۲- احسن التواریخ ص ۴۹۵.

با برادر صلح کرد.

در دنباله همین اختلافها بود که حمزه میرزا با توطئه قزلباشانی از طایفه‌های ترکمان و افشار کشته شد (۹۹۲ م) و سپس وضع کشور بدان درجه از نابسامانی رسید که عباس میرزا و حامیانش علی‌قلی‌خان شاملو و مرشد قلی‌خان استاجلو از خراسان بقزوین تاختند و این واقعه بود که بخلع محمد خدابنده از سلطنت و جلوس شاه‌عباس بزرگ بسال (۹۹۶ م) و رهایی قطعی مملکت از پریشانی منجر گردید.

شاه عباس که در عین جوانی بیاری استعداد فطری خود علت اساسی ضعف سلسله صفوی را خوب شناخته بود بمحض استقلال در امر سلطنت نقشه‌نا بود کردن منتقدان قزلباش را طرح کرد و آنگاه، پیش از آنکه شروع بجنگهای مشهورش با ازبکان یا عثمانیان نماید يك لشکر سواره از خزانه خود تشکیل داد و با همان سپاه بدفع سرکشان داخلی پرداخت و بیاری بعضی از همین سپاهیان بود که توانست خود را از شر تسلط مرشد قلی‌خان رئیس قبیله استاجلو برهاند و او را بوضع فجیعی بدست آنان بقتل رساند، اما ضعف قزلباشان هنگامی فرا رسید که شاه‌عباس بیاری برادران شرلی سه دسته معروف از سپاهیان مجهز خود را بنام «شاه‌سیون» (= هواخواه شاه) تشکیل داد یعنی : دسته قولر که سواره نظام تفنگدار بود، و دسته پیاده نظام، و دسته توپچیان. بعد از تشکیل این سه دسته که از طایفه‌های قزلباش نبودند، شاه عباس شماره سپاه قزلباش و نیروهای چریک را که در هر ولایت از درآمد همان سامان سازمان می‌یافتند بنصف تقلیل داد و بدین طریق از اتکاء قدرت خود بر قزلباشان بی‌نیاز گردید، و چون ارتش «شاه‌سیون» هم از نژادهای گوناگون چرکس و ارمنی و گرجی و تاتار و ترکمان و تاجیک تشکیل یافته و اصلاً موضوع اتکاء دسته‌های سپاهی بر قبیله معینی مطرح نبود، اثر قزلباشان در حمایت یا عدم حمایت از پادشاه از میان رفت، و یکی از علتهای ثبات اوضاع در دوران بعد از شاه عباس، با عدم لیاقت و کاردانی پادشاهان، همین بود و اگر جانشینان شاه‌عباس

در نگهداری چنین سپاه ورزیده و مجهز مراقبت می کردند و آن را بتدریج متلاشی نمی نمودند، دچار وضع وخیم شاه سلطان حسین در برابر افغانان نمی شدند.

بنیاد سلطنت صفوی از همان آغاز کار بر خشونت و خون-
خشونت و خوریزی ریزیهای نهاده شد که گاه تا مرز توحش و بربریت پیش
 رفتارهای ناپهناجاری می رفت. این خوی خون آشامی چهره ناساز خود را بگونه-

های گوناگون می نمود: گاه در پوشش دین و پراگندن «دین حق»، گاه در جامه سیاست و ندبیر ملك، و بیشتر در راه فرو نشانیدن آتش خشم و کینه و نفاق. درین راه سر بریدن، دست و پا بریدن، مثله کردن، پوست کندن، گاه در پوست آدمیزاد انباشتن، دوشقه کردن، چشم کندن، میل در چشم کشیدن، خفه ساختن و از بیگونگی کارهای بسیار وحشیانه باسانی انجام می شد و «مرسدان کامل» اگر در فرو نشانیدن آتش خشم و آزی که در بن زمینه داشتند کسی از دوران نمی یافتند بنزدیکان خود، بحرم خویش و بیرادران و پسر عمان و آخر کار بفرزندان خود می پرداختند، چنانکه صحیفه های تاریخ بتلخی تمام گویای چنین حقیقتهاست.

شاه اسمعیل اول بعد از غلبه بر الوند میرزای بایندری در جنگ «شور» که بسال ۹۰۷ هـ رخ داد، فرمود تا خلیفگان سهمگانه نخستین (یعنی ابوبکر و عمر و عثمان) را در کوی و برزن لعن کنند و «هر کس خلاف کند سرش از تن بیندازند»^۱ و همین کار را چنانکه خواهیم دید، در همه مرحله های بعدی انجام داد و در حقیقت

۱- یکی از پلیدترین و پست ترین کارهایی که شاید در شمار بزرگترین جنایتهای تاریخ باشد کشتن محمد باقر میرزا مشهور به «صقر میرزا» پسر ارشد شاه عباس است که جوانی شجاع و نیک مسرت و خوشخوی بود. دستور قتل او برای حفظ ظاهر، صورت توطئه شرم انگیزی یافته است. یکی از غلامان جرکمی شاه بنام «یهود بیگ» مأمور این جنایت شده بود. او شاهزاده را در حالی که تنها و تنها دو لختخانه از کوجهی می گذشت، کشت و بعد بطویلگی خاص شاهی تحصن جست و پس از اندک زمانی بنخوده شد (۱۰۲۴ هـ) ۱ (۵) الم آرای عباسی ص ۸۸۳ - ۸۸۹). باز در دین باره و کور کردن دو پسر دیگر شاه عباس سخن خواهیم گفت.

مذهب دوازده امامی را باخون ریختن و ایجاد بیم و هراس همگانی در ایران شایع ساخت و بدتر از همه آنکه هر نوع رفتاری را درینگونه موردها به «حضرات ائمه» نسبت داد یعنی مدعی کسب دستور از آنان، چهره بیداری و چه در خواب، بخشونت و کشتار و تاراج گردید!

یکی از جهانگردان ایتالیایی بنام آنژیوللو^۱ که شاه اسمعیل را دیده و اطلاعات مشروحی درباره سیرت و شمائل او داده است، در شرحی از کشتار سپاهیان الوند میرزا و زینومرد و آل و تبار سلطان یعقوب بایندری، و سیصدتن از درباریان و بسیاری دیگر از خاص و عام تبریزبان، چنین نوشته است: «گمان ندارم که از عهد نرون تا کنون چنین ظالمی بوجود آمده باشد!»^۲. وی در شرح ورود شاه اسمعیل بتبریز خشونت‌های عجیب از و نقل می کند^۳. اما سخت‌ترین رفتاری که وی با اسیران خود کرد آنست که در چیرگی بر کیا حسین چلاوی فرمانروای مازندران، و «محمد کره» حکمران یزد از او سرزد. کیا حسین چلاوی را که در دژ فیروز کوه پناه بسته بود، بعد از قتل عام ده هزارتن از طرفدارانش در قفسی آهنین محبوس ساخت و آن بیچاره از اضطراب گردنش را بریکی از سیخهای سرتیز قفس چندان فشرد تا مرد. با این حال جسد او را همچنان در قفس به همراه سپاه نسا اصفهان بردند و در آنجا آتش زدند^۴. اما عذاب محمد کره آن قومی ازین سخت‌تر بود. وی در انقلابهایی که مقارن قیام شاه اسمعیل بروز کرده بود، یزد را تسخیر نموده و سربطاعت پادشاه صفوی در نیاورده بود. شاه اسمعیل در سال (۸۹۱۰) او را مغلوب و مقید کرد و در قفسی محبوس ساخت و فرمان داد غسل برتنش بمالند «تا از نیش زنبوران الم فراوان

۱ - Angiolello.

۲ - ترجمه تاریخ ادبیات ایران، برون، ج ۳، تهران ۱۳۱۶ م ص ۴۹.

۳ - ایضاً ص ۵۰.

۴ - حبیب‌السر، تهران خیام، ج ۲ ص ۴۷۸؛ احسن التواریخ روملو ص ۷۷؛ عالم‌آرای

صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۸ - ۹۹.

بدان جاهل نادان رسد^۱ و او را بهمین حال بهمراه سپاه می بردند تا در اصفهان با هفت تن از اطرافیان خود بحکم پادشاه صفوی با قفس در آتش انداخته شد (۸۹۱۰)^۲. در همین سال ۹۱۰، موقعی که شاه اسمعیل سرگرم محاصره یزد بود، نامه‌یی از سلطان حسین بایقرا با مقداری تحفه و هدیه دریافت داشت ولی چون آنها را لایق مقام و مرتبه خود نمی دانست کینه‌یی سخت در دل گرفت و بی آنکه مقدمه نقاری میان او و پادشاه تیموری باشد از راه بیابان یزد بشهر طبرس حمله ور شد و او و قزلباشان «هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بی دریغ گذرانیدند و غنیمت‌یی نهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند، آنگاه سورت غضب پادشاه عجم و عرب سمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات نمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود»^۳ و در این حادثه «قریب هفت هزار کس از مردم طبرس کشته شدند»^۴. عقل سلیم این ایلغار ناجوانمردانه را بر مردم بی گناه شهری که اصلاً در داستان مکاتبه پادشاه تیموری بفتح صفوی دخالت نداشتند، نمی بخشد و آنرا فقط نوعی از ارضاء شهوت «آدم کشی مغولانه» می داند!

رفتار شاه اسمعیل با جسد بیروح محمدشیبانی (شیک خان) هم از گفتنیهای تاریخست. درستست که از بکان با آنهمه تاراج و کشتار که در خراسان کرده بودند، اصلاً شایستگی بخشش نداشتند، اما این سختگیری تنها نسبت بزندگان جوانمردانه بود نه درباره مردگان و اجساد بی روان. و آنگهی، چنانکه بعد از این خواهیم دید، جنگهای از بکان با دولت صفوی بیبانه‌های مذهبی بود نه ارضی. امیر حسن روملو می نویسد: «بعضی از ملازمان موبک همایون در میان کشتگان شیک خان زیافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود خاقان اسکندرشان همان لحظه فرمود

۱- احسن التواریخ، ص ۸۴.

۲- حبیب السیر، تهران خیاب، ج ۴، ص ۴۷۸ - ۴۸۰، احسن التواریخ ص ۸۲-۸۴:

۳- عالم آرای صفوی، ص ۹۹ - ۱۰۳.

۴- حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۸۰.

۵- احسن التواریخ ص ۸۵.

که سر پرشتر او را از بدن جدا ساخته پوست کنند و پرگاه کرده بسططان بایزید پادشاه روم فرستادند و استخوان کله‌اش را در طلا گسرفته قدحی ساختند و در آن جام شراب ریخته در مجلس بهشت آیین بگسردش در آوردند «...»^۱. بنا بر اشاره نویسنده مجهول تاریخ شاه اسمعیل که واقعه را ناآگاهانه بنحوی دیگر نقل می‌کند، چهار دست و پای شیبک‌خان را نیز بفرمان مرشد کامل از مرفق و زانو بریدند^۲ و دست او را در مصاحبت میرزا محمدطالش برای آقا رستم پادشاه مازندران که حاضر نشد در جنگ با شیبک‌خان شرکت کند، فرستاد و گفت که «اندیشه از حشمت آقا رستم نکرده و از دوال پایان و کر گساران هیچ پروایی نکند و برود در میان پیشه مازندران و هیچ وجودی بردیوان مازندران نگذارد»^۳ بروایت همین مورخ چون آقا رستم دست بریده شیبک‌خان را دید «زهره‌اش شکافت» و بیهوش بیفتاد^۴. این رفتارهای نابهنجار آدمیزادگان را با ممنوعان خویش در سراسر آن عهد همراه هر گونه خشونت و خونریزی ملاحظه می‌کنیم. شاه تهماسب در حمله‌یی که بسال ۹۴۷ هـ بقصد «نصرت دین اسلام و تقویت دین رسول»^۵ بگرجستان کرد، در آن سرزمین غوغایی از قتل و غارت براه انداخت که نهب و تاراج از بکان در خراسان بهیچروی یارای برابری با آن نداشت. شرح مفصلی که امیر حسن روملو در این باره می‌دهد اگرچه شاید موجب انبساط خاطر خود او بود، لیکن بواقع رقت‌بار

۱- احسن التواریخ، ص ۱۲۲.

۲- عالم‌آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۱۴.

۳- ایضاً ص ۳۲۲. امیر حسن روملو در این باره می‌نویسد، «حاکم مازندران آقا رستم روز افزون روزی پیش از فتح خراسان برزهاش جاری شده بود که دست منت و دامن شیبک‌خان چون خاقان اسکندرشان شیبک‌خان را بقتل آورد حکم کرد که درویش محمد بساول یک دست شیبک‌خان را بساری برده در دامن آقا رستم اندازد بنا بر آن اعراض کرده رحلت نمود، (احسن التواریخ، ص ۱۲۴).

۴- عالم‌آرای صفوی، ص ۳۲۵ - ۳۲۷.

۵- احسن التواریخ ص ۲۹۶.

و نشانه‌یی از کمال سنگدلی و بی‌رحمیست.^۱ در این حمله بی‌رحمانه «غازیان ظفر شعار بزخم خنجر آبدار و شمشیر آتش بار عرصه ولایت گرجستان را از وجود گبران ناپاک پاك گردانیدند!»^۲. مقصود ازین «گبران ناپاک» مسیحیان گرجستانست... و در همان حال روشنگر بداندیشیها درباره بهدینان. در حمله سوم «شاه دین پناه»^۳ بگرجستان که بسال ۹۵۸ هـ انجام شد «غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار را احاطه فرمودند و هر کوه و کمر که گریزگاه آن قوم گمراه بسود از لگد کوب دلاوران باهامون یکسان شد و يك متنفس از آن مشرکین از دایره قهر و کین و الله محیط بالکافرین جان سلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال و اسباب بارت شرعی از مقتولان بقاتلان انتقال نمود. خوب رویان گرجی نژاد و پری و شان آدمی - زاد... مفید عبودیت و پرستاری شدند...»^۴. حسن روملو فجایعی را که شاه تهماسب و قزلباشان در پوشش «دین» از تخریب و غارت و کشتار و برده کردن زنان و کودکان مسیحی و قتل «کشیشان بد گهر کریه منظر» و خرد کردن ناقوس عظیم هفتاد منی هفت جوش و حتی کردن درهای آهنین و زرین کلیساها و فرستادن آنها «بخزانۀ عامره» با همه گنجینه‌ها که در معابد مسیحیان گرج فراهم آمده بود و بسیار نابهنجارهای دیگر، با لحنی حماسی مقرون بکمال تفاخر شرح می‌دهد اما نمی‌گوید که قصد واقعی «شاه دین پناه» و «غازیان ظفر شعار» از آزار مردمان ضعیف يك ولایت بچنگ آوردن خواسته و مال آن دیار و باسارت بردن «پری و شان آدمی زاد» گرجی بود که از آن تاریخ بعد در حریمسراهای پادشاهان و بزرگان عهد صفوی بوفور یافت می‌شد. ند و گرنه اینان همان بودند که چون از حمله سپاهیان عثمانی خبر می‌یافتند آبادیهای سرراشان را تاراج و نهی می‌کردند و خود را بدشمن نمی‌شمردند تا با عبور از راههای

۱- احسن التواریخ حوادث سال ۹۴۷.

۲- ایضاً ص ۲۹۷.

۳- شاه دین پناه لقب و یا عنوانیست که برای شاه تهماسب بکار می‌رفته.

۴- احسن التواریخ ص ۳۵۲.

۵- احسن التواریخ . ص ۳۵۱ - ۳۵۶.

بی آب و آذوقه خسته شوند و راه خود پیش گیرند و بوطن مألوف باز گردند.^۱
 اینگونه خونریزیها که در سراسر عهد شاه تهماسب جریان داشت مسلماً دنباله
 همان شیوه بیست که سرخ کلاهان در قیام «خاقان اسکندر شان»^۲ آموخته و بکار برده
 بودند و موضوع تازه‌یی در دوران پادشاهی صفویان و یا اصولاً کار تازه‌یی از عهد
 خوارزمشاهان آل اتسز و چنگیزیان بی‌عده نیست؛ ولی آن پادشاه سنت «آدم‌سوزی»
 را هم که پدرش باب کرده بود بر طاق نسیان ننهاد.

در سال جلوس شاه تهماسب (۹۳۰ هـ) آخرین وزیر شاه اسمعیل یعنی امیر جلال
 الدین محمد تبریزی معروف به «جلال‌الدین خواند امیر» هنوز بشغل خود ادامه
 می‌داد. وی بتوضیح غیاب‌الدین خواندمیر مردی فاضل و از خاندانی شریف بود^۳
 و چنانکه امیر حسن روملو گفته است^۴ میان وی و الله و امیرالامراء شاه تهماسب؛
 دیوسلطان روملو، کدورتی رخ داد و بهمین سبب وی را نیز طعمه آتش کردند.
 شاه تهماسب خود این موضوع را چنان ساده گرفته بود که در تذکره در کمال
 ایجاز چنین نوشت: «و خواجه جلال‌الدین محمد بنابر بعضی قبایح که از و صادر
 شده بود مؤاخذه گشت و آخر سوختندش...»^۵. معروفست که خواجه در سوختن‌گاه
 این بیت می‌خواند:

گرفتم خانه در کوی بلا در من گرفت آتش

کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد!

اندکی دنبال ترازبن واقع، در سال ۹۳۲ هـ، جماعت شاملو که مواجیشان
 نرسیده بود، بخانه خواجه حبیب‌الله، از وزیران و سرداران تهماسب، که مردی

۱- بنگرید بهمین جلد، ص ۱۵.

۲- عنوانست که معاصران و مورخان شاه اسمعیل بدو دادند.

۳- حبیب‌السمیر، تهران خما، ۴، ص ۵۴۹ - ۵۵۰ و ۵۹۸ - ۵۹۹.

۴- احسن‌التواریخ، ص ۱۸۴.

۵- تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین، ۱۳۴۳ هـ ق، ص ۹.

نیکونهاد بود، ریختند و او و پسر و صدتن از اتباعش را پاره پاره کردند، چون سنگانی گرسنه که بر سر مردارها افتند! «... وی بنایت کریم بود و در ماه رمضان هر کس که استعداد گوشت خریدن نداشت زیاده از آنچه در آن ماه او را کافی بود بوی دادی. در اوایل زمستان بمحتاجان عور جامه‌های پنبه‌دار و پوستین حرارت شعار ارزانی داشتی و مقرر کرده بود که مریضان محتاج اسباب علاج از شربت‌خانه او ستانند و یکی از ملازمان خود را تعیین کرده بود که هر روز در اطراف ولایت گردبیدی، غریبی که فوت شده باشد او را کفن دادی و از مردم اکابر کسی که بصحبت او می‌رسید از وی می‌پرسید که اگر در جوار تو محتاجی باشد مرا اعلام کن...»^۱.

در سال ۹۴۳ هـ یکی از سنیان، خواجه کلان غوریانی، که عبیدالله خان ازبک را در عبور از ناحیه غور پذیره شده و از بیم آن ازبک پادشاه ایران را بنیکی یاد نکرده بود، بدستور نهماسب محکوم بقتل شد. «فرمان بران او را کشان کشان بچهار سوق هرات برده پوست کنند و پر گاه کرده بر سر چوب تعبیه کردند»^۲.

سال بعد (۹۴۴ هـ) خواجه کلان دیگری در دام بلا افتاد. او را بتبریز بردند و «چون نظر شاه خجسته نهاد بر آن بد اعتقاد افتاد فرمود که او را از مناره نصریه از خصیه‌اش آویختند تا بمشقت تمام بدار الجزا انتقال نمود»^۳.

در همین سال خواجه محمد صالح بینکچی از استرآباد برسم اسارت بتبریز برده شد. «چون بتبریز رسید غازیان بتوهم آنکه الفاظ بی ادبانه بر زبان وی جاری نگردد جوال دوزی بر زبان آن بد روز زده قوت تکلم از او سلب کردند و بنظر سیاست اثر نواب شاهی رسانیدند. پادشاه ظفر ورود آن مردود را فرمود که در خم کرده بر بالای مناره نصریه برده، بیندازند. فرمانبران امثال حکم کرده در حال آن

۱- احسن التواریخ، ص ۱۹۸.

۲- احسن التواریخ، ص ۲۷۹.

۳- ایضاً ص ۲۸۲.

بد فعال به عالم دیگر انتقال نمود.^۱ نظیر همین رفتار بامظفر سلطان امیر دباج (دباج) شد. بفرمان شاه تهماسب او را در قفس آهنین گذاردند و از میان دو مناره مسجد حسن پادشاه تبریز آویختند و آتش زدند^۲؛ امیر سعدالدین عنایت الله خوزانی هم با قفس آهنین طعمه حریق گردید و رکن الدین مسعود کازرونی از عالمان و پزشکان نامدار که بخشم سلطان گرفتار شده بود در میان شعله های آتش جان سپرد^۳.

خونریزیهای شاه اسمعیل ثانی چندان بود که بی گمان نشان از جنون خاص او درین راه می دهد و چنان در تاریخ مشهورست که حاجت بیاز گفتن ندارد، و گذشته ازین آنجا که بعضی از کشتار بستگان بدست شاهان صفویست، از بد کرداریهای او سخن خواهد رفت، و همانجا حرص شاه عباس اول را درین راه بگونه یی می یابیم که بقتل پسر ارشدش صفی میرزا و بکود کردن دو پسر دیگرش انجامید. در عهد آن پادشاه نامور که خدمتهایش جایی برای انکار تنگ چشمان ناسپاس نمی گذارد، گاه برفتارهای عجیب با خلق خدا بازمی خوریم مثلاً از جمله کيفرهایی که در عهد و فرمانش جاری بوده است جوشانیدن آدمیزادگان بود در روغن گداخته و یا پوشانیدن قبای بارونی بر تن محکومان بدبخت و آتش زدن آن، و با شکم دریدن، زنده پوست کردن، دست و پا بریدن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته در گلو ریختن، زبان بریدن، بسببخ کشیدن، پوست آدمی بکاه انباشتن، از دروازه ها و از گونه آویختن، در پوست گاو کشیدن، در گچ گرفتن و ازینگونه کارهای نابهنجار^۴.

۱- احسن التواریخ ص ۲۸۵.

۲- عالم آرای عباسی، ص ۱۱۱.

۳- احسن التواریخ، ص ۲۸۲ - ۲۸۳.

۴- درباره این کيفره های گوناگون بنگرید به: عالم آرای عباسی که بتفاریق و بمناسبت خلافتهای بعضی از خدمتگاران با سرکشان در ذکر حوادث سالها آمده است و به زندگانی شاه عباس اول، نصر الله فلسفی، ج ۲ و ماخذهایی که آنجا نشان داده شده است، و نیز به «تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس»، تهران ۱۳۵۴، ص ۳۶۲.

یکی از کارهای بسیار وحشیانه دریدن محکوم بدندان و خوردن گوشت او بود! «پادری پول سیمون» از کشیشان کرملی که بارها در دیوان عدل عباسی حضور داشت و انواع مجازاتها را دیده و وصف کرده، از دوازده سگ آدمی خوار و دوازده مرد «زنده خوار» سخن می گوید که حتی در مجلس بار شاه عباس آماده دریدن و خوردن کسانی بودند که پادشاه حکم می داد و فرمان او را بی چون و چرا می گزاشتند^۱. این زنده خوارانرا «چیگبین» یعنی دسته گوشت خام خوار می نامیدند و آنان پوششی خاص داشته و مأمور بوده اند که هنگام اجرای حکم محکوم را بدندان بدرند و گوشت خام او را بخورند!

یکی از آباء یسوعی بنام «پدر کرو سینسکی»^۲ چند سالی از دوره سلطنت شاه سلطان حسین و انقلابهای بعد از او، تا آغاز عهد شاه تهماسب دوم، با عنوان ریاست ژوئیت های اصفهان در آن شهر می گذرانید. وی کتابی پر ارزش درباره او اخردوران صفوی نوشت بنام «تاریخ انقلاب ایران» که در آن سرگذشت دودمان صفوی را از آغاز تا سال ۱۷۲۷ میلادی (۱۱۴۰ ق) یعنی تا مدتی بعد از رفع فتنه افغانان و قسمت بزرگی از دوران پادشاهی تهماسب دوم نگاشته است، و در آن کتاب دوره سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) را یکی از بدترین دوره های خون آشامی تاریخ ایران شمرده و در باره آن گفته است که «بتحقیق در ایران باین خون آلودی و بی شفقتی هرگز نبوده است»^۳ و هم او زمان پادشاهی آن گرج زاده خون آشام را دوره بی از «یک سلسله انقطاع ناپذیر از بی رحمی و خونریزی» توصیف نموده و چنین وصفی را هر جا که از او سخن گفته تکرار کرده است.

این پادشاه که در حرمسرای نیای خود تربیت یافته بود هیچیک از صفات او

۱- تاریخ کشیشان کرملی ج ۱ ص ۱۵۸-۱۵۹. نقل از «تاریخ عباسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس» ص ۳۴۰-۳۴۱.

۲- Père Krusinsky

۳- ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۹۰.

را بمیراث نداشت و چنان از کارملک بی‌خبر بود که بقول یکی از مورخان پابان عهد صفوی^۱ اگر در حال مستی فرمان قتل سران و بزرگان را نمی‌داد نشانی از پادشاهیش آشکار نمی‌شد. درباره وی می‌نویسند که «هنگام مستی طبع خوبخوار و ظالمش خود نمایی می‌کرد. یکی از قربانیان او امام‌قلی‌خان حاکم فارس و سردار سابق شاه‌عباس بود. همچنین عده زیادی از سرداران سپاه بدست او بقتل رسیدند و در نتیجه سپاه ایران به علت آنکه تعداد معتابهی از امرای مجرب خود را از دست داده بود نتوانست هنگامی که جنگ با ترکها تجدید شد در مقابل آنان مقاومت کند. این جنگ دوره مصیبت‌باری را طی کرد و بالاخره در سال ۱۰۴۸ هجری (۱۶۳۸م) بسقوط بغداد منتج شد. در سال قبل هم شاه جهان امپراطور مغول هند قندهار را دوباره به تصرف درآورد»^۲.

صفت‌های نیک جانشین او شاه‌عباس دوم بدبهایش را پوشانید چنانکه می‌توان از آنها درگذشت اما پسر شاه‌عباس دوم، شاه سلیمان که اصلاً نام‌نیای خود شاه‌صفی را داشت همان میخوارگی و درشتخویی او را تکرار کرد و بقول کروسینسکی «اهمیت عهد او فقط در سیاستهای بیرحمانه و وحشیگرهائی است که حتی بیان یکی از آنها بر شخص گران می‌آید. وقتی که در حال مستی یا غضب بود، هیچکس از مجاورینش بر جان و مال خود ایمنی نداشت. دستها، پاها، بینی‌ها و گوشها برید، چشمها بیرون آورد و زندگانیها فدای کوچکترین هوس خویش ساخت. شخصی که در ابتدای مجلس طرب بیش از همه حضار طرف توجه او بود، در انجام مجلس بزم بقربانگاه می‌رفت. این حالتی است که سرجان شاردن نقل می‌کند و مشارالیه در بعضی از محافل مزبوره خود برای العین آن وقایع را دیده است. اشخاصی که

۱- جونس هانوی، دارای چند اثر مهم درباره اواخر عهد صفوی و عهد نادری. برون.

ص ۹۴، ۲.

۲- لارنس لاکهارت، تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، ایرانشهر ۱۳، تهران ۱۳۴۲.

ص ۴۴۲.

بمضور می‌رفتند چنان خود را در خطر می‌دیدند که یکی از بزرگان می‌گفت وقتی از حضور او مراجعت نمودم چند دفعه توجه کردم آب‌سرم روی شانه‌هایم قرار دارد یا نه؟^۱ - عجیب است که این مرد با آنهمه درنده‌خویی و تبااهی دم از حمایت دین و «حفظه شرع مبین» می‌زد و از آقا حسین خوانساری مجتهد عهد خود (۱۰۹۹م) می‌خواست که هنگام غیبت او از اصفهان از وی در کار سلطنت نیابت کند و بجایش بنشیند و چنانکه می‌خواهد در کار ملک تصرف نماید و آقا حسین نیز چنین می‌کرد.^۲ و عجیب‌تر آنکه از چنین مرد سفاک خون‌آشامی، پسر ی چون شاه سلطان حسین پدید آمد که بقول کروسینسکی از کثرت رحم‌آوری حتی در آن‌موردها که اجراء سیاست لازم و ضرور بود هر کتی از خود نشان نمی‌داد و روزی که بتصادف مرغابی را با تپانچه مجروح کرد فریاد کشید که: وای بخون‌آلوده شدم!^۳

گویی ایران با آن پوست‌کنده‌ها و سوختن‌ها و آویختن‌ها خو گرفته بود و همینکه شاه نر می‌وبی آزاری پیشه کرد ندیمان و خواجهرایان دست به خودکامگی زدند و بی‌بی از کس بخود راه ندادند و هر وقت که خواستند سلطان را به‌دور حکمهای ناروا و ارتکاب کارهای بیجا کشانیدند. شاه تهماسب دوم هم که در باز-یافتن قدرت از دست‌رفته خود را بآب و آتش می‌زد بزودی بازیچه دست نادر شد و آنچه به‌صرافت طبع خود انجام داد جز نشانه‌هایی از ضعف و شهوت نبود.

فتنه افغانان و سپس ظهور نادر و در دست گرفتن قدرت همه نتیجه همین اوضاع ناسازگار بود که بویژه از عهد شاه سلیمان بپعد جربان داشت. خونریزیها و ویرانگریها و غارت‌های افغانان در ایران، خاصه در اصفهان از شرح بیرون و ذکر آن موجب تأثر و ملالست و چون از آن بگذریم بدوران نادر شاه افشار، از آغاز

۱- تاریخ ادبیات برون، ۴، ترجمه یاسمی، ص ۹۱.

۲- روایات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ۲۳ ص ۳۵۱.

۳- تاریخ ادبیات ایران، برون، ۴۳ ص ۹۱-۹۲ نقل از تاریخ انقلاب ایران تألیف

سپهسالاری تا پایان پادشاهیش می‌رسیم، که اگر خدمت‌های بزرگش در نجات دادن ایران از تسلط افغانان و عثمانیان و روسیان و دیگر کامیاب‌ها نمی‌بود، بقیه جز نامی زشت از او باز نمی‌ماند. خشونت‌ها و آزارهای بی‌حساب او بویژه از هنگامی آغاز شد که بناحق و تنها بر اثر سعایت مغرضان و با اراده بدگسانی و ترس بیجا فرزند رشیدش رضاقلی میرزا را کور کرد (۱۱۵۴هـ) و آنگاه پنجاه تن از بزرگان در گاه را بدین بهانه که در روز واقعه دستار پایمردی برداشته بودند بدست جلادان سپرد. بعد از غارت گنجینه‌های دهلی عشق‌بزرگ خارف‌دنیوی و آزمندی چنان بر او چیره شده بود که در راه وصول مالیات و عوارض و جریمه‌های بی‌حساب دمار از خلاق بر آورد و چون ناخشنودی‌های مردم بشورش‌هایی در بعضی ولایات کشید دست بکشتار خلق گشود و در خوزستان و فارس و کرمان و دیگر جایها قتل‌عامها کرد یا «کله‌منارها» بر آورد تا پایان غم‌انگیز حیاتش فرا رسید و بسا فتنای ناگهانش ایران بلبه پرتگاه کشتابده شد (جمادی‌الآخر ۱۱۶۰هـ).

کشتار خویشاوندان خشونت‌ها و سخت‌کشی‌های عهد صفوی تنها به محکومان و مظلومان از میان آحاد ملت منحصر نبود بلکه آتش این دُخویی بسا دامان نزدیکان و بستگان پادشاهان خود کام‌ها نیز می‌گرفت چنانکه گروهی بزرگ از شاهزادگان صفوی بر سر این بدخویی در کام مرگ رفتند و ای بسا که در میان آن کشتگان ناحق مردمی با استعداد پیش از آنکه فرصتی از روزگار یابند بدیار نیستی شتافتند. شاه عباس بزرگ یکی از همین شاهزادگان مستعد بود که شاه اسمعیل ثانی فرمان کشتنش را داده و یکی از سران قزلباش، علی‌قلی خان شاملو، را برای اجرای حکم بهرات فرستاده بود. از خوشبختی علی‌قلی خان در ماه رمضان بدان شهر رسید و اجرای فرمان را بی‌عده از ماه روزه موکول ساخت و قرار بر آن نهاد که عباس میرزای خردسال را در شب سوم شوال ۹۸۵ هـ بدیار نیستی فرستد، ولی در شب دوم آن ماه خبر مرگ اسمعیل ثانی بهرات رسید و شاهزاده

جوان از دام مرگ رست تا بزودی مایه افتخارهایی بزرگ برای کشورش گردد. بنحقیق باید گفت یکی از مؤثرترین عاملهای ضعف خاندان صفوی همین کشتار بستگان بدست پادشاهان بود ولی این خوی زشت منحصر بسدوران سلسله مذکور نیست و مرده زبگی است از دوران تیموری که اثر آن بزودی در دودمان جدید شاهی آشکار شد چنانکه قسمتی از انقلابهای عهد شاه تهماسب نتیجه کدور-تهای او و برادرانش سام میرزا و القاص میرزا و بهرام میرزا بود و از آن میان طغیان القاص در سال ۹۵۴ هـ بعلت پناه بردنش بیادشاه عثمانی خطری بزرگ برای سلطنت شاه تهماسب ایجاد کرده بود.

خویشاوند کشتی صفویان ازین روز گار آغاز شد و بعد از تهماسب با کشتار عجیبی که شاه اسمعیل ثانی از شاهزادگان صفوی کرد باحد اعلائی خود رسید؛ و در عهد محمد خدابنده با آنکه او خود مردی ناتوان بود، همین وضع بدست نزدیکانش ادامه یافت. زنش خیر النساء بیگم ملقب به «مهد علیا» این بار بجای پادشاه ایفای نقش اصلی را در کشتار برعهده گرفت و از نخستین قربانیهای او پریخان خانم خواهر پادشاه و از هوشمندان کارآمد خاندان صفوی بود که از سالهای آخر عهد شاه تهماسب تا آغاز دوره سلطنت خدابنده در اداره کارهای سیاسی کشور تأثیر بسیار داشت و بویژه در حفظ پایتخت (قزوین) از انقلاب و رفع اختلاف قبیله‌های قزلباش تا رسیدن پادشاه جدید یعنی خدابنده میرزا از شیراز و نشانیدن او بر تخت سلطنت همه اقدامهای اساسی برعهده او بود، و اینک پاداش خدمت‌های گرانسنگ خود را دریافت می کرد. همینکه شاه نو و همسرش بقزوین رسیدند یکی از امیران قزلباش را بنام خلیل خان افشار که سابقاً لله پریخان خانم بود، در مقابل ده هزار تومان پول نقد و تمام اسباب و اثاثیه مجلل پریخان خانم، مأمور خفه کردن آن بانوی مدبتر مقتدر کردند و او فریب دیو آذربیدرفت و با پرورده خود بی وفایی کرد این

را هم بدانیم که پریخان خانم از مادری چرکسی و خالوبش شمخال خان سلطان یکی از سرداران لایق ایران در خدمت شاه تهماسب و شاه اسمعیل ثانی بود، و طبعاً در توطئه نابودی خواهرزاده می‌بایست دومی نیز در راه خالو بگسترانند. یکی دیگر از قبیلۀ افشار بنام امیر اصیلان مأمور این جنایت شد تا در پاداش حکومت شکستی را که بر عهده شمخال خان بود بوی گذارند^۱. این هردو «اقدام شاهانه» در نخستین روز ورود محمد خدا بنده بقزوین با ضافه قتل شاه شجاع فرزند شیر خوار شاه اسمعیل ثانی انجام یافت. این درازدستی «مهد علیا» مقدمه درازدستیهای دیگر او بود که نتیجه قطعی آن کشته شدن خودوی و بروز اختلافی عظیم میان محمد خدا بنده و حمزه میرزا از طرفی و عباس میرزا از طرفی دیگر، گشت و سرانجام بحمله عباس میرزا از طرفدارانش بقزوین و اعلام سلطنت شاه عباس در سال ۵۹۹۶ پایان گرفت.

هنگامی که شاه عباس قدرت را در دست گرفت، خاصه بعد از قلع و قمع سران منتفذ قزلباش، می‌بایست محاسبه دقیقی از جریانه‌های نامساعد خانوادگی صفویان بکند و همراه نظم عمومی که در کشور ایجاد می‌کرد، نظمی هم در رابطه اعضای خاندان صفوی بوجود آورد و ترتیبی دهد که بعد از وودمانش راه زوال نییابد. اما او نه تنها چنین نکرد بلکه همان راه بیگانگی را با نزدیکان پیمود و حتی گامهای خود را در پیمودن این راه پرخطر تندتر و استوارتر ساخت. وی در ابتدای پادشاهی پدر و برادران و چند تن دیگر از خویشاوندان را در خفا بدژ و رامین فرستاد و در آنجا زندانی کرد و اگر چه در دومین سال پادشاهیش بداندان آزادی داد لیکن باز همان نقاره‌های پیشین خانوادگی شاه جوان را بتجدید خشونت برانگیخت، چنانکه محمد خدا بنده تا بسال مرگ خود (۱۰۰۴هـ) در حرمسرا زندانی گشت و برادران شاه عباس ابوطالب میرزا و تهماسب میرزا و برادرزاده اش اسمعیل میرزا کور شدند. چند سال بعد همین انگیزه کدورت‌های خانوادگی و بدگمانی نسبت بنزدیکان باعث شد

۱- در باره این وقایع رجوع کنید بمالم آرای عباسی، تهران، ج ۱ ص ۲۲۶ بهمه.

که شاه عباس حتی بر پسران سه گانه خود نبخشاید، ارشد آنان صفی میرزا را بکشد و دو پسر دیگر محمد میرزا مشهور بخدا بنده میرزا، و امامقلی میرزا را کور کند. همین پادشاه نیرومندست که دربندان کردن پسران را در حرمسرا باب نمود و از بیم آنکه مبادا منشاء توطئه‌یی شوند چنان در باره آنان سختگیر بود که اگر کسی از بزرگان دولت بدانان تقرب می‌جست جان بر سر این کار می‌نهاد. مسلماً این بد رفتاری شاه عباس نسبت بفرزندان خود یکی از بزرگترین علت‌های ضعف و انحطاط سلطنت صفوی پس از وی گردید زیرا صفی میرزا که ارشد اولاد وی بود و پس از و حق جانشینی داشت جوانی شجاع و جنگاور و خوش خوی و بردبار و عاقل و مورد محبت و علاقه عموم طبقات بود و اگر کشته نمی‌شد می‌توانست پایه‌های سلطنت صفوی را مانند پدر استوار نگاه دارد، در صورتیکه پسرش سام میرزا که پس از نیا با نام شاه صفی بسلطنت نشست، جوانی درنده خوی و سست رأی بود که در گوشه حرمسرا برآمده بود و بانابهنجاریهای خود چنانکه دیدیم از نقطه آغازی انحطاط دولت صفوی قدم برداشت. این خویشاوند کشی صفویان، بعد از شاه عباس همچنان ادامه یافت و شاه صفی در این راه چنان پیش رفت که از قتل محارم و صید آهوان حرم نیز شرم نکرد. رفتار بسیار ناجوانمردانه نادرشاه با پسر دلیر و بزازنده اش رضاقلی میرزا هم چنان زبانه زد است که حاجت باعاده شرح ندارد، رفتاری که اگر ریخ نمی‌داد شاید بنیاد شاهنشاهی پرشکوه نادر بدان آسانی فرو نمی‌ریخت.

از عیبهای بزرگ صفویان شرابخواری گوی همه آنان حتی

باده‌گساری آنها بیست که شراب را در قسمتی از مدت فرمانروایی خود

منع کرده بودند. می‌دانیم که ایرانیان با شیوع اسلام یکباره از شوق دیرینه‌یی که

بیاده کهن داشتند قطع نظر نکردند و این عادت مخصوصاً در دستگاههای فرمانروایی

شاهان و امیران و دیگر صاحبان قدرت رواج و روایی بسیار داشت. اما در طول تاریخ

بنام فرمانروایانی بازمی‌خوریم که بسبب اعتقاد دینی و یا بعلتهای دیگر در ترک این ناشایست

از خود شایستگی نشان داده اند و پادشاهان صفوی که هر يك عنوان مرشد کامل و دعوی ریاست دینی داشته و بعنوان تروبیج دین حق شمشیر می زده اند ، ناگزیر می بایست هیچگاه گزد این منکتر نگردند ولی آنان نه تنها چنین نکردند بلکه دوران قدرتسند- یشان یکی از دوره های رواج شرابخواری و رونق «شرابخانه ها» و خرابات بود.

اگر چه در سال ۹۳۹ هـ یعنی در نهمین سال سلطنت شاه تهماسب «فرمان همایون شرف نفاذ یافت که محتسبان آبروی پیاله و جام عقوبت انجام را ریخته شیشه ناموس ایشانرا بسنگک افسوس زنند و بنصایح الحق مر پنبه غفلت از گوش صراحی بکشند و اگر سرکشی کند گردن او را نرم سازند»^۱ ولی بعد از عهد آن پادشاه دوباره نوشیدن می آزاد شد و بویژه در دوران امن و آرامش شاه عباسی شرابخانه ها رونق یافت. «بسیاری از جهانگردان خارجی و سفیران بیگانه که در این عهد بحضور شاه عباس رسیدند و شاهد اعمال این شهریار در سفر و حضر بودند، درباره عشق مفرط وی بشراب مطالبی نگاشته اند. بطور کلی مردم ایران ، بویژه اغنیا علاقه فراوانی پیاده گساری داشته اند. توماس هربرت^۲ يك جا در سفرنامه خود شرح می دهد که بهترین تحف حکام و والیان بزرگ بدر گاه شاه شرابه های ناب بود. وی درباره می گساری مردم این عهد می نویسد : میان ترکان و ایرانیان تفاوت بسیار است ، از آنجمله در میگساری، چه ترکان بتبعیت از اوامر و نواهی دین بظاهر از استعمال مسکرات اجتناب می ورزند اما پنهانی می نوشند و حال آنکه ایرانیان کنونی مثل ایرانیان ادوار باستان آشکارا و بافراط میگساری می کنند»^۳.

اگر چه شاه عباس در ۱۰۲۹ هـ شرابخواری را منع کرد و این امر او جز در

۱- احسن التواریخ، ص ۲۴۶.

۲- Sir Thomas Herbert

۳- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرک تومور تامرک شاه عباس ابوالقاسم طاهری، تهران ۱۳۵۶ ص ۳۲۷. قسمت منقول از سر توماس هربرت انگلیسی از سفرنامه ذیقیمتی است که نوشته.

فارس یعنی قلمرو حکومت امام‌قلی‌خان و در شیراز که بهترین شرابها را در آنجا تهیه می‌کردند، در همه‌جای کشور بدقت اجرا شد، اما شاهنشاه هشت‌ماه بعد از صدور فرمان مذکور یعنی در جمادی‌الثانیه سال ۱۰۳۰ بر خمار آلودگان بخشایش آورد و از منع شراب دست برداشت. بنا بر آنچه «پیترو دل‌واله»^۱ اشاره کرده است علت رفع این ممنوعیت آن بود که شراب‌خواران بعد از محروم شدن از صرف می‌ناب بآب کوکنار و تریاک روی آوردند و خواستند تا بد را بیدتر دوا کنند.

عادت بشرابخواری بعد از این همچنان بقوت خود برقرار بود و جانشینان شاه‌عباس در راه این افراط گام‌ها را فراختر برمی‌داشتند. نواده او شاه‌صفی چون مست می‌شد درنده‌خویی خطرناک و آدم‌کشی بی‌باک از کار درمی‌آمد و شاه‌عباس دوم اگرچه در آغاز سلطنت منع شراب کرد اما خود زودتر از همه توبه شکست و چنان در شرب مدام افتاد که بیشتر اوقات از کار ملک غافل می‌ماند و پسرش شاه سلیمان هرچه بر سنش افزوده می‌شد بنوشیدن می‌آزمندتر می‌گشت؛ و اما شاه سلطان‌حسین، با آنکه دم از زهد و مسلمانی می‌زدنتوانست دست‌از می‌خوشگوار بکشد. در آغاز کار از مسکرات پرهیز داشت لیکن بزودی وسوسه ندیمان و اهل حرم در او در گرفت و چنان آلوده عیش و مستی شد که بقول کروینسکی از مقتضیات امور چشم پوشید و عنان کارها را بدست ندیمان و خواججه‌سرایان داد^۲ و «از تأثیر سپهر آبنوسی آخر الامر دولتش چنان بمغلوبیت و مقهوریت و مخدولیت و منکوبیت و ذلت و افتضاح انجامید که ذکر آنها باعث کلال و ملال و غم و هم شنوندگان خواهد شد»^۳.

در همان روزگار که تخت‌نشینان تبریز و قزوین و اصفهان در کاخهای خود

۱- Pietro della valle سیاح معروف ایتالیایی.

۲- لاکهارت، تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران، ایران‌شهر ۱۳، ص ۱۴۴۶ بزود، تاریخ

ادبیات ایران، ۴۳، ص ۹۲.

۳- رستم‌التواریخ، تهران ۲۵۳۷ شاهنشاهی، ص ۹۹.

بساط شراب می گسپردند، اخلاف ظهیر الدین بابر هم در قصرهای باشکوه فتحی پور سبگری و آگره و دهلی از دلرباییهای «دختررز» سرگرم التذاذ بودند و در بزمهایشان انواع شراب از شراب انگوری و «رام رنگی» و «شراب قندی» یا «شراب شکری» بکار برده می شد. طالب آملی ملک الشعراء در بار جهانگیر گوید:

نه باده شکری سازدم نه انگوری از آن ز شیشه و پیمانه می کنم دوری

*

مگو که باده انگور در دسر دارد که آب غوره شرف بر نی شکر دارد
 نه ایم منکر صهبا و لیک می گویم که رام رنگی ما نشاء دگر دارد
 قدح پر از می انگور کن که طالب را شراب قندی هندوستان ضرر دارد

این طالب آملی، شاعر توانای نیکو سخن، که از جوانی

باز بمیخوارگی خوی کرده بود، در صرف افیون و بکار

بردن مفرح افیونی نیز اصرار داشت و گاه چنان در این راه

خوگرهای^۱

زیان آور

زیاده روی می کرد که نیروی گفتار از او سلب می شد. معروفست که در نخستین باریابی بحضور جهانگیر پادشاه چندان افیون بکار برده بود که زبانش از گفتار بازماند و شعری را که ساخته بود نتوانست بخواند و در قطعه‌یی که بعد از آن ساخت علت این عارضه را بدینگونه شرح داد:

دو چیز مهر زبان سخنوری گردید مرا بیزم نه نشاء خوش عبار سخن

یکی زبونی طالع که دایم از اثرش بهر دیار قریم بگونه گونه محن

دگر زیادتی نشاء بی که نامش را نمی توانم از شرم بر لب آوردن

مفرحی زده بودم^۲ بقصد گفتن شعر عروج نشاء آن کرد هر چه کرد بمن

و این «نشاء» بی که طالب نمی توانست از شرم نامش را بر لب آورد، معجون بود

۱- خوگری، عادت، اعتماد. نها کلنما چه خوش گفتند که «خوگری بهتر از عاشقی است»

۲- زدن، مجازاً یعنی بکار بردن مخدر و مسکر.

از افیون و دیگر چیزهای مستنی آور (= مُغذَّر) که آنها که از می پرهیز می کردند آنرا چون «کیف حلال» یکار می بردند تا دهان به «حرام» نیالایند، از چاه پرهیز می کردند و بگرداب می افتادند. کلیم کاشانی در دو بیت زیرین همین مفرح را از ممدوح طلب می کند:

بلند قد را، سر گشتگان وادی غم مفرحی پی دفع ملال می خواهند
چو پاده بی تو حرامست، ز آن نمی طالبند حرام عیشان کیف حلال می خواهند^۱

این مفرح افیونی همانست که شاه اسمعیل ثانی را از پای در آورد و او را از خود و خلق را از ورهایی بخشید! درست نمیدانم که عادت بافیون و مفرح افیونی و شربت کوکنار^۲ از چه هنگام در ایران رواج یافت. هر چه باشد این بلای خانمانسوز پیش از عهد صفوی بایران روی آورده بود و درست از آغاز آن عهد در ایران و هند رواج داشت.

واژه «افیون» از ریشه یونانی «اوپیون»^۳ گرفته شده است. خشخاش از دوران بسیار قدیم در مصر علیا کاشته می شد و بعد از عهد جنگهای صلیبی زراعت آن در آسیای صغیر رائج گشت و از آنجا بایران آورده شد و بتدریج در بسیاری از ناحیتهای این کشور که استعداد کافی برای تربیت گیله یاد شده دارد، پراگند، و آنگاه از این دیار به هندوستان و از آنجا بچین رفت. طرز استخراج شیره از حقه خشخاش یعنی کوکنار هم در کتابهای کهن پزشکی مانند آثار دیسکوریدوس^۴ و جز او مذکور است

۱- شعرالمجم، شبلی نعمان، ترجمه فخر داعی، ج ۳، تهران ۱۳۳۴، ص ۱۴۷-۱۴۸.

۲- کوکنار، نارکوک، نارخوک، فوزه و حقه خشخاش که افیون شهره آنست.

۳- Opion

۴- Diskourides d'Anazarbas (درمتون تازی، دیسکوریدوس المین زری) پزشک

مشهور یونانی سده نخستین میلادی. مولف کتاب معروفی در داروهای گیاهی که نزد عالمان اسلامی به «العنائنه» شهرت دارد. درباره او بنگرید بتاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر ذبیح الله صفا، چاپ چهارم، تهران ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۱۱۵.

و در سر راه شیوع کشت خشخاش از مصر تا بچین همه جا مورد استفاده قرار گرفت.^۱ در اثرهای پزشکان و داروشناسان اسلامی استفاده از افیون در تهیه بعضی معجونها و مفرحها توصیه شده اما نه بقصد نشاء و «کیف» بلکه برای دارو و درمان، و گمان می‌رود که استعمال آن در ایجاد لذت از مرده ریگهای دوره مغولان و مقارن همان زمانهایی باشد که بنگ در ایران رائج شده بود، چنانکه بکار بردن «عرق» از دوران تیموری بعد در ایران متداول شده^۲ و در عهد صفویان نیز بکار رفت. مفرحی که از شیرۀ کوکنار (افیون) با زعفران و دارچین و بعضی ادویه دیگر بصورت‌های مختلف ترتیب می‌داده و «تریاک» یا «مفرح افیونی» می‌نامیده‌اند، از عهد شاه تهماسب بعد در ایران بکار برده می‌شد. «کمبر»^۳ جهانگرد و پزشک آلمانی سده هفدهم میلادی درباره اینگونه ترکیبها و طرز تهیه آنها در ایران توضیحات سودمندی داده است.^۴

غیر از این مفرح جوشانده‌یی نیز از کوکنار و بنگ و حشیش و بعضی ادویه هندی فراهم می‌آمده که به «آب کوکنار» معروف بوده و آن هم از عهد شاه تهماسب بکار می‌رفت و گروهی از رجال درباری و متعینان بدان عادت داشتند^۵ و جوشانده سکر آور و حششتاکی بود که استعمال زائد از حد آن بمرگ منتهی می‌شد.

ترکیب دیگری هم از همین قبیل وجود داشت که بصورت «حب» فراهم می‌آمد مانند حب فلو نیا که ترکیبی بود از بنگ و حشیش و آن هم ایجاد سکر شدیدی

۱- در باره افیون و چگونگی رواج آن در ایران رجوع شود به :

Encyclopédie de l'Islam, nouvelle édition, Tome I, p. 251-

252, art. Afy un · par G.B. Dubler.

۲- همین کتاب ج ۴ ص ۲۵ نقل از حافظ ابرو، ذیل ظفرنامه، نطبع پراگ ص ۲۳.

۳- Kaempfer

۴- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۳۲۸-۳۲۹.

۵- ایضاً همان کتاب و همان صفحه.

می نمود و گروهی از خلق یدان مبتلا بودند.

از اینگونه معجونها، غیر از «کیف» گاه برای آرام کردن دردهای سخت نیز استفاده می کردند. درباره علت اعتیاد شاه اسمعیل ثانی بتریاق یعنی معجون افیونی بهمین نکته اشاره کرده اند. روملو نوشته است که: «وی تریاق می خورد بافراط، و قولنج عظیمی داشت، هر چند روز يك نوبت قولنج می شد چنانکه مردم مضطرب می شدند...»^۱ با این سخن روملو شایعه ای که درباره مسموم شدن اسمعیل ثانی بدست حسن بیگک حلواچی اوغلی وجود داشت تکذیب می شود، و نیز از فحوای گفتار او چنین برمی آید که از «تریاق» برای تسکین دردهای حاد^۲ استفاده می شد همچنانکه از مرفین در عهد ما. بهر حال اسمعیل دوم چنان فریفته افیون و فلونیا بود که بعضی از نزدیکان و ندیمان خود باصرار از آن ترکیبهای زهر آگین می خوراندند.^۳

در دورانهای بعد این معجونهای مرگ بساز همراه دیگر مسکرات همچنان بکار می رفت و حتی مخالفت شدید شاه عباس باتریاک و تریاکیان نتوانست از شیوع آن بکاهد. مردم آزاد اگر می خواستند آنرا آشکار و پنهان، و امرا و رجال پنهان از دیگران بکار می بردند و چنانکه سر توماس هربرت در سفرنامه خود گفته در طبقات مختلف گروهی بخوردن تریاق و نوشیدن شربت کو کنار خو پیکر بودند.

پیش ازین گفته ام که شاه عباس در سال ۱۰۲۹ شراب را منع کرد ولی پناهر اشاره «پیترو دلا واله»^۴ در سفرنامه خود این فرمان چنان موجب رواج افیون و مسکرات دیگر شد که شاه را از کرده پشیمان ساخت. پس فرمان خود را لغو نمود

۱- احسن التورینج، ص ۴۹۵.

۲- عالم آرای عباسی، اسکندر بیک ترکمان، تهران، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳- Pietro della valle, II, p. 108.

و در عوض برای پیش گیری از خرید و فروش تریاک مفرراتی وضع کرد^۱، ولی همینکه آن پادشاه قوی پنجه روی در نقاب خاک کشید، هر گونه دار و گبری در این باره از میان رفت و بازار خرید و فروش کو کنار و تریاک رواج گرفت و چنانکه تا ورنیه^۲ در سفرنامه خود اشاره کرده است بعهد شاه عباس دوم چندین «کو کنارخانه» یعنی دکانهای فروش و آشامیدن شربت کو کنار، در اصفهان وجود داشت و نوشندگان آن شربت چنان می شدند که همچون دیوانگان می خندیدند و حرکتهای شگفت آور می کردند^۳.

در دوران پادشاهان اخیر صفوی مرکزهای مهمی از بازار گانی افیون در ایران وجود داشت که نه تنها در درون کشور فعالیت می کرد بلکه مبداء صدور تریاک بقلمر و دولت عثمانی از یک سو و سرزمین هند از سویی دیگر، نیز بود و از آن میان یزد و اصفهان از همه بیشتر اهمیت داشت^۴، و صدور تریاک بهند باعث شده بود که این مخدر خطرناک در حوزة فرمانروایی «مغول کبیر» رواج و اثر بسیار حاصل کند و بسیاری از برگزیدگان آنرا بکار برند^۵.

استعمال افیون و بنگ و چرس و حبشیش بعد از دوران صفوی همچنان در ایران و کشورهای مجاور ادامه یافت و پیش گیریهای دولت ایران میان سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ هـ.ش، و حتی منع کشت خشخاش بمدتی محدود، و مبارزه سخت بانجارت آشکار و پنهان افیون و دیگر ماده های مخدر، مانع خویگری ایرانیان بدین بلاهای

۱- Encyclopédie de l'Islam, N.E. vol. I, p. 252.

۲- Jean - Baptiste Tavernier جهانگرد فرانسوی (۱۶۸۹-۱۶۰۵ م)

۳- ترجمه سفرنامه تاورنیه ص ۹۴۳. نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ محمود تا مرگ شاه عباس، ص ۳۲۹.

۴- Chardin, Voyages, Amsterdam, 1735, III, 14, 92 sqq. 58.

etc. 87, آنسیکلوپدی اسلام، طبع جدید، ج ۱ ص ۲۵۲.

۵- بتگرید همین جلد، ص ۱۱۳-۱۱۴.

جان شکار نگردید. پیشینبان ما بیهوده نگفته‌اند که: خوگری بتر از عاشقی است! در دوران صفوی تنها کسی از شاهان که واقعاً با استعمال افیون و فلونیا و شربت کوکنار مخالفت صریح می‌کرد شاه‌عباس اول بود. چنانکه پیش‌ازین گفتیم. وی بقدری ازینگونه خوگرهای زشت بیزار بود که می‌گفت «مردم تریاکی و بی‌هنر مواجب نمی‌دهم»^۱.

اگرچه نوشیدن شراب با همه رواجی که داشت، گناهی شرعی شمرده می‌شد لیکن حتی عالمان دین ممکن بود گناه عیبش را به‌هنرش ببخشند^۲. مثلاً صدرالدین محمد دشتکی شیرازی پسر حکیم مشهور غیاث‌الدین منصور دشتکی^۳ در رساله‌یی که در ذم شراب و بنگ و غنا نوشته‌گفته است: ان الخمر و ان کان فیها اثم کبیر ولکن فیها منافع للناس كما حَقَّقْنَا حَقِيقَةً نَفَعَهَا...^۴ اما استعمال بنگ را بعزت‌زبان آوریهای بسیارش خطایی نابخشودنی دانسته‌است. وی در رساله‌ی یادشده که سال ۹۶۱ هـ، مقارن سلطنت شاه تهماسب صفوی تألیف کرده، از قول پدرش غیاث‌الدین منصور (م ۹۴۸ هـ) توضیحاتی درباره‌ی حشیشه‌البنج (گیاه بنگ) که از بونه‌ی شاهدانه‌ی برّی یا بستانی یا هندی گرفته می‌شود، داده و گفته است که: اهل بطالت و درویشان و قلندران آنرا صرف می‌کنند و می‌پندارند که بیاری آن می‌توان به‌راستای تصوف و شناخت حق و ارتقاء بمقامات عارفان نائل شد. آنگاه نوشته است که مردم عادت کرده‌اند آنرا در مفرجات بکار برند و شیوع آن بیشتر از شرابست و بهمین سبب تازیان آنرا شراب عجمان (خمر الاعاجم) نامند در صورتی که در بلاد آنان

۱- زندگانی شاه‌عباس، نصرالله فلسفی، تهران چاپ دالتگناه، ۲۳ ص ۲۷۲.

۲- عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند حافظ

۳- در باره او رجوع کنید بهمین جلد، هنگام ذکر حکما

۴- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ۷۳ ص ۱۸۹.

بیشتر از ایران بکار برده می‌شود؛ سپس بذکر حرمت آن در نزد همه مسلمانان جز بعضی از شافعیان پرداخته^۱ و حدیثهایی از پیامبر در نابایستگی بنگک آورده است که اگر چه با توجه بقربینه‌های تاریخی معمول بنظر می‌آیند لیکن نقل و انتشار آنها در قرن دهم، و شاید قرن نهم، نشانه‌یست از ناخرسندی گروهی از مسلمانان از ابتلاء بچنین عادت ناشایسته. در همه این حدیثها کلمه «بنج» که معرب «بنگک» است بکار رفته که در صدر اسلام هنوز بزبان عربی راه نیافته بود. از آن جمله است: سیاتی زمان علی اُمتی با کُلون شَبْثاً اسمہ البنج، انا بری منهم و هم بریثون منی؛ و: من احقر ذنب البنج فقد کفر؛ و: من آکل البنج فکأنما هدم الکعبه سبعین مره و کأنما قتل سبعین ملکاً متفرّباً و کأنما قتل سبعین نبیاً مرسلأ و کأنما احرق سبعین مصحفاً و کأنما رمی الی الله سبعین حجراً و هو ابعدهن رحمة الله من شارب الخمر و آکل الربا والزانی والنّام^۲.

این را باید دانست که استعمال حبشیش که از برگ گیاه شاهدانه (شهدانج) بدست می‌آید، از دنیای قدیم یعنی از دوران آکادیان و بابلیان و آشوریان و مصریان کهن معمول بود، منتهی در آرام کردن دردها و در درمان‌هایی که حاجت بنخدر داشت. در کتیبه‌های بابل و آشور سده هشتم پیش از میلاد بنام «کُنابو»^۳ یعنی گیاه شاهدانه باز می‌خوریم و این همان واژه‌یست که در پارسی «کَنب» و «کَنف» و در تازی «قَنب» شده است.

اما «بنگک» که يك واژه فارسی است بر ماده سبزی اطلاق می‌شود که از برگ شاهدانه و سیکران (بزرالبنج) می‌گیرند و در اوستا بصورت ننگه^۴ (بانون غنه)

۱- روضات الجنات، ۷۳، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۲- ایضاً، ۷۳، ص ۱۸۹.

۳- Kunnabu

۴- bangha

یعنی مُخَدَّر و مستی دهنده بکار رفته و هم‌ریشه است با واژه سانسکریتی «بهنگا»^۱ (بانون غنّه) و همین کلمه است که در عربی بصورت «بنج» پذیرفته شده است. گویا استعمال این ماده برای کیف ولذت اصلاً از هندوستان آغاز شده باشد چه در آنجاست که سائیده بر گگ شاهدانه را با آرد و ادویه و «گنجا»^۲ آمیخته بنام «بهنگا» برای تخدیر و التذاذ بکار بردند. گنجا با چرس عبارتست از گرد یا ماده چسبنده‌یی که بر گل شاهدانه می‌نشیند و برای گرفتن آن ماده در هند و ایران روشهای مختلفی را نجات.

در کتابهای طبی مسلمانان از حدود سده چهارم هجری بعد، علاوه بر حشیش، نام بنج در جزو سموم ذکر شده است. البته پیش از آن در کتاب السموم منسوب به «جابر ابن حیان» از بنج بعنوان داروی مخدر یاد شده منتهی چنانکه می‌دانیم در صحت انتساب کتابهای کیمیا و پزشکی به جابر بن حیان و حتی در وجود چنین مؤلف پرکاری که از علوم اولین و آخرین با خبر بود، تردید بسیارست و نیز روشنست که بعضی از مؤلفات منسوب باو از کدام دانشمندانست که در قرنهای بعد از او می‌زیسته‌اند.^۳ اما از جمله قدیمترین مؤلفان مسلم کتابهای داروشناسی و پزشکی ابو منصور موفق بن علی هروی صاحب کتاب مشهور فارسی «الابنیه عن حقایق الادویه»^۴ (سده چهارم یا آغاز سده پنجم ه) شهدانج یعنی دانه گیاه معروف را برای انواع در دسر و درد گوش توصیه نموده است. مؤلفان دیگر اسلامی هم در مداوای اینگونه

۱ - bhanga

۲ - ganja

۳ - Aldo Mieli, La Science arabe, Leiden 1938, p. 55-58

8, 9, 13, 24, 25, 31, 69, 65, et App. II.

۴ - درباره ابو منصور هروی و اثرش بنگرید به همین کتاب ۱، جاب پنجم ۲۵۳۶ شاهنشاهی.

دردها از شهدانج و واژه عربی آن قنب یاد کرده‌اند.

استعمال حشیش بیرون از قلمرو دانش پزشکی در میان مسلمانان قدمت چندانی ندارد. از طرفی در داستانهای الف لیلة و لیلة (هزارویک شب) بارها با استفاده از حشیش برای خوابانیدن در حکایات اشاره شده است. باید بدانیم الف لیلة و لیلة بنحوی که اکنون رایجست همان هزارافسان (= الف خرافة) نیست که از زبان پهلوی عبری نقل شده و ابن‌الدیم (قرن چهارم هجری) از آن در الفهرست یاد کرده است بلکه چنانکه می‌دانیم بسیاری عناصر اسلامی از عرب و مصر و ایرانی و جز آن در آن نفوذ کرد و محققان مجموع داستانهای آن را سه‌بخش منقسم می‌دارند: قسمت اصلی مأخوذ از ادبیات پهلوی و قسمت بغدادی و قسمت مصری؛ ولی حتی قسمتی که از مبداء ایرانیست از قبول تأثیرهای گسترده اسلامی بر کنار نیست^۱. بنابراین موضوع استفاده از حشیش در این کتاب بعنوان مخدر خواب‌انگیز نمی‌تواند بصورت عادت کهن در ایران پیش از اسلام، یا حتی نخستین سده‌های اسلامی شناخته شود.^۲

با اینهمه نباید پنداشت که استعمال حشیش و یا اعتیاد بآن در تمدن اسلامی فقط در سده‌های اخیر رواج گرفته است بلکه اطلاعات مستقیم ما در این باب تا محدود قرن ششم هجری می‌رسد و آن موضوع بکار رفتن حشیش است در میان دسته‌یی از شیعیان اسمعیلی که به «نزاریه» شهرت داشته و در سوریه و ایران پراکنده

۱- در باره الف لیلة و لیلة رجوع شود بمقاله مع E.Littmann در دائرةالمعارف اسلامی، طبع جدید، ۱۳، ص ۳۶۹-۳۷۵.

۲- در باره حشیش و سوابق تاریخی آن رجوع شود به مقاله حشیش در دائرةالمعارف اسلامی، چاپ جدید، ۳۳، ص ۲۷۳-۲۷۵ بقلم M.Levoy، و دربارهٔ بنگه بنکرید بمقاله پنج بقلم ۴. میرهوف M.Meyerhof در دائرةالمعارف اسلامی، طبع جدید، ۱۳، ص ۱۰۲۵-۱۰۲۶.

بوده‌اند^۱. این فرقه اسمعیلی برای مرعوب ساختن مخالفان خود یا کشتار آنان از جانبازانی بنام «فدایی» استفاده می‌کردند که سرگذشت آنان و کارهایی که در این راه انجام داده‌اند مشهورست. پیشروان فرقه ضمن تربیت فدائیان و بقصد القاء مطالبی بدانان در نوعی از حالت بی‌خبری، بنا بر مشهور از حشیش استفاده می‌کردند. بهمین سبب^۲ از قرن ششم هجری پیروان طریقه نزاریه را در سوریه «حشیشیه» و «حشاشین» نام دادند و همین نامست که بوسیله جنگجویان صلیبی بصورت اسم عام اسمعیلیان باروپا برده شد^۳.

درباره اینکه چگونه بعضی از داعیان نزاریه بفدائیان بنگگ می‌خورانیده و آنان را در عوالمی که به بهشت تشبیه یا تعبیر می‌کرده سیر می‌داده‌اند، پیش ازین اشاره‌بی داشته‌ام^۴، و نیز در آنجا گفته‌ام که مارکوپولو^۵ در شیوه تربیت فدائیان و بهشت حشاشین شرحی در سفرنامه خود آورده است^۶. توضیحات مارکوپولو در آن سفرنامه با شرحی که دیگر مؤلفان غربی و نگارندگان شرقی آورده‌اند نیز سازگار است و از آن جمله با آنچه «آرنولد لوبکی»^۷ ذکر کرده است.

استعمال حشیش و بنگگ بعد از دوره صفوی همچنان برواج خود در میان ایرانیان ادامه داد و برای کیف والتذاذبکار رفت. ناظم‌الاطباء نفیسی (۱۲۶۳-۱۳۴۲)

۱- در باره نزاریه بنگرید بهمین کتاب، ۲۷، چاپ پنجم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص ۱۶۸
 ۲- این نام حشاشین بعدها بصورت assassin(s) در زبان فرانسوی تغییر یافته است
 بمعنی قاتل.

۳- همین کتاب، ۲۷ چاپ پنجم ص ۱۷۴-۱۷۵.

۴- Marco polo جهانگرد ونیزی (۱۲۵۴-۱۳۲۳ م) که تمام آسیا را تا سوماترا سیاحت کرد.

۵- سفرنامه مارکوپولو، چاپ لندن، ۱۹۳۸ میلادی، ۱۷ ص ۴۰ بعد.

۶- Arnold de Lübeck, Chronicon Slavorum, IV, 16.

۷- Encyclopédie de l'Islam, nouvelle édition, art. Hashishyya, -۷ par B. Lewis, tome III, p. 275-276.

ه ق) در «فرنودسار»^۱ ذیل واژه «بنگ» شرح زیرین را می‌نویسد که بسبب آشنایی که او از راه شغل پزشکی با طبقات مختلف درباری و غیر درباری زمان داشته قابل توجه است. وی گوید: «بنگ: ماده سبزی که از برکت کنب گیرند^۲ و از آن بنگ آب ساخته در اویش مانند مُخَدَّرِ مُسْکَر بنوشند، و ازین ماده سبز ماده سفزی و سنی گیرند که چرس گویند^۳ و آن را در سر قلیان با تنباکو مخلوط کرده بکشند و کبف کنند»^۴ و همین عمل اکنون با آمیختن حشیش و توتون سیگار انجام می‌شود.

ابتلا باینگونه چیزهای مستی‌انگیز در عهد صفوی باعث تألیف رساله‌هایی درین باب یا نظم شعرهایی در بد گوئی یا ستایش آنها و اظهار نفرت از آنها یا مبل بدانها شده است، مثلاً از توتون و تنباکو که بوسیله بازرگانان فرنگ با از راه آسیای صغیر بایران و هند آورده و معمول شده و حتی بکشت آن هم آغاز کرده بودند، در شعر نظیری نیشاپوری بدینگونه یاد شده است:

نی سنبل تنباکویی نه آتش رخساره‌یی

دل بوی خامی می‌دهد بی داغ آتشپاره‌یی

در نخل تنباکو نگر صوفی شده باز آمده

در کوی خود سرگشته‌یی در شهر خود آواره‌یی

چون بید مجنون هر طرف افکنده از سر طره‌یی

چون دلق سالک هر کجا افکنده از برپاره‌یی

ولی سرمد کاشی (۱۰۶۹م) آن را بدین سان نکو هیده است:

۱- نام کتاب سودمندست در لغت فارسی و عربی که در جای خود معرفی خواهند شد.

۲- صفحه ۱۱۹-۱۲۰ از همین جلد مراجعه شود.

۳- ایضاً همان صفحه.

۴- فرنودسار، چاپ اول، ۱۳، ص ۶۵۱.

تنباکو چیست آفت برگگ امید
 از تنباکو نفع توان داشت گمان
 گلخن به از آن گلو که این دود کشید
 از دود اگر خانه توان کرد سپید^۱
 و شیخ علی نقی کمره‌یی^۲ (م. ۱۰۶۰ هـ) از عالمان مشهور مذهبی صرف تو تون را تحریم
 کرد و رساله‌یی درین راه ترتیب داد بنام «فی حرمة التتن و شرب دُخانه»^۳.
 فلونیا و افیون و کوکنار هم ازینگونه سستی انگیزهاست که سخن نیک و
 بد درباره آنها میان گویندگان عهد روان بود. رضی الدین آرتیمانی خویگران
 بتریاک (تریاکیان) را درین رباعی سخت بیاد نکوهش گرفته و گفته است:
 تریاکی اگر سینه کنی صد چاکش
 از دل نرود خجالت امساکش
 چو بن غنچه تریاک سبرافکنده ببیش
 سر بر نکند تا نرسد تریاکش
 بعضی از شاعران چنان بافیون و ترکیبهای افیونی گرفتار بودند که همه
 استمداد خود را در عشق باین زهر قاتل می باختند. درباره میرزا ابوتراب بیگ
 فرقی که ترجمه حالش را خواهید دید نوشته اند که «در آخر عمر شعر کم گفتمی چرا که
 فلونیا کُذرا^۴ شده بود و کیفیت افیون او را مغلوب خود ساخته»^۵. وی بگفته او حدی
 بلیانی در عرفات «هر روز چهل مثقال بلکه بیشتر فلونیا می رساند، لهذا شعله آتش طبعش
 فی الجملة فرو نشسته که از نهال فکرتش گل تازه سر بر نروده».
 مخفی رشتی از ملا زمان امام قلیخان حاکم فارس چندان در شرب کوکنار
 مبالغه می کرد که او را «کوکناری» لقب داده بودند و او حتی در مجلس امام قلیخان
 نمی توانست از نوشیدن شربت کوکنار خودداری کند.^۶

۱- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۳۱۱.

۲- او غیر از علی نقی کمره‌یی دیگر است که در شعر نقی تغلص می کرد. بشرح حالش در همین
 جلد بنگرید.

۳- روضات الجنات، ۲۷، ص ۳۸۲-۳۸۳.

۴- کندها، مؤثر

۵- تذکره میخانه، تهران ۱۳۳۰، ص ۴۱۳.

۶- نتایج الاقلام، بهمنی ۱۳۳۶، ص ۶۴۹-۶۵۰.

در نکوهش بنگ و حشیش و چرس هم بهمینگونه سخنان میان اثرهای شاعران و اهل قلم در آن روزگار باز می‌خوریم. شاه قاسم فهمی قزوینی درباره بنگ گوید^۱:

افراط بنگ عالم حیرانی آورد حیرانی و هزار پریشانی آورد
اول برد ز عالم انسانیت برون آخر ترا بنشأه حیوانی آورد
ناصر مگو که بنگ خور و ترک‌باده کبر کاری چرا کنم که پشیمانی آورد
و فضولی بغدادی مثنوی بی‌نام بنگ و باده دارد چنانکه در ترجمه حالش خواهد دید.

بعضی رسواییهای شاعر معروف میرزا ابراهیم ادهم پسر میررضی آرتیمانی که بنگ خوار قهاری بود، دانستنی است^۲ و میرزا جلال اسیر چنان گرفتار بنگ - خواری بود که گاه کارش پریشانگویی می‌کشید. بشرح حالش بنگرید. او چنان در ارتکاب این گناه زبانزد بود که رندان از رزه استهزاء ببنگ خواری وی سوگواری می‌خوردند^۳.

صفی اصفهانی (۱۰۲۸ م) که شرح حالش را خواهد دید از بنگیان روزگار بود، این بیت ازوست:

در وقت خمار چون یزیدم بنگم چو رسید با یزیدم
و سلیم نهرانی از خنده ناپایدار و دیوانه‌وار بنگیان و گربه مال‌بخولیا نه مستان این

۱- هفت اقلیم امین‌رازی، تهران، ۳۳، ص ۱۷۹.

۲- بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۰۵-۵۰۷.

۳- مقصود «قسمیه لطیفی بیگه‌اقتدار» است و این بیت از آن

بسلطان علی بیگه و جام‌میتز ببنگ جلالی و آب ویش

تذکره نصرآبادی، ص ۳۳. ر این سلطان علی بیگ از معاصران شاه عباس اول بود. نصرآبادی ص ۲۷.

مضمون زیبا را یافت :

مانم و سور این جهان خراب گریه مست و خنده بنگیست .

و یقیناً خواننده ابتلاء زبان بخش طالب آملی را بمعجون افیون دار و گزرفناری
ابو طالب کلیم را بمفرح افیونی که از آن به « کیف حلال » تعبیر نموده و در آغاز این
گفتار آورده ام فراموش نکرده است^۱.

از ویژگیهای عهد صفوی که نمی توان ناگفته گذاشت ،

توان یابی فرهنگ

یکی تجدید نفوذ فرهنگ و زبان عربی و دیگر امتداد

تازی

یافتن غلبه عنصر ترك بر ایرانست. - درباره موضوع نخستین

می دانیم که از دوران حمله مغول، بویژه پس از انقراض خلافت عباسی، نوعی از

انقطاع میان ایرانیان و مرکز ثقافت عربی اسلامی (بغداد) حاصل شد و گسترش

آن که از هر حیث روزافزون شده بود، سستی پذیرفت . این سستی در عهد قزلباش

پس از ابلخانان و در دوران چیرگی تیموریان و ترکمانان بعد اعلا رسید؛ ولی

در دوره صفوی بیعضی جهات موقع مناسبی برای توان یافتن آن فرهنگ و نفوذ

مجددش از راه آموزش و پرورش در اندیشه و زبان طبقه باسواد ایران فراهم آمد.

با قیام شاه اسمعیل و اعلام رسمیت مذهب شیعه دوازده امامی، تشیع برای

بیشتر ایرانیان بمنزله مذهبی نو و بی سابقه بود، مگر برای اقلیتی که پیش از آن بر این

طریقه می رفتند. لیکن چه این طبقه اخیر و چه آنانکه بتازگی در صف دوازده امامیان

در آمده بودند، بشرحی که در فصل اوضاع دینی خواهیم دید ، از داشتن عالمان

مذهبی توانا و مطلع محروم بودند زیرا پس از آزادی شیعه در عهد تسلط ابلخانان،

چنانکه در مجلد سوم این کتاب گفته ام ، بیشتر عالمان شیعه مثل ابن طاووس حلی

و محقق حلی و ابن فهد حلی و علامه حلی و پسرش فخرالمحققین حلی، و شهید اول شمس‌الدین عاملی و ابن میثم بحرانی و گروه بزرگ دیگر از سرزمینهای عربی خاصه الحساء و البحرین و جبل عامل و چند شهر از عراق عرب، ظهور کرده و آن ناحیتها را بر کزهای اصلی تحقیق در دانشهای مذهبی دوازده امامیان مبدل ساخته و همگی آنان از اصل عرب و غیر ایرانی بوده‌اند.

با این وصف، وقتی سخن از نشر تشیع در ایران بمیان آمد، دست‌نیاز ایرانیان بسوی آن مرکزها دراز شد و از همان روزگار بعد، نخست بدعوت و بتشویق شاهان صفوی و بدنبال آن در راه بهره‌مندی از مزینهای مادی، عالمان شیعی مذهب مذکور از ناحیتهای یاد شده پیایی با خاندانهای خود بایران روی آوردند و در شهرهای بزرگ ایران سکونت گزیدند.

اگر کسی بخواهد از شماره این خاندانهای مهاجر نظری اجمالی کسب کند تنها مراجعه بکتاب امل الآمل تألیف شیخ محمد بن حسن معروف به «الحر العاملی» کافیت. در آن کتاب نام بیشتر از یک هزار و یکصد تن از عالمان ذکر شده که جز چند تن از معاصران ایرانی نژاد مؤلف، و یا گروه معدودی از عالمان پیشین، باقی همگی از جبل عامل و البحرین و الاحساء و از عراق عرب آمده و در ایران سکونت گزیده و بتألیف و تعلیم اشتغال ورزیده بودند و یکی از آنان همین مؤلف یعنی الحر العاملی بود که در مشهد اقامت داشت.

پیدا است که این گروه فقط عالمان قابل ذکر در کتاب امل الآمل اند نه همه آنانکه از دیارهای یاد شده آمده و نامشان در کتابهای مشابه دیگر مذکور است، و نه آنها که بعد از حر عاملی بایران مهاجرت نمودند، و نه خاندان و پسران و دختران و نوادگان آنها که با حفظ سنتهای خانوادگی در ایران زیسته و باقی مانده‌اند، و نه شاگردان بیشمار آنان که طبعاً با استادان خود اقتدا می‌نمودند.

تمام آنچه این طبقه نوشته و گفته‌اند، و نزدیک بنام آنچه فرزندان و شاگردان

ایرانی یا ایرانی شده آنان تألیف کرده‌اند، بتازیبست و روشنیست که تعلیماتشان، چنانکه تعلیمات و تقریرات شاگردان و تربیت یافتگان‌شان، هم بدین زبان بود، و اینها بر رویهم در نشر مجدد زبان و فرهنگ عربی در ایران تأثیر بسیار داشته‌است.

امتداد غلبه در همان حال که این توان یابی مجدد و نامرئی بتدریج
ترکان انجام می‌یافت؛ یک جریان فرهنگی غیر ایرانی دیگر که از

قرنهای پیش آغاز شده بود، بموت دیرینه خود ادامه می‌داد که اگر بخواهیم معرفی
روشنی از آن بکنیم باید آن را «امتداد غلبه قبایل ترك بزاد بر ایران» بنامیم. توضیح
این مقال آنکه از دوران غلبه ترکان قراخانی و ختایی و یونزده از عهد حمله ترکان
سلجوقی بعد طوایف متعددی از زردپوستان غز و قراغز و قرقیز و کیماک و یغما
و چگل و توخشی و قفقاز باضافه غلامان ترك که باسارت می‌آورده و در ایران
سکونت می‌داده‌اند، بقلمرو گسترده فرهنگ ایرانی راه جسته، حکومتهایی تشکیل
داده و در ناحیتهای مختلف این کشور پهناور سکونت گزیده در حوادث بزرگ
اجتماعی و سیاسی ایران دخالتهایی جسته‌اند.

در حمله مغول و تاتار بایران، بهمراه آنان و یا بتدریج در دنبال حمله و غلبه
آنها، قبیله‌های دیگری مانند اویغور و کرائیت و نایمان و شعبه‌های متعددی از ترکان
بقلمرو فرهنگی ایران آن روزگار یعنی ایران و آسیای مرکزی و قفقاز و قسمتهای
شرقی آسیای صغیر و شمال عراق عرب راه جسته در آنها ساکن شدند و با حکومتهایی
پدید آوردند.

پیداست که بعد از ضعف حکومت ابلخانی، و در آن روزگار که حکومتهای

۱- در باره این قبیله‌های ترك و پیشرفت آنها در سرزمین ایران و تشکیل حکومت و
نتایجی که از این جریان حاصل شده بشکرید همین کتاب، ج ۲ ص ۳-۳۷ و ۶۸-۱۰۰.

پراکنده و ناتوان محلی در ایران بر سر کار بود، امیر تیمور گورکان بهمراهی ترکان جغتائی، ایلغار مغول را تجدید کرد و با حکومت متمرکزی که ایجاد نمود، فرصت اظهار وجود را از این حکومت‌های ترک نوپا برای مدتی سلب کرد ولی همینکه هیمنه تیمور و تیموریان در مشرق فلات ایران فرونشست ترکانان از جانب غرب آن فلات سر بر آوردند و بزودی صفحات شمال غرب و مرکز و جنوب ایران را از چنگ همسرزادان دیگر در آوردند و چندی ازین وقایع نگذشت که دودمان شیخ صفی‌الدین اردبیلی از طریق پیوند خانوادگی با آنان در آمیختند و جزو آنها و حتی رقیبشان گردیدند بدین معنی که نیای شاه اسمعیل یعنی جنید بن صدرالدین ابراهیم پیشوای صوفیان صفوی با اوزون حسن بایندری مؤسس سلسله ترکانان آق‌قویونلو (۸۷۲-۸۸۲ هـ) که در دیار بکر مستقر بود، ازدردوستی و اتحاد درآمد، خواهر او خدیجه بیگم را بهم‌سری گرفت و از همین زن ترکان پسر بنام حیدر ولادت یافت که بعد از کشته شدن پدر در سال ۸۶۰ هـ جانشین او شد. گویا از همین زمان بود که زبان مادری مرشدان کامل از زبان محلی ایرانی آذری به ترکی تبدیل یافت. سلطان حیدر (کشته در ۸۹۳ هـ) هم پیوند خویشاوندی خود را بسا ترکانان سپیدگو سپند حفظ کرده دختر دانی خود اوزون حسن، یعنی علم‌شاه خاتون معروف به «بگی آناه» را بزنی گرفت و از همین زنست که شاه اسمعیل صفوی ولادت یافت، و او اگرچه بشیوه همه بزرگ‌زادگان و شاهان و شاهزادگان زمان پارسی می‌دانست^۱ و شعبه پارسی هم می‌گفت^۲، لیکن ترکی را بعنوان زبان مادری داشته و دیوان اصلی او بدان زبان تنظیم یافته بود، و آن همان مجموعه شعرهای ترکیست که آکادمی علوم

۱- بنکرید: همین کتاب، ج ۳، ص ۱۲۹-۱۲۶

۲- ایضاً، ج ۳، ص ۱۳۶-۱۳۷

آذربایجان شوروی با عنوان «شاه اسمعیل خطائی^۱ اثر لری» سال ۱۹۶۶ میلادی طبع کرده است.

وقتی شاه اسمعیل بعد از اقامت پنج ساله لاهیجان را ترک گفت، چون به طارم رسید «نظر در احوال عسا کر نصرت مآثر کرده موازی هزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب یافت»^۲. این صوفیان روم و شام طرفداران مشایخ صفوی بودند که در قلمرو دولت عثمانیان و ترکمانان بسر می بردند و مجموع آنان که در آذربایجان و دیار بکر و آناطولی و کرانه های جنوب غربی دریای مازندران پراکنده بودند، از قبیله های مختلف ترک زبان تشکیل می شد که نام آنان در بیان احوال شاه اسمعیل صفوی از هنگام کودکی تا قیام وی بر ضد الوند میرزای آق قویونلو بدفعات در تاریخ های مربوط ذکر شده مانند طایفه های قرمانلو، ذوالقدر، قپچاقی، صوفیان دیار روم، صوفیان قراجه داغ و تومان و مشکین، استاجلو، شاملو، روملو، حمیدلی، تکلو، افشار، قاجار، ورساق، بای برتلو و جز آنها^۳. از مجموع این قبیله ها که در همه دوران قیام صوفیان از عهد سلطان جنید و سلطان حیدر و سلطان علی و شاه اسمعیل بعد مدار کارها بر آنان بود، دسته مشهور «قزل بورک» یا «قزلباش» یعنی سرخ کلاه، و سرخ سر، بوجود می آمد و آنها بودند که تمام حادثه ها تا زمان تشکیل سپاه «شاه سیون» در عهد شاه عباس بزرگ بر محور وجودشان می چرخید، همه پیروزیها بهمت آنان انجام گرفت، حکومت شهرها و ولگئی پادشاه زادگان و سرداری سپاه و بست و گشاد کارهای کشوری و لشکری در دست آنان بود و فرهنگ قومی آنها بعنوان فرهنگ غالب و حاکم در میان ایرانیان رواج می یافت و زبانشان زبان شاهان و خانواده های شاهی و زبان رسمی یا زبان نخستین از دو زبان رسمی و رائج

۱- خطائی تخلص شاه اسمعیل در شعر ترکی و پارسی او بود.

۲- احسن التواریخ روملو، ص ۲۶.

۳- این نامها را در احسن التواریخ روملو صفحه های ۵، ۶، ۲۶، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۹ و جز آنها بدفعات می بینید و نیز در تاریخهای دیگر عهد خاصه در عالم آرای عباسی.

مملکت بود، و سرانجام با سست شدن پایه‌های قدرت صفوی دو طایفه از میان‌همین طایفه‌ها، یعنی افشار و قاجار توانستند قدرت حکومت مرکزی را در ایران تجدید کنند.

یکی از علت‌های سستی بنیاد فرهنگ ایرانی و ضعف و فتوری که در زبان و ادب فارسی در عهد مورد مطالعه ما رخ داد همین موج نو از چیرگی ترکان و ترکی زبانان بود که چون باتوان‌یابی دوباره فرهنگ تاری در ایران همراه گشت بصورت خطری مهیب درآمد. براسنی اگر ایران آن زمان دو پناهگاه بزرگ فرهنگی عثمانی و گورکانیان هند را نداشت ادب فارسی بروزگار بسیاربدی دچار می‌شد.

این نکته روشنست که شاه اسمعیل و فرزندانش فارسی می‌دانستند و بفارسی شعر می‌ساخته و کتاب می‌نوشته‌اند، ولی زبان ارتباطی شاهان با قزلباشان و اطرافیان خود خواه و ناخواه ترکی بود و تصمیم‌های مرشد کامل تنها می‌توانست بمعاضدت زبان ترکی پیروان و سپاهیان ترک زبان او ابلاغ شود و همین امر بخودی خود باعث شد که زبان ترکی بصورت زبان درباری صفوی درآید و تا آخر بهمان حال بازماند.

برسر این بلای ترک‌مآبی عهد صفوی باید اثرهای بازمانده از حکومت ترکان جغتائی و هجوم‌های بیابی ازبکان را در ایران شرقی افزود، بویژه که در آن عهد قرا-رود (ماوراءالنهر) عملاً در قلمرو حکومت‌های ازبک که طایفه‌یی از مغول بوده‌اند، قرار گرفت و بالتره از ایران جدا شد و کوشش‌های نادر در مطیع ساختن خانان بخارا و خیوه (۱۱۵۲-۱۱۵۳ هـ) اگرچه با کامیابی همراه بود ولی نتیجه مداومی از آن به دست نیامد و «قرا رود» که از پیرامون سده ششم هجری در ذهن ایرانیان پاره‌یی از خااک ترکستان بشمار آمده بود، ترکستانی واقعی گشت!

فصل سوم

وضع دینی ایران

از اوایل سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

وضع کلی دینها و مذهبها
دوران صفوی عهد غلبه و رواج قطعی مذهب شیعه امامی
اثنی عشریست. هنگام قیام شاه اسمعیل کیشها و آیینهای ایران
همان حال را داشتند که در آخرهای عصر تیموری بود یعنی: دین رسمی اسلام بروش
اهل تسنن بود و از میان مذهبهای سنی مذهب حنفی کیش خاندانهای تیموری و جغتایی
و بیشتر ایلها و طایفه‌های ترک‌نژاد شرقی و قبیله‌های بلوچ و افغان بود و در ناحیتهای
جنوبی و مرکزی و غربی ایران مذهب شافعی غلبه داشت. - از شیعیان گروههایی
در مرکزهای دبرین خود مانند شمال ایران، مشهد، سبزوار و بیهق، ری، قم و کاشان
متمركز و بعضی در ناحیتهای دیگر بصورت اقلیتها پراکنده بودند و چنانکه پیش
ازین^۱ گفته‌ام کیش آنان در حال توسعه و رواج بود و بعلمت احترام روز افزونی که
نسبت بخاندان رسالت اظهار می‌شد و نیز بنا بروضعی که بعد از غلبه مغول برایشان

حاصل شده بود، کمتر مورد تعرض و آزار بودند مگر بندرت و بعلت‌های محلی و انگیزه‌های شخصی پیدا است که باقیام شاه اسمعیل و اعلام رسمیت تشیع وضع دیگرگون شد، تشیع مذهب اکثریت گردید و تسنن کیش اقلیت، چنانکه در بسیاری از ناحیتها و شهرها بالمره متروک ماند و بعضی از قسمتها، چنانکه هنوز هم هست محدود شد.

غیر از تشیع امامی اثنی‌عشری، دسته‌هایی از شیعه غالبه^۱ در مغرب ایران، و بازمانده‌یی از شیعه اسمعیلیه نیز در آغاز عهد صفوی بوده‌اند و شاه طاهر پیشوای این فرقه اخیر در دوران قدرت شاه اسمعیل ناگزیر شد ایران را ترک گوید و بدکن مهاجرت کند، چنانکه در بیان حالش خواهیم گفت.

از دینهای پیشین آیینهای زردشتی و یهودی و ترسایی هم در عهد صفوی باقی ماند؛ مسیحیان قلمرو دولت صفوی در گرجستان، ارمنستان و بعضی از بخشهای غربی آذربایجان می‌زیستند و شاه عباس اول گروهی از ارمنیان را در آذربایجان و گیلان و مازندران و اصفهان مستقر ساخت.

در عهد شاه تهماسب اول نسبت به عیسویان خاصه اهل گرجستان رفتارهای بسیار خشن سرزد چنانکه پیش ازین [ص ۹۹-۱۰۰] دیده‌ایم لیکن بعد از او بویژه در عهد شاه عباس اول و شاه عباس دوم با آنان بمهربانی رفتار می‌شد؛ اما حال و کار زردشتیان درین دوره بر همان شیوه نابهنجار پیشین بود تا آنجا که ناگزیر شدند با محمود افغان در برانداختن صفویان همگامی کنند [همین جلد، ص ۳۰].

شیعه دوازده امامی (امامیه اثنی عشریه) همچنانکه در جستار-

های گذشته این کتاب دیده‌اید، شاخه‌یست از معتقدان

بجانشینی علی بن ابی طالب و نفی آن از سه خلیفه نخستین

مسلمانان. اختلاف این دسته یعنی معتقدان بخلافت علی (ع) با دیگر فرقه‌های اسلامی

باز گفتاری
در باره تشیع

بر سر مسأله امامت آغاز می‌شود^۱ یعنی در باره پیشوایی مسلمانان بعد از مرگ پیامبر اسلام، همانکه بتعبیر دیگر خلافت یعنی جانشینی پیامبر است در بر گزارستن فرمانهای خدا.

موضوع این اختلاف آنست که دسته‌یی از مسلمانان تعیین جانشین را امری الهی و بلفظ و تصریح پیامبر می‌دانند (شیعه و باصطلاح اهل سنت: اهل رفض، رافضی) و دسته دیگر آنرا بانتخاب و انتصاب امت جایز می‌شمرند (اهل سنت و جماعت، و باصطلاح شیعه: ناصبی). این دو طرز تفکر اگر چه در آغاز انگیزه سیاسی داشت لیکن سرعت رنگ اعتقادی گرفت و اصرار و ابرام درین دو گونه اعتقاد بتعصب و بروز حادثه‌های غم‌انگیز منجر گردید که در جلدهای پیشین بارها بدانها اشاره شد.

گذشته ازین، هر دو اندیشه مذکور گرچه در آغاز بسیار ساده و دور از چونها و چراها بود، بزودی مایه بحثها و مشاجره‌های گوناگون شد و در تاریخ ممتد اسلامی بظهور فرقه‌های متعدد و قیامهای نظامی و دینی و انقلابها و کشتارها کشید. با این

۱- اهل سنت و شیعه ریشه تاریخی این اختلاف را تا سال دهم از هجرت و سپس بروز درگذشت پیامبر (سیزدهم ربیع الاول سال ۱۱ هـ) می‌رسانند و در اثبات حق برای هر یک از دو طرف دللهایی اقامه می‌کنند و چون بازگفت آن گوی و مگوئها در اینجا مطرح نیست خواننده را بدو کتاب زیرین که نخستین در پایان روزگار رسمی بودن تسنن در ایران و دومین در نخستین سالهای رسمی شدن تشیع نگارش یافته است مراجعه می‌دهم، ۱) روضة الصفا چاپ لکهنو ج ۲ از ص ۲۱۰ بهمد و ص ۲۲۰-۲۲۲ خاصه موضوع اختلاف علی بن ابی طالب با ابوبکر و تأمل در بیعت با او در صفحه اخیر، ۲) حبیب‌السر، تهران خمام، ج ۱ ص ۴۱۱-۴۱۲ و ۴۴۶-۴۴۸، و نیز بتگرید ۴:

Encyclopédie de l'Islam, nouvelle édition, vol. I art. Abū Bakr, le premier Calife, par W. Montgomery watt, p. 112-114.
art. Ali b. Abi Tālib, par L. vaccia vaglieri, p. 392-397.

تفاوت که تشعب در میان اهل سنت چه در اصول معتقدات و چه در فروع احکام خیلی زودتر از آن امر در میان شیعه متوقف شد ولی در بین شیعه مسأله جانشینی امامان و موضوع مهمتر دیگر یعنی «غیبت» و «رجعت» خود مسبب تشکیل فرقه‌های جدید گردید و دامنه این اختلافها تا عهد نزدیک بما کشیده شد، و در این باب هم هر جا که لازم بود در جلدهای پیشین باختصار سخن گفته‌ام.

از میان سه دسته اساسی شیعه که هنوز هم باقی هستند یعنی: شیعه امامیه اثنی عشریه، شیعه زیدیه و شیعه اسمعیلیه، فرقه‌یی که بیش از همه در عهد مورد مطالعه مامنشاہ حوادث شده دسته اولست.

قیامهای شیعه، از زیدیان و اسمعیلیان و دوازده امامیان، در تاریخ ایران پیش از سده دهم هجری اصلاً تازگی نداشت. از آنچه زیدیان و اسمعیلیان و شعبه‌های کوچک اسمعیلیه خاصه قرمطیان در درازای عهد اسلامی کردند، پیش از اینها در همین کتاب سخن گفته شد. اما پس از هجوم مغول

مختصری در قیامهای دوازده امامیان تا عهد شاه اسمعیل

برایران بافتوری که در اسلام ایجاد شد، بویژه بعد از سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی یا انتقال آن بمصر و ادامه اسمی در قاهره، شیعه که تا این هنگام دچار دشواریهای بسیاری بودند، نفسی تازه کردند؛ و ظهور متکلمان و محدثان و فقیهان بزرگ این فرقه از عهد فعالیت خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هـ) و تمایل غازان بنشعب و پذیرفتاری آن بوسیله اولجایتو خان همه انگیزه‌هایی برای تجدید نیروی شیعه گردید و ازین پس آنانرا بقیامهای محلی برای تشکیل حکومتهای جدید برانگیخت.

در این انگیزش نوین دست بالاین از پیشروان تصوف و دین بود چنانکه از میان آنان نخست دسته‌یی از درویشان شیعی مذهب سبزواری که بر سیرت فتیان و جواد نیرودان می‌زیستند، قیام سربداران را بوجود آوردند و حکومتی در خراسان تشکیل

دادند که از ۷۳۸ هـ تاروز گار یورشهای تیمور بر سر پا بود؛ در همان اوان میر قوام الدین مرعشی آملی که چند گاهی در خراسان بسیر و سلوک اشتغال داشت بیاری مریدان حکومت مستقلی از حدود سال ۷۶۰ هـ در مازندران پی افگند که تاسده دهم هجری همچنان بر همه یا بر قسمتی از آن دیار فرمان می راند.

در پست که تشکیل این حکومتهای محلی شیعه مقدمه قیامهای سیاسی این فرقه در دورانهای بعد بود، ولی اولاً این قدرتهای کوچک بیخشهای محدودی از ایران انحصار داشت و مقصود شعبیان را در عالمگیر کردن تشیع بر نمی آورد و ثانیاً یورشهای تیمور و چیرگی ترکان سنی مذهب جغتایی بر ایران نقشه شعبیان را در رسمی کردن مذهب شیعه نقش بر آب کرد. بنابراین تشیع می بایست راه خود را برای کسب عمومیت در ایران از سر گیرد. قیامهایی که در عهد تیموریان با دعوی مهدویت انجام شد مانند قیام سید محمد مشعشع در خوزستان و قیام سید محمد نوربخش در ختلان و سپس در جایهای دیگر؛ و همچنین اقدام حاجی بکناش بایجاد فرقه بکناشیه و حمایت از حروفیه در طی همین راه دراز انجام گرفت و سرانجام بانهضت صفویان تاروی کار آمدن شاه اسمعیل بنتیجه قطعی رسید.

مشعشعیان شاخه کوچکی از انشعابهای شیعه اثنی عشری هستند که در «حویزه» حکومتی مذهبی تشکیل دادند. مؤسس این فرقه سید محمد بن فلاح واسطی (م ۸۶۶ هـ) در حدود سال ۸۴۰ هـ دعوی خود را آشکار کرد و دستاویزش در این اقدام یک دعوی قدیم در عالم تشیع بود یعنی ادعای مهدویت. وی در هفده سالگی از واسط به «حله» رفت و در خدمت عالم بزرگ شیعه شیخ جمال الدین احمد بن فهد حلی (۷۵۶-۸۴۱ هـ) بفرافرفتن دانشهای مذهبی شیعه همت گماشت و گویا در همان اوان تحصیل گاه زبان بدعوی مشهور خود می گشود و با آنکه استاد او را از اعاده این گفتار باز می داشت وی همچنان در پندار خود استوار بود و حتی یک سال در مسجد جامع کوفه اعتکاف

گزید و در آن حال بسیار می گریست و چون سبب گریه را از وی می پرسیدند می گفت: بر آنان می گریم که بشمشیر من کشته خواهند شد! چون بواسطه باز گشت در دعوت خود راسخ تر شد و بزودی پیروانی از عشیره های عرب خوزستان فراهم آورد چندانکه توانست بر حویزه چیره گردد و بساط فرماندهی بگستراند. وی گاه خود را مهدی و گاه جانشین او معرفی کرده و عنوان «ولی الله» اختیار نموده و زیارت نامه یی برای خود ترتیب داده بود که پیروانش هر روز آن را می خواندند و در کتاب خود بنام کلام المهدی داستان کهن حلول جوهر الوهیت را در علی بن ابی طالب از سر گرفته و ازین راه بفرقه اهل حق مشابهت یافته بود. وی دگری منضمین همین معنی ترتیب داد که پیروانش در حال عبادت و ستایش آن را می خواندند و در حالت بیخودی که بر آنان دست می داد اعمال شگفت آور انجام می دادند. غیاث الدین خواندمیر در این باب گوید «جماعتی از اعراب حویزه که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیه قایلند و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود آن قومست ایشان را کیفیتی طاری می شود که در آن حالت مطلقاً تبخ و تبر بر بدن ایشان تأثیر نمی کند چنانچه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت می کنند و لفظ علی الله بر زبان می رانند تا آن شمشیر مانند کمان خم می شود یا می شکند...»^۱ از دنباله گفتار خواندمیر چنین بر می آید که مشعشعیان این دعوی الوهیت را برای خود سید محمد و جانشینانش نیز داشتند چنانکه مقارن قیام شاه اسمعیل صفوی بالوهیت سلطان محسن و سپس پسرش سلطان قیماض اعتراف می نمودند.^۲ بهر حال قیام مشعشعیان که باتزویر و دروغ همراه بود دولتی محلی را در بخشی از خوزستان بوجود آورد که از سده نهم هجری تا چند سده بعد گاه با قوت و گاه با ضعف ادامه داشت.

۱- حبیب السور، تهران خیا، ۴ ص ۴۹۶.

۲- ایضاً ص ۴۹۶-۴۹۷.

در سال ۹۱۴ هـ که شاه اسمعیل لشکر بیغداد کشید، خبر یافت که «قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف می نمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیه ضلالت و غوایت می پیمایند»^۱، پس از بیغداد بجانب حویزه شتافت و سلطان فیاض را که بمقابله آمده بود مغلوب و مقتول ساخت و حکومت حویزه را بیکی از قزلباشان وا گذاشت لیکن این شکست مایه انقراض حکومت آل مشعشع نگردد و در سال ۹۴۸ که شاه تهماسب بخوزستان سفر کرده بود رئیس مشعشعیان «سید سجادین بدران مشعشی» برای عرض اطاعت و انقیاد بخدمت او شتافت و پادشاه صفوی حکومت حویزه را بازبوی رجوع نمود^۲. ازین پس دولت آل مشعشع بصورت یک حکومت خراجگزار صفوی باقی ماند و حتی در جریان محاصره اصفهان سید عبدالله مشعشع با دوازده هزار عرب در زمره مدافعان اصفهان حضور داشت لیکن وقتی جنگ آغاز شد صلاح در آن دانست که ناظر اوضاع باشد و چون شکست در سپاه مدافعان افتاد غارت لشکر گاه اصفهان را فوزی عظیم شمرد و در این راه با مهاجمان همگام شد^۳.

همین رفتار زشت مشعشعیان مایه آن شد که چون نادر بقدرت رسد کمر بقلع و قمع آنان بندد، و او بهمین قصد در سال ۱۱۵۰ هـ لشکر بحویزه کشید و دولت مشعشی را بر انداخت ولی پس از کشته شدنش در سال ۱۱۶۰ بازماندگان آن خاندان قدرت خود را تجدید کردند و در عهد زندیان و قاجاریان ضمن اطاعت از دولت مرکزی بانوعی قدرت محلی بحیات خود ادامه دادند^۴.

۱- حبیب السیر، ۴، ص ۴۹۷.

۲- احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۳- بنکرید همون جلد، ص ۳۰ و ۳۱.

۴- درباره مشعشعیان رجوع شود به ۱.

فرقه نوربخشیه که پیش ازین اشارتی کوتاه بکیفیت احوالشان داشتیم، بعد از عهد تیموری نیز بکارشان ادامه دادند و اگرچه سید محمد نوربخش با دعوی مهدویت آغاز کار کرده بود و خود را امام عصر و صاحب تجلی می دانست لیکن جانشینانش بدعوت خانقاهی بسنده می کردند، و چون این شعبه از صوفیان در دوران صفوی فعالیت مؤثری داشت، بجای خود درباره آن سخن خواهم گفت.

و اما صفویه مهمترین دسته از این قبیل طبقات بوده اند که نهضتشان بهتر و بیشتر از همه به نتیجه ای انجامید. خاندان صفوی شهرت اجتماعی خود را از خانقاه آغاز کرد^۲ و بزودی آنرا با مذهب امامی اثنی عشری در آمیخت و با قدرتی که از راه گرد آوردن مریدان و معتقدان بدست آورد، بساط ارشاد را برای جولان در میدانهای جنگ و شرکت در حوادث سیاسی ترک گفت. اتکاء این خاندان در قیام نظامی و سیاسی بر طایفه های جنگاوری بود که حلقه ارادت مرشدان صفوی را در گوش کرده و در راه اجرای فرمانشان جان بر کف نهاده بودند. اینها ترکمانانی بودند ساکن ناحیتهای اناطولی و شام ردیاری بکر و کناره های جنوب غربی دریای مازندران، که

←

مشتمیان یا بختی از تاریخ خوزستان، سید احمد کسروی، تهران ۱۳۲۴.
خاندان مشتمی یا ذیل تاریخ مشتمیان، جهانگیر قائم مقامی، مجله یادگار، سال دوم
شماره نهم، ص ۹-۲۶.

۹. حبیب السیر، تهران خیا، ۴۳ ص ۴۹۶-۴۹۷.
عالم آرای صفوی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۳۵-۱۳۸.
احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۰-۳۰۱.
عالم آرای عباسی، ص ۵۰۲، ۳۵، ۵۲۴، ۹۱۴-۹۱۵، ۹۵۱-۹۵۲، ۹۵۹، ۱۰۱۲.

Encyclopédie de l'Islam, nouvelle édition, tome IV, P. 52.

۱- همین کتاب، ۴۳، ص ۵۸-۶۰ و ۷۸.

۲- درباره صوفیان صفوی که سلسله ای از صوفیه معروفه اند، رجوع شود بطرائق الحقائق.

۲۳، ص ۱۳۴-۱۳۵.

بقیله‌های متعددی منقسم می‌شدند و از عهد تر کمانان سلجوقی بطریق مهاجرت در آن ناحیه‌ها گرد آمده بودند و از همان ایام ببعد در اوضاع آسیای صغیر و قسمتهایی از ایران تأثیر داشتند. تمایل این تر کمانان بمذهب شیعه از پیرامون سده ششم هجری سابقه دارد و حتی در آن روزگار شایع بود که هنگام ظهور مهدی موعود ترکان در رکاب او شمشیر خواهند زد^۲.

طایفه‌های مذکور در دوران جانشینان شیخ صفی‌الدین اردبیلی (م ۸۷۳۵) بتدریج بطریقت صوفیه صفویه درآمدند و شاید یکی از علت‌های تمایل خاندان شیخ صفی از مذهب شافعی بمذهب امامی اثنی‌عشری داشتن همینگونه مریدان و لزوم همرنگی و هماهنگی با آنان بود و گرنه دلیلی بر شیعی بودن خاندان یادشده از ابتدای کارشان در دست نیست و بالعکس از اشاره حمدالله مستوفی (م بعد از ۸۷۴۰) در نزهة القلوب برمی آید که اهل اردبیل در عهد او شافعی و مرید شیخ صفی‌الدین بوده‌اند، و نیز از توضیحات ابن بزاز در صفوة الصفا که در شرح حال مرادش شیخ صفی‌الدین است، مطلبی درباره شیعی بودن او بدست نمی آید. جانشینان شیخ صفی‌الدین تا چند گاه بر مذهب سلسله خود بودند و سپس، همچنانکه گفته‌ام، بدنبال گرویدن تر کمانان شیعی مذهب بطریقت آنان، بمذهب دوازده امامیان تمایل یافتند تا دور پیشوایی در سال ۸۳۰ هـ بشیخ جنید رسید. وی که بر اثر دخالت جهان‌شاه قراقویونلو در موضوع پیشوایی طریقه صفویه با او اختلاف یافته بود، بامیر حسن بیگک بایندر رئیس تر کمانان آق‌قویونلو پناه برد و او که بر مذهب اثنی‌عشری بود با جنید از در دوستی درآمد و خدیجه بیگم خواهر خود را بزنی بدو داد. سلطان حیدر، که موضوع تشیع صفویان در عهد ریاست او آشکارا شد از همین مادر شیعی مذهب بوجود آمد^۳. این نکته قابل ذکر است که تغییر عقیده از مذهب شافعی بمذهب امامی اثنی

۱- هنگرید بهمین کتاب، ۲۳، چاپ پنجم ص ۱۸۹ بهمد.

۲- همین کتاب، ۲۳، ص ۱۹۰-۱۹۱.

۳- و نیز هنگرید، محقق آقای ابوالقاسم طاهری در همین باره در تاریخ سیاسی و اجتماعی

ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۳۳ بهمد.

عشری چندان دشوار نبود. توضیح این مقال آنکه مذهب شافعی از میان مذهبهای اهل سنت نزدیکی بسیار بمبنای مذهب امامیه دارد و محمد بن ادریس شافعی شخصاً بعلی بن ابی طالب و خاندان او ارادت خاص می ورزید و «بیرون از مناقب در حق حسین و شهدای کربلا مراثی بسیار گفته است»^۱ و بهمین سبب حتی در قرن ششم هجری که دوره غلبه سلجوقیان حنفی مذهب بود از شرکت عالمان شافعی در مراسم تعزیت شهیدان کربلا نشانه‌هایی می بینیم^۲. گذشته ازین شافعیان مانند شیعه اثنی عشری بغیبت «صاحب الزمان» و رجعت او اعتقاد دارند و از میان عالمان آن فرقه چندتن در این باب رساله‌هایی نوشته‌اند مانند ابو عبدالله محمد بن یوسف بن الکنج الشافعی مؤلف «البيان فی احوال صاحب الزمان» و حافظ ابونعیم اصفهانی شافعی مؤلف مشهور کتاب المصاحف در رساله‌های «الاربعین» و «ذکر المهدی» و حافظ محمد بن طلحة شافعی در کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» و جز آنها^۳.

پیدا است که خاندان شیخ صفی الدین بعد از قبول مذهب امامی سابقه مذهبی نیاکان خود را دگرگون ساخته آثار تاریخی قدیمتری بالابردند و طبعاً شیخ صفی الدین مؤسس طریقت صفویه را از شیعیان خالص جلوه دادند ولی مسورخان و مطلعمان مخالف آن خاندان ازین تزویر تاریخی اطلاع داشته و آن را باز می گفته‌اند. در نامه‌یی که منشیان عبیدالله خان از بک از قول او بشاه تهماسب نوشته‌اند يك جا صریحاً باین معنی، یعنی سنی بودن جد او شیخ صفی الدین اشاره کرده و پادشاه صفوی را از اینکه مذهب اجدادی را رها ساخته و به «رفض» گراییده است سرزنش نموده و گفته‌اند: «اما با آن ضایفه گفتگوی و مجادله داریم که مذهب و ملت پدران خود را

۱- کتاب النفض، تهران ۱۳۳۱، ص ۴۰۲.

۲- همین کتاب، ج ۲ چاپ پنجم، ص ۱۹۵.

۳- رجوع شود به بحث طولانی میرزا محمد اخباری (۲ ۱۱۷۸ هـ) در کتاب نحة الامین.

منقول در روایات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ج ۷، ص ۱۳۵-۱۳۶.

گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده، طریق برحق را بر طرف کرده رفض و تشیع اختیار نموده...»^۱؛ و باز جای دیگر نوشته‌اند: «پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی راهم چنین شنیده‌ایم که مردی عزیز و اهل سنت و جماعت بوده»^۲.

در همین نامه است که موضوع سیادت صفویان هم که گویا پیشوایان این خاندان بعد از شیعه شدن برای رونق بیشتر کار بر خود بسته بودند، بکنایه و تعریض مورد شك و تردید قرار گرفته و بعد از شرحی درباره مقام معنوی علی بن ابی طالب (ع) چنین گفته شده است که اگر شما صفویان واقعاً از نسب او می‌بودید چنین و چنان می‌کردید و بویژد این عبارت متضمن تعریضی نزدیک بتصریح است: «دیگر ایشان^۳ دعوی فرزندی و محبت حضرت مرتضی علی علیه السلام می‌کنند از دو بیرون نیست: فرزند آن بزرگوار هستند یا نیستند. چون دعوی فرزندی می‌کنند^۴ چرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که هر کس بدر کس دیگر را گوید که پدر منست و پدر او نباشد، آن کس بهشت در نمی‌آید، و اگر فرزند حضرت مرتضی علی علیه السلام اند آن بزرگوار کدام مرده را از گور بدر آورده و سوخته است^۵ و چند کس را ریش و

۱- احسن التواریخ ص ۲۳۰.

۲- ایضاً ص ۲۳۱.

۳- یعنی شاه تهماسب صفوی.

۴- گویا از اینجا جمله‌ی نظیر این، و... نه بر طریق صواب می‌روند، بعمد حذف شده.

باشد و در غیر این صورت عبارت ناقص و آهتر است.

۵- گویا اشاره‌ی باشد بحمله شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ هـ بشروان و بیرون آوردن جسد سلطان خلیل پادشاه شروان از گور و آتش زدن آن با انتقام قتل جد او سلطان جنید. بنگرید به احسن التواریخ ص ۴۷. - و یا شاید بازگفتی باشد از ویران کردن قبر ابوحنیفه النعمان پمشوای سنجان حنفی در سال ۹۱۳ هـ پس از فتح بغداد. بفرمان شاه اسماعیل، همراه با دیگر بی ادبها. خیرتی شاعر با اشاره همین کار گفته است:

شیمه بر گور حنیفه مؤمنان دیدی چه کردی هست دیدن گاه شومه سجده گاه سنجان ۱

بنگرید بفرست کتابخانه دانشگاه تهران، ۳۳، محمدتقی دانش‌پژوه، حاشیه ص ۲۱۵۷.

ابرو تراشیده در گوش حلقه انداخته خلیفهٔ اسلام ساخته^۱...^۲.

این تعریضها بی شک بیان اندیشهٔ کسانی بود که از دعوی سیادت که صفویان براه انداخته بودند، خبرها داشتند؛ اما این دعوی چنان در عهد قیام شاه اسمعیل مورد قبول پیروان او شده بود که دیگر صفویان را در ادامهٔ این ادعای بی بنیاد دچار هیچگونه تردید و دودلی نمی کرد و حتی دعوی ارتباط مستقیم آنان را در بیداری و خواب با «حضرات ائمه» باسانی محل قبول ترکان خوش باور سرخ کلاه می ساخت. دربارهٔ کیفیت این ارتباطهای دائم شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب بانیان کاننو- یافته اشان، و حتی دریافت شمشیر و تاج و فرمان قاطع در قتل عام مخالفان تشیع از «صاحب الامر» و دیگر امامان شیعه، بعد از این سخن خواهم گفت.

اما بالاتر از همهٔ اینها دعوی مشایخ صوفیهٔ صفویه، و بسا شاید تنها اعتقاد پیروانشان بود به «حلول جوهر الوهیت» در جسم مرشد^۳، و شاید عنوان مرشد کامل که تا اواخر عهد سلطنت صفویان برای آنان بکار می رفت، از همین دعوی نشأت کرده باشد^۴.

استوار شدن بنیاد اعتقاد قبیله‌های چند گانهٔ ترکمان نسبت به پیشوایی شریعتی و طریقتی مشایخ صفویه، دعوی این مشایخ سیادت و ارتباط با ائمهٔ دین و حتی حلول جوهر

قیام صوفیان صفوی

۱- اشاره است به ساختن خلیفهٔ دروغین از باب استهزاء و تمسخر که در عهد صفویان می کرده‌اند و نوعی از تفریحات بود.

۲- احسن العوارینج، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۳- بنگرید به: دائرة المعارف اسلامی، طبع جدید، ج ۳، ص ۵۱.

۴- میدانیم که صفویان در این دعوی حلول جوهر الوهیت در جسم مرشد کامل تنها نبودند و در عصر آنان همین نکته در دعوی نوربخشی و پیخانیه و حروریه و شمشهیه صورت‌های گوناگون وجود داشت.

۵- یعنی ترکمانان قرمانلو، ذوالقدر، قهچاق، قراجه‌داغ و تومان و مشکین، استاجلو، شاملو، روملو، حمیدلی، تکلو، افشار، قاجار، ورساق، های برتلو و جز آنها.

الهی در آنان و شایستگیشان برای ریاست بر امت محمدی، نیرو گرفتن اعتقاد بتشیع و عناد نسبت باهل سنت و خلفای آنان که غاصبان حق شمرده می‌شدند، وقتی با ریاست جویی مشایخ صفویه جمع شد اندیشه قیام و آرزوی تشکیل حکومت را در اخلاف شیخ صفی‌الدین رسوخ داد.

وقتی دورپیشوایی صوفیان صفوی بشیخ جنید رسید^۱، نخستین بار وی آنکه سابقه‌ی درکار باشد برای خود عنوان «سلطان» اختیار کرد و بزودی با جهان‌شاه قراقویونلو در افتاد و با حسن بیگک بایندری از در دوستی در آمده خواهر او را بزنی گرفت و «نیت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید»^۲ و در گیر و دار همین کشورستانیها بود که در سال ۸۶۰ هـ در نبرد با امیر خلیل‌الله شروانشاه کشته شد.^۳ پسرش حیدر با حفظ عنوان «سلطان» همان سنت پدر را ادامه داد و گذشته ازین در ایجاد نوعی از انضباط نظامی در پیروان خویش و استوار ساختن روحیه سلحشوری و جنگ آوری در آنان کوشش بسیار کرد و هم‌اوست که کلاه یا تاجی دوازده ترک^۴ از سفرلات^۵ سرخ بر رسم شعار و نشانه درویشان صفوی برای خود و پیروانش ترتیب داد^۶ و ازین راه همه ترکمانان تابع طریقه خود را که از طایفه‌های مختلف بودند،

۱- سلطان جنید جانشین شیخ شاه ابراهیم و او جانشین خواجه علی و او جانشین صدرالدین موسی و او جانشین شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود.

۲- حبیب‌السیر، تهران خها، ۴، ص ۴۳، ص ۴۲۵.

۳- حبیب‌السیر، ۴، ص ۴۲۶.

۴- دوازده ترک نشانه دوازده امام بود و پنهانی می‌توانست دلیل قاطعی بر انحراف صوفیان از مقاصد عالیه تصوف بجانب اعتقادات مطلق منهدمی باشد. اما بواقع در کلاه قرمبز هجده ترک نیست، «ترك دنبا ترك عقی ترك ترك»^۱

۵- سفرلات یا سفرلاط نوعی از جامه پشمین که از فرنگ آوردند و رنگ آن سرخ بود رنگ است، فرنودسار، ۳، ص ۱۹۰۸.

۶- حبیب‌السیر، ۴، ص ۴۲۶-۴۲۷.

یکسان و يك نشان بزیر يك لوا در آورد تا باشعاری واحد و با احساس یگانگی در ركب مرشد کامل و در راه نشر تشیع شمشیر زنند و جانبازی کنند. بسبب داشتن همین کلاه سرخ رنگ بود که از آن پس صوفیان صفوی را قزلباش یعنی سرخ سر، یا قزل برک یعنی سرخ کلاه خواندند.

این سرخ کلاهان صوفی مسلک شیعی مذهب بنا بر باز بستگی بقبیله های خود بدستهایی منقسم می شدند که هر يك رهبری بنام خلیفه و مجموعاً رئیسی با تعیین مرشد کامل داشتند با عنوان خلیفة الخلفا که فرمانها و وصایای مرشد کامل را بهمه آنان ابلاغ می نمود. این تقسیمات در همان حال که نظام طریقتی داشت بصورت نظام ارتشی و جنگی هم محل استفاده بود.

سلطان حیدر (کشته در ۸۹۳ هـ) و جانشینش سلطان علی (کشته در ۸۹۹ هـ) بشیوة سلطان جنید در طلب ریاست و قدرت شمشیر زدند و جان باختند و این قیام منظم و مداوم که بتدریج بهیات يك نهضت سیاسی و نظامی پر انضباط در آمده بود، مقدمات کار شاه اسمعیل را در قیام نهایی او فراهم آورد.

مقام بلند «شیخ» و «مرشد» در تاریخ تصوف بهیچروی تازگی ندارد. در همه طریقتها برای پیران خاصه آنها که مؤسس طریقه بودند، رابطه نزدیک با آنسوی جهان

مرتبۀ والای

مُورشدِ کامل

آخشیجان پیدا شده می شد و از نیروی نسبت دادن هر گونه «کرامت» بدانان چنان در میان پیروان طریقتها رواج داشت که خواننده تیزبین را گاه ازینهمه زود باوری آدمیزادگان بخشم می افکند. این کرامتها از اشراف بر ضمائر آغاز و بتصرف در امور طبیعت ختم می شد و شگفت است که حتی حکیم آگاهی چون پورسینا برای اثبات این «کرامتها» با اتکاء بر شیوة حکمت مشائی خویش بجست و جوی دلائل می پرداخت! اما او در این راه از حر اتصال نفوس مهذب مشایخ بعقل فعال که

«مدبر امور کره مادون قمر» است، فراتر نرفت و حال آنکه در نظر معتقدان موضوع اتصال این نفوس بملکوت اعلی امری ثابت و انکارناپذیر بود. در سده نهم این اتصال بصورت حلول جوهر الوهیت در نفوس برخی از مشایخ مانند سید محمد نوربخش و سید محمد مشعش و دیگران در آمد، چنانکه پیش ازین گفتیم، و پیدا است که در چنین حالی پیشروان صوفیه صفویه هم بی کار نماندند و همین دعوی را تکرار کردند، و با اگر چنین گناهی از آنان سر نزده باشد معتقدان و پیروانشان چنین مقامی فوق مقامهای عادی آدمیان برای آنان قائل شدند و سرانجام همان نغمه‌ها را تکرار نمودند که فرقه‌های حلولیه از دیرباز در تمدن اسلامی سر داده بودند^۱ و خداوند عالمیان را از فراز مسند عزت و کبریائش بجسدهای فناپذیر آدمیان پایین آورده.

نمی‌دانیم که در میان صوفیان صفوی این فراخ گامی از کی آغاز شده بود ولی این را می‌دانیم که تصور مذکور پیش از عهد شاه اسمعیل شیوخ داشت. فضل‌الله بن روزبهان در عالم آرای امینی^۲ مدعیست که پیروان سلطان جنید برای شیخ خویش قائل بمرتبه الوهیت بودند و پسرش سلطان حیدر را «پسر خدا» می‌شمردند^۳. ابن پیروان که خنجی از آنان سخن می‌گوید ده هزارتن از صوفیان صفوی بوده‌اند که

مقامات العارفین». عبدالسلام فارسی در ترجمه اشارات شیخ این قسمت را با نثری ضمیمه فارسی در آورده است. ترجمه اشارات و تنبیها، تهران ۱۳۳۲، ص ۲۴۵-۲۵۶؛ گنجینه سخن، دکتر صفا، ۳۵، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۳۸-۲۴۶.

و نیز درباره این کوشش شیخ الرئیس رجوع کنید به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دکتر صفا، چاپ چهارم، تهران ۲۵۳۵ (۱۳۵۵)، ص ۲۵۷-۲۶۰ و باز همان کتاب، ص ۲۲۸-۲۳۰.

۱- همین کتاب، ۱۵، چاپ پنجم، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۶۱-۶۳.

۲- همین کتاب، ۴۳، تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی ص ۵۳۹.

۳- عالم آرای امینی، نقل از: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ

از روم آمده و در رکاب شیخ جنید با سپاه سلطان خلیل پادشاه سروان می جنگیده‌اند. بگفته فضل الله این «ابلهان روم» با آنکه جسد مرشد خود را در میدان جنگ آغشته بخاک و خون می‌یافتند او را مرده نمی‌شمردند و سخن گفتن از مرگ جنید برای آنان بایم هلاکت همراه بود.

دور نیست که فضل الله خنجی بعلت عنادی که با خاندان شیخ صفی الدین داشت، در بیان این مطلب راه مبالغه پیموده باشد اما چون دنباله چنین فکری را در عهد شاه اسمعیل و گرما گرم جنگها و کشتارهای او هم می‌بینیم، نمی‌توانیم حقیقت گفتار پسر روزبهان را یکباره انکار کنیم.

تاریخ‌نگاران صفویه از بیان چنین مطلبی که در نظر آنان کفر آشکار بود، خودداری داشتند و بجای آن مرشدان کامل را بصورت‌های دیگری می‌ستودند اما اشاره‌های مسافران فرنگی که در دوران قدرت شاه اسمعیل در ایران بودند، غالباً سخنان خنجی را تأیید می‌کند مثلاً یک بازرگان ونیزی^۱ می‌گوید: «متابعان این صوفی، خاصه لشکریانش، او را مانند خدایی می‌پرستند. بعضی از آنها بی‌سلاح بجنگ می‌روند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود...»^۲. در دنباله سخن همین بازرگان این مطلبها را می‌خوانیم: «بهمان‌سان که مسلمانان روی زمین همه جا جمله لا اله الا الله محمد رسول الله را بر زبان جاری می‌کنند و در زبان ایرانیان لا اله الا الله اسمعیل ولی الله است. همه کس بویژه سپاهیان و پیران جاودانی می‌شمردند.»^۳ نظیر همین معنی از گفتار دیگر فرنگیانی که در آن روزگار بنبریز رسیده بودند، برمی‌آید^۴ و از همه این اشارتها معلوم می‌شود که شاه اسمعیل از اینکه پیروانش

۱- بادداشتهای این بازرگان که نامش معلوم نیست، در مجموعه بی‌نام مسافرت‌های جهانگردان

دان ونیزی مندرج است که سال ۱۸۷۳ میلادی در لندن بطبع رسیده.

۲- ترجمه تاریخ ادبیات ایران، برون، ۴۰ ص ۴۰.

۳- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۵۵.

۴- اشاره سفر ونیزی Angiolello مندرج در مسافرت‌های جهانگردان ونیزی، لندن

۱۸۷۳، ص ۱۰۲. ترجمه تاریخ ادبیات ایران، برون، ۴، ص ۴۸-۴۹

اورا خدا خطاب می کردند متغیر و خشمگین بود^۱.

علت امتناع «مرشد کامل» از دنبال کردن اعتقادی که تا آن زمان فقط در حلقه صوفیان صفوی رواج داشت، آن بود که از آن پس قلمرو قدرت صوفیان منحصر بآن حلقه محدود نبود و می بایست جهت اعتقادی دیگری که در موازات اعتقادات عموم باشد اختیار کرد و آن همان دعوی ارتباط با امامان شیعه اثنی عشری در بیداری و خواب و ادعای مأموریت مستقیم از جانب امام دوازدهم و وراثت «خلافت مرتضوی» و سرانجام دعوی مقام و مرتبه‌یی در حد امامت بود که در قدیمترین کتابهای تاریخ دوران صفوی باشارتهایی متضمن آن معنی بازمی خوریم؛ از آن جمله در حبیب‌المیر که مؤلف آن قسمت مربوط پشاه اسمعیل را در هرات و دور از پایتخت شاه اسمعیل تألیف می کرد^۲، از آن پادشاه معمولاً با این وصفها و عنوانها یاد شده است: «در دریای ولایت» (تهران خیام، ۳ ص ۴۳۴)، «ثمره شجره بوستان امامت» (نیز، ص ۴۶۲)، «قدوة خاندان کرامت و امامت» (نیز، ص ۴۶۷)، «وارث خلافت مرتضوی» (نیز، ص ۴۶۷)، «پادشاه مرتضوی خصال» (نیز ص ۴۳۵، ۵۴۵)، «کرامت نژاد» (نیز، ص ۴۲۷)؛ در همین کتاب پیروان شاه اسمعیل «خدام امامت آشیان» (نیز، ص ۴۶۳) شمرده شده و خاندان صفوی «دودمان امامت مکان» (نیز، ص ۴۲۹) معرفی گردیده است.

این مقام والای طریقتی و شریعتی مرشدان کامل پیروان آنان را تا حد سجده کردن و نماز بردن بآنان پیش می برد و همین زمین بوس خود یکی از علت‌های تصور خدایی مرشدان کامل در نظر ناظران خارجی بود. موضوع نماز بردن بر این مرشدان یعنی پادشاهان صفوی بارها با اعتراض دیگر مسلمانان کشیده شد. یکی از اعتراضهای سلطان عثمانی آنست که بشاه تهماسب شده بدین مضمون که: «کیف تأذنون فی ان

۱- ایضاً، ترجمه تاریخ ادبیات برون، ۴ ص ۴۹.

۲- رجوع کنید بشرح حال قیام الدین خواندمیر، همین کتاب ۳۳ بویژه صفحه ۵۴۴.

يسجد لكم الناس مع ان السجود لغير الله تعالى كفر ليس به يقاس» و امير غياث الدين منصور حكيم ، وزير شاه تهماسب ناگزير بود در پاسخ آن اعتراض از قول پادشاه چنين بنويسد: « حكاية سجد الرعية لنا هي مثل سجد الملائكة لجدنا آدم حين اوحى الامر بذلك اليهم انما يفعلون ذلك شكر الله سبحانه وتعالى على ما انعم بنا عليهم و اظهار الكمال المسرة على ما ظهر منا باعانة الله و امضاء الله من اعلاء كلمة الحق و اطفاء نابرة الباطل في بلاد الله على رغم اعداء الله.»^۱

در نامه عبيدالله خان از بك بشاه تهماسب هم همين معنى تكرر شده و او سجده كردن را جز براى خداوند كفر دانسته و ادعا کرده است كه صفويان اين كردار زشت را بر رعيه الزام و تحميل نموده اند.^۲

سجده كردن و زمين بوسيدن در برابر مرشدان كامل و پادشاهان صفوى حتى براى خارجيان و سفيرانى كه بار مى يافتند الزامى بود . شاردن در مجلد سوم از سفرنامه خود مى گويد وقتى سفيرى بخدمت پادشاه مى رسيد مى بايست زانو بزند و سه بار زمين را بوسد بنحوى كه پيشانيش بر زمين بسايد، و آنگاه نامه يى را كه از جانب پادشاه خود آورده بود، بپادشاه ايران بدهد.

مطلبهاى كه در ذيل اين عنوان مى نويسم از آنچه تا كنون گفته شد نيز بنيكى آشكارست . اعتقاد قزلباشان نسبت بمرشدان چنان بود كه جانبازى در راه او برايشان حكم كسب ثواب اخروى داشت و بمنزله شهادت در جنگهاى صدر اسلام بود.^۳ درباره شاه اسمعيل چنين مى پنداشتند كه او با «صاحب الامر مهدى»

اعتقاد بمرشدان
كامل و جانبازى
در راه آنان

۱- روخات الجنات، ج ۷، ص ۱۹۲.

۲- احسن التواريخ، ص ۲۳۱.

۳- عالم آراى صفوى، تهران ۱۳۵۰، ص ۷۴ و موردهاى متعدد ديگر در همان كتاب و

نيز اشارتهاى سفرنامه نويسان كه پيش از اين ديده ايم يا پس از اين خواهد آمد؛ و بسي از سخنان و نقلهاى وقايع نگاران دوره صفويان.

ملاقات کرد و ازو تاج و شمشیر و خنجر و کمر با رخصت «خروج» گرفت^۱، و مادام که با آن شمشیر می‌جنگد ظفر با اوست. دعوی خوابهای شاه اسمعیل و شاه نهماسب هم در واقع کوششی دیگر در راه اسنوار کردن اعتقاد پیروان و آماده ساختنشان در جانبازی و از خود گذشتگی بود. توضیح آنکه شاه اسمعیل در بیشتر جنگها و اقدامهای خویش مدعی بود که در حالت رؤیا از جد خود علی بن ابی طالب دستور جنگ می‌گیرد و یا تدبیرهای لازم را می‌آموزد و پندار پیروانش این رؤیاها از زمان کودکی و پیش از رسیدن بمرتبه شهرباری بدو دست می‌داد^۲، و این معنی در عهد صفویان جزو حقایقی بود که از کتابی بکتابی نقل می‌شد. روتلو ازبگونه رؤیاهای «خاقان اسکندرشان» چندبار یاد کرده و از آنجمله در ابتدای قیام او بسال ۹۰۶ پیش از عزیمت بجانب شروان، چون اختلافی در این باب میان اطرافیان او بروز کرد، او «قرارداد که امشب اسنخاره خواهیم کسرد، آنچه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین فرمایند آنرا بفعل خواهیم آورد. روز دیگر خاقان اسکندرشان سالکان طریق دولتخواهی را بیایه سریرشاهی طلب داشته فرمود که دوش از ارواح مطهره ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین بر ما محقق شد...»^۳ و بعد از فتح شروان و تسخیر قلعه باکو ضمن محاصره قلعه گلستان باز مدعی تکرار این معنی شد و بدین تدبیر قزلباش را ازهای قلعه گلستان بسوی تبریز کشید و «در آن اثنا در خواب خاقان

۱- ایضاً عالم آرای صفوی ص ۴۵-۴۷؛ ۵۰؛ ۵۳؛ ۵۴. اصطلاح «خروج» که در این مورد بکار رفته گویا با معنایی که دوازده امامیان از آن می‌گرفتند، بعلت ادعای مأموریت شاه اسمعیل از جانب صاحب الامر مهدی، بی‌رابطه نباشد. در اصطلاح این فرقه «خروج» بجای «رجعت» استعمال می‌شود. اما باید در نظر داشت که در همین کتاب یاد شده بارها خروج بمعنی قیام نیز بکار رفته یعنی نهضت کردن و برخاستن در طلب ریاست و سلطنت.

۲- ایضاً عالم آرای صفوی ص ۲۳ و ۴۲-۴۵ و ۶۴.

۳- احسن التواریخ، ص ۴۲.

اسکندرشان یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در آمده امر فرمود که از بای قلعه گلستان بر خاسته بجانب آذربایجان عنان عزیمت معطوف دارد^۱ و طبعاً هنگام بروز مشکلات نظیر همین «واقعه‌ها» بر شد کامل دست می‌داد تا دستورهای لازم را از «حضرات ائمه» کسب کند^۲.

اعتقاد راسخ قزلباشان و مریدان «مرشدان کامل» باعث بود که بعضی از کارهای آنان را، همینکه از حد عادت فراتر می‌رفت، از مقوله «کرامات» بینگارند مثلاً داستان گذشتن شاه اسمعیل و سپاهیانش را از رود کر. توضیح آنکه شاه اسمعیل پیش از رسیدن بفرخ یسار شروانشاه و حمله باومی بایست از رودخانه کر بگذرد؛ پس یکی از سران قزلباش را بادو هزار سوار فرستاد تا پلی بر آن رودخانه بندند. آنان وقتی برودخانه رسیدند که ساحل مقابل را سپاهیان شروانشاه فرا گرفته بودند و ناگزیر بشاه اسمعیل خبر دادند که پل بستن میسر نیست و شاه تدبیری دیگر اندیشد. اما «شاه با سپاه آمد و زدخود را بر آب دریا، بتوفیق خدای عالم يك كس را آب نبرد»^۳. ابن مطلب را خواندمیر نیز بتفصیل ذکر کرده و کامیابی شاه اسمعیل را در این مورد نتیجه «هدایت بخت» و «مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح» دانسته و نوشته است که «بواسطه وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بزبده اولاد صاحب مقام محمود بیفزود»^۴.

اگر خواننده بداستان فریدون و کیخسرو که هر دو فرشاهی داشتند و از آشویان دین مزدایی بودند، بنگرد، مانند همین کارشگرف را چون نوعی معجزه در سر گذشت آنان می‌یابد. نخستین دردنبال کردن اژی‌دهاک از اروندرود گذشت و دومین هنگام

۱- ایضاً همان کتاب، ص ۴۷.

۲- عالم آرای صفوی، ص ۵۵.

۳- عالم آرای صفوی، ص ۵۷؛ و نیز بنگرید به احسن التواریخ ص ۴۳.

۴- حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۴۵۵-۴۵۶.

گریز از تورانیان همراه گیو و فرنگیس آمویهدر با را بی کشتی گذاره کرد بی آنکه تارمویی از آنان کم شود.^۱

منظور از مقایسه این دو داستان آنست که مریدان شاه اسمعیل و نوبسندگان احوالش چه در دوران حیات و چه پس از مرگ او، درباره وی تصور احوالی نظیر «کرامت» و «معجزه» می کردند و بهمان نحو که پیش از این دیده ایم او را ولیی از اولیاءالله می شمردند^۲ و این معنی در یادداشتهای جهانگردان و سفرنامه نویسان اروپایی آن روزگار هم تکرار شده است و چون مطالب آنان را با آنچه مؤلف کتاب عالم آرای صفوی نوشته مقایسه کنیم هماهنگی بسیار میان آنها مشاهده می نمایم، مثلاً در اینجایی بینیم که جنگجویان تصور می کنند در راه شیخ خود بدرجه «شهادت» نایل می شوند^۳ و یا ملاحظه می کنیم که سرخ کلاهان حتی کمترین تصور نامساعدی را درباره پیشوای خویش «کفر» می شمارند.^۴

درباره شاه تهماسب هم نظیر همین اعتقاد وجود داشت. بقول «وَنَسَانِ دَالِ السَّانِدِرِ» سفیر و نیز در دربار شاه تهماسب مردم ایران او را مانند خدا ستایش می کردند. او گوید که: نزد کسانی که بیمار یا تنگدست بودند اثر شفا بخش نام شاه تهماسب زیادتراًزیاری خواستن از درگاه خداوند تصور می شد. پارهیی نذر می کردند که اگر بمراد دل خود برسند ارمغانی پیش وی فرستند و برخی با امید آنکه دعایشان مستجاب شود درهای دولتخانه را در قزوین می بوسیدند. گروهی چنان بکرامتهای آن «سید بزرگوار» امیدوار بودند که آب وضویش را اکسیر تب ریز می شمردند و تکه پی

۱- حماسه سراسری در ایران، دکتر صفاء، چاپ دوم تهران ۱۳۳۳ خورشیدی: فریدون:

(ص ۴۶۱-۴۶۹) و کیخسرو (ص ۵۱۵-۵۲۴).

۲- همین کتاب و همین جلد، ص ۱۴۳.

۳- عالم آرای صفوی ص ۵۸-۵۹.

۴- ایضاً ص ۱۱۳.

از پارچه تن پوش یا شالش را برای تبرک یا ایمنی از چشم بد همیشه همراه داشتند.^۱ البته این «مرشد کامل» هم از دعوی کرامات دور نبود و مانند پدر ادعای کرد که در حوادث دشوار «حضرات ائمه معصومین» بخواب اومی آیند و او را راهنمایی می کنند. در واقعه معروف خود با ازبک می نویسد: «در آن شب آقا و مولای خود حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام را در واقعه دیدم که بر روی من تبسم فرموده گفت فتحی نیکو الحمد لله ترا مبسر شدا»^۲ و باز می گوید: «... در شب چهاردهم بشهر ذیحجه مذکور^۳ که از هری سه منزل بیرون آمده بودیم تب کردم و چند روز مریض بودم، شب در واقعه دیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خانه زینل خان که در قزوین است و در آن محل دولنخانه بود، نشسته اند و جوان محاسن سیاهی که تخمیناً بیست و پنج ساله بوده باشد در عقب سر آن حضرت بر سر پای استاده بود. من پیش آن حضرت رفته زمین خدمت بوسیدم و بدو زانوی ادب نشستم و سؤال کردم که یا حضرت، قربانت شوم، بدان طرف^۴ می روم، آیا مرا با جماعه اوزبک جنگ می شود یا نه؟ حضرت امیر المؤمنین فرمودند که ای تهماسب، تا غایت^۵ کدام مهم تو بجنگ ساخته شده که دیگر باره شود؟ مرتبه دیگر سؤال کردم که قربانت شوم، بفرمای که حال ما در آن طرف آب^۶ چون خواهد شد؟ جواب فرمودند که در آن طرف آب هیچ نیست، هر چه هست در این طرف آبست. سه مرتبه تکرار این سخن کردم، همین

۱- نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمورتا مرگ شاه عباس، ص ۲۱۲.

۲- تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین، ۱۳۴۳ هـ ق ۱، ص ۱۵.

۳- یعنی ذیحجه سال ۵۹۳۸ هـ.

۴- مقصود بجانب خراسان و بجنگ ازبکان است.

۵- یعنی تا این زمان.

۶- یعنی آنسوی آب آمربه، فرارود، ماوراءالنهر.

جواب فرمودند...»^۱.

شاه تهماسب موضوع توبه خود را از شرابخواری و ارتکاب دیگر مناهمی نیز نتیجه دو رؤیا در دو شب پیاپی وصف کرده است و می نویسد که: «در سن بیست سالگی که این سعادت نصیب شد این رباعی را انشاد کردم:

بک چند پی زمرده سوده شدیم بک چند بیا قوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم»^۲

از این رباعی بروشنی دریافته می شود که «مرشد کامل» چند گاهی با استعمال حبشش و شرابخواری دچار بود، و چون از این آلودگیها دست شست بدعوی او «از کل مملکت فسق و فجور برافتاد» لیکن دیده ایم که چنین نبود، اگرچه شاه تهماسب شخصاً تا پایان حیات در این راه ثابت قدم و در تظاهر با اجرای احکام شرع پای برجا ماند.^۳

مطلب مهمی که از سطرهای گذشته برمی آید آنست که سرسپردگی و اعتقاد شدید صوفیان قزلباش بخاندان شیخ صفی سر اصلی و اساسی پیشرفتهای سریع آن در بدو تشکیل شاهنشاهی صفویست، و اگر چنین اعتقاد را سخنی مخصوصاً در پادشاهی طولانی شاه تهماسب وجود نمی داشت شاید بقای دستگاه وسیع سلطنت شاه اسمعیل در برابر فشارهای شدید دو دولت عثمانی و ازبک، با احترازی که شاه تهماسب از رویارویی با دشمنان داشت، باسانی میسر نمی گشت.

اعتقاد به «مرشد کامل» و شیوع چنین تعبیر و اصطلاحی^۴ میان درویشان

۱- تذکره شاه تهماسب، ص ۲۳.

۲- تذکره شاه تهماسب، ص ۳۰-۳۱.

۳- ایضاً، ص ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۴۸ و جز آنها.

۴- عالم آرای صفوی، ص ۳۸، ۳۴۳، ۵۷۴، ۵۹۲، ۵۹۳ و جز آنها.

صفوی چنان بود که از همان آغاز کار پیشروان انسان را بجهانجویی و جهانگیری برمی‌انگیخت و این اعتقاد بعد ازین هم مدت‌ها باقی ماند و مسلماً ادامه یافتن همین اعتقاد باعث برآمدن تصور مقامات بلند دینی برای آنان بود که بنیادی استوار برای دراز آهنگی پادشاهی صفویان گردید و گرنه نابسامانی‌هایی که چند بار در پادشاهی آنان رخ داده بود قاعده می‌بایست بنا بودی آن سلسله بینجامد.

این اعتقاد همانقدر که برای امتداد دوران صفوی سودمند بود، در اواخر عهد صفویان بزبان کشور تمام شد، زبانی که حتی ظهور نادر نتوانست آنرا جبران کند و شاید بتوان گفت که پیامدهای نامطلوب آن دامنگیر خود نادر هم گردید.

این وضع درست همانند پایان عهد ساسانی در تاریخ پیش از اسلام ایرانست زیرا در آن روزگار اعتقاد دینی مردم بشاهنشاهان ساسانی مایه آن شده بود که مردم با همه بی‌نظمی‌های بعد از دوران خسرو پرویز و نابسامانی‌های اوضاع بسازند و فرمان‌روایی هیچیک از سرداران که توانایی تشکیل حکومت جدیدی را داشتند، تن در ندهند و عاقبت خود با هر چه بود و نبود بر سر این اعتقاد نادرست بروند.

همین اعتقاد شدید مردم باعث بود که دولت صفوی از ضربه درونی درهم نریزد، و کسانی هم که بعد از سقوط دولت شاه سلطان حسین خواستند زمام امور را در دست گیرند یا بعنوان حمایت از فرزند و فرزندزاد گانش و با بصورت و کالت و نمایندگی از طرف آن خاندان حکومت کردند.

از این اعتقاد شدید، مخصوصاً در دوران شاه اسماعیل، گاه بداستانهای شگفت‌انگیزی بازمی‌خوریم. از آن جمله است واقعه «کشته شدن خلیل سلطان». وی از سران قزلباش و حاکم فارس بود، در جنگ چالدران خدمتی چنانکه می‌بایست از او مشهود نیفتاد و شاه اسماعیل تصمیم به باده‌افراه او گرفت. پس «کور سلیمان قورچی» را مأمور کشتن او کرد و بشیر از فرستاد و او «در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زیب و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مهربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات جنگ و رباب اشتغال می‌نمود... کور سلیمان مانند بلای

ناگهان بدان محفل در آمده... آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا بر این جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضر ب دوازده چوب تأدیب نموده مراجعت نمایم و در ساعت باز گردم... لایق آنکه بخلو تخانه در آیی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم. خلیل سلطان به نهانخانه در آمده کور سلیمان از عقبش بشتافت و نشانی که در باب قنلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد. خلیل سلطان گفت: چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را؟ و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد...^۱.
 مأموریت‌های گوناگون قزلباشان در کشتن یا کور کردن شاهزادگان و بزرگان دولت صفوی هم بهمین سادگی و باهمین قاطعیت و اطاعت بی قید و شرط از مرشدان، انجام می گرفت ا

این نکته هم نباید فراموش شود که مقبول افتادن ادعای صفویان در سیادت و انتساب بخاندان امامت در نفوذ اجتماعی آنان و ادامه قدرت و حکومتشان بسیار مؤثر بود و این جنبه مذهبی آنان هر چه بر عمر حکومتشان و استواری اعتقاد مردم به خاندانهای سیادت افزوده می شد، بیشتر قوت می گرفت. اگر رسیدن مرشدان کامل پادشاهی اندک اندک از وجهه خانقاهی آنان کاست، دعوی سیادت این نقصان را جبران کرد.

نسبت داشتن بچنین خاندان «سیادت و کرامت» تا آن درجه در نظر ایرانیان اهمیت یافته بود که حتی چند مدت بعد از زوال دولت صفوی، وقتی اعقاب فتحعلی خان قاجار (کشته در ۱۱۳۹ هـ) خواستند اریکه شهرباری ایران را تصاحب کنند با افسانه سازی خود را بصفویان بستند و از نسل آنان دانستند. در این باب بجای خود سخن خواهد رفت.

«مرشدان کامل» از هنگامی بکامبایبهای نهایی رسیدند که بهانه‌های دینی را بر مقالات خانقاهی افزودند، صوفیانی سرسپرده را بحریهٔ تعصب مجهز کردند و بجان مخالفان خود انداختند و چنان کردند که سر از پای نشناخته بقربان گاه می‌رفتند و می‌کشند یا کشته می‌شدند. چنین نهضتی که تعصبِ کور آتش افروز

خشونت و سختگیری
در مبارزه با تسنن و
رسمی کردن تشیع

آن بود، جز با سخت‌کشی و خشونت کار نمی‌توانست داشت و چنین نیز بود. شاه اسمعیل خود این سختگیرها و خشونت‌ها را بی‌بانه اطاعت از فرمان امامان دین آغاز کرد و پیروانش نیز با یقین قاطع بدرستی آن‌ها را راه او را دنبال کردند.

نخستین لهیب این تعصب بسال ۹۰۶ هـ نزدیک شماخی در جنگ با امیر خلیل الله شروانشاه زبانه کشید. بعد از شکست خلیل سرش را بردند و سپس بپیکر وصل کرده بسوختند و از سرهای کشتگان منارها ساختند^۱ و از آن‌پس این شیوه نامیمون را هر جا که دستشان رسید معمول داشتند.

هنگامی که شاه اسمعیل الوند میرزای بایندری را در شرور منهزم ساخت (۹۰۷ هـ) و بتبریز وارد شد تصمیم قاطع بر رسمی کردن تشیع گرفت و «هم در اول جلوس همایون فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم الی یوم الحشر خوانند و پیش نماز آن تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند. مؤذنان مساجد و معابد لفظ اشهد ان علیاً ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن بپندازند»^۲ و نتیجهٔ اجراء این سیاست آن شد که آوازهٔ منقبت امامان شیعه بر سر منبرها بلند شود و «سنیان متعبد و خوار جیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام

۱- احسن التواریخ، ص ۴۵.

۲- حبیب السیر، تهران خیام، ۴، ص ۴۶۷-۴۶۸.

غازبان عظام خاسر و خائب و حیران و هارب روی باطراف آفاق نهند»^۱

اعلام رسمیت تشیع بهمین حد خاتمه نیافت بلکه با کشتار عده‌ای و سنکوت اجباری عددی دیگر همراه بود. صاحب تاریخ عالم آرای صفوی شرح این واقعه را با تفصیل بیشتری آورده است^۲ و بنابر توضیح او این بار نیز «مرشد کامل» مدعی ارتباط با پیشروان دین در عالم رؤیا گردید. در این رؤیا بدو آموخته شد که اگر تبریزبان بقبول مذهب شیعه تن در دهند چگونه آنان را طعمه شمشیر آبدار قزلباشان سازد. بحساب این تاریخ نویس از شش بهر مردم تبریز تنها دو بهر کیش دوازده امامی داشتند و هنگام آمدن بر خلیفگان سه گانه «بیش بادو کم مباد» گفتند و آن چهار بهر دیگر نیز از بیم شمشیرهای برهنه قزلباشان چنین کردند. اما گویا واقعه بدینگونه پایان نگرفت و در این داستان تبرا و تولای تبریزبان بسیار سرها «علف شمشیر» سرخ کلاهان گشت و این معنی از اشاره یک بازرگان ونیزی که در تبریز بود آشکارست^۳ و حتی بتصریح یکی دیگر از آنان مجموع کسانی که در این حادثه و حادثه‌های همانند بعدی در تبریز بقتل رسیدند به بیست هزار تن بالغ گشت^۴.

این شیوه هر جا که نشانه‌یی از خلاف در آنها دیده می‌شد بکار رفت و همواره با تهدید و کشتار همراه بود. هنگامی که شاه اسمعیل بعد از شکست و قتل محمدشاهی - بیگک بسوی هرات می‌رفت یکی از ملازمان وزیرش نجم‌ثانی را برای اعلام ورود پادشاه بدان شهر گسیل داشت. با رسیدن این فرستاده که قلیخان نام داشت بیم و هراس بر شهر مستولی شد چه از راه نارسیده چندتن را سربرید و قاضی هرات را که در

۱- حبيب السیر ص ۴۶۸.

۲- عالم آرای صفوی، ص ۶۴-۶۵.

۳- سفرنامه جهانگردان ایتالیایی، لندن ۱۸۷۳ منقول در: ترجمه تاریخ ادبیات

برون، ۴، ص ۴۹.

۴- سفرنامه آنژیوللو، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ

شاه عباس، ص ۱۵۳ و ۱۶۰.

«لعنت بر اعدای دین و دولت» تعلل ورزیده بود^۱ با خطیب شهر در مسجد گردنزد و سپس کلانتر و شیخ الاسلام را پیش چشم هرویان همانجا بقتل آورد و پنجهزار تومان نقد را که مردم برای نجات شیخ الاسلام گرد آورده بودند تصرف نمود و گفت: «هر کس لعنت بر خلفای ثلاثه می کند يك تومان از این زر باو می دهم. شیعیان خبردار شدند و لعن کردند و هر سری يك تومان زر گرفتند، و آن چنان و اهمهیی در دل مردم هرات کار کرد که چون او را می دیدند قالب تهی می کردند...»^۲ و در آن چند روز قریب بده نفر از کدخداهای بزرگ سنی را کشت که می گفت لعنت کنید، تا ایشان اندک ایستادگی می کردند بدست خود گردن می زد، تا می گفت از ترس او همان دم باواز بلند ناچار لعنت می کردند»^۳.

اما سفاکترین کس از میان پیروان شاه اسمعیل در راه مبارزه با اهل سنت و کشتار بی امان آنان، نجم ثانی امیر یار احمد اصفهانی، وزیر معروف او بود. وی در جنگهای فراورد با سنیان آن دیار رفتارهای بسیار خشن داشت و بسی از آن بیچارگان را گروهها گروه بتیغ قزلباشان سپرد. از جمله بدترین قتل عامهای نجم ثانی در آن دیار کشتار گروهها گروه قرشی است. وی حتی از کشتار جمعی سیدان سنی مذهب آن قلعه خودداری نکرد و گفت: «سید سنی را ماسید نمی دانیم!» و سپس آنها را که در مسجد تحصن بسته بودند یکجا طعمه شمشیرها کرد چنانکه در آن قتل عام مجموعاً پانزده هزار تن بجرم سنی بودن طعمه هلاک چشیدند»^۴.

در آن ایام رسم چنان بود که با سیران جنگ ابلاغ تشیع مینمودند و بنا بر اصطلاح قزلباشان از آنان می خواستند تا «علی ولی الله» بگویند. اگر می گفتند

۱- عالم آرای صفوی ص ۳۴۶.

۲- ایضاً همان صفحه.

۳- ایضاً ص ۳۴۷.

۴- درباره این قتل عام بنگرید به: حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۵۲۷-۵۲۸.

و به عالم آرای صفوی ص ۳۷۱-۳۷۲.

رستگار می شدند و اگر نه یا بقتل می رسیدند و یا در آتش می سوختند!؛ و این وضع درست ما را بیاد نخستین دوران ابلاغ دین اسلام و نشر آن می افکند که هم از آغاز کار اسلام بر محصوران و اسیران عرضه می شد و اگر پذیرفته نمی آمد کار بجنگ و کشتار می کشید. قزلباشان نیز چنین بودند، بمخالفتان پیشنهاد تبرا و تولا می کردند، اگر می پذیرفتند آسوده بودند و گرنه بی درنگ جان بر سر کار مخالفت می نهادند.

این رفتار را شاه اسمعیل و سرخ کلاهان، همه جا بیک شیوه داشته اند. هنگامی که شاه اسمعیل بسال ۹۰۹ هـ در تعاقب سلطان مراد آق قویونلو بشیر از تاخت، بعد از فتح آن شهر چندی آنجا ماند^۱. در این اوان حوزه علمی شیراز از برکت وجود استادانی که از اواخر عهد تیموری بازمانده بودند اهمیت علمی خاصی داشت و کان اکثر علمائها من المخالفین» ، یعنی مخالفان مذهب شیعه و بر طریقه اهل سنت. «شاه اسمعیل امر با حضار آنان کرد و فرمان داد تا خلیفگان سه گانه را دشنام گویند ولی آنها از این کار خودداری کردند زیرا تنیه در نزد آنان (یعنی اهل سنت) معمول نیست^۲، پس فرمان داد تا آنان را بکشند. بعد از آن بشاه اسمعیل گفته شد که یکی ازین دانشمندان بنام شمس الدین خفری^۳ صاحب حاشیه بر الهیات کتاب تجرید، باقی مانده است! شاه او را بخواند و فرمان داد تا آن خلیفگان را لعن کند. خفری چنین کرد و بدترین دشنامها را نثار آنان نمود و از مرگ رست و چون از خدمت پادشاه بیرون آمد یاران او را پذیره شدند و گفتند چگونه از مذهب خویش برگشتی و پیشوایان سه گانه خود را دشنام دادی؟ وی در پاسخ پیارسی گفت: یعنی از برای

۱- عالم آرای صفوی ص ۵۳-۵۴، ۶۲-۶۳، ۱۱۱ و جزآن.

۲- حبیب السیر، ۴، ص ۴۶۹-۴۷۵ در باره فتح عراق و فارس.

۳- مقصود از تنیه در نزد شیعیان کتمان عقیده مذهبی خود است در مقام انرار، و این از آنجا پدید آمد که فرقه بادشله مدتهای دراز در معرض خطر اهل سنت و تعصب آنان بود.

۴- مراد شمس الدین محمد خفری دانشمند مشهور است که ذکرش در شمار فیلسوفان

دوسه عرب کون برهنه مرد فاضلی همچون من کشته شود!۱.

ازینگونه فاضلان که بجرم نافرمانی در لعن خلیفگان سه گانه کشته شدند ، قاضی میر حسین میدی (م ۸۹۰۹) صاحب حاشیه شمسیه و شرح حکمة العین و شرح هدایه در حکمت و حاشیه طوابع در کلام و جز آنهاست^۲. شرح هدایه ابن فاضل جلیل هنوز هم از کتابهای معتبر درسی در حکمت پورسیناست . دیگر ازینگونه فاضلان امیر غیاث الدین محمد اصفهانی است که «کثرت مکنت و ثروت آن جناب نه آن مرتبه داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح آن توان داد»^۳ و او معلوم نیست بچه سبب و گویا برای مال و مکنت و نفوذ فراوانی که داشت بغضب خاقان اسکندر- شان گرفتار شده راه دیار نیستی پیمود^۴.

گروهی دیگر از دانشمندان سنی که فرصت گریز داشتند بخاک عثمانی یا بهند رفتند و یا بفرارود پناه بردند و از آن جمله اند مصلح الدین شافعی لاری از دانشمندان بزرگ قرن دهم، شاگرد ملا جلال الدین دوانی که بروم رفت و همانجا بسال ۹۷۹ هـ در گذشت^۵؛ و ملا عبدالعلی بیرجندی دانشمند بسیار معروف که نامش را در شمار عالمان خواهیم دید؛ و خواجه مولانای اصفهانی (م ۸۹۲۰) که از آذربایجان بهرات و از آنجا به بخارا گریخت و همانجا بود تا در گذشت^۶؛ و امیر عبدالوهاب شیخ الاسلام تبریز در عهد بایندریان که نخست بهرات و سپس بروم رفت و همانجا ماند^۷؛ و فضل الله بن روزبهان خنجی که بفرارود رفت و همانجا بود تا بعد از سال

۱- بتکرید به روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۵.

۲- احسن التواریخ ص ۸۲.

۳- حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۷.

۴- حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۷.

۵- تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۳۵۵-۳۵۶.

۶- حبیب السیر، ۴، ص ۶۰۷ و نیز همین جلد ص ۷۳.

۷- ایضاً همان جلد ص ۶۰۹.

۹۲۱ بدرود حیات گفت و در بخارا بخاک سپرده شد^۱.

از داستانهای خواندنی که در این میان شیوع یافته بود موضوع تغییر مذهب خاندان دشتکی شیرازی است. این خاندان در قرن نهم و قرن دهم اعتبار فراوان داشته و ریاست و علم را با هم جمع کرده بود و درباره آن بویژه وزیر و حکیم مشهور امیر غیاث الدین منصور (۸۹۴م) در ذیل احوال فیلسوفان عهد بتفصیل سخن خواهم گفت. این دودمان نیز مانند اکثر اهل زمان خود بر مذهب اهل سنت بود و بعد از نهضت صفویان طریقه‌ی نو برای تغییر آئین یافت یعنی بقول قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین، یکی از آنان بخواب دید که کتاب مشکوة را در اخبار و احادیث بخدمت پیامبر اسلام می‌برد و او بر حدیثهای اهل سنت انگشت محو می‌کشد و اثر انگشت وی بر آنها می‌ماند و چون از خواب برآمد کتاب را بر همان منوال یافت که در عالم رؤیا دیده بود و از نیروی همه آن خاندان قبول نشیع کردند. قاضی نورالله نوشته است که هنوز اثر آن انگشت پرنسخه یادشده خاندان دشتکی شیرازی باقیست. پیدا است که این «رؤیا» تأثیری بسیار سودمند در حفظ ریاست خاندان دشتکی داشت چنانکه امیر غیاث الدین منصور يك چند وزارت شاه تهماسب کرد و بازماندگان وی تا دیر گاه مقام بلند خود را در فارس حفظ نمودند و بر مراد خود زیستند.

نهضت صفویان، بنحوی که تا کنون با آن آشنایی یافته‌ایم،
تعصبات مذهبی می‌بایست هم از آغاز کار با واکنشهای سخت سیاسی و مذهبی همراه باشد. نخستین نشانهای این واکنش از نامه‌هایی که میان بایندریان و عثمانیان درباره سلطان حیدر و پیروانش مبادله شد آشکارست. سلطان یعقوب بایندری (۸۸۴-۸۹۶م) در نامه‌هایی فارسی که بسطان بایزید ثانی (۸۸۶-۹۱۸م) نوشت، آن شیخ را سر حلقه ارباب ضلال و مریدان او را گناهکارانی اعدای دین

و دشمنان پیامبر معرفی نموده^۱ و الوندمیرزای بایندری (۹۰۵-۹۰۷ هـ) هم در نامه فارسی خود بدان سلطان وعده داده است که دربر انداختن «اوباش قزلباش» از بندل هیچ کوشش دریغ نوزد، و با یزید در جواب فارسی خویش از وعده مساعدت برای مقابله با «طایفه باغیه قزلباشیه» سخن گفت.

لحن این مکتوبها از دورانی که شاداسمعیل خشونت‌های فرقه قزلباش را با قوت تمام آشکار ساخته و بسبب خلیفگان سه گانه و کشتار سنیان پرداخته بود شدیدتر شد. سلطان سلیم در نامه فارسی خود که بتاريخ ۹۲۰ هـ بعبدالله خان ازبک نوشته پادشاه نوخاسته صفوی را «صوفی بچه لثیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک» خوانده و عبیدالله را بخونخواهی پدر تحریض نموده است و پادشاه ازبک در پاسخ وی که بفارسی است و در همان سال ۹۲۰ هـ نگاشته، بکشته شدن نجم‌ثانی وزیر و سردار لایق شاه اسمعیل در فرارود (۹۱۸ هـ) اشاره کرده و او را «سگ کوچکی که نایب و سردار سگ بزرگ بود» شمرده و سرخ کلاهان را «زناده اوباش و ملاحده قزلباش» لقب داده است و این تعبیر از قزلباشان به «زندیق» و «ملحد» از تعبیرهای رایج آن عهد میان سنیان بود.

اختلاف صفویان با عثمانیان و ازبکان بدینگونه آغاز شد. هر دو طرف یکدیگر را ملحد و مخالف آیین پیامبر و دشمن خدا می‌شمردند و بنام «دین حق» شمشیر بر روی یکدیگر می‌کشیدند. قزلباشان در هر ناحیه که بدستان می‌افتاد سنی کشی می‌کردند و سنیان عثمانی و ازبک هم هر گاه فرصت ایلغار بایران می‌یافتند همین کار را در مقابل انجام می‌دادند.

هجومهای محمدشیبانی‌خان که از پایان عهد تیموری آغاز شده بود در عهد

۱- از مجموعه منشآت دولتی گردآورده فریدون بیگ منشی دربار عثمانی در قرن دهم هجری، چاپ استانبول ۱۲۷۳ هـ ق در دو مجلد. نقل از ترجمه تاریخ ادبیات برون، ص ۵۴. اشاره به باقی‌نامه‌های این مجموعه نیز مبتنی است بر نقل ادوارد برون در همان کتاب از صفحه یاد شده تا ص ۶۰.

صفوی ادامه یافت و بعد از کشته شدن او در عهد ریاست عبیدالله خان جنبه مذهبی گرفت و دنبال شد. ازین پس هر گاه از بکان بر قسمت‌های شیعه نشین ایران استیلا یافتند از قتل عام‌های وحشت‌انگیز خودداری نمودند. در سال ۹۳۵ هـ هنگامی که عبیدالله از بک در یکی از حمله‌های خود بر هرات مستولی شد هر کس را که متهم بلعن خلفا بود بمجرد شهادت دو تن بدیار نیستی فرستاد و درین میان رندان بهره‌های مالی خوب برداشتند. هر کس را که مال و ثروتی داشت بتهمت لعن خلفا بختگ عبیدالله می‌افکندند و دارایی او را بغارت می‌بردند. روملو این واقعه را چنین توصیف می‌کند: «از اموری که در آن ایام از آن قوم ناتمام بوقوع انجامید آن بود که با هر کسی از مردم هرات که به اندک جهاتی گمان می‌بردند دست در دامن وی می‌زدند و بنزد قاضی می‌بردند و می‌گفتند که این مرد در زمان قزلباش لعن صحابه کرده است و آن بدبخت بی‌آنکه تحقیق احوال نماید بمجرد شنیدن صیغه شهادت از آن دو کذاب بی‌سعادت حکم بقتل می‌کرد. محتسبان او را ناحق کشان کشان بمیدان هرات می‌بردند و بسان دزدان بقتل در می‌آوردند. بسا مردم سنی مذهب متعصب که سبب مال او را شیعه گفتند در آن زمان کشته گردید و بسا شیعیان محتاج و موالیان بی‌تاج که بنا بر عدم تمول سالم ماندند...»^۱

چند سال بعد، در ۹۴۲ هـ که باز عبیدالله خان هرات را متصرف شده بود، «هر روز بحکم آن خان بی‌ایمان پنج شش کس بـ واسطه تشیع باقوال جهال در چهار سوق هرات کشته می‌شدند و روستاییان بی‌دیانت و شهریان با خیانت با هر کس که عداوتی داشتند او را گرفته بنزد قاضی می‌بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان کرده است. بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم می‌داد... از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی رسید و سلب و نهب در اطراف خراسان شایع گردید...»^۲

۱- احسن التواریخ، ۲۲۲.

۲- ایضاً، ص ۲۷۲.

قیام شاه اسمعیل، در همان حال که بر آتش گزافه کاریهای ازبکان در مشرق ایران دامن زد، خشم سلاطین عثمانی و مفتیان سنی مذهب آن دیار را علیه ایران و شیعیان برانگیخت چنانکه در داخله سرزمین خود با شیعه در افتادند و بر آن شدند که با قطع ریشه آن قوم خویشان را از گرفتاریهای آینده برهانند؛ عالمان سنی مذهب آن دیار هم در پایتخت محفلی ساخته فتوی دادند که دعویهای مذهبی شیعیان از مقوله کفر است و آنان کافرند و جهاد با کافر واجب و ثواب کشتن شیعی از هر کافر حربی دیگر بیشتر است.^۱ در همان حال نیز سلطان عثمانی از راه مکاتبه با عبیدالله خان ازبک او را بمدافعت دادن در حمله های خود بر ایران تحریض می کرد و مرزهای غربی ایران را با تحریک کردن سنی آشفته می ساخت.

در این میان حادثه یی رخ داد که بر ثبات قدم عثمانیان در این مخالفت افزود. بدین معنی که صوفیان شیعی مذهب روم که از دیرباز در حلقه مریدان صفویه در آمده بودند، از پیروزی های شاه اسمعیل چنان مست باده غرور شدند که باندیشه تقلید از و در چیرگی بر شهرهای نزدیک بخود افتادند، و خلیفه آنان شاه قلی بابای تکلو پانزده هزار صوفی شمشیرزن گرد آورده بر حاکم ولایت تکه ایللی شورید و او را کشت و جمعی کثیر از رومیان اسیر و دستگیر شدند. شاه قلی بابا مقیدان را بتمامی از تیغ گذرانید.^۲ (۸۹۱۷). این پیروزی شاه قلی بابا را بطمع تسخیر ولایتهای دیگر انداخت ولی در ادامه جنگهای خود کشته شد و گروه بزرگی از صوفیان همراه او نیز در این جنگها بقتل رسیدند و باقی بایران گریختند.

این واقعه دولت عثمانی را مصمم ساخت که خطر صوفیان شیعی را از ریشه بر کند. سه سال بعد از واقعه شاه قلی بابا در عهد سلطنت سلطان سلیم (۹۱۸-۸۹۲۶) هر کس که با صوفیان تکه ایللی رابطه و در قیام شاه قلی بابا بنحوی دخالت یا با آن

۱- سلیم نامه، منقول در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ

شاه عباس، ص ۱۶۳.

۲- احسن التواریخ روملو، ص ۱۲۵.

رابطه داشت از دم تبغ گذشت و پیشانی دیگران را که در این فتنه دست نداشته اما متهم برفض بودند داغ کردند تا از آن پس شناخته شوند. در این واقعه چهل هزار تن از شیعیان بقتل رسیدند و همه مورخان که درباره این کشتار « مغولانه » سخن گفته‌اند آنرا بسیار سخت و وحشیانه دانسته‌اند. فن‌هامر در تاریخ عثمانی نوشته‌است که «قتل عام مزبور یکی از دهشتناکترین اعمالیست که بنام مذهب صورت گرفته است حتی نسبت به سببیت‌هایی که در هیئت تفتیش مذهبی در اسپانیا و کشتار سن بارتولومی ظهور یافت»^۱.

آزار شیعیان بوسیله دولت عثمانی و کار گزارانش، از آن پس هیچگاه انقطاع نپذیرفت و تا پایان عهد صفوی امتداد داشت. میدانیم که سلطانی مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۴۹ هـ) بسال ۱۰۴۸ در دوران شاه صفی بغداد را محاصره و فتح کرد و شاه صفی که قدرت باز گرفتن آن شهر را در خود نمی‌دید ضمن تقاضای صلح بغداد را بدولت عثمانی وا گذاشت. در این اوان نوح افندی مفتی روم فتوایی متضمن سخت‌ترین تصمیمات اهل سنت علیه شیعه داد و در آن جنگ با شیعیان و کشتار آنان و بترده ساختن زنان و فرزندانشان را واجب اعلام نمود و در همین فتوی شیعه را کافر و فاجر دانسته و گفته‌است که آنان انواع کفر و طغیان و عناد و فسق و زندقه و الحاد را در خود جمع کرده‌اند و هر کس که درباره کفر و الحاد و وجوب جنگ با آنان و جواز کشتن آن قوم تردید کند مانند خود آنان کافر است. نوح افندی دلیل

۱ - Von Hammer, Gesch. d. Osmanisch. Reich نقل از ترجمه تاریخ

ادبیات برون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶، ص ۵۸.

درباره قتل عام مذکور، گذشته از اشاره برون در تاریخ ادبیات خود (ترجمه مذکور)

بنگرید به: تاریخ مفصل ایران، از مرحوم عباس اقبال آشتیانی ص ۶۶۶؛ و قسمت تاریخ

فرهنگی و سیاسی ایران بقلم لارنس لاکهارت، مندرج در کتاب ایران شهر، ج ۱ تهران ۱۳۴۲

ص: ۴۳۶؛ و تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران

اصلی جهاد با رافضیان را کفر و طغیان ایشان شمرده و بعد از شرح مبسوطی درباره این طغیان و کفر (البغی و الکفر) بدین نکته تصریح کرده است که: « فیجب قتل هؤلاء الاشرار الکفار الفجار، تابوا اولم يتوبوا، فلا يجوز تر کهم علی ما هم علیه باعطاء الجزية ولا بأمان موقت ولا بأمان مؤبد، ويجوز استرقاق نسائهم لان استرقاق المرتدة بعد ما لحقت بدار الحرب جائز و يجوز استرقاق ذرارهم تبعاً لامها تهم لان الولد يتبع الأم فی الاسترقاق»^۱.

شیخ علی نقی کمره‌بی طغایی شیرازی (م. ۱۰۶۰ هـ) از معاصران شاه صفی و شاه عباس دوم در رد این فتوای نوح افندی حنفی و در مسأله امامت کتابی در دو مجلد تألیف کرده است؛ ولی این نظر اهل سنت نسبت بشیعه پیش از فتوای نوح افندی یا بعد از آن بارها اظهار شد و مطلقاً مطالب تازه‌یی نیست. در نامه‌یی که عبیدالله خان از بک بشاه تهماسب نوشته^۲ و پیش ازین بقسمتی از آن اشاره شده، این مطلب اخیر یعنی ادعای کفر و الحاد شیعه در نظر اهل سنت نیز تصریح گردیده است. وی در اینجا قزلباشان را «اهل بدعت و ضلال» دانسته و با تأسف توضیح داده است که آنان در هرات «مساجد و معابد را طویله اسبان و خران کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها و چوبها را جهت هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شرابخانه ساخته بوده‌اند».

از جمله علت‌های اعتراض عبیدالله خان بر شاه تهماسب و دیگر شیعیان ایران در این نامه آنست که اینان در «سب شیخین» اصرار می‌ورزیدند. وی گوید: «با وجود آنکه می‌دانند که سب شیخین کفر است این کفر را شب و روز شعار خود ساخته‌اند از جانب سلطانان عثمانی هم بارها به «سب خلفای ثلاث» اعتراض شده است خاصه که آنان مدعی خلافت بوده و دفاع از مقام خلافت را وظیفه خود می‌شمرده‌اند. در نامه‌یی که سلطان روم بشاه تهماسب نوشته دشنام گفتن بخلیفگان سه گانه را عمل

۱- روخات الجنات، ج ۴ ص ۳۸۳-۳۸۴.

۲- احسن التواریخ، ص ۲۲۶-۲۳۳.

مردم جلف و سبکسار و فرومایه دانسته است^۱ و البته نظایر این اعتراضها بسیار بود. دشنام گفتن بخلیفگان سه گانه که از آغاز دوران صفوی در ایران شیوع یافته بود گاه بیعضی تظاهرها یا برپاداشتن جشنهایی هم می کشید. از آن جمله است «جشن عمر کشان». این جشن می بایست در ۲۶ ذی حجه هر سال بر گزار شود. لیکن شیعه آنرا در نهم ربیع الاول برپا می داشتند و مجلسی در بحار الانوار (ج ۸، ص ۳۱۳) خبری در این باب و بایستگی مسرت شاعیان در آن روز از ماخذ پیشین نقل کرده، اگرچه خلاف ضبط مورخانست. یکی از معروفترین کتابها در این باب که محل مراجعه عالمان مذهبی شیعه بوده کتاب «عقد الدررفی بقر بطن عمر» است که حاجی میرزا حسین نوری (۱۳۲۰ هـ) از آن در کتاب شاخه طوبی که آن نیز درباره مرگ عمر است استفاده و نقل کرده است. گویا این کتاب در سده دهم تدوین شده باشد و در آن خبرها و شعرهای بسیار بتازی در ذکر فضائل این روز و بایستگی سرور و شادمانی شیعیان امامی در آن و پوشیدن جامه های خوب و صرف طعامهای لذیذ و نیکی کردن بشعیان تهی دست، آمده است؛ و جز این دو کتاب که بر شمرده ام چند کتاب دیگر در همین باب بدست عالمان مذهبی شیعه امامیه مدون گردیده^۲. نگارنده این کتاب در روز گار کودکی چندبار شاهد بر گزاردن آیین این جشن در شهر باره-فروش مازندران (= بابل) بود که مردم عادی و زنان و کودکان در آن گرد می آمدند. در این مراسم آدمکی از بوریا و گاه که آنرا عمر نام می دادند، می ساخته و بنفت می آغشته و آتش می زده و گرد آن بدست کوفتن و سرود خواندن و شادمانی کردن می پرداخته اند. پیدا است که چنین آیینی ممکن نبود در عهد غلبه اهل سنت، جز در خفا، بر گزار گردد، و مساعدترین دوران رواج آن عهد صفوی و دوره دشنامگویی به خلیفه نخستین مسلمانان بود.

۱- روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۲.

۲- بنگرید بشرح مبسوطی که ذیل نام کتاب «عقد الدررفی بقر بطن عمر» در فهرست

کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۴۱۵-۱۴۲۱ در متن و حاشیه آمده است.

این اختلاف شیعه و سنی و لعن و طعن دو طرف بر یکدیگر البته ایجاد مزاحمت‌هایی از هر سوی بر سوی دیگر می‌کرد مثلاً دشنام گفتن بسه خلیفه نخستین در ایران مایه آن بود که اهل سنت در قلمرو دولت عثمانی بر عالمان شیعی بتازند و آنان را آزار دهند چندان که ناگزیر شدند از شیخ علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی مجتهد بزرگ عهد شاه تهماسب که در سب خلفای سه گانه مبالغه می‌نمود، درخواست کنند نادرست از این درشتخویی بردارد. در پیامی که عالمان شیعی مکه چند مدت دنبال تر ازین ، بعالمان مذهبی و اهل منبر اصفهان فرستادند این عبارت جالب توجه است که: «انکم تسبون ائمتهم فی اصفهان ونحن فی الحرمین نعذب بذلك اللعن والسب»^۱.

در اینجا وارد این بحث نمی‌شوم که عالمان شیعه و اهل سنت در اثبات و رد نظرهای خود و مخالفان چه کوششها و اثرهایی داشته‌اند چه جای این سخن در جستار دانشهای دینی آن عهد است، اما این نکته قابل ذکر است که بحث و جدل در این موضوع در حد بیان و بنان محدود نمی‌ماند و بفتوای الحاد و نفی بلد و کشتن و سوختن و اینگونه کارهای ناپه‌نجا هم می‌کشید چنانکه پیش ازین در شرح کارهای شاه اسمعیل بنمونه‌هایی از آن باز خورده‌ایم. طبعاً اگر از میان عالمان شیعه نیز کسی بچنگ پادشاهان مخالف می‌افتاد همین رفتار با آنان جاری بود و نمودار بارز آن کشتن قاضی ضیاءالدین نورالله شوشتری مرعشی (۹۵۶-۱۰۱۹ هجری) مؤلف کتابهای مشهور مجالس المؤمنین و «احقاق الحق و اذهاق الباطل» است. در این دو کتاب قاضی شوشتری سخت بر «ناصریان» تاخته و هر جا توانسته با اقامه دلیلهای و برهانها در باطل شمردن مذهب آنان کوشیده است، و بسبب همین اصرار و اصرار در ناصواب دانستن مذاهب اهل سنت بود که بدستور نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری) آنقدر او را با تازیانه خاردار زدند تا مرد، و من طبعاً در همان مبحث دانشهای دینی که گفته شد درباره این عالم جلیل و کتابهایش سخن خواهم گفت.

عالمان دین

با مطالعه در آنچه گذشته است روشن می‌شود که حوزه
اقتدار صفویان و سرخ کلاهان در محیطی کاملاً دور از دنیای

گذشته شیعیان دوازده امامی یا دیگر فرقه‌های شیعه تشکیل یافت و بیش از هر چیز
منکی بود بر اعتقاد عامیانه و دور از تحقیق و تعلیل مطالب مذهبی. هنگامی هم که
شاه اسمعیل بقصد خونخواهی پدر و نیای خود از لاهیجان بطارم و از آنجا باردبیل
و سپس بجانب سروان و باکویه و گلستان و تبریز می‌شتافت، همه سران و اطرافیان
او جنگجویانی از قبیله‌های مختلف ترکمان بودند که پیش ازین شناختیم، و او بعد
از فتح تبریز و اعلان تشیع و الزام مردم به «سب خلفای ثلاث» و ذکر ولایت علی بن
ابی طالب در خطبه‌ها، از یآوری يك حوزه علمی شیعه در ایران که آمادگی کار داشته
باشد، برخوردار بود. گذشته ازین شیعه در درازای دوران تیموری نتوانستند در
ایران، چنانکه باید، فعالیتی داشته باشند تا امکان تشکیل حوزه‌های علمی بزرگی
برایشان فراهم باشد. بنحوی که پیش ازین گفته شد^۱ بعد از سقوط بغداد بدست هلاکو
و ضعف عالمان اهل سنت در ایران و عراق، حوزه دانشهای مذهبی شیعه در حله و
دیگر شهرهای عراق قوت گرفت، و هنگامی که صفویان برای تعلیم مراسم شرعی
تشیع حاجت بعدهبی از عالمان دین یافتند مراکز مهم و اصلی تجمع اینگونه
عالمان مذهبی بیشتر در عراق عرب و بحرین و جبل عامل لبنان بود.

شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب برای تعلیم اصول و فروع مذهب امامی
اثنی عشری نخست از عالمان معدودی که در ایران و در دسترسشان بود استفاده کردند
و آنان را بشهرهای مختلف فرستادند^۲ و یا بترجمه و تألیف کتابهایی درباره فقه
دوازده امامیان گماشتند. روملودر ذیل واقعه فتح تبریز و اعلام رسمیت تشیع می‌نویسد
که: «در آن اوان از مسایل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری

۱- همین کتاب و همین جلد، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲- ضمن وجود شواهد مختلف بنگرید به حبیب السیر، تهران خیام، ج ۳، ص ۶۰۸.

و روایات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۶ و جزآنها.

اطلاعی نداشتند زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از کتاب قواعد اسلام^۱ که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلّی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت از روی آن تعلیم و تعلم مسایل دینی می نمودند تا آنکه روز بروز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت^۲.

نتیجه فقدان عالمان کافی برای آموختن اصول و فروع دین اسلام بر طریقه مذهب امامی اثنی عشری آن شد که پادشاهان صفوی دست نیاز بجانب عالمان شیعی مذهب کشورهای عربی زبان دراز کنند و در نتیجه از آغاز تا اواخر عهد صفویان بتدریج گروه بزرگی از آنان بایران مهاجرت نمایند و در این کشور باقی بمانند. پیش ازین بدین نکته اشارتی داشته^۳ و بعد از این درس گذشت دانشهای دینی باز فرصت گفتار در این زمینه خواهیم داشت.

عالمان مذکور با تعلیمات خود در ایران و عراق حوزه‌هایی برای دانشهای دینی پدید آوردند، و در این حوزه‌ها بر اثر حمایت پادشاهان صفوی و گنج افشانیهای آنان و دیگر مالداران و صاحبان جاه و مقام بسرعت گروه بزرگی از عالمان مذهبی جدید تربیت و در سراسر ایران پراکنده شدند.

کسب احترام روز افزون اینگونه عالمان و بر خورداری آنان از رفاه و تن آسانی فراوان نه تنها موجب غلبه و نفوذ اجتماعی آنها گردید بلکه در طبقات جوان که دنبال سوادآموزی و کسب دانش بودند، شوقی وافر بفرآ گرفتن دانشهای مذهبی و در آمدن در صف عالمان دین پدید آورد، و این شوق چنان قاهر و غالب بود که هر که ازین پس راه مدرسه می‌پیمود منحصرأ در آرزوی آموختن دانشهای شرعی و در مقدمه آنها، زبان عربی، بود و گفتمانی که همگان دانش را منحصر بهمین دورشته از اطلاعات

۱- مقصود کتاب «قواعد الاحکام» است که محقق کرکی آنرا شرح کرد.

۲- احسن التواریخ ص ۶۱.

۳- همین کتاب و همین جلد، ص ۱۲۶ و ۱۲۷ بعد.

می‌شمردند و آن دیگر دانشها را که در حوزه علمی اسلامی رائج بود یا بر طاق نسیان نهادند و یا جز برای بر آوردن نیازهای دینی بدانها نپرداختند.

بر اثر توجه بکسب دانشهای دینی ایجاد مدرسه‌های مذهبی رواج گرفت و برای آنها تعیین موقوفه‌ها و مستمریها و تقدیم نذرها و نیازها بیش از آنچه در روزگار آن پیشین بود، باب شد.

در عهد صفویان ریاست دینی بر عهده «صدر الشریعه» بود و این مقام از دوران تیموری وجود داشت. صدر عهده‌دار همه کارها و سازمانهای مذهبی بود و از جانب او در شهرها نماینده‌یی با عنوان «شیخ الاسلام»، برای بست و گشاد مسائل شرعی و مراقبت در اجرای قاعده‌ها و قانونهای دینی گماشته می‌شد و پیداست که عالمان محلی با وی همکاری داشتند، مگر آنکه گاه ستیزه‌هایی میان آنها در می‌گرفت. این شیخ الاسلامان نقش «محنتب» را که در روزگار آن پیش بود، اجرا می‌کردند. از اواخر سده یازدهم هجری بجای صدر الشریعه کسی با عنوان «ملاباشی» یعنی رئیس ملایان رعایت و اجرای احکام شرع را زیر نظر می‌گرفت و این ملاباشیان در عهد پادشاهان اخیر صفوی نفوذ بسیار و در امور مملکت دخالت و تأثیر فراوان داشتند. از جمله کارهای صدر الشریعه و شیخ الاسلام و ملاباشی و ملایان تابع او، غیر از نظارت در رعایت و اجرای احکام دین و رسیدگی بهمه نیازهای شرعی مردم، تشکیل «جماعات» و بر گزاردن «جمعات» بود. مراد از جماعات فراهم آمدن مردم برای بعضی مراسم مذهبی مانند تشکیل مجلسهای سوگواری یا مجلسهای «احیاء» و اینگونه کارها بود که برخی از ملاباشیان مانند ملا محمد باقر مجلسی اهتمامی خاص درباره آنها داشتند. «جمعات» یعنی نمازهای جمعه هم بوسیله همین دسته بر گزار می‌شد.

منصب قضا بفرمان پادشاه بکسی تفویض می‌گشت، بدین معنی که پادشاه یکی از عالمان بلند مقام شرع را عنوان «افضی القضاة»^۱ می‌داد و او قاضیان شهرها

را معین می کرد، بهمان نحو که از قدیم متداول بود.

اما برگزاردن نماز جمعه در غیبت امام، یعنی پیش از رجعت امام منتظر، میان عالمان دینی شیعه محل بحث و مشاجره سخت بود، بعضی آنرا حرام می شمردند و گروهی دیگر واجب می پنداشتند. مثلاً از میان عالمان مذهبی مشهور شیخ لطف الله بن عبدالکریم عاملی (م ۱۰۳۲ هـ) نماز جمعه را در غیبت امام واجب می دانست^۱ و علی نقی کمره‌یی (م ۱۰۶۰ هـ) رساله‌یی بعنوان «حرمة صلاة الجمعة» داشت^۲ و علیرضای شیرازی مشهور به «تجلی» (م ۱۰۸۵ هـ) رساله‌یی در همین باب یعنی منع نماز جمعه در غیبت امام نگاشت^۳. بعضی از عالمان مانند محمد طاهر بن محمد حسین قمی، مخالف فیلسوفان و صوفیان، تارکان نماز جمعه و کسانی را که در تحریم آن کتابی تألیف می کرده یا سخنی می گفته‌اند، تکفیر می نمود^۴ و «ملاباشی» عهدشاه سلیمان و شاه سلطان حسین یعنی ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) در برگزاردن «جمعات» و تشکیل «جماعات» و برپای داشتن «مجامع عبادات» و «لیالی الاحیاء» و مانده اینها نگرش و کوششی ویژه داشت تا بدانجا که پس از مرگ او دیگر چنان مجلسهای پرازدحام را نشان نداده‌اند^۵.

عالمان مذهبی شیعه در عهدی که مطالعه می کنیم از حیث تأمین معاش در درجات گوناگون قرار داشتند. بیشتر مجتهدان بزرگ و مرجع را از پادشاهان مستمری و وظیفه خاص بود و گاه بفرمان شاهان برایشان مسکنی خریداری می شد^۶.

۱- احسن التواریخ، ص ۱۲۵۵، روذات الجنات، ج ۶ ص ۸۲-۸۳.

۲- روذات الجنات ج ۱ ص ۳۲.

۳- ایضاً همان کتاب، ج ۴، ص ۳۸۳.

۴- ایضاً، ج ۲، ص ۶۹.

۵- روذات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴.

۶- ایضاً، ج ۲، ص ۸۶.

۷- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۴، ۱۵۷ و جزآن.

و گذشته ازین سهم امام یعنی مالیاتی که می‌بایست بامام زمان پرداخت ، از جانب ثروتمندان معتقد در اختیار آنان گذارده می‌شد و یا می‌بایست که بحکم اداء وظیفه گذارده شود، و بر سر همه اینها از عایدی موقوفه مدرسه‌ها و مسجدها و تکیه‌ها بمدرسان و پیشمازان و برگزارندگان منقبت‌ها و تعزیت‌های پیشوایان دین سهمی می‌رسید و متولیان اوقاف توزیع این سهمیه‌ها را برعهده می‌گرفتند.

با سیاست استوار دینی که صفویان و سرخ کلاهان در پیش
نفوذِ عالمانِ
 گرفتند ناگزیر همان وضع در ایران تجدید می‌شد که در
مذهبی
 عهد رواج سیاست دینی غزنویان و سلجوقیان و دیگر
 حکومت‌های ترک‌نژاد ایران برقرار بود. در آن دوران یکی از چند نتیجه مستقیم سیاست
 مذهبی غلبه عالمان شرع و تسلط آنان در همه مرکزهای اجتماعی و حتی سیاسی
 بود ، و من در مجلدهای پیشین ازین کتاب هر جا که می‌بایست درین باره سخن
 گفته‌ام. سیاست دینی صفوی هم‌چنین ثمری داشت و حالتی از غلبه عالمان مذهبی
 پدید آورد که از میانه سده دهم آغاز شد و جز در بعضی فترت‌های کوتاه همواره
 بقوت خود باقی ماند . اگرچه شاه اسمعیل شخصاً عالمان شرعی شیعه را بدیده
 احترام می‌نگریست و از بذل لطف و مال بدانان دریغ نمی‌ورزید، لیکن تسلط او
 بر امور چنان بود که مجالی بدیگران برای تحمیل نفوذ خود نمی‌داد و این چیرگی
 عالمان دین بر همه امور شرعی و عرفی در واقع از زمان پادشاهی تهماسب آغاز
 شد. هنوز چندسالی از دوران سلطنت این پادشاه نگذشته بود که از جمیع «مناهی»
 توبه کرد (۸۹۳۹) و شاعری گمنام در تاریخ این تصمیم چنین گفت:

سلطان کشور دین تهماسب شاه عادل سو گند داد و توبه خیل سپاه دین را

تاریخ توبه کردن شد «توبه نصوحا»^۱ سر الهی است این منکر مباح این را^۲ نتیجه این اقدام آن شد که در سراسر کشور «شرابخانها و بوزه»^۳ خانها و بیت اللطف و سایر نامشروعات را بستند^۴ و صرف بنگگ و حشیش و بوزه و شراب از ملاء عام بمجلسهای پنهانی خواص و عوام انتقال یافت.

این اقدام تهماسب مقدمه دوره‌ی ازدعوی تعبد و تقدس بوسیله پادشاه صفوی و ملازمانش شد که تا پایان حیات او (۹۸۴هـ) بدر از اکتشید و در خلال همین مدتست که کار معاشرت شاه با عالمان دین و حتی حضور در مجلسهای بحث آنان بالا گرفت و احترام و اعتقاد بعالمان دین تا بدانجا رسید که حتی، بشیوه صوفیان نسبت بمشایخ خود، برای آنان دعوی «کرامت» شد.^۵

درستست که در میان اهل سنت حدیثها و خبرهایی در حفظ حرمت «علماء امت» جاریست، اما در بین شیعه اثنی عشری حدیث خاصی در این مورد بامام صادق نسبت داده شده که قوت و حکومت عالمان شرعی آن فرقه را بیالاترین حد می‌رساند و کسانی را که از اطاعت آنان سرباز زنند در شمار مشرکان و دشمنان خدا درمی‌آورد و آن چنین است «انظروا الی من کان منکم قدروی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا، فارضوا به حکماً، فانی قد جعلته حاکماً، فاذا حکم بحکم فمن لم

۱- از «توبه نصوحا» سال ۹۶۳ استخراج می‌شود و بنا بر این با شاعر را اشتباهی دست داده و با این شعر را شاعر بی‌اطلاعی در زمانی دور از تهماسب سروده است.

۲- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵۴۷.

۳- بوزه نوعی شراب بود که از آرد برنج و ارزن و جو می‌ساختند و در ایران و فرارود (ماوراءالنهر) بسیار می‌نوشیدند.

۴- تذکره شاه تهماسب، ص ۳۰. شاه تهماسب در باره این توبه بتفصیل در تذکره خود سخن گفته و یک رباعی هم بدین مناسبت سروده است. همین جلد، ص ۱۵۴.

۵- احسن التواریخ، ص ۲۵۶؛ روذات الجنات، ج ۴، ص ۳۷۱-۳۷۲ و ۳۷۵، و

جلد ۱، ص ۸۱-۸۲ و جزآن.

يقبله منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد و هو راد علی الله وهو علی حد الشریک»^۱.
 پیداست با شرحین حدیثی میان اثنی عشریان میزان قدرت و نفوذ عالمان شرع
 یکجا می‌رسد، خاصه که براین مطلب موضوع نیابت مجتهد اعلم و اتقی از امام
 غایب و نیابت سایر مجتهدان بدرجاتهم از نایب امام قدرت شرعی والایی بسدین
 قوم می‌بخشد.

این موضوع نیابت از امام غایب و همچنین استناد بحدیثی که نقل کرده‌ام ،
 از مطلبهایی است که هم از آغاز عهد صفوی محل توجه پادشاهان بوده و دست‌طبقه
 یاد شده را در همه کارهای عرفی و شرعی باز می‌کرده است. یکی از اسرار قدرت و
 نفوذ عظیم عالمان دینی شیعه در عهد صفوی در رعایت همین دو نکته نهفته است. شاه
 تهماسب در فرمانهایی که درباره اطاعت از محقق کرکی (م- ۹۴ هـ) داده چندبار،
 چنانکه خواهیم دید، او را با عنوان «نایب الامام» ستوده و علاوه بر این در یکی از
 یادداشتها که می‌گویند بخط او بود ، بعد از اشاره بحدیث مذکور که بامام صادق
 نسبت داده شده، چنین نوشته است: «لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین
 که حافظان شرع سید المرسلین اند با شریک دریک درجه است. پس هر که مخالفت
 خاتم المجتهدین ، وارث علوم سید المرسلین نائب الائمة المعصومین... کند و در
 مقام متابعت نباشد بی شائبه ملعون و مردود و در این آستان ملک آشیان مطرود است...
 کتبه طهماسب بن شاه اسمعیل الصفوی الموسوی»^۲.

چنین حکم و دستوری خطمشی دولت صفوی را تا پایان این عهد معلوم
 کرد و اگر چه جانشین شاه تهماسب یعنی شاه اسمعیل با اظهار تمایل بعالمان اهل
 سنت، چنانکه خواهیم دید، نظر و حکم مذکور را اندکی سست نمود لیکن چون
 دوران قدرتش کوتاه بود در این نظام مذهبی شدید رخنه‌یی حاصل نشد بخصوص
 که شاه عباس بزرگ با تجدید احترام عالمان دین سیاست مذهبی نیای خود را

۱- نقل از روایات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۲-۳۶۳.

۲- روایات الجنات، ج ۴، ص ۳۶۳.

با قوت تمام دنبال نمود.

این قدرت و نفوذ اگرچه با انقراض صفویان و ظهور نادر و کم اعتنایی او به عالمان مذهبی و نپرداختن کریمخان زند باین موضوع چند گاهی فرونشست لیکن بزودی در عهد فتحعلی شاه باوج کمال رسید، چنانکه بعد ازین گفته خواهد شد . چون دولت صفوی حاجت بافزایش عالمان شرع بطریقه امامیان داشت، از همان آغاز کار خود شروع بتشویق آنان از راه مساعدتهای مالی کرد. این کار از عهد شاه اسمعیل شروع شد و در عهد شاه تهماسب بکمال رسید و او برای گروهی از عالمان شیعه که در قلمرو سلطنت وی میزیستند مستمری و هدایا و حتی موفقوهایی برقرار کرد. از جمله برای ابراهیم بن سلیمان قطفی بحرانی^۱ که هدیه ها و جایزه های شاه تهماسب را نپذیرفته و گفته بود که حاجتی بدان ندارد و بهمین سبب هم محقق کرکی او را سرزنش کرد و گفت که نمی بایست آنهار ارد کند، چه در این صورت خلاف سنت امام حسن مجتبی عمل کرده است که جوایز معاویه را می پذیرفت در حالی که شاه تهماسب بدتر از معاویه نیست، و شاه تهماسب برای همین محقق ثانی و ظیفه و مقرری سالانه معین کرد و از جمله سالی هفتصد تومان بعنوان سیورغال در بلاد عراق عرب بود و علاوه بر این موقوفاتی برای او و فرزندانش معلوم نمود و حتی چنانکه بتواتر گفته شده شاه تهماسب او را در کارهای پادشاهی نایب خود ساخت و فرمان داد که در همه کشور حکم او را اطاعت کنند و محقق مذکور هم درباره دستور خراج و کیفیت تدبیر کارهای خلق احکامی باطراف مملکت فرستاد و حتی جهت قبله را دژ ایران، علی رغم آنچه عالمان علم هیئت معین کرده بودند، تغییر داد^۲ و معروفست که چون در قزوین بخدمت شاه تهماسب رسید پادشاه بدو گفت: «تو از من پیادشاهی

۱- درباره او بنگرید به : روایات الجنات ج ۱، ص ۲۵-۲۹.

۲- ایضاً همان جلد، ص ۲۵.

۳- ایضاً ج ۴، ص ۳۶۱.

سزاوارتری زیرا تو نایب امامی و من از عاملان تو، و در اجرای امر و نهی تو آماده‌ام!»^۱.
 غلو و مبالغه پادشاه صفوی درباره این عالم مذهبی شیعه بویژه در فرمان موقوفه
 و مقرری که بنام وی صادر کرد، بکمال رسید. در همین فرمان بود که شاه تهماسب
 دست محقق کرکی را در هر عزل و نصب و یا صدور هر حکم و فرمان باز گذاشت.^۲
 حرمتی که همین پادشاه برای احمد بن محمد اردبیلی معروف به «مقدس»
 (۸۹۳ م) مرعی می‌داشت کمتر از این نبود. سید نعمه الله جزائری در کتاب مقامات
 آورده است که مقدس نامه‌یی در تقاضای مساعدت بسیدی بشاه تهماسب نوشت.
 چون نامه بدست پادشاه رسید با احترام از جای برخاست تا آنرا بخواند؛ ناگهان
 دید که مقدس وی را در نامه خود برادر خطاب کرده است و چنان شد که فرمان داد تا
 کفنش را بیاوردند و نامه را در آن نهاد و وصیت کرد که با همان دستخط او را بخاک
 بسپارند...^۳

پایه‌های احترام و نفوذ عالمان شرعی شیعه بدینگونه در دوران صفوی نهاده
 شد و در عهد اقتدار شاه عباس بزرگ استوارتر گردید. وی برای دانشمندان مذهبی
 قائل با احترام بسیار بود، بر ایشان وظیفه خاص معین می‌کرد، آنانرا بتالیف کتابهایی
 در مسائل مذهبی شیعه می‌گماشت، بدیدنشان می‌رفت^۴ و بعضی را در موکب
 خود بسفر می‌برد و با ایشان در راه گفت و گو و مزاح دوستانه داشت^۵؛ درباره شیخ
 لطف الله بن عبدالکریم عاملی که بنازگی از جبل لبنان فرا رسیده بود، احترامها ملحوظ
 داشت^۶، برای پیش‌نمازی او و بنام وی مسجد مشهور اصفهان را بنا کرد و مقرری

۱- روضات الجنات ج ۴، ص ۳۶۱.

۲- ایضاً، ج ۱، ص ۳۶۴.

۳- ایضاً ج ۱، ص ۸۴.

۴- ایضاً ج ۱، ص ۳۳.

۵- ایضاً ج ۲، ص ۶۲ بعد.

۶- ایضاً ج ۱، ص ۳۲.

و راتبه خاص در نظر گرفت، چه همشهری آن مرد یعنی شیخ بهاء الدین عاملی که خود از مقربان درگاه بود، وی را پادشاه بزرگ صفوی معرفی کرده بود^۱. نویسندگان احوال عالمان دین که شرح اینگونه احترامهای پادشاهان را با آب و تاب در کتابهای خود می آورند، مقدس اردبیلی یاد شده را که ظاهراً در سال ۸۹۳ هـ، سه سال پیش از آنکه شاه عباس پادشاهی رسد، بدرود حیات گفته بود، طول عمر عنایت نموده و همعصر این پادشاه توانا نیز ساخته اند تا داستان يك مكاتبه مجعول را میان آن دو رایج کنند^۲؛ ولی این نکته روشنست که پادشاه فاتح صفوی در نامه های خود بدینگونه عالمان از رعایت کمال احترام خودداری نداشت^۳.

شاه عباس دوم هم در پیروی از سیرت نیای همنام خود در بزرگداشت عالمان دین اهتمام بسیار داشت. میرزا محمد طاهر و حید قزوینی (م ۱۱۱۰ هـ) در تاریخ «عباس

۱- روضات الجنات، ج ۱، ص ۳۱.

۲- نوشته اند که شاه عباس در بزرگداشت مقدس اردبیلی در غیاب وی مبالغه می کرد و تعنه ها و هدیه های شگرف برایش می فرستاد و ازو که در نجف بسر می برد خواهش می کرد که بسرزمین ایران بیاید ولی او در پاسخ اقامت در عتبات را ترجیح می داد و از قبول درخواست پادشاه سرباز می زد و همین عالم در مکتوبی که از باب شفاعت یکی از گناهکاران بشاه عباس نوشته این عبارت را آورده است: «بانی ملك عاريت عباس بدانند! اگر چه این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم می نماید. چنانچه از تقصیر او بگذری شاید که حق سبحانه و تعالی از پاره بی از تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی». و گفته اند که شاه عباس اصلاً ازین خطاب بی ادبانه نرنجید و در جواب چنین نوشت: «بعرض می رساند عباس، که خدماتی که فرموده بودید بجان منت داشته بتقدیم رسانید. امید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستانه علی، عباس» (روضات الجنات ج ۱، ص ۸۴-۸۵)

۳- وی یکی از عالمان عصر خود بنام (شیخ خضر) را در مکاتبات چنین خطاب می نمود: «بموقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهی مدظله العالی می رساند.» (طرائق الحقائق، ۴،

نامه» که در شرح سلطنت آن پادشاهست، درین باب شاهد‌های مختلفی ذکر می‌کند که از آن جمله است درخواست پیش‌نمازی شاه‌عباس ثانی از ملا محسن فیض‌کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) و اقتدا بسدو، و مأمور کردن ملا خلیل‌الله قزوینی (م ۱۰۸۹ هـ) بتالیف شرحی بر کتاب کافی از کتابهای اربعه شیعه و گماشتن ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) بشرح کتاب دیگر از ارکان اربعه شیعه یعنی من لایحضره الفقیه^۱. این پادشاه در ترفیه حال عالمان دین کوشش بسیار داشت و در تعیین وظیفه و راتبه از محل اوقاف برای آنان غفلت نمی‌ورزید و حتی برای بعضی از آنان که از حیث مقام و مسکن در تنگنا بودند، خانه می‌خرید^۲. در شرح حال ملا محسن فیض‌یاد شده نوشته‌اند که «شاه قدر دان شاه‌عباس ماضی^۳ چون آوازه عدالت آن جناب را از دور شنیده بود ایشان را طلب داشته در سفر انیس و جلیس بوده کمال قرب داشت»^۴.

همین شیوه بزرگداشت عالمان شرع در عهد جانشین شاه‌عباس دوم یعنی شاه سلیمان مرعی بود و او نیز در فراهم آوردن اسباب معاش و مقام عالمان و حفظ حرمت آنان و دعوتشان از عتبات بایران و گماشتن باداه و وظیفه‌های شرعی مبالغه می‌نمود^۵ و گویی که می‌خواست کفاره گناهان خود را ازین راه بدهد! از بزرگان عهد او یکی آقا حسین پسر آقا جمال خوانساری است. این پدر و پسر هر دو از دانشمندان بزرگ در دانشهای عقلی و نقلی بوده‌اند، و شاه سلیمان که با همه ملازمان بدرشتخویی رفتار می‌کرد چنان در تبجیل آقا حسین می‌کوشید که گستاخانه باوی می‌نشست و سخن می‌گفت. روزی بدیدار پادشاه رفت و چون نشست دید که او «جبهی گرانها

۱- عباسنامه، چاپ اراک، ۱۳۲۹، ص ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۳ و ۲۵۵.

۲- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۴ در شرح حال ملا رجعی تبریزی (م ۱۰۸۰ هـ)؛ و نیز در شرح حال میرزا محمد حسن شروانی (م ۱۰۹۹ هـ)، تذکره نصرآبادی ص ۱۵۷.

۳- مقصود شاه‌عباس ثانی است.

۴- تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۵.

۵- روایات الجنات، ج ۲، ص ۳۵۱.

پوشیده است چنانکه چشم‌زمانه مانند آن را درزیبائی و نرمی و جواهر نشانی ندیده. آقا دستش را بزر آن جبهه برد و آنرا بستود، و هنگامی که از نزد پادشاه بیرون رفت، سلیمان فرمان داد تا آنرا در جامه‌دانی بگذارند و نزد او برند و از اینکه چنین تحفه ناچیزی در خور مقام او نیست پوزش طلبید و درخواست تا آن را بپذیرد^۲. همین پادشاه یکبار که از پایتخت بیرون می‌رفت از آقا حسین خواست که بنیابت او، بر جایش بنشیند و فرمان دهی کند و او نیز چنین کرد^۳.

نفوذ قاطع ملامحمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ)، ملاباشی ایران بعد از آقا حسین خوانساری در امور کشوری عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین معروفست. وی همچنانکه دیده‌ابد بعد از وفات آقا حسین بسال ۱۰۹۹ هـ ریاست دینی و دنیوی یافت و ملاباشی ایران گردید و بویژه از ضعف شاه سلطان حسین و ملامنشی او برای دخالت در کار ملک بهره گرفت چنانکه درباره او نوشته‌اند که پادشاهی سلطان حسین موقوف بر وجود او بود و چون مرد آثار فتور در آن آشکار گردید^۴ ولی حقیقت امر آنست که یکی از چند علت خرابی کار آن پادشاه ناتوان غلبه این مرد متعصب سخت‌کش و یارانش بود. وی در سختگیری و آزار اهل سنت، و بر کسانی که متهم بیدهت و الحاد می‌شدند، و در کشتار صوفیان و نشر خرافات و اوهام و نظایر این گزافه‌کاریها مشهورست^۵.

۱- «آباء عنوانست که ابرائیان شیعی در مقام اشاره بعالمان شرعی خود بکار

می‌برند.

۲- روضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۱.

۳- ایضاً همان جلد و همان صفحه.

۴- ایضاً همان جلد، ص ۷۸.

۵- رجوع شود بکردارهایی که ازو ضمن بیان حالش برشمرده‌اند. روضات الجنات،

ج ۱۲ ص ۷۸-۹۳. - از جمله کارهای جالب ملامحمد باقر مجلسی یکی اینست که سفارش کرده

بود تا هر کسی که می‌مرد کسانش چهل امضاء از شاهدان روی کفن آن مرده جمع می‌کردند

خوی و کردار عالمان شرع

این نشر خرافات و اوهام شاید بدون بداندیشی و قصد
سوء انجام می گرفت زیرا تعلیماتی که این قوم می دیدند
آنان را بتوقف در گفتار پیشینیان و قبول وادار می کرد.

این تعبد و پذیرفتاری بی اندیشه خویست که میان مسلمانان از دیر گاه پدید آمده و
گسترش یافته بود، یعنی ازدوره شکست معتزلیان و چیرگی اشعریان بر اندیشه مسلمانان
و نتیجه آن تعبد و تقلید و عدم توسل بعقل در حل دشواریهای دینی و اکتفا بخبر و
حدیث و به قول سلف صالح، و اعتقاد بجبر و تجسم و جز آنهاست که از اوایل قرن

در ادای شهادت بدرستی ایمان مرده. مراد این بود که وقتی در «شب اول قبر» نکیر برای
گرفتن اقرار بنزد مرده می آید آن بیچاره دلیل کافی برای دفاع از خود داشته باشد. این
«عالم» روزی که در مسجد جامع اصفهان سرگرم وعظ بود، فرمان داد تا کفن او را آورند
و چهل تن از مؤمنان حاضر در آن مجلس شهادت خود را در اثبات ایمان شیخ الاسلام بر
آن نقش کردند. (روضات الجنات، ج ۲، ص ۸۹-۹۰). - از جمله کارهای دیگر او یکی
شکستن بتی است که هندوان مقیم اصفهان، نهانی و دور از نظر اغیار می پرستیدند. چون
ملا محمد باقر ازین کار آگهی یافت شکستن بت را وجهه همت ساخت. هندوان پذیرفتند
تا تقدینهی گزاف بپردازند و بت را ناشکسته و سالم از ایران بیرون برند لیکن وی تن
بدین گذشت درنداد. بت را شکست و یکی از ملازمانش ریسمانی یر کردن آن انداخت
و در کوچه و بازار اصفهان بر زمین کشید. (ایضاً روضات الجنات، ج ۲، ص ۷۹). - از
اصلاحات بزرگ او در عهد شاه سلیمان یکی آن بود که فرمان داد تا مردم در اقامت نماز
جمعه و تشکیل مجلسهای عبادات و عزا و شبهای احیاء شرکت کنند، و چنان شده بود که
در روزهای معروف شیعه و شبهای احیاء هزاران تن مردم در اینگونه مجلسها گرد می آمدند.
و در همان مواقع که کشورشان آماده سقوط و درافتادن در معرض قتل و غارت و شورش
و طغیان می شد، غافل از همه فتنه های روزگار وقت را بشب زنده داریها و گریه و زاریها
می گذراندند (ایضاً روضات الجنات ج ۲، ص ۸۶). ولی عمین عالم بزرگ که برای توشه راه
آخرت از شاهان ایمان خود نوشته می گرفت بتصریح شاگرد و همکارش سید نعمه الله جزایری،
در زندگی داخلی با تجمل و شکوه و آراستگی بزینتهایی که در آن روزگار میسر بود، بسر
می برد چنانکه حتی سلوارهای زنان خدمتکار و کنیزکان او از قماشهای گرانبهای کشمیری
بود. (ایضاً روضات الجنات، ج ۲، ص ۹۰).

پنجم بیعد در ایران با آن مواجه بودیم^۱، و توانا شدن همین دسته در تمدن اسلامی است که مقدمه انحطاط فکری روز افزون آن گردید بویژه که تا پایان عهد صفوی بسبب حاجتی که بتدوین نهائی مسائل تشیع وجود داشته دسته اخباریان چیره بودند و کوشش دراز آهنگ همین دسته است که در آثار ملامحمدباقر مجلسی خاصه در بحار الانوار او انعکاس یافته.

در فصل آینده که به بحث در وضع علمی زمان اختصاص دارد، شرحی در باره «میوه‌های ناگوار» از ماحصل اندیشه‌ها و اندیشیده‌های ابن عالمان داده خواهد شد که برای آگاهی از چگونگی نشر خرافات و اوهام بوسیله آنان باید بدان مراجعه کرد.

نه تنها بسیاری از ابن عالمان شرع نزد مردم دانشمند بجهل منسوب بودند، بلکه بین خود آنان نیز بسیار کسان بودند که بیکدیگر نسبت نادانی می‌دادند. حسین عقلی رستم‌داری از دانشمندان دوران شاه تهماسب صفوی، در حدود سال ۹۷۸ هـ از شیراز باصفهان و از آنجا بقزوین رفته و کتاب خود ریاض الابرار را در شرح موضوعات علوم تألیف نموده بود. وی امید داشت که در پایتخت پادشاهی بزرگ چون تهماسب بجمع عالمان و خردمندان باز خورده، لیکن امیدش در آنجا بی‌اس انجامید و بهمین سبب در دیباچه کتاب خود شرحی مبسوط در بسدگویی عالمان دینی قزوین آورده و آنانرا بجهل مرکتب منسوب کرده و متصف بحرص و آرزو بسیاری از نقصها و عیبهای دیگر دانسته است، در حالی که شاه تهماسب در همانه اوان، چنانکه پیش ازین گفتم، از بذل مال و مقام و مرتبه بدانان دریغ نمی‌کرد و وزیر دانشمند خود غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی را که در عهد خویش سرآمد فاضلان و حکیمان بود^۲ بخاطر علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی بر نجانده.

۱- در این باب بنگرید بهمین کتاب، ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۴ و ۲۷۷-۲۷۸ و جلد‌های

بعد از آن.

۲- رجوع کنید به جستار دانشهای عقلی در فصل آینده همین جلد.

رفتار تند این مرد تازی و اختیار فراوانی که شاه تهماسب در بست و گشاده کارها بدوداد چنان بر ملازمان و عالمان دیگر گران آمده بود که بسیاری از آنان بدشمنی او برخاستند و نامه‌های بهتان آمیزی علیه او به « دولخانه » افکندند و چون دم از نیابت امام غایب می‌زد بك عالم تازی دیگر را بنام شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی بدین مقام شناختند. از میان رجالی که با او مخالفت داشتند امیر جمال الدین محمد استر. آبادی وزیر شاه اسمعیل و شاه تهماسب و امیر غیاث الدین منصور مذکور - و امیر نعمه الله حلّی که خود از دعویداران نیابت بوده - و امیر محمود بیگک مهرداد و عده‌ی دیگر را نام برده‌اند و حتی گفته‌اند که امیر محمود بیگک مذکور و چند تن دیگر از امرای دولت باهم قرارداد بودند که بخانه او هجوم برند و او را بکشند لیکن در همان روز مواضع محمود بیگک در بازی چوگان از اسب در افتاد و مرد؛ و عاقبت بتصریح عده‌ی از نویسندگان احوال او سرانجام همین «امناء دولت» او را مسموم کردند و «قد قتل شهیداً»^۱.

در مخالفتی که با محقق کرکی در گرفته بود، چنانکه در فهرست سنیزه جو یانش دیده‌ایم، چند تن از عالمان شرعی شرکت داشتند مانند شیخ ابراهیم قطیفی بحرانی که در موضوع نیابت از امام غایب میان او و محقق مذکور هم چشمی و سنیزه‌گری بود، و امیر نعمه الله حلّی، یکی دیگر از تازی‌نسان دولخانه تهماسبی، که «از جمله سادات رفیع‌الشان حله بود و فضایل و کمالات آن حضرت و مهارت در علومی که از لوازم اجتهادست بمرتبه‌ی بود که جمعی گمان اجتهاد بدو داشتند»^۲ و او نیز بهمدستی شیخ ابراهیم قطیفی دعوی معارضه با محقق ثانی می‌کرد و «کتابات بشیخ ابراهیم قطیفی می‌نوشت و او را بر بعضی امور که مستلزم نقض حضرت خاتم‌المجتهدین بود

۱- درباره همة این مطالبها و توضیح‌های بیشتر بنگرید بترجمه حال علی بن حسین عبدالعالی کرکی عاملی مشهور به محقق کرکی یا محقق ثانی در روضات الجنات ج ۴ ص ۳۶۵-۳۷۵؛ واحسن التواریخ روملو ص ۲۵۴-۲۵۶.

۲- احسن التواریخ ص ۲۵۴.

ترغیب می کرده^۱ [مقصود از خاتم‌المجتهدین همین محقق کرکی است] و کسان دیگری مانند ملاحسین اردبیلی، قاضی مسافر، و گروهی دیگر از عالمان دین و فقیهان^۲.

این ستیزه‌جوییهای عالمان شرع با یکدیگر معمولاً بر سر «ریاست» درمی‌گرفت، یکی از عوامل اصلی این ریاست دنیوی رسیدن بمرحله‌یی از اطلاعات در حدیث و فقه شیعه بود که از آن به «اعلمیت» تعبیر کنند، و نیز قراردادش در مقامی از «نفوی» که مورد قبول همگان باشد. پس وقتی این «حافظان دین» با یکدیگر بستیزه‌گری برمی‌خواستند می‌بایست هر دو وسیله ریاست را از یکدیگر سلب کنند چنانکه درباره محقق کرکی مذکور، با وجود جانبداری دربار صفوی از او، می‌کردند و پیش ازین دیدیم. از میان دشمنان بادشده محقق کرکی شیخ ابراهیم قطیفی از همه سختگیرتر بود چنانکه تهمت‌هایی بدومی زد و بدون نسبت نادانی و عدم فضیلت و حتی بی‌دینی و بیدادگری می‌داد و او خود مدعی نیابت و رؤیت امام غایب بود و گروهی از عالمان شرعی دوران صفوی زیر دست او تربیت شده و کسب «اجازه» نمودند^۳.

شیوه‌یی که ابراهیم قطیفی و محقق‌ثانی در اینگونه ستیزه‌جوییها و بدزبانیها داشتند مرده ریگی برای آیندگان گشت^۴ و لکن هذه طريقة قد جری علیه جملة من العلماء من تخطئة بعضهم بعضاً فی المسائل، و ربما انجر الی التجهیل و الطعن فی العدالة^۴. گام برداشتن در این رادنا هموار میان عالمان شیعه کاری تازه نبود و پیشینه‌یی دراز داشت^۵ و بعد از صفویان، در دوران بعد نیز ادامه یافت، و اگر قرار بر ذکر همه این اختلافها و شرح و توضیح آنها نهم سخنم‌ترین مقام بدر از او خواهد کشید

۱- احسن التواریخ، ص ۲۵۲.

۲- روضات الجنات، ۴، ص ۳۷۰؛ احسن التواریخ، ص ۲۵۵.

۳- درباره نامهای شاگردان مشهورش بتکرید بشرح احوال وی در روضات الجنات

ج ۱، ص ۲۵-۲۹ و نیز بهمان کتاب ج ۲، ص ۷۰-۷۱.

۴- ریاض العلماء میرزا عبدالله افندی منقول در روضات، ج ۲، ص ۷۰-۷۱.

۵- روضات الجنات ج ۲، ص ۷۱.

و بهتر است که جوینده چنین مقالات بکتابهای مربوط مراجعه کند و اگر چنین کند بسیار بباز بستن « کفر و الحاد و فساد » و همانند این گزافه‌کارها بیکدیگر، در میان آن پیشروان امت باز خواهد خورد، حتی میان بزرگانی چون: ملا محسن فیض کاشانی و شیخ علی شهیدی و محقق سبزواری و محمد طاهر قمی و سید محمد موسوی معروف به میر لوحی و محمد باقر مجلسی که همگی از سران طریقت امامیه اثنی عشریه در دوران صفوی و مقتدای خلق زمان بوده‌اند.^۱

از کارهای دیگر این عالمان دین و حافظان شرع مبین اقتباسهای بی‌نام و نشانی از اثرهای بیکدیگر است که از باب نگهداشت ادب نام آنرا « انتحال » می‌گذارم و این کار که خود ادامه اعمال پیشینیان بود، هم از آغاز عهد صفوی میان « فاضلان » زمان رواج داشت چنانکه دو تن از عالمان مشهور را بنام ابوالحسن کاشانی و ملا میرزا جان شیرازی ذکر کرده‌اند که کتابهای کمیاب غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی حکیم معروف ابتدای قرن دهم را بنام خود در آورده و آنگاه مدعی شده‌اند که از همان کتابهای حکیم دشتکی جز نام باقی نیست! ملا ابوالحسن کاشانی یاد شده در یکی از رساله‌های خود شش دلیل بر اثبات واجب‌الوجود آورده و آنها را از مخترعات قریحه مستقیم خود شمرده است و حال آنکه همه آنها را از شرح هیاکل‌النور میر غیاث‌الدین منصور برداشته است.^۲

در باره محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری (م. ۱۰۹۰ هـ) معاصر شاه عباس دوم و شیخ الاسلام عهد او نوشته‌اند^۳ که بیشتر عبارتها و معنیهای کتاب « ذخیره المعاد فی شرح الارشاد » را از کتاب مدارک الاحکام سید نورالدین علی بن حسن موسوی

- ۱- درباره همه اینها بنگرید به: فهرست دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۹۷-۱۵۰۵ و ۱۸۸۰؛ احسن التواریخ روملو ص ۲۵۵؛ روضات الجنات ج ۱ ص ۲۵ بعد و ج ۲ ص ۶۸-۷۸ و ج ۴ ص ۱۴۴ و ج ۶ ص ۱۴۴ و ۸۰-۸۱.
- ۲- روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۹-۱۸۰.
- ۳- ایضاً همان کتاب، ج ۲، ص ۶۹.

عاملی بی‌ذکر نام او بدفتر خود در آورده است.

از اینگونه «انتحال»ها در میان عالمان یاد شده بسیار است^۱، و این غیر از نقلها و تکرارهای مطالب فراوان و بی‌شماری از کتابها و رساله‌های یکدیگر و از گفتارهای گذشته‌تنگان است که عادة^۲ بی‌ذکر مأخذ انجام گرفته و یکی از علتهای بنیادی در انبوهی این همه تألیفها و تصنیفها در دانشهای شرعی ما گردیده و غالباً تکرار مکرر و زائد بر حاجت و تنها برای اثبات لیاقت اجتهاد یا اظهار علم و اطلاع صورت تدوین یافته است.

آموزش عالمان دینی روزگار صفوی و پس از آن، چنانکه پیش از این گفته شد، با استادانی آغاز یافت که همگی از مرکزهای دینی شیعه در بحرین و شام و لبنان و عراق عرب

انقطاع از پیوندهای ملی

آمده بودند، و با درهمان جایها بساط تعلیم می‌گسترده و شاگردانی را که از ایران می‌رفتند تربیت می‌نموده‌اند. ازین روی عالمان دینی این دوره از چند جهت زیر تأثیر مستقیم فرهنگ تازی بودند، درسها را با زبان تازی آغاز می‌کردند و تا بآخر با آن زبان سروکار داشتند و بیشتر تألیفهای خود را به عربی خوب یابد، و گاه نادرست^۳ نوشتند و از این راه، دورانی تازه از چیرگی فرهنگ تازی، بر سر دوره‌های پیشین، در ایران پدید آوردند.

با این وصف اگر گروه یادشده را یکباره دوراز دوستداری فرهنگ ایرانی بیاییم جای شگفتی نیست. آشنایی با فرهنگ هر ملت تنها از راه آموختن تاریخ

۱- بنگرید بنهرست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۶۰۴ - ۶۰۵ داستان دزدی صاحب کتاب «کاشف الحق» از کتاب حدیقة الشیعه اردستانی که در جستار تصوف خواهیم شناخت. این دزدی با تغییرات بسیار جزئی در آغاز و انجام و برخی جایهای دیگر حدیقه و در آوردن کتاب بنام مؤلف (!) جدید، صورت عمل پذیرفت!

۲- اثرهای حاج ملاحادی سبزواری حکیم عین تاجازی از نمونه‌های بارز این «غلط‌نویسی» در زبان عربیست. بنگرید بنهرست دانشگاه تهران، ج ۲، ع منزوی، ص

و زبان و ادب و جست‌وجو در اندیشه‌ها و آیین‌ها و باورها و فرآمدهای ذوقی و فکری اومیسراست. گروه یاد شده همه اینها را که گفتیم تنها در ارتباط با قوم عرب، حتی از دوره جاهلیت، فرامی‌گرفتند و گذشته از کوشش‌نژادی که بسیاری از آنان بسبب پیشینه خانوادگی، سرزمینهای تازی‌نشین داشتند، از این راهم باز بسته بدان سرزمینها و باز گشاده از پیوندهای ملی ایرانی می‌شدند.

اثبات این دعوی تنها از راه مطالعه نوشته‌ها و کتابهای بازمانده از این قوم میسر است چنانکه اگر بتصادف نامی از گذشته ایران و ایرانیان بر قلم آنان رفت بنیکی نبود بنحوی که در سطرهای آینده از همین جستار خواهید خواند، و در مقابل کتابها و نوشته‌هایشان پر است از ذکر جمیل عرب و «رجال و اقوام و انساب و اشعار و امثال و ایام و لیالی مشهوره و اعیاد» آن قوم که خود انعکاسی است از آنچه در محضر استادان خود آموخته و با سفارش آنان خوانده و بیاد سپرده‌اند.

از آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۹ هـ) مجتهد معروف و متفرد دوران شاه سلیمان پرسیدند این حدیث صحیح است که: «ان الدنيا كانت بایدی الفرس قبل هذا الخلق» یعنی پیش از خلقت آدمیان جهان در دست ایرانیان بود؟! و او بطعنه از باب تصحیح کلام چنین پاسخ داد: «لا بل كانت أبداً بایدی الحمار!»^۱ این سخن یادآور گفتار مشهور صاحب بن عبّاد ادیب و فقیه معروف شیعی مذهب و وزیر آل بویه است^۲ که از کثرت عرب دوسنی که داشت می‌گفت بآینه نمی‌نگرم تا چشم بیک عجمی نیفتد! و باز هم این سخن شایسته نگرش است که اتفاقاً در بیان حال پسر عبّاد و در

۱- و هذا يشبه بما نقله الراغب في معاضراته انته قيل اشعار الفقيه باصبهان: این

درب العمیر؟ فقال أدخل ای درب شت فكلها دُرُوب الحمیر. روّضات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۶. - با این تفسیر مراد آقا حسین از جوابش چنین می‌شود که هم پیش از این خلقت و هم پس از آن همیشه در دست خران بود! و با این تعبیر تکلیفها روشنست!

۲- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۱ ص ۶۳۹ و به «دانشنامه ایران و اسلام»، ص ۶۸۲-۶۸۶ و به دائرة المعارف اسلامی، طبع جدید، ج ۳ ص ۶۹۲-۶۹۳ و ماخذ مذکور در آنجا.

ذکر کتاب «فضائل نیروز» او نوشته‌اند که: «لاشرف للنیروز ایضاً عند احد من المسلمین الا باعتبار رجوع الخلافة الی امیر المؤمنین»^۱.

بیقین در نتیجه همین انقطاع از گذشته بود که دوازده امامیان از پیرامون سده پنجم و ششم در برابر داستانگزاران و «فضائلیان» سنی که داستانهای ملی ایران را برای مردم روایت می‌نمودند، داستانهای حماسی از جنگاوربهای دودمان پیمبری بهمان شیوه داستانهای ملی ایرانی ساخته بودند و مدح خوانان و «منافیان» آنها را برای مردم می‌خواندند، و بر اهل سنت طعن می‌زدند که قومی را برانگیختند «تا مغازبهای بدروغ و حکایات بی اصل وضع کردند»^۲ در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان و خوانندگان این ترهات را در اسواق بلاد ممکن کردند تا می‌خوانند، تا رد باشد بر شجاعت و فضل امیر المؤمنین، و هموز این بدعت باقیست، که: باتفاق امت محمد مصطفی مدح گبرگان^۳ خواندن بدعت و ضلالت است»^۴.

لحن بسیار شدید شیخ عبدالجلیل رازی^۵ عالم شیعی سده ششم هجری در عبارت منقول نشانه بیست از پندار او و عالمان هم‌عصر ازش نسبت بنیاکان خوبش، و

- ۱- روایات الجنات ج ۲، ص ۲۹. راجع بنظر شیعه دوازده امامی درباره نوروز و ارزش مذهبی آن رجوع شود بهمین کتاب و همین جلد، ص ۸۶.
- ۲- پیداست که این ادعای «وضع» یعنی «جعل» داستانهای رستم و سهراب و اسفندیار و جز آنها تنهازاده نمصب و بغض نسبت یگذاشته است و مسلماً صاحب کتاب‌التنقض که این عبارت از و نقل شده از کهن بودن داستانهای یادشده آگاه بود و شکف است که اولاً اقله بگفتار هم‌آیین خود فردوسی درباره این داستانها تنگ‌ریست تا باز گفتن آنها را منحصر بستیان نشارد!
- ۳- گبرک و اژه مصفراستهزایی است که این عالمان مذهبی برای امت زردشت بکار می‌بردند.
- ۴- کتاب‌التنقض، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۴-۳۶ و نیز بنگرید بشرح معصلی که از ص ۱۹۲ تا ۱۹۵ ج ۲ تاریخ ادبیات در ایران نوشته‌ام.
- ۵- در باره او و اثرش، کتاب‌التنقض، بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، ص ۹۸۵-۹۸۸.

نیز نشانست از نفرت آن قوم از داستانهای ملی ایرانی زیرا در آن داستانها مفاخر نیاکانشان نهفته است و باز گفتن همین مفاخر است که در نظر آنان «مدح گبرگان» و از مقوله «بدعت و ضلالت» بود و هست^۱.

همین نفرت از داستانهای ملی سبب شد که بیشتر منظومه‌های داستانی و با سرگذشتهای قهرمانی و پهلوانی که پیش از عهد مغول فراهم آمدند بود، از دوره غلبه عالمان مذهب دوازده امامی متروک شود چنانکه نسخه‌های آن آثار بیشتر در هند، میان پارسبان آن دیار و یادر دستگاه مغول کبیر و رجال آن در گناه یافته می‌شد و بندرت در ایران.

شگفت است که عالمان شیعی حتی از نشر داستان ابو مسلم خراسانی (ابو مسلم نامه) هم که در تحریرهای عهد صفوی چهره بسیار منصفانه شیعه اثنی عشری در برابر اهل سنت پذیرفته است^۲ خوشدل نبوده‌اند. مطهر بن محمد مقدادی در کتابی که بسال ۱۰۶۰ در رد صوفیان فراهم آورده است گوید که میرلوحی^۳ مردم را از ذکر ابو مسلم خراسانی و باز گفتن سرگذشتشان منع می‌کرد و بهمین سبب صوفیان عوام را بازار او برانگیختند. اگرچه بنیم باز بستن این دو جریان پیوند دادن آسمان با ریسمانست لیکن بدگفتن میرلوحی از ابو مسلم آشکار و این نکته روشنست که بهمراه میرلوحی چندتن از عالمان دین دفت‌هایی در سرزنش کردن ابو مسلم برداخته‌اند^۴.

۱- در اینجا ابن سخن گستاخانه سیف‌الدین فرغانی بیاده آمد که یکبار دیگر نیز بدان در مجلد سوم همین کتاب استشهاد کرده‌ام:

نزد عاشق گل این خالک نمازی نبود که نجس کرده پرویز و قباد و کسری است

۲- آقای اقبال بغمائی نسخدهی از این داستان را که از تحریرهای همین دوره و مقتبس از تحریر قدیمتر است در انتشارات گوتنبرگ، تهران، طبع کرده‌است.

۳- مقصود سید محمد بن محمد موسوی سبزواری از عالمان مذهبی دوران پادشاهان اخیر صفوی و معارض با معاصر خود ملا محمد باقر مجلسی است که بدگوییهای او از مجلسی دوم و پدرش ملا محمد تقی مجلسی و وارد کردن ایرادهای بسیار سخت بر آنها مشهور است.

۴- الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۴، ص ۱۵۱.

و از آنهاست رسالتی از سید احمد پسر زین العابدین علوی عاملی بنام «اظهار الحق و معیار الصدق» که بسال ۱۰۴۳ نوشت^۱. میر لوحی در رساله «ترجمه ابی مسلم» او را از آن باب که دودمان سنمکار عباس پسر عبدالمطلب را بخلافت نشانده و بفرمانروایی امامان شیعه نیندیشیده بود ملامت کرد، ولی گویا بیاد نداشت که ابو مسلم مروزی و ابوسلمه خَلال پشروان قیام بر بنی امیه، پس از فتح ایران و عراق کسانی بنزد بزرگانی از آل علی مانند جعفر بن محمد الصادق و عبدالله بن حسن بن حسن بن علی و عمر الاشرف بن علی بن حسین بن علی فرستادند و آنان را بخلافت خواندند لیکن با خودداری همه آنان از پذیرفتاری پیشنهاد خود روبرو شدند؛ پس ناگزیر بخلافت عباسیان تن در دادند و این کار پایه و مبنای کینه‌ی بود که ابو العباس سفاح و برادرش منصور دوانیقی از این دو بنیان گذارِ خلافت خود در دل گرفتند؛ نخستین در عهد سفاح بنوطه غافلگیر و کشته شد و دومین را منصور بناجوانمردی در خانه خود بخون در نشانده، چنانکه در کتابهای تاریخ بتفصیل باز گفته اند^۲.

میر لوحی خود در کتاب «کفایة المهندی فی معرفة المهدی» شرحی آورده است درباره مخالفت سختی که «مردم نادان» بعزت بدگویی او از ابو مسلم مروزی با وی کرده و شمشیر کین از بنام کشیده و قصد کشتن او نموده و بر وی آزارها روا داشته اند و اینکه نگارش هفتاد و سه ساله بوسیله عالمان دین (در جانب‌داری از او و بدگویی از ابو مسلم خراسانی و داستانش یعنی ابو مسلم نامه) در راه دفاع از او بوده است^۳. حقیقت امر آنست که داستان ابو مسلم (ابو مسلم نامه) يكerman قهرمانی ایرانیست که ایرانیان شرقی آنرا بشیوه داستانهای ملی خود پرداخته و کینه خویش را بامویان

۱- الذریعه ج ۴، ص ۱۵۰ و نیز فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۴۹۷

۰ ۱۴۹۸

۲- بنگرید بمقاله من بنام «ابو مسلم خراسانی» دلیران جانباز، ص ۶۳-۱۰۶.

۳- فهرست این هفده رساله در الذریعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۴ ص ۱۵۱

آمده است، بدانجا مراجعه شود.

و بارانشان که جانبدار سیاست نژادی عربی بوده‌اند، در آن نشان داده‌اند، و شاید سبب دشمنی عالمان شرعی از خاندانهای عاملی و بحرانی و جز آن، با آن کتاب بهمین سبب بوده است و گرنه این کتاب که گریبا اصلا روایت ابوطاهر محمد بن حسن طرسوسی^۱ صاحب دارابنامه و قهرمان نامه بود، در روایت‌های عهد صفوی چنان بسلیقه دوازده امامیان تغییر صورت داده است که «حفظه دین مبین» نمی‌بایست اصلا بیمی از آن بخاطر راه دهند^۲.

چون قدرت پادشاهان گورکانی هند با جلب خشنودی و حمایت مسلمانان آن دیار و عالمان آن قوم بستگی داشت. این قوم در آن سامان نیز از نفوذ خود برای آزار مخالفان و از آن جمله صوفیان بهره بر گرفتند و بفتوای خویش جمعی از آنان را بدبار نیستی فرستادند. از آنجمله است سرمدکاشانی شاعر معروف که بسال ۱۰۷۰ هـ بدبار نیستی فرستاده شد و یکسال پیش از واقعه آن شاعر عارف پیشه راقعه محمد دارا شکود پسر و ولیعهد شادجهان رخ داد. وی از بزرگان سلسله قادریه هند و صاحب کتابهای پرارزشی در تصوف و عرفان است و بتحریر برادرش اورنگ زب و بفتوای عالمان شرع که حکم بزندقه و الحادش داده بودند بسال ۱۰۶۹ هـ کشته شد.

دربنیان نفوذ عالمان شرع عهد صفوی، با همه استواری که داشت، دوسه‌ساز رخنه و خللی راه جست که با ترک حمایت از تشیع با موقوف گذاردن سیاست دینی از جانب قدرت مرکزی همراه بود و این وضع نخستین بار در سلطنت

رخنه‌هایی در تشیع
و در نفوذ عالمان
مذهبی

۱- درباره او و آثارش رجوع شود بمقدمه دارابنامه طرسوسی، بتصحیح ابن بنده،

چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶ شاعشاهی، ص: بیست و شش - بیست و هفت.

۲- ازین داستان نسخه‌های متعدد در دست است و آقای اقبال یغمایی یکی از تحریرهای

آن را در شمار انتشارات گوتنبرگ تهران طبع کرده است. در همین نسخه چاپی (ص ۳۲)

ابوطاهر طرسوسی بعنوان «راوی اخبار» یاد شده است.

کوتاه شاه اسمعیل ثانی (۲۷ جمادی الاولی سال ۹۸۴ تا ۳ ذی الحجة سال ۹۸۵ هـ) پیش آمد. این فرزند دلیر و جنگجوی شاه تهماسب که در خلق و خلق همانندیای خود بود، در چند جنگ مطی با عثمانیان دلاوریهای داشت و با این حال پاره‌پی علل نزدیک بیست سال را تحت الحفظ در دژ قهقهه فرا داغ گذراند و همین امر او را کینه‌جو و آماده انتقام و مخالفت با بسیاری از رفتارهای پدر کرد و از آنجمله بود مخالفتی که او پس از رسیدن پیا‌شاهی با سیاست مذهبی شاه تهماسب آغاز نمود. پدرش از بیست سالگی طریق زهد پیش گرفت «و قاعده آن حضرت آن بود که يك روز ناخن می‌گرفتی و يك روز دیگر صبح تا شام در حمام می‌بودی و اکثر اشیاء را نجس می‌دانست و نیم خورده خود را بآب و آتش می‌ریخت و در نخوردن شراب غلغوی عظیم داشت و قرب بانصد تومان تریاق فاروق^۱ بآب حئل کرد و جمیع لذات را ترك کرده بود...^۲ و رفتارش با عالمان شیعه آن بود که پیش ازین دیدیم. شاه اسمعیل ثانی که ازین رفتارها بیزار بود خلاف همه آنها عمل کرد. نخست بار رفتاری انتقامجویانه برادران و کسان خود را یکی پس از دیگری بقتل رسانید^۳ و صوفیان را بشدت سرکوب کرد^۴ و در همان حال راه بسی اعتنائی بعلمان دین سپرد و حتی مخالفت بسا تشیع و تقویت مذهب اهل سنت را وجهه همت قرار داد خاصه که تربیتش در تبریز زیر دست امیر معین الدین سید ابوالفتح محمد بن عبدالباقی حسینی شریفی شیرازی معروف به «میرزا مخدوم» (۹۳۷-۹۹۸ هـ) نواده میرسید شریف گرگانی که از عالمان معروف حنفی مذهب است، انجام شد و ازین روی بمذهب اهل سنت تمایل جسته بود.^۵

۱- تریاق فاروق یکی از چند نوع مفرح ایون‌دار بود.

۲- احسن التواریخ روملو، ص ۴۸۹.

۳- بنگرید بفهرستی ازین کشتگان در احسن التواریخ، ص ۴۹۰.

۴- ایضاً همان کتاب، ص ۴۸۶-۴۸۷.

۵- تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۵۰.

این میرزا مخدوم مؤلف کتابی در رد بر تشیع است بنام «نواقض الروافض» که خود کوتاه شده از کتاب بزرگ دیگرست که او در این باب نوشته بود. وی کتاب نواقض الروافض را در سال ۵۹۸۸ هـ.س. سلطان مراد ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳ هـ) تقدیم داشت و این همان کتابست که قاضی نورالله شوشتری (م ۱۵۱۹ هـ) کتاب مصائب النواصب را در رد بر آن تألیف کرد. میرزا مخدوم بعد از مرگ شاه اسمعیل ایران را ترک گفت و بخاک عثمانی رفت و مقام مفتی و قاضی مکه و عراق و مدرسی مدرسه مرجانیة بغداد یافت.

شاه اسمعیل دوم بر اثر القآت این استاد و وزیر خود و علمی رغم رسم و شیوه پدری آغاز مخالفت با عالمان شیعه و راه و رسم شاعیان در دشنام گویی بخلیفگان سه گانه کرد. آنان را از «سب و لعن» بازداشت و هر که را ازین راه مستمری می گرفت ازین نعمت باد آورد محروم ساخت^۱ و عالمانی را که بتهمت سنی گری از درگاه رانده شده بودند در سایه حمایت خود در آورد و فرمان داد تا نام امامان را بر سکه هانقش نکنند و همه کسانی را که از بازار با رونق زهد فروشی در عهد شاه تهماسب بهره ور بودند از آب و نان انداخت و مجلسهای بحث میان عالمان شیعه و سنی ترتیب داد و حتی گاه با عالمان شیعی تندی و بد زبانی می کرد تا آنجا که متهم بترویج مذهبهای اهل سنت گردید.

بنابر آنچه از نوشته های عالمان شیعی برمی آید^۲ گذشته از میرزا مخدوم مذکور گروهی دیگر از ناصبیان یعنی اهل سنت و قلندریه که با اسمعیل در ذقتهه زندانی بودند در رفتار او تأثیر داشتند و تنها کسی از میان عالمان شیعی که با پادشاه نو در این راه که پیش گرفته بود مخالفت آغاز کرد امیر سید حسین کرکی عاملی بود و اسمعیل فرمان داد تا او را در گرمابه یی بسیار گرم زندانی کنند چندانکه بیم

۱- عالم آرای عباسی، تهران، ج ۱ ص ۲۱۴.

۲- روایات الجنات ج ۲ ص ۲۲۲-۲۲۳.

ملاکتش می‌رفت لیکن خود در همان اوان مسموم شد! اما گویا شاه اسمعیل دوم تا دم مرگ شیوه مخالفت را با تشیع دنبال کرد و در اواخر ایام خود بر اثر اعتراضات و اعتراضات بعضی از سران قزلباش دست از این کار برداشت و مسلماً بر اثر همین تغییر روش بود که در ملو در شرح سلطنت وی، او را از حامیان دین خوانده و گفته است که «آن حضرت در اقامت جمعه و جماعات و امضای احکام صیام و صلوة و استدانت امر معروف و نهی منکرات و رفع بدع و مناهی و زجر و رفع ملامتی بد بیضا نموده»^۱ و حال آنکه رفتار «آن حضرت» در آغاز پادشاهیش مسلماً خلاف این بود که مورخ مذکور درباره وی نوشته است.

دومین خطری که بمذهب دوازده امامیان روی آورد سخت‌تر و پاینده‌تر بود و آن حالتی است که با چیرگی افغانان آغاز شد و بعد از آن با تسلط نادر بر کارهای کشوری و لشکری و رسیدن او بمقام سلطنت امتداد یافت.

فتنه افغانان چنانکه می‌دانیم نتیجه مستقیم نابخسردی شاه سلطان حسین و درباریان او و از ارمغانهای خشونت شیعیان نسبت باهل سنت و کشتار و آزار آنان سرچشمه گرفته بود. «در آن وقت شیعیان...^۲ از مطالعه مصنفات و مؤلفات علمای آن زمان چنان می‌دانستند که خون سنیان و مالشان و زنشان و فرزندشان حلالست... و شروع نمودند بایذا و آزار نمودن اهل سنت»^۳ افغان و همین امر سبب شد که رئیس افغانان غلجانی پس از نومید شدن از دادرسی «امنای ملت» در اصفهان، ناگزیر از عالمان سنی فتوایی در باب بستگی جنگ با شیعه و کشتارشان گرفت و همان فتواست که دستاویز قیام افغانان شد و کار را بمحاصره اصفهان و مخدول و منکوب کردن سران دولت و عالمان امت شیعه کشانید (۱۱۳۴هـ).

۱- احسن التواریخ، ص ۴۸۰-۴۸۱.

۲- بجای این نقطه‌ها در اصل ده: امهائیبست بر شیعیان.

۳- رستم التواریخ، محمدعاشم آصف، جاب دوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۱۵.

پیداست که سپاهیان سنی مذهب افغان و سران و مفتیانشان در دوران پیروزی و حکومت از درازدستی‌هایی که پیش می‌آمد خودداری نداشتند و رفتار خشونت آمیزشان از حیث تعرض بجان و مال و ناموس شیعیان بهر جا که رسیدند، خاصه در اصفهان، مشهور است^۱ چنانکه اسمعیل بن محمد مازندرانی معروف به «خواجه جویی» (م ۱۱۷۳ هـ) در یکی از رساله‌های خود که در اوان حمله افغانان تألیف کرده آن دوران را عهد کشتار مؤمنان و درافتادن زنانشان در دست مردم ملحد فاجر و غارت اموال و اولادشان بدست بی‌دینان کافر و دوران رواج ظلم و پیداد و غم و اندوه و هرج و مرج معرفی نموده و شرحی غم‌انگیز درباره آن داده است.^۲

عالم معروف دیگر امیر محمد حسین بن امیر محمد صالح خاتون آبادی دختر راده ملا محمد باقر مجلسی که در همین اوان از اصفهان گریخته و در خاتون آباد واقع در دوفرسنگی آن شهر سکونت گزیده بود، شرحی طولانی‌تر در این باره داده و آتش فتنه‌یی را که در عراق عرب و عجم بالا گرفته بود وصف کرده و خاصه وضع اندوه‌بار اصفهان و فحط و غلای شدید آن را در محاصره افغانان و نهب و غارت و کشتار و هتک ناموس شیعیان و نظایر این فجایع را بتفصیل بیان کرده و از آن جمله است این عبارت غم‌انگیز او: «و احزنانه علی تخریب المدارس والمعابد و فقدان الفضلاء والعلماء والصلحاء و امصیبتاه علی اندراس کتب الفقهاء و انمحاء آثارهم بین الاذکیاء الطالبین للامتهاد»^۳ و همین خاتون آبادی هم از آزار آنان در امان نماند چنانکه او را زدند و بزندان افگندند و اموالش را غارت کردند و بعضی از کسانش را کشتند و او بزحمت توانست با بعضی از یاران، بعد از تحمل شدائد جان از معرکه بیرون برد.

روشنست که افغانان بعد از تسلط بر ایران و تشکیل دولت مستعجل خویش،

۱- روایات الجنات، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۲- ایضاً همان کتاب و همان جلد، ص ۱۱۵.

۳- روایات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.

و با آنچه با مذهب شیعه و عالمان این مذهب و مرکزهای درس و بحث آنها کردند، رسمیت مذهب شیعه را در قلمرو فرمانروایی خود بجای نگذاشتند و حتی اشرف افغان بنحوی که پیش از این گفته شد در پیمان صلحی که بسال ۱۱۳۹ با سلطان عثمانی بست سمت او را بعنوان خلیفه مسلمانان و امیر مؤمنان پذیرفت.

بعد از فتنه افغانان دوران چیرگی نادر و نزدیکان او رسید که خلاف سیاست صفویان با عالمان مذهبی شیعه صفایی نداشتند و او خود در مجلس مشهور صحرای موقان شرطهایی برای قبول پادشاهی با ایرانیان در میان نهاد که نشانه طرفداری از مذبهای اهل سنت و مخالفتِ مُدارا نمایی با مذهب جعفری بود؛ و حتی در سخنانی که در این مورد بدون نسبت داده می شود مخالفتش با سیاست صفویان در ترویج تشیع بخوبی آشکار است، زیرا او نشر طریقه «رافضیان» و سب خلیفگان را در ایران از جمله علت‌های اصلی فساد و آشوب و از میان بردن امنیت و آرامش دانسته است و چون صدر الصدور با اینز گفتار مخالفت آغاز کرد بفرمان فاتح افشاری از حلیه حیات عاری شد.^۱

از پنج شرطی که نادر برای پذیرفتن مقام پادشاهی با ایرانیان بست دو شرط بزبان کیش جعفری بود نخست آنکه ایرانیان از انکار و عناد گذشته خود نسبت باهل سنت دست بردارند تا اهل سنت مذهب جعفری را مانند مذبهای چهار گانه و پنجم آنها بشناسند. و دوم آنکه در خانه کعبه که رکنهای چهار گانه اش خاص پیشوایان چهار مذهب اهل سنت است، ایرانیان در یکی از آنها با سنیان شریک شوند و بطریقه جعفری نماز بگزارند و این دو شرط همراه چند شرط دیگر در مجلس موقان که از بزرگان سیاسی و نظامی و مذهبی تشکیل شده بود، پذیرفته گشت (۱۱۴۸ هـ) و بعد از آن بسال ۱۱۵۶ هـ در مجمعی از عالمان اهل سنت و تشیع در نجف تصویب شد لیکن سلطان عثمانی آنرا مردود دانست. گذشته ازینها چون نادر از دست موقان

بقروبن رسید فرمان داد اوقاف مملکت را که در دست عالمان شرعی و در واقع نیول آنان بود بسود سپاهیان نادری ضبط کنند.

موضوع خلافت

پیش ازین^۱ سرگذشت خلافت اسلامی بعد از گشوده شدن بغداد بدست هولاکوی منول باختصار بیان شد و گفته‌ام که از آن پس مرکز خلافت عباسی بقاهره انتقال یافت و در پناه مملوکان مصر در آمد (۶۵۹م)، و بعد از آن بازماندگان دودمان عباسی با فرمانبرداری از سلاطین مصر عنوان ظاهری خلافت را تا سال ۸۹۲۳ حفظ کردند. در این سال سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۸۹۲۶م) بر کشور مصر تسلط یافت و کمی بعد حرمین را نیز ضمیمه متصرفات خود نمود و در آنها خطبه بنام سلطان سلیم خوانده شد و بدین ترتیب خلیفگان عباسی که اسماً در مصر رسم خلافت نیاکان را ادامه می‌دادند از آن عنوان ظاهری که داشتند محروم شدند و چیزهایی را که مدعی تعلق آنها به پیامبر اسلام بودند بعثمانیان وا گذاشتند و حق خلافت بسطان سلیم و پس از او بجانشینانش اختصاص یافت و از این تاریخ سلاطین عثمانی عنوان امیرالمؤمنین اختیار کردند.^۲

پیدا است که پادشاهان صفوی و همه شیعیان امامیه چنین عنوانی را برای سلطان عثمانی نمی‌شناختند و یکی از علت‌های اختلاف میان دو دولت نیز همین بود و حتی در عهد تسلط افغانان پادشاه عثمانی که چشم طمع بولایت‌های غربی ایران دوخته بود و خیال جنگ با اشرف افغان داشت، از مفتیان سرزمین خود فتوی گرفت که با وجود او که امیر مؤمنانست کسی دیگر حق پیشوایی و پادشاهی بر مسلمانان ندارد و این تدبیر اندیشی از آن روی بود که سپاهیان دولت عثمانی جنگ با يك پادشاه سنی و سپاهیان سنی او را جایز نمی‌شمردند، و سرانجام در پیمان

۱- همین کتاب، ج ۲۳ ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲- احسن التواریخ ص ۴۶۱. طبقات سلاطین اسلام ترجمه عباس اقبال، تهران ۱۳۱۲

صلحی که سال ۱۱۳۹ هـ میان سلطان احمد سوم و اشرف افغان بسته شد یکی از شرطها که بر اشرف تحمیل گردید پذیرفتن عنوان امیرالمؤمنین برای فرمانروای عثمانی بود. اما چون دولت افغانان دوامی نکرد این پذیرفتاری زود بناآوری انجامید.^۱

در همان حال که عثمانیان کباده خلافت می کشیدند، گورکانیان هندی نیز چنین دعوایی داشتند. این دعوی از زمان نیایشان امیر تیمور گورکان آغاز شده بود که مورخ خاصش نظام شامی (شتب غازانی) وی را با عنوانهای «خلافت پناه» و «خلافت پناهی» یاد می کرد. پس از و دیگر پادشاهان تیموری هم عنوانهایی ازین قبیل داشتند.^۲

بعد از آنکه بازمانده دولت تیموری به هندوستان منتقل شد همین عنوان خلافت مدتها برای جانشینان ظهیرالدین بابر حفظ گردید و آنها با عنوانهایی مانند «خلیفه برحق»^۳ و «حضرت خلافت مرتبت»^۴ و فرزندان و دودماشان با توصیفهایی مثل «گوهرسحاب خلافت کبری»^۵ و «دودمان خلافت» یاد می شدند و دربارشان «موقف خلافت کبری» و پاینخشان «دارالخلافة»^۶ نام داشت * کلیم کاشانی در

۱- شگفتست که با وجود رابطه مذهبی و دوستی میان سلطان عثمانی و پادشاهان ازبک، اینها نیز از دعوی عنوان خلافت بدور نبودند. برای نمونه بنگرید باحسن التواریخ روملو ص ۹۸ داستان فتح هرات بردست شیبک خان (۹۱۳ هـ) و خطبه خواندن بنام او.

۲- همین کتاب، ج ۴، ص ۵۱-۵۲.

۳- سکینه الاولیاء داراشکوه چاپ هند.

۴- شاه جهان نامه، چاپ هند، ج ۲، ص ۴.

۵- ایضاً شاه جهان نامه، ج ۱، ص ۲۷۷.

۶- ایضاً همان کتاب، ج ۲، ص ۸۰.

۷- بنگرید بکتابهای: پادشاه نامه، منتخب اللباب، شاه جهان نامه و نظایر آنها در موارد مکرر.

* راجع باین نوع تعبیرها درباره اثبات خلافت گورکانیان هند باز نگاه کنید به:

تهنیت ولادت دارا شکوه پسر شاه جهان گوید:

یکی اختر از برج شاهی دمیده که نورش گرفته زمه تا بماهی،
گرامی خلف این چنین باید الحق ز صاحبقران خلافت پناهی

بفر فریدونیش هر که دیده بسدارا شکوهیش داده گواهی

و این عنوان «صاحبقران» هم که در قطعه بالاین آمده در تاریخهای دوره گورکانیان هند بارها تکرار شد و مرده ریگی است از تیمور گورکان برای جانشینانش. و اما پادشاهان صفوی، اگر چه عنوان خلافت گاه در باره اشان بکار رفته^۱ ولی مقصود از خلافت در این مورد «خلافت مرتضوی»^۲ است نه خلافت بدان معنی که میان اهل سنت متداول بود، و این مرتبه خلافت برای پادشاهان ایران در آن عهد و بعد از آن، و همچنین عنوان «دارالخلافة» برای پادشاهانشان از همین وجهه اخیر آن ناشی بود، ولی عنوانهایی که در عهد شاد اسمعیل عاده برایش بکار می رفت بیشتر اوصافی بسود از قبیل «وارث خلافت مرتضوی»، «در دریای ولایت» «ثمره شجره برستان امامت» و نظایر آنها؛ و باهمین اندیشه بود که خاندان صفوی را «دودمان امامت مکان» می خواندند^۳ و این حال تا آخر عهد آن طایفه یقوت خود برقرار بود و چنین می پنداشتند که پادشاهان آن سلسله سلطنت را چون ودیعه بی از امامان در اختیار دارند و این بیت از محمد طاهر نصر آبادی درباره شاه سلیمان پدر شاه سلطان حسین گویای همین معنی است:

←
جهانگیر نامه محمد صالح کتبی لاهوری و قایم سال ۱۰۲۴ چند بار و ۱۰۳۷ و جز آن - ۴۹
پادشاه نامه ملا عبدالحمید لاهوری و قایم ۱۰۶۵ و ۱۰۳۷.

۱- احسن التواریخ روملو، ص ۶۰.

۲- حبیب السیر، تهران خیام، ۴، ص ۴۶۷.

۳- ایضاً حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۳۴، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۲۹ و جز آنها و احسن التواریخ،

پادشاهی که علی بن ابی طالب بست کمر شاهی از دست ولایت بمیان

تصوف و صوفیان

عهد صفوی، اگرچه با نهضت دسته‌بی از صوفیان آغاز شد، لیکن دورانی نامساعد بحال تصوف است و هرچه صوفیان ستیزه‌جویی با صوفیان
 پایان آن نزدیکتر شویم این نابسامانی را بیشتر و روشنتر مشاهده می‌کنیم و بوضعی نامطلوب باز می‌خوریم که از آن روزگار فراتر رفت و تا آغاز پادشاهی محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴هـ) ادامه یافت بی آنکه بتواند سیر عمومی تصوف و عرفان ایرانی را متوقف سازد و با از تمایل فطری ایرانیان بدین شیوه خاص از جهان بینی بکاهد.

برای وضع نامطلوب تصوف در این عهد دو علت اصلی می‌توان شناخت: چیرگی صوفیان صفوی و غلبه عالمان قشری.

دسته صوفیان صفوی در زمان قیام و توسعه قدرت شاه اسمعیل و پسرش شاه نهماسب فاقد جنبه تربیتی تصوف بود؛ و نه تنها از مقاصد عالی آن خبر نداشت بلکه بدان اعتقادی عامیانه می‌ورزید و از آن اطاعتی نا آگاهانه می‌کرد؛ و چون بطریقت مشایخ خود جاهلانه عقیده داشت هر جریان اعتقادی دیگر را در این راه مردود می‌شمرد و کمر بنا بودی آن می‌بست.

ترکان صفوی شعار قزلباش از موقعی که سلطان جنید و سلطان حیدر بجای خرقة درویشی جامه رزم بر اندامشان کردند و تسبیحهای عابدانه‌اشان را بشمشیرهای بر آن مبدل ساختند، و آنها را از زوایای خانقاهها بفرآختنای میدانهای جنگ کشانیدند، دیگر در حقیقت و واقع صوفی نبودند لیکن باشگفتی می‌بینیم که باصرار خود را صوفی می‌گفته و دم از صوفی‌گری می‌زده و پیشوایان خود را با عنوان

مرشد کامل می‌ستوده‌اند^۱.

این دعوی صوفیگری نامدتی از دوران صفوی باقی ماند، اما نه حالت این قوم سرخ کلاه شبیه بمجاهدت و تحمل ریاضت صوفیان پیشین بود و نه «مرشدان کامل» آنان مانند مشایخ گذشته در مقام ارشاد قرار داشتند بلکه این هر دو عنوان تنها میراثی بود از دوره‌یی که نیاکان دودمان صفوی بتعلیم پیروان خود اشتغال داشته و هنوز برمسند فرمانروایی تکیه نکرده بودند.

باید گفت نظام خامس خانقاهی که صوفیان صفوی داشتند، آنگاه بدرستی از هم گسیخت که شاه اسمعیل دوم با حسینقلی خلفا، خلیفه‌الخلافت مرشد کامل، راه بی‌مهری سپرد و سرانجام او را بخواری کور کرد. می‌دانیم که همین «مرشد کامل» در کشتار برادران و برادر زادگان و صوفیان پایتخت و سرخ کلاهان دیگر مبالغه بسیار کرد و اینها همه رخنه‌هایی بود که در کلاه دوازده ترک حیدری می‌افتاد. بعد ازین، جنگهای طولانی طایفه‌های قزلباش با یکدیگر و سستی و تباهی کار مرشد کامل در دوران پادشاهی محمد خدابنده، بر نفرقه صوفیان سرخ کلاه افزود و طبعاً رشد قدرت عالمان مذهبی هم در این میان بضعفی که در آن نظام حاصل شده بود شدت بخشید چنانکه وقتی دورپادشاهی بشاه‌عباس رسید دیگر از قدرت تصوف و قزلباشان صوفی شعار چندان چیزی باقی نمانده بود.

همین قزلباشان صوفی‌نما، همینکه در قیام شاه‌اسمعیل با آن تعصب شگرف بشر تشیع و کشتار مخالفان آن پرداختند، نادانسته بسست کردن نهضت اصلی خود، که بهر صورت بر بنیاد تصوف استوار بود، دست زدند. از پوست تخت‌درویشی

۱- در صفحه‌های زیرین از کتاب عالم‌آرای صفوی بسیار بعنوان صوفی برای سرخ کلاهان و بدعوی صوفیگری و یا بلقب مرشد کامل برای پادشاه صفوی بازمی‌خوریم و در دیگر مأخذهای عهد صفوی هم از یافتن اینگونه نسبت‌ها و عنوانها نومید نتوان بود؛

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۵۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۳۰، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۸

۴۲۷، ۴۲۸، ۴۶۰، ۴۶۸، ۵۲۴، ۵۶۰ و جز آنها.

برخواستند و بسجاده زاهدان نشستند اما چون زهد بدان امارت جویان شمشیرزن و دردی خواران حبشش آشام نمی برآزید، هر دو قدرت از دستشان رفت و بمرجمهای دیگر تعلق گرفت.

مهمترین مرجعی که این قدرت معنوی را بخود اختصاص داد، حوزه فعالیت عالمان مذهبی شیعه بود. این گروه که از آغاز عهد صفوی بسراثر حاجت شدید ایرانیان شیعی شده و شیعیان ایرانی شده براهنمایان مذهبی، از دیار عربان بساحت هجرت روی آوردند، مهمانانی بودند که بزودی بر میزبانان خود چیره شدند. اینان بسائقه اندیشه های مذهبی خود که از دیرباز بمیراث داشتند با جریانهای فکری و ذوقی ایرانیان و از آن جمله با تصوف بمبارزه برخاستند.

اما مبارزه عالمان مذهبی اسلام، خاصه شیعه با صوفیان امری تازه نبود، جنگی دیرینه بود که از قرنهای پیشین بازمانده و بدین عهد رسیده بود. سید مرتضی ابن داعی رازی عالم شیعی قرن ششم و هفتم هجری^۱ صوفیان را بکفر و الحاد نسبت داده و بزرگانی از قبیل حسین بن منصور حلاج و شبلی و بایزید بسطامی را کافر و ملحد دانسته و مقالات ایشانرا از مقوله کفر و زندقه شمرده و «صد هزار لعنت» بر آنان و بر کسانی دیگر از همین فرقه فرستاده است زیرا بنظر او صوفیان بی دین و مردود و زندیق و دشمن اهل بیت و تارك فرایض و وضو و نماز و غسل هستند.^۲

علت این دشمنی عالمان شیعه با صوفیان آنست که عالمان مذکور «ولایت» و راهبری خلق را خاص امام و در غیبت وی ویژه نواب او می دانند و حال آنکه صوفیان اقطاب و مشایخ خود را در زمره اولیاء الله در آورده اطاعت از آنان را

۱- همین کتاب، ج ۲، ص ۱۰۳۳-۱۰۳۴.

۲- تبصرة العوام، تهران ۱۳۱۳، ص ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۲.

پنهان و آشکارا واجب می‌شمرند و بعالمان شرع که مدعی جانشینی پیامبر و ائمه دین اند و قمی نمی‌گذارند؛ و پیداست که دو پادشاه در اقلیمی ننگنجد اگر چه درویش با همه خلق خدا بر گلیمی بخشید.

با توجه باین نکته تا هنگامی که عالمان مذهبی شیعه بقدرت تام خود در عهد صفوی دست نیافته بودند، صوفیان کم و بیش از تعرض آنان رنجی نمی‌دیدند اما دیری نکشید که با توان یابی این دسته دشنام‌گفتن و سبب‌دادن کفر و زندقه و الحاد بدانان و تألیف رساله‌ها و کتابها در رد تصوف و نکوهش صوفیان آغاز شد و این درست مصادف بود با اوایل قسمت دوم از دوران پادشاهی صفویان.

تا این زمان، یعنی در قسمت اول از عهد صفوی، چه در میان عالمان دین و چه در بین حکیمانی که عادة تألیفهایی در برخی از دانشهای شرعی نیز داشتند، تمایل بعرفان و وارد شدن در بحثهایی از قبیل یگانگی هستی و گرایش بعشق و مکاشفه عرفانی و مانده اینها را مشاهده می‌توان کرد؛ و اینها همگی تربیت یافتگان سده دهم هجریند که تا پاره‌بی از سده یازدهم می‌زیسته و هر يك بنوعی از زلال معرفت عرفانی سیراب بوده‌اند و گفتارشان گاه با جذوه‌هایی از شعله شوق و جذبه‌هایی از بر تو ذوق صوفیانه همراه بود، مانند: شیخ بهاء‌الدین عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) و میر محمد باقر داماد منخلص باسراق (م ۱۰۴۱ هـ) و میر ابو القاسم فندرسکی (۹۷۰-۱۰۵۰ هـ) و ملا صدرالدین ابراهیم شیرازی (م ۱۰۵۰ هـ) و همدرس او ملا مسیحای گیلانی و چند تن دیگر...

طبقه‌بی که بی فاصله بعد ازین دسته آمدند، مانند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) و ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۰ هـ) و برخی از همگامان شان که بجای خود نام برده خواهند شد؛ چون تربیت یافتگان استادان بزرگ پیشینند مانند آنان علم شریعت و طریقت و حکمت را با هم جمع کرده و بی آنکه تعارضی بین آنها مشاهده نمایند عطش تحقیق را با سیراب شدن ازین سرچشمه‌های تفکر فرو می‌نشانند و هنوز محیط تعصب آمیزی که یا سیاست دینی صفوی خلق شده بود در آنان اثر

نداشت.^۱

اما بخشی از زندگانی همین گروه اخیر مقارنه داشت با پیدائی دسنه‌یی که افکارشان محصول واقعی آن محیط تعصب آمیز بود، یعنی گروهی از عالمان قشری که مبارزه با اندیشه‌گران و فیلسوفان و صوفیان و حتی با اهل اجتهاد بوسیله همین گروه آغاز شد و از بدبختی در نیمه دوم عهد صفوی غلبه واقعی بر محیط فکری و اجتماعی و حتی دخالت گونایی در محیط سیاسی ایران هم با همین جمع بوده است. در زمره این گروه مقدم، یعنی آنها که در مقالاتشان باندیشه‌های صوفیان و عارفان تمایل جسته بودند ملامحمدتقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰ هـ)^۲، پدر ملامحمد باقر مجلسی، که از فقیهان عالمقدار شیعه امامیه است، سخت در معرض ملامت برخی از همطرازان خود قرار گرفت و از آن میان سختگیرتر از همه عالم محدث اخباری معروف محمدطاهر بن محمدحسین نجفی (م ۱۰۹۸ هـ) بود که بعلت اقامت در قم به محمدطاهر قمی یا محقق قمی مشهور شده است.^۳ وی با مجلسی مذکور بر سر

- ۱- مؤلفان صوفیه در قرنهای اخیر نام چندین تن از عالمان مشهور شیعه را در شمار طرفداران طریقه خود یاد کرده از هر یک شواهدی دال بر اعتقاد یا تمایلشان بمتصوفه و مقالات آنان آورده اند مانند: شهید اول - سید حیدر آملی - جمال الدین احمد بن فهد حللی - شیخ علی بن هلال جزائری - سید محمد بن فلاح شوشتری مشعشعی - شهید ثانی - محقق کرکی - شیخ محمد ابن علی احسانی - سید نورالله شوشتری - شیخ بهاء الدین عاملی - ملا محمد باقر سبزواری - ملامحمدتقی مجلسی و عده‌یی دیگر (طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۱۱۸-۱۴۴).
- ۲- وی در شرح فارسی و عربی «من لایحضره الفقیه» و شرح فهرست رجال آن کتاب «چندان مطالب حقیقت تصوف را ذکر فرموده که مجال انکار برای احدی نیست.» (طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۵۰). در طرائق بخشهای مفصلی از سخنان ملامحمدتقی از شرح عربی و شرح فارسی من لایحضره الفقیه نقل شده که نشاندهنده مجاهدتها و ریاضتهای او در راه تحصیل کمالات نفسانی بشیوه متصوفه و نماینده اعتقادش بمبانی عرفان و تصوف است. (طرائق الحقائق ج ۱، از ص ۱۴۴ بعد).
- ۳- درباره او بنگرید بامل الآمل ج ۲ ص ۲۷۷؛ تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۳۷۴؛ اعیان الشیعه ج ۴۵، ص ۲۵۲؛ الذریعه، ج ۶ ص ۱۵۷؛ روفاة الجنات ج ۴ ص ۱۴۳-۱۴۶ و جز آن.

موضوع تصوف منازعه سخت و مکانهایی داشت که بکدورت فیما بین انجامید.^۱
 پسر ملامحمدتقی مجلسی، ملامحمدباقر، از دشمنان بی‌امان صوفیان و
 بهمین سبب مورد سرزنش شدید شاگرد میرداماد و شیخ بهائی، یعنی سید محمدبن
 محمد موسوی سبزواری معروف به «میرلوحی» است، خاصه در پیش گرفتن راهی
 خلاف رفتار پدر در همگامی با اهل عرفان^۲. ملامحمدباقر چون انتساب پدر را
 بنصوف خلاف شیوه بی‌می‌دید که خود در دشمنی با آن قوم داشت، پندار خویش
 در تطهیر پدر و بری ساختن او از نسبت داشتن به «این شجره خبیثه ز قومیه»
 کوششها کرد^۳.

وی در رساله‌ی نازی‌ار آن خود بنام «اعتقادات» چنین نوشت: «پرهیزید
 از آنکه درباره پدر دایمندم آخوند ملامحمدتقی مجلسی گمان بسد برید و چنین
 پندارید که او از جمله صوفیان و یا معتقد بدوستی طریقه و مذهبشان بود. هرگز
 چنین نبود و چگونه می‌توانست چنین باشد در حالی که او آشناترین و داناترین
 مردم زمان خود بخیبرهای اهل بیت و سخنان ایشان بود. بلکه او مردی بود پارسا
 و پاکدامن که در آغاز کار خود نام تصوف بر خویش نهاد تا صوفیان بدو پیوندند و
 اروی نگریزند و بدین وسیله آنانرا با بحثهای نیکو و سودمند براه راست خواند،
 و چون در پایان زندگانی دید که ازین مصلحت اندیشی سودی بر نمی‌بخیزد و درفشهای
 گمراهی و سرکشی برافراشته شده و لشکرهای شیطان چیرگی یافته‌اند دریافت که
 آنان آشکارا دشمنان خدایند. پس از ایشان کناره جست و کفرشان را آشکارا نمود؛

۱- روغات الجنات، ج ۳، ص ۱۴۴.

۲- درباره او و سخنان بسیار تندش بر محمدباقر مجلسی و ایرادهایی که بصوفیگری
 و عوام‌فریبی ملامحمدتقی مجلسی و آنگاه کوشش پسرش در رد صوفیه داشت بنگرید بنهرست
 کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۷ بعد.

۳- مستفاد از عبارت طولانی پراز دشنام که در قصص‌العلما چاپ لکنهو قسمت دوم
 ص ۱۹ در این باب آمده و بتامی در ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، ص ۲۵۷ نقل شده است.

و من بیاورد اشتیهای پدر داناترم و نوشته‌هایش در این باره نزد منست»^۱.

ملا محسن فیض (م ۱۰۹۱ هـ) هم مانند ملا محمد تقی مجلسی مقامی بلند در میان عالمان دین داشت ولی در مشرب حکمی و عرفان و ذوق ازو بسیار پیشتر و بالاتر بود. درباره او نوشته‌اند که از بسیاری جهات بر مشرب حجة الاسلام امام محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵) می‌رفته و طرح برخی از اثرهایش بر منوال آثار آن منفکر مذهبی است. کتاب محبة الیضاء وی را جانشین احیاء علوم الدین غزالی در جمع آثار شیعه امامیه دانسته‌اند. از جمله مطالبی که در کتابهایش انگیزه طعن عده‌یی از عالمان شرع شده اعتقادش بیگانگی هستی (وحدت وجود) است ولی این دلیل همگامی وی با صوفیان نیست بلکه او در کتاب «کلمات الطریقه» بر صوفیان ظاهری و آنها که تصوف را بر خود می‌بستند و یا دعوی اتصال و اطلاع از غیب و همانند این گفتارهای صوفیان را می‌کردند ناخسته و گفته است که اینان از علم معرفت و مشاهده معبود و مانند این مطالبها جز لفظ چیزی نمی‌دانند^۲.

البته همگامی فیض با عارفان و وارد شدنش بمباحثهای عرفانی در پاره‌یی از کتابهای خود و داشتن چنان لحن آشکاری در اشعارش، تا آنجاست که نمی‌توان منکر تمایل او بمقالات عالیّه متصوفه و خاصه بحقایق عرفانی شد، و پیداست که

۱- نقل باختصار و با اصلاح عبارتی از طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۳۵. آقای محمد تقی دانش‌پژوه نیز خلاصه‌یی از این گفتار را در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۳، ص ۵۳۵ آورده است در ذیل نام «اعتقادات» که رساله‌یست از ملا محمد باقر مجلسی در «اعتقادات» و «اعمال».

۲- شاگرد معروف فیض سید نعمه الله جزائری شرحی مفصل در دفاع از اعتقاد استاد خویش و برائت او از مقالات اینگونه صوفیان دروغین آورده است. روضات الجنات، ج ۶ ص ۹۳-۹۶.

مردی با آنهمه منزلت که بتواند سزاوار جانشینی اسنادی بلندمرتبه چون صدرای شیرازی شود یقیناً صوفی پشمینه پوش ظاهر فریبی نبود که از تصوف بطواهر آن بسنده کند ولی از حقیقتهای والای عرفانی فرسنگها بدور مانند. در حقیقت آنچه متعصبان قوم از نوشته‌های فیض بنصوف تعبیر می کردند اندیشه‌های عرفانی او بود نه تصوف ظاهری و قشری، و همین بود که بر آن ظاهر بینان سبحة شمار گران می آمد و زبان و بیانشان را در نکوهش وی گویا می کرد.

بهر حال، دوره‌ی از تاریخ تصوف در عهد صفوی (قسمت اول آن عهد) که بنظائر فیض ختم شد، دورانی بود که بقول میرزا محمد باقر موسوی خوانساری «مذهب تصوف در دبار عجم شهرت و روایی داشته و ایرانیان را در تمایل بآن غلو و مبالغه‌ی بوده است و ملامحسن فیض که زیر نفوذ تعلیمات ملاصدر است در این راه بمرتبه‌ی اعلی رسیده بود»^۱.

همان ستیزه جویی که با ملامحمد نقی مجلسی از باب توجه بنصوف شده بود، با همعصرش فیض نیز صورت گرفت. شیخ یوسف بن احمد بحرانی (م ۱۱۸۶ هـ) صاحب لؤلؤة البحرین این عالم محدث اخباری را که بر مجتهدان می تاخته و آنها را فاسق و کافر می شمرد، سخت ملامت نموده و گفته است که خود او در بعضی از مقالات خویش بر مذهب صوقبان و فیلسوفان رفته تا بجایی که کارش بکفر انجامیده و از آن جمله است سخنانی از وی که نشان از قول بوحدت وجود می دهد؛ و آنگاه گوید: «من رساله‌ی زشت و قبیح ازو یافتم که در آن بروشنی این اعتقاد را باز گفته و در آن بر پندارهای ابن‌العربی زندیق رفته است، و ما بعضی از سخنان او را از آن رساله و رساله‌های دیگرش در کتاب خود که در رد صوفیان و به النفعات

الملکوتیه موسومست، آورده ایم...^۱.

سنیزه جوی سخت گیر دیگری که با فیض پرخاشگریها می کرد ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸ هـ) است که پیش از این نام وی را دیده اید و باز هم خواهید دید. این مرد چنان با فیض درشتخوی بود که او را شیخ گبر نام داده بود^۲ ولی سرانجام بنادرستی ایرادهای خود پی برد و با او از در آشتی درآمد. یکی دیگر از همطرازان فیض بنام شیخ علی شهیدی که نام وی را بعد از این هم خواهید دید، از مخالفان قهار صوفیان بوده و از ملا محسن فیض بدشنامهای بسیار زشت و شرم انگیز بادمی کرده است.^۳

این مخالفتها که با آخرین عرفان دوستان قرن یازدهم می شده ما را با گروهی از معاندان تصوف آشنا می سازد که کینه توزانی آشتی ناپذیر با صوفیان و عارفان بوده و در این راه دفترها می پرداخته و بزرگانی را از ملا صدرا تا فیض و همه هدا- نشان را بتیغ زبان می خسته اند؛ و ما در دنبال این مقال نام و آثارشان را خواهیم دید؛ اما این پرخاشگریها بمنزله مقدمه ای بود برای کینه ورزیهای بسیار سختی که از پایان قرن یازدهم با تصوف و عرفان آغاز شده و در قرنهای دوازدهم و سیزدهم بسختگیریها و خشونتها کشید.

نیرومندترین کسی که در این دوره اخیر با صوفیان در افتاد، چنانکه پیش از این به مناسبت گذشت، ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) بود. در یادداشتهایی که از او بر نسخه ای از تهذیب الاحکام شیخ الطائفة طوسی باقی مانده است^۴، چنین می بینیم - که: «چون دیدم که مردم بصوفیان بدعت گذار و حکیمان زندیق می پردازند، آن بود که در برابر آنان اثرهای امامان را میانشان پراگندم» و او برآستی درین راه چنان

۱- لؤلؤة البحرين، نقل از روایات، ۶، ۹۰.

۲- روایات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶.

۳- روایات الجنات، ج ۶، ص ۸۰-۸۱.

۴- نسخه دانشگاه تهران. فهرست، ج ۱۲، ص ۱۲۴۱ بعد.

بود که نوشته‌اند «سعی غایب السعی فی سد تلك الشقائق الغافرة و اطفاء مائة تلك البدع البائرة»^۱ و باز درباره وی نوشته‌اند که نه پیش‌ارو و نه پس از وی هیچکس با او... دربر کردن ریشه مخالفان دین و بدعت گذاران خاصه صوفیان، بزا بر نبوده است^۲؛ اما شگفت است که ازین دشمن بزرگ تصوف سخنانی در تأیید تصوف شیعی و صوفیان دوازده امامی نقل شده است^۳، و آن پاسخی است مشروح در پرسشی که از وی شده، و برای من محقق نیست که این سخنان را ملامحمدباقر برای خشنود داشتن صوفیان گفته و یا چنین فتوایی را صوفیان پس از دوران حیات ملامحمدباقر جعل کرده و بدو نسبت داده‌اند تا از شدت آزار مخالفان خود بدین تدبیر بکاهند.

سرزنشها و نکوهشهای عالمان شرع باهل تصوف فراوانست و مطالعه‌ی در آثار آنان اطلاعات بسیار در این راه در دسترس ما می‌نهد و رساله‌های متعددی که این قوم در رد بر صوفیه نوشته‌اند بتهایی برای ارائه عناد آنان نسبت باهل خانقاه و حتی عارفان کافی است. برای آنکه نمونه‌ی از این نکوهشها در دست باشد بخشهای کوتاهی از سخنان ملامحمدطاهر قمی را در اینجا می‌آورم^۴. از او پرسیدند که آیا درستست که باید هنگام «ذکر» و «فکر» صورت «شیخ» را در قلب مشاهده نمود؟ و او پاسخی مشروح بصورت رساله‌ی در رد این دستور صوفیان نوشته و آنرا بمنزله دمام تزویری دانسته که در راه سالک می‌گسترند تا او را بمرتبه‌ی بکشانند تا بهنگام یاد کردن خالق صورت شیخ را بجای وی در ذهن مرتسم سازد و همان کند که غلات می‌کنند یعنی چنین پندارند که شیخ (مرشد) انسانی کامل است که

۱- روضات، ۶، ۹۱.

۲- لؤلؤة البعین منقول از روضات الجنات، ج ۲، ۷۸.

۳- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۵۱-۱۵۳.

۴- ایضاً ج ۱، از ص ۲۱۹ به بعد.

خدا در او ساکن می‌گردد و تکلم می‌کند، و بحالتی ارتقاء می‌جوید که از او بولی یا امام حی ناطق بتوان تعبیر کرد چنانکه مولوی گوید:

پس امام حی ناطق آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است
یا شاه نعمه‌الله گوید:

خواهی که خدای خود ببینی در چهره سیدم نظر کن

یا مانند بعضی دیگر از غلات شود که گویند خدا در هیأت خلق ظاهر می‌شود و از صورتی به صورتی انتقال می‌جوید...

و در همین پاسخنامه عباراتی بسیار تند درباره صوفیان و درویشان و قلندریان و پیشوایان آنان دارد و از آن جمله گوید: «پس هر که ملاحظه حال درویشها و جماعت قلندریه را بکند اگر هزار غیب بگویند و اگر هزار قاب طعام از سقف خانه حاضر کنند و هزار مرده قبرستان را بچشم مرید وانمایند که يك مو اعتقاد بآنها نباید کرد. در جایی که از مثل محمد بن عبدالله (ص) بالیقین ثابت نباشد احیاء ده نفر میت، چگونگی از برای قلندری که گاهست از لواطه و شرب خمر و امثال آن مضایقه نکند و يك مسئله از مسائل دین خود را نداند و حتی غسل جنابت رانداند، هزار میت از قبرستان باستقبال او بیرون می‌آیند؟ و اگر غیب هم بگوید و کرامات دیگر ظاهر کند همان جهل او بشریعت مقدسه بلکه سایر علوم و معارف هم شاهد کذب و بطلان است...»^۱ و آنگاه چندتن از بزرگان تصوف را یاد کرده و گفته است که ائمه دین از آنان تبری می‌نموده‌اند و «این جماعت را ذره‌یی مناسبت با شرع و اهل شرع و ائمه اطهار نبوده...»^۲.

محقق قمی در دنبال همین سخنان می‌گوید که مقصود این رئیسان طریقت

۱- نقل از طرائق العتائق، ج ۱ ص ۲۲۵.

۲- ایضاً همان جلد و همان صحیفه.

«بغیر دنیا پرستی و عوام فریبی چیزی نیست و بسیاری از ایشان امرشان بفضیحت انجامید و بسیاری از مریدان ایشان افشای اسرار آنها کرده‌اند که ایشان را هیچ غرضی بغیر حرمت دنیا و سرکردگی و ریاست اهل حُمقی چیزی نیست و تتبع احوال ایشان را که کردیم نه از مسائل دین چیزی دانستند و نه طریق غسل و نماز خود را می‌دانستند و بافعال شیعه هم بعضی از ایشان معروف بودند بلکه از معتمدین و ثقات که مدتی فریب ایشان خورده بودند مسموع شد که در فروع دین بی‌مبالات و بی‌پروا بودند بسرحدی که جزم حاصل می‌شد بعدم اعتقاد ایشان اصلاً، و از پیشینیان ایشان بی‌اعتقادی بعبادات و طاعات معروف و مشهور...»^۱

و باز گوید: «جماعت قلندریه که از زمان ما تا بمعروف کرخی می‌رسد، هیچیک از اینها را توثیقی و تعدیلی ثابت نیست و آنچه معاین است از مشایخی که در عصر ما مرشد بودند مثل مشتاقعلی و مقصودعلی و معصومه‌علی و نررعلی و امثال آنها که مریدان ایشان در شأن ایشان غلو داشته‌اند، و مریدان صاحب کمال ایشان آنها را بصفات خاصه الهیه خطاب می‌کردند و تالی تلو عبادت با آنها بسر می‌بردند، محقق شد که منصف بهمه ناخوشبها بوده‌اند و احوال هدگی بفضیحت و رسوایی رسیده و معلوم شد که بغیر عام فریبی و دنیا پرستی و ریاست عوام کالاً- نعام و بی‌مبالاتی در دین و بی‌خبری از احکام شرع مبین از برای ایشان نبوده. اگر همه مشایخ این زمان این طایفه بدنشان این جماعتند حال ایشان معلوم...»^۲

سخنان محقق قمی در این رساله بسیار مفصل و طولانیست و پیداست که صوفیان نیز بر این تعریضها و تعرضها جوابهای مشروع مستدل داشتند که نمونه آنها هم در طرائق الحقائق از صحیفه ۲۳۲ تا ۲۶۴ از جلد اول می‌یابیم.

۱- طرائق الحقائق ص ۲۲۵-۲۲۶ از ج ۱.

۲- ایضاً ص ۲۲۶ از همان مجلد.

محقق قمی که شعر نیز می سروده در قصیده‌ی طولانی^۱ صوفیان و فیلسوفان را سخت بیاد استهزاء و انتقاد گرفته است. از آن قصیده بینهای زیرین در نکوهش صوفیان و عارفانست:

<p>کلاه و خرقه و عرعر کنند همه چو حمار کشند آه ز بهر بتان لاله عذار بهانه کرده خدا بهر گرمی بازار اگر چه لاف محبت زنند لیل و نهار بر گواه بود ذات عالم الاسرار از آن شدند مریدان مالک دینار از آن کنند چو حلاج کفر خود اظهار زنند لاف انا الحق از آن سبب بسیار همین کمست ز آیین کفرشان زنار تمام بی خبر از شرع احمد مختار نمی روند بطرز ائمه اطهار که تا کنند الاغان انس را افسار نهید پنبه بگوش و کنید استغفار کنند دین خدا را بلعب و بازی خوار زنند چرخ پیایی چو اشتر عصار بود مجاز پل عشق حضرت جبار نبوده است ز آیین حیدر کرار ز اهل دانش و بینش از آن کنند کنار حذر کنید ازین قوم یا اولی الابصار</p>	<p>جماعتی پی تسخیر ابلهان پوشند کنند رقص چو آواز مطربان شتوند کنند نغمه سرایی چو مطربان اما بدل نباشدشان ذره‌ی ز مهر خدا بسر نباشدشان جز هوای کاکل و زلف ز راه دین طلب سیم و زر کنند این قوم هوای درد انا الحق فتاده در سرشان ز روی جهل دم از وحدت وجود زنند زنند لاف خدایی بذکر سبحانی جمیع پیرو حلاج و بایزید و جنید ز جهل در همه عمر خویش در ره دین کنند دعوی تسخیر جنیان بدروغ زنند دستک و رقصند، ای مسلمانان کنند رقص ز جهل و نهند طاعت نام نمی رسند بجایی اگر تمامی عمر کنند عاشقی امردان و می گویند خدا گواه منست آنکه عاشقی هرگز بنای قاعده دینشان بود بر جهل ز راه شرع بسرون می برند مردم را</p>
---	---

۱- این قصیده موسوم است به «مونس ابراره» و تمامی آن با شرح در نسخه خطی

شماره 2114 . Suppl. (فارسی) در کتابخانه ملی پاریس نقل شده.

درستست که بیرون از قلمرو تشیع، صوفیان چندان بدشواری سرنمی کردند لیکن در آن جایها نیز هرگاه فرصتی نصیب عالمان می شد با اهل خانقاه ستیزه گری آغاز می کردند چنانکه در هند چندتن از سران تصوف در دست آن طبقه طعم مرگت چشیدند. داراشکوه پسر شاه جهان که از سران فرقه قادریه بود و در تصوف و عرفان دفترهای سودمند پرداخت، بسال ۱۰۶۹ بفتوای عالمان دین کشته شد و خاندانش یرافتاد و باز در همان روز گاران حکیم سرمد کاشانی، از تربیت یافتگان محضر میرفندرسکی و ملاصدرای شیرازی، را که در هند بسر می برد بسال ۱۰۷۰ بفتوای ملاقوی نام و فقیهان دیگر بقتل رسانیدند^۱.

از کارهای شگفت انگیزی که مفتیان عثمانی در مخالفت با آثار عارفان کردند، یکی فتواییست که ابوالسعود محیی الدین محمد حنفی مفتی قسطنطنیه در عهد سلطان سلیمان اول، داد. این مفتی چون در الهامات آسمانی حافظ شیرازی «خرافات خارج از نطاقات شریعت شریفه» یافته بود، بهتر آن دانست که مسلمانان از خواندن آن احتراز جویند و «سم افعی را تریاق نافع نشمرند»^۲. این سخن در کشوری گفته می شد که دو شرح معروف از دیوان حافظ آنجا تدوین شده و دیوانهایی باستقبال از غزلهای حافظ بترکی ترتیب یافته و دیوان لسان الغیب زینت افزای بسیاری از کتابخانها و خانهها بوده است.

در ستیزه جوییهای عالمان مذهبی با صوفیان، تنها بدشنام کتابهایی در و نکوهش بسنده نمی شد بلکه رسالهها و کتابهایی هم درین راه فراهم می آمد و درین امرگاه حکیمان روزگار نیز که

شیوه متصوفه، و یا بهتر بگوییم متشبهان بمتصوفه، را در دعوی شناخت حقایق

۱- بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸ میلادی، ص ۵۱۲-۵۱۵؛ ریاض العارفین، تهران

۱۳۱۶، ص ۱۴۱-۱۴۳. شرح حالش را در شمار شاعران این عهد خواهید دید.

۲- کشف الظنون طبع استنبول، ستون ۷۸۳؛ مجله یادگار سال اول شماره نهم،

مردود می‌دانسته‌اند، شرکت داشتند. حکیم صدرای شیرازی که نام و آثار او را در شمار فیلسوفان خواهید دید، کتابی دارد بنام «کسر الاصنام الجاهلیة فی کفر جماعه الصوفیه» و شاگرد معروفش ملا محسن فیض کاشانی در مقاله شصت و دوم و شصت و سوم و شصت و چهارم از کتاب «الکلمات الطریفه» و نیز در کتاب بشاره الشیعه در نکوهش صوفیان سخنانی مشروح دارد.

در باره حکیم صدرای نوشته‌اند «کان حکیماً فلسفياً صوفياً بحتاً»^۱ و این انتساب او بتصوف درست نظیر همان نسبتی است که بشاگرد و دامادش فیض در این مورد می‌دادند. اما این نکته روشنست که صدرای و فیض هر دو در مقالات خود متمایل بحقایق عرفانی و بیان مقاصد عالیة متصوفه بوده‌اند نه پای بند ظواهری که صوفیان در سنتهای خانقاهی بدانها دلبستگی داشته‌اند، و ازین رو نیست که گفته‌اند نظر ملا صدرای در کتاب کسر الاصنام الجاهلیه «به متدلسین و متشبهین است بصوفیه»^۲، و چنین نیز هست، چنانکه برخی از محققان در قسمت دوم از نام این کتاب یعنی «فی کفر جماعه الصوفیه» تصرفی را جایز دانسته‌اند تا بتوان خواند: «... فی مدح جماعه الصوفیه»^۳ زیرا که صدرای شیرازی در این کتاب در ستایش «اهل الله و ارباب التصوف» که بمدارج واقعی عرفان رسیده باشند، مبالغه می‌کند بهمان نحو که پشمینه پوشان ظاهر ساز و پوست نشینان دروغپرداز را سخت می‌نکوهد.

سید نعمه الله جزائری شاگرد فیض در کتاب «مقامات» ضمن دفاع از استاد خود که متهم بتصوف بود گفته است که استاد استادش یعنی ملا صدرای منکر طریقه صوفیان بوده و کتاب کسر الاصنام الجاهلیه را هم با همین اعتقاد نوشته است. بدنبال همین مقال در کتاب روضات الجنات (ج ۶، ص ۱۰۰) چنین آمده است که علت تاخنن صاحب لؤلؤة البحرین، شیخ یوسف بحرانی، بحکیم صدرای و مولانا فیض ابن

۱- لؤلؤة البحرین، نقل از طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۹۶.

۲- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۹۷.

۳- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۹۷.

بود که او از شیوه ارباب معقول بی‌خبر بوده و میان آنان که حکیم ربانی بوده‌اند با فقیر صوفی و لاقید مدعی تفاوت نمی‌گذارده‌است، در صورتی که جدایی میان آن دو گروه همانست که بین بینا و کور و بهشتی و دوزخی و میان حقیقت‌جویان و دروغپردازانست.

اما عالمان شرع ازین حد فراتر می‌رفتند و بعارف و صوفی هر دو بیک چشم می‌نگریستند، یکی را از باب اعتقاد بمسائلی از قبیل مکاشفه و شهود و وحدت وجود، و دیگری را بسبب سنتهای خانقاهی و سماع و سرود و جز آنها که در دیده آنان خلاف شریعت و سرمایه ضلالت بود. این دسته در دوره‌یی که مطالعه می‌کنیم دفترها در ردّ صوفیان پرداختند و از میان آنان این گروه شایسته ذکرند:

۱) محمد طاهر بن محمد حسین قمی، صاحب کتاب «الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیة» و کتاب دیگری بنام «ملاذالآخیار» و رساله «تحفة الابرار». از رساله‌یی که در پاسخ سؤالی درباره منع از ترسیم صورت شیخ بهنگام «ذکر» و «فکر» نوشته پیش ازین نام برده‌ام و نیز از قصیده‌اش. وی در آن رساله بصوفیان و پیشوایانش و مبانی اعتقادات این فرقه سخت ناخن است، و در کتاب نخستین خود گروهی از عالمان و عارفان را تکفیر کرد و حتی کسانی را هم که در کفر آنان تردید کنند کافر شمرد و در آثار خویش پوشیدن خرقه و صوف و چاه نشستن = (اربعینات) و عزات از خلق و سماع و حتی بر زبان آوردن دو کلمه طریقت و حقیقت و اعتقاد بعشق حقیقی و بمکاشفات عرفانی و بتجرد ارواح را کفر و ضلالت دانسته است.^۱ وفاتش در ۱۰۹۸ اتفاق افتاده و پیش ازین بآخذ احوالش اشاره کرده‌ام.

۲) میر لوحی، سید محمد بن محمد سبزواری از معاصران ملا محمد تقی مجلسی و پسرش ملا محمد باقر و معارض و مخالف آن دو، از ستیزه‌گران با متصوفه و دارای تألیفاتی در این باره بود، و خود در مقدمه کتاب «کفایة المهتدی فی معرفة

المهدی» که اربعینی است^۱ درباره غیبت و رجعت، بکتابهایی از خود در رد تصوف اشاره کرده است مانند: «تنبيه الغافلین و اخزاء المجانین» و «اعلام المحبین» و «ریاض المؤمنین و خدائق المتقین»^۲.

۳) شیخ علی بن محمد بن حسن عاملی (۱۰۱۳-۱۱۰۳ هـ) که بعلت انتساب به «شهید ثانی»^۳ به شهیدی معروف بود، مانند عده بی دیگر از عالمان شیعی عهد صفوی از جبل عامل باصفهان آمده و در آنجا مانده و همانجا در گذشته است. وی از دشمنان سرسخت صوفیان بود و از آنان بعبارات زشت یاد می کرد. کتاب «النهام المارقه من اغراض الزنادقه فی الرد علی الصوفیه» و کتابی دیگر در تحریم غنا از اوست که در آن بعالم معاصر خود ملا محمد باقر سبزواری^۴ ناخته و عبارتهای سخیف رکیک درباره او نوشته و او را «بی سواد» و «مدعی» خوانده و از اینکه او معتقدان بقدّم عالم (یعنی حکما) را «تکفیر» نمی کرده بسیار خشمگین بوده است! همین «آقا شیخ علی» با ملامحسن فیض هم در افتاده و درباره او سخنانی ناروا در پایان رساله تحریم الغنا گفته و دشنامهای زشت داده و کافر و ملحد شمرده است و فیض نیز بسبب آنکه نسب شیخ علی بچهار واسطه بشهید ثانی می رسیده از او به

۱- مراد از اربعین و اربعینات کتابهایی هستند حاوی جهل حدیث در یک موضوع معین از موضوعهای مذهبی شیعه امامیه اثنی عشریه.

۲- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳ ص ۶۱؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۹۷.

۳- یعنی زین الدین بن علی بن احمد عاملی مقتول سال ۹۶۶ هـ.

۴- ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ هـ) از عالمان نامبردار عهدشاه عباس دوم و مورد احترام او و وزیرش خلیفه سلطان و در حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث از سرآمدان عهد خود بود. وی با ملامحسن فیض دوستی و همفکری بسیار داشت. درباره معارضات شیخ علی عاملی و همچنین شیخ ابراهیم قطیفی با ملا محمد باقر سبزواری بنگرید بطرائق الحقائق ج ۱ و بروضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲، ص

«هضم رابع» تعبیر نموده است.^۱

(۴) شیخ محمد حسن معروف به حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ هـ) صاحب کتاب مشهور امل الآمل از عالمان اخباری سده یازدهم هجری بود که از وی تألیفات بسیار بر جای مانده و از آن جمله است «الرد علی الصوفیه» یا «اثنی عشریه» در دوازده باب. حرّ در این رساله نزدیک بیکهزار حدیث در رد بر صوفیه (؟) نقل کرده است.^۲ وی با حکیمان و اصولیان نیز ستیزه می کرد و حتی شهادت کسانی را که بفرا گرفتن علم اصول سرگرم بودند و با کتابهای وابسته باین دانش را می خواندند نمی پذیرفت.^۳

(۵) ملا احمد تونی بشرویه‌یی در مشهد مجاور و با حرّ عاملی مذکور معاصر بود. وی نیز رساله‌یی در تحریم غنا و دفتری «فی الرد علی الصوفیه» داشت.^۴

(۶) ملا محمد باقر مجلسی که پیش ازین مخالفت او را با اهل طریقت ذکر کرده‌ام، در باب ذکر از کتاب عین الحیوة شرحی در نقض متصوفه نگاشته است.

(۷) محمد اسمعیل بن محمد حسین مازندرانی معروف به «خواجوی» (م ۱۱۷۳ هـ) رساله‌یی فارسی دارد بنام «الرد علی الصوفیه» که گویا همان باشد که در روضات الجنات با اسم «الرد علی الصوفیه الملعونه» ضبط شده و آن هم بفارسی است.^۵

(۸) به ملا احمد بن محمد اردبیلی^۶ مشهور به «مقدس اردبیلی» (م ۹۹۳ هـ) کتابی فارسی بنام حدیقه الشیعه نسبت داده می شود که قسمتی از آن در ردّ تصوف و بدگویی از صوفیان و انباشته از حدیثهای مجعول درباره آنانست. انتساب چنین

۱- روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۰-۸۱.

۲- امل الآمل، حرعاملی، نجف ۱۳۸۵ هـ ق، ج ۱ ص ۱۴۴.

۳- درباره او و اثرها و اندیشه‌هایش بنگرید بمقدمه امل الآمل و به روضات الجنات،

ج ۷، ص ۹۶-۱۰۵.

۴- امل الآمل، ج ۲، ص ۲۳.

۵- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۹.

۶- طرائق الحقائق ج ۱ ص ۹۹؛ نهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۶۰۱-۶۰۲.

کتاب بویژه آن بخش که در نکوهش تصوف و صوفیانست، بمقدس اردبیلی بارها بوسیله عالمان دین و نویسندگان احوال آنان مردود شمرده شده است.^۱ در قسمت الحاقی این کتاب که در رد بر تصوفست، شرحی درباره آغاز کار صوفیه آمده و اینکه بانی این طریقه ابوهاشم عثمان کوفی (سده دوم) است که مانند رهبانان پشمینه می پوشید و مثل ترسایان قائل بحلول و اتحاد بود، با این تفاوت که ترسایان این مزیت را برای عیسی مسیح قائلند و او برای خود، و در این دو دعوی [یعنی دعوی حلول و دعوی اتحاد] مردد بود تا بمرور، در ظاهر جبری بود و در باطن ملحد و دهری^۲، و مرادش از آوردن این طریقه بر هم زدن اسلام بود، از امامان چند حدیث در طعن او وارد است، پیروان او را خواه صوف می پوشیدند و خواه نه «صوفی» می گفتند. بعد ازو سفیان ثوری و بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج و نظایر اینان آمدند و هر يك اصلی برمبانی اعتقادات مذکور افزودند و مقالاتی که همه کفر و زندقه بود آوردند؛ و ایشانرا بتعبیرهای گوناگون، غیر از «صوفی» بعنوانهای دیگر نیز خوانده اند مانند حلولیه و اتحادیه و حدتیه (= وحدت و جودی) و مبتدعه و زرقیه (مکاران، خدعه گران) و غاویه (گمراهان) و غالبیه و متصلنه (لاف زنندگان)، و چون خود سخنان خویش را در اصطلاحهای خاصی بکار بردند آنرا تصوف گفته و ازین راه متصوفه نامیده شدند... در پایان این سخنان آمده است که از امامان شیعه حدیثهای بسیار در طعن این طایفه روایت شده و متقدمان مذهب شیعه در رد مذهب آنان کتابهای بسیار نوشته اند؛ و خلاصه سخن درباره بزرگان این طایفه آنکه همگی ملحد و زندقه بوده اند...^۳ این بود نموداری از بخش نکوهش صوفیان که بر کتاب حدیقه الشیعه افزوده شده و بنام مقدس اردبیلی که خود تمایلات صریح عارفانه داشته، شهرت یافته است. سازنده و پردازنده آن معزالدین محمد پسر

۱- ایضاً همان ماخذها.

۲- دهری: قائل بازلت دهر (= زمان) است مانند زروانیان.

۳- تمام آنرا در طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۱۰۱-۱۰۲ و با در متن متداول حدیقه

الشیعه ببینید.

ظهیر الدین محمد حسینی اردستانی معروف به «ملا معز» ساکن حیدرآباد هند است که در سده یازدهم هجری می زیسته و نه تنها این قسمت کتاب را در میانه آن قرن ساخته بلکه حدیثهای مذکور در آن را نیز جعل کرده و بر حدیثهای بی شمارِ بتر- ساخته عالم ان دوازده امامی سده های واپسین افزوده است. این ملا معز ضمناً کتاب حدیفة الشیعه را دزدیده و با تغییرات مختصری که در آن داده بنام کاشف الحق موسوم ساخته و بیادشاه شیعی غلکنده سلطان عبدالله (۸۳۳-۸۱۰) تقدیم داشته است. در باره او نوشته اند که وی دنبال زخارف دنیوی بهند رفته و در دربار قطب شاهیان راه جسته و در آنجا بکارهایی که گفته ایم دست بازیده است.

در سنت که ستیزه جویبهای عالم مذهبی، از میانه عهد

بقای تصوف

صفوی بعد با تصوف و صوفیان، و حتی با عرفان ایرانی،

سخت و طولانی بود، لیکن با همه شدت و توانایی نتوانست بنیاد این جریان خاص فکری و ذوقی را براندازد.

نهضت های صوفیان شیعی مذهب دوران تیموری که پیش ازین بدان اشاره کرده ام^۲، ضامن بقای تصوف در دوران تروبیج قهر آمیز تشیع و همچنین در عهد غلبه عالم ان قشری می توانست بود و چنین نیز شد زیرا صوفیان شیعی در زمره دیگر شیعیان، بی آنکه حاجت بنظاھر داشته باشند، توانستند خود را از دوره شدت عمل بیرون کشند و بحیات اجتماعی خود ادامه دهند.

از سویی دیگر میان عالم ان اخباری و اصولی و بعضی از حکیمان بیش و کم کسانی بودند که با خود بنحوی تمایل بمقالات عارفان و صوفیان داشتند و یا در برابر آنان خاموش می نشستند و بدین طریق صوفیان مجال بازماندن و گستردن دایره کوشایی خود می یافتند.

۱- مستدرک الوسیل، ج ۳، ص ۳۹۴، فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳

ص ۶۰۰-۶۰۵.

۲- همین کتاب، ج ۴، ص ۷۷-۷۸.

در همین احوال، اگر ایران آن عهد جولانگاه آماده‌بی برای صوفیان نبود، در بیرون از مرزهای آن محیط‌های امنی برای آن قوم وجود داشت مانند قلمرو دولت عثمانی که در آن بکتاشیان شیعی و مولویان سنی آزادانه عمل می‌کردند و بویژه آثار «حضرت مولانا»^۱ و پیروان او حرمت فراوان داشتند؛ و هندوستان که در آن سهروردیان و چشتیان و نعمة‌اللهیان و مرشدان و قادریان و همانندگان آنان باسانی و با احترام بسر می‌بردند، و هنوز هم صوفی‌مشربان آن دیار بانگاهداشت همه سنت‌های پیشین در مراسم خود شرکت می‌کنند، و من که آرزوی حضور در مجلس سماع صوفیان داشتم باین آرزوی خود در غیاث‌آباد دهلی، در خانقاه چشتیان، بر مزار نظام‌الدین اولیا و امیر خسرو دهلوی رسیدم و بروان آزادگانی که آنجا خفته‌اند درود فرستادم و همین لذت معنوی در قونیه، بر مزار مولانا جلال‌الدین محمد و خانقاه مولویان، دست داد.

همزمان با سختگیریهای قزلباشان نسبت باهل سنت، فرقه‌های صوفیه سنی هم طرد شدند و از آن میان فرقه مرشدیه کازرونیه زحمت بسیار دیدند و گروهی از آن جماعت کشته شدند. آزدن صوفیان سنی و شیعی همچنان ادامه داشت تا دور ریاست دینی بلامحمد باقر مجلسی رسید که بحکم او تکفیر و آزار و شکنجه کردن صوفیان بنهایت شدت یافت و حتی از صوفیان سرخ کلاه هم در این راه صرف نظر نشد. بر اثر این شدت عمل بیشتر طریقت‌های تصوف ایرانی عملاً از آغاز قرن دوازدهم هجری بیرون از مرزهای ایران انتقال یافت و بر طریقت‌هایی که پیش از آن بود افزوده شد و مهمترین آنها، که هنوز هم در خارج از ایران پیروانی دارند عبارتند از دنباله^۲ سهروردیه مولتان، چشتیه، قادریه، خلوتیه، بکتاشیه، مولویه، نقشبندیه، رفاعیه، نعمة‌اللهیه و جز آن. طریقه نعمة‌اللهیه چنانکه خواهیم دید از دوران زندیان بایران باز گشت داده شد و در همان حال بازمانده فرقه‌های دیگر بتدریج و خاصه از واسط

۱- Mevlānā تلفظ کلمه مولانا و عنوان ویژه برای جلال‌الدین محمد بلخی است در ترکیه و در سرزمین‌هایی که بوسیله عثمانیان با مولانا آشنا شدند مانند ناحیه‌های مسلمان نشین یوگسلاوی و غیره.

سده سیزدهم دنباله تعلیمات خود را گرفتند و بدین ترتیب از سلسله‌هایی که گفتیم تا با امروز جمعیت‌هایی در ایران و هند و آسیای صغیر و آسیای مرکزی وجود دارند که در مجلد دیگر این کتاب درباره آنها سخن خواهم گفت.

اثرهای صوفیان
صوفیان این عهد، در ایران و آنیران، اثرهایی که غالباً در مرتبه‌های دوم و سوم اهمیت قرار دارند، بنظم و نشر پدید

آوردند و آیین پیشینیان را در این راه دنبال کردند. هیچیک از این کتابها و دفترها ارزش آثار عارفان بزرگ گذشته را ندارد، نه از حال و ذوق و فصاحت آنان در اینجا اثریست و نه از عمق فکر و اندیشه پاردی از آنها در اینها خبری. بیشتر در آنها به بیان آیینها و سنتها، تعبیرها و اصطلاحها و یا تکرار مطالبهای گذشتگان با شرح و بیانی که در خور زمان باشد توجه شده است. بعضی هم در شرح حال و اثرها و سخنان عارفان پیشین و یا ترجمه احوال مشایخ متأخر است.

درباره مثنوی مولوی در این عهد دنباله کارهای قرن نهم و آغاز قرن دهم گرفته شد و حتی بر اثر نفوذ و شیوع روزافزون ابن اثیر جاویدان، بتلخیص و توضیح و تفسیر آن توجهی بیشتر از پیش شد و ازین راه چند کتاب بفارسی و ترکی فراهم آمد مانند:

جزیره مثنوی از ملا یوسف مولوی معروف به «سینه‌چاک» (۸۹۵۳م) که در آن ۳۶۰ بیت برگزیده از مثنوی شرح شده است.

شرح مصطفی بن شعبان سروری (۸۹۶۹م) بفارسی.

شرحی در شش مجلد بترکی از شمعی (م بعد از سال ۱۰۰۰هـ).

شرح ترکی دیگری از سودی (متوفی پیرامون سال ۱۰۰۰هـ).

شرح مبسوطی از دفتر اول مثنوی بدست عبدالله بن محمد رئیس الکتاب

عثمانی (۱۰۷۲م).

شرح دیگری بترکی از درویش علی.

شرح موسوم به کاشف الاسرار بفارسی از حسن چلبی معروف به ظریفی.

شرح ممزوجی که شیخ عبدالمجید معروف به شیخ سیواسی (۱۰۴۹م) با اشاره سلطان احمدخان عثمانی ترتیب داد و توانست بداستان نخجیروشیر در اواسط دفتر اول برسد.

شرح موسوم به «ازهار مثنوی و انوار معنوی» در بیان مشکلات مثنوی از علائی ابن محیی واعسط شیرازی. وی در این کتاب نخست بشرح دیباچه پرداخته آنگاه بتوضیح الفاظ عربی که در هر یک از دفترهای مثنویست بترتیب حرفها و سپس بر همین منوال بتوضیح واژه‌های فارسی آن همت گماشته است.

فاتح‌الآیات درشش مجلد از شیخ اسمعیل انقروی مولوی معروف به «ده» پسراحمد مولوی (م ۱۰۴۲ه)؛ و نیز از همین مؤلف کتاب جامع الآیات در شرح آیتهای قرآن و حدیثها و شعرهای عربی و بعضی از واژه‌های دشوار مثنوی ترکی. اسمعیل ده در این کتاب گفته است که چون بسال ۱۰۳۵ه بشرح دفترینجم مثنوی رسید نسخه‌ی از مثنوی به دست او افتاد که تاریخ تحریر آن سال ۸۱۴ه و در هفت دفتر بود، آنرا خرید و بتمامی خواند و دانست که بیقین از مولوی است، در حالی که مشهورست که مولوی مثنوی را درشش دفتر نظم کرد. صوفیان مولویه این سخن را سخت انکار کردند و براو چهار اشکال وارد آوردند لیکن اسمعیل ده از اعتقاد خود باز نایستاد و آن اعتراض‌ها را مردود دانست و دفتر هفتم را هم شرح کرد. اسمعیل ده در سال ۱۰۴۱ (یکهزار و چهل و یکه) منتخبی از مثنوی فراهم آورد بنام «نصاب المولوی» و آن را به سه قسمت کرد: بخش نخست در آداب طریقت، بخش دوم در آداب شریعت و بخش سوم در معرفت و حقیقت^۱.

شرح مثنوی از محمد رضا صاحب مکاشفات رضوی (سده یازدهم ه).

شرح محمد قره‌طوی رومی متخلص به ضعیفی.

شرح «روح البیان» از شیخ اسمعیل حقی ابن مصطفی اسلامبولی حنفی (م)

۱۱۳۷ هـ).

شرح سیدعابدِ ده یعقوبی کابلی نقشبندی حنفی^۱.
کتابهای دیگر عرفانی از این عهد داریم که بصرافت طبع و ذوق مؤلفان،
خارج از دایره شرح و تفسیر نوشته شده است مانند:

«رهاحین البسائین» بفارسی تألیف وحیدالدین ابوالحسن محمد مرید شیخ
زین الدین الاسفرغانی بسال ۹۷۱ در بخارا. این کتاب در سبزه فصل نوشته شده و
مراد از نگارش آن بیان بنیادهای تصوف و «سلوک» است و در آن بسی حکایات از
زندگانی پیغامبر اسلام و یاران او و پیشوایان تصوف آمده است تا سرمشق سالکان
طریقت باشد. وحیدالدین در تألیف این کتاب مأخذهایی را نشان داده است که
مؤید مراجعۀ او بآخذ معتبر پیش مانند کشف المحجوب جلابی هجویری، کیمیای
سعادت غزالی، تذکرة الاولیاء عطار، نفحات الانس جامی و شواهد النبوة جامی
است. مطلبهای اصلی کتاب عبارتست از بحث درباره: فنا، ذکر و فکر، تقرب،
ترك، ادب، تواضع، حسن خلق، حلم، کمال نفس، سخا، کرامت، مسائلی که
فارق میان معتزله با سایر اهل سنت است^۲.

«رسالة فی التوحید» بفارسی، تألیف شیخ نظام الدین عبدالشکور تهنیسری^۳
در «تحقیق سخن بعضی صوفیه که در توحید هفت مرتبه نهاده اند از علم الیقین و عین
الیقین و حق الیقین و حقیقة الحق و حق الحقیقه...». بلوشه حدس زده است که این
شیخ نظام الدین همان جلال الدین محمود تهنیسری باشد که نامش در سفینه الاولیا آمده و
پدرش اهل بلخ و موسوم بوده است به قاضی محمد؛ در هفت سالگی همه علوم اسلامی

۱- ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ترکیه، ج ۲، ۱۹۳۷، ستون ۴۲۷.

۲- درباره این کتاب بنگرید به:

E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans de la Biblio-
thèque Nationale, tome 1, p. 112-113.

۳- خواننده شود: تانیستر.

را آموخته و بعد بخدمت شیخ عبدالقدوس کینکوی در آمده و در ذی الحجة ۹۸۹ هـ در نود و شش سالگی بدوود حیات گفته و در تهانیسر بخاله سپرده شده است^۱. اگرچه این حدس بلوشه را عیناً یاد کرده‌ام لیکن تنها تهانیسری بودن دوتن دلیل یکی بودن آندو نمی‌تواند بود. همین مؤلف یعنی شیخ نظام‌الدین رساله دیگری درباره لاهوت و ملکوت و بحث در وجوه سه گانه واحدیت، احدیت، وحدت دارد بفارسی^۲.

«الجواهر الخمس» بفارسی تألیف شیخ ابوالمؤید محمدبن خطیرالدین که رساله‌ای مختصر است درباره پنج موضوع عبادت، زهد، دعوت، اذکار، عمل محققان اهل طریقت. این رساله را شیخ بسال ۹۵۶ در گجرات نوشت^۳ و عبدالنبی العثمان الشطاری شرحی بر سومین بخش ازین رساله (درباره دعوت) پرداخته و بگفته خود در تهیه آن از تألیف اسناد خود شیخ سراج‌الدین عبدالله صوفی شطاری بنام کشف الانوار از شرح جواهر اسرار استفاده کرده است^۴.

«ارشاد الطالبین» رساله‌یست فارسی بطریقه صوفیان درباره توحید و فنا. مؤلف آن یکی از مشایخ چیشتییه هند بنام جلال‌الدین محمود تهانیسری است که بسال ۹۸۹ وفات یافته. این رساله بچند بخش منقسم گردیده و هر بخش آن باواژه «فصل» آغاز شده است^۵.

دهشوه کامله» رساله‌یست بفارسی از خواجهمحمدبن ابومحمد محمودبن محمد

۱- بلوشه، فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۱۱۸.

۲- ایضاً همان مأخذ و همان صفحه.

۳- کشف الظنون، استنبول، ستون ۶۱۴.

۴- بلوشه، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۱۱۹.

۵- ایضاً، ج ۱ ص ۱۲۵-۱۲۶.

دهدار شیرازی (م ۱۰۱۶هـ)^۱. وی از دانشمندان و عارفان و متکلمان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجریست. این دفتر را درباره ده مسئله از مسئله های عرفانی نگاشته و در آن داستانی از تکفیر ابوسعید ابی الخیر میهنی عارف بزرگوار آغاز سده پنجم هجری آورده است.

«دُرّ بنیم»، رساله فارسی دیگر است از خواجه دهدار که بسال ۱۳۱۹ خورشیدی در شیراز چاپ شده. در این رساله با همه تظاهر بعرفان پیشگی طبقاتی از اندیشه-مندان مانند حروفیان و سوفسطائیان و نقطویان را همراه ملحدان و کفار هند در شمار پست ترین آفریدگان خداوند در می آورد.

«رساله توحید» اثر دیگر است بفارسی از همین مؤلف در یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه.

«وحدة الوجود» از خواجه دهدار است بتازی درباره اینکه هستی منحصر است بذات واجب و همه موجودات پرتوی از آنند؛ و بحث درباره اصالت وجود و اصالت عقل و عینت هستی برای تشخیص و تفرّد و عینیت علم واجب الوجود. «ترجمه رساله القرب الطرق الی الله» بفارسی از خواجه دهدار. متن عربی این رساله از آثار نجم الدین کبری (م ۶۱۷هـ) است^۲ در سیر و سلوک مشتمل بر ده قاعده: توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ملازمت ذکر، توجه بخدا، صبر، مراقبت، رضا. طامه الکبری در این رساله از میان سه راه بخداوند (یعنی: ۱- راه اهل معاملات و سنت ۲- راه اهل ریاضت و مجاهدت ۳- راه اهل سلوک و محبت و جذب) راه

۱- درباره او و آثارش بنگرید به:

تاریخ نظم و نثر در ایران، معید نفیسی، ص ۳۹۷.

Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, II, p. 816.

فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۴ ص ۲۲۵۷-۲۲۶۱ و ص ۵۱۷.

۲- درباره این کتاب و دیگر آثار نجم الدین کبری بنگرید به همین کتاب ج ۲ چاپ

بنجم ص ۱۰۱۳-۱۰۱۴.

سوم را انتخاب کرده و شرطهای ده گانه آن را چنانکه گفته‌ام بیان می‌نماید.
 «رساله ذوقیه» بفارسی از خواجه دهمدار «که کلمه بیست برسم انموذج از ذوقیات عقلی و معقولات ذوقی بطریقی که مطابق مشرب صافی صوفیه و متکلمین نیز باشد».

«رساله اصطلاحات صوفیان» از خواجه دهمدار بفارسی که بنا بر آنچه در آغاز آن آمده، از کلام شیخ عبدالرزاق کاشی (م ۸۷۳۶) که بتازیبست گرفته شد.
 «رساله مشواق» بفارسی از ملامحسن فیض (م ۸۱۰۹۰) درباره معنی و مقصود از پاره‌یی واژه‌ها و اصطلاحها که صوفیان بویژه شاعران عارف پیشه‌بکار برده‌اند مانند رخ و زلف و خال و خط و شراب و ساقی و خرابات و بت و زنتار و جز آنها. مراد فیض از نگارش این رساله آن بود که حقیقت اشارات و تعریضهای صوفیانرا معلوم نماید و از طعن و ملامت قشرپرستان درباره آنان پیش‌گیری کند.

«الحقائق القدسیه والرفائق الانسیه» یا «المبداء والمعاد» عبری، نوشته نورالدین محمدبن مرتضی نواده برادر فیض، که در آن بعضی از مباحثهای فلسفی و کلامی را بروش عارفان و با همان لحن و سبک مورد بحث قرار داده و کتاب خود را در سال ۱۱۰۵ هجری پایان برده است.^۱

«الكلمات النوره والایات السره» عبری از همان مؤلف در هفتاد کلمه و یک خاتمه درباره مسئله‌های عرفانی و فلسفی همراه با شعرهای فارسی.^۲
 سفینه الاولیاء از محمددارا شکوه (م ۱۰۶۹ هجری) پسر شاه جهان حاوی سرگذشت پیران طریقت جنیدیه و قادریه و نقشبندیه و چشتیه و کبراویه و سهروردیه، وزنان عارف و جز آن. این کتاب در ۱۰۴۹ تألیف شد.

«سکینه الاولیاء» در شرح حال مشایخ قادریه از آغاز تا بهمد مؤلف آن دارا-شکوه. تألیف این کتاب بسال ۱۰۵۹ خاتمه پذیرفت.

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱۴، ص ۴۸۹.

۲- ایضاً همان کتاب و همان جلد، ص ۴۷۹.

«رساله حق‌نما» در تحقیقات عرفانی، هم از داراشکوه که بسال ۱۰۵۶ هـ از نگارش آن فراغت یافت.

«حسنات العارفین» متضمن شطحیات مشایخ پیش از مؤلف آن. این کتاب را داراشکوه بسال ۱۰۶۲ نوشت.

«مجمع البحرین» در مقایسه عرفان اسلامی و هندی و یافتن وجه اشتراک میان آن دو. این کتاب را داراشکوه بسال ۱۰۶۵ تألیف کرد.

«سیر اکبر» یا «سراالاسرار» که ترجمه‌یست از بخشی از «اوپانیشادها» از زبان سانسکریت پارسی بهمت داراشکوه و بیاری یکی از عالمان دینی هندو.

در باره همه این اثرهای پارسی داراشکوه که بطبع رسیده و مشهور است بجای خود توضیح کافی داده خواهد شد.

«رساله صاحبیه» اثریست از خواهر داراشکوه، جهان آرایگم دختر شاه جهان، بفارسی. وی که نخست بر طریقت چشیده بود، پیروی از برادر بطریقه قادریان پیوست و این کتاب را بر شبوه آنان پارسی خوبی نوشت.

فصل چهارم

وضع علوم از سده دهم تا میانه

سده دوازدهم هجری

وضع عمومی علوم دوره‌یی که درباره آن مطالعمی کنیم عهد انحطاط دانشهای عقلی در ایران و انتقال آنها بکشورهای مجاور و دوران ترقی و توسعه نهایی دانشهای مذهبی دوازده امامیان در قلمرو دولت صفوی است. هنگامی که شاه اسمعیل اول در رسمی کردن عقیده مذهبی خود کوشش می کرد، جمعی از دانشمندان ایرانی، کمیرا اشدار دانشهای عقلی باز مانده از دوران تیموری و بایندری بودند، و حاضر بترك اعتقاد مذهبی خود نمی شدند، بقتل رسیدند، و دسته کوچکی بدگر گونگی اعتقاد مذهبی تن در داده در ایران باقی ماندند و گروه بزرگی از آنان از بیم جان از ایران گریختند؛ چنانکه دانشمندان خراسان بفرارود و سرزمین هند پناه بردند و عالمان آذربایجان بخاک عثمانی و بسی از انا بان فارس و کرمان و خوزستان بعرستان . بهمین سبب است که در سده دهم هجری شادد وجود بسیاری از فریختگان ایرانی در کشورهای چند گانه یاد شده ایم که همگی با زن و فرزند جلای وطن کرده و در آن سرزمینها مانده اند و این مسلماً یکی از بزرگترین اثرهای نامطلوبی بود که رفتار شاه اسمعیل و سرخ کلاهان در محیط علمی

ایران بر جای گذارد.

اگر عهد صفوی برای جبران چنین زیان بزرگی مساعد می بود می توانست هم جای دانشمندی را که ایران در آغاز سده دهم از دست داده بود، پر کند و هم کاروان دانش را در فرصتی طولانی و مفتنم از مراحل تکامل بگذراند. اما چنین نشد و پادشاهان صفوی در دوران ممتد قدرتشان سعی خود را منحصر بشویق و تربیت عالمان دین کردند و محیطی در ایران بوجود آوردند که توانست فقط آماده برای تکامل سریع دانشهای مذهبی شیعه باشد.

ویژگی چنین «علم» چنانکه می دانیم، اتکاء آنست بر گذشته و آنچه از «سلف صالح» بازمانده باشد. در اینگونه دانشها هر گونه استدلال و اثبات بر گرد محور نقل دور می زند نه استناد بر عقل و فترنهادهای بی طرفانه آن، و پیداست که در چنین عوالمی از قاعده های مسلم دانشهای تجربی و اثباتی، که بنیاد همه پیشرفتهای جهان نوین است، خبری نیست.

چند اندیشمند فاضل هم که در این دوره ظهور کردند، و نامها و اثرهایشان را پس ازین خواهیم دید، همه با این روش کار خود را آغاز نموده و سپس در دنبال اندیشه های خود بفرآختنای «عقل» و دانشهای عقلی وارد شدند، در حالی که مرده ریگ پیشین را با خود داشتند و از قبول تأثیرهای آن دست برنداشتند؛ و اگر روشنتر بگوییم متفکرانی بودند در خدمت اعتقادات دینی خویش نه عالمانی بمعنی جهانی خود، و بعید نیست که اگر بار «علم قال» را بردوش عقل نمی نهادند، راه بهمان منزلتهایی می بردند که همزمانانسان در مغرب زمین بدانها رسیدند.

پس دوره مورد مطالعه ما از حیث علوم بهیچروی نمی توانست نظیر دورانی باشد که بزرگان علم را در ایران، مانند محمد بن موسی خوارزمی و رازی و ابوالوفاء بوزجانی و ابوریحان بیرونی و همانندگان آنان، پرورش داد. عهدی که آن مردان بلندمرتبه را تربیت می کرد هنوز در دنبال نهضت علمی اواخر عصر ساسانی و امتداد آن در اوایل عهد اسلامی ایران سیر می کرد، و دوره ای که ما در آن

مطالعه می کنیم نهضت فکری اسلامی خاصی را که از قرن پنجم و ششم هجری در ایران آغاز شده بود، و پیش ازین درباره آن گفت و گو داشته ایم، ادامه می داد، و از نیروی عهد توقف در اندیشه های پیشینیان و عدول نکردن از آن مقوله ها بود، و اگر بحثی درمی گرفت در نحوه تلقی آن مقولات بود نه از باب شک و تردید در آنها یا قبول و انکار آنها بهصراحت طبع.

در چنین احوال است که استناد تام و تمام بر محفوظات رواج می گیرد و پیداست که هر چه اتکاء بر حافظه بیشتر شود از نیروی عاقله بیشتر کاسته می شود؛ چنین نیز بود تا بدانجا که بیشتر عالمان این دوره که عنوان جامعیت در معقول و منقول را داشته اند مردمی بودند که «متون» را از بر داشته و حتی یکعده مثالهایی را که پیشینیان در توضیح قاعده ها بکار برده بودند تکرار می کرده و نیروی تغییر و تبدیل آنها را بمثالهای تازه تر و مانوس تر فاقد بوده اند.

این نکته شایان توجه است که تکمل و توسعه شگفت انگیز دانشهای مذهبی شیعه در این دوره محصول همکاریهای وسیع عالمان ایرانی با همطرازان شان بود که از کشورهای عربی زبان می آمده و در ایران می مانده و بتربیت عالمان جدید همت می گماشته اند.

اما درباره دانشهای عقلی عکس این حالت وجود داشت یعنی آنها که بدینگونه دانشها سرگرم بودند، اگر احیاناً در ایران تربیت می یافتند، از بازار کاسد علم در این دیار می گریختند و بخاک عثمانی با بهند روی می نهادند تا در آن جاها از حمایت و تشویق پادشاهان و صاحبان جاه و مقام بهره مند شوند. عادة تالیفهای این عالمان عقلی ایرانی، اگر در خاک عثمانی بودند بیشتر بتازی و اگر در سرزمین هند سر می کردند غالباً بفارسی بود. شماره عالمانی که در ایران تربیت شده یا در این دیار باقی مانده باشند در این دوره کم بود و مطالعه فهرست این دسته از عالمان و آثارشان در همین جستار می تواند گواه دعوی ما باشد.

اما وضع عمومی دانشهای معقول چنین بود که: در آغاز این عهد آنچه از

حوزه‌های علمی دوران تیموری و بایندری باقی مانده بود، بصورت میراثی بمحیط نامساعد عهد صفوی انتقال یافت و بتدریج نیروی خود را ازدست داد و بنهایت ضعف و سستی انجامید. نتیجه این حال آن بود که در قرن دهم و بخشی از سده یازدهم بنام گروهی از دانشمندان باز می‌خوریم که یا از عهد پیشین بازمانده و یا زیر دست همین بازماندگان تربیت یافته بودند ولی چون اقتضای زمان جویندگان جدید دانش را بسوی حوزه‌های مذهبی می‌کشانید، طبعاً از شماره عالمانی که بدانشهای ریاضی و طبیعی روی آورند کاسته می‌شد.

مهمترین شاخه از دانشهای معقول که در این دوره اهمیت و اعتباری داشت منطق و حکمت بود که آن هم بابا زماندگان حوزه‌های علمی عهد تیموری در ایران، مانند شمس‌الدین محمد خفری و غیاث‌الدین منصور دشتکی آغاز شد و بامیرداماد و صدرای شیرازی بدرجاتی جدید از ترقی ارتقاء جست و سپس در مرحله توقف و انحطاط تدریجی و شرح و تفسیر و بازگویی سخن متقدمان و اکتفا بتعلیم بعضی از متنهای مشهور باقی ماند، در حالی که شدیداً در استخدام دانشهایی از قبیل علم کلام و علم اصول، و در خدمت دین برای استشهاد و اثبات پاره‌یی از آیات و اخبار درآمده بود، و با تمام این احوال از آسیب‌حمله‌ها و مخالفت‌های سخت که از جانب بعضی عالمان مذهبی نظیر محقق قمی و محمدباقر مجلسی و دیگران با آن می‌شد، در امان نماند.

شماره کسانی که در این عهد، در دانشهای نظری و ریاضی و طبیعی کتاب نوشته باشند کم نیست اما نکته اینجا است که: (۱) بیشتر این کتابها بدست عالمانی فراهم آمد که در بیرون از ایران بسر می‌برده و گروهی از آنان ایرانی نبوده‌اند. (۲) از این کتابها هرچه در دانشهای عقلی است یا تکرار سخنان گذشتگان بصورتی ناقص ترازیبیش، و یا شرح و حاشیه بر آنها، و یا تلخیص آنها و شرح آن تلخیص‌هاست؛ و هیچ کار اساسی که بتواند جای کارهای استادان بزرگ قرن چهارم و پنجم را بگیرد در این عهد انجام نیافت مگر منحصرأ بدست ملاصدرا و شیرازی در معدودی از

آثارش. اگر دوران متمدن ثبات و ثروت صفوی باروشن بینی بیشتری عمرا می بود شاید برای آشنایی با دانشهای عملی راهی بدید می آورد چنانکه در بعضی از فنون مانند اسلحه سازی و ساعت سازی، با تقلید از استادکاران و آموزندگان فرنگی، اندک توفیقی حاصل شد؛ و شگفت است که شاه عباس صفوی با هوش خداداده اش، در همان حال که اجبار زمان را در استفاده از فنون غربیان احساس می کرد از آن تنها برای توپ و تفنگ در مقابله با عثمانیان بهره برد و از هیئت های غربی برای راه بردن برآز ترقیاتی که آغاز کرده بودند استفاده یی نمود و فقط بمحالت ما عالمان مذهبی و بزرگداشت آنان بسنده کرد.

از ویژگیهای دانش اندوزی در این دوران، آموختن در راه

دوره جامعیت

جامعیت است، یعنی رسیدن بدرجه یی که به بدیخ بحر حله

نهایی آن تلقی می شد و چنین مرتبه یی حاصل نمی گشت مگر با دست یك دوره کامل از همه دانشهایی که بتدریج در تمدن اسلامی رسمیت و قبول عام یافته بود و آن مقدماتی است از طبیعی و ریاضی و بحثهایی در حکمت و قبول نزد مسلمانان و همراه کردن آنها با همه دانشهای شرعی از تفسیر و حدیث و کلام و فقه و مقدمه ها و شعبه های آنها. سعی در رسیدن بچنین جامعیتی طبعاً از آن هنگام معمول شد که دانشهای متداول در تمدن اسلامی بمرحله نهایی تدوین رسید و سپس کتابهای درسی معینی در هر باب شناخته شد و برای تعلیم و تعلم بکار رفت و اگر بجلدهای پیشین این کتاب مراجعه کنید خواهید دید که این وضع از پایان قرن هفتم و بویژه در سده هشتم هجری به پیش آمد و از آن بعد است که طالبان مستعد علوم توانستند بایک دوره تحصیل منظم در هر دانشی کتابی معین را نزد استاد بخوانند و بک دوره از متون را با اصطلاح خود از نظر بگذرانند و جامع همه آن دانشها شوند و حال آنکه پیش از آن دانشمندان معدودی که بندرت چنین مرتبه یی می یافتند ناگزیر بودند از راه تحقیق طولانی و تحمل رنج فراوان و صرف عمری دراز در چنین راه دشواری قدم نهند.

در دوران صفوی بعضی از عالمان را می‌شناسیم که جامع معقول و منقول بوده و در بیشتر آن دانشها اثرهایی از خود باز نهاده‌اند مانند غیاث‌الدین منصور دشتکی و میرداماد و صدرالدین شیرازی و آقا حسین خوانساری و ملا محسن فاضل و چندتن دیگر.

این طالبان جامعیت در حفظ میراث‌های علمی گذشتگان بواقع تحمل زحمت می‌کردند و در محیطی که فاقد بسیاری از وسیله‌ها برای تکمیل اطلاع دانش‌طلبان بود، برای آموختن هر مطلب در زاویه «حجره»های مدارس شبها را بسپیده دمان می‌کشاندند و در راه‌دانشهایی که هیچگاه به نتیجه محسوس نمی‌انجامیدند گاهی را بانجام و آغازی را بفرجام می‌بردند.

یکی از همدورگان مقدس اردبیلی (۱۹۹۳م) ملاحیب‌الله شیرازی معروف به میرزا جان باغ‌نوی^۱ (۱۹۹۲م) بود که هردو نزد جمال‌الدین محمود شیرازی شاگرد جلال‌الدین دوانی درس می‌خوانده‌و از دانشمندان جامع عهد خود شده‌اند. باغ‌نوی از عالمان متکلم اصولی منطقی و صاحب چند اثر معروف در این زمینه‌هاست. درباره او نوشته‌اند که از کثرت اشتغال بمطالعه و تحقیق و دقت در مباحث علمی و علمی شبها را بیامداد می‌کشاند و حتی برای ریختن پیشاب از جای بر نمی‌خاست چنانکه چون بامداد به پیشابگاه می‌رفت از او با پیشاب خون می‌تراوید و صاحب روضات درین باره توضیحی دارد که باید خواند!^۲

گاه به‌مراه اینگونه رارتنها که طالبان علم بر خود می‌گماردند بارهای سنگینی از زحمت و رنج استادان هم بردوش آنان گذارده می‌شد و در این باره خوبست داستان دانش‌آموزی سید نعمه‌الله جزائری شوشتری (۱۱۱۲م) را بخوانیم که چگونه با هم‌درسان خود برای خانه‌ساختن آموزگار سنگ و آجر می‌کشید و یا

۱- منسوب به «باغ‌نوه محله‌یی در شیراز.

۲- درباره این توضیح «طیبانه» و شرح حال میرزا جان بن‌گرید به: روضات‌الجنات

ج ۱۳ ص ۱۲ و نیز به ج ۱ ص ۸۲ ذیل ترجمه مقدس اردبیلی.

چون باران دیگر بارهای استاد را از اینجا بدانجا می برد و در همان حال چگونه از نهدستی و گرمسنگی پوست خریزه را که بر زمین افگنده بودند آب می شست و بجای طعام صرف می کرد!

از این نمونه‌ها در تاریخ علم و عالمان دوره اسلامی ما حاصه در چهار پنج قرن اخیر بسیار است و اتفاق را بیشتر دانشمندان و ادیبان و شاعران ما در چنین حالی از نهدستی و با رنجبرداریهای بسیار در راه دانش آموزی بمرتبه‌های بلند رسیده و در تاریخ ایران نام آور شده‌اند و تا روزگار تحصیل من و همدرسانم هنوز نمونه‌های از اینگونه جوانان تنگدست رنجبردار دیده می شدند که بسد رمقی بسنده می کردند و در راه تحصیل دانش شب از روز باز نمی شناختند.

اما اینگونه رنجبردارها بکوشش کسی می مانست که تخم در شوره زار افگند. سعی در شناخت جهانی که پروردگار دانا هر حرکت و تحول را در آن تابع قانونی خاص کرده، ممکن نیست مگر در تماس مستقیم با همان جهان حرکت و تحول، و چنین تماس برای کسی که در دریای الفاظ غوطه‌ور باشد و تخیلات پیش ساخته‌ی را در گوشه انزوای خود بنیروی منطق ارسطویی اثبات کند، هرگز میسر نیست و او هیچگاه بدان نتیجه‌مانی رسد که طرفداران تجربه و استقراء رسیده‌اند. کسانی که در حوزه دانش‌های تجربی و اثباتی سنت گرایی آغاز کرده و خود را در تار و پود گفتارهای گذشتگان در افگنده باشند و از این «زندان ابد» راهی بعالم خارج نجویند، فقط در همان عوالم ابتدائی گذشته باقی می مانند و هرگز بمحیطی که جهان تازه گشوده است نمی رسند چنانکه ابن «جامعان علوم» که آنهمه در درك گفتار پیشینیان رنج می برده و شرح و حاشیه پیروان آنها را در تفسیر و اثبات گفتارهایشان بدفعات می خوانده‌اند هم هیچگاه بجایی نرسیدند و تنها ارزش وجودی آنان نگهداشت نسبی میراث‌های فکری گذشته بود.

۱- در کتاب تصمص الحکما چاپ لکنهو بنقل از گفتار سید نعمه الله جزائری شرح مفصل

این مرارتهای آمده است. ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۲۳۴.

نکته دیگر که در این طرح کلیات شایسته گفتنت آنکه زبان

زبان علمی

اصلی این عهد در دانشهای شرعی عربی بود و فارسی درین

مورد عنوان زبان درجه دوم داشت. تقریباً تمام کتابهای اصلی که در همه دانشهای شرعی، مگر تفسیر قرآن، نوشته شده و با کتابهای اساسی حکمت، بتازیت و آنچه درین رشتهها بـزبان فارسی نوشته اند، اگر چه کم نیست، لیکن همیشه در شمار کتابها و رساله‌های درجه دوم و سومست، و با ترجمه‌هاییست از کتابهای اساسی شیعه برای آنکه عامه اهل ایران را بکار آید، و بندرت کتابی مشهور مثل جامع عباسی بفارسی تدوین شده است.

در پاره‌یی از دانشها مانند ریاضیات و هیئت و نجوم و پزشکی و داروشناسی غلبه با کتابهای فارسیست چنانکه می‌توان درینگونه علوم زبان فارسی را مقدم بر زبان عربی دانست و البته این نهضتی است که از دوران پیش بعهد صفوی انتقال یافت. و این نکته هم نباید فراموش شود که باقتضای عهد هیجیک ازین دسته کتابها در مقام و مرتبه کتابهای معتبر قدیم که بهمین زبان نوشته شده باشد مانند دانشنامه و ذخیره یا اثرهای مشهور افضل‌الدین کاشانی و نظایر آنها نیست.

شماره مدرسه‌ها در دوره‌یی که مطالعه می‌کنیم بسیار بود،

مدرسه‌ها و

چه آنها که از قدیم، خاصه از دوران تیموری بازمانده بود

مرکزهای تعلیم

و چه آنها که در عهد صفوی ساخته و بر جویندگان دانشهای

دینی وقف کرده بودند. البته هنگام تحقیق درباره محلهای تعلیم دانشهای شرعی نباید تنها بمدرسه‌ها بسنده کرد چه شماره بزرگی از مسجدها هم باید درین ردیف در آید؛ درین دسته از مسجدها علاوه بر شبستان و محل عبادت حجره‌ها و مدرس‌هایی وجود داشته و دارد که بکار تعلیم دانشهای دینی می‌آید و عکس این حالت برای دسته‌یی از مدرسه‌ها هم وجود دارد.

در اینجا ذکر فهرستوار همه مدرسه‌ها و مسجدهایی که برای تدریس محل

استفاده بود، دشوارست زیرا ذکر همه آنها نوعی تکرار در ارائه نمونه است مثلاً در اصفهان شماره مدرسه‌های موجود بسی می‌رسد که مهمترین آنها از عهد صفویست

و عدد مسجدها که بیشتر محل درس و بحث نیز هست از یکصد و هشتاد در می گذرد. از میان مدرسه های قدیم مدرسه ملا عبدالله (م ۱۰۲۲ هـ) از دوران شاه عباس بزرگ است که بفرمان او بنا شده. در عهد شاه عباس دوم در مدرسه بنام جده بزرگ و جده کوچک در سالهای ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ بنا شد. بعضی از مدرسه ها و مسجدها با اختصاص برای عالمان همزمان پادشاهان بنا شده است مانند مدرسه ملا عبدالله که پیش ازین گفتیم و مسجد شیخ لطف الله و مسجد حاج آقا رحیم ارباب و مسجد قاضی هندی و مدرسه صدر و مدرسه صدر خواجه و جز آن. از میان همه مدرسه های اصفهان مدرسه چهارباغ یا مدرسه مادر شاه با مدرسه سلطانی از باب ظرافت و نفاست معماری و کاشی کاری کم نظیر خود مهمتر و عالی تر و از جمله اثرهای کم نظیر قدیمست. بنای این مدرسه در حدود سال ۱۱۲۸ هـ بفرمان شاه سلطان حسین پایان رسید و پادشاه خود حجره های در آن مدرسه داشت و بعضی از اوقات خود را در آنجا بدرس و فحص می گذرانید. از میانه این مدرسه جویی می گذرد و آن را صحن بزرگی با حجره های متعدد و مسجد و حوض خانه و آشپزخانه است.

از مدرسه های معروف دیگر که در عهد صفویان ساخته شد مدرسه نواب است در خیابان نادری مشهد که در دوران سلطنت شاه سلیمان بسال ۱۰۸۶ بوسیله میرزا صالح نقیب رضوی بنا گردید. مدرسه ملا محمد باقر در همان شهر و از دوره همان پادشاهست که بسال ۱۰۸۳ احداث شد و مدرسه میرزا جعفر در شمال شرقی صحن عتیق مشهد (سال ۱۰۵۹ هـ) و مدرسه خیرات خان از دوران شاه عباس دوم^۹.

از آثار عهد صفویه و زندیه در شیراز می توان این مدرسه ها را نام برد: مدرسه حکیم، مدرسه محبیه، مدرسه مقیمیه^۲، مدرسه خان، مدرسه ایمانیه، مدرسه تقویه،

۱- سالنامه شرق، مشهد، سال ۱۳۱۸ هـ ش.

۲- مدرسه مقیمیه را حاجی مقیم نامی از طایفه آتشی ها در اواخر عهد صفویان ساخت

(آثار عجم ص ۴۹۷).

مدرسه خنجیه، مدرسه دشتکیه^۱، مدرسه زنبییه، مدرسه شریفیه، مدرسه صالحیه،
مدرسه مؤمنیه، مدرسه محسنیه، مدرسه محمدیه، مدرسه هاشمیه، مدرسه باهلیه،
مدرسه قوام، مدرسه نظامیه^۲.

بیشتر این مدرسه‌ها در دوره قاجاریان و در زمان سلسله پهلوی بازسازی شد
و نام بعضی از آنها بسبب همین بازسازیها چندبار تغییر یافت، مثلا مدرسه حکیم
را که در عهد صفویان بنا شده بود، هم در آن دوران تعمیر کردند و چون چندی بعد
میرزا آقای حکیم شیرازی از عالمان عهد قاجاری در آن تدریس می کرد بدین نام
معروف شد. مدرسه محبیه از آثار میرزا محب الله مستوفی بود که آنرا بسال یکهزار
و اندی بنا نهاد و بعدها میرزا علی اکبر نامی آن را مرمت کرد و بهمین سبب آن را
مدرسه میرزا علی اکبر هم نامیده‌اند. مدرسه نظامیه که از آثار قدیم بود يك بار بهمت
میرزا نظام الملك وزیر فارس بسال ۱۰۷۰ تعمیر شده و بنام او شهرت یافت و سپس
بسال ۱۲۹۲ هـ بفرمان حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزای قاجار بدست محمودخان
مروذستی مرمت شد و گویند ملا - حمدار دیلی (۱۹۳۴ هـ) چندی در آن مدرسه تدریس
می کرد. مدرسه خان از بناهای اللهوردی خان سردار معروف عهد صفوی و پسرش
امام قلی خان است که بسال ۱۰۲۴ هـ بنا کرد و املاک بسیار بر آن وقف نمود. فرصت
الدوله شیرازی این مدرسه را چنین وصف کرد: «این مدرسه از دیگر مدرسه‌ها
بزرگتر و باشکوه‌تر است. دورتا بدورش سی و دو حجره است و بهمین عدد است
حجرات فوقانی‌اش و بهر چهار سمت آن طاقی بلند و ایوانی دلپسند ساخته‌اند و
پیشانی طاقها و حواشی رواقها را بکاشیهای الوان زینت داده و سوره‌های قرآن
نوشته‌اند. حوضی بزرگ هشت گوشه در وسط آنست و بسرفراز کرباس دالانش

۱- آن را مدرسه منصوریه هم گویند و از ساخته‌های امیر صدرالدین محمد دشتکی

است در سال ۸۸۳ هـ برای پسرش غیاث‌الدین منصور.

۲- فارسیانه ناصری ص ۱۶۲ - ۱۶۳ و آثار عجم فرصت الدوله شیرازی، بدیسی

يك اُرسى هفت‌دهنه بزرگ است كه در آن صدر المتألهين شيرازى مباحثى فرموده^۱

۱- دانشهای دینی

مراکز تجمع طالبان علوم شرعی در تاریخ تعلیم و تعلم دانشهای دینی این عهد چند حوزه عمده در ایران برای گرد آمدن مدرسان آن دانشها و طالبان علم شهرت یافته و علاوه بر آنها حوزه‌های دیگری هم در خارج از ایران یعنی در شهرهای عراق محل توجه قرار گرفته بود. طبعاً این حوزه‌ها در شهرهایی مستقر بود که یا اهمیت و ارزش سیاسی و اقتصادی داشته و محل تمرکز جمعیت و ثروت کافی بوده است و یا مؤمنان بسبب مرکزیت مذهبی بدانها اقبال می‌نموده‌اند، خواه در ایران و خواه بیرون از آن و حتی در قلمرو دولت عثمانی و محل نفوذ اهل سنت. شهرهایی از قبیل شیراز، تبریز، قزوین، اصفهان و مراکز ولایتها و ایالتهای پر ثروت از دستة اول و شهرهایی چون مشهد، قم، کربلا و نجف از دستة دوم بود. پیداست که در عهد صفویان پایتخت‌های آنان خاصه آخرین آنها اصفهان بعنوان مرکز اساسی دانشهای دینی و محل تجمع استادان معروف و شاگردان متعدد آنان بود.

بنابر عادتی که از دیرباز میان مسلمانان جاری بود، مجالسهای درس شرعی معمولاً در مدرسه‌ها و گاه در مسجدهایی که قسمتی از آنها برای استفاده درسی ساخته شده بود، تشکیل می‌یافت و در آنها حجره‌هایی برای اقامت شاگردان و استادان وجود داشت و ما پیش ازین نمونه‌هایی از این‌ها در تربیت گاههای شرعی را ذکر کرده‌ایم.

باز هم بخوی دیرین مسلمانان، خواه استاد و خواه شاگرد ممکن بود در یکی

از مرکزهای تجمع و شهرها که گفتیم اقامت کند و از آنجا بجای دیگر نرود ولی بعضی دیگر هر چند گاه در یکی از شهرها بصر می بردند چنانکه در شرح عالمان این عهد گروه بزرگی از شاگردان را می بینیم که در طلب علم از شهری شهری و حتی از کشوری بکشوری دیگر می رفتند و همچنین اسنادانی را می شناسیم که شهر علمی و درسی خود را چند بار تغییر می دادند و عاقبت در یکی از آنها اقامت دائم می گزیدند. اما تربیت شدگان آنان که خود را برای خدمتهای شرعی آماده می کردند بنا بر عادت پس از اخذ درجه اجتهاد و «اجازه»های درسی و روایتی بشهر و دیار خود باز می گشتند و تنها سرآمدان آنها در مرکزهای مهم علمی باقی ماندند تا جای اسنادان پیشین را در تعلیم و تألیف یا احراز منصبهای عالی دینی بگیرند.

این نکته را نباید فراموش کرد که عالمان علوم شرعی در این عهد که عصر غلبه شیعه دوازده امامی در ایران بود، با سعی فراوان و بر بنیاد کوششهای محدثان و فقیهان و متکلمان پیشین خود توانستند بتدوین نهائی دانشهای مذهبی شیعه

تدوین نهائی
دانشهای مذهبی
شیعه

برسند. هر چه حدیث و خبر، خواد صحیح و خواه ضعیف که بر طریق دوازده امامیان روایت شده بود جمع کردند، از آنها دفترها ساختند و درباره آنها بهر نوع تحقیق که ممکن بود اعم از استخراج احکام و اندرزها و دستورهای زندگانی و جز آن پرداختند؛ و درباره وجود مختلف احکام فقهی اعم از آنکه واقعی باشد یا فرضی مطالعه کردند و کتابهای موجز و مشروح در مجموع احکام فقه شیعه تألیف کردند؛ و در علم کلام و تفسیر و تدوین ادعیه و اذکار آخرین کوششهای خود را بکار بردند و خشک و تری در این راه باقی نهادند و این تنها توفیقی بود که این عالمان بی شمار در راه «علم» حاصل کردند.

در این راه طولانی تدوین پستیها و بلندیها بسیار بود. بعضی از عالمان دین در رعایت امانت علمی نامبردار و گروهی دیگر با در این باب گشاده دست و با یکباره باین خوی عالمانه بی اعتنا بودند. نتیجه این بی اعتنائی از طرفی و اصرار

در انتساب هر کمالی بگذشته و رفع هر نقصانی از راه استاد بحديث و خبر و با اثبات هر ادعایی از مدعیات شیعه بجعل خبر و حدیث می کشید و گروهی از عالمان شیعه را در چهار قرن اخیر می شناسیم که مطلقاً در این راه تردیدی بخود راه نمی دادند و هر گاه موقع و مقام را مقتضی می دیدند بجعل خبر می پرداختند و با حدیثی را با علم بضعف و حتی اطمینان بجعل آن روایت می کردند و ما در جای خود بنمونه های ازین خبرسازها باز خواهیم خورد.

ملیت عالمان شرع
پدید آورندگان این آثار دینی بردو دسته بودند: آنها که اصلشان از شیعیان سرزمینهای دیگری مانند لبنان خاصه جبل

عامل، بحرین، و بعضی از شهرهای شیعه نشین عراق و امثال آنها بود، و آن گروه که منشأ ایرانی داشتند و در آغاز کار بیشتر زیر دست گروه نخستین تربیت می شدند. پیش ازین درباره علت دعوت عالمان شیعی غیر ایرانی از بحرین و عراق و لبنان بایران و روی آوردن آن گروه بشهرهای این کشور سخن گفته ایم. از میان این طبقه خاندانهایی را می شناسیم که از آغاز عهد صفوی بایران آمده در شهرهایی که مرکزیتی داشت توطن اختیار کردند. اینان یا بدعوت و خواهش پادشاهان صفوی و یا بمیل و علاقه خود ایران را چون میهنی نو برگزیدند و انگیزه بنیادی در این امر نیاز ایرانیان شیعی بداشتن عالمان مذهبی بود زیرا بر اثر فترت دیرین کیش دوازده انامی در ایران، فقیهان این فرقه نسبت بنیاز همگان نادر بودند و بهمین سبب دولت صفوی مهاجران مذکور را از طریق دعوت و تعیین « سیورغال » بکار خود تشویق و تحریض می کردند، و چون این مهاجران در « بلاد عجم » بآب و نان می رسیدند طبعاً همدیارانشان نیز بدنبال آنان براه افتادند و هر يك شهری از این کشور را برای باشید نگاه خود برگزیدند. بعضی از اینان در آغاز ورود اصلاً فارسی نمی دانستند^۱ لیکن چیزی نمی گذشت که بحکم احتیاج فارسی می آموختند

۱- مثلاً نعمه الله جزائری شوشتری، از عالمان مشهور مذهبی در اواخر عهد صفویان،

و گاه خود یا فرزندان‌شان بنالیف کتابها و رساله‌هایی پارسی نوقیق می‌یافتند، ولی از بیان اینکه «قومی از عرب‌اند» امتناعی نداشتند و بهر حال زبان اصلی و رسمی آنان در تالیف و تعلیم عربی بود، و این زبان رسمی علمی در حوزه تعلیمی آنان و شاگردان و جانشینان‌شان همچنان بقوت خود باقی ماند.

از جمله نخستین عالمان شیعه که بدعوت شاهان صفوی بایران آمدند نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی عاملی معروف به محقق‌ثانی (م ۸۹۴۰هـ) است که بسیار مورد احترام عالمان شیعی بعد از خود است. وی پیش از آنکه بایران آید هر سال هفتاد هزار دینار از شاه اسمعیل و خلیفه داشت تا آن مبلغ را میان طالبان دانشهای مذهبی شیعه تقسیم کند، و این نشان از نیازی می‌دهد که آن پادشاه بتربیت عالمان شرعی شیعه و جلب آنان بایران احساس می‌کرد. محقق‌ثانی در عهد شاه تهماسب از شام بمصر و از آنجا بعراق عرب و سپس بایران سفر کرد و در قزوین بخدمت پادشاه رسید و آن‌شاه برای او سالانه هفتصد تومان «سیورغال» تعیین کرد

←

هنگامی که بابر ادش در راه مهاجرت بایران، بشیراز رسیدند، از یکی از آشنایان این عبارت را آموخته و ب حفظ سپردند که: «مدرسه منصوریه را می‌خواهیم» و باتکرار آن براه افتادند. او خود در سرگذشت خویش این داستان را چنین شرح داده است: «... پس با پای برهنه آنراه را طی کردیم، و من یازده ساله بودم، و در وقت نماز صبح بشیراز رسیدیم. پس پخانده آن شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما می‌خواستیم در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در آنجا بود. پس آن شیخ گفت که این راه را بگردید و بگوئید که: مدرسه منصوریه را می‌خواهیم! و ما فارسی نمی‌دانستیم. پس ما رفتیم و سخن را تقطیع کردیم، يك كلمه را من ضبط کردم و كلمه دیگر را آن دیگری ضبط کرد. پس هر که را می‌دیدیم یکی می‌گفت مدرسه منصوریه و آن دیگری می‌گفت می‌خواهیم تا بآن مدرسه رسیدیم» (نقل از ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴ ص ۲۳۳-۲۳۴ و آن خود منقولست از کتاب قصص العلماء چاپ تهران، ص ۳۳۳).

۱- درباره او بنگرید به لؤلؤة البحرین ص ۱۵۱-۱۵۴؛ روغات الجنات ج ۴ ص

۳۶۰-۳۷۵؛ فهرست مدرسه عالی سه سالار، ج ۱ ص ۳۷۹-۳۸۰ و جز آن‌ها.

و مزارعی در عراق برای او و اولادش وقف نمود. محقق کرکی عدّه کثیری از فقیهان و محدثان شیعی را تربیت کرد که همگی منشاء تربیت گروه بزرگی از عالمان دیگر شدند و بعضی از آنان کسانی بودند که از جبل عامل یا از عراق و بحرین آمده بودند و بعدها در شمار عالمان شیعی ایران قلمداد شدند. پسر محقق ثانی یعنی عبدالعالی بن شیخ غلی کرکی^۱ و دخترزادگانش سیدحسین بن سیدضیاء-الدین کرکی عاملی^۲ و سید حسین بن سیدحیدر کرکی عاملی^۳ از میان اخلاف او شهرت یافته از طرف پادشاهان صفوی بشغل قضاء قزوین و اردبیل و جز آن گمارده شدند و چنانکه می‌دانیم يك دختر محقق ثانی مادر میرمحمدباقر بن میرشمس‌الدین داماد بوده است که پدرش بسبب مصاهره با محقق عنوان «داماد» یافت.

همین محقق کرکی بشاه تهماسب توصیه کرد تا دانشمند شاعری دیگری را از جبل عامل شام بایران بخواند و او عزالدین حسین بن عبدالصمد جبعی عاملی (م ۹۸۴هـ) پدر شیخ بهاء‌الدین عاملی است که در عهد شاه تهماسب بایران آمده چندی در اصفهان بود و سپس بامر شاه تهماسب مدتی بنوبت شیخ الاسلام قزوین و خراسان و هرات شد و اگرچه بعد از چندی خدمت بیبحرین رفت و همانجا ماند لیکن پسرش بهاء‌الدین بفرمان شاه تهماسب در ایران ماندنی شد.

شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی (۱۱۰۴هـ) که از سال ۱۰۷۳ در مشهد مجاورت اختیار کرده و همانجا دو گذشته کتاب مشهور خود امل‌الآمل را درباره عالمان جبل عامل نوشته و در آنجا چه از خاندان محقق ثانی و چه از خاندان خود مؤلف و دیگر عاملیان عدّه کثیری را می‌بایم که دنبال کارهای فقهی بایران آمده در شهرهای مختلف ماندند و ایرانی شدند.

از البحرین و عراق نیز گروه بزرگی از عالمان مذهبی شیعه بشیوه عاملیان عمل

۱- درباره او رجوع شود به روّضات‌الجنات ج ۴ ص ۱۹۹ بعد.

۲- ایضاً روّضات ج ۲ ص ۳۲۰ بعد.

۳- ایضاً همان جلد ص ۶۲ بعد.

کردند و خود و فرزندانشان بایران مهاجرت نمودند و در این سرزمین بخدمات شرعی اشتغال ورزیدند و همینجا ماندند.

این مهاجرتها تا پایان عهد صفوی هیچگاه منقطع نگردید. مثلاً یکی از شاگردان و همکاران معروف ملا محمد باقر مجلسی در تألیف کتاب بحار الانوار دانشمند بهت بنام سید نعمه الله جزائری که پیش ازین هم چندبار بمناسبت نام او را دیده‌اید. وی باتفاق برادرش بایران آمد و در شیراز نزد چند تن از عالمان عرب نژاد که آنجا مجتمع شده بودند مانند سید هاشم احسائی و شیخ جعفر بحرانی و شیخ عبدعلی الحویزی درس خواند و چندی هم از محضر میرزا ابراهیم پسر ملا صدرا شیرازی بهره‌مند بود و سپس باصفهان رفت و از چند عالم دانش آموخت و سرانجام در شوشتر مستقر گردید و بشوشتری معروف شد و پسرش سید نورالدین علی و نواده‌اش سید عبدالله هر دو از محدثان و فقیهان معروف ایران شدند.

دومین فرقه عالمان مذهبی این عهد آنها هستند که از منشاء ایرانی بوده‌اند. از این گروه دسته کوچکی بازمانده عهد تیموری و با تربیت شدگان آنان بودند که بیشتر بدانش‌های عقلی و کمتر بدانش‌های شرعی اشتغال داشتند و از میان آنان مردان بزرگی مثل غیاث‌الدین منصور دشتکی و شمس‌الدین محمد خقری (۹۴۲م) و صلح‌الدین محمد لاری (۹۷۹م) و ملا میرزا جان باغ‌نوی شیرازی (۹۹۴م) و مانند گانشان را می‌شناسیم؛ و دسته بزرگتر ایرانیانی بودند که زبردست عالمان غیر ایرانی مذکور تربیت یافتند و بزودی ریاست بیشتر حوزه‌های مذهبی را در دست گرفتند و بنوبه خود بتربیت عالمان ایرانی جدید در دانش‌های شرعی پرداختند مانند شیخ محمد تقی مجلسی و پسرش ملا محمد باقر مجلسی و آقا جمال خوانساری و پسرش آقا حسین و پسر او آقا جمال... و عده کثیر دیگر که بجای خود نام و اثرهای آنان را خواهیم دید.

قرآءت قرآن
دانش‌های مربوط بقرآن طبعاً در این دوره هم روی رزمه‌نامه
دانش‌های دینی بود و از آن جمله قرآءت قرآن و علم تجوید

است. با آنکه قدمهای بسیار اساسی دربارهٔ این علم در دورانهای گذشته، خاصه در نخستین قرن‌های هجری، برداشته شده بود، باز هم در این دوره کتابهایی در این باب تدوین شد که البته ارزش کتابهای قدیم را ندارد. از آنجمله است:

ترجمه «الدر المنظیم» از عربی بفارسی بدست احمد بن حاجی، محمد سکتاکی طبسی که کار خود را در سال ۹۲۶ هـ به پایان رسانید. این کتاب حاوی مطالبی است در فضائل تلاوت قرآن و آداب و طریقهٔ ختم آن و اثرها و خاصیت‌های آیه‌ها و سوره‌های قرآن^۱.

الكشف عن القراءات السبع تألیف قاضی سعید قمی (۱۱۰۳م) شاگرد ملامحسن فیض (م ۱۰۹۱ هـ). قاضی سعید در این رساله میان اختلاف قرائت‌های قرآن را با تأویلهای عرفانی جمع نموده است^۲.

تحفة القراء بفارسی در علم قرائت و تجوید تألیف ملامصطفی قاری تبریزی بسال ۱۰۶۷ هـ. وی گفته است چون مدار قرائت قرآن در این زمان قرائت عاصم^۳ گردیده رسالهٔ خود را در بیان آنچه لازمهٔ آن قرائت و اختلافهای راویان اوست از اول تا آخر قرآن نوشته است. ملامصطفی این کتاب را بنام شاه عباس دوم در یک مقدمه و دوازده فصل و خاتمه پرداخته و سپس در سال ۱۰۶۸ رساله‌یی در پنج فصل بنام «متمم تحفة القراء» در بیان اسم هر سوره و عدد آیات آن و جزو و نصف جزو و حزب و وقف لازم و وقف معانقه و وقف غفران و وقف التبی و سجده‌های واجب و سنت و سکتة تألیف کرده و رسالهٔ دیگری هم در شرح حال عاصم و راویان او و سند قراءات عاصم و سند قرائت خود و استاد خود در پنج فصل نوشته و به «ملحق

۱- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ابن یوسف، ص ۱۴.

۲- فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۸۲.

۳- مراد عاصم بن ابی النجود معروف به «ابن ابی النجود» (۱۲۹م) از قراء سبع است.

بنگرید به همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ ش) ص ۶۸.

تحفة القراء» موسوم نموده است^۱. بدینگونه ملاحظه می‌شود که تحفة القراء یکی از کتابهای خوب و نسبتاً جامع در قراءت قرآن بزبان فارسی است.
 خلاصة القراءة بفارسی تألیف محمد مؤمن بن عبدالکریم قاری از علمای قراءت قرن دوازدهم هجری^۲.

مُنظومة «الكامل فی الصناعة» در تجوید سروده شیخ جعفر بن کمال الدین زین-القراء بحرینی (م ۱۰۹۱ هـ) بعبی، درسی باب^۳.
 رساله تجوید بفارسی از محمد بن محسن بن سمیع قاری در مقدمه و هشت فصل و خانمه^۴.

شرح لغت‌های قرآن هم در این عهد بمنزله باوری در خواندن قرآن و دریافتن معنیهای آن، گذشته از آنچه در کتابهای تفسیر می‌بینیم، معمول بوده^۵، و همچنین بود تنظیم فهرست برای آن مانند «کشف الآیات» از ملاموسی هزاره‌یی (سده یازدهم هجری) و «الرسالة الواضحة لاستخراج الآیات القرآنیة» تألیف ملامحمد ابن علی کربلائی از سده یازدهم هجری و «کشف الآیات» محمدرضا نصیری طوسی از سده یازدهم هجری^۶.

و اما تفسیر قرآن در این عهد از جمله دانشهای رایج دینی بود چنانکه کتابها و رساله‌های متعدد بصورت‌های گوناگون و بزبانهای فارسی و عربی پرداخته شد. تفسیرهای قرآن در عهد مورد مطالعه ما بر

تفسیر قرآن

۱- فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۱ (۱۳۱۳-۱۳۱۵ هـ ش) ص ۱۸۴؛ فهرست کتابخانه

مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۱۰-۱۱ و:

Catalogue des manuscrits Persans, par Blochet, tome 1^{er}, p.23

۲- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۸۵.

۴- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۱۸۷.

۵- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۲۹ و ۳۶.

۶- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۲۱۴.

چند دسته بود :

نخست شرحهایی بر تفسیرهای قدیم که از میان آنها شرحهایی که بر کتاب انوار- التنزیل بیضاوی نوشته شده بیشتر از همه است.^۱ این شرحها و تعلیقهها در ایران بدست عالمان شیعی و در بیرون از ایران بدست عالمان اهل سنت و تشیع در سراسر سدههای هشتم و نهم و دهم و یازدهم فراهم آمده و این دلیل روشنی است بر اهمیت کتاب یادشده میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی.^۲ از آن جمله است حاشیه محیی الدین محمد بن مصلح الدین مصطفی قوجوی (م ۹۵۱ هـ) در هشت مجلد که بهترین حاشیه بر انوار التنزیل شمرده شده است؛ و حاشیه قاضی زکریا بن محمد انصاری (م ۹۲۶ هـ)؛ و حاشیه ابوالفضل کازرونی (م ۹۲۵ هـ)؛ و حاشیه شیخ محمد و دین حسین افضلی حاذقی گیلانی (م پیرامون سال ۹۷۰ هـ)؛ و دو حاشیه صغری و کبری مصطفی بن شعبان سروری (م ۹۶۹ هـ)؛ و حاشیه عصام الدین ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی (م ۹۳۳ هـ)؛ و تعلیقه مصلح الدین محمد لاری (م ۹۷۹ هـ)؛ و تعلیقه محمد امین معروف به ابن صدر الدین شروانی (م ۱۰۲۰ هـ)؛^۳ و حاشیه محیی الدین محمد بن محمد بردعی تبریزی (م ۹۲۷ هـ)؛ و حاشیه اسمعیل بن عبدالله شروانی (م ۹۴۲ هـ)؛ و حاشیه نور- الدین بن نورالله شروانی (م ۱۰۶۵ یا ۱۰۹۵ هـ)؛ و حاشیه قاضی صالح قره باغی شروانی (م ۱۰۷۳ هـ)؛ و حاشیه مهدی فکاری شیرازی (م ۹۷۵ هـ) و دو حاشیه از شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی اصفهانی (م ۱۰۳۱ هـ). همه این حاشیهها و تعلیقهها، همراه عده کثیری دیگر از همین قبیل که بر تفسیر بیضاوی نوشته شده^۴

-
- ۱- درباره این تفسیر از بیضاوی و شرحهای آن و آگهی کوتاه از ترجمه حالش بنگرید به همین کتاب، ج ۳، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.
 - ۲- درباره این شرحها و تعلیقهها مخصوصاً رجوع شود به کشف الظنون ستونهای ۱۸۸-۱۹۴ و بایضاح المکنون ستونهای ۱۳۸-۱۴۲.
 - ۳- نقل باختصار و انتخاب از کشف الظنون، ستونهای ۱۸۸-۱۹۳.
 - ۴- بایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون، ترکیه ۱۹۴۵ میلادی، ج ۱ ستونهای

بزبان عربیست که چون قسمت بزرگی از آنها در خارج از ایران فراهم شده و از ایرانیان نیست، از ذکر آنها خودداری شده است.

تالیف تفسیرها بی بزبان عربی، نه شرح یا حاشیه بر آثار گذشتگان، هم در این عهد میان عالمان شیعی معمول بود و از آنجمله است:

کنزالدقائق تألیف میرزا محمد بن محمد رضای قمی که در ۱۰۹۷ هـ از تنظیم آن فارغ شد^۱.

الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز تألیف علی بن حسین از خاندان «ابی جامع» که تألیفات دیگری نیز دارد و از عالمان قرن یازدهم است.

تفسیر معین تألیف نورالدین محمد بن مرتضی اخباری از عالمان سده یازدهم و آغاز سده دوازدهم، نواده برادری ملامحسن فیض کاشانی، و صاحب تألیفات دیگری مانند «حقائق قدسیه» و «کلمات نوریه»^۲.

تفسیر سوره انسان یا سوره دهر تألیف شمس الدین محمد گیلانی معروف به ملاشمسا از عالمان سده یازدهم صاحب کتاب تحقیقات.

تفسیر مقتبس الانوار من الانمة الاطهار از محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری (مبین سالهای ۱۰۷۰-۱۰۷۷ هـ). وی در این کتاب معنیهای آیات در اجمالی که از امامان درک کرده‌اند بیان نموده و گاه روایتهای آنها نقل کرده و قصه‌های قرآن را نیز از کتاب مجمع البیان طبرسی آورده است. مؤلف در این کتاب مدعیست که قرآن را جز از طریق استناد بحديثهای درست نباید تفسیر کرد^۳.

←
۱۳۹-۱۴۲؛ و نیز فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۴۲ و

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۹۳، ۹۴، ۹۵.

۱- فهرست مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۱۶۴.

۲- بنگرید به فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۱ شماره ۱۸۲، و فهرست کتابخانه

دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۶۵-۶۶.

۳- فهرست مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱ ص ۱۷۵-۱۷۶.

تفسیر مرآة الانوار تألیف ابوالحسن شریف عاملی (م ۱۱۳۸ هـ) در دو مجلد. جلد اول مشتمل است بر مقدمات تفسیر بروش اخباریان شیعی و شیوة تأویل باطنی آنان که شباهت بسیار بتأویل اسمعیلیان دارد، و در آن اخبار بسیار از پیشینیان نقل شده؛ و جلد دوم شامل تفسیر است از نصف سورة بقره. جلد اول این کتاب بسال ۱۲۹۵ هـ ق در تهران بنام عبداللطیف کازرونی چاپ شده و این انتساب در چاپ دوم که بسال ۱۳۷۵ انجام گرفته اصلاح گردیده است.^۱

تفسیر یوهان از سید هاشم بن سلیمان بحرانی (م ۱۱۰۷ هـ) با استناد بر خبرهایی از پیامبر و امامان. در مقدمه این کتاب مطلبهای گوناگونی راجع بقرآن و فضیلت آن و بیان انواع آیتها از محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و جز آن و تقسیم محتوای قرآن و علت نزول آن بزبان عربی و همانند این موضوعها نوشته شده است. این تفسیر بسال ۱۲۹۵ هـ ق در تهران بطبع رسید. شیوة کار در تدوین مطلبهای یادشده و بحث در تفسیر آیتها استناد و اکتفا بنقل خبرهاست بی هیچگونه تصرفی. دستهایی از تفسیرهای این عهد بقصد استخراج احکام فراهم آمده و از جمله آنهاست:

زبدة البیان فی براهین احکام القرآن بعربی معروف به «آیات الاحکام اردبیلی» تألیف احمد بن محمد معروف به مقدمی اردبیلی (م ۹۹۳ هـ) از عالمان بزرگ دینی در سده دهم که تألیفهای متعدد در فقه و کلام دارد و از عالمان معدود مذهبی است که تعلق بتصوف داشت؛ و اما تفسیر آیات الاحکام او بترتیب کتابهای فقه تنظیم شده و شامل هجده کتابست، نخستین در طهارت و واپسین در قضا و شهادت، و آیتهای قرآنی را در هر یک از این «کتابها» بجای خود آورده و بنا بر خبرهایی که از اهل بیت رسیده تفسیر نموده است.^۲

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۷۸۵.

۲- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۱ ص ۸۳؛ فهرست کتابخانه دانشگاه

تهران، ج ۱ ص ۱۲۴-۱۲۵.

آیات الاحکام نام تفسیر دیگریست تألیف میرزا محمد بن علی استرآبادی (۱۰۲۸ هـ) صاحب تألیفات متعدد مانند رجال کبیر و رجال و سبط و رجال صغیر و حاشیه تهذیب و جز آنها. این کتاب نیز بشیوه تدوین کتابهای فقهی فراهم آمده و در آن بحدیثها و خبرهایی که از امامان نقل شده استناد گردیده است.^۱

مشالك الالهام الی آیات الاحکام از جواد بن سعد الله کاظمینی معروف به وفاضل جواد از عالمان قرن یازدهم شاگرد شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) و صاحب کتابهای دیگری مانند غایة المأمول در شرح زبدة الاصول شیخ بهائی و جز آن. از عالمان دیگر شیعی که درباره «احکام القرآن» کتاب نوشته اند کسانی مانند محمد بن حسن طبسی (سده دهم هـ) و شاه قاضی یزدی صاحب تفسیر قطب شاهی و سید محمد سعید قهبایی (م ۱۰۹۲ هـ) و سید محمد حیدر عاملی (م ۱۱۳۹ هـ) و میر سید ابراهیم قزوینی (م ۱۱۴۹ هـ) را می توان نام برد.

تفسیرهای عرفانی این عهد که آمیخته با تعبیرهای حکمی و کلامی باشد، قابل ذکر است. منتهی باید دانست که این کتابها بشیوه تفسیرهای عرفانی فارسی که پیش ازین دیده و شناخته ایم، و با همان شور و حال نیست، و نه مانند تعبیرهای دلپذیر صوفیانه که مشایخ بزرگ پیشین در «مجالس» خود از آیه های قرآنی می کرده اند، و حتی روش کار در این تفسیرها بگونه بی دیگری و بیشتر متکی است بر خبرها و حدیثهای منقول از اهل بیت همراه با توجیها و تأویلات عرفانی و کلامی آمیخته با اصطلاحهای حکمی و بمنظور اثبات احکام قرآنی و سخنان منقول از بزرگان دین. گاه هم موضوع بصورت عکس این قضیه درمی آید و بهیأت استخراج مطالب عرفانی و حکمی از آیتها و خبرها با توسل، بهر گونه تأویلی که لازم باشد جلوه گر می گردد.

از جمله اینگونه تفسیرهاست آنچه از ملا صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ هـ) داریم مانند اسرار الایات و انوار البینات در بیان تفسیر آیات قرآنی از نظر عرفانی و فلسفی.

ملاصدرا در مقدمه این کتاب بعد از تقسیم حکمت باقسام نظری و عملی گوید چون دانشمندان پیشین قاعده‌های مسائل فرعی را چند بار از قرآن استخراج کرده‌اند، اکنون من می‌پردازم بمسائل اصولی. این کتاب يك مقدمه و سه «طرف» دارد در باره (۱) علم ذات واجب (۲) افعال او (۳) معاد؛ و بسال ۱۳۱۹ هـ ق همراه قسمتی از کتاب الحکمة العرشية آن استاد در تهران چاپ شد. وی تفسیری دیگر دارد بنام متشابه القرآن در شش فصل که در آنها روشهای گوناگون دانشمندان را در تفسیر آیه‌های متشابه توضیح داده و مذهب خود را در تأویل چنین آیه‌ها بیان کرده و سرانجام بعضی از آیه‌ها را بطریق تأویل حکیمانه و عارفانه تفسیر نموده است. بعضی تفسیرهای او مانند تفسیر آیه الكرسي و تفسیر سوره یاسین و تفسیر سوره الجمعة و تفسیر آیه النور و تفسیر سوره الواقعة و امثال آنها هم موجود است و قسمتی از آنها که هر يك بمنزله رساله‌یست در مجموعه‌ی بنام مفاتیح الغیب در تهران بسال ۱۳۲۰ هـ ق طبع شد^۱.

تفسیر صافی و تفسیر اصفی و تفسیر المصطفی که بترتیب مفصل و متوسط و مختصر است، هر سه از آثار شاگرد مشهور ملاصدرا، یعنی ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۹۱۴ هـ) صاحب تألیفات متعدد در فقه و حدیث و حکمت و عرفانست. وی در مقدمه تفسیر صافی دلیلهایی می‌آورد در اینکه علم قرآن نزد اهل بیت است نه نزد دیگران و فصلی دارد در بیان گونه‌های جنور اجور تفسیر و تأویل و ظن و بتطن و حد و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و جز آنها، يك فصل هم اختصاص دارد به اقسام آیه‌ها و مشتمل بودن آنها بر بطنها و تأویلها، و در پایان آن مقدمه بتوضیح اصطلاحهای خود در آن تفسیر پرداخته و علاوه بر آوردن خبرهایی ضمن تفسیر آیه‌ها اندیشه‌های عرفانی و اشراقی

۱- از این کتابها و رساله‌های حکیم صدرای شیرازی نسخه‌های خطی متعددی هم در کتابخانه‌های ایران موجود و محفوظ است بنگرید بروضات الجنات، ج ۴ ص ۱۲۱؛ و بفهرست کتابخانه مدرسه عالی سه سالار ج ۱، ص ۸۷ و ۱۲۸؛ و بفهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۱ ص ۴۰ و ۷ و ۱۹۳.

خود و استادش ملا صدرا را نیز در گزارش قرآن گنجانیده است.^۱

تفسیرهای فارسی این عهد بیشتر، خاصه آنها که ارزش ادبی دارد، بدست کسانی پرداخته شد که از تربیت یافتگان عهد تیموری و بایندری بوده‌اند و با بوسیله شاگردان همین گروه اخیر. پیدا است که اینگونه کتابها از باب اهمیت خاص خود در ادبیات فارسی، عهد صفوی باید در فصل مربوط بآداب فارسی معرفی شود و چنین نیز خواهد شد، و در اینجا برای آنکه دنباله سخن را رها نکنیم باید بداند که مهمترین آنها پیردازیم یعنی: تفسیرشاهی با آیات الاحکام تألیف میر سید ابوالفتح محمد بن ابوسعید حسینی شریفی (م ۹۵۰ هـ) نواد میر سید شریف گرگانی و شاگرد قاضی زاده رومی دانشمند بزرگ سده نهم. - تفسیر جلاءالاذهان تألیف ابوالمحاسن حسین بن حسن گرگانی (سده دهم) معروف به تفسیر گازر. - تفسیر منهج الصادقین از ملا فتح الله بن ملا شکر الله کاشانی (م ۹۸۸ هـ). - تفسیر ترجمه الخواص تألیف علی بن حسن زواری که بسال ۹۴۶ هـ فراهم آمده. - تفسیرهای عرفانی از خواجه محمد بن محمود دده دار. - لطایف غیبی و عوالم لاریبی تألیف احمد بن زین العابدین عاملی (م میان ۱۰۵۴-۱۰۶۰ هـ) که تفسیر است بشیوه متکلمان.

در این دوره عالمان شیعی با کوششی تمام بتدوین کتابهایی **نیایشنامه‌ها**
زیر عنوان «ادعیه و اذکار» همت گماشتند. هم خود بتألیف کتابهای بسیار در این زمینه دست زدند و هم بترجمه و شرح دعاها و ذکرها و مجموعه‌هایی که درین باب از پیشوایان و عالمان شاعی مذهب بدانان رسیده بود، پرداختند. مهمترین مجموعه دعاها و ذکرها که درین عهد مورد مراجعه و تحقیق و ترجمه و نوشتن حاشیه و تعلیقه بود «صحیفه سجادیه» انشاء امام علی بن حسین بن علی ملقب به «زین العابدین» (۳۸-۹۴ هـ) است مشتمل بر پنجاه و چهار دعا اصل و ملحقاتی مرکب از چهارده دعای دیگر. این کتاب میان شیعه دوازده امامی و نیز شیعه زیدیه اهمیت

۱- درباره تفسیرهای فیض رجوع کنید بنهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱

ص ۸۰ و ۱۳۴؛ و بنهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۱ ص ۱۵۰.

بسیار و رواج فراوان دارد و نسخه‌های متعدد مختلف از آن در کتابخانه‌های امکان‌پذیر مذهبی ایران موجود است.^۱ در عهد صفویان دنباله کار ابراهیم بن علی کفعمی عالم معروف شیعی سده نهم و آغاز سده دهم (م ۹۰۵ هـ) در شرح این مجموعه گرفته شد و عالمان بزرگی مانند میرداماد و شیخ بهائی و علی بن حسن زواری و ملا محسن فیض کاشانی و محمد صالح روزنی نژدینی و ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی و پسرش ملا محمد باقر، و سید نعمه الله جزائری شوشتری و شیخ حسین جیلانی لنبانی و دیگران بر آن شرح و تعلیقه و حاشیه نوشتند و آقا حسین بن آقا جمال خوانساری عالم معروف سده یازدهم ترجمه بی‌پارسی از آن ترتیب داد و گذشته ازین، چند ترجمه و شرح فارسی دیگر از آن داریم که در جزو آثار مذهبی فارسی ذکر خواهد شد.

مجموعه‌های دیگری از دعاها که سلسله روایت آنها تا امام صادق و امام باقر می‌گردد، بنام «ادعیه سر» را ثبت و غیر از آنها مجموعه‌ها و کتابهای فراوان دیگر از «ادعیه و اذکار» در این عهد فراهم آمده که برای شناختن آنها بهتر است بفرستهای مربوط در این زمینه رجوع شود.^۲

از مجموعه نیایشهای فارسی و آیینهای نیایشگری دفترهایی در این عهد بی‌پارسی ساخته شد که هنگام مطالعه در ادبیات دینی بی‌پارسی، اشارتی بر برخی از آنها خواهیم داشت.

عالمان مذهبی این عهد با همتی بیش از هر زمان دیگر بنوسعه و تکمیل علم حدیث شیعه اثنی عشری پرداختند و در این راه

علم حدیث

۱- صحیفه سجاده بردو گونه است: صحیفه کامله سجاده یعنی همینکه میان شیعیان دوازده امامی رائج است، و صحیفه دیگر که شیعه زیدیه دارند و آنرا شیعه اثنی عشری «صحیفه ناقصه» می‌نامند.

۲- ازین مجموعه چاپهایی داریم و برای اطلاع از مجموع کارهایی که درباره آن شده بنگرید به: روایات الجنات، ج ۲ ص ۳۵۹؛ فهرست دانشگاه تهران، ج ۱ ص ۱۵۲-۱۶۱ که در آنجا چهل و شش شرح از صحیفه بر شمرده شده است.

۳- از آنجمله: فهرست کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار ج ۱ ص ۱۳-۷۷ و فهرست دانشگاه تهران مجلد اول.

از نوشتن کتابهای بسیار و شرحها و حاشیه‌های بی‌شمار دریغ نمودند. این دفترهای گوناگون یا نقل قولها بیست از امامان و یا راجعت باثبات امامت آنان و یا حاکیست از مسأله غیبت و رجعت و یا مربوطست بیان اصول دین و فروع آن و یا متوجهت بیان احکام و جز آنها که بیشتر عبرتی و اندکی بفارسی فراهم آمده است.

این کوشایی مبالغه آمیز که زاده حاجت شیعه در عهد صفوی بود، در سراسر آن دوره ادامه داشت و نیز همین نیاز بود که در آن عهد بچیرگی اخباریان کشید که نتیجه الزامی آن فراهم آوردن خبرها و دفترها در این زمینه و تأثیر مستقیم آنها در تدوین کتابهای مشهور فقه در آن دوره بود.

عالمان این عهد در تدوین حدیثها و خبرها شیوه‌ی را که از دیرباز میان شیعیان رواج یافته بود دنبال نمودند و در این راه از همه منابع موجود اعم از آنها که بر اصول اربعمائه و یا بر انواع خبرهای متواتر و واحد و جز آن مبتنی بود استفاده کردند، و نیز مانند پیشینیان درباره محدث و روایت حدیث با تدوین آنها و کیفیت استناد بآخذهای موجود و مانند این موضوعها شرطهای ویژه‌ی داشته‌اند، و همچنین درباره اجازه روایت آیین خاصی بود که می‌بایست رعایت کنند.

با همه شرطها و احتیاطهایی که درباره محدث و کیفیت روایت حدیث و انواع حدیثها از دیرباز شده، ابتلاء محدثان شیعه بنقل حدیثها و خبرهای مست و گاه مجعول بسیار بود. باز گفتن خبرهای مست و مجعول، باز بستن بسیاری از حکمتها و پندهای پیشین پیشوایان دین، نسبت دادن کتابهایی در جفر و کیمیا و پزشکی و غیره بدانان، درین دوره هم مانند روزگاران گذشته رواج داشت.

بیشتر کتابهای حدیث که در عهد صفوی نوشته‌اند چندبار بچاپ رسیده و از بعضی دیگر نسخه‌های متعدد در کتابخانه‌های ایران^۱ و دیگر کشورها موجودست

۱- درین باره بتکرید بکتاب جامع‌المقال فی ما يتعلق باحوال الحدیث والرجال، از فخرالدین بن محمد نجفی (م ۱۰۸۵).

۲- بویژه در کتابخانه‌های آستان قدس رضوی، مدرسه‌های قدیم خاصه مدرسه سپهسالار، دانشگاه تهران، مجلس شورای ملی...

و در اینجا بذکر بعضی از آنها و مؤلفان آنها پرداخته می‌شود:

آربعینات نام کتابهاییست شامل چهل حدیث از پیامبر که عده‌بی کثیر از عالمان اهل سنت و شیعه هر یک بگونه‌بی و با سلسله‌های روایت مختلف بتبیه آنها پرداخته و حدیثهایی را که بکار دین و دنیای امت آید روایت و تدوین نموده‌اند. این عمل عالمان شرع مبتنی است بر یک حدیث ضعیف که از پیامبر روایت شده است بدین نحو که: هر کس از امت من چهل حدیث را که بامر دین او مربوطست حفظ کند خداوند در روز رستاخیز او را در شمار قبیهان و عالمان برمی‌انگیزاند^۱. بهمین سبب بسیاری از عالمان شرع از سده‌های سوم و چهارم بیه بگرد آوردن یا شرح کردن کتابهایی بنام «اربعین» پرداختند، و چون در عهد صفویان دور بعالمان شیعه رسید همان کار را دنبال کردند. حاجی خلیفه در کشف‌الظنون^۲ و اسمعیل پاشا در ابضاح-المکنون^۳ عده کثیری از این «اربعین»ها را ذکر کرده‌اند که طبعاً غلبه باتالیفهای عالمان اهل سنت است. در فهرستها و کتابهای دیگر عده‌بی از همینگونه کتابها که عالمان شیعی نوشته‌اند آمده^۴ و از جمله آنهاست اربعین شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) که دو سه بار در ایران بطبع رسید. و اربعین دیگری از نیای او شیخ عبدالصمد عاملی دانشمند معروف، و اربعینهای دیگری بنام «دارالسلام ومدار الاسلام»، «ورد الجنّت و بدر الدجّة» و جز آنها. این نکته را هم بدانیم که مؤلفان اربعینها کوشیدند- هاند که هر یک چهل حدیث در باره موضوع معینی از موضوعهای دینی فراهم آوردند. منظور اصلی همچنانکه در آغاز گفتیم آن بود که هر مؤمن بتواند دست کم چهل حدیث باز گفته از پیامبر را بیاد بسپارد تا در روز رستاخیز با عالمان امت محشور گردد.

۱- کشف‌الظنون، چاپ استنبول، ستون ۵۲.

۲- ابضاح ستونهای ۵۲-۶۱.

۳- ابضاح‌المکنون فی الذیل علی کشف‌الظنون، ستون ۵۳-۵۶.

۴- بنگرید به فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۱، ص ۲۰۰.

شیخ‌بهاثی مذکور کتابهای دیگری در حدیث دارد مانند حیل‌المتین، جامع حدیث‌های مربوط به بابهای گوناگون فقه که فقط يك جلد از آن پایان رسیده و بسال ۱۳۱۹ هـ ق همراه وجیزه و مشرق‌الشمسین و تفسیر عروۃ‌الوثقی از او در تهران چاپ شده است.

از جمله کسانی که در عهد صفوی کوشش بسیار در احیاء و نشر حدیث و علم برجال حدیث کرده ملا محمد تقی بن مقصود علی اصفهانی مشهور به «مجلسی» پدر ملا محمد باقر مجلسی است. وفاتش در ۱۰۷۰ اتفاق افتاد. درباره او نوشته‌اند که «او، پس از ظهور صفویان، نخستین کسی است که حدیث شیعه را نشر داد»^۱. روایت او در حدیث از اسنادش محقق‌ثانی یا محقق کرکی (م ۸۹۴۰ هـ) عالم و مجتهد معروف معاصر شاه اسمعیل و شاه نهماسب بود و چنانکه خواهیم دید از مبلغان بزرگ طریقه اخباری در عهد صفویست. از مهمترین کتابهای وی روضة‌المتقین در شرح مشیخة «من لایحضره الفقیه» تألیف شیخ صدوق ابن بابویه قمی م ۸۳۸۱ است عبری و شرحی دیگر درباره همین کتاب بفارسی دارد، و دو شرح بر صحیفه سجادیه عبری و بفارسی، و حدیقه‌المتقین بفارسی در فقه و رساله رضاعیه و کتابی در رجال و رساله مقادیر و جز آنها.

از عالمان بزرگ بعد از او در حدیث ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) است که در بسیاری از رشته‌های علوم معقول و منقول سرآمد اقران بود. مهمترین اثرش در علم حدیث کتاب وافی است. این کتاب یکی از بزرگترین و جامعترین کتابهای حدیث در عهد صفویست و فیض آن را در پانزده مجلد بسال ۱۰۶۸ هـ تمام کرد. وافی جامع همه خبرهایست که در کتابهای معتبر حدیث شیعه مانند کتاب کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب و استبصار (= الکتب الاربعه المتقدمة) باضافه آیه‌هایی از قرآن درباره اصول و فروع دین آمده است و هر جا که آیه یا حدیثی محتاج توضیح و حتی تأویل بود بدان کار مبادرت جست. فیض در آغاز این کتاب عظیم

علت تألیف آنرا جمع کردن بین کتابهای چهار گانه اساسی شیعه (= ارکان اربعه = الكتب الاربعة المتقدمة) گفته است. بدین معنی که هر يك از آن چهار کتاب را که مرجعهای بنیادی شیعه دوازده امامی در اصول و فروع دینست دارای نقصهایی دیده و دانسته است که تنها از راه جمع آوری همه آنها در يك جا و افزودن آیتهای متناسب قرآن در هر مورد می توان بر کتاب کاملی در این باب دست یافت و گذشته از اینها دشواریهایی در آن کتابها یافته می شود که باید با توضیحی که داده می شود مرتفع گردد. فیض در شرح این مشکلات بکتابهای معتبر حدیث استناد جست و از این راه کتابی پدید آورد که جوینده را از مراجعه بکتابهای چهار گانه مذکور بی نیاز سازد. چون کتاب وافی بسیار مفصل است، فیض خود بکوزه کردن آن دست گماشت و از این راه کتابی در دو جزء فراهم آورد بنام شافی که تألیف آن بسال ۱۰۸۲ پایان یافت، و سپس کتاب دیگری که حکم تکملة شافی را دارد بنام نوادر الاخبار فراهم آورد و در آن خبرهایی را که بنظر او از امامان روایت شده جمع کرد و آنرا در هفت کتاب تنظیم نمود بدینگونه: ۱) کتاب العقل ۲) کتاب العلم ۳) کتاب التوحید ۴) کتاب النبوة والامامة ۵) کتاب الفتن ۶) کتاب انباء القانم ۷) کتاب المعاد.

با مروری در آثار فیض مشاهده شد که او با تدوین کتاب «وافی» توانست یکی از کتابهای پایه را در حدیث شیعه فراهم کند که بسبب اهمیت وافر که در عالم تشیع حاصل نمود نخستین کتاب از واپسین کتابهای چهار گانه شیعه (الكتب الاربعة المتأخرة) شناخته شد. توضیح آنکه شیعیان دوازده امامی چهار کتاب اساسی قدیم (الكتب الاربعة المتقدمة) در حدیث دارند از «محمّدان سه گانه» که پیش ازین در جلد اول و دوم این کتاب از آنها یاد کرده ام. فیض و سه تن دیگر از عالمان مشهور عهد صفوی با تألیف کتابهای مشروحی در حدیث شیعه چهار کتاب اساسی

۱- محمدون الثلاثة یعنی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ هـ) صاحب کتاب کافی، و شیخ صدوق محمد بن علی بن موسی معروف باین بابویه (م ۳۸۱ هـ) صاحب من لایحضره الفقیه، و شیخ الطائفة محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ هـ) صاحب دو کتاب تهذیب الاحکام و استبصار.

دیگر در این علم بوجود آوردند که به «الکنب الاربعة المتأخره» شهرت دارند .
 دومین کتاب از «واپسین کتابهای چهار گانه» جوامع الکلم است از سید میرزا
 محمد بن شرف الدین علی بن نعمه الله جزائری معروف به «سید میرزا» از عالمان
 بزرگ شیعه در قرن یازدهم هجری و از جمله استادان ملا محمد باقر مجلسی . جزائری
 در این کتاب حدیث های کتب چهار گانه پیشین را با اضافه آنچه در کتابهای معتبر دیگر
 یافت، گرد آورد.

سومین کتاب از «واپسین کتابهای چهار گانه» کتاب تفصیل وسائل الشیعه
 معروف به «وسائل» است از شیخ محمد حسن حر عاملی (م ۱۱۰۴هـ) صاحب امل -
 الآمل و چند کتاب معتبر در حدیث . این کتاب متضمن مقدار کثیری از حدیث های
 مقبول شیعه است و مؤلف آن را بترتیب فقهی، از طهارت تا دیات، تنظیم کرده و
 چندبار در سه مجلد در تهران و تبریز چاپ شده است. حاجی میرزا حسین نوری
 (م ۱۳۲۰ ق) حدیث های را که در این کتاب از نظر حر عاملی فوت شده بود در
 کتابی بنام «مستدرک الوسائل» گرد آورده است که در سه جلد بزرگ دوبار بسالهای
 ۱۳۱۸ هـ ق و ۱۳۸۲ هـ ق در تهران بطبع رسید. کتاب متن لایحضره الامام حر عاملی
 بمنزله فهرست تفصیلی کتاب وسائل اوست که آن نیز در تهران چاپ شده . وی
 کتابهای دیگری دنبال وسائل مانند «تحریر وسائل الشیعه و تحبیر مسائل الشریعه» و
 «تعالیق علی وسائل الشیعه» نوشت. کتاب معروف دیگر حر عاملی «اثبات الهدات
 بالتصویح والمعجزات» است حاوی حدیث هایی در بساطه پیامبر و فاطمه الزهراء و
 امامان شیعه، و جز در تألیف آن از قریب پانصد مأخذ معتبر اسلامی استفاده کرد.
 این کتاب همراه ترجمه فارسی آن در هفت مجلد در شهر قم سال ۱۳۷۸ هـ ق طبع
 شد. کتاب دیگرش «الفصول المهمة فی اصول الائمة» است که بدعوی مؤلف «لیه
 اکثر من الف باب، یفتح من کل باب الف باب» و آن در تبریز و نجف بچاپ رسید.
 کتاب دیگر «بداية الهدایه» است که حدیث های مربوط بواجبها و حرامها را بترتیب
 بابی فقهی بطریق اختصار جمع کرده و چندبار در تهران و لکنهو طبع شده است.

دیگر الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة شامل بیش از شصت حدیث و شصت و چهار آیه قرآن که با ترجمه فارسی در قم چاپ شد، و الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة که یک بار در بمبئی بسال ۱۳۰۲ هـ ق و بار دیگر در نجف بسال ۱۳۸۴ طبع شد. مقصود از احادیث قدسی خطابه‌های الهیست شامل حکمت و موعظه که بقصد تعلیم و ارشاد و نه اعجاز بر پیامبر نازل شده و حر عاملی مدعیست که او نخستین کسی است که آنها را گردآورده و شاید وی در این دعوی نظر بر علمای خاصه داشت و گرنه پیش از او محیی‌الدین محمد بن علی بن العربی (م ۶۳۸ هـ) بکصدویک حدیث مسند و غیر مسند قدسی را گردآورده و بسال ۵۹۹ ذیل عنوان «الاحادیث القدسیة» تألیف کرده است. و باز کتاب دیگری را نام برده اند با اسم «الاتحاف السنیة بالاحادیث القدسیة» تألیف شیخ محمد معروف به عبدالرؤف المناوی الحدادی (م ۱۰۳۵ هـ) در دو باب که باب اول آن متضمن حدیث‌هاییست که با «قال الله» آغاز می‌شود و باب دوم حدیث‌هایی که متضمن گفتار خداوندیست؟

چهارمین کتاب از «کتب اربعة مناخره» بحار الانوار است از ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۵ هـ) ملا باقی دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی و صاحب مؤلفات بسیار عبری و فارسی دنیایشها و حدیث و شرح‌هایی بر کتابهای پیشین شیعه. مهمترین آن‌ها که آخرین و مشروحترین کتب از «واپسین کتابهای چهارگانه» شمرده می‌شود بحار الانوار است. این کتاب مجموعه کلان‌بسی از همه حدیثها و خبرها و نظرهای مقبول شیعه با شرحها و اضافات بسیار بر آنها. این کتاب عظیم در بیست و پنج مجلد بزرگست و هم از روزگار مؤلف محل توجه عالمان شیعه گشت چنانکه دفترهای آن را همیشه برداخته و آماده می‌شد دست بدست می‌بردند و از آنها نسخه‌ها بر می‌داشتند. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار گذشته از خبرهایی که در کتابهای چهارگانه پیشین، شیعه نقل شده بیشتر اصلهای چهارصد گانه

۱- کشف الظنون، ستون ۱۴.

۲- ایضاً همان کتاب، ستون ۷.

(اصول اربعمائه) را شامل است باضافه آنچه از گفتارهای عالمان شیعی و سنی که با مطالب کتاب در هر مقام مناسبی داشت. مجلسی بر همه مطالبی که ازین مأخذها نقل و تلیق کرده بود شرح و توضیح و تأویل نوشته و ازین راه دائرةالمعارفی حاوی کلیه خبرها و حکمهای فقهی و دستورهای اخلاقی و اجتماعی و واجب و مستحب و مکروه و حرام و بیکن مسائل اصولی و کلامی و جز آنها برای شیعه دوازده امامی ترتیب داده است و ازین روی باید آن را «فرهنگنامه تشیع» دانست که نه پیشتر و نه پسر از مجلسی بچنان هیأتی وجود نیافته بود. بهترین فهرست مطالب این کتاب عظیم را شیخ عباس قمی در «سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار» آورده است و آن در نجف سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ هـ ق طبع شد. ابن یوسف شیرازی هم در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار فهرست مطالب اساسی همه مجلههای بحار را بفارسی مذکور داشته است.^۱ ولی هنوز فهرست موضوعی دقیق و فهرست الفبائی مشروح این کتاب فراهم نیامده است. همه کتاب بحار یکبار از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ هـ ق در تهران و سپس قسمتهایی از آن چندبار در تهران و تبریز طبع شد.

از میان دیگر کتابهای حدیث که مجلسی بحرینی تألیف کرد یکی صراط النجاة است که سال ۱۱۳۶ هـ ق در تهران بطبع رسید و دیگر مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول در دوازده مجلد که طبع آن در تهران از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۵ هـ ق زمان گرفت. - از کتاب بحار الانوار او نیز در زمان حیاتش گزیده‌یی بنام «دُرر البحار» بدست محمدابن محمدبن مرتضی، برادرزاده ملا محسن فیض کاشانی ترتیب یافت.

عبدالله بن نورالله بحرینی شاگرد مجلسی که با استاد خود در جمع آوردن بحار الانوار همکاری داشت، خود نیز کتاب بسیار مشروحی در احادیث و اخبار دارد بنام «عوالم العلوم» که بعلت عظمت و کثرت مجلداتش به «العوالم الکبیر» شهرت

شهرت یافت و بعضی شماره جلد‌های آنرا تا «قربب یکصد» ذکر کرده‌اند.^۱ در این کتاب همه خیرهایی که در کتابهای معتبر خاصه و عامه درباره هر موضوع بوده با ذکر ماخذ و همراه با «بیان» و «توضیح» نقل شده است.

شاگرد و همکار دیگر مجلسی در گرد آوردن بحار سید نعمه‌الله بن عبدالله جزائری شوشتری (م ۱۱۱۲ هـ) است که کتابهای معتبری مانند غایة المرام در شرح کتاب تهذیب الاحکام، کشف الاسرار در شرح کتاب الاستبصار، نوادر الاخبار، انیس-الوحید در شرح کتاب التوحید ابن بابویه و چند کتاب دیگر در حدیث دارد. یکی دیگر از معاصران مجلسی، قاسم بن محمد معروف به ابن الوندی و به «فقیه کاظمی» (م ۱۱۰۰ هـ) کتاب معتبری در حدیث دارد بنام استبصار الاخبار که حدیثهای مذکور در آن از کتاب‌های معروف پیشین گرد آمده و بهمین سبب به «الجامع» شهرت یافته است.

اثرهای چند عالم بزرگ که در ذیل عنوان علم حدیث بدانها اشاره کرده‌ام نموداری است از کوشایی کم نظیر عالمان این عهد در تدوین دانشهای مذهبی شیعه و گرنه کتابهایی که دانشمندان دوران صفوی در این زمینه پدید آورده‌اند بسیارست.

با آنکه زبان فارسی زبان علمی عالمان دینی عهد صفوی نبود، توجه بترجمه یا تالیف کتابهایی بفارسی در حدیث شایسته ذکرست و هنگام مطالعه در ادبیات مذهبی فارسی، درباره بعضی از آنها سخن خواهم گفت. عالم معروف قرن دهم علی بن حسن زواری کتاب‌های مهم حدیث شیعه، کشف الغمّه بهاء الدین اربلی (م ۶۹۲ هـ) و احتجاج طبرسی را بدستور شادتهماسب بیارسی در آورد. زین الدین علی نقی کمره‌یی (م ۱۰۶۰ هـ) و ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) و محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) و چندتن دیگر هم آثاری بفارسی در این علم دارند که بجای خود مذکور

۱- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سه سالار ج ۱ ص ۲۸۰ بنقل از فاضل فقید حاج

خواهد افتاد.

فقه و اصول

همان کوشایی پر دامنه را که عالمان این عهد در تدوین حدیث بر مذاق دوازده امامیان داشتند، در فقه و اصول نیز

نشان دادند چنانکه اگر بخواهیم همه اثرهای آنان را در اینجا یاد کنیم سخن را سخت پدرازا خواهیم کشانید. بر رویهم این را باید دانست که در این دوره دوشیوه اصلی در تدوین کتاب‌های فقهی شیعه وجود داشت: شیوه اخباریان و شیوه اصولیان. اخباریان که تا پایان عهد صفوی برتری داشتند در تدوین اصول فقه بحدیثها و خبرها و در ایت در آنها برای استخراج حکمهای شرعی اکتفا می‌کردند و مبنای عملشان بر حجیت خبرها و قاعده‌های کلی است که از آنها اقتباس می‌شود؛ این دسته اجتهاد و حجیت ظن و قیاس را انکار می‌نمایند و معتقدند که بر تمام حکمها نصی از امامان وجود دارد و هر حکمی که از آنان نرسیده باشد باطل است. در برابر این دسته طرفداران طریقه اصولی یا طریقه اجتهاد قرار دارند که عمل بظن و رأی می‌کنند و کتابهای مفصل در بیان اصول و قواعد این علم و کیفیت تحقیق و استدلال در آن برای روشن کردن تکالیف دینی بنا بر اصول شریع بروش اهل بیت دارند، و حتی رساله‌های ویژه‌ی نوشته‌اند در مبحث‌های گوناگون این دانش مانند حجیت مظنه، ظن خاص، شهرت، ظواهر، عقل، حسن و قبح عقلی، قیاس و جز آنها؛ و مسأله بسیار مهم در نزد آنان اجتهاد است که آنرا واجب عینی و یا لافل واجب کفائی می‌دانند و هر کس را ملزم می‌شمارند که باندازه توانایی خود اجتهاد کند و یا از مجتهد زنده‌ی پیروی نماید و تقلید از مجتهد مرده را نیز مردود می‌شمارند و در این راهها کتابهایی دارند.

اختلاف اخباریان و اصولیان (یا مجتهدان) در دوره مورد مطالعه ما و تا مدتی بعد از آن بسیار شدید بود. طبعاً تا مدتی از دوران تفقه شیعه در آن زمان که گرد آوردن حدیثها و خبرهای مقبول امامیان برای استخراج حکمها بسیار بایسته نظر می‌رسید. نسبت این اختلاف چندان آشکار نبود، لیکن همینکه دور بگذرد از آن

اجتهاد و بسنده کردن برآی و نظر رسید، آتش اختلاف بالا گرفت و در این سنیزه -
گری گاه کار از دوسوی بنامزاکویی و تکفیر کشید.

از جمله عالمان اخباری شیخ عبدالقادر بن صالح سماهیجی بخرانی (م ۱۱۳۵ هـ در بهبهان) ^۱ در کتاب *منیة الممارسین* اختلاف اخباریان و اجتهادیان (اصولیان ، مجتهدان) را تا چهل مورد رسانید و صاحب روضات قسمتی از آنها را در کتاب خود نقل نموده است ^۲ ، و عالمان مذهبی سده سیزدهم هجری هم که نگران این اختلاف بودند بموردهایی تا همین حد بازخورده اند ^۳ : نخست اینکه اجتهادیان اجتهاد را عیناً و تخیراً لازم می دانند و اخباریان آنرا ممنوع می شمارند و چنین می پندارند که باید تنها از راه روایت از «معصوم» گرفته شود. دیگر اینکه بر کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل اعتماد می کنند ^۴ در صورتیکه اخباریان اعتماد بر کتاب و سنت را کافی می دانند . - اجتهادیان کار کردن باندیشه ها (ظنون ، گمانها) را در حکم شرعی جائز می شمارند ولی اخباریان جز بر علم تکیه نمی کنند و علم در نظر آنان منقسم است به : قطعی ، واقعی ، عادی ، اصلی ؛ و مراد آنان از علم در اینجا حکمهای معلوم و مشخصی است که از معصوم رسیده و عادةً خطائی در آن متصور نیست . - مجتهدان حدیثها را بچهار نوع (صحیح ، حسن ، موثق ، ضعیف) و اخباریان بدو گونه (صحیح و ضعیف) منقسم می دارند . - اجتهادیان مردم شیعی را بدو دسته مجتهد و مقلد بخش می کنند و اخباریان می گویند که همه شیعیان مقلد

۱- درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۷-۲۵۵.

۲- ایضاً ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۰.

۳- عبدالصاحب بن محمد جعفر دوانی فارسی (سده سیزدهم) در کتاب میزان الصواب

این اختلافها را تا ۳۹ مورد ذکر کرده است و شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی (م ۱۲۲۷ هـ) در حق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئة الاخباریین همان چهل مورد یاد شده را ذکر می کند.

۴- شیخ بهاء الدین عاملی گفت: ادله شرعیة نزد ما چهار است: کتاب، سنت، اجماع

و دلیل عقل. روضات، ج ۶، ۸۴.

معصوم‌اند و مراجعه آنان به مجتهد جز در مورد حدیث صحیح صریح درست نیست. - اصولیان تحصیل درجه اجتهاد را در زمان غیبت امام و پیروی مستقیم از او را در دوران حضورش واجب می‌شمارند ولی اخباریان تنها معتقدند به اخذ از امام حتی اگر بواسطه باشد. - اجتهادیان جز در مقام اجتهاد کسی را شایسته فتوی نمی‌دانند و اخباریان این حق را برای روایت کنندگان از معصومان و آگاهان بر حکمهای آنان جایز می‌شمارند. - طرفداران اجتهاد گویند که مجتهد منطبق بطریق «ملکه» همه حکمهای دینی را می‌داند و اخباریان پندارند که هیچ کس جز معصوم داننده همه حکمهای خداوند نیست - اجتهادیان شرط اجتهاد را دانستن چنددانش و از آن جمله علم اصول فقه می‌دانند و اخباریان هیچ شرطی در این راه ندارند مگر علم بر گفتارهای «اهل بیت». - گویند گان اجتهاد میان خبرهای ناسازگار آن را می‌پذیرند که ظن اجتهادی برتری دهد و اخباریان جز آنچه را که در نص خبر برتری یافته است شایسته کردار نمی‌دانند. - بیشتر اجتهادیان پیروی یا تقلید از مرده را ناشایسته لیکن اخباریان آنرا مجاز می‌شمارند و دلایلی بر درستی این اندیشه دارند و بر این سخن اجتهادیان که «گفتار مرده یا اندیشه او مانند خود مرده است» خورده می‌گیرند و گویند «حق» مردنی نیست و بتعبیر دیگر حقیقت با مرگ و زندگانی آدمیان تغییر نپذیرد. - اجتهادیان اکتفا بظاهر کتاب (قرآن) را مجاز می‌شمارند و بلکه آن را بر ظاهر خبر ترجیح می‌دهند و اخباریان هیچ گونه استنادی را بر آن جایز نمی‌شمارند مگر از راه تفسیر و توضیح امامان...

از میان عالمان اخباری ملامحمد امین بن محمد شریف استرآبادی (۱۰۳۳هـ) مؤلف کتاب معروف «الفوائد المدنیة فی الرد علی من قال بالاجتهاد و التقليد فی الایام» حکام الالهیه در اثبات شیوه اخباریان پافشاری بیشتری داشت. وی بدانشمندان مشهور شیعه که پیش از وی می‌زیسته‌اند مانند علامه حلی و شهید اول و شهید دوم تا معاصر خود بهاءالدین عاملی که پایه گذاران اجتهادند خورده گرفته است. محمد امین در آغاز امر بنا بر شیوه استادان گذشته در زمره اهل اجتهاد بود لیکن چندی

بعد این روش را ترك کرد و بقول صاحب روضات به «تخریب قواعد دین و تخریب جماعت مجتهدین» پرداخت و «أسس بین اهل الحق اساس الخلاف و التفات و ارفد فیهم نائرة الفتنة و الشقاق الی میعاد یوم التلاق»^۱. وی ابن اندیشه اخباری خود را از آخرین استادش میرزا محمدعلی بن علی استرآبادی صاحب کتابهای رجال کبیر و متوسط و صغیر گرفته و گفته است که طریقه اخباریان ریشه‌ی قدیم دارد و استادش بدو فرمان داد که «احیاء طریقه اخباریین بکن و شبهاتی که معارصه با آن طریق دارد، رفع آن شبهات بکن»^۲ و بهمین نظر در کتاب «الفوائد المدنیة» شرحی درباره کسانی که نخستین قدم‌ها را در هموار کردن راه اجتهاد برداشتند یا رد نظرهای آنان، آورده و بر بسیاری از سخنانشان خرده گرفته و آنها را مردود دانسته و روش اخباریان را بر شیوه مجتهدان برتری داده است.^۳

البته میرزا محمد امین در دعوائی که پیش گرفت تنها نماند بلکه هم از عیند او بی‌بعد عالمان نامبرداری بجانباری از اندیشه اخباری وی برخاستند مانند شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی بحرانی (م ۱۱۳۵ هـ) در منیة الممارسین که پیش ازین به آن اشاره کردیم، و ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) در کتابهای مختلف خود و از آن جمله در سفینة النجات^۴، و ملامحمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) در دو شرح مشهور خود بفارسی و عبری بر متن لایحضره الفقیه^۵، و محدث‌الملی (حسین بن شیبان

۱- تخریب: سرزنش کردن، نکوهیدن.

۲- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳- روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۱.

۴- بنگرید بگزارش گسترده‌یی که میرزا محمد باقر موسوی خوانساری در روضات الجنات، ج ۱ ص ۱۲۰-۱۳۹ از او و اندیشه و گفتارش داده است.

۵- وی چنان با اجتهاد مخالف بود که بمجتهدان نسبت فسق و کفر می‌داد. روضات،

۱۶، ۹۰.

۶- ابن‌عالم بقول صاحب روضات (ج ۲ ص ۱۱۹) «کان کثیرا لجمود علی الاخبار منکرا

لحجیة ظواهر الكتاب شدید الانکار...».

الدین م ۱۰۷۶ هـ) در هدایة الأبرار فی اصول الدین، و رضی الدین محمد بن حسن قمر رینی (م ۱۰۹۶ هـ) در لسان الخواص، و ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی (م ۱۱۳۸ هـ) در الفوائد العرویه...

این اختلاف اخباریان و فائلان باجتهاد بعد ازینها هم امتداد داشت و عالمانی از دوسوی برد و ایراد یکدیگر سرگرم بودند، ولی تا پایان عهد صفوی، با وجود دانشمندان اخباری که دیده‌ایم، و با قدرت و نفوذ اخباری توانایی مثل ملا محمد باقر مجلسی و همعصرانش، چیرگی با اخباریان بود، و از اوان انقراض سلسله صفوی و درگیرودار اختلاف‌هایی که سلطنت جویان بعد از نادر با یکدیگر آغاز کرده بودند، طرفداران اجتهاد در حال کسب قدرت و غلبه بسر می‌بردند، چنانکه در مجلد آینده به جای خود خواهیم گفت.

در این دوره تألیف‌های عالمان دین در فقه بسیار و غالب آنها بزبان عربی و اندکی پیارسی بود. علاوه بر این کتابهای مشهوری از فقیهان پیشین هم بصورت کتابهای درسی میان طالبان علمهای دینی رواج داشت و یا بر آنها شرحها و حاشیه‌ها نوشته می‌شد مانند کتابهایی از شیخ الطائفة طوسی و علامه حلی و محقق حلی و جر آنجا. از جمله معتبرترین کتابهای این عهد در علم اصول یکی معالم الدین و ملاذ المجتهدین است از جمال الدین حسن بن شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۵-۱۰۱۱ هـ) که دارای مقدمه‌یست در مباحثهای مهم اصول در دو مقصد، و این کتاب بسبب رواجی که میان عالمان فقه و اصول شیعه دارد چندبار بطبع رسیده است. کتاب معتبر دیگر در این علم زبدة الاصول است از شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) که بطریق اختصار فراهم آمده و بهمین سبب مؤلف خود بر آن حاشیه نوشته و سپس عالمان متأخر چند حاشیه دیگر بعربی و فارسی بر آن نگاشته‌اند. زبدة الاصول بسال ۱۳۱۹ ق در تهران چاپ شد.

از میان کتابهای فراوان این عهد که در علم فقه تألیف شده این کتابهای عربی را که معروفتر و رایج‌تر از دیگر کتابهای مشابهت ذکر می‌توان کرد:

مسالك الافهام که شهید ثانی (زین الدین بن علی عاملی متوفی در ۱۱۰۶ هـ) آن را بصورت شرحی بر شرایع الاسلام علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) نوشته، در واقع کتاب مستقلی است در فقه که مانند دیگر کتابهای او محل مراجعه طالبان دانشهای فقهی شده است. شهید این کتاب را در شش مجلد ترتیب داده و بنا بر دعوی بسیاری از عالمان دینی هر کس آن کتاب را داشته باشد چنانست که دارای تمام فقه امامان باشد و با مطالعه آن از دیگر کتابهای فقه بی نیاز خواهد بود. این کتاب که ترجمه کتابهای معتبر درسی فقه است چندین بار در ایران طبع شده. از کتابهای دیگر شهید تمهید القواعد، شرح لمعة دمشقیه و شرحهایی بر الفیه است.

بر کتاب شرایع الاسلام علامه حلی شرحهای دیگری هم نوشته اند که در آن میان مدارک الاحکام تألیف محمد بن علی عاملی (م ۱۰۰۹ هـ) دختر زاده شهید ثانی و شاگرد مقدس اردبیلی است که همراه متن کتاب و حاشیه آقا محمد علی تهرانی (م ۱۲۱۶ هـ) در تهران طبع شده است. «صاحب مدارک» حاشیه‌های دیگری نیز بر کتابهای مشهور فقه نوشته است. دیگر از شرحهای بسیار معروف شرایع کتاب جواهر الکلام از کتابهای معتبر فقه در دوره بعد از صفویانست.

نظیر همین توجه که بشرایع شده بکتاب دیگری در فقه بنام ارشاد الذمیرة از همان برای شرح و توضیح مبذول گردیده است. ارشاد الذمیرة اثر حاکم الامامین تألیف علامه حلی (جمال الدین ابومنصور حسن حلی م ۷۲۶ هـ) از کتابهای معروف فقه امامیانست شامل پانزده هزار مسئله از مسائل فقهی. بیس از بیست شرح و حاشیه بر این کتاب نوشته‌اند که از آن میان شرح ابن محمد اردبیلی معروف به «مقدس» (م ۹۹۳ هـ) است بنام «مجمع الفائدة»؛ و شرح ارشاد نصر الله بن حسن استرآبادی از عالمان سده سیزدهم بنام تنقیح البیان، و غیر آنها.

از کتابهای دیگر علامه حلی که موضوع شرحهایی گردیده کتاب قواعد الاحکام اوست. محقق مروجی (علی بن حسین کربلایی م ۹۳۰ هـ) عالم متفقد عهد شاه تیماست شرحی بر آن کتاب دارد بنام جامعه الفقهاء که اگر چه حاوی همه

مبحثهای فقه نیست لیکن بتهایی کتابی بزرگ در شش مجلد است که بسال ۱۲۷۲ هـ ق در تهران بطبع رسید. باقی مبحثهای این کتاب را ملا عبدالله شوشتری (م ۱۰۲۱ هـ) با عنوان «جامع الفوائد فی تکملة شرح القواعد» در پنج مجلد و قسمتی دیگر را فاضل هندی (محمد بن حسن اصفهانی م ۱۰۶۲ هـ) در چند مجلد با عنوان «کشف اللثام» تمام کرد، با توجه باین همه تفصیل که در شرح کتاب قواعد علامه بکار رفته باید مجموعه بی را که ازین راه پدید آمده تألیفی مستقل دانست. محقق کرکی چندین تألیف دیگر هم بصورت شرح یا تزییف دارد و از آن جمله است رساله جعفریه درباره نماز و احکام آن شامل یک مقدمه و پنج باب که مؤلف آنرا بسال ۹۱۷ هـ در مشهد بانجام رسانیده و چند بار شرح شده است.

العقد الطهماسبی یا رساله وسواسیه از عزالدین حسین عاملی (م ۹۸۴ هـ) پدر شیخ بهائی که بعد از محقق کرکی مذکور شیخ الاسلام عهد شاه تهماسب در قزوین و مشهد و هرات بود و این رساله را چنانکه از اسمش آشکارست بتام شاه تهماسب نوشت و رساله دیگری نیز در مسائل فقهی بنام «رساله طهماسبیه» و رساله بی در وجوب عینی نماز جمعه^۱ و چند اثر دیگر دارد. پسرش بهاءالدین محمد معروف به شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ هـ) هم چند کتاب در فقه دارد که از آن میان کتاب مشهور جامع عباسی بفارسی است. از کتابهای دیگر او رساله بی در تعیین جهت قبله و کتاب «مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین» در فقه استدلالی مبتنی بر چهارصد حدیث و در مبحث طهارت است. دیگر کتاب «جبل المتین» اوست در خبرهایی که راجع بهمۀ با بهای فقه است در چهار «منهج» عبادات، عقود، ایقاعات، احکام. مؤلف باتمام همه بخشهای این کتاب توفیق نیافت ولی تا آنجا که از عهدۀ تألیف برآمده کار بسیار برارزشی کرده است. شیخ بهائی چند کتاب دیگر در بارۀ موضوعهای نماز، زکوة، خمس، روزه و حج هر یک در دوازده فصل دارد که بهمین سبب

۱- درباره وجوب یا امتناع بر گزاردن نماز جمعه در غیبت امام بحثهای طولانی میان

عالمان مذمبی این عهد وجود داشت و بعضی بوجوب و برخی بحرمت آن فتوی داده اند.

«اثنی عشریه» نام یافته‌اند. این اثنی عشریه‌ها بتقلید از ابو منصور جمال‌الدین حسن عاملی (م ۱۰۱۱ هـ) که اثنی عشریه‌یی دربارهٔ نماز دارد نوشته شده و بعد از شیخ بهائی مذکور و میرداماد (م ۱۰۴۱ هـ) دربارهٔ طهارت و نماز و بعضی دیگر در مسائل فقهی و کلامی کتابهایی بهمین نام دارند.

ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) هم کتاب استدلالی مختصری در فقه دارد شامل دوازده بخش بنام «مفاتیح الشرایع» که بقصد آسان ساختن یادگیری طالبان علم نوشته شده و بهمین سبب شهرت بسیار یافته و چند شرح و حاشیه بر آن نوشته شده است. وی کتاب معتبر دیگری در فقه بنام «معنم الشیعة فی احکام الشریعة» نوشته است.

یقیناً برای خوانندهٔ جویا ذکر همین چند نمونه از کتابها که بعضی از راه شرح و توضیح و بعضی با استقلال در فقه شیعهٔ دوازده امامی بزبان عربی تألیف شده، کافی است تا از رواج شگفت‌انگیز دانشهای دینی، خاصه فقه، در دورانی که مورد بحث ماست آگاه شود، و پیداست که اگر می‌خواستیم در اینجا بذکر حاشیه‌ها و حاشیه‌ها بر حاشیه‌ها، و شرحها و شرحها بر شرحها، و تلخیصها و شروح و حواشی بر آنها، و همچنین بیاد کردن همهٔ کتابهای فقهی که خیل ملایان عهد صفوی بزبان نازی نوشته‌اند، پردازیم کارم سخت بدر از اسی کشید و بکلی از مقصود خود بازمی‌ماندم.

اما کتابهایی که بفارسی در علم فقه فراهم آمده باشد بفرآوانی کتابهای عربی در این دانش نیست، و چون هنگام مطالعه در ادبیات مذهبی فارسی بادی از آنها خواهم کرد، در اینجا باختصار از کوششهای چند تن در این راه سخنی بمیان می‌آورم مانند: کمال‌الدین حسین الهی اردبیلی معاصر پادشاه اسمعیل و شاه تهماسب؛ مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ هـ)؛ شیخ بهاالدین محمد عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) صاحب جامع عباسی؛ ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) مؤلف ابواب الجنان؛ ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ هـ) مؤلف کتاب «احکام عبادات» و «حدیقه المتقین» و «لوامع صاحبقرانی»؛ ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) صاحب رساله‌های «الشک فی

حدود و تعزیرات» و «الدنیات والقضاض» و جز آنها...

همزمان با کوششهای مفسران و محدثان و فقیهان بزرگ
شیمی این دوزه گروهی هم بدانش کلام روی آوردند و
باستقلال کتابهایی در این باره تألیف کردند با تشریح کتابهای معروف هم کیشان
گذشت خرد و گاه بترجمه آنها بفارسی پرداختند. بیشتر متکلمان این عهد در عین
اشتیاق بهین علم بتحقیق و تعلم و تعلیم حکمت مشتاء و با اشتراق نیز سرگرم
بودند و در حقیقت دو شیوه تفکر غیردینی (فلسفه) و دینی (کلام) را که در طی
دوره پیشین بسیار نزدیکی یافته بود، بهمراهِ یکدیگر مورد تحقیق و
پژوهش قرار دادند. دسته دیگری هم در همان حال که بفقهِ و اصول فقه می پرداختند
گاه به موضوعی کلامی توجه می کردند و نتیجه این وضع آن شد که ما در این
مبحث تقریباً نام بعضی از کسان را نه در قسمتهای دیگر از دانشهای شرعی کار
کرده‌ایم، در نزد می بینیم، و نیز باسم کسانی در همینجا بازمی خوریم که باید بعد از این
در ذیل عنوان حکمت و فلسفه هم از آنان یاد کنیم.

در شمار این بزرگان می توان نام دانشمندان زیرین را که هر يك همراه کار-
های دیگر علمی بتألیف و تصنیف در کلام پرداخته‌اند، در اینجا آورد: قاضی نور-
الله شوشتری (م ۱۰۱۹ هـ) و شیخ بهاءالدین عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) و میر محمد باقر داماد
(م ۱۰۴۱ هـ) و شاگرد بسیار مشهور این دو استاد یعنی صدرالدین محمد بن ابراهیم
شیرازی قوامی معروف به ملا صدرا (م ۱۰۵۰ هـ) و شاگردان نامبردارش محمد بن
مرتضی معروف به ملا محسن فیض (م ۱۰۹۱ هـ) و ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی قمی
و غیره. و عده دیگری که نامشان را در همین مبحث و یا بهنگام مطالعه در سایر
بخشهای عقلی خواهیم آورد، پیداست که در سطرهای آینده هر جا لازم شود بمناسبت
نام همین گروه که بر شمرده‌ام، در شمار دیگر نامهای متکلمان عهد اعاده خواهد
شد.

از کتابهای پیشینیان، کتاب تجرید الکلام (یا تجرید العقائد)^۱ خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ هـ) بیش از همه در این دوران محل توجه بود و این خود روشنت که ارزش پشتازانه آن دفتر در پی ریزی عالمانه کلام شیعه، مایه آن همه نگرشها بود. علامه حلی (م ۷۲۶ هـ) و شمس الدین محمود اصفهانی (م ۷۴۶ هـ) و علاء الدین علی بن محمد قوشچی (م ۸۷۹ هـ)، در سده های هشتم و نهم شرحهای اساسی بر آن کتاب نوشتند و این شرحها در میان طالبان علم چندان روایی داشت که در سده دهم و پس از آن حاشیه های بسیار بر آنها نگاشته آمد. از این شرحها شرح شمس الدین محمود به «شرح قدیم» و شرح علاء الدین قوشچی به «شرح جدید» شهرت یافته است. بر شرح اخیر علامه جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ هـ) حاشیه یی دارد که به «حاشیه قدیم جلالیه» معروفست، و میر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی (م ۹۰۳ هـ) نیز حاشیه یی بنام سلطان بایزید خان عثمانی بر آن نگاشت و در آن بر علامه دوانی ایرادهایی وارد دانست و علامه در پاسخ حاشیه یی تازه بر تجرید نوشت که به «حاشیه جدید جلالیه» شهرت یافت، و باز صدر الدین محمد حاشیه یی در رد بر اعتراضهای ملا جلال پرداخت که ملا را ناگزیر بتحریر حاشیه یی دیگر برای جوابگویی بصدر الدین ابراهیم کرد و این را حاشیه آجد جلالیه می نامند. مجموع حاشیه های این دو استاد «طبقات صدریه» و «طبقات جلالیه» نام یافته است و پس از مرگ آن دو غیاث الدین منصور دشتکی (م ۹۴۸ هـ) پسر صدر الدین محمد یادشده در رد بر جلال الدین دوانی حاشیه یی بر «شرح جدید» ترتیب داد.

از عالمان دیگر عهد صفوی شمس الدین محمد خفری (م ۹۴۲ هـ) و میرزا جان باغ نوی شیرازی (م ۹۹۴ هـ)، و ملا عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ هـ)، و آقا جمال الدین خوانساری، وقاضی علاء الدین عبدالخالق قاضی زاده کر هرودی شاگرد شیخ بهاء الدین عاملی، و ملا شمسی گیلانی، و احمد بن زین العابدین عاملی شاگرد شیخ-

۱- در شش مقصد: ۱) امور عامه ۲) جوهرها و عرضها ۳) اثبات هستی افریدگار و

منتهای او ۴) نبوت ۵) امامت ۶) رستاخیز.

بهائی و دیگران حاشیه‌هایی بر شرح‌ها و حاشیه‌های پیشین نوشتند.^۱

در همان حال که شرح‌نویسی و حاشیه‌پردازی درباره علم کلام میان عالمان دین رواج داشت، برخی از آنان بنویشتن کتابهایی بپارسی و تازی در این راه سرگرم بودند که البته از حیث مطلبها کم و بیش همانند آن شرح‌ها و حاشیه‌ها و اصلهای آنها بود و عبارت دیگر «درسهای ازبترشده»^۲ بی هستند که بتحریر درآمده‌اند و امتیاز آنها بر یکدیگر در کیفیت همین «تحریر» و «تقریر» است نه در اصل موضوع. از مطالبهای اساسی که در اینگونه کتابها دیده می‌شود اثبات پایه‌های کیش دوازده امامی است که آن هم دنباله و یا تکرار است از آنچه پیشینیان نوشتند، چه پیش ازین عهد عالمان شیعی از دوران اشتهار خواجه نصیر و حوزه تعلیمی او و شاگردانش باین مبحث توجه خاص کردند. علامه حلی کتاب معتبری در این مورد نوشت بنام «نهج الحق و کشف الصدق» که فضل الله بسر روزبهان خنجی معروف به «خواجهملا»^۳ ردی بر آن دارد موسوم به «ابطال نهج الباطل و اعمال کشف العاطل»^۴. قاضی نورالله شوشتری صاحب کتاب مشهور مجالس المؤمنین مقتول بسال ۱۰۱۹ هـ ردی بر این رد نه شده است بنام «احقاق الحق و ازهاق الباطل» و بعلت نوشتن همین کتاب و کتاب مجالس، او را بامر جهانگیر پادشاه هندچندان تازیانه زدند تا مرد. کتاب احقاق الحق بعد از قاضی نورالله میان دوازده امامیان شهرت یافت و در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ) ترجمه‌یی در دو جلد از آن بدست نصیرالدین حسین بن عبدالوهاب بهبهانی انجام گرفت و «ایضاح احقاق الحق» نام یافت^۴ و ترجمه‌یی دیگر از آن بهمت میرزا محمد نایینی (۱۰۳۵هـ)

۱- بنگرید بکشف الظنون حاج خلیفه، ستونهای ۳۴۶-۳۵۱؛ و فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ میانه صحایف ۲۲۹-۲۴۹.

۲- درباره او رجوع کنید به همین کتاب، ج ۴، ص ۵۳۸-۵۴۰.

۳- ایضاً ص ۵۴۰.

۴- نسخه‌یی ازین ترجمه در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. فهرست کتابخانه

دانشگاه تهران ج ۳ ص ۵۴۱-۵۴۲، و الذریعه ج ۱ ص ۲۹۰.

ترتیب داده شد. همین قاضی نورالله کتاب دیگری دارد بنام «مصائب النواصب» که آنرا بسال ۹۹۵ هـ پایان رسانید و آن در رد نواقض الروافض میرزا مخدوم شریفی (م ۹۹۸ هـ) نوشته شده است.^۱ ابن میرزا مخدوم امیر معین الدین سید ابو الفتح محمد بن عبدالباقی حسینی شریفی شیرازی، نواده میرسید شریف گرگانی و از رجال مشهور عهدشاه نهماسب و پسرش شاه اسمعیل دوم است.^۲ وی در آغاز، و گویا به مصلحت، دعوی تشیع می کرد. خطیب بود و در خطبه های خود بسنیان دشنام می داد. پس از مرگ شاه اسمعیل دوم بروم رفت و مذهب حنفی آشکار کرد و بهمین سبب دربار عثمانی بدو منصب قضای مکه و عراق داد. او بعد از سنی شدن همان کرد که شهاب الدین تواریخی صاحب کتاب بعض فضائح الروافض کرده بود یعنی از اطلاعاتی که در باب اسرار تشیع فراهم آورده بود استفاده نمود و نقض نامه خود را بر تشیع ترتیب داد و آن را چنانکه دیدیم «نواقض الروافض» نامید و قاضی نورالله کتاب مصائب النواصب را در رد همین کتاب نوشت و چنانکه می بینید در نامگذاری کتاب خود از تواریخی تقلید گونه یی دارد. این کتاب مصائب النواصب را یکی از عالمان معاصر شاه عباس بزرگ بنام محمد تقی حسینی، و بار دیگر محمد اشرف بن عبدالحسین عاملی شاگرد مجلسی بسال ۱۰۷۰ هـ بیارسی در آوردند. علاءالملک محمد علی پسر قاضی نورالله هم بدستور سلطان محمد قطب شاه هندی (م ۱۰۳۵ هـ) آن را بیارسی نقل کرد، و میرزا محمد علی مدرس رشتی چهاردهمی (م ۱۳۳۴ هـ) بهمراه نواقض ترجمه یی از آن ترتیب داد. بر کتاب نواقض الروافض رد دیگری هم نوشته شد بنام «عذاب النواصب علی الجاحد

۱- و آن غیر از کتاب دیگریست بنام «النواقض للروافض» تألیف سید محمد بن عبد الرسول برزنجی شهرزوری (م ۱۱۲۳ هـ) صاحب الاشاعة فی اشراط الساعة. بنگرید بایضاح المکنون ج ۲ ستون ۶۸۲ و ج ۱ ستون ۸۶.
 ۲- و بنگرید بهمین جلد ص ۱۹۳-۱۹۴.

الناصب»^۱.

در میان آثار عالمان دوازده امامی کتابهایی در بیان اصول اعتقادات این فرقه داریم که آنها را معمولاً بهمین نام «اعتقادات» می خوانند^۲. در عهد صفوی نوشتن اینگونه کتابها ادامه داشت. شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۱ هـ) رساله‌یی به همین نام دارد که دو ترجمهٔ پارسی از آن بشماره‌های ۳۵۵ و ۳۵۶ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجودست و متن اصلی بسال ۱۳۲۶ هـ ق بطبع رسید؛ و ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ هـ) هم کتابی بدین نام نوشته که بسال ۱۲۹۶ هـ ق چاپ شد. دربارهٔ این موضوع چند کتاب هم بفارسی داریم که از آن جمله است «بیان اعتقادات قلبیه» از عزالدین بن جعفر آملی (سدهٔ دهم) و حدیقه الشیعه از مقدس اردبیلی (احمد بن محمد م ۹۹۳ هـ) و جز آنها.

از دعویهای دوازده امامیان که شایستهٔ ژرف نگریست مسألهٔ «بدهاء» است^۳. این دعوی از دیرباز محل انکار دسته‌هایی از شاعیان (خاصه اسمعیلیان و قرمطیان) و طبعاً همهٔ اهل سنت بود. در عهد صفوی گروهی از عالمان باثبات این دعوی توجه کردند مانند میر محمد باقر داماد استرآبادی (م ۱۰۴۱ هـ) در کتابهای: «قبسات» و

۱- مشروح سخن دربارهٔ این ترجمه‌ها و ردّها در فهرست کتابخانهٔ دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۶۱۷-۶۱۸ و ماخذهایی که آنجا باز نموده‌اند، یافته‌شود.

۲- از جملهٔ قدیمیترین آنها اعتقادات ابن بابویه قمی (م ۸۳۸۱ هـ) است که بسال ۱۲۹۶ هـ ق در تهران بطبع رسید. بعد از آن عالمان دیگر مانند شیخ مفید (چاپ بغداد ۱۳۴۳ هـ) و ترجمه و طبع بفارسی بسال ۱۳۲۴ هـ (ش) و خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هـ) و فخر-المحققین (م ۷۷۱ هـ) هم رساله‌هایی نوشتند که بهمین نام شهرت یافته‌اند.

۳- مقصود بـرروز بـلتهایست که بتغییر حکم الهی می کشد و ازین روی محل بحث این مسأله بتراخته در کتابهای کلامی دوازده امامیان آنجاست که از «تغییر ارادهٔ الهی» سخن می گویند. در این باره بنگرید به: آنسیکلوپدی اسلامی چاپ جدید، ج ۱، ص ۸۷۳-۸۷۴: گفتار «بدهاء».

«نبراس الضیاء فی شرح باب البداء»^۱؛ و مثل صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (م ۱۰۵۰ هـ) در کتاب أسفار آنجا که بحث از اراده الهی مطرح است؛ ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) در کتابهای وافی و علم الیقین و عالمانی دیگر هم این مسأله را با روش حکمی نگریستند و کتابها و رساله‌هایی در این راه پدید آوردند مانند ملامحمد شفیع گیلانی (پایان عهد صفوی) در رساله «بتدا»^۲.

از بزرگترین مؤلفان کتابهای کلامی بفارسی که در این عهد زیست‌و کار کرده‌اند ملاعبدالرزاق لاهیجی قمی متخلص به فیاض (م ۱۰۷۲ هـ) صاحب گوهر مراد و «سرمایه ایمان» است که بجای خود درباره وی سخن خواهم گفت. پسرش میرزا حسن قمی (م ۱۱۲۱ هـ) هم از میان آثار خود چند کتاب فارسی را بمبحث‌های کلامی اختصاص داده مانند «شمع الیقین فی معرفة الحق والیقین» و «زواهر الحکم». درباره او و چندتن دیگر از اینگونه عالمان فارسی‌نویس بهنگام سخن خواهد رفت. از جمله اشتغالات عالمان دینی شیعه در این عهد، و البته در دوره بعد از آن، تألیف کتابهایی در رد مخالفان اسلام و یا تاختن بردنیهایی چون کیش یهودی و آیین ترسایی بود.

بدنبال آمدوشدهای فرنگیان از زمان ترکمانان و خاصه از اوایل عهد صفوی بایران، پای مبلغان نصرانی باین کشور باز شد. هندوستان نیز که شرکتهای هلندی و فرانسوی و انگلیسی بتدریج در آن رخنه می‌کردند، همین حال داشت، و کوشش معنادار و معهود داعیان مسیحیت در این هردو سرزمین، همراه نفوذ اقتصادی غرب، بردوام بود. ترجمه و نشر انجیلها و کتابهای «عهد عتیق» و یا تألیف کتابهایی بفارسی درباره کیش ترسایی که بدست مبلغان مذکور انجام می‌شد، چنان بود که مسلمانان را بر سر غیرت می‌آورد و بر آن می‌داشت که در نکوهش ترسایان و خوار داشتن دین آنان دست و پای کنند. از جمله کتابهایی که درباره مسیحیت به پارسی داریم

۱- روغات الجنات، ج ۲، ص ۶۶.

۲- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۵۴۳.

یکی «مرآت القدس» است درباره زندگی پسر مریم که يك مسیحی بسوعی (ژزویت) بنام ژروم گزاویه (Père Jérôme Xavier) تألیف کرد. این «پدر گزاویه» در سال ۱۵۷۱ میلادی (۹۷۹ هـ) به مأموریت تبلیغی به «گوآ»^۱ رفت و در همان بندر بسال ۱۶۱۷ میلادی (۱۰۲۷ هـ) در گذشت. وی بخشی بزرگ از زندگانش را در دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه آزاد اندیش گورکانی هند (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) و پسرش جهانگیر گذراند. همین «پدر گزاویه» جلال‌الدین اکبر را برانگیخت تا دستور دهد که چند کتاب از آثار مسیحیان به فارسی ترجمه شود و خود نیز بهمین آهنگ و بخواهش اکبر مرآت القدس را، بعد از آنکه هفت سال فارسی می آموخت، تألیف نمود و آن را بسال ۱۶۰۲ میلادی (۱۰۱۱ هـ) در شهر آگرا بانجام رسانید و بیاری عبدالستار پسر قاسم لاهوری بیاری در آورد. همین پدر گزاویه کتاب دیگری بنام «وقایع حواریان دوازده گانه» فراهم آورد که بیاری همان عبدالستار لاهوری بیاری نقل شد.

کتاب دیگری بفارسی بر همین منوال بنام «کتاب انتخاب دین الهی» در دست است که «پدر گابریل»^۲ نامی در ذکر بنیادهای آیین ترسایی و جستارهای اخلاقی و معنوی آن کیش در دوازده فصل نوشت (سده ۱۷ م = قرن یازدهم هـ).

نصرانی دیگری با اسم «کاردینال بلارمن»^۳ (سده ۱۷) کتابی موسوم به «التعلیم المسیحی» در بیان «عقاید و عملیات دین عیسویان» تألیف نمود که در سده هجدهم بچند زبان و از آن جمله بفارسی ترجمه شد.

ترجمه فارسی کتاب دیگری بنام «تعلیم المسیحی» یا «تعلیم عیسوی» در بیست و هشت فصل (سده ۱۷) در دست است از «ریشلیو»^۴ کشیش «لوسون»^۵. این کتاب

۱ - Goa بندریست در کناره‌های خاوری هندوستان از متصرفات پیشین پرتغال.

۲ - Père Gabriel.

۳ - Cardinal Bellarmin

۴ - Père Richelieu.

۵ - Luçon ناحیه‌ی در کشور فرانسه

در سال ۱۶۳۶ میلادی در شهر حلب بعلری ترجمه شد و گزارنده آن کشیشی بود بنام «پدر ژوست دو بوو»^۱ و دورنیست که همین عالم نصرانی ترجمه فارسی مذکور را ترتیب داده باشد.^۲

در سال ۱۰۶۶ هجری یکی از آباء یسوعی که ملازم «پدر گزاویه» یاد شده بود کتابی در رد بر «مصقل صفا» تألیف سیداحمد بن زین العابدین عاملی از عالمان سده یازدهم هجری نوشت و بدان عنوان «جواب بر کتاب مصقل صفا در تجلیه و تصفیة آینه حق نما» داد.^۳ کتاب مصقل صفا^۴ خود ردیست بر کتاب آینه حق نما که خلاصه بیست از مرآت القدس پدر گزاویه، و جواب گوینده آن در پاسخهای خویش لغزشهای سیداحمد عاملی را معلول دسترس نداشتن باصل کتاب آینه حق نما یعنی کتاب مرآت القدس دانسته است. این سیداحمد عاملی کتاب دیگری هم در رد بر کیش ترسایی نوشت بنام «اللوامع الربانیه فی رد الشبهات النصرانیه» و از آن در پایان شرحی که بر «تجربید» خواجه نصیرالدین طوسی موسوم به «حظیره الانس» دارد، یاد کرده است. وی تفسیری هم بپارسی بر قرآن نوشت و «لطائف غیبی» نامید. کشیش نصرانی، از همعصران شاه سلطان حسین صفوی، که اسلام آورده و علی قلی نام یافته بود، کتابی فارسی در رد یهودیان و ترسایان نگاشت با اسم «سیف المؤمنین فی قتال المشرکین» و در آن چند گونگیهای «سیفر پیدایش» را در متنهای عبری و یونانی و لاتینی با دستبردهایی که در آنها شده است، نشان داد و گزارش بخشهایی از تورات و حکمت سلیمان را که پندار او گواه درستی کیش شیعه و امامت علی بن ابی طالبست، بر آن افزود و ایرادهایی بر آنها وارد دانست.^۵

۱- Père Juste de Beauvais

۲- درباره این سه کتاب اخیر بنگرید به:

E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans, t. 1, p. 9-14.

۳- ایضاً فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۱ ص ۱۴-۱۵.

۴- نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه مجلس شورا است.

۵- نسخه‌ی ازین کتاب در کتابخانه دانشگاه تهران است. فهرست آن کتابخانه، ج ۳،

۲- دانشهای عقلی

انحطاط علوم مطالعه جُستارهای گذشته ما را بر آن می‌دارد تا دوران صفوی را عهدی ناسازگار برای دانشهای عقلی، یعنی علم بمعنی مشهور آن، بدانیم. چنین هم بود و در آن عهد بدنبال سده‌های پیاپی که از نیمراه تمدن اسلامی ایران آغاز شده بود، علم بفقرا می‌رفت و متفکران و عالمان ریاضی و طبیعی و پزشکی پیشین در کتم عدم ناپدید و اثرهای ارزنده آنان نایاب و نامفهوم می‌گردید. پی‌جویی دانش اندیشه آزاد می‌خواهد که در محیطهای آلوده بتعصب امکان آن بسیار اندک و ناچیز است. دورانی که درباره آن سخن می‌گویم عهد غلبه دست‌پایی از اهل سواد بود که بیشتر بدانشهای شرعی اشتغال می‌ورزیده و در کار خود چنانکه دیده‌ایم، کامیاب بوده‌اند اما آن دیگران که می‌بایست از رازهای طبیعت پرده بردارند چنان کامیاب بودند که حکم نایاب داشتند و برآستی یا اصلاً نبودند و یا اگر بودند یادگیران و بیاد سپاران خستویی بودند که گفتار پیشینیان را چون پیام خداوند می‌پنداشتند و تصرفی را در آن جایز نمی‌دیدند و همگی همت را بر آن می‌گماشتند تا «سطوح» و «منون» برگزیده‌یی از آثار گذشتگان را بیاد سپارند و با آموختن دوره‌یی از کلیات عنوان «جامع علوم» را بنخود بندند. اینان صفای علم را در درک کلیات و احکام مجردی می‌دیدند که بر سر اثبات یا رد آنها بحثها و جدلها براه اندازند بی‌آنکه از تنگنای حفظ بفرآخنای عالم تجربه و استقراء درآیند. دانش اندوزان و حکمت‌آموزان فرمانبرداری بودند که در برابر «فحول علمای» پیشین سرانقیاد فرود می‌آوردند و از گفتارها و نوشته‌های آنان هرگز تخطی و تجاوز روا نمی‌داشتند.

بربنیاد همین دانش‌اندوزی و حکمت‌آموزی در این عهد کتابهایی فراهم آمده است که بجز چندتای معدود، باقی بمنزله جمع آورده دانسته‌ها و نوشته‌های پیشینیان یا گزارش گفتارهای آنان و یا ترجمه‌ها و کوتاه شده‌های علمی گذشته بویژه در پزشکی و ستاره‌شناسی است و حتی از واپسین تازگیهای دانش هم که در

حوزه حمایت الخبیک تیموری بدانها بازمی‌خوریم، اثری در این عهد مشاهده نمی‌کنیم، و اگر تاز گیج‌هایی باشد در کتابهای نقل شده از زبان هندبست که بدست هندوان یا مسلمانان هند پارسی در آمده است.

مطلب مهمی که در تاریخ علوم عهد صفوی قابل تأمل است سیر قهقرایی دانش است در آن دوران. بدین معنی که فعالیت‌های علمی، با همه نقصه‌هایی که در آن دیده و باز گفته‌ام، مربوط با آغاز عهد صفوی، یعنی سده دهم و چندسالی از سده یازدهمست و عبارت دیگر آنچه از اثرهای علمی در دوره یاد شده می‌بینیم یا بازمانده عهد تیموری و یا میراث تربیتی عالمان عهد مذکور بدانست طلبا نیست که سالهای شبابشان مصادف با آغاز دوران صفوی بود، و بعد از آنکه پیامدهای قیام سرخ کلاهان در محیط تفکر آشکار گشت، آثار انحطاط علمی هم در قلمرو حکومت صفوی محسوس گردید منتهی این سستی کار دانش را در ایران عهد صفوی، روایی آن در سایه تشویق‌های پادشاهان گورکانی هند و دل نمود گیج‌های پادشاهان و بزرگان دولت عثمانی، تا حدی جبران می‌نمود، ولی انحطاط عمومی علوم در کشورهای اسلامی آن روزگار بدرجه‌یی رسیده بود که اینگونه رواج‌های نسبی دانش اثری در آن نمی‌یارسد داشت.

در چنین حالتی، شماره اثرهای علمی هم بنسبت با دوره طولانی که درباره آن مطالعه می‌کنیم می‌بایست کم و ناچیز باشد. چنین هم بود، و نه تنها این نقصان را در چندی بلکه در چونی هم می‌بینیم و اگر میزان تألیف‌هایی را که در آن روزگار در رشته‌های دانش شده بررسی کنیم باین نتیجه می‌رسیم که شماره عالمان علوم عقلی و کتاب‌هایشان در سده دهم و نیمی از سده یازدهم، یعنی در نصف اول از دوران صفوی، بسیار بیشتر از نیمه ثانوی آنست زیرا چنانکه پیش ازین باجمال گفته‌ام در آن مدت آموزندگان دانشها که در پایان سده نهم می‌زیستند، و یا شاگردان بلافصلشان، زنده و سرگرم کار بودند، و بهمان نسبت که شماره آنان نقصان می‌یافت روایی کار دانش نیز کاستی می‌گرفت و از آن بدتر در گیرودار قیام شاه اسمعیل صفوی و پیروزیهای وی بازمانده عالمان ایران که بیشتر سنتی بودند بسرزمینهای همسایه، بویژه آناتولی و هند می‌گریختند و در آنجاها بساط تعلیم می‌گشودند. بهمین

سبب است که می‌بینیم بیشتر مؤلفان و شارحان و حاشیه‌نویسان کتابهای علمی آن عهد، اگرچه غالباً از منشاء ایرانی بودند، در سرزمینهای هند و روم و یا آن سوی آمویه دریا می‌زیستند و همانجاها می‌ماندند و می‌مردند مثل عصام‌الدین اسفراینی شاگرد جامی که بسال ۹۴۳ در سمرقند در گذشت، و فاضل خنجی (فضل‌الله بن روز- بهان) که بقلمرو تسلط ازبکان رفت و پس از سال ۵۹۲۱ در بخارا بخاک سپرده شد، و مانند بسیاری دیگر که در روم و هند ماندند و مردند و نامشان را در صحیفه‌های آینده خواهیم آورد.

اما شاعیان که مقارن قیام سرخ کلاهان در ایران بودند، و منبیا شیعی شیده آن روزگار، چنان از دانشها بی‌بهره بودند که ناگزیر برای رفع نیازهای شرعی، عالمان شیعی خارجی را از البجرین والاحساء و شام و عراق بایران خواندند. این نیازمندی در حالی جریان داشت که مؤلفان شیعی از قاضی نورالله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین گرفته تا میرزا محمد باقر خوانساری مؤلف روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات بیشتر عالمان سده نهم یا پیش از آن را بخود می‌بستند و مدعی بودند که آنان از راه «تقیه» تشیع خود را اظهار نمی‌نموده‌اند، ولی حقیقت امر از کردار صفویان در دعوت و بزرگداشت مبالغه‌آمیز عالمان غیر ایرانی بایران آشکارست. کوشش این سلسله در استوار ساختن پایه‌های تشیع با احترام فراوان همه عالمان شرع کشید و این امر طبعاً موجب نیرومندی و مبارزه سنتی آنان با فیلسوفان و اصحاب علوم عقلی دیگر شد.

نمونه‌های این رفتار را هم از آغاز عهد صفوی با دانشندان می‌بینیم، مانند بدخویی عالمان شرع در قزوین پایتخت شاه تهماسب با سید حسین عقیلی رستم‌داری مؤلف کتاب ریاض‌الابرار در موضوعات علوم، و ابن بدر فتاری چنان بر آن سید فاضل گران آمد که بخش بزرگی از مقدمه کتاب خود را بنکوهش آن قوم اختصاص داد و آنان را بنادانی و حرص و حسد و دیگر خوبیها و خصیلت‌های زشت موصوف دانست.

این ناسازگاری میان دو دسته از عالمان مذکور هرچه بیشتر از عمر دولت

صفوی گذشت بیشتر نیروی یافت و این خود مولود دو طبیعت کاملاً مباینی است که ذات علم در نظر این دودسته از دانشوران دارد چنانکه حتی بهاءالدین عاملی که طعم دانشهای عقلی را چشیده و در بعضی از آنها تألیفهایی داشته است از تکرار همان مقولات عالمان شرع با فیلسوفان و پزشکان خودداری نمی کرد و می گفت « کلام ابن سینا نزد ما رواجی ندارد! »^۱

حکیم بزرگ آن دوران، صدرای شیرازی (م ۱۰۵۰ هـ)، با همه جلالت قدر مورد طعن و لعن عالمان شرع بود زیرا می پنداشتند که در بیشتر کتابهایش « کلمات غیر ملائم با ظواهر شریعت » وجود دارد و بهمین سبب گروهی از فقیهان بکفر او فتوی دادند تا آنجا که یکی از آنان درباره شرح ملاصدرا بر اصول کافی گفته است که بسیار شرحها بر کافی نوشته اند ولی نخستین کسی که شرح کفر آمیز بر آن نوشته صدر است؛ و درباره پسر او میرزا ابراهیم که بر مسلك پدر نرفت گفته اند که او مصداق « یخرج الحی من الميت » است^۲. و ملاصدرا خود در مقدمه بعضی از کتابها و از آن جمله در کتاب « الواردات القلبیه » خود از نامهربانیهای معاصران از فقیه و مدرس و محدث و متفلسفکارهای حکومتی، همگی گله می کند^۳.

فیلسوف نام آور قاضی سعید قمی (م ۱۱۰۳ هـ) در دیباچه رساله خود بنام « الانوار القدسیه » از کسانی که بدروغ جای پیشوایان دین و راهبران مؤمنین را گرفته اند و با دانش و فرهنگ دشمنی می کنند و دیگران را بی دین و کافر می خوانند بیدی یاد می کند و نفرین و لعنت نثارشان می سازد.

در اثرهای فقیهان و محدثان معروف آن دوران بسا که بمخالفتهای آشکارشان

۱- موضوع بحث وجود زندگانی (حیات) و احساس با عدم آنها در دندان بود و شیخ با استناد به حدیثهایی که از امامان نقل شده بود، اعتقاد داشت که دندان و مو و ناخن و شاخ « من لا تلحقه الحیوة » است. پزشکی حاضر بود و گفت ابن سینا در قانون گفته است که دندان را حیوات است! شیخ در پاسخش آن گفت که در متن آورده ام. مشروح داستان را در طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۳۹ بیاید.

۲- روضات الجنات، ج ۴ ص ۱۲۱-۱۲۲.

۳- الواردات القلبیه، تهران ۱۳۰۲ هـ ص ۲۵۷.

بادانشهای عقلی و با دانشمندان بازمی خوریم. قطب‌الدین محمد نیریزی (م در حدود سال ۱۱۷۳ ه) در کتاب «الحکمة العلویة» بر فیلسوفان طعن‌ها زده و اشعاری را که در نکوهش آنان سروده آورده است. وی خواندن کتابهای حکمی مانند اشارات و شفا و شرح تجرید و شرح مطالع را گمراه کننده دانست و اندیشه فلسفی را بی‌اساس شمرد و گفتار فیلسوفان را در رهایی آدمی از خطا بی‌ثمر و بلکه بنیاد اشتباه و مبنای گمراهی پنداشته و گفته است:

و منطقهم لئن یعصمَنَّ عن الخطا و لتیس بُمغنی بئل اساس الخطیئة...^۱
 ملا محمد طاهر قمی (۱۰۹۸ ه) که سخنان درشتش را درباره صوفیان و عارفان پیش ازین دیده‌ایم، در کتاب «الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیة» فیلسوفان را نیز بیاد انتقاد گرفته است. وی کتابی دیگر دارد بنام «حکمة العارفین» که آن نیز در رد فیلسوفانست، و او همانست که ملامحسن فیض را بسبب آنکه تمایلی بحکمت و عرفان داشت «شیخ مجوسی» می‌خواند.^۲

وی در قصیده «مونس ابرار» خویش که پیش ازین یاد کرده‌ام^۳، کسانی را که از بوعلی سینا و بهمنیار^۴ پیروی کرده و مقلد سقراط و پیرو بقراط گردیده و فلسفه آموخته‌اند مردمی باطل گوی و غافل از دین می‌داند و بعبارت دیگر همان‌می‌گوید که بسیار پیشتر از او سخنوران و مؤلفان اسلامی سده پنجم و ششم هجری می‌گفتند و پیش ازین بتفصیل درباره مقالات آنان سخن گفته‌ام^۵. بهر حال بیتهای محقق قمی در نکوهش فلسفه و فیلسوفان اینست:

جماعتی شده دور از در مدینه علم نموده پیروی بوعلی و بهمنیار

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۴۳۱.

۲- روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۶. و درباره ابن شیخ محمد طاهر قمی بنگرید بهمان کتاب و همان جلد از ص ۱۴۳ بعد و نیز بنگرید بامل‌الآمل، ج ۲، ص ۲۷۷، الذریعه، ج ۶، ص ۱۵۷، اعیان‌الشیعه، ج ۴۵، ص ۲۵۲ و جز آنها.

۳- همین جلد، ص ۲۱۳.

۴- بنگرید بهمین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۵- همین کتاب، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۸۸.

ز جهل گشته فلاطونی و ارسطویی شده مقلد سقراط و پیرو بقراط بزعم باطل ایشان که غافل از دینند بود تمام عبار آن کسی بنزد خدای من استفاده علم از در مدینه کنم بود کتاب حدیث نبی اشاراتم مرا شفا و اشارات مصطفی کفایت بیا و حکمت حق از در مدینه طلب حدیث اهل ملتط غالبش غلط باشد حذر نما ز نماز حکیم یونانی نجات کن طلب از آل مصطفی ای دل شیخ الاسلام محمد باقر مجلسی در نسخه‌یی از تهذیب الاحکام که از آن او بود نوشته که چون توجه مردم را بصوفیان بدعت گذار و حکیمان زندیق مشاهده کرد سعی در نشر آثار امامان نمود تا خلق را از گمراهی برهاند.^۲ وی در جواب کسی که ازو در باب حکمت و تصوف پرسشی کرده بود این عبارت را دارد: «... اما مسئله اولی یعنی طریقه حکما و حقیقت بطلان آن را باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در عقول خود مستقل می‌دانست انبیا و رسل برای ایشان نمی‌فرستاد... پس در امور بعقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشبهات ضعیف حکما تأویل کردن و دست از کتاب برداشتن عین خطاست...»^۲.

با همه مخالفت و ستیزه جویی که در عهد صفوی با دانشمندان و فیلسوفان شد، توسن اندیشه ایرانی از رفتار بازماند و در آن دوران نه تنها بنام چند تن از

۱- ملاطیه. مقصود گوینده از «اهل ملط» اهل یونانست.

۲- مأخوذ از یادداشتهای آقای محمدتقی دانش‌پژوه در فهرست کتابخانه دانشگاه

تهران، ۱۳، ۱۲۶۰.

۳- طرائق الحقائق، ج ۱، ص ۱۵۱.

حکمت شناسان مطلع بازمی‌خوریم، بلکه بعضی آنها را مانند صدرالدین ابراهیم شیرازی در صف مقدم حکیمان ایران می‌یابیم و آن دیگران یا در تعلیم حکمت و درک منتهای فلسفی پیشین و نوشتن شرح و حاشیه بر آنها توانا بودند و یا تعلم و فراگیری آن متنها را همراه دانشهای دینی و ادبی بر خود الزام می‌کرده‌اند و ازین دسته اخیر هنوز هم گروهی در میان طالبان دانشهای قدیم دیده می‌شوند، اگرچه کار آنان بفرآگرفتن «متون» و «سطوح» و توقف در مطالب آنها، و عبارت دیگر بنوعی از «شاگردی» منحصر و مقصور باشد. علت عمده این امر آنست که حکمت، بعد از کوششهای متکلمان معتزلی و استادانی از فارابی تا پورسینا و شاگردان و طرفدارانشان، خاصه نصیرالدین طوسی بنحو بسیار مطلوبی با اصول معتقدات اسلامی سازش یافت و با «کلام» معتزلیان و اشعریان و شاعیان اسمعیلی و دوازده امامی بستگی حاصل نمود و بهمین سبب بسیاری از مباحث آن در آموختن فن کلام بکار رفت و می‌رود، و مقدمه حکمت یعنی منطق هم بعنوان یکی از دانشهای ناگزیران در آموختن دانشهایی از قبیل کلام و اصول فقه و جدل و خلاف بمحل استفاده و تعلیم و تعلم درآمد، بنحوی که در میان حکمت شناسان عهد صفوی کسانی را مانند میرداماد و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی و همانند گانشان می‌یابیم که هم بکار دانشهای دینی اعم از تفسیر و حدیث و فقه و حتی تألیف کتابها در دعاها و ذکرها پرداخته و هم متوجه بحث در جستارهای گوناگون کلام و مباحثی از حکمت بوده‌اند که با کلام رابطه بسیار نزدیک دارد.

همین نزدیکی میان حکمت و پاره‌یی از دانشهای دینی، و نیز ایجاد تقارب و تقارن میان بعضی از پایه‌های اندیشه فلسفی با آیه‌ها و خبرها از راه تأویل و توجیه آنها، وسیله‌یی شد برای ادامه دادن سنت مکتبهای قدیم فلسفه و حکمت اسلامی در دوره‌یی که از هر حیث فاقد علتهای مرجع برای بقای آن بود.

هنگام بحث درباره «حکمت، حکیمان و حکمت شناسان» که بزودی خواهد آمد، باز درباره وضع حکمت در این دوره و در دنبال این سخنان، بسبب اهمیت و اعتبار خاصی که داشت، باختصاص سخن خواهم گفت.

در میان اثرهای پارسی و تازی دانشمندان این عهد چند بار

موضوعات علوم

بکتابهایی باز می‌خوریم که در بیان «موضوعات علوم»

نوشته و در این راه از عالمان پیشین، که پیش ازینها یاد کرده‌ایم، تقلید نموده‌اند، اما اساسی‌ترین این کتابها عبری و بیرون از ایران تألیف شده است.

مقارن با شروع این عهدشکرالله شروانی کتاب ریاض العلوم را برای سلطان

بایزیدخان ثانی (۸۸۶ - ۹۱۸ هـ) در نه باب بفارسی تألیف کرد، بدین شرح:

(۱) تصوف (۲) منطق (۳) هیئت (۴) نجوم (۵) حساب (۶) علم فراست (۷) علم شعر (۸) علم معما (۹) علم انشاء.^۱

چند سالی بعد از تألیف کتاب یاد شده، کتاب دیگری هم بفارسی، ولی

مشروحتر، نه ارزشمندتر از آن در ایران نوشته شد که نسخه‌ی از آن در کتابخانه

موزه بریتانیا موجود است و آن کتاب ریاض‌الابرار است اثر حسین عقیلی رستم‌داری

از دانشمندان سده دهم هجری که بدعوی خود بیست سال در زادگاه خویش و

جابه‌های دیگر در اندوختن دانش کوشید و دفترهای بسیار که فهرستی از آنها یاد

کرده است، خواند و چندی در شیراز مدتی در اصفهان بسربرد و سرانجام بقزوین

که در آن روزگار پایتخت کشور بود، رفت و در آن شهر با گروهی از اهل علم

باز خورد که از آنان بنیکی یاد نمی‌کند و بویژه شرحی دراز در نکوهش «علمای

قزوین» یعنی عالمان شرعی آن شهر در این مقام آورده و آنان را بنادانی و جهل

و حرص و حسد و انواع نقایص و رذایل توصیف کرده است. وی بدنبال این

سرگذشت گوید که در قزوین بخواهش بعضی از دوستان بتألیف کتاب ریاض‌الابرار

دست یازید، در محرم سال ۹۷۹ هـ، او آخر عهد شاه نهماسب یکم (م ۹۸۴ هـ)، آنرا

آغاز کرد و در ربیع‌الثانی همان سال پایان برد. این کتاب که بمنزله دائرةالمعارف

مشروحی از دانشهای مختلف متداول میان مسلمانان است، يك «فاتحه»، دوازده

«روضه» و يك «خاتمه» دارد و هر يك از اینها به بخشهای کوچکتری تقسیم می‌شود

که اسمهای آنها تغییر می‌یابد مثلاً بخشهای فاتحه «حدیقه» نام دارد و بخشهای روضه اول «مقاله» و بخشهای روضه دوم «مقصد»... رستمداری در نوشتن این کتاب از يك سوی متأثر است از سنت علمی که از عالمان پیشین و تألیفهای آنان بخاطر سپرده است، و از سویی دیگر بوضعی خاص و بمقتضای زمان تحت تأثیر عقاید عالمان شیعی و شاید تحصیلات مذهبی و اعتقادهای شخصی قرار دارد و بهمین سبب مقولات تازه‌بی در قامرو «دانش» می‌آورد مثل این دعوی که نخستین امام شیعیان منشاء همه دانشهاست و شرحی طولانی در اثبات این دعوی؛ و وارد کردن تفسیر خطبه شفشقیه در کتابی که خاص موضوعات علوم است (فاتحه ریاض‌الابرار)؛ و با بحث در حدیث روایت شده از پیامبر اسلام در اینکه امت او بهفتادوسه فرقه منقسم می‌شوند که یکی از آنها یعنی فرقه دوازده امامی «فرقه ناجیه» است و آنهای دیگر گمراه، و بحث در اثبات گمراهی آنها؛ با بحث در بعضی از نامهای خداوند و خواص آنها، و خواص سوره‌ها و آیتهای قرآن و حرفهای الفبا؛ و یا بیان مقالات «جاماسب نامه که متعلق بحالات حضرت رسالت پناه و شاه حقایق- آگاه و جناب صاحب الزمان است و کیفیت ظهور آن حضرت و دجال بیکبار و خرابی جهان...». اما از میان دانشها، رستمداری تنها بذکر دانشهای واقعی و شعبه‌های آنها اکتفا نکرده بلکه «علوم غریبه» یعنی اندیشه‌های خرافی قدیم را هم که بعنوان «علم» در تمدن اسلامی باقی مانده و در کتاب‌های مربوط بموضوعات علوم گنجانده شده، در این کتاب آورده و در کنار دانشهایی مثل کائنات جو و کیمیا قرار داده است چنانکه در روضه تهم از خرافه‌هایی مانند جفرو تسخیرات و عزایم و طلسمات و نیرنجات و مغیبات و سیمیا و ریمیا بعنوان «علم» سخن گفته است. این نکته را هم باید بدانیم که در این کتاب بعضی از مباحث‌های علم کلام وارد شده مثل اثبات حقایق شیعه امامیه و اثبات واجب و اثبات صفات سلویه... - بیان همه بخشها و فصلها و موضوعهای گوناگون دانشها که در این کتاب شناسانده شده سخن ما را بدرازا می‌کشاند و اگر خواننده بخواهد در این باب بیشتر آگاهی یابد

باید باصل آن مراجعه کند.

دیگر از اینگونه کتابها «رسالة الاعضالات فی فنون العلوم والصناعات» است از میر محمد باقر داماد استرآبادی (م ۱۰۴۱ هـ) که موضوع آن از نامش پدیدار است. دیگر «رسالة صنایع» تألیف میر ابوالقاسم فندرسکی استرآبادی (م ۱۰۵۰ هـ) که در آن از دانشهای گوناگون یاد شده است. این کتاب به همراه اخلاق ناصری بسال ۱۲۶۷ هـ ق در بمبئی و بار دیگر بسال ۱۳۱۷ شمسی در تهران چاپ شد. کتاب دیگر ازین مقوله «فهرست العلوم» است از ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) در شرح انواع و اصناف دانشها، و کتاب دیگر «انمودج العلوم» از محقق شروانی میرزا محمد بن حسن (م ۱۰۹۹ هـ).

بهترین کتابها در موضوعات علوم که در عهد مورد مطالعه ما تدوین شده آنهاست که در خارج از ایران فراهم آمده است و این حکم البته با سیر انحطاطی دانشها که در ایران جریان داشته، سازگار است. سبب مبادرت بذکر این کتابها در اینجا اهمیتی است که آنها در تحقیق دانشهای تمدن اسلامی و در شناخت کتابهای معتبر تازی و پارسی و ترکی از رشتههای مختلف دانش و ادب دارند. از قدیمترین آنها کتاب مشهور «مفتاح السعادة و مصباح السيادة» است عربی که در این کتاب بارها بنام آن اشاره کرده ام و از جمله بهترین و کاملترین کتابها در موضوعات علوم است.^۲ مؤلف آن احمد ابن مصطفی معروف به «طاش کبری زاده» (طاشکوی پرو زاده)^۳ مرده بسال ۸۹۶ هـ است. وی در کتاب خود از یکصد و پنجاه رشته از

۱- و بتکرید به :

Supplement of the Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum by Charles Rieu. London, 1895, P. 103-105

۲- چاپی خوب بر کاغذی بسیار بد و پوسیده ازین کتاب مشروح و جامع در حیدرآباد

دکن شده است.

۳- «طاشکوپرو» نام محلی است نزدیک «قسطمونی» در آسیای صغیر. این نام

رشته‌های گوناگون دانش‌پندار عالمان تمدن اسلامی، سخن گفته است، و پسرش کمال‌الدین محمد (م ۱۰۳۲ هـ) اثر پدرش را با افزودن دانشهای دیگری که شماره آنها به پانصد رسیده، بترکی ترجمه کرد^۱ و آن با عنوان «موضوعات العلوم» بسال ۱۳۱۳ هـ ق در استانبول طبع شده است.^۲ طاش کبری زاده در ذکر هریک از فنون شرح جامعی در تعریف و تاریخچه آن و سپس کتابهای اساسی و محل مراجعه را که در آن فن از آغاز تا بعهد او تألیف شده با اشاره مختصر و سودمندی درباره مؤلف آن آورده است. آنچه طاش کبری زاده درباره تقسیم علوم نوشته جامعترین و بهترین تقسیمی است که در تاریخ تمدن اسلامی تا زمان وی شد. بخشهای مفتاح-السعاده بدین طریق تنظیم یافته است: (۱) مقدمه درباره برتری دقش و آموزش (تعلیم) و آموختن‌گاری (تعلیم) و شرطهای هریک (۲) دو حه اول علوم خطبه (۳) دو حه دوم علوم متعلق بالفاظ با ذکر کتابهایی که در این باب تألیف شده و اشاره‌یی بسر گذشت مصنفان آنها و شاعران و عروضیان و مترسلان و لغویان و نحویان و قاریان، علم تاریخ و مورخان و سرگذشتهایشان و ذکرهای از کتابهای مشهور در تاریخ (۴) دو حه سوم علم منطق و علم آداب درس و علمهای جدل و خلاف و نام مؤلفان آنها (۵) دو حه چهارم علوم حکمی و علم کلام و مقالات فرقه‌ها و دانش پزشکی و

←
به خاندان معتبری از عالمان هم که از آن دیار برخاسته‌اند، با جزه ترکیبی «زاده» برای بیان نسبت داده و در موقع تحریر بخط عربی «طاش کبری زاده» خوانده شده است. پسر طاش کبری زاده یعنی مصطفی پسر خلیل‌الدین (۸۵۷ - ۹۳۵ هـ) فقیهی مشهور و آموزگار سلطان سلیم اول بوده است. کتاب دیگر طاش کبری زاده را بنام «شقائق» دانشمند آلمانی «رشر» (Rescher) بآلمانی ترجمه کرده است. چاپ استانبول ۱۹۲۷ میلادی.

۱- کشف‌الظنون ج ۲، ستون ۱۷۶۲.

۲- Aldo Mieli, La Science Arabe, Leiden 1939, P. 274.

آنچه درباره «طاش کبری» و «طاش کبری زاده» نوشته‌ام نیز مأخوذ است از ماخذ فوق و نیز بنگرید بمقدمه کشف‌الظنون، چاپ استانبول، ۱۹۴۱ میلادی بقلم محمد شریف‌الدین بالتایا.

فن کشاورزی و جز آن با نام کتابهایی که در این راهها تألیف شده با ترجمه حال نویسندگان آنها ۶) دوحه پنجم حکمت عملی مانند علم الاخلاق و تدبیر منزل، و دانشهای دینی مثل قرائت و تفسیر و حدیث و فقه با ذکر عالمان مشهور و اثرهایشان. ۷) دوحه ششم در «علوم الباطن».

کتاب معتبر دیگری، باز در قلمرو امپراطوری عثمانی، نوشته شده است بنام «كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون» تألیف مصطفی بن عبدالله ملقب به «کاتب چلبی» و مشهور به «حاجی خلیفه» (۱۰۱۷ - ۱۰۶۸ هـ). علت شهرت او به «خلیفه» معاونتش بود در یکی از اداره‌های ارتشی عثمانی. وی مؤلفی پرکار بود و شماره اثرهایش به بیست و دو کتاب رسید و از آن میان كشف الظنون بمنزله دائرة المعارف بزرگی برای شناخت کتابها و انواع دانشهایست که میان مسلمانان رواج داشته است و حاجی خلیفه نام آن دانشها را با نام کتابها در آمیخته و بترتیب الفبائی در جای خود آورده و با توضیح کافی شناسانده و کتابهای مشهور مربوط بهر دانش را در پایان توضیح معرفی نموده است. این کتاب چند بار طبع و یکبار بلاتینی و بار دیگر بفرانسوی ترجمه شد. بر كشف الظنون چند ذیل نوشته‌اند که از همه مهمتر ایضاح-المکتون تألیف اسمعیل پاشا (۱۳۳۹ م هـ ق) است. این کتاب در دو مجلد بسالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۷ در استانبول بطبع رسید. حاجی خلیفه نام و توضیح نزدیک به سیصد علم و فن و ۱۵۰۰۰ کتاب و دیوان تازی و پارسی و ترکی و ۹۵۰۰ مؤلف را در کتاب خود آورده است.^۱

فعالیتی که عالمان این عهد طولانی در شرح یا حاشیه نویسی

منطق

بر کتابهای منطقی و یا تألیف و تدوین کتابهای تازه در

این باب داشته‌اند، حتی نسبت بدوره مقدم، که از یک قرن تجاوز نمی‌کرد، بسیار

۱- درباره کاتب چلبی و كشف الظنون او رجوع شود بمقدمه كشف الظنون چاپ

استانبول بقلم محمد شرف‌الدین بالتقاها، ص ۱۰-۱۱ و نیز به:

کمتر است و کسانی هم که اثری در منطق دارند بیشتر در سده دهم هجری زندگی می کرده و تربیت شده عالمان قرن نهم بوده اند و این حکم همچنانکه گفته ایم، و باز هم خواهیم دید، در بیشتر دانشهای عقلی دیگر نیز صادق است. اما این نکته مانع از آموختن دانش منطق در شمار درسهای مند اول زمان نبود، چه همچنانکه پیش ازین گفتیم این علم بمنزله پایه در دانشهای دیگر شرعی و حکمی مانند آداب البعث و اصول و کلام و جدل و خلاف و حکمت نظری و عملی بود و بنا بر این آموختن آن بادیگر «مقدمات» آغاز می شده است.

گروهی از تربیت شدگان اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم که زمانشان مصادف با نخستین سده پادشاهی صفویان بود، شرحها و حاشیه‌هایی بر کتابهای منطقی قدما داشته و در حقیقت کار استادان خود را در این راه دنبال می کرده اند. از جمله این کتابها یکی «شمسیه» از کتابهای معروف نجم‌الدین دبیران (م ۶۷۵هـ)^۱ است که چنانکه می‌دانیم از سده هشتم هجری بعد چندین شرح بر آن نوشته شد و در قرن نهم تا اوایل عهد صفوی، هنوز نگارش شرحهایی بر این کتاب در روم و ایران ادامه داشت مانند شرح قاضی میرحسین مبینی (م ۹۱۰هـ) و دو حاشیه از شجاع‌الدین الیاس رومی (م ۹۲۹هـ) و حاشیه شیخ محمد بدخشی (م ۹۲۲هـ) و حاشیه ملا عبدالعلی بن محمد بیرجندی (م ۹۳۲هـ) و غیره.^۲

آداب البعث قاضی عضدالدین ایجی^۳ هم از جمله همینگونه کتابهاست که بازماندگان منطقیان قرن نهم درباره آن سرگرم کار بوده اند از آنجمله قاضی میرحسین مبینی و محیی‌الدین محمد بن محمد بردعی (م ۹۲۷هـ) و عصام‌الدین ابراهیم بن

۱- همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۴۳.

۲- کشف الظنون، ستونهای ۱۰۶۳-۱۰۶۴.

۳- همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۳. درباره علم آداب البعث بنگرید به کشف الظنون

ستون ۳۸، همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۶.

محمد اسفراینی (م ۸۹۲۳ در سمرقند) و شرح ملا عبدالعلی بیرجندی^۱.
 آداب البحث دیگری داریم از شمس الدین محمد بن اشرف حسینی سمرقندی
 صاحب کتاب صحائف و کتاب القسطاس (م در حدود سال ۸۶۰۰) که باز در اوایل
 این عهد چند شرح و حاشیه، بیشتر در خارج از ایران، بر آن نوشته شده مثل حاشیه
 عمادالدین یحیی بن احمد کاشی از دانشمندان سده دهم هجری بر شرح کمال الدین مسعود
 شروانی رومی از عالمان قرن نهم. حاشیه عمادالدین کاشی را به علت اشکال و دقت
 معنی حاشیه سوداء می نامند و بهمین سبب تعلیقاتی بر آن نوشته شده مثل تعلیقه
 شجاع الدین الیاس رومی مذکور، و تعلیقه دیگری از پسر همین شجاع الدین
 موسوم به لطف الله، و تعلیقه شیخ رمضان بهشتی رومی (م ۹۷۹ هـ)، حاشیه معروف
 دیگر بر شرح کمال الدین مسعود از عصام الدین اسفراینی مذکور است که از کتابهای
 دقیق در این مورد شناخته شده است.^۲

در شمار همینگونه کتابهای معتبر درسی منطق است کتاب «تهذیب المنطق
 والكلام» از علامه سعدالدین تفتازانی (م ۷۹۲ هـ) که مهمترین شرح آن را بر قسمت
 منطق علامه جلال الدین دوانی (م ۹۰۸ هـ) نگاهشت. بر این شرح بسبب اهمیتی که
 یافت چند حاشیه نوشته شد و از آن جمله حاشیه میر ابو الفتح سعیدی (م ۹۵۰ هـ) و حاشیه
 محمد بن صلاح لاری (م ۹۸۰) و حاشیه سید حسین حسینی خلخالی (م ۱۰۱۴ یا
 ۱۰۳۰ هـ) و شرح احمد قزوینی (م ۹۵۳) که آن را در شهر دمشق تألیف کرد، و
 حاشیه سید میرزا ابو الفتح (م ۹۷۷ هـ) از اعقاب میر سید شریف گرگانی. - دیگر از
 شرحهای مشهور تهذیب المنطق شرح مرشد بن امام شیرازی است که آنرا بنام سلطان

۱- ایضاً کشف الظنون، ستون ۴۱.

۲- همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳- کشف الظنون، ستونهای ۳۹-۴۰.

۴- همین کتاب، ج ۳، ص ۲۴۵-۲۴۶.

۵- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۹۹.

بایزید ثانی (م ۹۱۸ هـ) نوشت و دیگر شرح عبیدالله بن فضل الله خبیسی^۱.
از جمله کتابهای منطوق که در شمار «مقدمات» دانشهای قدیم آموخته می‌شده
کتاب «کبری» است بفارسی از میر سید شریف گرگانی (م ۸۱۶ هـ) که عصام‌الدین
اسفر اینی شرحی فارسی بر آن نوشته است. کتاب کبری بعلمت آنکه از کتابهای
درسی است چندین بار چاپ شده است.

کتابهای دیگری هم بوسیله فاضلان ایرانی این عهد در منطوق نوشته شده
است مانند آداب مناظره فخرالدین محمد بن حسین حسینی استرآبادی از عالمان
سده دهم شاگرد غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ هـ) و «تعلیق در مبادی
قیاسات» بفارسی از قوام‌الدین رازی از دانشمندان سده یازدهم هجری و نظایر اینها
که آثار اساسی مهمی در این علم نیستند.

حکمت، حکیمان و حکمت‌شناسان

دنبال سخنانی که پیش ازین درباره وضع عمومی دانشها
و از آن جمله حکمت گفته شد، بیان چند نکته دیگر در اینجا
کلیات
بایسته است: (۱) نخست آنکه در این عهد دومرکز اصلی برای آموختن حکمت
و طبعاً پدید آوردن اثرهایی در این زمینه داریم: شیراز و اصفهان، و همین دومرکز
اصلی هستند که در دوران بعد بهمرکزهای جدیدی مانند مشهد و تهران مایه داده‌اند.
شیراز در پایان قرن نهم و آغاز سده دهم در پرتو وجود ملا جلال دوانسی
(م ۹۰۸ هـ) و حوزه مهم تدریس او بسبب تربیت شاگردان مشهوری که زیر دست
خود داشت، و نیز بر اثر کوششهای امیر صدرالدین محمد بن ابراهیم دشتکی شیرازی
(کشته در سال ۹۵۳ هـ) در نشر علوم و تربیت طالبان علم حکمت و کلام، و همچنین
با وجود عالمان و ادیبان دیگر اهمیت و ارزشی را که از اوان جمله مغول کسب

۱- درباره همه این شرحها و حاشیه‌ها بنگرید بکشف الظنون، ستون ۵۱۶-۵۱۷.

کرده بود، همچنان ادامه می‌داد، و چون نوبت تعلیم به امیر غیاث‌الدین منصور پسر صدرالدین محمد مذکور رسید بر میزان این اهمیت فلسفی بسی افزوده شد. این ارج و مقام علمی و ادبی شیراز مدتها بعد و حتی در عهد سلطنت قاجاریان باقی بود و در این میان با ظهور صدرالمآلهین صدرای شیرازی، و استقرار حوزه تعلیمش در شیراز، این اهمیت بمرتبه اعلای خود رسید.

اگر عمر پابنتختی قزوین بدر از می‌کشید، شاید آن شهر هم می‌توانست بزودی جانشین تبریز شود که بعد از سقوط پادشاهی بایندری مقام علمی و ادبی خود را از دست داده بود، و در دوران کشور گشائی شاه اسمعیل هم فرصتی برای رشد علمی آن فراهم نیامد. اما شاه تهماسب که تخت پادشاهی را از تبریز به قزوین آورده بود، ترجیح می‌داد که در گاهش را بوجود عالمان مذهبی امامیه اثنی عشریه بیاراید و حتی آنان را از بلاد عرب بسرزمین «عجم» بکوچاند، و امیر غیاث‌الدین منصور هم که چندی منصب صدارت اوداشت نتوانست در محیطی که پادشاه متعبد صفوی بهمدستی عالمان شرعی پدید آورده بود، تاب اقامت بیاورد و ناگزیر بشیراز بازگشت و برمسند تعلیم پدر تکیه زد و همت بتربیت شاگردان و تألیف کتابهای مشهورش گذاشت.

اما اصفهان، با علاقه شاه عباس یکم بجلب عالمان بزرگ بزودی مرکزی اساسی از دانشهای معقول و منقول شد و از همان دوران استادان بزرگی مانند میرمحمد باقر داماد و شیخ بهاء‌الدین عاملی با شاگردانی که در خدمت داشتند در آنجا گرد آمدند. در این زمان بود که مکتب جدیدی از حکمت که می‌توان آن را مکتب فلسفی اصفهان نامید، پی‌ریزی شد و بزودی چنان اعتبار یافت که طالبان علوم حکمی را ازدور و نزدیک بسوی خود کشید و حتی با انقراض دولت صفوی و انقلابهایی که بعد از آن رخ داد، همچنان بقوت خود باقی ماند چنانکه وقتی حاجی محمد حسین خان مروی مدرسه مروی را در تهران بنا کرد، برای تدریس حکمت در آن مدرسه دست توسل بدامان حکمت شناسان اصفهان دراز کرد.

۲) نکتهٔ دیگری که باید در اینجا بیاد آوریم آنست که اشتغال بدانشهای معقول خاصه منطقی و حکمت در این دوره بتدریج چنان رایج شد که حتی بیشتر عالمان دین هم بدانها پرداختند، و اگرچه بعضی از علمای قشری، چنانکه دیدیم، سخت با این امر مخالف بودند و گاه هم کار این مخالفت را بازار می کشانیدند، لیکن حاجتی که بفرآ گرفتن بخشی از دانشهای معقول برای آسانی کار در آموختن دانشهای منقول احساس می شد گروه بزرگی را از آنان بتحصیل حکمت خاصه حکمت منشاء وادار می کرد و بدین سبب در شرح حال بسیاری از عالمان معروف در دانشهای دینی می بینیم که در حکمت و کلام دست داشته و گاه بتألیف کتاب یا نوشتن شرح و حاشیه در این دانشها می پرداخته اند، و پیداست که اگر بخواهیم همهٔ آنان را در صف حکیمان یا مدرسان حکمت در آوریم هم خلاف شهرت آنان در فن اختصاصی که داشته اند عمل کرده ایم و هم کار ما در مطالعه و وضع حکمت و حکیمان این عهد سخت بدرازا و بتعبیر پیشینیان بتطویل لاطائل خواهد کشید.

۳) و اما آنان که اختصاصاً بحکمت می پرداخته اند یا بزرگانی هستند که بمقامات بلند رسیده و شایستهٔ آن شده اند که عنوان «حکیم» یابند، و این گروه در این دوره بسیار نادرند. دستهٔ دیگر که شمارهٔ آنان بسیارست، کسانی بودند که در راه شناخت حکمت و کتابهای اساسی که از عهد فارابی بیعد در ابواب گوناگون فلسفه و کلام نوشته شده بود، با ژرف نگری می آموختند و سپس بآموزش آنها و گاه نوشتن کتابها و رساله های در همان زمینه ها و محدود بهمان حدود می پرداختند، اما در نوآوری و بنای مکتب جدید ناتوان بودند. در این مختصر بدینگونه استادان، که البته مردمی دانشمند و بزرگوار بوده اند، عنوان «حکمت شناس» داده ام نه حکیم، و پیداست که می توان آنان را مدرسان و مؤلفان حکمت هم خواند.

۴) نکتهٔ دیگر آنکه همهٔ حکیمان و حکمت شناسان این دوره در يك راه نمی رفته

اند. بعضی متمایل باشراق و برخی متوجه بحکمت مشاء و پاره‌یی مجذوب عرفان بوده‌اند و در بحث‌های خود از آنها دفاع می‌کرده‌اند. اما برخی دیگر بدنبال همه اینها می‌رفتند برای آنکه آنها را خوب بشناسند و در مجلس‌های درس نیاز شاگردان خود را بر آورند. بنابراین نمی‌توان درباره غلبه هیچیک از مکتبه‌های فکری در این دوره حکم قاطعی کرد. فقط این نکته را باید بیاد داشت که با تالیفات میر غیاث‌الدین دشتکی و میر داماد استرآبادی و با ظهور ملا صدرا ی شیرازی در این دوره تمایل خاصی بمکتب اشراقی و عرفانی حاصل شد و آن تمایل در میان دسته‌یی از حکیمان و حکمت شناسان تا بروز گار ما باقی ماند. ولی این تمایل بمکتب اشراقیان بهیچروی مانع از ادامه عمقی طریقه مشائیان و قرار داشتن آن در بنیان و اساس سیستم فلسفی آنروز گار نبود، بلکه این دوشیوه تفکر که تا او آخر قرن نهم دوشادوش یکدیگر سیر می‌کردند در سده‌های دهم و یازدهم بهم نزدیک شدند و بنحو متقابلی یکدیگر را تهذیب و تکمیل کردند و ازین راه مکتب خاصی، بدانگونه که در اثرهای حکیمان عهد صفوی می‌یابیم بوجود آمد. در این مکتب حکمت اثباتی و ذوقی والهی و مقالات عارفان و مبانی اعتقادات مذهبی دوازده امامیان باهم در آمیختند و بصورت واحدی درآمدند بنحوی که هر چند بتنهایی هیچیک از آنها نیست ولی همه آنها را در بردارد. در این مکتب نو چنانکه خواهیم دید مسائلی از قبیل وحدت و اصالت وجود و حرکت جوهری و اتحاد عاقل و معقول و مانند اینها یا بتازگی مطرح شد و یا بصورت کامل شده‌یی در آمد و بویژه دین و فلسفه بعد از قرن‌ها کشاکش با هم جانب صلح و آمیزش گرفتند.

(۵) در حقیقت باید گفت علت اصلی و غائی توسعه دامنه حکمت در عهد صفوی و بعد از آن در میان شیعیان ایران، حاجت آنان بود بوفوق دادن میان میراثی که از گفتارها و سنتها و پندارهای مذهبی خود داشتند، با شیوه اثباتی حکیمان، و بعبارت دیگر ایجاد پیوند دائم میان «اعتقاد» و «اثبات» و بدست آوردن مقیاسهایی عقلی برای این پیوند یگانگی و وحدت. پس آنچه در مبنای این نحوه جدید

از تفکر فرارمی گیرد اعتقاد مذهبی است نه کنجکاوی فلسفی؛ و منجر شدن بحثهای حکیمان و متکلمان زمان بیعضی از نتایج جدید، در این مورد همانست که در مکتب فکری معتزله و اشاعره بود. یعنی بهمان نحو که معتزلیان و اشعریان بدنبال پی- جوئیهای متکلمان خود در حکمت مشاء باندیشه‌های حکمی جدیدی می‌رسیدند، متفکران شیعی مذهب قرن دهم و یازدهم ایران هم که در مبنا و اساس عالمانی مذهبی بودند، در جست و جوی دلایل اثباتی و با اتکاء بر شیوه استدلالیان برای اثبات مبانی اعتقادی و میراثهای مذهبی خود با آنچه از مشائبان و اشراقیان بدانان رسیده بود بنتایج تازه‌یی بدان نحو که در کتابهای اساسی میر محمد باقر داماد و ملا صدرا و قاضی سعید قمی و فیض کاشانی می‌بینیم، دست یافتند؛ و این سر اصلی ظهور و توسعه مکتبی جدید از حکمت است در عصری که مطلقاً مساعد باحوال علوم عقلی نبود و نه تنها در ترقی انواع دانشها سهمی نداشت بلکه در حفظ و نگاهداشت میراث علمی گذشتگان نیز قدمی برنداشت.

۶) اما دو امر باعث شد که در این مجلد پیشتر از دیگر جلد‌های این کتاب بمبحث حکمت پردازم: نخست آنکه در تاریخهای ادبی که برای این عهد نوشته‌اند غالباً بی آنکه مطالعه‌یی در این زمینه کرده باشند آنرا دورانی خالی از بزرگان متفکر جلوه داده‌اند و چنین نیست. دوم آنکه ادبیات قرنهای ۱۰-۱۳ تحت تأثیر همان سلسله از مبانی فکری قرار دارد که درباره حکمت گفته‌ایم، و ای بسا غزل و قصیده و مثنوی و رباعی که سرچشمه مضامین آنها را باید در این شیوه از تفکریافت و نتیجه و ثمره تحصیلات و مطالعات گویند گانشان در زمینه‌های چند گانه فکر که بر شمرده‌ایم، دانست. بیشتر شاعران این عهد مردمی درس خوانده و حکمت‌شمار و عارف مشرب بوده‌اند، همچنانکه تقریباً همه حکیمان و حکمت‌شناسان این دوران شاعر بوده و آثاری از خود در این راه باقی گذارده و گاه مانند میرزا علی رضای تجلی و ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق فیاض و ملاهادی سبزواری دیوانهای بزرگ شعر از خود بیادگار گذارده-

اند، چنانکه در صحیفه‌های آینده اشاره خواهم کرد. پس شایسته است که با این همه اهمیت که حکمت و تحصیلات فلسفی در تربیت اندیشه‌های این عهد دارد، در این جستار اندکی مشروح‌تر از پیش سخن گفته شود.

در آغاز این عهد، و در گیرودار نهضت سرخ کلاهان، قاضی میبیدی یکی از حکمت شناسان و عالمان مشهور که در دوره پیشین زیر دست ملاجلال دوانی تربیت شده بود، یعنی قاضی کمال‌الدین میرحسین بن معین‌الدین حسینی میبیدی متخلص به «منطقی»^۱، چنانکه پیش ازین دیده‌ایم بسال ۹۱۰ هـ بعلت سنی بودن بفرمان بنیان‌گذار دولت صفوی بقتل رسید. وی حکیمی مشائی بود ولی مانند استاد خود و بسی دیگر از متفکران عهد در شعر مذاق عرفانی داشت و ازو چندین اثر بیارسی و تازی در منطق و حکمت و کلام و ادب بازمانده

۱- درباره ارجوع شود به:

* همین کتاب، ج ۴، ص ۱۰۰-۱۰۱-۱۱۵.

* حبیب السیر، چاپ تهران کتابخانه خیام، ج ۴، ص ۶۰۷.

* روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، چاپ قم، ج ۳ ص ۲۳۵ ببعد.

* احسن التواریخ روملو، تهران، ص ۸۲.

* طرائق الحقائق، الحاج محمد معصوم شیرازی، تهران ۱۳۱۶ - ۱۳۱۹ ق،

ج ۳، ص ۵۳.

* تحفة سامی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۴۸.

* تذکره نصرآبادی، چاپ ارمغان، ص ۵۱۲-۵۱۳.

* ریحانة الادب، ذیل نام صاحب ترجمه.

* الذریعه، ج ۵ ص ۲۵ و ج ۶ ص ۳۳ و مورد های دیگر.

* آتشکده یزدان، آبتی، ص ۳۳۲.

* فهرست کتابخانه تهران، ج ۲، ع منزوی، ص ۱۲۱-۱۲۴.

* کشف الظنون، حاجی خلیفه، چاپ استنبول. ستون ۵۳۳ و جایهای دیگر.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱، ص ۸۳-۸۴.

۲- این تاریخ را ۹۰۹ و ۹۱۱ هم نوشته‌اند. گویا ۹۱۰ درست‌تر باشد. پیش ازین

یک بار سال ۹۱۱ ذکر کرده‌ام. بنگرید بهمین کتاب ج ۳ ص ۲۵۵.

است. از همه آنها مهمتر شرح هداية الحکمة اثرالدین ابهری (م ۸۶۶۳) است بنازی که هم از او ان تألیف در شمار کتابهای رایج درسی حکمت در آمد و بر آن حاشیه‌ها نوشته‌اند که از آنهاست حاشیه سید امیر فخرالدین حسینی که بسال ۹۲۸ ترتیب یافت. شرح هدایه میبیدی یکبار جدا گانه بچاپ سنگی و بار دیگر در حاشیه نهج البلاغه^۱ میرزا باقر نواب در تهران طبع شد. کتاب دیگر او شرح طوالع الانوار قاضی بیضاوی (م ۶۸۵ ه) است عربی. طوالع کتابی مختصر در کلام است. دیگر شرح کافیة ابن حاجب. - دیگر حاشیه آداب البحث و شرح شمسیه که پیش ازین یاد کردیم. این شرح اخیر در حاشیه کتاب میزان الانتظام بسال ۱۳۲۷ ه ق در استانبول چاپ شد. - دیگر حاشیه بر تحریر اقلیدس خواجه نصیرالدین طوسی. - دیگر شرح دیوان علی بن ابی طالب بفارسی. - دیگر «جام گیتی نما» بفارسی که خلاصه‌یست در حکمت الهی بلحن عرفانی که در یک «فانحه» و سی «مقصد» و یک «خاتمه» ترتیب یافته و از کتابهای سودمند در باب خود، و نیز از نخستین نشانه‌های تقارب حکمت و عرفان در آغاز این دوره است. ترجمه بی عربی از این کتاب همراه با ترجمه لاتینی آن بردست «آبراهام اکشلن سیس»^۲ بسال ۱۶۴۱ میلادی در پاریس بطبع رسید. - دیگر از کارهای قاضی میبیدی شرح اوست بر حکمة العین نجم‌الدین دبیران (م ۶۷۵ ه) - قاضی میر حسین شعر می سروده و منطقی تخلص می کرده. نصر: آبادی در باره او گفته است که در لغزو معما دست داشته و ازو چند معما نقل کرده که یکی از آنها اینست با-م «علی»:

جمعی که بخاک راه یکسان نشوند در روی زمین امیر و سلطان نشوند
با جمع اعالی چون نشینی منگر آنها که انیس زبردستان نشوند
مقصود آنست که: در کلمه «اعالی» الف‌ها را که بزبردست خود یعنی بعد از خود

۱- همین کتاب ج ۳ ص ۲۴۷ و ۲۵۴-۲۵۵.

۲- همین کتاب ج ۳ ص ۲۱۸.

۳- Abraham Ecchellensis

نمی‌چسبند در نظر مگیر . در این صورت از «اعالی» علی می‌ماند. سام میرزا این مطلع را ازو ذکر میکند:

دگر شب آمد و من مبتلای هجرانم کجا روم چه کنم؟ چاره‌ی نمی‌دانم!

اواخر ایام جلال‌الدین دوانی در شیراز مصادف بود با غیاث‌الدین منصور دوران جوانی دانشمند و حکیم که یکی از معارضان بزرگ دشتکی شیرازی^۱ علامه دوانی و نویسنده ردهایی بر اوست. وی امیر غیاث‌الدین منصور بن امیر صدرالدین محمد حسینی دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ هـ) است که هم از عهد شباب بسبب مهارت «در فنون حکمی و ریاضی ضرب‌المثل جمهور علماء نزدیک و دور» شد^۲ و حتی بنحوی که در کتاب سلم السموات ابوالقاسم کازرونی و در دیگر مأخذها بدفعات آمده است، او را بعنوانهای ویژه خواجه نصیرالدین طوسی یعنی «استاذالبشر» و «عقل حادی عشر»

۱- درباره او بنگرید بمأخذهای زیرین:

* احسن التواریخ روملو، ص ۲۴۴ و ۳۰۳-۳۰۴.

* طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۵۱-۵۲.

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۷ ص ۱۷۶ بعد.

* تذکره شاه تهماسب، چاپ برلین ص ۱۷.

* آثار عجم، فرصت‌الدوله شیرازی، چاپ دوم، بمبئی ۱۳۵۴ هـ ق، ص ۴۵۹.

* الذریعه، آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱ ص ۱۰۸.

* ریحانة الادب، ج ۴ ص ۲۵۸.

* فارسنامه ناصری، حاج میرزا سید حسن شیرازی، ج ۲ ص ۱۳۹ بعد.

* تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی ص ۳۷۵-۳۷۶.

* الکنی واللقاب ج ۲ ص ۴۹۷.

* مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری قسمت حکما.

* فهرست دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۳۵۳-۳۵۴ و ۲۳۵۶-۲۳۵۷.

۲- حبیب‌السیر، تهران، خیام ص ۶۰۴ از ج ۴.

هم موصوف داشته‌اند و بعید نیست که این نحو از توصیف بسبب همانندی این دو استاد در مقامات معنوی و دنیوی بوده باشد. وی نزد پدر خود امیر صدرالدین محمد بن ابراهیم^۱ (کشته در سال ۹۰۳ هـ) معاصر و معارض ملاجلال دوانی و چند تن دیگر از عالمان عهد دانشهای عقلی و نقلی را فراگرفت چنانکه در بیست سالگی از کسب همه دانشهای زمان خود فراغت یافت. ولادتش بسال ۸۶۶ هـ اتفاق افتاد و هنگام تصرف فارس بر دست شاه اسمعیل (۹۰۹ هـ) چهل و سه یا چهار سال داشت و گویا در همین اوان یا در سفر دوم شاه اسمعیل بشیراز از جانب آن پادشاه مأمور تعمیر رصدخانه مراغه گردید. در آغاز سلطنت شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هـ) بدعوت آن پادشاه بدربارش رفت تا در صدارت با میرجلال‌الدین محمد استرآبادی سهیم باشد لیکن غیاث‌الدین نتوانست این همکاری را ادامه دهد و بشیراز بازگشت تا آنکه در سال ۹۳۶ هـ با استقلال مقام صدارت را احراز نمود و این شغل را تا بسال ۹۳۸ برعهده داشت. در این سال بین او و محقق کرکی که پیش ازین چند بار بنام او اشاره شده است، کار بنقار کشید تا آنجا که در مجلس شاه تهماسب میان آن دو بحث و مشاجره در گرفت و پادشاه بحمايت از حسین بن علی بن عبدالعالی، امیر غیاث‌الدین را رنجاند و بقولی از وزارت برکنار کرد، و استاد سالهای بعد را در شیراز گذراند و همانجا بتألیف و تصنیف و تعلیم سرگرم بود تا در ششم جمادی‌الاولی سال ۹۴۸ بدرود حیات گفت، و در بقعه منصوریه شیراز بخاک سپرده شد. این بقعه در مدرسه منصوریه واقع و مزار صدرالدین محمد دشتکی و پسرش غیاث‌الدین است. درباره او نوشته‌اند^۲ که از بیماری آتشک (سیفلیس) که در آن روز گارشایع بود، بسیار بیم داشت و «از آن جهت از جمیع اهل عالم متنفر گشته

۱- درباره او بنگرید به: طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۵۱. - مجالس المؤمنین، قسمت

حکما. - حبیب‌السير، تهران خیام، ج ۴، ص ۶۰۳-۶۰۴. - آثار عجم ص ۴۵۸-۴۵۹.

بهارستان سخن، مدراس، ۱۹۵۸، ص ۶۰۲-۶۰۳. - روذات الجنات، ج ۷ ص ۱۷۶ -

۱۷۷. - سلم السموات کازرونی و جز آنها.

۲- روملو، احسن التواریخ، ص ۳۰۳.

بود و دست بدست هیچ فردی از افراد انسانی نمی‌رساند بملاحظه آنکه مبدا آتشك داشته‌باشد. اگر گاهی اراده مصافحه با اکابر و اعالی نمودی دست در آستین کشیده مصافحه کردی». - از تألیفات مهم او در کلام و حکمت یکی کتاب حجة الکلام است که در مبحث معاد از آن بر حجة الاسلام غزالی ناخفته است. - دیگر شرح اثبات الواجب صدرالدین محمد، و کتابی هم در این موضوع از خود غیاث‌الدین بنام «مشارق» که نشان دهنده مطالعات دقیق او در همین مورد از گفتار محمدبن زکریا و شکوک در این بابست. - کتاب دیگرش «مرآة الحقایق» نام دارد که غیاث‌الدین در آن مدعی مخالفت خود با دیگر حکیمان در سی مسأله فلسفی شده و گفته است که آنها را که از زمره اشراقات نوریست، در رؤیایی که دیده، در جهان «هور قلبیایی» کشف نموده است و بهمین سبب می‌گوید که این کتاب را بر بنیاد کشف نهاده است نه برهان. این کتاب را غیاث‌الدین در هفت قسمت که هر یک متجلی نام دارد تألیف نموده است بدین شرح: ۱ «مبای فلسفی ۲) مسائل طبیعی ۳) مسائل فلکی ۴) امور عام ۵) مقولات ۶) واجب الوجود و خلقت ۷) معاد. در مرآة الحقایق، بسی مباحثهای تازه حکمی آمده و غیاث‌الدین در پاره‌یی از آنها با مشائیان و هم با اشراقیان بمخالفت برخاسته است. در همین کتاب با اثر دیگری از مؤلف آن اشاره شده است باسم «معارف منصور» که در آن سخن از وجود مستقل صورتهای عقلی (همانند مثل افلاطونی) می‌رود!

غیاث‌الدین منصور در کتابهای خود چند بار بر ملا جلال دوانی ناخفته و نوشته‌های او را بباد انتقاد گرفته است. بعید نیست که انگیزه اصلی این خرده-گیریها رفتار ناروای دوانی در اوایل جوانی با او بوده باشد. تفصیل واقعه چنینست که غیاث‌الدین در هجده سالگی خود چندی پیش از نوشتن شرح هیاکل النور روزی همراه پدر بخدمت دوانی رسید و مطلبهای دشواری را بطریق بحث و مناظره

۱- آقای محمدتقی دانش‌پژوه خلاصه سودمندی را ازین کتاب در «فهرست کتابخانه»

دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۳۵۳-۳۵۴ بازنموده است.

در محضر او مطرح کرد در حالی که دوانی در او نمی‌نگریست و بهیچ‌روی پاسخی پرسش‌های او نمی‌داد. امیرصدرالدین محمد ازین بی‌تفاتی دوانی برآشفته و پارسسی بدو گفت: «بنده زاده چنین می‌گوید...» ملاجلال در پاسخ گفت: «شما بفرمائید تا ببینم چه می‌گویید...»^۱ چندی بعد که امیرغیاث‌الدین شرح هیاکل‌النور را می‌نوشت، جواب این بی‌اعتنایی را داد.

کتاب هیاکل‌النور از شیخ شهید شهاب‌الدین یحیی سهروردی (کشته در ۵۸۷ هـ) فیلسوف اشراقی نوآور است که پیش‌ازین تأثیر آشکار حکمت خسروانی را در اندیشه‌های او بتفصیل باز نموده‌ام^۲ و این کتاب که شیخ شهید آنرا در هفت «هیکل» نوشته، دربارهٔ جسم و جان و جهات و خالق و عدم تنامی حوادث و جاویدان بودن روح و نبوت است و چند بار شرح شده مثل شرح ملاجلال دوانی بنام «شواکل‌الحور» و شرح ترکی شیخ اسمعیل مولوی انقروی (م ۱۰۲۰ هـ) و شرح همین غیاث‌الدین منصور که بتصریح خود آنرا در بیان لغزشهای دوانی در شواکل‌الحور نوشته و نام آن را به «شواکل‌الغرور» برگردانده و کتاب خود را «اشراق هیاکل‌النور لکشف ظلمات شواکل‌الغرور» نامیده است.^۳

وی بجز این کتاب اثرهای دیگری را از دوانی رد کرده است مثل حاشیهٔ آن استاد برشمسیه و برتهذیب که پیش‌ازین یاد کرده‌ام، و انموذج‌العلوم و رساله‌التزوراء او، و بهر حال مانند پدر خود امیرصدرالدین محمدبن شرف‌المله ابراهیم، ملقب به «صدرالعلماء» که با علامهٔ دوانی مشاجرهٔ قلمی داشت، همان شیوه را چه در حیات پدر و چه بعد از آن دنبال نمود، و با ترتیب دادن «محاکمات» میان آن دو استاد سعی کرد تا سخنان پدر را در برابر دوانی برکرسی نشاند و از این راه محاکمات میان آن دو را در حواشی بزشرح تجرید - و در حواشی برشرح مطالع - و در

۱- روایات الجنات، ج ۷ ص ۱۷۷.

۲- همین کتاب، ج ۲ چاپ پنجم، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) ص ۲۹۷-۳۰۵.

۳- کشف‌الظنون، ستون ۲۰۴۷ و فهرست دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۴۴.

حواشی شرح عضدی فراهم آورد.

غیاث‌الدین اثرهای متعدد دیگر در حکمت و کلام و دیگر اقسام علم دارد، مانند حاشیه بر شرح حکمة العین، نجم‌الدین دبیران و بر شرح الهیات شفا و بر شرح اشارات، و کتاب التجرید فی الحکمة، آمال الایمان در علم کلام، دلیل الهدی در علم کلام، اخلاق منصورى، تعدیل المیزان که کوتاه شده منطلق «شفا» است، رساله فی الکمالات الالهیه، حاشیه بر تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر سوره هل انی، «اللوامع و المعارج» در هیئت که در هژده سالگی تألیف نمود، و «معالم الشفاء» در پزشکی، کتاب «خلاصة التلخیص فی المعانی و البیان» و جز آنها.

خاندان دشتکی بعد از امیر صدرالدین محمد و امیر غیاث‌الدین منصور تا دبیر گاه خدمت‌های علمی و ادبی خود را دنبال کرد. دو پسر غیاث‌الدین منصور یعنی اشرف‌الدین علی و صدرالدین محمد^۱ دارای مقامات علمی و تألیفاتی در زمینه دانشهای شرعی و عقلی بوده‌اند و فرزندان و عم زادگان‌شان هم بشیوه آنان ریاست و علم را با هم جمع داشتند. یکی از اعیان صدرالدین محمد بن غیاث‌الدین بنام نظام‌الدین احمد بن ابراهیم بن سلام الله، ملقب به «سلطان الحکماء» و «سید العلماء» که نسبش به چهار واسطه بنیادین منصور می‌رسد از جمله مؤلفان در کلام و حکمت بوده است. او رساله‌هایی دارد که به اثبات الواجب کبیر و اثبات الواجب و سبب و اثبات الواجب صغیر معروفست. در اثبات الواجب کبیر، نظام دشتکی روش ارسطو را در اثبات هستی خداوند کافی ندانسته و خود بروشی آن را ثابت نموده است. وی در این کتاب نام گروهی از حکیمان اسلامی را از فارابی تا دوانی و نیای خود یاد می‌کند. وفاتش در سال ۱۰۱۵ اتفاق افتاد. نواده اش سید علیخان کبیر نامش را در سلافة العصر آورده و شرح حالش را مذکور داشته است.^۲

۱- درباره آن دو بتکرید بروضات الجنات، ج ۷ ص ۱۸۰ بعد.

۲- و نیز بتکرید بامل‌الآمل، ج ۲ ص ۹، روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۹۷؛ الذریعه

ج ۱، ص ۱۰۳؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۳۱.

ابن سیدعلی خان یعنی صدرالدین علی بن معصوم بن احمد معروف به سیدعلی خان مدنی و ملقب به کبیر (۱۱۱۸ هـ) صاحب سلافة العصر و کتاب طراز اللغة و چند کتاب دیگر از ادیبان بسیار معروف زمان خود و از عالمان بزرگ شرعی بوده و بعد ازین بنام و اثرهایش اشاره خواهد شد.

نولب صمصام الدوله (میر عبدالرزاق) یکی دیگر از اعقاب غیاث الدین منصور را نام می برد که با اسم نیای خود موسوم بوده و در شعر «فکرت» تخلص می کرده است، و می گوید که همشیره زاده میر محمد زمان مشهدیست و قسمتی از دوران جوانی را در شیراز و اصفهان گذرانده و سپس به هندوستان رفته و ملازم عالمگیر پادشاه، اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) شده و «منصب پانصدی» یافته است؛ و چند مطلع مطبوع از غزلهایش را نیز نقل کرده است.^۱

از شاگردان مشهور صدرالدین محمد دشتکی عالم معروف شمس الدین محمد شمس الدین محمد بن احمد خفری^۲ (م ۹۴۲ هـ) است. وی بیشتر عمر خود را در شیراز و کاشان گذرانیده و در این شهر اخیر منقلد کارهای دینی بوده است. خفری چند کتاب و رساله در حکمت دارد مثل اثبات واجب؛ تحقیق الهیولی؛ سواد العین که حاشیه بیست بر شرح میرک بخاری (شمس الدین محمد بن مبارکشاه) بر حکمة العین نجم الدین دبیران؛ رساله حل مالینحل در مباحثی از منطق؛ شرح تجرید الکلام تا آخر بحث وجود ذهنی؛ حاشیه بر الهیات شرح تجرید.

از شاگردان میر غیاث الدین منصور دشتکی، مصلح الدین محمد انصاری لاری (م ۹۷۹ هـ) است که از سنیان شافعی

مصلح الدین لاری

۱- بهارستان سخن ص ۶۰۲ - ۶۰۴.

۲- درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۷ ص ۱۹۴ و ۱۹۷؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۸۵؛ طرائق الحقائق ج ۳ ص ۵۷؛ حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۶۱۱؛ مجالس المؤمنین، مجلس حکما؛ بستان السیاحه در ذیل بلوک خفر.

مذهب لاری بود. وی دوران جوانی را در شیراز بتحصیل علم در خدمت جلال‌الدین دوانی و میر کمال‌الدین حسین بن محمد لاری و میر غیاث‌الدین منصور گذراند و از آنان دانشهای زمان را فراگرفت و سپس عازم هند شد و چند گاهی در عهد همایون (م ۹۶۳ هـ) و جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) در آن دیار بسر برد و در سال ۹۶۳ هـ بسفر حج و آنگاه باستانبول رفت و پس از سه چهار سال رهسپار آمید شد و چون تولیت مدرسه خسرو پاشا را در آن شهر بسال ۹۶۷ بوی سپردند همانجا ماند تا بسال ۹۷۹ در گذشت. وی که جامع دانشهای زمان خود بود چند کتاب فارسی و تازی در حکمت و کلام و ریاضی و تاریخ و ادب و دانشهای دینی داشت مانند شرح رساله زوزاه جلال‌الدین دوانی و حاشیه بر شرح میبدی بزهدایة الحکمة اثر الدین ابهری و حاشیه بر تهذیب المنطق و الکلام تفتازانی و حاشیه بر طوابع الانوار قاضی بیضاوی در کلام و تعلیقه بر تفسیر بیضاوی و حاشیه بر مطول تفتازانی و شرح کافیة ابن حاجب. ازین دانشمند کتابی بفارسی در علم هیئت بازمانده و آن شرحیست بر رساله فارسی قوشچی بنام «رسالة فی علم الهيئة» که بنوشته قوشچی «مشمول است بر یک مقدمه و دو مقاله». مقدمه در باره اصول علم هندسه است و مقاله اول «در بیان احوال اجرام علوی» و مقاله دوم «در بیات هیأت زمین و قسمت او باقالیم و بیان آنچه لازم آید لورا بحسب اختلاف اوضاع علویات»^۱.

میرزا جان باغ‌نوی دیگر از حکمت‌شناسان سده دهم ملاحیب‌الله معروف بملا- میرزا جان باغ‌نوی^۲ شیرازی (م ۹۹۴ هـ) است که صاحب

روضات‌اورا بانتحال آثار میر غیاث‌الدین منصور دشتکی منتم کرده^۳. وی چند کتاب در جُستارهای فلسفی دارد مانند حاشیه بر اثبات واجب قدیم دوانی و حاشیه بر حاشیه

۱- بنگرید بنهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲ ص ۶۶؛

و نیز رجوع شود بتاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۵۵-۳۵۶.

۲- باغ‌نونام محله اوست در شیراز.

۳- روضات‌الجنات، ج ۷ ص ۱۷۹، و در باره او بنگرید بهمان کتاب ج ۳ ص ۱۲.

قدیم دوانی بر شرح تجرید و حاشیه بر شرح میرک بخاری بر حکمة العین نجم الدین دبیران.

میرداماد در اوایل سده یازدهم هجری بنام چند تن از حکیمان و حکمت شناسان معروف بازمی خوریم که بزرگتر از همه

آنان میرمحمد باقر بن میر شمس الدین حسینی استرآبادی مشهور به «میرداماد» و متخلص به «اشراق» (م ۱۰۴۱ هـ) جامع علوم معقول و منقول و از عالمان رتبه اول عهد خود در این هردو دسته از دانشهاست. مادرش دختر محقق کرکی و بهمین سبب پدرش میرشمس الدین ملقب به «داماد» بود و میرمحمد باقر را بنسبت پدر «میرداماد» می گفتند. میرداماد دوست و همتای شیخ بهاء الدین محمد عاملی بوده و این هردو در خدمت شاه عباس بزرگ مقام و منزلت خاص داشته اند. آثارش در رشته های مختلف عقلی و نقلی متعدد و از آن میان چند اثر مهم در حکمت است مانند: قیسات، عیون المسائل، نبراس الضیاء، خلسة الملوك، الرواشح السماویة، السبع الشداد، خلق الاعمال، الافق المبین، جبل المتین، تقویم الایمان، صحیفه ملکوتیه، الصراط المستقیم، عرش التقدیس، علم واجب و کتاب فارسی جذوات و مثنوی موسوم به «مشرق الانوار» در برابر مخزن الاسرار نظامیست. آموختگاری او نزد دایمش شیخ عبدالعالی (م ۹۸۴ هـ) پسر محقق کرکی، و میرفخرالدین محمد سماکی استرآبادی شاگرد میرغیاث الدین منصور دشتکی شیرازی، و سید نورالدین علی عاملی شاگرد شهید ثانی، و شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهائی صورت گرفت و خود نیز

۱- درباره اومی توان باآذهای بسیار مراجعه کرد. از آن جمله است: امل الآمل چاپ بغداد ج ۲ ص ۲۴۹ که او را باعنوان الامیر الکبیر یاد کرده؛ سلافة العصر از سید علی خان مدنی چاپ مصر ۱۳۳۴ ق ص ۴۸۵ بیعد؛ روضات الجنات ج ۲ ص ۶۲ بیعد؛ قصص العلماء ص ۲۳۸-۲۴۰؛ تاریخ عالم آرای عباسی، تهران امیر کبیر ج ۱ ص ۱۴۶-۱۴۷؛ ریاض الشعراء چاپ تهران ۱۳۱۶ ص ۲۷۸؛ تذکره نصرآبادی تهران ۱۳۱۷ ص ۱۵۱-۱۵۲؛ ریحانة الادب ج ۳ ص ۱۱۷-۱۲۱؛ آتشکده آذر چاپ آملی دکتر سادات نامری ص ۹۲۴-۹۲۵؛ مجمع الفصحاء چاپ قدیم ج ۲ ص ۱۱۷-۱۱۸؛ هانری کرین، ج ۲ ص ۹-۵۳.

شاگردان مشهوری تربیت کرد که ملاصدرای شیرازی بزرگوارترین آنانست. دربارهٔ او نوشته‌اند که مردی عابد بود و در خواندن قرآن زیاده روی می کرد و خود در بیان احوال خویش مدعی کراماتی از قبیل رؤیت علی بن ابی طالب در یکی از خلسه‌هایش شد که شرح آن را خوانساری در روضات آورده است.^۱ او ابوعلی بن سینا را «سهیم سالف و شریک دارج» خود می‌نامید و رباعی مستزاد متوسطی دارد که باسقبال و بتضمین مصراعی از رباعی مشهور آن حکیم سروده و بمقام بلند علمی خود در آن اشاره کرده و آن چنین است :

تجهیل من ای عزیز آسان نبود	بی از شبهات
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود	بعد از حضرات
مجموع علوم ابن سینا دانم	با فقه و حدیث
وینها همه ظاهرست و پنهان نبود	جز بر جهلات

کار اساسی میرداماد در نزدیک ساختن فلسفه و دین، بی گمان گامی نویست که او در این راه برداشته باشد. این کاریست که از دوران کوشایی معتزلیان و اشعریان و مشائیان آغاز یافت و در محیط تشیع عهد صفوی بر شدت آن بسی افزوده شد. با اینهمه کوششهای میرداماد در این راه و همچنین در آوردن حکمت مشاء برنگگ اشراقی آن قابل توجهست. وی در الافق المبین از «تناهی زمان» و در نتیجه آن از «حدوث دهری» که یکی از نوآوریهای او در حکمت است، سخن می گوید و در همین کتاب و نیز در قبسات بحث در اصالت وجود و اصالت ماهیت را پیش می‌کشد و سرانجام با اصالت ماهیت تن در می‌دهد ولی شاگرد مشهورش ملاصدرا در این هردو مطلب در طریقی مخالف استاد خود گام نهاد و بعضی از حکمت شناسان دیگر که بعد از او آمدند همچنان اندیشه‌های میرداماد را دربارهٔ زمان مردود شمردند مانند محمد بن محمد زمان کاشانی^۲ در کتاب خود بنام «مرآة الزمان»، و جمال الدین

۱- روضات الجنات، ج ۲ ص ۶۴-۶۵.

۲- دربارهٔ او بنگرید به روضات الجنات ج ۷ ص ۱۲۴-۱۲۶.

خوانساری (م ۱۱۲۵ هـ) در حاشیه خود بر حاشیه خفزی بر الهیات تجرید؛ لیکن محمد اسمعیل بن محمد حسن مازندرانی معروف به «خواجویی»^۱ (م ۱۱۷۳) در رساله «ابطال الزمان الموهوم» میان اندیشه داماد و ریشه‌های آن و رد خوانساری حکومت و داوری کرده و در آن اشارتی دارد بعقیده محمد طاهر بن محمد حسین قمی شیخ الاسلام قم (م ۱۰۹۸ هـ) در کتاب «بهجة الدارين» که وجود زمان را پیش از آفرینش جهان بعنوان امتدادی نامتناهی تصور می‌کرد و این هم بنویه خود بی-شبهت نیست بگفتار محمد بن زکریای رازی (م ۳۱۳) که زمان را مانند قدمای چهار گانه دیگر امری وجودی و «قدیم» می‌شمرد و البته در این اندیشه از اعتقاد ایرانیان به «قدمای خمسه» پیروی می‌کرد، چنانکه در ذکر حال او و حکمت وی در مجلد اول ازین کتاب و نیز در کتاب «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» سخن گفته‌ام، و این را هم باید دانست که رازی خالق را در فوق آن «پیشینگان پنجگانه» یعنی: روان، خرد، جای، گاه، توم (هیولی) می‌گذارد و در این صورت زمان نزد او قدیم بالعرض می‌گردد که همانند است با پنداشت زمان در اندیشه پاره‌یی از متکلمان که آن را مفهومی منتزع از ابدیت و وجود خالق شمرده‌اند. - بهر حال میرداماد مبحثی خاص را درباره زمان در عهد مورد مطالعه ما گشود که پس از او مدتها بازماند. میر در اثرهای خود از پیشینیان مانند فارابی، ابن سینا، شیخ اشراق و فخر رازی و مانند گانشان بسیار یاد کرده و بنوشته‌های آنان استناد جسته است.

چنانکه پیش ازین گفتم میرداماد شعر فارسی می‌سروده و «اشراق» تخلص می‌کرد. ازوست:

چشمی دارم چو روی شیرین همه آب	بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب
جسمی دارم چو جان جنون همه درد	جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

*

۱- منسوب بمحلّه «خواجوی اصفهان» که خانه محمد اسمعیل مذکور در آنجا بود.

- *
 نتوان ز غم تو دل بتدبیر برید
 بر من نتوان بست بزنجیر دلت
 کودک نتوان بمهد از شیر برید
 وز تو نتوان دلم بشمشیر برید
- *
 هجران تو چون وصال جاوید شود
 حسرت ز تو شیرین تر از امید شود
 مه از تو به از هزار خورشید شود
 ای وای کسی که از تو نومید شود
- *
 ز آن پیش که خاک ما فلک کوزه کند
 بر مرقد ما خرام تا روح قدس
 بازیچه دور چرخ فیروزه کند
 از تربت ما حیات دریوزه کند
- *
 جان در غمت از جهان جدایی دارد
 دل و وصل تومی خواست قضا گفت آری
 سر در رهت آرزوی پایی دارد
 این جغد کنون سر همایی دارد
- *
 دل عادت چشم جنگجوی تو گرفت
 گفتم که خط تو جانب من گیرد
 جان کرد هزیمت سر کوی تو گرفت
 آن هم طرف روی نکوی تو گرفت
- *
 از شرم رخت چهره نهان دارد مهر
 مهر تو که نور مهر و مه سایه اوست
 وز عشق تو تب در استخوان دارد مهر
 من دارم و من، گر آسمان دارد مهر
- *
 ای عشق مگر مایه بود آمده‌ای
 نقصان بتو از چشم بدکس مرصاد
 کز سر تا پا تمام سود آمده‌ای
 کارایش دکان وجود آمده‌ای
- *
 اشراق دل از غم بنان شاد مکن
 این دیر فنا را سر آبادی نیست
 بتخانه ز سنگ کعبه آباد مکن
 اندر ره سبیل خانه بنیاد مکن

از همدورگان مشهور میرداماد، امیر ابوالقاسم فرزند
 میرفندرسکی^۱ میرزا بیگک پسر امیر صدرالدین موسوی فندرسکی معروف
 به «میرفندرسکی» است که پیرامون سال ۹۷۰ هـ ولادت یافته و در سال ۱۰۵۰ بهشتاد
 سالگی در اصفهان بدرود حیات گفته و در تخت پولاد بخاک سپرده شده است. وی
 با شاه عباس^{نخستین} و جانشینش شاه صفی همزمان و از بزرگداشت آندو برخوردار
 بود. تذکره نویسان او را در عصر و زمان خود بلکه در همه عهدها و زمانها بی مانند
 شمرده و در این راه البته طریق مبالغه پیموده اند ولی بهر حال او جامع معقول و
 منقول و مردی دانا و وارسته و صوفی منش و از مصاحبت صاحب جاهان و مقامداران
 بر حذر بود. پشمینه می پوشید و با مردم تنگ مایه می جوشید. گویند روزی شاه عباس
 بتعریض در اثنای سخن با میر گفت «شنیده ام بعضی از طلبه علوم در سلك او باش
 حاضر و بمزخرفات ایشان ناظر می شوند» و میر که مقصود را دریافته بود گفت:
 «من هر روز در کنار معر که ها حاضرم و کسی را از طلاب در آنجا نمی بینم!»^۲ وی
 مدنی را بطریق سیر آفاق و آنفس در سرزمین هند گذراند و دوبار بمعرفی آصف خان

۱- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۱۵۳-۱۵۴.

* طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۷۰.

* ریاض العارفین هدایت، تهران ۱۳۱۶ ص ۲۷۶-۲۷۸.

* ربحانة الادب، ج ۳ ص ۲۳۱-۲۳۲.

* آتشکده آذر، بتصحیح آقای دکتر سادات ناصری، تهران ص ۷۹۲-۷۹۷.

* روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ج ۲ ص ۳۵۴ و ۶۸ و در حاشیه ص ۳۵۴-

۳۵۵ داستانی از ملا محمد نراقی درباره میرفندرسکی نقل شده و بی گمان از کرامتهای
 ساختگی درباره اوست. آگهی خوانساری درباره فندرسکی هم سخت ناچیزست.

* فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ج ۲، لندن ۱۸۸۱

ص ۸۱۵.

* ترجمه تاریخ ادبیات ایران، ادوارد پرون، ج ۴، تهران ۱۳۱۶ ص ۲۶۱ و ۲۸۶.

۲- ریاض العارفین، ص ۲۷۶.

وزیر شاه جهان، یک بار بسال ۱۰۳۷ و بار دیگر در ۱۰۴۶ هـ یا آن پادشاه دیدار کرد و سرانجام در عهد فرمان روائی شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) باصفهان بازگشت و بقول نصرآبادی «آن پادشاه قدر دان بدیدنش رفته، با وجود این اعتبار تغییر در اوضاع او بهم نرسیده همان در عالم بی تکلفی و بی تعلقی سیار بود تا روح پر فتوحش در بهشت جاویدان مأوا گرفت». بنابراین آنچه در دبستان مذاهب آمده‌وی بر اثر معاشرت با بعض پیشوایان زرتشتیان هند با اندیشه‌های آنان آشنایی یافت و گذشته ازین اقامتش در هندوستان موجب شد که بافکار هندوان در حکمت و عرفان نیز راه جوید و همین امر مایه تمایل وی بتدوین منتخبی از کتاب «جوگ باشست»^۲ و نوشتن شرحی بر آن گردید. جوگ باشست تفسیر است از عرفان هندی بدست «آناندان» کشمیری که بامر جلال‌الدین اکبر پادشاه تیموری هند (۹۶۳-۱۰۱۳ هـ) مانند بسیاری دیگر از کتابهای معتبر هندویی پارسی در آمد. گزارنده این کتاب از سانسکریت پارسی نظام‌الدین پانی پتی است. میرفندرسکی ازین ترجمه منتخبی ترتیب داد و بر آن شرحی نوشت و بعدها فرهنگی برای آن تنظیم شد که گویا از خود میر نباشد.^۳

از میان اثرهای دیگر میر معروفتر از همه کتاب اوست در موضوعات علوم بنام «صناعیه» بفارسی که پیش ازین بدان اشاره کرده‌ام^۴. دیگر رساله‌پی باسم «مقوله الحركة والتحقیق فیها» که در آن گوید هر حرکتی بمحرک اول که خالق بگانه است باز می‌گردد و اعتقاد بر مثل افلاطونی را درین مورد باطل می‌شمارد. دیگر پاسخنایست بفارسی درباره «ذاتی وتشکیک و عدم تشکیک او» که مسئله‌یست

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، لندن ۱۸۸۱،

ج ۲ ص ۸۱۵-۸۱۶.

۲- Yoga - Vasishta یا Jog - Basisht.

۳- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سهسالار، ابن‌یوسف شیرازی، ج ۲ ص ۲۵۵؛ فهرست

کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۴۲۸ - ۴۲۹.

۴- همین کتاب و همین جلد ص ۲۸۷.

میان مشائیان و اشراقیان. میر در آغاز این پاسخنامه گوید: «معتقد این ضعیف آنست که نشاید ذانی مقول بتشکیک باشد»^۱.

همچنانکه نوشته‌ام میر ابو القاسم شعر فارسی می‌سرود و قصیده‌ی حکیمانه از او که بسیار لحن اشراقی و عرفانی دارد، مشهورست. آن قصیده را آقا محمد صالح خلخالی شرح کرده است^۲. قصیده یاد شده میر با استقبال از قصیده‌استادانه و حکیمانه ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی سروده شد که بدین مطلع است:

چیست این گنبد که گویی پر گهر در ریاستی یا هزاران شمع در پنگانی از میناستی
و منتخبی از قصیده میر چنین^۳:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی	صورتی در زیر دارد هر چه بر بالاستی
صورت زیرین اگر با نردبان معرفت	بر رود بالا، همان با اصل خود یکناستی ^۴
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری	گر ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی
جانا گرنه عارضستی ز بر این چرخ کهن	این بدنها نیز دایم زنده و برپاستی
هر چه عارض باشد او را جوهری بابدنخت	عقل بر این دعوی ما شاهدی گویاستی

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۹۱.

۲- طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۳۶.

۳- در این قصیده استعمال باء در پایان بیتها گاه درست و گاه بیرون از قاعده دستور زبان فارسی است. مثلاً در بیت نخستین از قصیده میر فن‌درسی دستور فصیحی پارسی گوی را در این راه بکار بست و لیکن در بیت دوم دانسته یا نادانسته قاعده را رعایت نمود. استعمال این باء، بجز معنی استمرار و مداومت عمل، تنها در جمله‌های شرطی و رجایی و تشبیهی و جواب شرط مجاز است، و چون در اینجا مجال توضیح بیشتر ندارم خواننده را دست کم بهمین قصیده استاد ناصر بن خسرو قبادیانی که در متن ذکر کرده‌ام، مراجعه می‌دهم تا بداند که استادان پارسی گوی پیشین در رعایت دستورهای زبانی چگونه عمل می‌کرده‌اند. آن قصیده تمامی در نسخه‌های چاپی دیوان ناصر خسرو و در مجمع الفصحاء هدایت، چاپ قدیم، ج ۱ ص ۶۲۹-۶۳۰ درج شده است.

۴- میر در این بیت همان اندیشه را گنجانده است که در رساله «مقوله الحركة» آورد.

می‌توانی توز خورشید این صفتها کسب کرد
 صورت عقلی که بی‌پایان و جاویدان بود
 جان عالم گویمش گریب‌جان دانی بتن
 هفت ره بر آسمان بالای ما فرمود حق
 می‌توانی از رهی آسان شدن بر آسمان
 ره نیابد بر دری از آسمان دنیا پرست
 هر که فانی شد باو یابد حیات جاودان
 این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند
 زین سخن بگذر که این مهجور اهل عالمت
 هر چه بیرونست از دانش نیاید سودمند
 نیست حدی و نشانی کردگار پاك را
 قول زیبا نیست بی‌کردار نیکو سودمند
 گفتن نیکو ببنیکویی نه چون کردن بود
 عقل‌کشتی آرزو گرداب و دانش بادبان
 نفس را چون بندها بگسست یابد نام عقل
 گفت دانا نفس ما را بعد ما حشرست و نشر
 گفت دانا نفس ما را بعد ما باشد وجود
 نفس را نتوان شود، اورا ستودن مشکل است
 گفت دانا نفس را وصفی نیارم هیچ گفت
 این سخنها گفت دانا، هر کسی از وهم خویش
 بیتکی^۱ از بومعین^۲ آرم دراستشهاد این

روشنست و بر همه تابان و خود تنهاستی
 با همه هم بی‌همه مجموعه و یکتاستی
 در دل هر ذره هم پنهان وهم پیداستی
 هفت در از جانب دنیا سوی عقباستی
 راست باش و راست رو کآنجان باید کاستی
 در نه بگشایند بروی گرچه درها واسنی
 چون بخود افتاد، کارش بی‌شک از منوتاستی
 بی‌برد بر رمزها هر کس که او داناستی
 راستی پیدا کن و این راه رو گر راستی
 خویش را کن ساز اگر امروز و گرفتارستی
 نی برون از ما ونی با ما ونی بی‌ماستی
 قول با کردار زیبا لایق و زیباستی
 نام حلوا بر زبان راندن نه چون حلواستی
 حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
 چون ببندی بررسی بند دگر برجاستی
 هر عمل کامروز کرد اورا جزا فرداستی
 در جزا و در عمل آزاد و بی‌همناستی
 نفس بنده عاشق و معشوق آن مولاستی
 نه بشرط شیء باشد نه بشرط لاسنی
 در نیابد این سخنها کاین معما هاستی
 گرچه او در باب دیگر لایق اینجاستی

۱- استعمال «بیتکی» در مقام استشهاد بگفتار استادی بلند مرتبه چون ناصر خسرو

خالی از غرابت نیست!

۲- مقصود ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی متکلم و ادیب و شاعر بزرگ

است چنانکه در متن گذشت.

هر کسی چیزی همی گوید بتیره رای خویش
 کاش دانایان پیشین می بگفتندی تمام
 خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در بی است
 تا گمان آید که او قسطای بن لوقاستی^۱
 تا خلاف ناتمامان از میان برخاستی
 خواهشی باید که بعد از وی نیاشد خواستی
 این رباعی هم از میرست:

دنیا بگذاشتم باهل دنیا
 دنیا نکند قبول مرد دانا
 الآسه چهار چیز ناچاری را
 آبرز و باد و شراب و صهبا

از باز ماندگان میر ابو القاسم فندرسکی یکی میر ابو طالب فندرسکی بود که
 بر التکملة فی شرح التذکره شمس الدین محمد خفری، که خود شرحیست بر تذکره
 الیهیة اثر خواجه نصیر الدین طوسی، حاشیه‌یی نوشت^۲؛ و دیگر سید محمد فند-
 رسکی که در پایان سده سیزدهم و آغاز سده چهاردهم هجری در نهران بصر می برد
 و صاحب طرائق الحقائق اورا می شناخت و وی را ستوده و مرگش را بسال ۱۳۱۳ هـ
 در نهران نوشته است^۳.

از شاگردان معروف میر فندرسکی حسین بن آقا جمال الدین
 خوانساری (۱۰۹۸ هـ) است که حکیم و منکلم و محدث
 و فقه بزرگ عهد خود بود و بسبب اهمیتی که در حوزه

آقا حسین
 خوانساری^۴

۱- مراد قسطنین لوقا البعلبکی پزشکی و فیلسوف و ریاضی دان مسیحی، مترجم
 نام آور کتابهای علمی از یونانی بتازیست که در سده‌های دوم و سوم هجری می زیست و
 من در کتاب «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی» بتفصیل درباره او سخن گفته‌ام. بنگرید
 بآن کتاب، چاپ چهارم، (۱۳۵۵ خورشیدی) صفحه‌های ۷۱-۷۳ و ۳۴۵-۳۴۷. قسطنین
 را باید یکی از چند پایه گذار دانشهای عقلی در تمدن اسلامی دانست که اتفاقاً نزدیک بهم
 آنان نامسلمان و ادامه دهنده سنتهای مراکز علمی ایران و کناره‌های بالابین نرات و کشورهای
 نزدیک دریای میانه (مدیترانه) بوده‌اند.

۲- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۹۱۰؛ گاهنامه سال ۱۳۱۱ ص ۱۶۳.

۳- طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۴- درباره او بنگرید به:

های علمی یافت به «محقق خوانساری» مشهور گشت و نیز بعلمت آنکه پدر و پسرش هر دو جمال‌الدین نام داشتند ازو با لقب «ذوالجمالین» یاد شده است. وی در حکمت شاگرد میرفندرسکی بود و در فقه و حدیث شاگرد ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، و علاوه بر این دو چندتن از استادان مشهور عهد خود را درک و در محضر آنان تلمذ نمود و خود نیز گروه بزرگی از عالمان معقول و منقول را تربیت کرد. آقا حسین خوانساری در دوران پادشاهی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵هـ) اعتبار بسیار و بر شخص سلطان نفوذ فراوان داشت و این ارجمندی او دستمایه‌ی وافر برای ترویج دانشهای عقلی و حمایت از حکمت و حکیمان گشت. محقق خوانساری چند اثر در حکمت دارد که مهمتر از همه آنهاست: حاشیه بر شرح اشارات طوسی؛ دو حاشیه بر کتاب الشفاء؛ ترجمه الهیات شفا بفارسی؛ الجبر والاختیار؛ الجزء الذی لایتجزأ؛ حاشیه بر شرح تجرید قوشچی؛ رساله در شبهات (شبهة الاستلزام، شبهة الطفره، شبهة الایمان و الکفر)؛ شرحی بر هیئت فارسی قوشچی. از آقا حسین مجموعه‌ی از منشآت مانده که حاوی چند نامه و وقفنامه و قباله و نظایر آنهاست و ارزش انشائی خاصی ندارد. وفاتش بسال ۱۰۹۸ هـ در اصفهان اتفاق افتاد و در تخت فولاد بخاک سپرده شد و بحکم شاه سلیمان قبه‌ی بر آرامگاه او بنا نهادند که هنوز برجاست. از جمله ماده تاریخهای وفات اوست: «رفت از جهان کسی که نیامد عدیل او» و «امروز هم

-
- ←
- * روضات الجنات، چاپ تم، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۸.
 - * امل الامل، بغداد، ج ۲، ص ۴۲.
 - * تذکرة نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۲-۱۵۳.
 - * ربحانة الادب، ج ۳، ص ۴۸۷-۴۸۸.
 - * ریاض العارفين، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۱۶.
 - * نتایج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶، ص ۱۹۰-۱۹۱.
 - * قصص العلماء، چاپ تهران، ص ۲۸۱.
 - * آتشکده آذر، تهران ص ۱۰۴۸-۱۰۵۰.
 - ۱- مجله یادگار، سال اول، شماره ۸، ص ۳۸-۴۰.

ملائکه گفتند یا حسین» (= ۱۰۹۸). وی شعر پارسی می سرود و ازوست:
چیزی نمانده در ره دین شیخ ساده را جز دامن ردا که کند صاف یاده را

*

تا دست بهمت رسایی نزنمی بر منت نخلق پشت پایی نزنمی
چون حلقه مباح در جهان چشم نهی تا هر ساعت در سرایی نزنمی

*

ای باد صبا طرب فزا می آیی از طرف کدامین کف پا می آیی
از کوی که برخاسته ای راست بگو ای گرد بچشم آشنا می آیی

*

تا کی پی هر صورت زشتی باشی در مذهب آب و گل کنشتی باشی
دل بر نکنی ز قالبی چند نهی خاکت بر سر که کم ز خشتی باشی

پسر آقا حسین خوانساری، آقا جمال هم از فقیهان و متکلمان
آقا جمال خوانساری و حکمت شناسان عهد خود بود و همراه چند تالیف در فقه

و اصول کتابهایی هم در حکمت داشت که از آنهاست حاشیه بر شفا و حاشیه بر اشارات.
مرگش در ۱۱۲۵ هـ روی داد و گورش در تخت فولاد اصفهان، در مزار پدرش هست.

محمد مسیح بن اسمعیل فسایی از شاگردان آقا حسین
ملا مسیحای شیرازی خوانساری بود که گذشته از تالیف در حکمت بتازی و

بپارسی شاعری می کرد و چندی هم شیخ الاسلام فارس بود. از اثرهای او یکی
کتاب اثبات واجب بفارسی است. در شعر «معنی» تخلص می کرد و با میرزا محمد
محمد طاهر نصرآبادی صاحب تذکره دوستی و رابطه داشت مرگش در تذکره نصرآبادی
سال ۱۱۱۵ و در بعضی از مأخذهای دیگر ۱۱۲۷ هـ نوشته شده است. این بیتها

ازوست:

بپیری پیش گیرند اهل دنیا دامن خواهش تند این خارها چون خم شود قلاب می گردد
 همچو داغ لاله بخت ما نقاب وصل ماست گردد آغوش تو ییم از پیرهن در آتشیم
 رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند بر روی او بدیده معنی نظر کنیدا
 میرزا محمد بن حسن شروانی داماد ملا محمد تقی مجلسی
 میرزا محمد شروانی^۱ و از شاگردان آقا حسین خوانساری بود. وی همراه اثر-

های متعددش در موضوعهای دینی چند کتاب در حکمت دارد مانند حاشیه بر شرح
 تجرید قوشچی، حاشیه بر حاشیه قدیم دوانی و حاشیه بر شرح حکمة العین و
 رساله‌ی بفارسی در باب توحید و نبوت و امامت، رساله‌ی دره معنی بداء، رساله
 در معنی اختیار، رساله در کائنات جو، رساله‌ی در هندسه و کتاب انموذج العلوم و
 جز آنها. وی شعر فارسی می سرود. ازوست:

یاد تو کنم دلم پر از خون گردد وین دیده اشک خیز جیحون گردد
 هر چند ز دیده اشک حسرت بارم در سینه ام آتش غم افزون گردد
 میرزا علی رضای اردکانی منخلص به «تجلی» از شاگردان
 مشهور محقق خوانساری است. وی از کدخدایان زادگان
 تجلی^۲

اردکان فارس بود که در آغاز جوانی باصفهان رفت و در آنجا بکسب دانش پرداخت
 و پس از مدتی تعلّم در خدمت محقق مذکور سفری بهند کرد و از جانب بزرگان
 آن دیار مهربانیها دید لیکن در آنجا دیر نماند و باصفهان باز گشت و بسبب مقام
 علمی که داشت در آن شهر شهرت بسیار یافت و بمرتبه مدرسّی مدرسه والده رسید
 و شاه عباس دوم بسال ۱۰۷۲ محلی را در اردکان برسم سیورغال بدو وا گذاشت
 و او در همان حال که عوزه درسی خود را اداره می کرد بتألیف و تصنیف و سرودن

۱- تذکره نصرآبادی ص ۱۷۴؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳ ص ۱۳۳.
 ۲- درباره او بنگریده: روّضات الجنات، ج ۷ ص ۹۳ بیعد؛ تذکره نصرآبادی ص ۱۵۷.
 ۳- رجوع شود به: بهارستان سخن، میر عبدالرزاق خوانی، ص ۵۷۵-۵۷۸؛ تذکره
 نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۱۶۸-۱۷۰؛ آتشکده آذر، بمبئی، ص ۲۶۵؛ روّضات الجنات،
 ج ۲، ص ۳۵۳؛ سرو آزاد، میر غلامعلی آزاد، ص ۱۱۵-۱۱۶.

شعر نیز سرگرم بود و با این حال پس از چند سال مسند تدریس را رها کرد و بیهکه و از آنجا بشیر از رفت و همانجا بود تا بسال ۱۰۸۵ هـ بدرود حیات گفت. تجلی در موضوعهای علمی و دینی اثرهایی دارد از آنجمله است رساله‌ی بفارسی در منع نماز جمعه در غیبت امام که ملحقانی بر آن در رد رسالهٔ ملا محمد باقر خراسانی دربارهٔ وجوب عینی آن افزود که خود حکم رساله‌ی مستقل دارد. ملا محمد گیلانی معروف به «سراب» رساله‌ی در رد رسالهٔ علی رضا تجلی نوشت. تجلی تفسیری بفارسی بر قرآن و رساله‌ی هم بفارسی دربارهٔ امامت دارد بنام سفینه النجاة و گذشته از نهادیوان قصیده و غزل^۱ و یک مثنوی بنام معراج الخیال^۲ از او در دست است. از اوست:

از اضطراب کار مهیا نمی‌شود سبیل از دویدنست که دریا نمی‌شود
باز آ که بی جمال تو آغوش عشرتم همچون کمان حلقه ز هم وا نمی‌شود

*

نقابش از صفای چهره صبح اندودمی گردد گل رخسارش از مهتاب گرد آلودمی گردد
فلک را آه گرم عشق‌بازان مضطرب دارد چو فانوس خیال این آرزو از دود می‌گردد

*

آن را که منزّه نبود ذات و صفات از درس کلام و حکمتش نیست نجات
در طبع بتدان بجهل بر گردد علم در طینت مار سمّ شود آب حیات

*

گر نگذری از طریقهٔ علم و عمل هر تفصیلی که هست یابی مجمل
کثرت همه از وجود اصلی خیزد از نفس دوم دو تا ببیند احوال

*

در حسن و حیا آب روان در کشتست در دل اثرش چو شعله در انگشتست
مشار نکو حسن خراباتی را چون معنی بیت هجو خوبش زشتست

۲- فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ایران، ج ۳ ص ۶۶۶.

۳- ضمیمهٔ فهرست نسخه‌های خطی نرسی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، ربو، ص ۲۳۵.

نام آورترین فیلسوف عهد صفوی صدر المتألهین صدرالدین -
صدرالدین شیوازی^۱ محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به «ملا صدرا» ست.
 وی مراحل واقعی تعلم فلسفی را در خدمت استاد بزرگ عهد خود میر محمد باقر
 داماد گذرانده و در دانشهای منقول شاگردی شیخ بهاء الدین عاملی کرده و خود جامع
 همه دانشهای عقلی و نقلی زمان خویش بوده است. وی در این هردو دسته از
 دانشها تألیفات پر ارزش از خود بیادگار نهاد، خواه در حکمت که با ذوق اشراقی
 و عرفانی خود مباحثهای خاصی را در آن پیش کشید، و خواه در تفسیر قرآن که
 چندین رساله مقرون بنأویلهای فلسفی در این راه بوجود آورد، یا در دیگر دانشهای
 دینی که در همه آنها همساز با اندیشه‌های عرفانی و حکمی خود کار کرد و بعلت
 اینهمه «تجاوزها» که بمرزهای اعتقادی قشربان روزگار «مرتکب» گشت از آسیب
 اعتراضها و تکفیرهای ظاهر بینان برکنار ماند. شیخ محمد باقر خوانساری می نویسد:^۲
 «در چندین کتاب از مصنفاتش سخنانیست که با ظواهر شریعت سازگار نیست، و
 ظاهراً مبتنی است بر اصطلاحهایی که ویژه اوست و نمی توان آنها را بهیچروی

۱- درباره او بنگرید به:

* امل الآمل، شیخ حر عاملی، چاپ نجف، ج ۲ ص ۲۳۳.

* روضات الجنات، چاپ قم ج ۴ ص ۱۲۰-۱۲۲.

* سلافة العصر ص ۴۹۱.

* اعیان الشیعه، ج ۵ ص ۹۹.

* الذریعه ج ۲ ص ۲۳۲ و موردهای دیگر در ذکر کتابهایش مانند ج ۲ ص ۶۰ و ج ۶

ص ۱۹ و ج ۷ ص ۹۹ و جز آنها.

* طرائق الحقائق، ج ۱ ص ۹۶-۹۷.

* ترجمه جلد چهارم از تاریخ ادبیات برون، چاپ اول ص ۲۶۱ و ۲۸۰.

* الکنی واللقاب، ج ۲ ص ۴۱۰.

Henry Corbin, *Terre Céleste et Corps de Résurrection*, 1980, — p. 181-182. — *En Islam iranien*. IV. P.54-122.

۲- ترجمه از روضات الجنات، ج ۴ ص ۱۲۱.

دلیل کفر و تباهی اعتقاد او شمرد، اگرچه این امر مایه بدگمانی گروهی از فقیهان بزرگت باو و بکتابهای او و بلکه فتوی دادن بکفریش شده است؛ و از میان این فقیهان عالم یکی در وصف شرحی که صدرالدین بر اصول کافی نوشته چنین گفت که: شرحهای کافی بسیار و همه در مرتبه‌ی بلند هستند ولی نخستین کسی که آن را شرح کفرآمیز کرده این صدراست!... و باز صاحب لؤلؤة^۱ از او ضمن استادان دامادش مولی محسن فیض در حکمت و کلام یاد کرده و گفته است: اما مولی- صدرالدین مذکور صدرالدین محمدبن ابراهیم مشهور بملاصدرا حکیم و فلسفی و صوفی تحت^۲ بوده و هنگامی که بسفر می‌رفت در بصره بسال ۱۰۵۰ در گذشت، و او را پسری دانشمندست... بنام میرزا ابراهیم که مردی فاضل و عالم و متکلم بزرگوار شریف و جامع بیشتر دانشها خاصه دانشهای عقلی و ریاضی بود و یکی از یاران ما^۳ بعد از ستایش او گفت که او براسنی مصداق بخرج الحقی من المیت است^۴، و او دانش را از چندتن و از آنجمله از پدرش آموخت لیکن برمسلك او راه نیمود و خلاف طریقه پدر در تصوف و حکمت بود، و در زمان دولت شاه عباس دوم بسال ۱۰۷۰ در شیراز در گذشت و از تالیفهای او حاشیه‌ی بر شرح لمعه تا کتابزکات، و کتاب عروة الوثقی در تفسیر است.^۵

اینست لحن عالمان شرعی زمان ملاصدرا و بعداز او درباره‌اش، و بهمین سبب است که ازو، باهمة جلالت قدر و رجحانی که در تفکر بر بیشتر از آنان داشته، در چند کتاب این عهد که در شرح عالمان نوشته شده، بسیار باختصار یاد کرده‌اند و از

۱- مقصود لؤلؤة البحرین تألیف شیخ یوسف بن احمد البحرانی (م ۱۱۸۶ هـ) است و این مطلب در صفحه ۱۳۱ آن کتاب نقل شده.

۲- بحث بفتح اول و سکون دوم و سوم: ساده و خالص از هر چیز.

۳- مراد عالمی از عالمان دینست.

۴- می‌خواهد بگوید که پدید آمدن چنین پسری دیندار از آن چنان پدر بی‌دین ملحد مصداق فراز آمدن زنده است از مرده؛ و این بدترین بدگویست که عالمان دین از صدرا ی بیچاره کرده‌اند!

زندگانش اطلاع زیاد در دست نیست؛ ولی با تحقیقاتی که در این چندسال اخیر شده، و بویژه با پژوهشهای بخش ایرانشناسی انستیتوی ایران و فرانسه که فاضل فقید معاصر استاد هانری کُربتن^۱ سرپرستی می کرد، کارهای اساسی در باره او انجام گرفت. گذشته ازینها چون از اواخر عهد صفوی بیعد اثرهای ملاصدرا در حوزه های تدریس و تحقیق فلسفی محلّ مراجعۀ استادان و دانشجویان این فن بود، تقریباً همه کتابها و رساله های اساسی او چند بار بطبع رسید و گذشت روزگار، برغم معاندان کج اندیش، مقام و مرتبۀ بلند او را بصورتی روزافزون حفظ کرد و بمدارج بلند رسانید. علاوه بر این آثار ملاصدرا بسبب همین اهمیت که گفتیم، مورد تحقیق بسیاری از حکمت شناسان و آموزندگان فلسفه قرار گرفت و بر آنها شرحها و حاشیه ها نوشته شد.

صدر المتألهین بعد از طی مراحل تحصیل در خدمت استادان خود نزدیک ده سال در ده «کَهک» نزدیک قم انزوا اختیار کرد و ایام خود را بر ریاضت و مکاشفه گذرانید و بعد از آن بشیر از رفت و در مدرسه اللهوردیخان بتعلیم حکمت پرداخت و تا پایان عمر خود هفت بار پیاده بسفر حج رفت و در بازگشت از آخرین سفر در بصره بدرود حیات گفت (۸۱۰۵۰).

اثرهای ملاصدرا در حکمت و بعضی از رشته های علوم شرعی متعددست و شماره آنها از کتاب و رساله از چهل در می گذرد و جز رساله سداصل همه آنها بتازیبست. از جمله مهمترین کتابهای او در حکمت است: «الحکمة المتعالیة» معروف به «الاسفار الاربعة»، انصاف الماهیة بالوجود، رساله تصور و تصدیق، شرح بر قسمت طبیعی والهی هدایة اثیر الدین ابهری، الشواهد الربوبیة، الحکمة العرشیة، الواردات القلیبیة، المظاهر الالهیة، المسائل القدسیة، المبداء والمعاد، المشاعر، طرح الکونین، کسراصنام الجاهلیة، اتحاد العاقل والمعتول، اکسیر العارفین فی معرفة طریق الحق والیقین، اجوبة عن مسائل عویصة، حدوث العالم، حاشیه بر شرح حکمة الاشراق

قطب‌الدین شیرازی، حاشیه بر الهیات شفا. - تفسیرهای فلسفی او را پیش ازین نام برده‌ام. تقریباً همه کتابها و رساله‌های ملاصدرا جداگانه و یا جمعا (مجموعه رسائل او) هر کدام يك یا چندبار چاپ شده است.

بر اثرهای صدرالدین شیرازی بسبب اهمیت وافر و رواج شدید آنها در حوزه‌های فلسفی و در میان حکمت‌شناسان سه قرن اخیر شرحها و حاشیه‌هایی نوشته شده و بعضی از آنها نیز موضوع بحث موافقان و مخالفان اندیشه‌های فلسفی او و رد و ایراد آنان بر یکدیگر گردیده است.

شرح‌هایی که بر کتاب اسفار ملاصدرا نوشته شده متعددست مثلاً از حکمت‌شناسان متأخر حاجی ملاحادی سبزواری، میرزای جلوه، ملا محمد اسمعیل بن محمد سمیع اصفهانی، میرزا محمد رضای قمشویی، ملا عبدالله زنتوزی، آقا علی مدرس تبریزی، ملاعلی نوری، میرزا محمود قمی و سید محمد مشکات بیرجندی بر آن حاشیه‌هایی نگاشته‌اند^۱؛ و الشواهد الربوبیه او را علی بن جمشید نوری در سال ۱۲۴۶ هـ بصورت پراکنده شرح کرد و میرزا احمد اردکانی آنرا در سال ۱۲۴۵ هـ پارسی در آورد^۲؛ المشاعر را شیخ احمد احسائی بطریق رد و انکار شرح نمود و نیز محمد جعفر بن محمد صادق لنگرودی، زین العابدین بن محمد جواد نوری، ملاعلی نوری، ملا اسمعیل اصفهانی و میرزا احمد اردکانی بر آن شرحها یا حاشیه‌هایی نوشتند که بعضی از آنها بطبع رسیده است^۳؛ الحکمة العرشیه در شرحی که احسائی بر آن نوشته بمورد ایراد وی در آمده و سپس ملا محمد اسمعیل اصفهانی شرح دیگری بر آن نگاشت و بر شرح احسائی ایرادها گرفت و بازمین کار را زین العابدین-

۱- درباره اسفار و حاشیه‌های آن بنگرید به: الذریعه ج ۲ ص ۶۰ و ج ۶ ص ۱۹ و ج ۷ ص ۹۹؛ و فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ص ۲۲۰۷.

۲- درباره این هر دو رجوع شود به فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳، ص ۲۴۴ و ص ۲۹۹.

۳- ایضاً همان فهرست، ج ۳ ص ۲۸۲.

بن محمد جواد نوری کردا.

اکنون برای نمونه موضوعهای بعضی از کتب صدر المتألهین را با رعایت کمال اختصار می آورم: کتاب «الحکمة المتعالیة» یا «اسفار اربعه» در چهار قسمت وجود، جوهر و عرض، الهی و نفس است و اختصاص دارد بکلیات اندیشه صدرای شیرازی در حکمت طبیعی و حکمت الهی که در آن برهان و شهود را بهم آمیخته و از این دو راه بیان مطالب مهمی درباره اصالت وجود، حرکت جوهری، اتحاد عاقل و معقول، حدوث عالم، تجرد خیال، مثال افلاطونی و عالم مثال، معاد، با رعایت جانب استدلال توفیق یافته است.

الشواهد الربوبیة در میان کتابهای ملامتدرا ارزش خاص دارد زیرا چنانکه او خود گفته بسیاری از اندیشه‌های خود و اسرار حکمت خویش را که بتفاریق در کتابهایش آورده و با اصلاً از بیم نامحرمان نتوانسته است آشکارا بگوید در این کتاب مندرج ساخته است. صدر المتألهین این کتاب را بر پنج مشهد منقسم کرده و در آنها معانی عامه، وجود واجب و آفرینش، معرفت معاد، معاد جسمانی و بهشت و دوزخ، و نبوت را مورد بحث قرار داده است.

در «الحکمة العرشیه» از معرفت واجب الوجود و معاد سخن رفته است؛ و الواردات القلبیة موقوف شده است بر بیان اسراری از حکمت الهی که از حکیمان دیگر بعاریت نگرفته و از اشراقانیست که بر قلب صدرالدین وارد گردیده است؛ و کتاب المشاعر اختصاص بحکمت الهی دارد و در آن از وجود واجب و یگانگی صفت‌های او و خلقت سخن می‌رود و بر مبنای معرفت وجود که از بنیادهای اصلی حکمت صدراییست، شناخت وجود خالق و موضوع معاد و مسأله اتحاد عاقل و معقول و مانند این جستارها بمورد بحث و تحقیق در می‌آید. در رساله «طرح الکونین» بدین اصل توجه شده است که معاد و رستاخیز برای همه هستیهاست و جملگی «هستها» بجهان الهی و ملکوتی باز گشت خواهند داشت.

پیدا است که نه شرح کتابهای ملاصدرا، که پر است از اندیشه‌های تازه و غامض او در فلسفه، و نه شرح حکمت او چنانکه خواننده را از چندی و چونی آن بنامی آگاه سازد، در این مختصر میسر نیست. آنچه گفته شد بقصد ترسیم دورنمایی از مطالبهای اساسی کتابهایش بود، و درباره خلاصه حکمت او باید این چند کلمه را بیاد داشت که در اندیشه فلسفی او سیر حکمت و عرفان اسلامی ایران بمرحله کمال پیوست و استدلال و ذوق و وحی و شهود و اشراق با دیدی بسیار وسیع درباره عالم امکان و مبانی وجود با هم در آمیخت و بصورت واحدی در آمد چنانکه جدا شمردن آنها از یکدیگر نه جاز است و نه ممکن.

وی در حکمت مباحثهای مهمی را یا ابداع کرد و یا اگر پیش از او مطرح بود بکمال رسانید و در نوشته‌های خود آورد مانند وحدت، تشکیک، اصالت وجود، تجرد خیال و اختلافیت آن، اتحاد عاقل و معقول، حرکت جوهری و مانند آنها. بالاتر از همه اینها در اندیشه او کاری که از دوران فعالیت نخستین دانیان معتزلی در پیوند دادن دین و فلسفه آغاز شده و در تمام دوره اسلامی امتداد یافته بود، به نتیجه رسید و بهمین سبب اگرچه این حکیم عالیقدر در حیات خود از طعن فقیهان در امان نماند، و بعد از او هم تا چندگاه حمله‌هایی بدو و بنظام فلسفی او شد، لیکن آثارش زودبمورد مراجعه و تعلیم و تعلیم حوزه‌های عالمان علمی و متعلمان مذهب شیعه در آمد و هنوز هم در شمار کتابهای عالی درسی آنان و در ردیف شرح اشارات و کتاب الشفا و حکمة الاشراق و شرح‌های آنها قرار دارد و اگر بخواهیم موضوع را از دید شیعه امامیه بنگریم آثارش از نوشته‌های حکیمان دیگر برتر است چه گفتار یوعلی بر پایه سخنان یونانیانست که آنهمه طرف طعن و بدگویی عالمان و شاعران اسلامی بوده‌اند، و مقالات شیخ اشراق بسبب ریشه داشتن در اندیشه‌های ایرانی چنان بود که جان گوینده را بر سر گفتار خود نهاد و حال آنکه ملاصدرا کوشید تا در هر مورد و مقامی واردات و اشراقات خود را بر آیه‌های قرآن و گفتارهای منسوب پیامبر اسلام و پیشروان شیعه انطباق دهد و بدانها استشهاد نماید

وازیں راه به بینونت دین و حکمت، که داستانی بلند در درازی تاریخ تمدن اسلامی دارد، پایان بخشد.

شاگرد دیگر میرداماد که او هم در حکمت شهرت یافت
شمس‌الدین محمد گیلانی مشهور به «ملاشمسا»ست که با
همدوره خویش ملاصدرا مکاتبه داشت و فیلسوف شیرازی او را از بزرگترین برادران
خود می‌خواند.^۲ وی عمر خود را در سفرهای پیاپی بزیارتگاهها چون مکه و مشهد
می‌گذراند و چند گاهی در مکه «مجاور» بود چنانکه در «رسالة فی علم الله» که بسال
۱۰۲۸ هـ در مکه نوشت خود را «محمد الشهير بشمسا الجیلانی... المجاور بمکه»
معرفی نمود و در رساله دیگری که یکسال پیش از آن، در ماه صفر ۱۰۴۷، درباره
وجود واجب وهستی مخلوقات پرداخته باقامت خود در حجاز اشاره نموده است.
پیش از آن در سال ۱۰۴۵ که رساله‌یی در اثبات حدوث عالم می‌نوشت با تمام آن
در شهر مشهد اشاره نمود و سپس رساله دیگری از او بنام مسالك اليقين می‌بینیم که
آن را بسال ۱۰۶۰ در مشهد به پایان رسانید. پس مجاورتش در مکه دایم و تا پایان
حیات نبود. رساله‌های شمس را نمی‌توان مانند اثرهای همدوره نام آورش
صدرا، بعنوان کارهای اساسی در حکمت معرفی کرد و از آنها آشکارا برمی‌آید
که او در هم‌آهنگ ساختن باورداشت‌های شیعه و بنیادهای فکری فلسفه دنباله‌کار
استاد خود و حوزه فلسفی اصفهان را گرفته و همان راه را ادامه داده است. غیر از
رساله‌هایی که از او نام برده‌ام از وی رساله‌های دیگری بنام اثبات وحدة الواجب،
حاشیه شرح تجرید، و دو رساله فارسی بنام «اظهار الکمال علی اصحاب الحقیقة

۱- درباره او بنگرید بروضات الجنات، ج ۳، ص ۳۵۰، ذیل احوال محمد زمان تبریزی.

۲- در پاسخ ملاصدرا بملاشمسا درباره بعضی از مقولات حرکت و خاصه حرکت کمتی
و ادراکهای جزئی انسان و حیوان و حدوث یا عدم حدوث نفس... رساله موجود در
کتابخانه دانشگاه تهران (ج ۳، ص ۱۷۹).

والحال» و «بیان احوال موجودات» باقی مانده است.^۱

از شاگردان مقرب صدر المتألهین ملا عبدالرزاق بن علی

فیاض لاهیجی^۲ لاهیجی قمی منخلص به «فیاض» (۱۰۷۲م) است. درباره

او و پسرش میرزا حسن قمی پیش ازین در مبحث کلام اشارتی داشته و بیان حالش

را ببعدمو کوفی کرده بودم. وی شوی دختر ملا صدرا بود و نوشته‌اند که عنوان قلمی

(تخلص) فیاض را استادش بدو داد چنانکه داماد دیگرش ملا محسن را «فیض»

خواند. اصل عبدالرزاق از لاهیجانست و چون دیرگاه در شهر قم ماند و در مدرسه

معصومه آن شهر تدریس کرد به «قمی» شهرت یافت. وی در حکمت و کلام و منطق و

۱- همه این رساله‌ها که یاد کرده‌ام در کتابخانه دانشگاه تهران موجود و از جمله

کتابهای پرارزشیست که مرحوم استاد سید محمد مشکات بیرجندی سالها پیش بدان دانشگاه

بخشید. فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، منبعه‌های ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۳۵،

۲۲۷، ۲۷۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۴.

۲- درباره او بنگرید به:

* تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۶.

* نتایج الافکار، محمد قدرت‌الله گویاموی هندی، جمعی ۱۳۳۶، ص ۵۲۸-۵۳۹.

* امل‌الآمل، شیخ حر عاملی، بغداد، ج ۲ ص ۱۴۸.

* الذریعه، آقا شیخ آقا بزرگ‌تهرانی، ج ۱۴، ص ۲۳۸ و ذیل کتابهای او.

* بهارستان سخن، میر عبدالرزاق خوانی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۰۳-۵۰۴.

* ربحانة الادب، ج ۳، ص ۲۳۳-۲۳۵.

* مجمع الفصحاء، هدایت، ج ۲، ص ۲۷.

* ریاض العارفین، هدایت، تهران ۱۳۱۶، ص ۳۹۱.

* ترجمه تاریخ ادبیات برون، ج ۴، ص ۲۶۱ و ۲۸۶.

* روفاة الجنات، ج ۴، ص ۱۹۶-۱۹۸.

* آتشکده آذر، چاپ تهران ص ۸۴۶-۸۵۰.

* الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۳۰.

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۳، ص ۳۸۶.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ریو، ص ۲۰۵.

ادب و شعر و در دانشهای منقول دست داشت و در همه آنها توانا بود. وفاتش را صاحب روضات الجنات باشتباه در سال ۱۰۵۱ نوشته است و بعضی دیگر آن را بسال ۱۰۷۲ ذکر کرده‌اند و چون او دیر گاه بعد از استاد خود، تا دوران سلطنت شاه عباس ثانی، می‌زیست، تاریخ دوم درست بنظر می‌رسد، در حالی که همدرس و هم‌دامادش فیض نزدیک بیست سال بعد از مرگش زنده بود.

فیاض در کلام و حکمت آثار متعدد دارد. درباره دو کتاب فارسیش در کلام بنام گوهر مراد و سرمایه ایمان، که هر دو تا بعد ما در تعلیم این دانش بکار می‌رود، پیش از این اشارتی داشتم و بعد ازین بجای خود درباره آنها سخن خواهم گفت. در آغاز این هر دو کتاب توضیح کافی درباره علم منطق آمده است. از آثار مشهور دیگر او کتاب «مشارق الالهام فی شرح تجرید الکلام» است که در آن بی‌بحث در امور عامه توفیق یافته از آغاز تا مسأله کلام الهی را بمرور شرح و تحقیق در آورده است. این کتاب چند بار بطبع رسید. - دیگر حاشیه بیست بر حاشیه شمس الدین محمد خفری بر الهیات تجرید، که آن را بدرخواست شاگردان خود ترتیب داد. - دیگر حاشیه بیست بر قسمت جواهر و أعراض از شرح تجرید قوشچی که در آن بویژه بیان اختلاف حکیمان از یونان تا شیخ اشراق در موضوع علم واجب - الوجود پرداخته است. - دیگر حاشیه بیست بر حاشیه ملا عبدالله یزدی بر تهذیب - المنطق سعدالدین تفتازانی. - دیگر حاشیه بر شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی. از کتابهای معتبر دیگر لاهیجی است: شرح الهیاکل فی حکمة الاشراق؛ حدوث - العالم؛ شوارق الالهام در حکمت؛ الكلمات الطیبة در حکومت میان میرداماد و ملا صدرا در اصالت ماهیت (میرداماد) یا اصالت وجود (صدرا). این کتاب اخیر را لاهیجی بنام شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ هـ) نگاشته و چند بار چاپ شده است. همچنانکه پیش ازین گفتم پسر لاهیجی یعنی میرزا حسن قمی که از بهترین شاگردان پدر خود بود، مانند پدر در کلام و حکمت هر دو اثرهایی بفارسی و بتازی دارد. کتاب معروفش در حکمت «مصابیح الهدی و مفاتیح المنی» است بعربی،

و رساله‌یی بنام فیض کاشانی در پاره‌یی از جستارهای فلسفی که محل اختلاف و نظر است، او کتابی در اخلاق بشیوة اهل ایمان دارد بنام جمال الصالحین بفارسی که درمبحث حکمت عملی بدان اشاره خواهد شد.

ملا عبد الرزاق لاهیجی شعر فارسی می‌گفته و در شعر «فیاض» تخلص می‌کرده و نسخه‌هایی از دیوان قصیده و غزلش در دست است و بطبع رسیده. از او در شمار شاعران این عهد سخن خواهیم گفت و نمونه‌هایی از غزلهای وی نقل خواهد شد.

محمد محسن بن شاد مرتضی بن شاه محمود کاشانی معروف

فیض کاشانی^۱

به ملامحسن فیض (۱۰۹۱ هـ) شاگرد و داماد دیگر ملا صدرا

و از نامبرداران عهد خود در دانشهای معقول و منقول بود. چنانکه پیش ازین هنگام مطالعه در علم حدیث دیده‌ایم یکی از واپسین کتابهای چهار گانه (الکتب الاربعه

۱- درباره او بنگرید به:

- * امل الآمل، چاپ نجف، ص ۳۰۵-۳۰۶.
- * سلافة العصر، سید میرزا علی بن احمد، ص ۴۹۹.
- * الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۳۴-۳۹.
- * الذریعة، ج ۲، ص ۱۲۴ و ۳۹۸ و مورد های دیگر.
- * ریحانة الادب، ج ۴، ص ۳۶۹.
- * آتشکده آذر، چاپ بمبئی ص ۲۴۵-۲۴۶.
- * تذکره روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۴۱.
- * مجمع الفصحاء، ج ۲، ص ۲۵-۲۶.
- * روضات الجنات چاپ قم، ج ۶، ص ۷۹-۱۰۳ و ج ۱، ص ۱۳۳.
- * ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶ ص ۳۸۸.
- * تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷ ص ۱۵۵.
- * نغایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۵۴۱.
- * فهرست کتابخانه مدرسه عالی سهسالار، ج ۱، و ۲، خاصه، ج ۲، ص ۶۵۱ درباره دیوان او.

* ترجمه، ج ۴، از تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، تهران ۱۳۱۶ ص ۲۸۲-۲۸۵.

← * Henry Corbin. Terre Céleste et Corps de Résurrection de

المناخرة) شیعه امامیه بنام «وافی» از همین ملامحسن فیض است و او بدنبال تألیف این کتاب مشروح، از راه اختصار آن کتاب «شافی» و تکمله آن را بنام «نوادری الاخبار» فراهم آورد که هر سه از کتابهای بسیار معتبر دوازده امامیان در دورانهای اخیر است. خوانساری در روضات الجنات شرح مفصلی در معرفی اثرهای معروف این مرد پرکار آورده و گفته است که شاگرد فیض، سید نعمه الله جزائری شوشتری می گفت: استاد ما فیض نزدیک دو بیست کتاب و رساله تألیف نمود.

ولادتش بسال ۱۰۰۷ هـ در کاشان اتفاق افتاد. پدرش شاه مرتضی در آن شهر بسبب شهرت علمی و کتابخانه بزرگی که داشت محل عنایت و توجه اهل دانش بود و فرزندانش همگی در دانشهای زمان خود صاحب مقام و مرتبایی شدند مانند: نورالدین کاشانی اخباری صاحب کتاب مصفاة الاشباح در اخلاق و ترجمه فارسی کتاب حقائق ملامحسن در اسرار دین. این نورالدین پدر ملامحمد هادی شارح کتاب المفاتیح (یعنی مفاتیح ابواب الجنان در فقه از فیض) و صاحب بعضی اثرهای دیگر است. - پسردیگر شاه مرتضی عبدالغفور و پسر عبدالغفور محمد مؤمن هم از عالمان کارآمد زمان در دانشهای شرعی بودند و این محمد مؤمن در محضر عم خود فیض تربیت یافت و دوران تدریس خود را در شهر اشرف مازندران (= به شهر) گذرانید^۱. - پسر فیض یعنی عتلم الهدی محمد هم از عالمان معروف دینی و در حیات پدر مشهور بفضل و سرگرم تعلیم بود^۲. - دایه فیض، نورالدین کاشانی مشهور به «ملانورا» هم در عهد شاه عباس دوم شهرت و اعتبار تمام داشت و بدین ترتیب ملاحظه می شود که خاندان فیض بقول میرزا محمد باقر خوانساری از «کبار بیوتات - العلم والعمل والفضل والادراك» بود و ظهور عالم جامعی چون فیض از آن خاندان دانش تازگی نداشت خاصه که او بعد از طی مراحل مقدماتی علوم رخت اقامت بشیر از

1. Iran Mazdéen à l' Iran Shi'ite. Paris 1860, p. 183.

۱- روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۵.

۲- فهرست کتابخانه مدرسه عالی سه سالار، ج ۱، ص ۶۵، ۸۱، ۳۹۸.

کشید و در آنجا از محضر دو استاد بزرگ عهد خود بهره برداشت. ازین دو استاد یکی سید ماجد بن محمد صادقی بحرانی محدث و فقیه و قاضی شیراز و اصفهان^۱، و دیگر صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازیست، و اختصاص واقعی فیض در تعلم بیشتر باین دانشمند بزرگ دوم یعنی ملا صدر است که در خدمت او تقرب بسیار داشته مانند فیاض لاهیجی بشرف دامادی او رسیده و از محضرش در حکمت و اصول کسب فیض نموده و هم فرمان استادش عنوان قلمی (تخلص) فیض برای خود انتخاب نموده است؛ و غیر ازین دو از چند تن دیگر از عالمان کسب دانش کرد مانند شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی، خلیل قزوینی و محمد صالح مازندرانی که هر سه از شاگردان شیخ بهاءالدین عاملی بودند.

بحث در احوال و آثار فیض بسبب کوشش پر دامنه علمی او و بعلت عمر دراز و شهرت و نفوذ فراوان و جانبداریها و ستیزه جوییها که با او شده، سخن ما را بدرزا خواهد کشانید. شماره کتابهای او بسیار و ارزش بعضی از آنها هم بسیار است. عدد کتابهایی را که بعضی از عالمان از وی دیده اند تا بهشتاد بر شمرده اند^۲ و سید نعمه الله جزائری شاگرد فیض شماره آنها را تا دویست بالا برده است^۳. وی در حکمت دنباله شیوه استاد خود را رها نکرد بلکه مانند او سخت بذیل اشراق تمسک جست چنانکه ازین بابت دچار طعن گروهی از همدستاران گردید. فیض در عرفان، و یا بهتر بگوییم در بحثهای فلسفی خود که منجر با اشراق و عرفان می شد، بسیار متمایل باندیشه ها و اثرهای محیی الدین بن العربی^۴ و طبعاً معتقد بوحدت وجود بود که نزد عالمان قشری از هر کفری زشت تر و از هر پلیدی پلیدتر است، و این خود کافی بود که قشریان بر او بتازند و او را با منزلتی که در

۱- درباره او بنگرید یروضات الجنات ج ۶ ص ۷۴-۷۶، امل الامل ج ۲ ص ۲۲۵.

۲- یروضات الجنات، ج ۶ ص ۸۷.

۳- ایضاً ج ۶ ص ۹۳.

۴- درباره او رجوع کنید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۹۸-۱۷۰.

حدیث وفقه دارد، بدین سبب و بعلت اشتغال بحکمت، ملامت و سرزنش کنند. از جمله این بدگویان یکی شیخ یوسف بن احمد بحرانی (۸۱۸۶) محدث وفقیه اخباری معروف^۱ صاحب کتاب لؤلؤة البحرین است که فیض را در آن کتاب بسبب مقالاتی که بر وفق فیلسوفان و صوفیان داشت، و بویژه بانگیزه باور داشت وحدت وجود، سخت نکوهیده و گفته است که از فیض رساله بی قبیح مطالعه کرده است که در آن آشکارا بدین مطلب اشاره شده و مؤلف آن به «عقاید ابن العربی زندقه» رفته و بسیاری از گفتارهایش را با عنوان «یکی از عارفان» در آن رساله آورده است. شیخ یوسف خود کتابی بنام «التفحات الملکوتیه» دارد که در رد بر صوفیانست و بعضی از سخنان فیض را از رساله یاد شده و از اثرهای دیگرش در آن کتاب نقل کرده و در پایان سخنش از فسادی که زاده سرکشی اندیشه‌ها و لغزش گامهاست بخدا پناه برده است و یقینست که این «طفیان الافهام و زلل الاقدام» را برای ملامحسن می‌پنداشته و او را در مقصود داشته است.

دیگر از جمله این بدگویان سختگیر ملامحمد طاهر قمی متکلم و محدث اخباری (۸۱۰۹۸۴) صاحب کتاب «حجة الاسلام» است که فیض را «الشیخ المجوسی» می‌خواند و پیش ازین درباره مخالفت او با حکیمان و حکمت و با صوفیان و تصوف سخن گفته‌ام^۲.

۱- درباره او بنگرید بروضات الجنات، چاپ قم، ج ۱۸، ص ۲۰۳-۲۰۸.

۲- شگفت است که این مرد خود نیز از شر زبان هم پیشگان خود در امان نماند چنانکه در مجلس یکی از عالمان معاصر و معارض او بنام ملا خلیل قزوینی، از (استادان فیض و شاگرد شیخ بهاء الدین محمد عاملی) درباره وجه تسمیه «قم» این داستان بر ساخته را می‌گفتند که: پیغامبر در شب معراج، هنگام سیر در آفاق و انفس، مردی را با کلاه سرخ درین مکان بر منبر دید که سرگرم گمراه کردن مردم بود! از جبرئیل (که درین سفر راهنما و مهماندار او شده بود) پرسید که آنجا کجاست و این کیست که بر منبر است؟ جواب داد که آنجا منزلگاه پیروان تو و دوستان خانندان تست (یعنی عالمان شیعه که بر سازندگان همین داستانند) و این که بر منبر است شیعانست که خلق را بگمراهی می‌کشاند. پیغامبر چون

دیگر شیخ علی شهیدی عاملی بود که بچهارپشت شهید ثانی عالم معروف و سند شعبی می پیوست. وی در رساله‌ایی که در تحریم غنا نوشت افکاری فیض نسبت داد که بنا بر رأی عالمان دین خلاف شرع و موجب گمراهیست مثل اعتقاد بوحدت وجود و عقیده بمخلّد نبودن کفّار در آتش دوزخ و نجات نیافتن اهل اجتهاد. فیض هم‌دائماً در طرف نقیض این شیخ علی شهیدی بود و سخنان و هنر انگیز دربارهٔ اومی گفت و از آنجمله او را «شیخ علی هضم رابع» می‌نامید و درین تعبیر بانتساب وی در چهار نسل شهید ثانی نظر داشت^۱ و ازو گذشته بعضی دیگر از مخالفان خویش را از میان عالمان دین، از جمله‌ها و طعنهای خود بی‌نصبی نمی‌گذاشت تا آنجا که او را «کثیر الطعن علی المجتهدین» معرفی کرده‌اند خاصه در رسالهٔ او موسوم به «سفینه النجاة»، تا بجایی که از آن کتاب چنین برمی‌آید که بگروهی از عالمان دین نسبت کفر و الحاد داده است^۲ و بهر حال بازار مخالفت میان فیض و مخالفان او گرم بود، و این خود نموداریست از آنچه بین عالمان دین در دورهٔ مورد مطالعهٔ ما می‌گذشت تا سرمشق همگان باشد.

پیدا است که موافقان فیض هم کوشیدند تا نهمت الحاد را ازو رفع کنند زیرا این مرد فاضل یکی از «محمّدون اربعه» و مؤلف یکی از «کتب الاربعه المتأخره» بود. از جملهٔ این مدافعان سید نعمه الله جزائری شوشتریست که در خدمت فیض شاگردی کرده بود و او توجه استاد را باصول عرفان و داشتن لحن عرفانی و اشراقی در بحثهای حکمی دلیل صوفی بودنش نشمرده است^۳. علاوه بر این خود فیض هم

←
حقیقت حال را دریافت بانگ بر اهل‌س زد که: «قم یا ملعون» و بدین سبب نام آن مکان «قم» شد. ملاخلیل گفت: «آن شیطان که پیامبر دهدا کنون نیز در این مکان مبارک بر منبر می‌رود و مردم را از راه راست بازمی‌دارد» و مراد او همین ملا محمد طاهر قمی شیخ الاسلام قم بود. (روضات الجنات، ج ۴، ص ۱۴۴).

۱- روضات الجنات، ج ۲، ص ۸۱.

۲- ایضاً همان جلد، ص ۹۰.

۳- ایضاً، ج ۳، ص ۹۳ بعد و بویژه ص ۹۸-۹۹.

دربارهٔ مدهیان تصوف نظرهای خاص داشت که ضمن بیان احوال او در روضات - الجنات بصورت تلخیص آمده است. میرزا محمد باقر خوانساری نیز لحنی مدافعه آمیز از این عالم فاضل نشان داده چنانکه با مراجعه بترجمهٔ حالش در روضات آشکار می‌شود. کسان دیگری هم مانند شیخ حُرّ هاملی با همهٔ دشوار خواری که در بیان مقام علمی عالمان داشت، در امل الآمل؛ وسید علیخان شیرازی در سلافة العصر از فیض با احترام بسیار یاد کرده‌اند.

اثرهای ملامحسن فیض، همچنانکه گفته‌ام، متعددست و پیش ازین بعضی را بمناسبت ذکر کرده‌ام. از آثار دیگرش ذکر این کتابها در اینجا مناسبت: کتاب علم الیقین در چهار مقصد شناخت خداوند، شناخت فرشتگان. شناخت پیامبران و کتابها - یشان، شناخت روز شمار که جُستارهایی از دانش کلام را با شیوهٔ عرفانی و فلسفی دربر دارد. - کتاب انوار الحکمة که خلاصه و برگزیده‌یست از علم الیقین. - کتاب المعارف که آن نیز کوتاه شده از علم الیقین است. - کتاب عین الیقین یا «الانوار والاسرار» دربارهٔ بنیادهای علم و شناخت آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست همراه با گفتارهای حکمی و برهانهای عقلی و مکاشفه‌های ذوقی که بتوصیة مؤلف باید از نا اهل پنهانش داشت زیرا بنظری «هو منخ العلم و لب الحکمة و لباب المعرفة و عین الحق

۱- خاصه در ص ۹۹-۱۰۰ از جلد مذکور که در آن دفاعی خردمندانه از فیض و صدرا دربارهٔ اتهام آنان بتصوف کرده و میان اهل عرفان و حقیقت و صوفیان حرفه‌بی تمیزی عالمانه داده و کلمات الطریفة فیض و کتاب «کرامنام الجاهلیة» ملا صدرا را دلیل قاطع صوفی نبودن آن دو شمرده و آنگاه بر شیخ یوسف بحرانی صاحب لؤلؤة البحرین تاخته و ازینکه ملا صدرا و ملامحسن را از جماعت صوفیان پنداشته سخت بشکفت افتاده و گفته است علت این اشتباه دوری شیخ یوسف از طریفة ارباب معقول و فرق نهادن میان مکاشفه‌های صاحبان علم و لهم و بی‌رسمیهای نادانان و کاناپان و تفاوت بین بهشتیان و دوزخیان و جدایی میان راستگویان و دروغپردازان بود و آنگاه این عبارت را از یکی از کتابهای رجال دربارهٔ براهت فیض از انتساب بصوفیان نه عارفان شاهد آورده است: «کان من جهابذة المحدثین رمی بالتصوف و حاشاه ثم حاشاه، بل هو من العرفاء الاماجید...» روضات، ج ۶، ص ۹۹-۱۰۰.

وزبدة نتائج الافکار». فیض آن را در سال ۱۰۳۶ هـ با تمام رسانید و چنانکه از تعریف آن آشکارست کتابی اساسیست در بیان اندیشه‌های خاص مؤلف. این کتاب به‌مراه کتاب عین‌الیقین بسال ۱۳۰۳ در تهران چاپ شد. - کتاب «المحجّة البیضاء فی احیاء کتاب الاحیاء» که چند سال پیش از این بطبع رسیده و تهنیتی است از احیاء علوم‌الدین غزالی و تأیید مطالب بازمانده با اخباری که از امامان یا سخنانی که از عالمان شیعی روایت شده و بقول فیض همان احیاء‌العلوم غزالی است که شیعی امامی شده است. - کتاب الحقایق که خلاصه‌یست از محجّة‌البیضاء. - اصول‌المعارف که خلاصه‌یست از عین‌الیقین. - الکلمات‌المکوننة در دانشهای اهل معرفت و گفتار. - هایشان. - الکلمات‌المخزونه که کوتاه‌شده الکلمات‌المکوننة است. - کتاب اللآلی المستخرجة من الکلمات‌المکوننة که منتخبی از کلمات‌مکوننة است^۱. - کتاب الکلمات‌الطریفة در ذکر منشاء اختلاف امت اسلام^۲ و در همین کتابیست که فیض بآنها که تصوف را پیشه‌ی ساخته و بحقیقت آن نپرداخته‌اند می‌تازد. درباره این کتاب فیض قطعه زبرین را ساخته است:

کلمات طریفة ما را	بشنو و فهم کن بکار آور
برسانش بسمع گمشدگان	ره نماشان بدین دیار آور
آنکه او قابل هدایت نیست	در دلش خارها بیار آور
زین سخنها که هر یکی بحر است	آب در جوی روزگار آور
شد خزان باغ علم از شبها	چمن علم را بهار آور
کار دین شد کساد و بی‌رونق	تازه آبی بروی کار آور

- کتاب الانصاف که فیض در آن سرگذشت علمی خود را بیان کرد و نشان داد که چگونه متمایل بشیوة فیلسوفان و عارفان شد و کتابهایی همانند آنان پرداخت. -

۱- کلمات‌مکوننة در عرفان و حکمت همراه با آیه‌های قرآن و خبر است در صد «کلمه» واللآلی چهل کلمه برگزیده از کلمات‌مکوننة است و این هر دو کتاب چند بار در هند و ایران چاپ شد. فیض در این دو کتاب بسیاری شعر از شاعرانی مانند سنایی و مولوی و سعدی و شیخ محمود شبستری و عراقی و عرفی و دیگران، و از خود آورده است.

۲- شرح قسمتهایی ازین کتاب در روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۴ بعد آمده است.

هدیه الاشراف خلاصه‌یست از کتاب الانصاف که چند بار بطبع رسید.

فیض یکی از شخصیت‌های بارزاندیشه و دانش در سده یازدهم است چنانکه باید کوشش‌های او را در حکمت و علم دنباله و نتیجه وجودی علم و فکر میرداماد و ملاصدرا از طرفی و شیخ بهاء‌الدین عاملی و شاگردان او و شیخ ماجد بحرانی و حوزه علمی وی از طرف دیگر، دانست که در وجود واحد فیض گرد آمد و او را يك تنه بجای چند تن از برگزیدگان دانشهای عقلی و نقلی سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری قرار داد، و پیدا است که شخصیتی چنین که با چند جنبه فکر و علم بکار پردازد دور از پذیرفتاریها و ناپذیرفتاریهای طبقات گوناگون عالمان نخواهد ماند. او هم محدثی جامع بود و هم فقیهی کامل و هم متبّع در کلام و اصول و هم عارفی که بسر منشاء حقایق عرفانی راه یافته و هم حکیمی اشراقی که استدلال و اثبات را از طریقۀ مشائیان بارث برده و هم متفکری که گاه بخود آزادی بیرون جستن از قیدهای سنتی و تعلیمی می‌داده و بعد از سیر در دنیای ویژه خود رخصت باز گشت بعالم عادی و رسمی به خویش می‌بخشیده است. بهمین سبب است که نمی‌توان او را تنها دنباله‌رو ملاصدرا شمرد، بلکه او ادامه دهنده مکتبی است در حکمت که آن را مکتب فلسفی اصنفهان نامیده‌ام^۱، و در همان حال «جامع» پرکار است برای تدوین عالمانه و ظریفانه سنتهای علمی که صاحبان علوم منقول در حوزه‌های علمی شیعه داشته و از راه تعلیم بدور سانیده بودند.

فیض شاعری متوسط هم بود و مجموعه بزرگ اشعاری بزبان پارسی ازو بازمانده که مشتمل است بر انواع شعر از قصیده و غزل و قطعه و رباعی در منقبت و مناجات و بیان مطالبهای عرفانی و اخلاقی و جز آنها، جز آنکه در همه آنها نه خشکی زهد و تعبیدی که از مرد فقیه و محدث انتظار می‌رود رخنه کرده نه آنچه از عارفی که بکنه ذوقیات رسیده باشد. از اوست:

بهوش باش که حرف نگفتنی نجهد نه هر سخن که بخاطر رسد توان گفتن
یکی زبان و دو گوش است اهل معنی را اشارتی بیکی گفتن و دو بشنفتن

سخن چو سود ندارد دنگفتنش اولی است که بهترست ز بیداری عبث خفتن

*

در عهد صبا کرده جهالت پست ایام شباب کرده غفلت مست
چون پیر شدی رفت نشاط از دست کی صید کند ماهی دولت شست

*

باشد باشد که یار حاضر باشد باشد باشد که یار ناظر باشد
باشد که در اول نظر آخر گرم تا یار مرا اول و آخر باشد

*

ای آنکه گمان کنی که داری همه چیز اینک روی از جهان گذاری همه چیز
یابی باقی اگر ز فانی گذری داری همه چیز اگر نداری همه چیز

*

با من بودی منت نمی دانستم یا من بودی منت نمی دانستم
چون من ز میان شدم تو گشتی پیدا تا من بودی منت نمی دانستم

شاگرد ملا محسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی که جانشین
قاضی سعید قمی^۱ واقعی آنان شمرده می شود، حکیم عارف و ادیب و مفسر

مشهور، قاضی میرزا محمد سعید بن محمد مفید، معروف به «قاضی سعید قمی» و
«ملا سعید» و «حکیم کوچک» (م ۱۱۰۳ هـ) است. وی بسبب آنکه منصب قضای
قم را به عهده داشت به قاضی شهرت یافت. نوشته اند که نزد شاه عباس دوم مقامش
بلند و حرمتش بسیار بود و اگر چه در صف عالمان دین قرار داشت لیکن بسبب
شاگردی نزد دو استاد یاد شده و همچنین در خدمت ملار جبعلی تبریزی که شرح
حالش خواهد آمد، خیلی شدید به حکمت و عرفان یافت و در همین راه نامبردار شد.
از اثرهای او رساله‌یی در تحقیق معنیهای «اسماء الله»؛ و حاشیه‌یی بر شرح اشارات؛

۱- درباره او بنگرید به: روغات الجنات، ج ۴، ص ۹-۱۱؛ طرائف الحقائق، ج ۳، ص

۱۷۲؛ الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۱۵۲؛ تذکره نصرآبادی ص ۱۶۷، و جز آنها.

و کتابی فارسی بنام «کلید بهشت» و نیز مجموعه بی موسوم به «اربعینیات» در حکمت و عرفان شهرت دارد که پس ازین درباره آن سخن خواهیم گفت. - دیگر از اثرهای فلسفی او «الانوار القدسیه» است شامل سده بحث که هر یک را «نور» نامیده و هر نور را منقسم بچند «فتوح» ساخته و در آنها از هیولی و صورت و نفس بشیوه عارفان سخن گفته است. - دیگر تعلیقاتیست که بر «اثولوجیا»^۱ منسوب بارسطو نوشته، و چون بنا بر یک خبر که عالمان شیعی از پیامبر روایت می کنند، آن فیلسوف یونانی را از پیامبران شمرده، درباره این کتاب منسوب بدو گفته است که آن را نمی توان از راه معمول دریافت زیرا اسرار مذکور در آن از منشاء نبوت و ولایت آمده است^۲ و در راه شناخت آنها باید تن بر ریاضت در داد و ازین طریق بخاندان رسالت نزدیک شد.

۱- Théologia درباره این کتاب بنگرید بتوضیحاتی که چند سطر بعد در متن خواهد آمد.

۲- درباره نبوت ارسطو از پیغمبر اسلام خبری روایت کرده اند که متن آن در کتاب

تعلیقات اثولوجیای قمی بدینگونه نقل شده است: «قال النبی فی شأن ارسطو انه کان نبیاً قد جهله قومه لو ادر کنی لاستفادتمنی» و این مطلب را عبدالرزاق لاهیجی هم در محبوب-القلوب (ص ۱۴ و ۱۵۷) و میرفندرسکی در کتاب صنایعیه که پیش ازین شناخته ایم (تهران، ۱۳۱۷، ص ۱۸) آورده اند، و نیز شیخ بهاء الدین عاملی در حدیقه هلالیه و لاهیجی در محبوب القلوب از علی بن طاوس (۶۶۴م) نقل کرده اند که بیشتر فیلسوفان مانند هرمس و ابرخس (هیپارخس) و بطلموس و نظایر آنان پیامبران بوده اند. برای اطلاع از مفصلتر این مجمل بنگرید بیادداشت دوست فاضل آقای محمد تقی دانش پژوه آملی تبرستانی در حاشیه صفحه ۲۵۸ از ج ۳ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران.

نگارنده این سطرها که با خواندن شرح هدایه مبیدی تعلم حکمت را نزد استاد فقید خویش شیخ محمد حسین فاضل تونی آغاز کرد، هنگام اعتراض بر دو برهان تطبیقی و سلمی در اثبات تناعی ابعاد، همین سخن را درباره نبوت ارسطو، همراه با اعتراض و پرخاش بسیار سخت آن وجود ارجمند عزیز، شنید. خدای بزرگ روان پاکش را بانوار قدوسی و ملکوتیش بپوشاند. پیراست که خبر مذکور مانند هزاران خبر و حدیث دیگر که از پیامبر اسلام نقل شده، ساخته و پرداخته عالمان ذہنخ اسلام بوده است. این نکته را هم بدانیم که اسمعیلیان، حکیمان بزرگ یونان را در زمره انبیاء خاصه در آورده اند.

این کتاب اثولوجیا که عالمان اسلامی گاه نام آن را از راه ترجمه «التربوئیة» و گاه با اصطلاح خود «الهیات» و بندرت بسنت حکیمان سریانی «المیامیر» می-نویسند، اصلاً مأخوذست از فصلهای چهارم و پنجم و ششم از کتاب «تاسوعات»^۲ فلوطینس^۳ فیلسوف نو افلاطونی بزرگ (۲۰۳ یا ۲۰۵-۲۷۰ میلادی) اسکندریه که بهمت شاگردش فرفوربوس^۴ (۲۳۲ یا ۲۳۳ - ۳۰۴ میلادی) از مقالات استاد در شش بخش و هر بخش مرکب از نه کتاب ترتیب داد و بهمین سبب به «تاسوعات» (= نه-گانه‌ها) موسوم گردید. اثولوجیا که سه فصل ازین کتابست با استقلال بصورت کتابی میان حکیمان اسکندریه و حوزه‌های دنباله‌رو آن، از آنجمله حوزه‌های فلسفی اسلامی انتشار یافت و با اینکه مسلماً از فلوطین است از دیرباز بنام ارسطو شهرت گرفت و عالمان اسلامی هم آن را از آغاز تا بانجام همیشه از آثار ارسطو شمرده‌اند و این یکی از چند علت اصلی آمیزش حکمت ارسطویی با حکمت نو افلاطونی در تمدن اسلامیست.

در چهار میمر نخستین از میمرهای ده گانه اثولوجیا از مبدا اول، عقل کلی، نفس کلی، نفس ناطقه، نفسهای بهیمی و نامیه و طبیعی، شرف عالم عقلی و لزوم خلع بدن و تسکین حواس و وسوس نفسانی برای عروج بعوالم عقلانی سخن می‌رود، در میمر پنجم از خالق و کیفیت ابداع، در میمر ششم از کواکب، در میمرهای هفتم تا نهم از نفوس شریفه و نفس ناطقه و بقای آن بعد از مرگ جسم و در میمر دهم از علت اولی و آنچه از او پدید آمده*.

۱- میامیر جمع کلمه سریانی میمتر بمعنی مبحث و گفتار است. اثولوجیا جمعاً ده میمردارد. (تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، از نگارنده این کتاب، موارد مختلف خاصه ص ۳۵۷-۳۵۸).

۲- Les Ennéades.

۳- Plotinos.

۴- Prophyrios de Batanea شاگرد فلوطین و لونگین- Longin از حکیمان بزرگ نو افلاطونی مؤلف کتاب ایساغوجی Isagoge است.

۵- درباره اثولوجیا بنگرید بتاریخ علوم عقلی، دکتر صفا، موارد مختلف خاصه ص ۳۵۷-۳۵۸.

این کتاب که از آن نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ایران داریم، از دیرباز محل عنایت و توجه خاص حکیمان و حکمت‌شناسان بود و چون یکی از اثرهای بنیادی در فلسفه نوافلاطونی و اشراقیست میرداماد و شاگردان و پیروانش بدان نگرش ویژه‌یی داشتند. می‌گویند میرداماد هفتاد بار آن را خواند تا دریافت و اگر این سخن از راه مبالغه گفته شده باشد دست کم نشان‌دهندهٔ علاقه‌یست که او، با مشرب اشراقی خود، بدین کتاب داشت. و علت توجه قاضی سعید بدان هم همین رواج و ارزشی است که اثولوجیا در حوزهٔ عقلی استاد استادانش داشته است و نیز بسبب عشق و کششی که آنان بمرقان و حکمت ذوقی داشتند، و اصولاً در آثار ملاسعیدا بحثهای ژرف حکمی و کلامی با ذوق اشراق و عرفان همراه است و حتی او خبرها و حدیثهای رائج میان عالمان شیعهٔ امامی و تکلیفهای دینی از قبیل نماز و اعمال آن و موضوع قسراتهای هفتگانهٔ قرآن را بتأویلهای ذوقی و عرفانی می‌آراید و در معرض توجیهاات دور و دراز خود قرار می‌دهد.

از ویژگیهای سعیدا آنست که خلاف استاد استادانش صدرای شیرازی به اصالت وجود اعتقاد ندارد بلکه با پذیرفتاری اصالت ماهیت نظر میرداماد و فیلسوفان پیش از او را تأیید می‌کند و این نکته را بویژه در کتاب نفحات الهیهٔ بمورد بحث و تحقیق درمی‌آورد.

قاضی سعید با همین شیوهٔ تأویل اشراقی و عرفانی بنویشتن مجموعهٔ معروف «اربعینیات» خود همت گماشت و اگرچه می‌خواست در این مجموعهٔ چهل رساله از خلاصهٔ مطالعات خویش در اسرار حکمت و عرفان پردازد، لیکن تنها به نگارش ده رساله توفیق یافت بدینگونه: (۱) در «روح الصلوة» که بنام استاد خود فیض کاشانی نگاشته اسرار نماز و اعمال آن را بشیوهٔ تأویلی فیلسوفان و عارفان توجیه نمود، و (۲) در الکشف عن القراءات السبع موضوع این اختلاف در خواندن قرآن را بابحثهای فلسفی اشراقی «حل» کرد، و (۳) در الفوائد الرضویه، که تفسیری فلسفی است از «حدیث رأس الجالوت» یعنی گفت و گوی امام هشتم شیعیان با

راهبر یهودیان، همین کار را کرده و در مقدمه آن گفته است که حکمت بنمایی است که در «کتاب» (قرآن) و سنت و علمی که از «ما یبنة العلم» (علی بن ابی طالب) برخاسته است، آمده و در خبر منای امامان بسی حفایق برای عابدان و عالمان نهفته است و پیداست که چنین حکمی را جز با تأویلهای حکمی نمی توان ثابت کرد و این همان راهبست که عالمان دینی اسلام هنوز هم دنبال می کنند. و (۴) در رساله مرقات الاسرار ذر باره ربط حادث بتقدیم و حدوث زمانی عالم موضوع اصالت ماهیت و نفی اصالت وجود سخن می گوید و با ثبات مثل افلاطونی همت می گمارد، و (۵) در التفحات الالهیه و الخواطر الالهامیه باز نفی اصالت وجود و اثبات اصالت ماهیت را پیش می کشد، و (۶) در الانوار القدسیه که مشتمل بر سه «نور» است بترتیب در باره هیوای، صورت، و نفس سخن می گوید. در دیباچه این رساله ملاسعد از عالمان شرع که ستیزه گری های دیرین را با دانش و فرهنگ و اصحاب خرد و حکمت دنبال می کردند، شکایت می کند و آنان را یدکارانی می داند که جای هادیان امت را گرفته و براهل دانش نهمت بی دینی و الحاد می زنند و سرانجام نفرین و لعنت نثارشان می دارد. و (۷) در المقصد الاسنی فی تحقیق ماهیة الحركة و وجودها ضمن بحث در این موضوع مهم فلسفی با بطلان وجود ذهنی می پردازد، و (۸) در الحدیقة الوردیة فی السوانح المعراجیة موضوع معراج را مورد تأویل فلسفی و عرفانی قرار می دهد. و (۹) البرهان القاطع ترجمه بیست و سه رساله وجود استادش ملا رجعی تبریزی از فارسی به عربی. در باره آن پس از این سخن خواهیم گفت، و (۱۰) الطلائع و البوارق یا البوارق الملكوتیه رساله بی مفصل در يك مقدمه و شش «طلیعه» است و هر طلیعه بچند «بارقه» تقسیم می شود. قاضی در این رساله از بسیاری مباحثهای فلسفی باروش عرفانی گفت و گومی کند. از جمله استادان معروف حکمت در سده یازدهم ملا رجعی

ملا رجعی تبریزی
تبریزی فاضل عارف مشرب منخلص به «واحد» بود

(م ۱۰۸۰ هـ) که در اصفهان اقامت داشت و چند تن از بزرگان زمان را در آنجا تربیت کرد. صاحب ریاض‌العلماء درباره وی نوشته است که وی حکیم ماهر منطقی و مورد احترام در عهد شاه‌عباس دوم بود و شاگردانی چون محمد تنکابنی و حکیم محمد حسین^۱ و محمد سعید معروف به «حکیم کوچک» را تربیت کرد و این آخری، (یعنی قاضی سعید) هم نزد پادشاه محترم بود و دانشهای حکمی را بیشتر در خدمت عبدالرزاق لاهیجی در قم فراگرفت و همانجا بود تا درگذشت^۲، و ازو در زمره بزرگانی که در مدرسه شیخ لطف‌الله اصفهان تربیت شده یا تدریس کرده‌اند، یاد نموده و در آنجا یکی دیگر از شاگردان معروفش میرقوام‌الدین نهرانی صاحب کتاب عین‌الحکمه را هم نام برده‌اند^۳. باز هم در میان شاگردان معروف او نام ملاعباس مولوی صاحب اصول‌الفوائد در اصول مسائل فلسفی است، و محمد تنکابنی مذکور همان محمد بن عبدالفتاح تنکابنی معروف به «سراب» (م ۱۱۲۲ هـ) صاحب کتابها و رساله‌های فارسی و عربی در موضوعهای دینی و در کلام و حکمت و از آنجمله کتاب توحید و کتابی در اثبات وجود صانع قدیم است^۴.

میرزا افشار محمد نصرآبادی در ذکر حال «مولانا رجبعلی» گفته است که مدتی در مدرسه شیخ لطف‌الله بدرس و افده سرگرم بود «بعد از آن بعباس آباد سکنی نموده شاه جنت مکان شاه‌عباس ثانی بنا بر ارادتی که بایشان داشت خانه‌یی در شمس آباد که محله بیست در بیرون حصار اصفهان خرید...»^۵.

سال وفاتش همچنانکه نوشته‌ام ۱۰۸۰ هجریست و میرزا احمد طاهر نصرآبادی

- ۱- حکیم محمد حسین برادر قاضی سعید قمی بود که ترجمه حالش گذشت. نام او را محمد محسن هم نوشته‌اند. وی نویسنده تفسیری از قرآن بفارسی است.
- ۲- نقل از روایات الجنات، ج ۴ ص ۱۵ در ذیل ترجمه قاضی سعید قمی.
- ۳- ایضاً ج ۳ ص ۳۵۱.
- ۴- درباره او بتکرید باعیان‌الشیعه ج ۴۵ ص ۲۷۱؛ روایات الجنات، ج ۷ ص ۱۰۶ بعد؛ الذریعه ج ۱۲ ص ۲۵۳؛ رباعیة الادب ج ۲ ص ۵ و ماخذهای دیگر.
- ۵- تذکره نصرآبادی ص ۱۵۴.

معاصر او ماده تاریخی که همین سال از آن حاصل می‌شود در مرگ او یافت^۱.
 از اثرهای مهم ملارجبعلی کتابیست بفارسی بنام «وجودیه» یا «اثبات واجب»
 در يك مقدمه و پنج مطلب و يك «خاتمه»، و در آن مسائلی می‌آورد از قبیل اشتراك
 لفظی وجود میان واجب و ممکن و تعیین اینکه صفت غیر از ذاتست، و اینکه
 خداوند خالق را صفتی نیست زیرا یا خود او خواهد بود یا زائد بر او و این هر
 دو باطلست. ازین کتاب نسخه‌هایی در دستست^۲ و سعیدای قمی هم چنانکه دیده‌ایم
 ترجمه‌یی از آن به عربی ترتیب داد.^۳

ملارجبعلی مانند بسیاری از حکیمان و عارفان عهد خودش شعر می‌سرود.
 تخلصش در شعر «واحد» است و از اوست^۴:

ای آنکه به رای نست رای همه کس وی آنکه تویی مرا بجای همه کس
 در پای تو اوفتاده‌ام دستم گیر کوتاه کن از میانه پای همه کس

*

واحد که بکوی دوست منزل دارد غم نیست اگر غم تو در دل دارد
 پیوسته بتعمیر بدن مشغول است بیچاره همیشه دست در گل دارد

*

واحد که چو آتش ببرت می‌گردد گر خاک شود خاک درت می‌گردد
 گر آب شود روان بسوی تو شود و باد شود گرد سرت می‌گردد

**

۱- مرگش را در ۱۰۰۸ (رباعص العارفین ص ۴۰۹) و ۱۰۶۵ (فهرست کتابخانه
 دانشگاه تهران ج ۳ ص ۱۳۲) هم نوشته‌اند که درست بنظر نمی‌آید.

۲- فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی ج ۴ ص ۱۵۱، فهرست کتابخانه دانشگاه
 تهران ج ۳ ص ۱۳۲.

۳- از ملارجبعلی تبریزی در طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۷۲ هم پادی شده و در آنجا
 کتاب کلید بهشت با شتاب باو نسبت یافته است.

۴- نقل از تذکره نصرآبادی، ص ۱۵۴.

پیدا است که بر شمردن همه مؤلفان حکمت و حکمت شناسان این عهد که از سده دهم آغاز و بمیانۀ سده دوازدهم انجام یافت، درین مختصر ممکن نیست و من حتی از ذکر چندتن که در این راه شهرتی حاصل نموده‌اند چشم پوشیده و بهمین سبب هم از آوردن ترجمه حال و توضیح اثرهای برخی دیگر که بمرتبۀ های بلندتری رسیده بودند دست باز داشتم، مانند: ابو جعفر محمد تقی استرآبادی مرده بسال ۱۰۵۸ هجری از شارحان فصوص الحکم فارابی؛ و ملا سید محمد باقر ابن محمد مؤمن سبزواری (م ۱۰۹۰ ه) که حاشیه معروفی بر شفا، بوعلی سینا دارد، و محمد اسمعیل خواجهوی مازندرانی (م ۱۱۷۳ ه) صاحب کتاب ابطال زمان الموهوم و جز آنان.

دانشهای ریاضی

آغاز عهد صفوی در دانش های ریاضی میراثدار پیشرفتهایی بود که آن علم‌ها در دوران تیموری خاصه در مکتب سمرقند حاصل کرده بودند، لیکن عهدی که شایستگی چنین میراثی نداشت گنجینه گرانبهایی را که بچنگ آورده بود در کوتاه زمانی از کف داد. ریاضی دانان این عهد یا از بازماندگان قرن نهم و تریبت شدگان مستقیم آنان بوده و در شهرهای آسیای صغیر (روم) و ایران بسر می برده‌اند و یا ادامه دهندگان مکتب آنان که بتدریج از شماره‌اشان کاسته می شد. در میان جویندگان «جامعیّت» هم بندرت کسانی بودند که مقدماتی ازین دسته دانشها کسب می کردند و گاه رساله‌های متوسطی در این باره از خود بر جای می نهادند و بر رویهم در میانشان کسی که او را بتوان جانشین ریاضی دانان بزرگ پیشین دانست، وجود نداشت.

یکی از تریبت شدگان عهد تیموری که در آغاز این عهد

میرم چلبی

می زیست ملا محمود بن محمد بن قاضی زاده رومی معروف

به «میرم چلبی» (م ۹۳۱ ه) است. در باره نیای او قاضی زاده پیش از این سخن

گفته شد^۱ و او خود در دوران سلطنت بایزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ هـ) و جانشین وی «قاضی عساکر ولایت آناتولوی» بود. از آثارش یکی کتاب فارسی «دستور العمل و تصحیح الجدول» در شرح مقاله نخستین از کتاب زیج جدید سلطانی یازیج الغ بیکی است. میرم در آغاز این کتاب ملاعلی قوشچی^۲ شاگرد قاضی زاده را «حضرت جدی و افتخاری علامه العالم... مولانا علی القوشجی» معرفی کرده و ازین برمی آید که او هم نبای میرم جلی و قاعده نیای مادری او بود و دور نیست که در تربیت وی سهمی داشته بوده باشد. میرم گوید که شرح قوشجی بر زیج الغ بیک^۳ «مقصورست بر براهین هندسی و تعلق بنو ضیح اعمال ندارد» و ازین روی خراسته بود که طریقه عمل را در تنظیم جدولها نشان دهد و درین شرح توانسته است تنها بمقالت اول زیج یاد شده که منحصر است به «تواریخ» پردازد^۴.

میرم جلی دو کتاب فارسی دیگر در هبث دارد بنام «ربع مجیب»^۵ و «ربع المقنطرات»^۶ در بیست فصل که بنام سلطان بایزید مذکور نوشت. تاریخ مرگ او را حاج خلیفه ذیل «رسالة فی الربع المجیب» سال ۹۳۱ هـ (احدی و ثلاثین و تسعمائة) نوشته لیکن بلوشه، نمی دانم باستناد کدام مأخذ، سال ۹۳۲ هـ ضبط کرده است.

ریاضی دان و منجم بزرگ دیگری که در آغاز ابن عهد شهرت **عبدالعلی بیرجندی** بسیار یافته و تربیت شده استادان قرن نهم بود، ملا عبدالعلی بیرجندی (نظام الدین عبدالعلی یسن محمد حسین بیرجندی حنفی، م ۹۳۴ هـ)

۱- همین کتاب، ج ۴ ص ۱۰۴-۱۰۵.

۲- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۳- آن شرح موسوم است به «سلم السماء».

۴- درباره دستور العمل و تصحیح الجدول رجوع شود به فهرست نسخه های خطی

فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲ ص ۶۸-۶۹.

۵- کشف الظنون، چاپ استانبول، ستون ۸۶۷.

۶- فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۶۹.

است. شهرت او در اوایل سده دهم چندان بود که غیاث‌الدین خواندمیر ضمن اشاره باحوالش او را «جامع اصناف علوم محسوس و معقول و حاوی انواع مسائل فروع و اصول» معرفی کرد و گفت «در علم نجوم و حکمیات بی مثل و بدلت»^۱ و هم بتصریح خواند میرحکمت و ریاضی را نزد منصور بن معین‌الدین کاشانی فرا گرفت. پدر این منصور یعنی معین‌الدین شاگرد و حواهرزاده غیاث‌الدین جمشیدکاشانی و همکار و دستیار او در بنای رصد سمرقند و تنظیم زیج گورکانی (زیج الغ بیکی) بود.^۲ پیرجندی غیرازین استاد بخدمت چندتن از اسنادان سده نهم رسید و از آنان دانشهای عقلی و نقلی را فرا گرفت «علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده... و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال‌الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف‌الدین احمد التفتازانی و مولانا کمال‌الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده...»^۳ از این اسنادان که خواندمیر بر شمرده کمال‌الدین شیخ حسین از عالمان بزرگ عهد خود و محتسب هرات بود و بسال ۸۸۸ هـ در گذشت^۴؛ و سیف‌الدین احمد بن قطب‌الدین بحیبی بن محمد بن سعد‌الدین مسعود تفتازانی شیخ‌الاسلام هرات و جامع معقول و منقول بود و بسال ۹۱۶ بامر شاه اسمعیل بقتل رسید^۵؛ و «خواجه حافظ غیاث» از محدثان بزرگ سده نهم است که محل ندریش هرات بود و بسال ۸۹۷ هـ در همان شهر در گذشت^۶؛ و کمال‌الدین مسعود شروانی از عالمان بزرگ در دانشهای عقلی و نقلی بود و از آثار مهمش شرح حکمة العین است، وفاتش بسال ۹۰۵ هـ در هرات اتفاق افتاد.^۷

۱- حبیب‌السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۱۵۶.

۲- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۰۲ و ۱۰۸ و حبیب‌السیر ج ۴، ص ۲۱ و ۳۴.

۳- حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۰۸.

۴- ایضاً همان جلد ص ۲۴۹.

۵- حبیب‌السیر، تهران خیام، ج ۴، ص ۳۲۹.

۶- ایضاً همان جلد، ص ۳۲۷.

۷- ایضاً همان جلد، ص ۳۴۳.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که بیرجندی تحصیل دانشهای عهد خود را بتمامی نزد معروفترین استادان زمان، درهرات انجام داد و سپس شروع بشرح کتابهای مشهور در ریاضیات و تألیف کتابهایی در دانشهای دیگر کرد. در باره او نوشته اند که: « بصفه تواضع و پرهیزگاری و حلم و دینداری اتصاف » داشت^۱. سال درست وفاتش همان ۹۳۴ هجریست که نوشته ام و علاوه بر آن سالهای ۹۱۱ و ۹۱۶ و ۹۲۲ هم ضبط کرده اند^۲.

اثرهای بیرجندی متعدد و از آن جمله است: شرح القوائد البهائیه فی الحساب که اصل آن تألیف عمادالدین عبدالله بغدادی است و بسال ۵۶۷۵ بنام شمس الدین محمد جوینی فراهم آمد، و بیرجندی آن را در سال ۸۹۱ شرح کرد و حاج خلیفه گوید^۳ که آن شرحی بزرگ و بسیار سودمند است. شرح تذکره النصیریة فی الهیة از خواجه نصیرالدین طوسی. این کتاب خواجه نصیر بعلمت اختصار و اشتمال بر مطالب فشرده علم هیئت چندبار شرح شده و کاتب چلبی (= حاج خلیفه) از آنها در ذیل نام مذکور یاد کرده و در پایان بشرح بیرجندی اشاره نموده و گفته است که آنرا ندیده^۴. این شرح بعربیت و بیرجندی آن را در ربیع الاول سال ۹۱۳ هـ باتمام رسانیده و از آن نسخه هایی موجودست. شرح تحریر متجسطی که متن آن هم از خواجه نصیر طوسیست و عبدالعلی بیرجندی کار خود را درباره آن بسال ۹۳۱ پایان برده است. شرح شمسیة فی الحساب که متن آن اثر حسن بن محمد نیشابوری معروف به «نظام اعرج» (۸۲۸م) است^۵. شرح زیج جدید سلطانی (زیج گورکانی)، زیج الخ بیکی) که بسال ۸۹۲۹ انجام پذیرفته. شرح بیست باب در معرفت اسطرلاب از خواجه نصیرالدین طوسی که در سال ۸۹۳ سمت اتمام پذیرفت. کتاب بیست

۱- حبیب السیرج، ۲، ص ۶۱۶.

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۸۰۶.

۳- کشف الظنون، ستون ۱۲۹۶.

۴- کشف الظنون، ستون ۳۹۲.

۵- ایضاً همان کتاب ستون ۱۰۶۲.

باب در معرفت تقویم و اختیارات بیارسی که ملامظفر گنابادی آن را شرح کرد. — شرحی به عربی بر «الملخص فی الهيئة» تألیف محمود بن محمد چغمینی خوارزمی (م ۷۲۵ هـ) ^۱. — رساله در ابعاد و اجرام که موضوع آن بحث در بعدهای ستارگان از مرکز عالم و مقدار جرم آنهاست ^۲ و بیرجندی آن را بسال ۹۳۰ تألیف کرد ^۳. — رساله تشریح در پرگار. — کتاب مسالك و ممالك یا عجایب بلاد. — تحفة الحاتمیة در اسطرلاب. — رساله بی در تقویم که بسال ۸۸۳ نوشت، و چند کتاب دیگر ^۴.

شمس الدین محمد خفزی (م ۹۴۲ هـ) که نام او را پیش ازین **خفزی**

دیده ایم، بر تذکرة النصیریة خواجه نصیرالدین شرحی نوشته و نام آنرا «التکملة فی شرح التذکره» نهاده و آن را بسال ۹۳۲ هـ پایان برده است. میر ابوطالب فندرسکی نواده میرابوالقاسم فندرسکی چنانکه پیش ازین گفتیم بر این کتاب حاشیه نوشت. دیگر از اثرهای خفزی «منتهی الادراک فی مدارک الافلاک» است در هیئت که در ۹۱۰ پایان رسانید ^۵.

غیاث الدین منصور **غیاث الدین منصور** دشتکی شیرازی (م ۹۴۸ هـ) که ذکر او

در شمار حکیمان این عهد گذشته، چند کتاب در ریاضی و هیئت نوشت. از آن جمله است اللوامع و المعارج که در هجده سالگی تنظیم کرد. دیگر کتاب السفیر فی الهيئة در چهارباب و هر باب شامل چهار فصل که دوره بی اجمالی در این فنست و در پایان آن مؤلف طالبان تفصیل در این باب را بکتاب اللوامع خود مراجعه داده است. دیگر کتاب الاساس در علم هندسه و کتاب کفایة الحساب ^۶.

۱- همین کتاب، ج ۲ ص ۲۷۴.

۲- در باره این دانش بنگرید بکشف الظنون ستون ۳ ذیل «علم الابعاد و الاجرام».

۳- فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۵۹، و جز آن.

۴- درباره ملا عبدالعلی بیرجندی غیر از ماخذهایی که ذکر شد بنگرید بتاریخ نظم

و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۲۸۳ و ۳۸۴ و ۸۰۶-۸۰۷.

۵- ایضاً تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۳۸۵.

۶- روضات الجنات، ج ۷ چاپ قم، ص ۱۷۹.

دانشمند ابیوردی از ریاضی دانان بنام ابن عهد ابوالحسن بن احمد ابیوردی معروف بدانشمند است که در همه دانشهای زمان خود بویژه در ریاضیات مهارت داشت و معروفست که هجده مسئله در ریاضی از زمانهای قدیم باقی مانده بود که حواجه نصیر طوسی شش تا و دانشمند ابیوردی در ازدهنای آنها را حل کردند و ابیوردی درین زمینه رساله‌یی بنام حل لابنحل نوشت. در باره او نوشته‌اند چنان خوشیار بود که در چهارده سالگی شرح تجرید را با حواشی آن و در بیست و پنج سالگی مجلسی را درس می‌گفت و حافظه‌اش چنان بود که هر کتاب را يك بار می‌خواند و بیاد می‌سپرد. وی بیشتر در کاشان در مصاحبت خان میرزا پسر معصوم بیگ که از جانب شاه نهماسب حکمران آن شهر بود بسر می‌برد و معلم او بود و سرانجام در یکشنبه بیست و سوم رمضان سال ۹۶۹ در گذشت و در اردبیل بخاک سپرده شد. ابو الحسن دانشمند در الهیات و کلام و ریاضیات تألیفهایی داشت که از آن میان در کتاب مشارق و مرآت الافلاک در ریاضیات و نجوم و اثرهای دیگری مانند حاشیه بر شمسیه و حاشیه بر تهذیب المنطق و الکلام تفتازانی در حکمت بود. وی شعر نیز می‌سرود.

مظفر گنابادی مظفر بن محمد قاسم بن مظفر گنابادی معاصر شاه عباس بزرگ بسال ۱۰۰۵ هـ بر بیست باب بیرجندی شرحی نوشت و این متن و شرح بارها چاپ شد. وی کتابی در احکام نجوم دارد بنام تنبیهات المنجمین که آن را بسال ۱۰۳۱ هـ بنام شاه عباس تألیف نمود^۲ و چون اثرهایش در شمار کتابهای درسی بوده در عهد خود و بعد از آن شهرت بسیار یافت.

محمد باقر یزدی از تربیت شدگان او آخر سده دهم هجری که در نیمه نخستین از سده یازدهم سرگرم کارهای ارزنده خود در ریاضیات و آموزش و تألیف در این زمینه بود، خاتم المهندسین ملا محمد باقر بن زین العابدین

۱- درباره او بنگرید بتاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۳۹۱-۳۹۲.

۲- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۹۰۶.

یزدی^۱، زاده در ۱۰۴۷ هـ و شاید تا بخشی از نیمه دوم سده یازدهم است که دوران پادشاهی شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ) و جانشینش شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) را درک کرده بود و اینکه بعضی دوران حیاتش را تا عهد شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ) گشوده‌اند درست بنظر نمی‌آید. وی استاد شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی (۹۵۳-۱۰۳۱ هـ) بوده و غیر از استاد دیگر شیخ بهایمست بنام ملا عبداللّه بن حسین یزدی صاحب شرح قواعد در فقه و حاشیه بر شرح شمسیه و التهذیب فی المنطق^۲. نواده و همنامش محمد باقر بن محمد حسین بن محمد باقر هم از مؤلفان ریاضی بود و چنان می‌نماید که دانش او تا چندگاه در خاندانش میراث ماند. از اثرهای ملا-محمد باقر یزدیست مطالع الانوار در علم هیئت، عیون الحساب در یک مقدمه (در تعریف و تقسیم عدد) و هفت باب که هر باب بچند «مطلب» تقسیم می‌شود و آن هفت باب چنین است: ۱) حساب صحاح (۲ کانسور ۳) حساب ستاره شناسان با نشانه‌ها و جدولهای نجومی و تبدیل کسور هندی و سنینی و سیاقی بیکدیگر (۴ مساحت ۵) تناسب (۶) خطائین (۷) جبر و مقابله؛ و فصلهایی در قواعدهای کلی حساب همراه با حل یکصد و چهل و هشت مسئله. وی در این کتاب بکامیابی خود در حل بعضی از معادلات جبر که پیش از او میسر نشده بود اشاره می‌کند.

بر کتاب عیون الحساب محمد باقر یزدی یکی از ریاضی‌دانان معروف بعد از و بنام ملا علی محمد مهندس اصفهانی (م ۱۲۹۳ هـ) شرحی بنام تکملة العیون نوشته و نواده ملا محمد باقر هم که پیش ازین ذکر او گذشته کتاب نیای خود را شرح کرده و آنرا کما فی الالباب فی شرح مشکلات عیون الحساب نامیده و بنام شاه سلطان-حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هـ) تمام کرده است.

۱- درباره او رجوع شود به: گاهنامه تالیف سید جلال‌الدین طهرانی، ۱۳۱۱ شمسی؛ تاریخ ریاضیات تالیف دکتر غلامحسین مصاحب؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی و فهرست کتابخانه معارف (= کتابخانه ملی ایران)؛ فهرست کتابخانه دانشگاه طهران ج ۳، ص ۹۲۱-۹۲۵ و ۹۳۲.

۲- امل‌الآمل، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱.

از تألیفهای دیگر ملامحمد باقر یزدی حاشیه اوست بر «التکملة فی شرح -
الند کره» از شمس الدین محمد خفزی. - دیگر حاشیه بر تحریر خواجه نصیر طوسی
از « کتاب الاشکال الکریه» تألیف منالوس اسکندرانی^۱ ریاضی دان سده نخستین
میلادی^۲. - دیگر حاشیه بر تحریر خواجه طوسی از کتاب مخروطات ابلونیوس^۳
ریاضی دان سده سوم پیش از میلاد^۴. - دیگر حاشیه بر تحریر خواجه از کتاب «الکره
المنحرکه» اثر اوطولوقوس بیثانی^۵ ریاضی دان سده چهارم پیش از میلاد^۶. - دیگر
کتاب فتوحات غیبیه در ذکر برهانهای اعمال هندسی ابوالوفاء بوزجانی (۳۲۸-
۳۸۷ هـ)^۷.

شاهرده ملامحمد باقر یزدی، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین
بهاء الدین عاملی
عاملی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ هـ) معروف بشیخ بهایی، اگر چه
مقام و مرتبه بلند استادش را در ریاضیات و نجوم کسب نکرد، لیکن بسبب جامعیتی
که داشت و نیز بعزت تقرب بشاه عباس و ارجمندی میان عالمان شرعی در سده های
اخیر بعنوان یکی از ریاضی دانان بزرگ پنداشته و شمرده شده است. نام اوتاکنون
چندبار در این کتاب آمده و شرح حالش را در شمار شاعران این دوران ذکر خواهم
کرد. او چند کتاب و رساله در هیئت و حساب و اسطرلاب و جز آنها دارد که مهمتر از
همه کتاب «خلاصه الحساب» است بر عری در حساب و هندسه و جبر و مقابله و بعضی
مبحثهای دیگر باختصار. این کتاب چندبار شرح و ترجمه و در ایران و هند و عثمانی
چاپ شده است. شیخ بهایی این کتاب را بروش نظام الدین نیشابوری معروف
به نظام آعرج^۸ در کتاب الشمسیة فی الحساب نوشت. بر این کتاب شاگرد شیخ بهایی

۱- Ménélaos D'Alexandrie -

۲- همین کتاب، ج ۳ ص ۲۶۷ - ۲۶۸.

۳- Appolonius de Pergamon -

۴- همین کتاب، ج ۳ ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۵- Autolycus de Pythane -

۶- همین کتاب ج ۳ ص ۲۶۲.

۷- همین کتاب، ج ۱، چاپ بنجم، ۱۳۵۶، ص ۳۳۴.

۸- همین کتاب، ج ۳ ص ۲۷۳.

جوادبن اسعد کاظمی، اندکی بعد از مرگ استاد خود شرحی بعربی نوشت که در سال ۱۲۷۳ هـ ق در تهران بطبع رسید.

شاگرد دیگر شیخ بنام محمد اشرف بن حبیب الله طباطبائی در ۱۰۳۸ شرحی دیگر در يك مقدمه و ده باب و خاتمه بر آن نوشت. از شاگردان دیگر شیخ بهایی، شمس الدین علی خلخالی و شمس الدین محمد گیلایی هم آن را شرح کرده‌اند و باز شرحهای دیگر بر آن کتاب ترتیب یافته است، و از جمله شرحهای فارسی آن «کنز الحساب» است که معتمدالدوله فرهاد میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه آنرا بسال ۱۲۵۶ پرداخت و این شرح دوبار در تهران چاپ شد.

علت توجه بسیار بمخلاصة الحساب آن بود که این کتاب مدتها از عهد شیخ بهایی بعد کتاب درسی بوده و میان طالبان علم دست بدست می گشته است و بهمین سبب هم یکبار آن را بنظم عربی در آوردند (میرزا قوام الدین محمد بن محمد مهدی قزوینی مرده در حدود ۱۱۵۰ هـ)، و يك بار هم بدست نیسلمن^۱ آلمانی ترجمه و بسال ۱۸۲۳ م در برلین چاپ شد.

شیخ بهایی اثرهای متعدد دیگری در ریاضیات و هیت داشت مانند الصتحیفة بعربی در اسطرلاب و شرح آن بنام حدائق الصالحین که شیخ خود ترتیب داد؛ و کتاب التحفة الحانمیة در اسطرلاب بفارسی؛ و کتاب تشریح الافلاك که خلاصه بیست در علم هیت و جزو کتابهای درسی میان طالبان دانش رائج بوده و چند شرح بر آن نوشته شده و چند بار بطبع رسیده است... و جز آنها.

همچنانکه گفتم اهمیت آثار شیخ بهایی در آنست که آنها را بقصد تدوین کتابهای درسی برای طالبان علم ترتیب می داده و در تدوین آنها طریق اختصار و سهولت بیان می سپرده است و ازینروی هم از دوران زندگانش در مدرسه های قدیم رواج یافت و چون شیخ شخصیت مطلوب و محترم دینی هم شمرده شده ناگزیر اینگونه کتابهایش، با آنکه در ذکر پارهیی از دانشهای معقولست، میان طالبان

علمهای شرعی متداول و محتل اعتنا بود و این توجه و اقبال بنوبه خود در حنجیت و سندیت آثارش مؤثر افتاد، در صورتیکه او را نمی توان، حتی با مقایسه با استادان قریب الاهدش، در مقام والایی از دانشهای ریاضی قرارداد^۱.

کوششهایی که در قلمرو گورکانیان هند درباره دانشهای
در قلمرو
گورکانیان هند ریاضی می شده شایسته یاد کردنست زیرا آنچه آنجا درین

زمینه فراهم آمده بفارسی است و از باردی نظرها نازگی دارد. از جمله کارهای سودمند آن دیار ترجمه بعضی از کتابهای ریاضی هندی بود، بهمراه دیگر ترجمه ها از سانسکریت پیارسی. یکی از آن کتابها «لبلاونی»^۲ در جبر است که شیخ ابوالفیض فیاضی شاعر مشهور (۱۰۴۴هـ) بامر جلال الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴هـ) از سانسکریت پیارسی در آورد. متن سانسکریت این کتاب که تالیف «بهاسکر اجاری»^۳ است در کلکنه (۱۸۳۲ میلادی) و ترجمه انگلیسی آن در بمبئی (۱۸۱۶ میلادی) و لندن (۱۸۱۷ میلادی) و ترجمه پارسی در کلکنه (۱۸۲۸ میلادی) چاپ شد. ازین بهاسکر کتاب دیگری در جبر بنام «بیج گنت»^۴ بدست عطاء الله رشیدی ابن احمد نادر پیارسی منظوم نقل شد (۱۰۴۴هـ). ابن منظومه که يك مقدمه و پنج مقاله دارد بطبع رسیده است.

ترجمه بی فارسی از کتاب خلاصه الحساب شیخ بهاء الدین عاملی، که پیش-ازین شناخته اید، بصورت منتخبی از آن بسال ۱۰۹۲ هـ در هند انجام شد. انتخاب

۱- شرح حال و اثرهای شیخ بهایی بعد ازین خواهد آمد. درباره اثرهای ریاضی او بنگرید به: امل الآمل، ج ۱ ص ۱۵۵-۱۵۶، روذات الجنات ص ۵۹ از ج ۷ بعد؛ الدرعه ج ۲، ص ۲۹ و مورد های دیگر؛ احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی تالیف سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۶ خورشیدی؛ نه رستهای کتابخانه های مجلس شورای ملی ایران، دانشگاه تهران، آستانه قدس رضوی، کتابخانه معارف (= ملی)؛ تاریخ ریاضیات تالیف دکتر غلامحسین مصاحب و جز آنها.

Lilāvati - ۲ -

Bhaskarāchārya - ۳ -

Vijaganita - ۴ -

کننده و گزارنده لطف‌الله بن استاد احمد معمار لاهوری متخلص به «مهندس» است. وی رساله‌یی فارسی بنام «خواص اعداد» در چهارمقاله دارد. برادرش عطاءالله که او هم شاعر بود، منظومه‌یی فارسی در حساب و جبر ترتیب داد شامل ده باب و آن را بنام شاهزاده دانشمند داراشکوه (م ۱۰۶۹ هـ) در آورد.

زیج شاهجهانی که بیهانه تنظیم جدول نجومی سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ) بدست ملافرید ابراهیم دهلوی منجم دربار شاهجهان تنظیم شد، شامل يك مقدمه و چهارمقاله است و در آن از شیوه تدوین و فصل بندی زیج الخ بیکی پیروی و نمونه برداری شد.

زیج دیگری در دوره سلسله گورکانیان هند بفارسی تنظیم شد بنام «زیج جدید محمد شاهی» که مؤلف آن «راجه جی سنگ سوائی»^۱ معاصر ناصرالدین محمد شاه (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هـ) و حاکم اگره و مالوه بود.^۲

**

در پایان این مقال که بدانتهای ریاضی اختصاص داشت، یادآوری می‌شود که در عهدمورد مطالعه ماکاری که شایسته بیان باشد در علم موسیقی انجام گرفت و این را هم باید دانست که دوران چیرگی دانشهای شرعی نمی‌توانست فرصت مناسبی برای رشد علم موسیقی باشد بویژه که در این عهد تألیف کتابها و رساله‌ها و اظهار نظرهای مکرر عالمان شرعی شیعی در بیان حرمت غنا و شنیدن لحنهای موسیقی رواج داشت و از آنجمله است کتاب صدر الدین محمد معروف بصدر ثانی پسر غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی بنام «الذکری» که بسال ۹۹۱ هـ تألیف کرد و در آن بآیتهایی از قرآن در حرام بودن موسیقی استناد جست و حدیثهایی از پیامبر و از پیشوایان شیعه در این باره نقل نمود^۳، و بعد از و چند تن دیگر از عالمان

۱- Rajah Jai - Singh Sawa'i

۲- درباره چند اثر مذکور در «قلمرو گورکانیان هند» بنگرید به: فهرست نسخه‌های

خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲، ص ۴۴۹ - ۴۶۱.

۳- روضات الجنات، ج ۷ ص ۱۸۷.

شرع تا پایان عهد صفوی رساله‌هایی در این باره دارند و این خود غیر از فتواها-
 یست که فقیهان گاه بمناسبت در اثرهای خود و یا هنگام رد بر صوفیان در تحریم غنا
 و سماع داده‌اند، و میرزا محمدباقر موسوی خوانساری صاحب روضات الجنات
 فی احوال العلماء والسادات، که خود از عالمان معروف امامیه است، بصراحت
 نوشته که «حرّم الامامیه و الشیعه الغناء و آلاتها مطلقاً»^۱.

اما وضع در میان مسلمانان بیرون از ایران چنین نبود چنانکه بعضی از شاعران
 که در هند و روم می‌زیسته‌اند چنانکه خواهیم دید موسیقی‌دان و نوازنده بوده‌اند
 و گذشته از آن مصنفانی را در آن سامانها می‌یابیم که کار مؤلفان قدیم موسیقی را در
 عهد مورد مطالعه ما ادامه می‌داده‌اند مانند عبدالعزیز مراغی نواده عبدالقادر مراغی
 که در روم می‌زیسته و کتاب نقاوة الادوار را بنام سلطان سلیمان (۹۲۶-۸۹۷۴) تألیف
 کرده و در آن استخراج نه دایره از ادوار موسیقی را مدعی شده و گفته است که
 فارابی بر اوتار قدیم دوتار افزوده و کامل نام گذاشته و عبدالرحمن دوتار دیگر بر آن
 بیفزود و اکمل نام داد و من دوتار دیگر اضافه کردم و مکمل نامیدم^۲.

پزشکی و داروشناسی و دانشهای

طبیعی دیگر

پزشکی و داروشناسی و دانشهای طبیعی دیگر در این عهد همان حال را داشتند
 که برای دانشهای ریاضی یاد کرده‌ایم، یعنی در آغاز هنوز بازمانده‌یی از جریانهای
 عهد تیموری و حوزه‌های تربیتی دانشمندان آن روزگار در ایران دیده می‌شود، و آن
 بتدریج از میان می‌رود و بانحطاط می‌گراید. این خاصیت عمومی عهدیست که در
 باره آن مطالعه می‌کنیم. همه دانشها در آغاز هنوز بازمانده‌یی از توش و توان خود

۱- روضات الجنات، ج ۱۷، ص ۱۸۷.

۲- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۸۱۴.

داشتند و سپس اندك اندك از نیروی آنها کاسته شد، خاصه که در گیرودار نشر تشیع بعضی از پزشکان حاذق که شیعی نبوده و یا پذیرفتن این مذهب تن در نمی دادند یقلمرو دوات عثمانی و یا به سرزمین هند و یا بفرارود نزد ازبکان و امیران سنی مذهب آن دیار رفتند چون حکیم عین الملک دوایی شیرازی که از جانب مادر نواده علامه جلال دوانی بود. وی در لاهور زیست و در پایان سده دهم هجری در دیار هند بدرود زندگانی گفت. گروهی نیز که در ایران سامان اقامت نمی دیده و عرصه رفاه را بر خود تنگ می یافته اند همچون حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرانش نورالدین محمد و حکیم همام عزم دیار هند می کردند و همانجا می ماندند. این هر سه معاصر جلال الدین اکبر بوده اند و از میان آنان حکیم ابوالفتح نفوذ بسیار داشته و در حمایت و تربیت شاعران و ادیبان ایرانی که بهند می رفتند می کوشیده است و ما درباره او و برادرانش بجای خود سخن خواهیم گفت.

از پزشکان آغاز عهد صفوی سلطانعلی گونابادی مؤلف
سلطانعلی گونابادی کتاب دستور العلاج است بفارسی که آن را بسال ۸۹۳۳

در دو مقاله نوشت: مقاله اول که از بیست و پنج فصل تشکیل شده درباره بیماریهای موضعی و مقاله دوم که در هشت فصل است از بیماریهای عمومی گفت و گومی کند. سلطانعلی در مقدمه این کتاب گفته که تا سال نهصد و سی و سه چهل سال (و در نتیجه از روز گاران و اسپین تیموری) در خراسان و ماوراءالنهر، بویژه در سمرقند دانش پزشکی می آموخت و در ملازمت ابو المنصور کوچکونجی خان ازبک (پسر ابو-الخیر خان و نواده دختری الخبیک) معروف به «کوچوم خان» (پادشاهی از ۹۱۶ تا ۸۹۳۶) بسر می برد و این کتاب را بدرخواست یکی دیگر از خانان ازبک با اسم ابو-المظفر محمود سلطان (پدر عبیدالله خان ازبک) تألیف نمود و در سال ۹۳۴ با تمام رسانید. چندی بعد سلطانعلی بدستور ابو الغازی سلطان ابو سعید خان ازبک پسر کوچوم خان مذکور که از ۹۳۶ تا ۹۳۹ فرمانروایی داشت، کتاب فارسی دیگری موسوم به «مقدمه دستور العلاج» تنظیم کرد. این کتاب در بک مقدمه و دو مقاله شامل

چندین فصل «در بیان حفظ صحت و بیان حد طب و احوال تندرستی و بیماری و احوال نبض و غیره» تدوین شده است^۱. دستورالعلاج سلطانی گونا بادی غیر از دستورالعلاج دیگر بست که «جانی محمد کاظم بن فتح الدین محمد کاشانی فتح خانی» نوشته است و آن هم بفارسی و در دو مقاله است. مقاله نخستین که به بیست و سه فصل تقسیم می شود درباره همه بیماریها و مقاله دوم منحصرأ درباره حمیات (تبها) است^۲.

یوسفی هروی^۳ پزشک معروف دیگری که از پایان عهد تیموری باقی مانده

و در آغاز این عهد چند اثر فارسی در طب از خود باز نهاده

یوسف بن محمد بن یوسف طبیب هروی مشهور به یوسفی (م ۹۵۰ هـ) است. وی اصلاً از اهل خواف بود و قسمت بزرگی از دوران حیاتش را در هرات گذراند و در اواخر زندگی خود ظاهراً از بیم سرخ کلاهان بهند رفت و در دربار ظهیر الدین بابر (۹۳۲-۹۳۷ هـ) و همایون (۹۳۷-۹۶۳ هـ) بسر می برد و بنام آن دو چند کتاب تألیف کرد و در همان دیار بود تا سال ۹۵۰ هـ در گذشت. اهمیت او بویژه در آنست که برای آسان کردن دانش پزشکی چند منظومه در این فن سرود که در سطرهای

۱- درباره این دو کتاب و مختصری از احوال سلطانی گونا بادی و آثار و معاصرانش بنگرید بنهرست نسخه های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۴۷۲-۴۷۳؛ نهرست نسخه های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۱۲۱، ۱۳۱ و ۱۳۳.

۲- نهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوچه، ج ۲، ص ۱۱۶-

۱۱۷-

۳- درباره یوسفی هروی طبیب بنگرید به:

* تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن نهم هجری، سعید نفیسی،

تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۸۲ و ۳۹۸-۳۹۹ و ۸۰۸.

* کشف الظنون، حاج خلیفه، چاپ استنبول ستون ۵۶۷.

* نهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، محمد تقی دانش پژوه، ص ۷۴۴ و ۷۵۴ و

۷۹۳ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۸۰۴.

E. Blochet, Catalogue des manuscrits persans, tome II, pp. ۵

121-124 et 131-133.

آینده بآنها اشاره خواهم کرد. از اثرهای منظوم و غیرمنظوم اوست: (۱) علاج- الامراض در نشانه‌های بیماری‌ها و مداوای هر يك که منظومه‌یی مرکب از ۲۸۹ رباعی بود و یوسفی از آن در مقدمه کتاب جامع الفوائد خود یاد کرد. (۲) شرح این منظومه که آن را جامع الفوائد نامیده‌است و آن بچاپ رسیده‌است. (۳) قصیده‌یی در حفظ صحت که بسال ۸۹۳۷ بنام ظهیرالدین بابُرساخت و در آن شرایط حفظ صحت را در خوردن و آشامیدن و خواب و بیداری در فصلها و هواهای مختلف و جز آن شرح داد. (۴) ریاض الادویه که در سال ۹۴۶ بنام همایون تألیف کرد. (۵) دلائل البول که بسال ۹۴۲ نوشت و شناخت بیماریها را با نگرش پیشاب در آن باز نموده است. (۶) دلائل التنبض که در آن از شناخت بیماریها بدلالث نبض سخن رفته و یوسفی آن را در سال ۹۴۲ تألیف کرده. (۷) جواهر اللغه یا بحر الجواهر در بیان واژه‌ها و اصطلاحهای پزشکی که بسال ۹۲۴ از نگارش آن بازرسنه بود. (۸) منظومه‌یی بشیوه نصاب الصبیان در ذکر و شرح نامهای داروها از هندی بیپارسی که بدین بیت آغاز می‌شود:

نام هر چیزی بهندی بشنو از من ای پسر خاصه نام هر دوایی نفع برداری مگر.
 (۹) فوائد الاخبار که منظومه‌یست در طب و رؤیا که در هر دو یا سه بیت از آن یکی از مسئله‌های پزشکی توضیح داده شده و یوسفی آن را بسال ۹۱۲ بیابان برده و چنین آغاز می‌شود:

بدان چون که گفنی سپاس و درود که در فن طبست این قطعه‌ها
 فوائدش نام و هر حرف ازوست ز دریای حکمت دری بی بها
 (۱۰) رساله منظوم ماکول و مشروب ببحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف در
 تدبیرهای پزشکی برای خوردنیها و آشامیدنیها، و چنین آغاز می‌شود:

زبان را چو در اول این کلام ز حمد و تحیت رساندی بکام
 بدان ای خردمند روشن ضمیر که گوید چنین یوسفی حقیر

که این نسخه بهر تو کردم رقم زتدبیر ما کول و مشروب هم...
 (۱۱) بدایع الانشاء که آن را در سال ۹۴۰ برای پسرش رفیع‌الدین حسین نوشت.
 در همین اوان کسان دیگری را می‌یابیم که در پزشکی تألیفاتی داشته و در
 این فن مشهور زمان خود بوده‌اند مانند حکیم علاء‌الدین تبریزی که از یک خاندان
 پزشکی در تبریز بود و کتابی فارسی شامل واژه‌ها و اصطلاحهای پزشکی بنظم
 الفبایی موسوم به «کاملِ عتایی» بنام شاه اسمعیل صفوی (م ۹۳۰ هـ) تألیف کرد؛
 و غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی (۹۴۸ م) حکیم و متکلم معروف که دو کتاب
 در پزشکی نوشت بنام معالم‌الشفاء و مختصری از آن موسوم به «شافیه»^۱.
 بجز کتابهایی که بعضی از پزشکان ایرانی مهاجر به هندوستان (مانند یوسفی
 مذکور) در این دوره تألیف کرده‌اند، کتابهای دیگری هم بفارسی در آن دیار
 بوجود آمد که غالباً اثر پزشکان هندی یا باشند در هند بود، از آنجمله است:
 معدن‌الشفاء سکندر شاهی تألیف بهوه بن خواص خان (م ۹۲۴ هـ) که از بزرگان
 درگاه سکندر شاه لودی (۸۹۴-۹۲۳ هـ) ابن بهلول لودی، ومدتی حاجب خاص
 و سپس «میر عدل» (وزیر داد گستری) او بود.^۲ این کتاب در سه بابست: ۱) در
 مقدمات علاج (۲) تشریح بدن انسان (۳) بیماریها و درمان آنها.^۳ - کتاب دیگری
 بنام «شافیه در علاج» با اسم جلال‌الدین اسکندر در هند تألیف شده است^۴ که معلوم
 نیست همین سکندر شاه لودی باشد.^۵ - دیگر از اینگونه کتابها کتاب «علاجات-

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۸۹۴.

۲- روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۷۹.

۳- درباره او بنگرید بتاریخ فرشته ج ۱ ص ۳۳۰، ۳۴۵، ۳۵۰.

۴- درباره این کتاب بنگرید بفهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه

بریتانیا، ج ۲ ص ۴۷۱.

۵- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس ج ۲، ص ۹۷-۹۹.

۶- زیرا در اصل کتاب او را متمایز ننموده‌اند و میدانیم که سکندر شاههای دیگری

دارا شکوهی « است از نورالدین عبدالله حکیم شیرازی
نورالدین شیرازی ساکن هند که آن را بنام محمد داراشکوه پسر شاهجهان
 نوشته است. این داراشکوه همان شاهزاده فاضل از خاندان گورکانی هند است که
 بسال ۱۰۶۹ کشته شد. کتاب *علاجات دارا شکوهی* که بنام او تألیف شده از جمله
 اثرهای جامع و ارزنده پزشکی و داروشناسی است که طبیبان متأخر ایرانی پارسی فراهم
 آورده اند زیرا مؤلف آن، چنانکه خود گفته، بسیاری از کتابهای معتبر پزشکی
 پیش از خود مراجعه و از آنها استفاده کرده مانند آثار محمد بن زکریای رازی،
 یوحنا بن سرافیون، ابوعلی بن سینا، حنین بن اسحق، یحیی (یوحنا) بن ماسویه...
 و همچنین بعضی از کتابهای پزشکی یونانیان که ترجمه آنها بوی رسیده بود.
 نورالدین شیرازی این کتاب را بیک مقدمه بنام «مفتاح» و ده گفتار و یک خاتمه
 تقسیم نموده است. بخش «مفتاح» خود در چهار و دو مقاله است و مؤلف بنا بر شیوه
 پزشکان گنبدیشاپوری در آن از روانشناسی و سخن در جهان بزرگ و جهان کوچک
 (عالم کبیر و عالم صغیر) و رؤیا و مانده این جُستارها گفت و گو کرده و آنگاه
 ده «گفتار» در پزشکی آورده و «خاتمه» را بقرا بادین اختصاص داده است. در
 گفتار سوم از قسمت پزشکی این کتاب جستارهایی از موسیقی و نجوم و حساب و
 هندسه و مقیاسها و جز آنها که بیرون از طبیعت سخن رفته ولی گفتار واپسین یعنی
 گفتار دهم به «علاج صبیان و کودکان» اختصاص یافته است. در این کتاب بسی از
 اصطلاحهای پزشکی هندی و داروهای که در آن دیار بکار می رفته دیده می شود.

در سلسله‌های متأخر هند بوده اند مثل سکندر شاه تغلقی (۷۹۵ هـ) و سکندر شاه افغانی (م
 ۹۶۲ هـ) و دو سکندر شاه از پادشاهان بنگاله و سکندر شاه گجراتی (م ۹۳۲ هـ) و جز آنان.
 ۱- بنگرید بنهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲،

پزشک بزرگ دیگری که بعد ازین در دیار هند باثرهای
شاه آرزانی^۱
 پارسی او بازمی‌خوریم میر محمد آرزانی بن میر حاجی
 مقیم معروف بشاه آرزانی یا میر محمد اکبر است که از صوفیان قادری هند و از
 پزشکان مشهور آن دیار بوده و در عهد اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) می‌زیسته
 است و آثارش را تاکنون بارها بطبع رسانیده‌اند. وی دانش پزشکی را در هند
 و در شیراز آموخت و سپس بتألیف چند کتاب فارسی در این رشته توفیق یافت
 که از آن جمله است (۱) طب الاکبر که اصلاً ترجمه بیست از شرح اسباب و علامات
 نفیس بن عوض کرمانی^۲ با اضافاتی از کتابهای دیگر که گزارنده در مقدمه نام آنها
 را می‌آورد. میر محمد اکبر این ترجمه و تألیف را بسال ۱۱۱۲ هـ پایان برد، و
 آن بارها در هند و ایران بطبع رسید (کلکته ۱۸۳۰ میلادی؛ دهلی ۱۲۶۵ هـ؛ بمبئی
 ۱۲۶۴ هـ و ۱۲۷۵ هـ و ۱۲۷۹ هـ؛ تهران ۱۲۷۵ هـ؛ لکنه‌و ۱۲۸۹ هـ) (۲- کتاب میزان-
 الطب که مختصریست در پزشکی پارس و میر محمد اکبر آن را برای بهره‌مندی
 شاگردانش تألیف نموده و سه مقاله در کلیات و داروهای مفرد و مرکب و
 بیماریها و درمان آنها منقسم ساخته است. این کتاب در کلکته بسال ۱۸۳۶ میلادی
 و در کانپور بسال ۱۸۷۴ و در لکنه‌و بدون تاریخ چاپ شده است. (۳- کتاب مجربات
 اکبری در باب داروهای مرکب که در چندین باب تألیف و در هر یک از آن بابها
 بیماریها و داروهای مربوط بآنها شناسانده شده است. این کتاب را در لکنه‌و بسال
 ۱۲۸۰ هـ و در بمبئی بسال ۱۲۷۸ هـ چاپ کرده‌اند. (۴- کتاب قرابادین قادری که
 میر محمد اکبر آن را بسال ۱۱۲۶ هـ نوشت و چون از پیروان سلسله قادریه بود،
 کتاب را بدین نام موسوم و آن را در بیست و سه باب تألیف نمود و در هر یک از
 آنها کیفیت ترکیب هر دارو را در ذیل نام مرضی که با آن دارو بهبود یابد شرح

۱- درباره او و آثارش رجوع شود بهمین کتاب ج ۴ ص ۱۰۹.

۲- درباره او و اثرهایش بنگرید بنهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا

داد. این کتاب بسال ۱۲۷۷ هـ در بمبئی و در ۱۲۸۶ هـ در دهملی چاپ شد. شاه ارزانی در مقدمه کتاب قرابادین قادری از کتابهای دیگری که تألیف کرده مثل مفرح القلوب و تعاریف الامراض نیز نام برده و بدین طریق می بینیم که وی از پزشکان پرکار عهد خود بوده و نظر بارزش کارهای او رواج بسیار یافته و در هند شایع شده بود.

داروشناسی از میان مبحثهای طب قدیم درین دوره بسیار محتل توجه بود و بجز فصلهایی که در کتابهای پزشکی بدین موضوع اختصاص می یافت ، چند کتاب مستقل نیز درباره آن تألیف گردید. در سطرهای گذشته بنام ریاض الادویه یوسفی و دو کتاب مجربات اکبری و قرابادین قادری از شاه ارزانی بازخورده ایم که اعاده ذکر آنها لازم نیست و اینک نام چند کتاب پارسی دیگر را که درین زمینه تألیف شده و بعضی از آنها هنوز هم شهرت دارد، درینجا می آورم:

از پزشکان آغاز سده دهم محمد بن یوسف هروی کتاب بحر الجواهر را با مراجعه بکتابهای معروف پزشکی و داروشناسی بسال ۹۳۸ هـ تألیف کرد. در این کتاب نام

محمد بن یوسف هروی

داروها و اصطلاحهای طبی و پزشکان بنظم الفبایی آمده است و آن بسال ۱۲۸۸ هـ در ایران چاپ شد.

مظفر بن محمد حسینی شفایی کاشانی اصفهانی معروف به «حکیم شفایی» (۹۶۳ م) چند کتاب در پزشکی و داروشناسی

حکیم شفایی

داشت و از آن جمله است کتابی بنام طب شفایی یا قرابادین شفایی که یکی از عالمان دینی ترسا بنام «آنژدوسن ژوزف» اهل تولوز آن را با عنوان فارما کوپتا-پرسیکا ترجمه کرده و بسال ۱۶۸۱ در پاریس بطبع رسانیده است.^۲ این حکیم شفایی بجز حکیم شفایی دیگر (حکیم شرف الدین حسن بن حکیم ملای اصفهانی

۱- Le père Anŕe de Saint-Joseph

۲- داروشناسی پارسی Pharmacopoea Persica

۳- بلوشه، نهرست نسخه های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۱۰۱-۱۰۲.

(م ۱۰۳۷ هـ) از معاصران شاه عباس اول است که طب می‌دانست و آن‌دانش را از پدرش حکیم ملا و برادرش حکیم نصیرا آموخت و بر در مسجد اصفهان مطب داشت.^۱

عماد طبیب
عمادالدین محمود بن مسعود بن محمود طبیب شیرازی
مشهور بعماد طبیب در اواخر دوران شاه تهماسب (۹۸۴م هـ)
و پایان سده دهم هجری شهرت بسیار داشت. پزشکی را از آغاز جوانی نزد پدر
آموخت و سپس بخدمت امیر عبدالله خان استاجلو حاکم شروان و پس از آن
بخدمت شاه تهماسب صفوی در آمد و بنام او کتابی در قرآبادین بعربی نوشت
موسوم به «المربکبات الشاهیه»^۲ و گویا بعد از این تاریخ بهند رفت زیرا در مقدمه
کتاب دیگر خود بفارسی درباره «طریق خوردن چوب چینی و فواید آن»^۳ گوید
که بیست سال درهند بسر برده. از اثرهای دیگر او بفارسی رساله «مفرح یاقوتی»
است^۴ و دیگر رساله «افیونیه»^۵ و دیگر «بنبوع» در پزشکی.^۶

کمال الدین گیلانی
از پزشکان عهد شاه عباس نخستین یکی کمال الدین افضل بن
یحیی گیلانی بود. از وی کتابی فارسی در داروشناسی
بازمانده است بنام «جامع الجوامع» در چهار «فائده» و در آن انواع داروهای مفرد
و مرکب و طریق آماده کردن و استعمال آنها را شرح داده است.^۷

حکیم مؤمن
محمد مؤمن حسینی تنکابنی دیلمی معروف بحکیم مؤمن
از پزشکان و داروشناسان معروف معاصر شاه سلیمان صفوی

- ۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۵۱۴-۵۱۵
- ۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۴۷۴.
- ۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۱۲۶
- ۴- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۸۰۸.
- ۵- فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، مشهد، ج ۳ ص ۲۳۳.
- ۶- فهرست ریو، ج ۲، ص ۴۷۴.
- ۷- ایضاً، ص ۴۷۶.

(۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ) است. پدرش میر محمد زمان و نیای او از طبیبان دربار صفوی و خود او پزشك و ویژه شاه سلیمان بود و بنام وی کتاب معروف خود تحفة المؤمنین را در معرفت داروهای مفرد و مرکب با استفاده از مأخذهای مختلف قدیم و شرح و توضیح کافی درباره هر يك از آنها و چگونگی ساختن و آماده کردن داروها در دو بخش فراهم آورد. این کتاب جامع و سودمند چند بار در ایران به چاپ رسید. محمد مسیح طبیب
 محمد مسیح بن محمد صادق هم از پزشکان عهد شاه سلیمان بود و پس از وی چند سالی از عهد شاه سلطان حسین را نیز درك کرد. پدرش محمد صادق پزشك بود و محمد مسیح پزشکی را در محضر حکیم محمد مؤمن فرا گرفت و مانند استاد خود در داروشناسی ماهر بود. معجون مسیحی و مفرح مسیحی از نسخه‌های اوست و جز این کتابی در فن خود دارد بنام «دستور مسیحی»^۱

یکی دیگر از معاصران شاه سلیمان بنام محمد هاشم بن محمد طاهر تهرانی در سال ۱۱۰۳ هـ از تألیف کتابی مشروح بفارسی در داروشناسی با اسم «مصباح الخزائن و مفتاح الدفائن» فراغت یافت و آن را بنام آن پادشاه در آورد. این کتاب از يك مقدمه و پنج مقاله و يك خاتمه تشکیل شده و هر يك از آنها را چند فصل است. البته این کتاب غیر از کتاب دیگری به همین نام از حاج زین العطار صاحب اختیارات بدیعی است که در مجلد پیشین از آن یاد شده^۲. محمد هاشم کتاب دیگری بفارسی در شناخت سودمندیهایی چوب چینی دارد بنام «عین الحیوة» و نیز کتاب فارسی دیگری در پزشکی دريك مقدمه و دو مقاله بسال ۱۰۷۹ هـ بنام شاه سلیمان تألیف نموده و نام آن را تحفة سلیمانی نهاده است.^۳

۱- بلوشه، فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲- بنگرید به همین کتاب، ج ۴، ص ۲۷۸.

۳- درباره محمد هاشم تهرانی و اثرهایش بنگرید به فهرست بلوشه، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸.

نظام‌الدین احمد یکی از پزشکان ایرانی قرن یازدهم بنام نظام‌الدین احمد گیلانی در هند و در خدمت قطب شاهیان گلکنده بسر

می‌برد. این خاندان از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ هـ در گلکنده فرمانروایی داشت و نظام‌الدین احمد از آن سلسله با سلطان عبدالله (۱۰۲۰-۱۰۸۳ هـ) معاصر بود و در خدمت وی بسر می‌برد و کتاب فارسی اسرار الاطباء را در شناخت بعضی داروها بنام او نوشت و آن را در چهار فصل ترتیب داد. وی کتاب دیگری به نام «درمان بواسیر» دارد. این پزشک بعضی خرافات و اوهام دردانش پزشکی اعتقاد داشته و آنها را در گفتارهای طبی خود راه داده است و از نیروی درذکر داروها و درمان‌های بی‌خاصیت چیزهایی مثل دندان و استخوان و سرگین جانوران، کشتن بومبو و ارونه سوار شدن بر خرهم اشاره می‌کند. وی نام و خاصیت داروهای هندی را هم همراه داروهای دیگر در کتاب خود آورده است.^۱

چند داروشناس دیگر هم در پایان این عهد اثرهایی از خود برجای نهاده‌اند مانند مسیح‌الملک محمد یوسف معاصر با احمدشاه درانی (۱۱۶۰-۱۱۸۷ هـ) صاحب رسالهٔ «چوب‌چینی درذکر فایده‌ها و راه بکاربردن آن»؛ محمد شریف‌خان دهلوی معاصر شاه‌عالم (۱۱۷۳-۱۲۲۱ هـ) و محمدشاه‌نانی (۱۲۲۱-۱۲۵۳ هـ) صاحب کتاب فارسی «تألیف شریف» درذکر داروهای هندی و خواص آنها بترتیب حروف، و کتاب فارسی علاج‌الامراض که آن را بسال ۱۱۷۷ تألیف نمود.^۲

در دامپزشکی نیز کتابهایی به فارسی ازین عهد در دست است. مرادما از دامپزشکی دانشی است که موضوع آن تربیت و نگاهداشت جانوران اهلیست و ایرانیان آن را به‌ستور پزشکی و شکره‌داری (تربیت و نگاهداشت مرغان شکاری) منقسم

۱- از کتابهایش نسخه‌هایی در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. فهرست آن کتابخانه

ج ۳، ص ۷۲۷ و ۷۵۱.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۳۲.

۳- ایضاً همان کتاب و همان جلد، ص ۱۱۰-۱۱۱.

می‌کردند و دانشی که بدین نام‌ها داشتند از دوران پیش از اسلام بعهد اسلامی منتقل شد و باقی ماند.

درباره تیمارداری ستوران بویژه اسب از دیرباز کتابهایی خاص با اسم فرس- نامه یاخیل نامه، و یا گاه بخشهایی در کتاب‌های متناسب (مثلاً در آداب الحرب والشجاعة از فخر مدبری^۱) فراهم آمد، و در عهد مورد مطالعه ما بیشتر کتابهایی که درین باره نوشته‌اند درهند تألیف شد، خواه آنچه از سانسکریت بیپارسی در آورده و خواه بفارسی تصنیف کرده باشند. از این کتابهاست دفتری که گویا بسال ۹۸۳ در دوازده باب و هرباب در چند فصل درباره اسب و اسب‌داری و بیماریها و درمانها و علوفه اسبان و جزاین جستارها در آن سخن رفته است.^۲ و کتاب «سالهوتر^۳» که عبدالله بن صفی آنرا بسال ۱۰۰۰ هـ از سانسکریت بیپارسی در آورد^۴، و ترجمه‌ی دیگر از همین کتاب با عنوان «فرسنامه» با سرپرستی و مقدمه عبدالله خان فیروز جنگ (م ۱۰۵۴ هـ) معاصر شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) ترتیب یافت.^۵ این سالهوتر یا سالیهوترا کتابی بود که «دورگرسی»؟ پسر «سورگرسی» بسانسکریت در شناخت اسبان و بیماریها و درمان آنها تألیف کرده و از کتابهای اساسی هندی در این باب بود.

از مؤلفان ایرانی که درهند بتألیف چنین کتابهایی مبادرت جسته باشند شیخ محمدبن ابوطالب زاهدی گیلانی است که «رساله فرسنامه» خود را در حدود سال ۱۱۲۷ هـ درباره اسب و شناخت آن و بیماریهایش نوشت. وی دفتر فارسی دیگری

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۱۱۶۷-۱۱۷۰.

۲- فهرست نسخدهای خطی فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳- Salihotra در هندی.

۴- ایضاً فهرست نسخدهای خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۱.

۵- فهرست نسخدهای خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۴۰.

۶- Durgarasi

دارد بنام «رساله در خواص الحیوان» در یک مقدمه و دو باب^۱. - میرزا نظام‌الدین احمد در سال ۱۰۷۱ هـ بفرمان شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ) کتابی بنام میضمار دانش بیارسی نوشت در یک مقدمه، سه مرحله و یک خاتمه، که در آن دربارهٔ خلقت اسب و اهلی کردن و صفت‌های نیک و بد آن و درمان بیماری‌هایش سخن گفت^۲.

چند کتاب هم دربارهٔ تربیت و نگاهداشت مرغان شکاری از این عهد بازمانده است مانند «بازنامه» تألیف محب‌علی خان ملقب به «خان خاص محلی» مرده بسال ۹۸۹ هـ، فرزند نظام‌الدین علی خلیفه مرغلانی وزیر ظهیرالدین بابر. وی در اواخر زندگانی حکمران دهلی بود و کتاب خود را نزدیک بهشت سالگی در شصت و یک باب نوشت و در آن آئین شکار و اوصاف میرشکار و چگونگی صید و پرورش باز و دیگر مرغان شکاری و نشانهای تندرستی و بیماری آنها خاصه باز، و راه درمان کردن آن و همچنین چگونگی گزینش و پرورش یوز (سگ شکاری، تازی) را شرح داده است. بازنامه دیگری داریم از شاعری بتخلص «بهادر»، از پیروان سلسلهٔ قادریه معاصر اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) در چهل و سه باب و تقریباً در همان مطالبهای کتاب پیشین^۳.

۳- دانشهای ادبی

الف - دانشهای ادبی فارسی

مطالعهٔ عمومی: در دانشهای ادبی این عهد، بویژه سدهٔ دهم و بخشی از سدهٔ یازدهم، همان شیوه‌ی دنبال می‌شد که در عهد تیموریان دیدیم زیرا بیشتر تربیت

۱- نهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۳.

۲- ایضاً ص ۴۸۲-۴۸۳.

۳- دربارهٔ این مرد و بازنامه بنکرید نهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانهٔ موزهٔ

بریتانیا، ج ۲، ص ۴۸۵.

شدگان پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم در آغاز این دوران ادامه حیات می‌دادند و تا چند گاه سرگرم همانگونه کارهایی بودند که در مرکزهای علمی و ادبی عهد تیموری در پیش داشتند، منتهی در عهد صفوی جریانی پیش آمد که اشتغال بآداب عربی و تألیف و تدوین کتابهای فراوانی را بدان زبان و فنون وابسته بدان افزایش بسیار داد و آن مهاجرت خاندانهای متعددی بود از عالمان شیعی جبل عامل و بحرین (= بصران، الأحساء) و مرکزهای شیعی عراق عرب بایران و سکونت در شهرهایی مانند تبریز و شیراز و قم و مشهد و قزوین و اصفهان. درباره انگیزه این مهاجرتها پیش از این سخن گفتیم و تأثیر آن را در فساد و تباهی زبان فارسی بعد از این روشن خواهیم کرد.

این عالمان تازیگوی در تعلیم و تألیف طبعاً بزبان عربی سخن می‌گفتند و شاگردان و تربیت‌شدگان آنان نیز همین رسم را دنبال می‌کردند. اینست که در این دوره که عهد بی‌اعتنایی بزبان و ادب پارسی بود، دوره احیاء مجدد زبان و ادب عربی و فنون وابسته بآن در ایرانست تا بدانجا که بسیاری از تربیت‌شدگان مکتبهای دینی و فلسفی این دوران، اگرچه ایرانی بودند، لیکن یا در نوشتن به پارسی عاجز و ناتوان بودند و یا از آن ننگ داشتند و برای نگارش مطلبهای «عالیه» که در دیدگانشان برآستی درست و استوار می‌نمود، نارسا می‌شمردند. با اینهمه شگفتی در آنست که کتابهای اساسی در ادب عربی، خواه تألیف و خواه شرح و تلخیص و حاشیه، که ازین عهد داریم، بیشتر در قلمرو دولت عثمانی، فراهم آمد که محل اجتماع مردمی دانشمند شده بود که گروهی از آنان از ایران گریخته و بدان سامان پناه برده بودند، و کارهایی که در ایران در زمینه زبان و ادب عربی انجام می‌گرفت بندرت بپایه آن آثار می‌رسید.

اما زبان فارسی در دربارهای روم و هند همچنان مقام و مرتبه خود را حفظ می‌کرد و حتی دربار گورکانیان هند زبان رسمی درباری و لسان اهل علم و ادب و سیاست و دین بود و بدین سبب بزرگان و نام‌آوران عهد بدان توجه خاص

می کردند و برای آموزش و آموختن‌گاری آن کتابهای بسیار در لغت و دستور و انشاء و ترسل (نامه‌نگاری) ترتیب یافت.

ارتباط میان زبان فارسی و ترکی، که نتیجه رویدادهای زمان بود، در این میان موجب تألیف کتابهایی خاصه در لغت فارسی بترکی و برعکس شد، و یا - وسیله‌ی برای شرح دیوانها و کتابهای درسی فارسی و تدوین رساله‌هایی در دستور زبان فارسی و نظایر این کارها گردید و بتدوین لغت‌نامه‌هایی از ترکی به فارسی و یا از فارسی بترکی کشید.

کار بسیار بنیادی ادب فارسی این دوران در راه ایجاد فرهنگهای پارسی فرهنگهای فارسی انجام گرفته و تشویق کنندگان اصلی در این راه پادشاهان تیموری هند بوده‌اند که بسیرت نیاکان خود در بزرگداشت سخنوران ایرانی از بخشش سیم و زر دریغ نمی کردند. گذشته از این زبان فارسی که در هند و روم و آسیای مرکزی زبان دین و تصوف و ادب و شعر و سیاست و اشرافیت شده بود، بسی از طبقات را بتعلیم و تعلم خود سرگرم می ساخت. بر اثر این انگیزه‌ها و در نتیجه نیاز فراوان دل‌باختگان شعر و ادب پارسی که بتتبع آثار استادان پیشین سرگرم بوده و یا خود به شاعری و نویسندگی و انشاء و ترسل اشتغال داشته‌اند، چندین لغت‌نامه مشروح که هنوز هم از کتابهای مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آنها از آثار قرن دهم و یازدهم تا میانه سده دوازدهم و چندتای معدود از قرنهای بعد است؛ و همچنانکه گفته‌ام سهم اصلی و اساسی درین راه با مؤلفانیست که یا هندی بوده و یا از ایران بدیار هند رفته و در پناه پادشاهان و بزرگان آن دیار بتألیف و تصنیف پرداخته‌اند.

از حیث فن لغت‌نویسی فارسی پیشرفت تدریجی که از دیرباز آغاز شده بود، در این عهد ادامه داشت. چنانکه می‌دانیم نخستین فرهنگهای کهن مثل فرهنگ منسوب بابو حفص سغدی و فرهنگ منسوب بقطران تبریزی و لغت فرس اسدی و مانده‌های آنها که در مجله‌های پیشین این کتاب دیده‌ایم، برای بیان مشکلات

زبان دری تدوین می‌شد و در آنها پاره‌یی از لغت‌های دشوار که در شعر پارسی بکار رفته برای آنان که لهجهٔ دری نداشتند، توضیح داده می‌شد. بهترین لغت‌نامه که چنین خاصیتی داشت لغت‌نامهٔ اسدی (لغت‌فرس) بود. این روش مدتها در زبان فارسی بکار می‌رفت تا آنکه پارسی‌شناسان و فارسی‌گویان هند و ایرانیان‌هندنشین کار خود را آغاز کردند و بتدریج از زبان دری سره با بقول خود از «لغت فرس و پهلوی و دری» بسوی زبان گفتاری پارسی‌گویان در شعر و نثر متمایل شدند و کوشیدند دشواریهای این زبان بویژه مشکلات آثار شاعرانی مانند فردوسی و انوری و نظامی و خاقانی و مانند گسان آنان را بیان کنند و مقداری از واژه‌های تازی و ترکی و بعضی از لغت‌ها و ترکیبها و استعاره‌ها و کنایه‌ها را که در زبان ادیبان بکار می‌رفته است، با آن لغت‌های «فرس و پهلوی و دری» پیامیزند و حتی بقول خود و چنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری کرد، از زبان «زند و پازند و اوستا» هم درین راه بهره بردارند و بدین ترتیب نام ایزدان و امشاسپندان و اسم‌روزها و ماهها و فرشتگان موکل بر آنها و جشنها و بسی ازینگونه واژه‌ها هم در لغت‌نامه‌ها راه جست که نمونهٔ کامل آن را نخست در فرهنگ جهانگیری و سپس در فرهنگ‌هایی که ماخذ اصلیشان همین لغت‌نامه بود، می‌بینیم. اما جمال‌الدین حسین اینجو هنوز بمرحله‌یی نرسیده بود که همهٔ اینها را بهم پیامیزد بلکه آنها را در پنج قسمت جدا از یکدیگر آورد و پشت سرهم قرار نداد و این کار، یعنی درهم آمیختن همهٔ این واژه‌ها، اگرچه کمی پیش از جمال‌الدین اینجو بگونه ناتمام و ناقص آغاز شده بود، با کوشش کسانی چون محمد حسین بن خلف تبریزی صاحب برهان قاطع و کسانی که دنبالهٔ کار او را گرفتند، صورت عمل پذیرفت. کار این دسته چنان بود که با تفحص در لغت‌نامه‌های پیش از خود و خاصه فرهنگ جهانگیری، همهٔ واژه‌های فارسی و تازی و ترکی و بعضی از ترکیبات لغوی را بنظم هجایی دنبال هم قرار دادند، ولی کارهای نهایی درین راه در دورهٔ بعد و بویژه پس از آشنایی ادیبان ایرانی با شیوهٔ کار اروپائیان در این زمینه انجام گرفت که بجای خود باز نموده

خواهد شد.

در مقدمه بیشتر این لغت‌نامه‌ها که بتدریج اسم «فرهنگ» بر آنها گذارده شده و باقی مانده است، بنا بر رسمی که از بلاد روم آغاز شده و دز سرزمین هند به تکامل رسیده بود، خلاصه‌یی از بعضی مطالبها مانند تعریف زبان فارسی و دری و پهلوی و تاریخ آنها (البته بسیار سطحی و مقرون بقلّت اطلاع) و مبحث‌هایی از دستور زبان فارسی و قاعده‌های املاء و همچنین پاره‌یی قاعده‌های لغوی آمده است که باید آنها را مقدمه تدوین کتابهایی در صرف و نحو فارسی (دستور زبان فارسی) دانست. اینگونه بحث‌ها در مقدمه فرهنگهای این دوره بویژه فرهنگ جهانگیری گسترش کافی یافت و سپس در فرهنگهای دیگر بیش و کم از آن تقلید شد.

بعضی از فرهنگهای این دوره لغت‌نامه‌هایی برای فهم واژه‌ها و ترکیبهای دشوار معینی از شاعران و نویسندگانست مانند لطائف اللغات اثر عبداللطیف بن عبدالله عباسی، و مفتاح المعضلات شیخ برهان‌الدین سیکری وال و امثال آنها، و در بعضی دیگر نظر مؤلفان بتوضیح واژه‌های دشوار چند کتاب یا دیوان محدود از بزرگان گذشته بود مانند کشف اللغات و الاصطلاحات تألیف عبدالرحیم بن احمد سوربهاری، و فرهنگ دساتیر، و لغات جوكا تألیف نظام‌الدین پانی پتی (سده دهم) و جز آنها.

نظم واژه‌ها در همه این فرهنگها الفبایی است باین صورت که بعضی حرف دوم واژه را باب و حروف اول را فصل یا عکس آن قرار می‌داده و بعضی حرف آخر را باب و حرف اول را فصل می‌ساخته‌اند... در صورت اول مثلاً واژه «پدر» را می‌بایست در باب دال بی نقطه و فصل پ یافت، و در صورت دوم همان واژه در باب «پ» و فصل دال بی نقطه یافته می‌شود.

شماره فرهنگهایی که در عهد مورد مطالعه ما تألیف شد بسیار است. برخی از آنها در شمار فرهنگهای خوب فارسی است و چند بار در ایران و هند بطبع رسید،

و از برخی دیگر که کم ارج‌ترند نسخه‌هایی در کتابخانه‌های هند و ایران و اروپا پراکنده است. بیشتر این فرهنگها همچنانکه گفته‌ام در هند بدست فارسی‌دانان هند یا ایرانیان هندنشین تألیف شد و از آنهاست: *تحفة السعادة* تألیف محمود فرزند شیخ ضیاء‌الدین محمد که بسال ۹۱۶ تألیف شد. - مؤیدالفضلا اثر محمد پسرلاد که بسال ۹۲۵ ترتیب یافت. - مدارالافاضل فراهم آورده‌الله‌داد فیضی سرهندی در سال ۱۰۰۱. - *سورة سلیمانی* اثر تقی‌الدین محمد اوحدی (سده یازدهم). - فرهنگ جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسین اینجو بتاریخ ۱۰۱۷ هـ. - برهان قاطع جمع آورده محمد حسین بن خلف تبریزی بسال ۱۰۶۲ هـ. - *کشف اللغات و الاصطلاحات* تنظیم کرده عبدالرحیم فرزند احمد سور بهاری بسال ۱۰۶۰ هـ. - *لطائف اللغات* تألیف عبداللطیف پسر عبدالله عباسی (سده یازدهم). - *مفتاح المعضلات* اثر شیخ برهان سیکری وال (سده ۱۰-۱۱). - فرهنگ دشیدی تألیف عبدالرشید تتوی در سال ۱۰۶۴ هـ. - *جراغ هدایت* تصنیف سراج‌الدین علی خان آرزو بسال ۱۱۴۷ هـ. - *مصطلحات الشعرا* اثر سیالکونی مال متخلص به «وارسته» بسال ۱۱۸۰. - *بهار عجم* تألیف رای تیکچند بهار بسال ۱۱۶۲ هـ. - *چهارعنصر* دانش اثر امان‌الله حسینی (م ۱۰۴۶ هـ). - *نهایت اللغات* از محمد غیاث‌الدین که چندین سال پس از دوره مطالعه ما یعنی بسال ۱۲۴۲ ترتیب یافت.

دسته دیگری از فرهنگهای این عهد در ایران پدید آمده است و آنها عبارتند از: *تحفة الاحباب* حافظ اوبهی (تألیف در ۹۳۶ هـ). - *نسخه میرزا* یا فرهنگ میرزا ابراهیم (سده دهم). - *مجمع الفروس* یا فرهنگ سروری از محمد قاسم سروری (م بعد از ۱۰۳۶ هـ). - *بحر الفضائل* تألیف محمد بدرخزانه بلخی (سده یازدهم).

عیب عمده این کتابها آنست که بر اثر نداشتن روش دقیق در جمع‌آوری لغت بیشتر آنها از ارزش علمی عاریند. در بسیاری از موارد اتفاق افتاده است که قرائت غلط واژه‌های تازی یا ترکی و فارسی وسیله ایجاد لغتی جدید برای لغت نویسان شد مثلاً «نویتن» یا «نویان» مغولی بصورت نویان و نویتن ثبت شده

و با معنی شاهزاده بعنوان لغت فارسی جاخورده است و جز آن و جز آن. مطلب دیگر آنکه در دوره جلال‌الدین اکبر دسته‌یی از پارسیان هند بمقصودهای خاصی چند کتاب بنام «دساتیر» و «شارستان» و «آیین هوشنگ» جعل کردند و در آنها لغت‌های بترساخته بسیار بعنوان لغت‌های ناب فارسی، و مطلب‌هایی بترساخته درباره تاریخ ایران باستان که مطلقاً دروغست وارد نمودند. این کتاب‌های مجعول و اوژه‌هایی بی‌بنیاد پدید آورد مانند پر خیده، آپر خیده، فرنودسار، سفرنگ، سمراد و جز آنها که بعنوان لغت‌های خالص فارسی در فرهنگها، بویژه از برهان قاطع ببعده، راه جست و در دوران قاجاری و حتی بعد از آن محل استفاده کسانی قرار گرفت که بگمان خود خواستند پارسی ناب بنویسند و آنگاه آنها را در اثرهای خود بکار بردند و نوشته‌های نامفهومی از این راه پدید آوردند. مطلب‌های بترساخته تاریخی هم از کتاب‌های یاد شده در اثرهای دوره قاجاری که درباره ایران قدیم نوشته‌اند، راه جست.

بعد از طرح این کلیات، اینک مطالعه‌یی اجمالی درباره هریک از فرهنگ‌های معروف این عهد و معرفی کوتاهی از آن سودمند بنظر می‌رسد:

۱) از فرهنگ‌های فارسی موجود که ساخته آغاز این دورانست کتاب تحفة السعادة یا فرهنگ سکندری فراهم آورده مولانا محمود فرزند شیخ ضیاء‌الدین محمد شاعر همزمان سلطان سکندر لودی معروف به اسکندر ثانی (۸۹۲-۸۹۳) پسر بهلول لودی. خاندان لودی که از ۸۵۵ هـ بوسیله بهلول در قلمرو پیشین سلسله تغلقیه تشکیل شده بود، بعد از جانشین این «سکندر ثانی» یعنی با پادشاهی سلطان ابراهیم (۹۲۳-۹۳۰) منقرض شد و دیرنپایید. بنا بر اشاره محمد قاسم فرشته در گلشن ابراهیمی، که فراهم آوردن تحفة السعادة را در عهد سکندر ثانی استوار داشته، مولانا محمود تاریخ یا منظومه‌یی درباره پادشاهی سکندر پسر بهلول پرداخته بود و بهر حال روشنست که او بعد از ستوده خود اسکندر در گذشت زیرا در شعری از مرگ آن پادشاه یاد می‌کند و می‌گوید:

سکندر شه هفت کشور نمااند	نماند کسی چون سکندر نمااند
کتاب فرهنگ سکندری با دیباچه‌ی نخست	بشعر و سپس بنثر آغاز می‌شود بدینگونه:
ابتدا می‌کنم بنام حکیم	کوست محی العظام وهی رمیم
بعد نعت رسول صاحب جود	مدح شاه جهان بگو محمود
پس که سازی بنامه خامه روان	در ثنا و دعای شاه جهان
پادشاه جهان سکندر نام	دین اسلام ازو گرفته نظام

وی در همین دیباچه مراد خود «خواجه شیخ سعیدالدین» را نیز ستوده است. محمود از شعرهایی نیز که سروده درین دیباچه یاد کرده و گفته است که بسی از دوستان ازو خواسته‌اند تا فرهنگی فراهم آورد که آنان را در خواندن و شناختن گفتارهای گویندگان پیشین یآوری کند «گفتند که مطلوب ما کلی است که جزوی چند از لغات مختلف ملخص و معرب و مصحح از کتب اسالیف تألیف کن تا اغلب لغات ابیات شعرای شیرین کلام و فضیلائی عالی نام معلوم گردند و علی‌الخصوص اشکال الفاظ اشعار فصاحت شعار مفهوم گردند». این درخواست او را بر آن داشت تا واژه‌های دری و پارسی و زبان قرارودی (ماوراءالنهری) و ترکی و برخی از واژه‌های تازی را در دفتر خود گرد آورد و از واژه‌نامه‌هایی که در زمان او بر سر دستها بود یاری جست و تحفة السعاده را در دهم صفر سال ۵۹۱۶ هجری پایان رسانید و درین باره گفت:

بر گذشته دهم ز ماه صفر	سنه تسع مائه سنه عشر
که شد از فضل ذوالجلال تمام	کرده‌ام تحفة السعادت نام

(۲) مؤیدالفضلا فرهنگ مشهور دیگر است از واژه‌های پارسی و تازی و ترکی متداول در آثار استادان شعر فارسی و با در اصطلاحهای عارفان و فقیهان

۱- درباره این کتاب رجوع کنید به:

فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۰۱، فهرست کتابخانه موزه بریتانیا

و پزشکان و مغنیان که بدست محمد پسر لاد پیرامون سال ۸۹۲۵ ترتیب یافت و محمد لاد در فراهم آوردن آن از کتابهای مشهور لغت تازی و پارسی پیش از آن تاریخ و بعضی کتابهای دیگر بهره بر گرفت بشیوهی که در خواندن و دریافتن معناهای سهانامه استاد طوس وستة سنایی و پنج گنج نظامی و دیوانهای عنصری و انوری و ظهیر قاریابی و خاقانی و سعدی و حافظ و سلمان ساوجی بتوان از آن یاری جست و این یکی از موردهای نادریست که مؤلف يك واژه نامه فارسی کتاب خود را با استناد بر اثرهای ادبی معین و نه بر حفظ و بتصادف و اکتفا بر بیان لغتهای دشواری که بنظرش می رسید، فراهم آورده است. سروری ازین کتاب در فرهنگ خود که بسال ۱۰۰۸ هـ ترتیب داده بهره برده است^۱.

(۳) تحفة الاحباب فرهنگ دیگریست که در آغاز این عهد بدست یحیی از بازماندگان دوره تیموری تألیف شد. فراهم آورنده آن حافظ آوایی است که از «اوبه» یکی از دیه های هرات برخاسته بود و در هرات زندگی می کرد و در خدمت وزیر خراسان که نامش رانمی برتد بسر می بُرد. گویا این وزیر خواجه کریم الدین حبیب الله ساوجی بوده باشد که در سال ۸۹۲۸ هـ بهرات رفت و در حضور بزرگان آن شهر فرمان شاه اسمعیل را دایر بر حکومت دؤرمیش خان و وزارت خود اعلام داشت. تألیف تحفة الاحباب بسال ۸۹۳۶ بیابان رسید و حافظ بابها و فصلهای کتاب را بنابر حترفهای اول و آخر واژه ها تنظیم نمود. ازین کتاب در تألیف فرهنگ جهانگیری و مجمع الفرس سروری استفاده شد. نسخی از تحفة الاحباب در کتابخانه موزه بریتانیا موجود و در فهرست آن کتابخانه مذکورست.

(۴) مدار الافاضل فراهم آورده الله داد فیضی پسر اسدالعلماء علی شیر سر هندی، که از آن نسخه های متعدد در دستست، بسال ۱۰۰۱ هـ با مراجعه ب لغت نامه های معتبر تازی بفارسی و فارسی بفارسی تنظیم شده و ریشه هر واژه یی بانشانه «ع» = (عربی)

۱- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران ج ۳، ص ۱۲۰، فهرست کتابخانه ملی

پاریس ج ۲، ص ۲۰۱-۲۰۲، فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۴۹۴.

و «ف» (فارسی) و «ت» (ترکی) روشن گردیده است.

۵) *سُرمه سلیمانی* در بیان واژه‌های دشوار فارسی و برخی از نامهای تاریخی و جغرافیایی و داروها و پاره‌یی اصطلاحها و کنایه‌ها و مانند آنها، فراهم آورده قلی‌الدین محمد اوحدی بلهانی (سده یازدهم) که شرح حال و آثارش را بعد ازین خواهیم دید.

۶) *نسخه میرزا یا فرهنگ میرزا اثر میرزا ابراهیم بن میرزا شاه حسین اصفهانی* از جمله لغت‌نامه‌هاییست که در پایان دوران پادشاهی شاه تهماسب (۹۳۰-۹۸۲) فراهم آورده شد. مؤلف این کتاب واژه‌های فارسی و عربی یا ترکی را که در فارسی بکاررفته ذکر نموده و اساس کار او در این تألیف کتاب *شرفنامه منیری* بوده چنانکه تعبیرات ابراهیم فاروقی مؤلف آن فرهنگ را گاه عیناً نقل نموده و تنها بعضی کلمات بر آن افزوده است و شاید سبب اشتها را این کتاب به «نسخه میرزا» همین دزدی و انتحال از کتاب *شرفنامه منیری* باشد تا بدینوسیله نموده شود که این کتاب در حقیقت نسخه‌یست که میرزا ابراهیم مذکور از اثر میرزا ابراهیم فاروقی ترتیب داد. صاحب نسخه میرزا پسر میرزا کمال‌الدین شاه حسین اصفهانیست که بروز گارجوانی در اصفهان بنائی و معماری می‌کرد و سپس در خدمت داروغه آن شهر درآمد و با خدمت‌هایی که کرد منظور نظر شاه اسمعیل شد و بمرتبگی و کالت آن پادشاه رسید و چندی این کار بزرگ را برعهده داشت تا سال ۸۹۲۹ در توطئه دشمنان کشته شد و آواز دو پسرماند یکی میرزا اسمعیل که زندگانی خوشی داشت و دیگر میرزا ظهیرالدین ابراهیم یعنی همین صاحب نسخه میرزا. بقول امین‌رازی وی «همواره نقش همنشینی اهل فضل و اصحاب طبع بر لوح خاطر می‌نگاشت و با آنکه اکثر اوقاتش بتنگ دستی و پریشانی گذشتی هرگز ادراک تنگدلی و اظهار دلتنگی نمودی... و میرزا ابراهیم خط نستعلیق را در غایت جودت تحریر می‌نموده

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۲-۱۱۳.

۲- احسن التواریخ و ملوس ۱۷۷-۱۸۰، هنت‌القلیم، تهران، ج ۲، ص ۳۹۸-۴۰۰.

و گاه گاه بشیوة جد و روش هزل بیتی یا رباعی انشاء می کرده...^۱ اسکندربیک
 تر کمان^۲ او را در زمرة خوشنویسان عهد شاه تهماسب یاد کرده و گفته است که «در
 شعر فهمی و تتبع لغات فرس دعوی انفراد می نمود، رساله‌یی که در لغات فرس
 تألیف نموده اکنون در عراق شایع است» و از لحن عبارت او درباره میرزا ابراهیم
 چنین بر می آید که در سال تألیف عالم آرا (۱۰۲۵ هـ) زنده نبود. از چند بیت که
 امین رازی از و نقل کرده این رباعی پرمعنی و زیباست:

رندان گاهی ملك جهان می‌بازند گاهی بنگاهی دل و جان می‌بازند
 این قسم قمار را نه چندست نه چون هر نوع بر آید آن چنان می‌بازند

اگرچه نسخه میرزا در مرتبه فرهنگهای مشروحی که پیشتر و پستر از او فراهم آمده
 نیست، لیکن بهر حال در شمار مأخذهای فرهنگ نویسان بعد از او مثل جمال‌الدین
 حسین اینجودر فرهنگ جهانگیری و محمد قاسم سروری در فرهنگ سروری در آمده
 است.^۳

(۷) فرهنگ جهانگیری که نامی جهانگیریاننه تألیف نواب‌عضدالدوله جمال-
 الدین حسین اینجو^۴ (م ۱۰۳۵ هـ) است. پدرش فخرالدین حسن نام داشته و بعلت

۱- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲- عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۲.

۳- ازین فرهنگ سه نسخه در کتابخانه مدرسه عالی مهسالار است و آقای ابن‌یوسف
 شیرازی احتمال داده است که تاریخ تألیف آن سال ۹۸۰ یعنی چهار سال مانده پایان دوران شاه
 تهماسب است (فهرست آن کتابخانه ج ۲، ص ۲۳۱) و هم‌اومقایسه‌یی میان این فرهنگ و
 شرفنامه منبری کرده و چگونگی کلام میرزا ابراهیم را در نسخه برداری بی‌دریغ از آن فرهنگ
 نشان داده است. نسخه‌یی دیگر از این فرهنگ در کتابخانه مجلس شورای ملی ایرانست
 (فهرست آن کتابخانه ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰).

۴- درباره او بنگرید به:

* فارسانه ناصری گفتار دوم ص ۴۱-۴۲ و ۴۴.

سیادت به شاه حسن» مشهور بوده است. صاحب فارسنامه در ذیل عنوان سادات اینجو (انجو) که در شیراز می زیسته اند گوید^۱ که شاه حسن انجوی شیرازی «بعد از تحصیل کمالات علمی به هندوستان رفته در مملکت گجرات توقف نمود و در سال نهمصد و بیست و هشت برهان نظام الدین شاه هندوی او را از گجرات بولایت احمد نگر خواسته مسائل و احکام مذهب اثنی عشریه را از ویاموخت». مقصود ازین برهان نظام الدین شاه هندوی، برهان اول از سلسله نظامشاهیان احمدنگر (دکن) است که از سال ۹۱۴ تا ۹۶۱ پادشاهی کرد. خاندان اینجو (انجو، انجویه) ی شیراز از سادات حسنی هستند که از دبر باز در آن شهر می باشند و بکارهای شرعی اشتغال می داشتند. در دوران پادشاهی شاه تهماسب دوتن از آن خاندان بنام میرشاه محمود و میرشاه ابوتراب بترتیب شیخ الاسلام و قاضی القضاة ایران شدند. از همین خاندان شاه حسن مذکور بهند رفت و در آنجا بماند و چنانکه دیدیم کار نیکان خود را در آن دیار دنبال کرد و پسرش جمال الدین حسین نخست مدتی در خدمت پادشاهان دکن بود و سپس در سال ۹۹۴ بخدمت جلال الدین اکبر درآمد و با ماهانه ۸۵ روپیه بخدمت دیوانی پرداخت و در عهد جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ) حکمت ولایت بهار یافت و در سال ۱۰۲۷ لقب عضدالدوله بدو ارزانی شد تا سال ۱۰۳۵ در شهر آگره چشم از جهان فرو بست. وی در مقدمه فرهنگ خود گوید که از آغاز

←

- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، معین نفیسی، ص ۳۹۷.
 - * فرهنگ جهانگیری چاپ لکنهو ۱۲۹۳ هـ.
 - * فرهنگ جهانگیری با تصحیح و مقدمه آقای دکتر رحیم عینی استاد دانشگاه فردوسی، مشهد، سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ خورشیدی، در سه مجلد.
 - * فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲ ص ۲۰۵-۲۱۱.
 - * فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲ ص ۴۹۶-۴۹۷.
 - * فهرست کتابخانه مدرسه عالی مهسالار، ج ۲ ص ۲۱۲-۲۱۵.
- ۱- گفتار دوم، ص ۴۴.

جوانی با دوستان دیوانهای شاعران قدیم را می خواند «و چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات پارسی و پهلوی و دری و اصطلاحات در شعر و غیر آن، ناچار بکتاب لغات پارسی که آنرا فرهنگ می خوانند رجوع افتاد» لیکن یا آنها را در این فرهنگها نمی یافت و یا اگر پیدا می کرد چندان در معنی باهم اختلاف داشتند که گاهی ایزکار او در حل مشکل نمی گشودند. این نقصها و کمبودهای دیگر جمال الدین را بر آن داشت تا بتحقیق و تتبع در لغت فارسی بپردازد و پس از سی سال چندان لغت و اصطلاح فراهم آورد که هیچیک از فرهنگ نویسان دیگر بدانها نرسیده بودند و از بس درین رشته تتبع و تفحص کرده بوده قولش پیش اهل فن مقبول و بیان او در معنیهای لغتها و اصطلاحها برهان قاطع شده بود تا بجایی که سلطان جلال الدین اکبر در سال ۱۰۰۵ او را بخدمت خواست و گفت: «از آن زمان که عربان را بر بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی با کلام عرب آمیزش پذیرفته اکثر لغات پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنا برین شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعاری که شعرای باستان بزبور نظم آراسته اند در سر پرده اخفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده و لهذا قبل ازین چندی از بنده های درگاه افاضل پناه را بترتیب کتابی مشتمل بر جمع لغات پارسی باستان و مصطلحات امر فرموده بودیم، هیچکدام از عهده آن بیرون نتوانستند آمد، باید که تو درین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی...»

بدینگونه حسین اینجو در کار ایستاد و لغت نامه هایی را که پیش از او فراهم آمده بود از «فرهنگ ابو حفص سفدی»^۱ که قدیمترین آنها بود تا فرهنگ مؤید الفضلای محمد لاد و فرهنگ سروری که قریب بعهد او بودند، همه را جمع آورد. شماره این فرهنگها که اینجو بر شمرده به ۴۴ می رسد و گذشته ازین اواز کتابهای دیگر در تفسیر قرآن و پزشکی و تاریخ و جغرافیا بهره بر گرفت و فرهنگ خود را که بنظر او کاملترین آنها بود ترتیب داد اما چون نتیجه کار او

بنگریم آن را چندان بزرگ که او پنداشته نمی‌یابیم و از آن چنین برمی‌آید که او از هر يك ازین کتابها که بر شمرده بهره‌ی اندك برداشته و آنها را بتمامی ننگریسته و از آنها لغت و اصطلاح بیرون نکشیده است و او درین مقدمه همان شیوه‌ی را در بزرگ نشان دادن کار خویش در پیش گرفته که آن دیگران داشتند و هر يك بسیاری کتاب برای مأخذ کار خویش ذکر کرده‌اند تا کار را بزرگ جلوه دهند لیکن چون بکار آنان برسیم نتیجه را بسیار ناچیز و ناکافی می‌یابیم. بهر حال این فرهنگ بعد از مرگ جلال‌الدین اکبر یعنی در عهد پادشاهی جهانگیر، بسال ۱۰۱۷ پایان رسید و باسم این پادشاه اخیر نامیده شد.

فرهنگ جهانگیری در بیست و چهار باب بترتیب حروف تهجی فارسی، و يك «مقدمه» در دوازده «آیین» و يك «خاتمه» تألیف شده است. در مقدمه بعضی از مباحثهای دستوری زبان فارسی را، چنانکه ذیل عنوان «دستور زبان فارسی» خواهیم دید، آورد و در خاتمه «کنایات و اصطلاحات و استعارات و لغات مرکبه از پارسی و عربی و لغات عربیه که دانستن آنها ضرور بود و از آن گزیری نبود و آنها را داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است مناسب ننمود، هر کدام را در دری علی حده درج نمود» و سردری را بر چند «جلوه» مرتب گردانید. درهای پنجگانه خاتمه که در مقام خود خالی از اهمیت نیست چنین است: در اول مشتمل بر کنایات. در دوم مشتمل بر لغات مرکبه از پارسی و عربی یاد و کلمه عربی که بروش پارسی آورده باشند یا پارسی و ترکی یا پارسی و لغت دیگر. در سوم مشتمل بر لغاتی که یکی از حروف بیگانه در آن یافته شده. در چهارم مشتمل بر لغات زند و پازند و وستا. در پنجم مشتمل بر لغات غریبه.

موقیّت حسین اینجو در دست یافتن برواژه‌های زند و پازند و وستا نتیجه همکاری یکی از ایرانیان زردشتی است که آزاد منشی جلال‌الدین اکبر اورا به «اگرا» و «فتح پور سیگری» کشانیده بود. جمال‌الدین حسین در شرح واژه «ترسم»^۱

۱- ترسم از اصل bareaman در وستا، دسته گیاهی است که «دستور» هنگام

می گوید: «شرح این لغت از مجوسی است که در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و مجوسیان او را موبد می دانستند و حضرت عرش آشیانی^۱ محض از برای^۲ تحقیق لغات فرس... از کرمان طلبیده بودند». ملاقات کسی از خاندان سیادت و شریعت با مردی زردشتی و همنشینی و کسب اطلاع از او در محیط تعصب آلود ایران آن روزگار بهیچروی امکان نداشت ولی آزاداندیشی جلال الدین اکبر در هند این کار را امکان پذیر کرد و ازین راه مقداری لغت از ریشه پهلوی و اوستایی در فرهنگ جهانگیری و بعد از آن در فرهنگهای دیگری که با استفاده از آن تألیف شد، راه یافت و از آن جمله است برهان قاطع و فرهنگ ناصری یا انجمن آرای ناصری رضاقلیخان هدایت که چنانکه خواهیم دید تنظیم جدیدیست از فرهنگ جهانگیری. جمال الدین اینجو درباره چگونگی بهره بردن از موبد اردشیر کرمانی گوید: «فقیر حقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان را که در دین زردشت بود دیدم که جزوی چند از کتاب زند و سنا داشت. چون مرا رغبت و شغف تمام بجمع لغات فرس بود، و در فرس از زند و ایستا کتابی معتبرتر و بزرگتر نیست، بجهت تحقیق لغات با او صحبت می داشتم و اکثر لغاتی که در خانه این کتاب اند از ژند و پاژند و ایستا نقل شده از تقریر آن زردشتی. و این نخستین بار، بعد از پشت کردن ایرانیان مسلمان بر گذشته خود بود که کسی از میان آنان دوباره آهنگ روی آوردن بدان می نمود. آیا این هم یکی از برکتهای وجود جلال الدین اکبر نبود؟

(۸) مجمع الفوس یا فرهنگ سروری با لغت فرس سروری کتاب مشهور دیگری در لغت فارسی است، تألیف محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به

برگذاشتن آینههای دینی در دست می گیرد و بجانب آسمان نگاه می دارد. بنگرید به:

C. de Harlez, Manuel de la langue de l' Avesta, Paris 1882, p. 389.

۱- مراد جلال الدین اکبرست که هنگام پایان یافتن فرهنگ جهانگیری در گذشته بود.

۲- محض از برای: تنها برای، فقط برای.

«سروری»^۱ (م بعد از سال ۱۰۳۶ هـ). بنا بر اشاره تقی الدین محمد آوحدی بلیانی صاحب «رفات العاشقین همزمان و همشهری او، پدرش مردی کفشگر بود و او خود حافظه‌ی چنان نیرومند داشت که سی هزار بیت بخاطر سپرده بود و چنانکه تقی الدین گفته لغت‌نامه‌ی در بیان معنی واژه‌های دشوار شعرهای نظامی و برخی از شاعران دیگر ترتیب داده بود. مسکنش اصفهان بود و در آنجا جهانگرد مشهور ایتالیایی «پیترو دلا واله»^۲ را بسال ۱۰۳۲ ملاقات کرد و پیرامون چهار سال پس ازین دیدار بهند رفت چنانکه بسال ۱۰۳۶ هـ در لاهور می‌گذراند و گویا چند گاهی از دوران پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) راهم درك کرد و سپس بزیارت کعبه رفت و در راه در گذشت. او را نباید بامصطفی پسر شعبان سروری (م ۹۶۹ هـ) گزارنده گلستان سعدی اشتباه کرد. نصرآبادی درباره‌ی او می‌نویسد «سروری کاشی محمد قاسم نام داشته، بنیراز ربط بشعر تتبع لغات فرس هم نموده چنانچه فرهنگی هم در آن باب نوشته، سهل و مختصر است، اگرچه بعنوان اشتباه تکراری در لغت واقع شده اما خیلی زحمت کشیده، نسخه‌ی که در ایران نوشته سهل و مختصر است اما در هند که رفت فرهنگ میرجمال‌الدین انجوی را بنظر گذاشته فرهنگ مبسوطی

۱- درباره‌ی او بنگرید به:

- * کشف‌الظنون، چاپ استانبول، ستون ۱۵۵۸.
- * تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۲۹۱.
- * صبح گلشن، سیدعلی‌حسن، هند ۱۲۹۵ هـ، ص ۲۵۳.
- * سفینه خوشگوار، بندرا داس متخلص بخوشگوار، پتنا ۱۹۵۹ میلادی.
- * ریاض الشعراء واله داعستانی، خطی.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۳۹۷-۳۹۸.
- * فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۴۹۸-۴۹۹.
- * فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۲۱۵-۲۱۶.
- * فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۳.
- * فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۴۴۲-۴۴۴.

۲- Pietro della vallo

نوشت.»

گویا آن فرهنگ «سهل و مختصر» که سروری در ایران نوشته بود همان باشد که حاجی خلیفه هم آنرا دیده و با عنوان «الوجیز لغت سروری عجم» در ذیل عنوان علم اللغه از آن یاد کرده و گفته است که بترتیب حروف مرتب شده. البته مراد او از «وجیز» همین معنی مختصر است که در گفتار نصر آبادی می بینیم اما سخن نصر-آبادی در اینکه نسخه کوتاه لغت سروری در ایران و پیش از تهیه نسخه مفصل مجمع الفرس درهند، فراهم آمده درست نیست بلکه سروری درهند نسخه‌ی تنظیم نکرد مگر آنکه شاید کتاب خود را با افزودن بعضی یادداشتها تکمیل کرده و نسخه مشروحتری فراهم آورده باشد. وی در مقدمه مجمع الفرس گوید که بعد از تفحص در آثار شاعران قدیم و یاری جستن از شانزده فرهنگ پارسی که پیش از او تألیف شده بود بسال ۱۰۰۸ کتاب خود را بنام شاه عباس تدوین کرد.

این فرهنگ يك ديباچه و بیست و چهار باب بشمار حرفهای الفبای فارسی، و خاتمه‌ی دارد و در آن لغتهای عربی و واژه‌های ساده فارسی ذکر نشده است، و برای روشن کردن معنای بسیاری از لغتها بشعر شاعران استشهاد گردیده و نیز تلفظ هر کلمه‌ی بشیوه لغت نویسان با دادن يك کلمه هم وزن مشهور معین شده است.

بعد از آنکه فرهنگ جهانگیری و شامل اللغه قراحصاری که از فارسی بترکی است، و فرهنگ تحفة السعادة ملا محمود بن شیخ ضیاء الدین در ایران بدست سروری رسید، نسخه دیگری از فرهنگ خود فراهم آورد یعنی همان مجمع الفرس را در تحریر جدید مشروحتر و کاملتر ساخت و شاید مقصود نصر آبادی از آن نسخه «سهل و مختصر» همان نسخه یا تحریر نخستین از مجمع الفرس باشد و این ظاهراً همان «الوجیز لغت سروری عجم» است که کاتب چلبی ذکر کرده و گفته بنام شاه عباس است. کتاب مجمع الفرس در تهران بطبع رسید.

سروری تحریر سومی از مجمع الفرس دارد که آن را «خلاصة المجمع» نامیده و بنام اعتمادالدوله حاتم بيك وزیر شاه عباس پرداخته است. این اختصار را

سروری بدان قصد انجام داد که نسخه برداری از فرهنگ خود را آسانتر کند. وی در مقدمه این نسخه کوتاه شده گفته است: «بنده مذهب جانی سروری کاشانی چون از تألیف مجمع الفرس باز پرداخت دید که بعضی از یاران بواسطه اینکه ابجاز در کلام مطلوبست یا بجهت آنکه در اجرت کاتب تخفیفی شود، در نوشتن آن ابیات استشهاد و اعراب که صحت لغت بدان منوط و مربوطست، حذف می کنند و چهره شاهد این نسخه را از حلی ربط عاقل می سازند. بنا بر تمهید این مقدمات بخاطر این ضعیف رسید که با تصحیح حروف ... خلاصه‌یی بنویسم و مجملی مرقوم گردانم از آن نسخه که مؤلف است از شانزده کتاب... تا جمعی که معانی آن لغات را مفصل و لغات را مستشهد خواهند بمجمع الفرس رجوع فرمایند و بعضی که مجمل و محذوف الاستشهاد خواهند باین خلاصه توجه کنند و زبان قلم را از انتخاب و قلم زبان را از اعتراض قاصر و کوتاه سازند و این نسخه را به خلاصه المجمع موسوم ساختم...»^۱.

نام سروری را در شمار شاعران عهد او نیز می بینیم. سخنانی که از او نقل شده چندان نیست ولی استوارست، و از آنهاست^۲:

بصحرای غمت منزل گرفتم چو صحرا کوه غم در دل گرفتم
دم رفتن بدستی دامن جان بدستی دامن قاتل گرفتم

*

رویش جو بزیر زلف دیدم گفتم صبحی نهفته در شام
یا صیادان چشم مستش خورشید فگنده اند در دام

۱- نقل از فهرست مدرسه عالی سه سالار، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۳. نسخه‌یی که ضیاء الدین حدائق (ابن یوسف) شیرازی دیده بود در کتابخانه حاجی محتشم السلطنه اسفند یاری (رئیس پیشین مجلس شورای ملی ایران که اینک چندسال است در گذشته) محفوظ و بسال ۱۰۱۸ هـ کتابت شده بود، یعنی در حیات سروری و سالها پیش از سفرش بهند.

۲- نقل از تذکره نصرآبادی، ص ۲۹۱.

*

بی دست طلب بدامن پیر زدن کس را نشود مقام عرفان مسکن
چون رشته که نگشود رهش تانهاد سردر قدم راست روی چون سوزن

*

دلا بصدق امانت گزین که تا یابی امان زحیله آن گوژپشت بی سروبسن
چون خامه باش که نگرفته می کند هودم کنار صفحه پر از گوهر خوشاب سخن
نه چون دوات که بسیار گیرد و کم کم همی دهد اگرش نی کنند در ناخن

۹) برهان قاطع لغت نامه بسیار مشهور است از محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» که از مؤلفان و شاعران سده یازدهم هجری ساکن هندوستان بود و کتاب خود را بنام سلطان عبدالله (۱۰۳۵-۱۰۸۳ هـ) از قطب شاهیان گلکنده در آورد. این سلسله از جمله چند سلسله پادشاهان هندوستان است که پس از تجزیه ممالک تغلقیه در آن سامان پیدا شده و بیشتر آنان ناشران ادب فارسی بوده اند. برهان کتاب برهان قاطع را با استفاده از فرهنگ جهانگیری، فرهنگ سروری، سمره سلیمانی و صحاح الادویه حسین انصاری با حذف شواهد و مکررات و افزایش پاره‌یی واژه‌ها و استعاره‌ها و ترکیبهای لغوی فراهم آورد و کار اصلی او در تألیف همین تهذیب و تنظیم و فراهم آوردن همه واژه‌های آن کتابهای اصلی در یک کتاب است و او حتی مقدمه کتاب خود را که در بیان بعضی از قاعده‌های دستور فارسی است از کتاب فرهنگ جهانگیری «بوجه تلخیص» اقتباس نموده است. با این حال تألیف او در شهرت از همه کتابهای مآخذش در گذشته و بعد از تألیف از جمله مرجعهای اساسی در لغت فارسی شده است.

بیداست که در برهان قاطع واژه‌های فارسی و ترکی یا عربی که فارسی - زبانان بکار برده‌اند یکجا فراهم آمده و در کنار هم قرار گرفته‌اند و برهان مانند جمال‌الدین حسین اینجو آنها را از یکدیگر جدا نکرد و یا مانند سروری بگرد آوردن واژه‌های فارسی اکتفا نمود و با توجه به کیفیت تألیف بعضی از فرهنگها که یاد

کرده‌ایم، روشن می‌شود که برهان در این کار هم مبتکر نبود. برهان قاطع در بیست و نه «گفتار» و هر گفتاری در چند «بیان» است و مقدمه آن در نه «فائده» تنظیم شده که در آنها بزبان دری و پهلوی و فارسی، و حرفهای تهجی، و دال و ذال فارسی، و تبدیل حرفهای فارسی بیکدیگر، و ضمیرها، و برخی فرنیادهای دستوری و انشائی دیگر پرداخته و در این راه قسمتهایی از مقدمه فرهنگ جهانگیری را که در دوازده آیین تنظیم شده محل استفاده قرار داده است. تألیف برهان قاطع بسال ۱۰۶۲ پابان یافته و برهان ماده تاریخ زیرین را بدین مناسبت سروده است:

چو برهان از سر توفیق یزدان مر این مجموعه را گردید جامع
پی تاریخ اتمامش قضا گفت: کتاب نافع برهان قاطع

نقصهای فرهنگ برهان قاطع بسبب شهرت بسیاری که حاصل کرد، محل اعتناء پارسی‌شناسان بعد شد و در نتیجه کتابهایی بصورت تعلیق بر آن ترتیب یافت خواه در راه تکمیل کردن آن و خواه در ذکر اشتباههایی که در آن راه یافته است. از اینگونه کتابهاست «قاطع برهان» و «ساطع برهان» و «رافع هدیان» و جز آنها. ترجمه‌ی ترکی نیز از برهان شده است بنام «تبیان نافع» بدست سیداحمد عاصم عنتابی از پارسی‌شناسان آغازسده سیزدهم روم.^۱

برهان قاطع چندین بار در هند و ایران چاپ شد. از چاپهای مهم آن یکی چاپ کلکته بسال ۱۲۳۳ هـ (۱۸۱۷ میلادی) است با مقدمه‌ی مشروح و افزودن تکمله‌ی بر آن از ۳۷۱۷ واژه و ترکیب فارسی که از نظر «برهان» ساقط شده بود و این مجموعه جدید «ملحقات برهان قاطع» نام دارد. چاپ کاملتر و بهتر برهان قاطع کار مشهور دوست فاضل قفیدم دکتر محمد معین است که با مقدمه‌ی جامع و با حواشی بسیار در شرح ریشه و واژه‌ها و تصحیح خطاهای صاحب برهان قاطع و افزودن بسیاری از لغت‌ها در حاشیه و دادن معادل واژه‌های فارسی در سایر زبانها

و لهجه‌های ایرانی در چهارمجلد (از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵ خورشیدی و چند بار پس از آن تاریخ) در تهران بطبع رسید چنانکه باید آنرا تألیف پرارج تازه‌یی در لغت فارسی شمرد که بمراتب بر آنچه برهان بن خلف فراهم آورده بود برتری دارد. آمرزش خدای بر او باد.

۱۰) کشف اللغات والاصطلاحات از جمله کتابهای نادر لغت درین دوره است که اختصاص بشرح واژه‌ها واصطلاحهایی دارد که در دسته معینی از اثرهای ادبی یعنی در کتابهای اهل تصوف و عرفان بکار رفته و طبعاً لغتهایی از اصل فارسی و عربی با هم در آن گرد آمده است. گرد آورنده این لغت نامه عبدالرحیم فرزند احمد سوربھاری از ناحیه بهار هندوستانست. وی که خود از مشایخ تصوف بود، در مقدمه کتاب حکایت می کند که بسیاری از هم طریقتان از وی درباره معنی واژه‌ها واصطلاحهایی که میان آنان متداول بود پرسشهایی می کردند و او بتدریج پاسخهای خود را بدان پرسشها می نوشت. در همان حال هم پسر او شیخ شهاب که دیوان قاسم انوار را می خواند از کثرت واژه‌های عربی آن بزحمت افتاده بود و اودر جست و جوی معنای آنها بچند کتاب لغت فارسی و عربی مراجعه کرد و معنی دلخواه را در آنها نیافت. پس همت بتألیف کتاب کشف اللغات والاصطلاحات گماشت و با مراجعه بچند کتاب لغت و بعضی از کتابهای اهل تصوف کتاب خود را بسال ۵۱۰۶۰ تألیف کرد. حاجی خلیفه صاحب این کتاب را شیخ عبدالرحیم بن شیخ احمد مشهور به سوربھاری معرفی کرده است.

۱۱) لطائف اللغات فرهنگبست از واژه‌های مثنوی که عبداللطیف پسر عبدالله عباسی از ادیبان اواخر قرن یازدهم هجری ترتیب داد و او همانست که بعد از ویراستاری چند ساله مثنوی نسخه‌یی از آن بنام «نسخه ناسخه» فراهم آورد و مقدمه‌یی باسم «مرآة المثنوی» بر آن افزود و شرحی از مثنوی موسوم به (لطائف

المعنوی» تألیف نمود. کتاب لطائف اللغات بسال ۱۸۲۷ میلادی در هند بطبع رسید.^۱

(۱۲) مفتاح المنضلات هم یکی ازین قبیل لغت نامه‌هاست که برای دریافتن واژه‌های دشوار فارسی و تازی در یک اثر معین ادبی فراهم آمده. مؤلف آن شیخ برهان سبکی وال^۲ از معاصران جلال‌الدین اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) است و او این کتاب را «در فراهم آوردن الفاظ مغلطه مکتوبات» شیخ ابوالفضل بن مبارک وزیر و منشی معروف (۱۱۴ - ۱۰۱۴ هـ) تألیف کرد و چون در دیباچه ابوالفضل علامی را با دعای «نور الله مرقد» یاد کرده پس تألیف کتاب بعد از کشته شدن آن منشی فاضل بوده است.^۳

درباره بخشهایی از منشآت ابوالفضل فرهنگهای دیگری نیز ترتیب یافته است.^۴

(۱۳) فرهنگ رشیدی که از جمله چند فرهنگ فارسی معروفست اثریست از سید عبدالرشید توی پسر سید عبدالغفور حسینی مدنی توی. منشاء او شهرتته (=ته) از شهرهای ناحیه سند در پاکستان امروزی و اصلش از سادات مدینه و خود باشنده هند در عهد پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هـ) و در شمار دانشمندان و بزرگان معروف عهد خویش بود. وی همانست که کتاب منتخب اللغات شاهجهانی را بسال ۱۰۴۶ هجری بنام شاهجهان پرداخت و این لغت نامه فارسی را هجده سال پس از آن بسال ۱۰۶۴ هـ باز بنام همان پادشاه در آورد. بعد ازین تاریخ تنها اطلاعی که از او در دست یافتن ساده تاریخ جلوس اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هـ) است در آیه اطیعوا الله و اطیبا الرسول... الآية، و بنابر این تا سال ۱۰۶۸ زنده بود و پس از آن خبری از او در دست نیست. ←

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۳ ص ۴۶۶؛ و ضمیمه فهرست ریو، ص ۱۱۹؛ و فهرست مدرسه عالی سه سالار، ج ۲، ص ۲۲۷؛ و فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳ ص ۱۰۷.

۲- Sikrival.

۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

۴- ضمیمه فهرست ریو، ص ۱۱۸.

فرهنگ او، چنانکه خود در دیباچه آن گفته، جمع میان دو فرهنگ معروف پیش از وی یعنی فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سروری است با مقدمه‌یی که مأخوذست از فرهنگ جهانگیری و تلخیصی از آن. رشیدی بسیاری از استشادهای صاحبان دو فرهنگ مذکور را با شعار پارسی در توضیح معنی لغتها زائد دانسته و نیز بیان معنای دسته‌یی از واژه‌ها را که در آنهاست ناقص و غیر وافی بمقصود شمرده و همچنین آوردن يك لغت را در چند مورد، بعلت تغییرهای جزئی در تلفظ یا نگارش و اینگونه چیزها کاری ناصواب خوانده است. کار رشیدی در تألیف این فرهنگ تا حدی مانده است با کار محمد حسین برهان در تدوین برهان قاطع. این کتاب در بیست و چهار باب است و در پایان هر فصل از هر باب استعاره‌هایی که بواژه‌های آن فصل مربوطست ذکر شده. فرهنگ رشیدی را در هند و ایران چاپ کرده‌اند.

۱۴) چراغ هدایت فرهنگی است در توضیح واژه‌های دشوار اشعار. مؤلف آن سراج‌الدین علی^۱ منخلص به آرزو، یکی از شاعران پارسی سرا و هندی گوی بود که بسال ۱۱۰۱ هـ در اکبرآباد هند متولد شد. نسبش بشیخ کمال‌الدین یکی از اعقاب نصیرالدین چراغ دهلی می‌رسید و او بعد از کسب مقدمات در سال ۱۱۳۲ هـ بدلهلی رفت و نام آورانی چون مؤتمن الدوله اسحق‌خان و پسرش نجم‌الدوله مقدم وی را بزرگ داشتند و بعد از چند سال از دهلی بلکنهوهجرت نمود و در آنجا بسال ۱۱۶۹ هـ درگذشت. وی در سال ۱۱۶۴ تذکره‌یی بنام مجمع‌النفائس تألیف نمود. اثر مهمش فرهنگبست بنام «سراج‌اللفه» که در آن واژه‌های دشوار شاعران پیشین را که در فرهنگ جهانگیری و سروری و برهان قاطع نیامده،

۱- درباره سراج‌الدین علیخان آرزو بنگرید به خزانه‌عامره، و بتذکره نتایج‌الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۷۹-۸۲؛ و به:

Garcin de Tassy, Littérature Hindoui, vol. 1, p. 69; Rieu Cat. of Pers. Mss. p. 501-502.

توضیح داد، و آن را سال ۱۱۴۷ هجری پایان برد. آرزو در آن کتاب واژه‌ها را بردو دسته کرد: دسته نخستین واژه‌های دشواری که پارسی‌گویان هند بکار نمی‌بردند، و دسته دوم واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در هند درست بکار نمی‌رفته است. در کتاب چراغ‌هدایت این هر دو دسته از واژه‌ها بترتیب الفبایی منظم شد. این کتاب در حاشیه غیث‌اللغات سال ۱۸۷۴ میلادی در هند چاپ شد. از اثرهای دیگر سراج‌الدین علی‌خان کتاب تنبیه‌الغافلین در نقد او بر سخن حزین لاهیجی، و شرحی بر اسکندر-نامه نظامیست که یک بار در حاشیه اسکندرنامه نظامی چاپ بمبئی (۱۲۷۷ هجری) بطبع رسید.

۱۵) چهار عنصر دانش فرهنگ مشروحیست از واژه‌های فارسی و عربی تألیف امان‌الله حسینی متخلص به «امانی» و مخاطب به «خانه‌زادخان فیروز جنگ» پسر مهابتخان زمانه بیگ‌مخاطب به «خان‌خانان سپهسالار» پسر میر محمد غیور کابلی. وی چنانکه گفته خواهد شد، از رجال معروف دوران نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری) و شهاب‌الدین شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هجری) بود و شغل‌های بزرگ از قبیل حکومت کابل بر عهده داشت و در دوران شاه جهان لقب «خان‌زمان» بر عنوان‌هایش افزوده شد. مرگش سال ۱۰۴۶ اتفاق افتاد. از وی دیوان شعر و مجموعه‌ی بنام گنج‌باد آورد و یک کتاب در تاریخ و کتابی بنام «ام‌العلاج» در پزشکی باقی ماند.^۱ از اوست:

بر دورجام ما بنویسند نام ما تا نام ما بدور بماند ز جام ما

دوران اگر بکام نگرید گوگرد این بس که دورجام بگردد بکام ما

امانی چهار عنصر دانش را بنام جهانگیر و بفرمان او نوشت و در آن بیشتر واژه‌های

۱- درباره پدرش مهابتخان و خود او بنگرید به مآثر الامرای میر عبد الرزاق صمصام-

الدوله شاهنوازخان خوانی و به بهارستان سخن هم از او، چاپ مدراس ۱۹۵۸ میلادی،

ص ۴۸۵-۴۸۷ و به تذکره نتایج الافکار مولانا محمد قدرت‌الله گوپاموی هندی، ص ۴۶-۴۷،

و بفرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۵۰۹-۵۱۰.

فارسی و عربی را که محل حاجت‌فارسی خوانان بود، فراهم آورد. مقدمه این کتاب هم مانند بسیاری دیگر از فرهنگها که بعد از فرهنگ جهانگیری سمت تألیف یافته از آن کتاب با تغییر اندک نقل شده است و متن کتاب در چهاربخش، هر یک بنام «عنصر» ترتیب یافته. عنصر نخستین لغت‌نامه‌ی عربی است که لغت‌های آن از قاموس، صراح، کنز اللغات، کشف اللغات و جز آنها گرفته شده. عنصر دوم شامل واژه‌های فارسی است. عنصر سوم ترکیب‌های مجازی و استعاری و لغت‌های زند و پازند و عنصر چهارم اصطلاح‌های پزشکیست.

۱۶) بحر الفضائل فرهنگ‌یست فارسی شامل لغت‌های فارسی و تازی. مؤلف آن محمد بدرخزانه بلخی پسر قوام پسر رستم پسر احمد پسر محمود بدرخزانه بلخی (سده یازدهم هجری) است. وی در مقدمه این لغت‌نامه گوید که مقصودش از تألیف این کتاب توضیح واژه‌های دشوار پارسی و تازیست که در اثرهای شاعران و نثر نویسندگان فارسی بکار رفته و بهمین سبب در تدوین این لغت‌نامه به بسیاری از اثرهای شاعران و نویسندگان پارسی مراجعه کرده از قبیل دیوان رودکی و عنصری و عمیق بخاری و خاقانی و انوری و نظامی و سعدی، و شرف‌الدین شفره و امیر خسرو دهلوی و کلیله و دمنه و دیوان ظهیر فاریابی، بعضی از ترسئل‌ها، رساله‌هایی در اصطلاح‌های صوفیان، و جز آنها. چند لغت‌نامه عربی نیز در شمار مأخذ‌های او بود مانند تاج المصادر ابو جعفر مقرئ بیهقی (م ۵۵۴۴)^۱ و کتاب الصحاح جوهری فارابی (م ۳۹۸ ه)^۲ و مقدمه الادب جارالله زمخشری (م ۵۳۸ ه)^۳ و المغرب فی لغت الفقه از امام ابو الفتح مطرزی خوارزمی (م ۶۱۰ ه)^۴ و السامی فی الاسامی تألیف ابو الفضل احمد بن محمد میدانی نیشابوری (م ۵۱۸ ه)^۵ و چند لغت‌نامه دیگر تازی.

۱- بنکرید همین کتاب ج ۲، چاپ پنجم، ص ۳۲۰-۳۲۱.

۲- ایضاً همین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی ص ۳۵۴.

۳- ایضاً همین کتاب، ج ۲، ص ۳۲۰.

۴- ایضاً همین کتاب، ج ۲، ص ۳۲۱.

۵- ایضاً همان جلد، ص ۳۱۸.

گذشته ازین چند کتاب در تفسیر قرآن نیز مورد مراجعه محمد بدر خزانه بوده است و بدین ترتیب ملاحظه می شود که بحر الفصائل بسبب کثرت منابع کتابی بزرگ شده که مؤلف آن را بدو قسم که هر یک جلدی جداگانه است منقسم ساخته ولی از ذکر شاهد برای هر لغتی خودداری نموده و حتی در توضیح دادن واژه‌ها نیز باختصار کوشیده و ضعف خود را در شناخت فارسی ازین راه آشکار ساخته است.^۱ محمد بدر خزانه شرحی بر مخزن الاسرار نظامی گنجیه‌یی نیز نوشته و آن را بسال ۱۰۹۱ هـ با تمام رسانیده است.

مقصود ازین دسته از لغت‌نامه‌ها آنهاست که از فارسی لغت‌نامه‌های فارسی
بترکی و یا از ترکی بفارسی است. تألیف اینگونه فرهنگ-
بترکی

ها در قرن نهم هجری در روم رواج داشت و این بسبب نشر روزافزون زبان پارسی بود در ظل توجه و علاقه سلاطین عثمانی و بزرگانی که در خدمت آنان بودند. پیش ازین^۲ بفرهنگهای معروفی که حلیمی در سده نهم و رستم مولوی در آغاز سده دهم در این زمینه تألیف کرده‌اند اشاره‌یی نمودم و نیز گفتم که «کوشش لغت نویسان ترکی زبان پارسی‌دان در تألیف لغت‌نامه‌های پارسی بترکی و حتی گساح ترتیب منظومه‌هایی بدین آهنگ در سده دهم امتداد یافت» و اینک باید بر آن گفتار این سخن را نیز بیفزایم که در عهد صفوی ایران جولانگاه بسیار مساعدی برای زبان ترکی شده بود و از این روی می‌بینیم که از سده دهم بعد تألیف لغت‌نامه‌های فارسی ترکی منحصر بسرزمین روم نبود بلکه در ایران و قزاق (ماوراءالنهر) نیز چند کتاب درین راه بوجود آمد.

بعد از لغت‌نامه‌های مشهوری که در مجلد پیشین نام برده‌ام، از کتابهای قابل ذکر یکی کتاب شامل اللغة است بفارسی تألیف حسن بن حسین قراحصاری. وی درین

۱- در باره او بنگرید بنهرست بلوشه، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۷؛ و بضمیمه نهرست

ریو، ص ۱۵۷.

۲- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۳-۱۱۴.

کتاب واژه‌های پارسی را باعتبار حرفهای آخر آنها بنظم الفبائی در آورد و آنها را بشماره حرفها به باب و سپس به «نوع» تقسیم نموده و برای هر يك مترادفی یا توضیحی بترکی آورده و کتاب خود را بنام سلطان با یزید عثمانی (۸۸۷-۸۹۱۸) پرداخته است. این کتاب یکی از مأخذهای کتاب نعمه الله است که بعد ازین شناخته خواهد شد، و نیز سروری از آن در تحریر مجدد فرهنگ خود استفاده کرد.^۱

کتاب مشهور دیگری از سده دهم در لغت فارسی بترکی داریم بنام «دقائق الحقائق» تألیف احمد بن سلیمان معروف به ابن کمال پاشا (م ۸۹۴۰) که نام او و اثرهایش خاصه کتاب نگارستان را در ذیل نام نویسندگان پارسی این عهد خواهیم دید. ابن کمال پاشا کوشیده است تا در «دقائق الحقائق» واژه‌های همسان و مترادف (مثل: بزرگ و بزرگوار، سترک و کلان؛ و مانند: خاشاک و خاشه، خس و خسک) را برگزیند و معنای هر يك را شرح دهد. در حقیقت باید گفت این لغت نامه که اصلاً بترتیب الفبائی تنظیم نشده بیشتر بنحوه استعمال واژه‌ها در ادب فارسی توجه داشته تا بیان معنای هر واژه، و نظم دادن آنها بصورت لغت نامه عادی؛ و بهمین سبب احمد بن خضراسکویی شاعر معروف به علوی آنرا بنظم الفبائی حرفهای اول هر واژه در آورده و لغت نامه منظمی از آن ترتیب داده است.

دیگر لغت نعمه الله است بفارسی تألیف نعمه الله بن احمد بن قاضی مبارک رومی که آنرا بسال ۸۹۴۷ تألیف نمود. نعمه الله در مقدمه این کتاب گفته که با استفاده از چند لغت نامه فارسی و انتخاب واژه‌ها از آنها، این کتاب را در سه قسمت فراهم آورده است: (۱) مصادر (۲) قواعد زبان‌داری (۳) اسمهای جامد و مشتق؛ و ترتیب حروف را بر قاعده لغت نامه اُقنوم عجم^۲ بسه باب مفتوح و مکسور و مضموم نهاد تا حرکت اول هر کلمه معلوم باشد و هر لغت را جدا گانه توضیح داد و در پایان گفت که این لغت نامه را بنام خود اضافه کردم یعنی لغت نعمه الله نام نهادم. حاجی خلیفه

۱- فهرست ریو، ج ۲، ص ۵۱۳.

۲- درباره آن بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۶.

این کتاب را «نعمة الله في لغة الفرس» نامیده است^۱. وفات نعمة الله رومی بسال ۸۹۶۹ اتفاق افتاد. ازین لغت نامه نسخه‌های متعدد در کتابخانه موجود است.

دیگر لغت مثلث است از فارسی بترکی تألیف محمد بن بدرالدین منشی (۱۰۰۱م). درین لغت نامه واژه‌هایی ضبط شده که بیک املاء نوشته می‌شود ولی بر حسب اصوات سه گونه تلفظ می‌شود. مؤلف آن یعنی محمد بن بدرالدین آق-حصاری صاروخانی بوده و شعر فارسی می‌سروده و در شعر «منشی» تخلص می‌کرده است. وی درباره لغت مثلث که در آن با روش ابتکاری خود کار کرده و آن را بسال ۸۹۹۱ پایان برده، می‌گوید:

مثلث هست فکر بکر منشی کسی دیگر نکرد این شیوه در کار

بود تاریخ تا روز قیامت بطعن بی حدش مخراش ای یار

از تألیفهای دیگر محمد منشی لغت نامه بیست، فارسی بنام جنان الجنان که آن را بسال ۸۹۹۳ تنظیم کرده و درباره تاریخ آن گفته است:

بوی تاریخ آیدت فایح نثر این روضه را چو طی نکنی

ولی اثر اساسی و مهمش تفسیر قرآن است بنام نزیل التنزیل و معروف به تفسیر المنشی که آن را بسال ۹۸۱ بنام سلطان مرادخان عثمانی تألیف نموده و در پاداش عنوان «مشیخة الحرم النبوی» بوی ارزانی شده و او در مدینه مجاور بود تا در گذشت^۲.

«سودی بسنوی» شرح دیوان حافظ را بخواش همین محمد منشی تألیف نمود.

دیگر الفاظ جلیه فی بیان لغات ترکیه است از خواجه طبیب بخاری نقشبندی شامل لغت‌های ترکی شرقی بفارسی و بحثی درباره دستور زبان ترکی که بنام ناصر-الدین محمد شاه غازی (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱هـ) از خانان فرارود در پنجاه فصل و یک خاتمه تنظیم کرد.

۱- کشف الظنون، ستون ۱۹۶۵.

۲- کشف الظنون، ستون ۳۵۹ و ۱۹۵۰. تاریخ وفاتش را حاج خلیفه یکبار ۱۰۰۰

(ستون ۳۵۹) و بار دیگر ۱۰۰۱ نوشت.

دیگر لغت سنگلاخ است و آن کتاب مشهوریست در لغت ترکی جغتائی که امیرعلی شیرنویسی (م ۹۰۶ هـ) در آثار خود آورده است. مؤلف این کتاب میرزا مهدی خان استرآبادی (م بعد از سال ۱۱۶۱ هـ) منشی معروف نادر است که ذکر احوال و آثار او در شمارنویسندگان و مترسلان در این دوره خواهد آمد. میرزا مهدی خان مقدمه‌یی بر این کتاب بنام «مبانی اللغه» در دستور زبان ترکی نوشت که بدعوی خویش خود آن را استخراج کرده است. این کتاب برای آگاهی از زبان ترکی بهمان میزان ارزش دارد که برهان قاطع برای زبان فارسی و در آن ضمن توضیح واژه‌ها و ترکیبهای ترکی از شعر امیرعلی شیرشواهد بسیار نقل شده است. این کتاب را حکیم باشی محمد بن عبدالصبور خوئی معاصر و ملازم عباس میرزا - نایب السلطنه با حذف واژه‌های مشتق و شواهد و بعضی مکررات، تلخیص کرده و «خلاصه عباسی» نامیده و در مقدمه آن «قواعد و ضوابط لغت ترکی» را بیان نموده است. درباره توضیح واژه‌های ترکی جغتائی که امیرعلی شیر در اثرهای خود آورده کتاب دیگری بنام «مقالید ترکیه» موجود است که فتحعلی بن کلبعلی سپانلو بسال ۱۲۳۲ هـ تألیف کرده است.

تألیف و تدوین لغت نامه‌های دیگر از فارسی بترکی یا از ترکی بفارسی در دوره مورد مطالعه، و بعد از آن بنحو بسیار وسیعی در قلمرو دولت عثمانی و بصورت محدودی در آسیای مرکزی ادامه داشت ولی از آن میان بدانچه معرفی شده است بسنده می‌کنم.

بهمان میزان که ترك زبانان و هندوان با گهی از لغت فارسی
دستور زبان فارسی نیاز داشتند، شناختن دستور زبان فارسی نیز برای آنان ناگزیران بود و بهمین سبب درین دوره بدنبال عهد پیشین شاهد تألیف کتابهایی درین زمینه هستیم. این را باید دانست که لغت نویسان فارسی این دوران همچنانکه

در صفحه‌های گذشته دیدیم، هر يك مقدمه‌یی برای لغت نامه خود ترتیب داده و در آن درباره تعریف زبان فارسی (ودری و پهلوی) و تاریخ و قاعده‌های آن سخن گفته‌اند و آنها را فی الواقع باید در زمره نخستین طرح‌های دستور زبان فارسی بشمار آورد. از میان این مقدمه‌ها آن که نخستین بار از همه مشروح‌تر و بهتر تنظیم شد مقدمه‌یست که جمال‌الدین حسین اینجو بر فرهنگ جهانگیری نگاشت و آن بسبب اشتمال بر بسیاری از فرندهای دستوری بوسیله لغت نویسان بعدی تقلید و بصورت کوتاه شده‌یی در مقدمه فرهنگ‌هایشان نقل شد. مقدمه جهانگیری در دوازده «آین» است بدین شرح: «آین اول در بیان اطلاق اسم فارس بر ملک ایران و آنکه در زمان قدیم و عهد باستان از کجا تا کجا را فارس می‌نامیده‌اند و تعداد زبان فارسی که چند است و ذکر فصاحت و تفضیل آن بر دیگر زبانها. - آیین دوم در چگونگی زبان فارسی. - آیین سوم در تعداد حروف تهجی که نزد پارسی‌زبانان متداول است و بیان تفرقه حرف دال و ذال منقوطة و تعیین صیغ آن که چند است. - آیین چهارم در ذکر ترتیب این کتاب که بر چه سان و چند بابست. - آیین پنجم در بیان تفرقه میان حروف و علامات هر حرفی. - آیین ششم در بیان تجوز تبدیل هر يك از حروف بیست و چهار گانه بحروف دیگر در بعضی از مواضع برای آسانی منشیان و شاعران. - آیین هفتم در بیان ضمائر. - آیین هشتم در ذکر حروف و کلماتی که بجهت ترتیب و حسن کلام بیاورند و آن را در معنی مدخلی نباشد. - آیین نهم در بیان حروف و کلماتی که باواخر اسماء و افعال بجهت حصول معانی گوناگون در آورند و بدون ترکیب افاده معنی نکنند. - آیین دهم در بیان حروف مفرده‌یی که در اوایل و اواخر کلمات بیاورند بجهت دریافت معانی مختلفه. - آیین یازدهم در املاء. - آیین دوازدهم در عقد انامیل.»

بدینگونه می‌بینیم که بعضی از مقدمات کار دستور نویسان بدست مؤلفان لغت

نامه‌های فارسی انجام شد. قسمتی دیگر را کسانی که دستورهایی درباره انشاء

«ترستل» می‌نوشتند انجام دادند و همچنانکه پیش ازین گفتیم قدیمترین آنها محمد میهنی نویسنده کتاب دستور دبیری است. بخشی دیگر را نیز کسانی که دربارهٔ فرهنگ‌های سخنوری فارسی کار می‌کردند (مانند شمس قیس رازی در المعجم) انجام دادند و اما کار اصلی و اساسی در این زمینه بهمت پارس‌شناسان ترک‌زبان و هندوان و هند نشینان انجام گرفت همچنانکه گام آغازی و فرجامی را در تدوین فرهنگ‌های دستوری زبان تازی ایرانیان برداشتند.

پیشینه کار پارس‌شناسان یاد شده را پیش ازین تا پایان سده نهم و آغاز سده دهم یاد کرده و گفته‌ام که پس از آن روزگار کوشش‌هایشان در این راه دنبال شد و دفترهای تازه‌یی درین زمینه پدید آمد خواه تنها دربارهٔ دستور فارسی یا فرهنگ‌های دستوری و آیین‌های سخنوری برای آماده کردن منشیان و نویسندگان. از جمله آن کتابهاست: رساله یائیه از ابن کمال پاشا (م. ۹۴۰ هـ) صاحب کتاب دقائق الحقائق در لغت و نویسنده کتاب نگارستان که پیش ازین نام او را آورده‌ام. یائیه در شرح گونه‌های «بیا زائد» است که در آخر واژه‌ها و فعلهای فارسی می‌آید و کمال پاشا بیست گونه از آنها را یافته و معرفی نموده است و از شاعران پیشین بینهایتی بر رسم استشهاد آورده. چنانکه می‌بینید ابن کمال پاشا درین رساله هم مانند کتاب دقائق الحقائق بیشتر بنحو استعمال واژه‌ها در متنهای ادبی کار داشته است تا بتدوین کتابی مستقل در دستور زبان فارسی.^۲

یکی دیگر از ترکان عثمانی، محمدبن حاجی الیاس (سده دهم هجری) دفتری بفارسی برای آموزش بنیادهای دستوری فارسی بکودکان نوآموز نوشته است بنام التحفة الهادیه یا «دانستن»، از آن روی که با این واژه آغاز شده است. ده

۱- همین کتاب ج ۴، ص ۱۱۵.

۲- ایضاً، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۳- نسخه‌یی از آن در کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار موجود است. فهرست آن

کتابخانه، ج ۲، ص ۳۹۹-۴۰۰.

بخش ازین کتاب درباره صرف فعل و چهار فصل آن شامل واژه‌های دستیاب فارسی با گزارش آنها بترکی عثمانیست.^۱

کتاب فارسی دیگری بنام «جامع القواعد» بسال ۱۱۷۴ هـ در دستور زبان فارسی همراه با قاعده‌های سخنوری نگاشته شد. نگارنده آن محمد قلی خان متخلص به-
 مُحبّ از پارسی دانان هند نشین همزمان با شاه‌عالم جلال‌الدین (۱۱۷۳-۱۲۰۲ هـ)
 پادشاه گورگانی هند بود و چنانکه در دیباچه دفتر خود گفت آن را با بهره برداشتن
 از کتابهای استادان پیشین و فراز آمده‌های اندیشه خود نوشته است. این دفتر در شش
 «مقاله» فراهم آمده است که در آنها از حرف و کلمه و جمله، گونه‌های مصدر و
 چگونگی ساختن فعل گذشته و آینده و تصریف فعلها، حرفهای منفصل و فراهادهایشان،
 نحو و اشتقاق و دو باب در عروض و قافیه سخن رفته است.^۲

چندین رسالهٔ بسا نام و بی‌نام دیگر در دستور زبان فارسی در سرزمین هند
 تألیف شده و در دست است که بعضی از آنها بطبع رسیده و از بعضی دیگر نسخه‌هایی
 موجود است مانند قانون نصیری تألیف صفدر علی؛ آمد نامه بدیع اثر سکهرام داس^۳؛
 کتابی از نظام‌الدین احمد که بسال ۱۱۸۸ تألیف شد، کتابی که شیخ عبدالباسط
 (زاده در ۱۰۹۹ هـ) در هفده باب تألیف کرد، کلیدالفاظ عجم؛ تحف‌القوانین؛ رسالهٔ
 «شرح آمدین» در تصریف افعال فارسی و جز آنها که همگی در هند بقصد آموختن
 و فرا گرفتن زبان فارسی بویژه برای نوآموزان فراهم آمد.^۴

۱- کشف الظنون ستون ۳۷۶؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی
 پاریس، ج ۲، ص ۱۶۷. نسخه موجود ازین کتاب در کتابخانه ملی پاریس بنا بر توضیح
 ادکار بلوشه از آغاز سده ۱۷ است بنا برین قاعدهٔ عهد مؤلف آن جدیدتر از سدهٔ دهم هجری نیست.
 ۲- فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۵۱۹-۵۲۰.

۳- سکهرام داس و نَد نیلکنته ابن بهکوتیداس کایته

(Sukhramdas b. Nilkanth b Bhagwatidas Kayath)

۴- دربارهٔ این دفترها بنگرید به: فهرست نسخه‌های فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا

دانشهای بلاغی فارسی

چنانکه در شرح دانشهای بلاغی فارسی در سده نهم دیده ایم^۱
در آن قرن معماسازی و تألیف رساله‌هایی در فن معما رواج
بسیار یافت. دنباله این کار بسده دهم و پس از آن کشید و در

تذکره نصرآبادی که در اواخر عهد صفوی تألیف شده فصلی دراز بمعما گویان
اختصاص یافته که نام گروهی بزرگ از شاعران دوران مذکور را در آن می‌بینیم^۲
و این نشانه‌یی از رواج معما در عهد باریک اندیشی شاعران پارسی گویند.

طبعاً بررسی اثرهای گذشتگان بویژه کتابهای مشهور معما مثل حلال مطرز
از شرف‌الدین علی یزدی و دستورهای سه گانه جامی و نوشته‌های دیگر دوره مقدم
مثل آثار میرحسین معمایی و سید شریف معمایی و کمال‌الدین محمد بدخشی و
یوسف بدیمی و سبفی بخارایی^۳ و جز آنان در چنین دوره‌یی رواج بسیار داشت
و گذشته ازین چند کتاب هم در همین عهد، خواه در شرح کارهای مؤلفان پیشین و
خواه باستقلال، نوشته شد که می‌چیک ارزش خاص تازه‌یی نداشتند و اهمیت آنها
بیشتر در ادامه دادن کار مؤلفان گذشته است.

در اوایل این دوره و اواخر عهد تیموری شاعری بنام حقیری که خود معما
ساز بود، رساله‌یی منظوم در معما پرداخت و آن را بسال ۹۱۸ هـ پایان برد^۴. این

ج ۲، ص ۵۲۰، ۵۲۱ و ضمیمه آن فهرست ص ۱۱۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی
در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۱۶۶-۱۶۷.

۱- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۹ بعد.

۲- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۹۲ بعد (در ذکر الغاز و سایر اشعار
مرموزه).

۳- درباره آن نوشته‌ها بنگرید به همین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۸ بعد.

۴- نسخه‌یی ازین منظومه جزو مجموعه‌یی بشماره ۸۸۳ در کتابخانه مجلس شورای
ملی ایران موجود است. (فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۱۳۲).

حقیری باید همان باشد که امیرعلی شیر^۱ و میرزا محمدطاهر نصرآبادی^۲ نامش را ملاشهاب‌الدین و سام‌میرزا^۳ «شهاب‌معنایی» نوشته‌اند. سام‌میرزا گوید که شهاب‌معنایی در باب معما ز ساله‌یی «در سلك نظم آورده است» و میرزا محمدطاهر گفته است که «ملاشهاب‌الدین حقیری» ماده تاریخی در فوت آصفی (۸۹۲۳م) ساخته است، و همین حقیری را مولوی محمد مظفر حسین بهرات نسبت داده است^۴ و بنابراین اسم کامل او چنین می‌شود: ملاشهاب‌الدین بن نظام‌الدین هروی متخلص به حقیری و چون او در تاریخ مرگ آصفی زنده بود، پس وفاتش بعد از آن تاریخ یعنی بعد از سال ۸۹۲۳ اتفاق افتاد.

دیگر از اینگونه مؤلفان محمود بن عثمان لامعی بُسوی (۸۹۳۸م)^۵ مؤلف «شرح معنیات اسماء حسنی» است. این معنیات اسماء حسنی مثنوی بیست در نود و نه بیت ببحر رمل سدس در ذکر اسماء حسنی از «الله» تا «الصَّبُور» و چنین آغاز می‌شود:

نیست حدّ خامه از حدّ آله دم زدن، باید زبان دارد نگاه^۶.

دیگر مصطفی بن شعبان سُروری که معنیات جامی را شرح کرد و باز شرحی دیگر از معنیات «علی کر» که مختصر بیست بفارسی در ذکر فرقه‌های معما، بسال ۹۵۵ ترتیب داد^۷.

۱- مجالس النفايس چاپ تهران، ص ۷۰ و ۲۳۹.

۲- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۴۷۱.

۳- تحفة سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۲۷.

۴- تذکره روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۲۱۸.

۵- كشف الظنون، ستون ۱۰۳۵.

۶- نسخه‌بی ازین کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است. فهرست آن کتابخانه،

ج ۳، ص ۱۲۲.

۷- كشف الظنون، ستون ۱۷۴۲.

ضیاءالدین اردوبادی منخلص شفیعی^۱ شرحی بر معنیات میرحسین معمای نوشته است. قابل ذکر است که میرحسین معمای خود هم در شعر شفیعی تخلص می کرد^۲، و این میرحسین شفیعی معمای البته غیر از میرحسین بن محمد شیرازی معمای است.

محمد بن علی نوَنداکی (با: یونداکی)^۳ از ادیبان سده دهم نیز شرحی بر معنیات میرحسین معمای دارد که در آن از حلال مطرز، شرف الدین علی یزدی و منتخب حلال مطرز، هم از شرف الدین، و حلیة الحلال نورالدین عبدالرحمن جامی، و از افکار الشریف سید شریف معمای، و «ضابطه حل معمای» کمال الدین بدخشی و برخی دیگر از اینگونه دفترها نقلهایی کرد. نسخه موجود ازین کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران مورخست بتاریخ ۹۷۴ هـ بخط محمد بن سلطان حسین طوسی^۴، و بنا بر این مصنف کتاب پیش ازین تاریخ و بعد از دوران تألیف معنیات میرحسین معمای (آغاز قرن دهم) زنده بود^۵. نسخه دیگر ازین کتاب که در کتابخانه

۱- در چاپ اول ج ۴ از این کتاب حاضر ص ۱۱۹، اسم مذکور «شفیقی» چاپ شد. در طبع اول کشف الظنون هم «شفیقی» است.

۲- تذکره روز روشن، ص ۴۲۷، و نیز بنگرید به حاشیه ص ۱۴۰۱، ج ۲، از فهرست کتابخانه دانشگاه تهران تألیف ع. متزوی.

۳- این واژه در کشف الظنون، ستون ۱۷۴۲، یونداکی ثبت شده ولی بعضی (این یوسف شیرازی، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳، ص ۱۲۹، باستان نسخه موجود در آن کتابخانه) آن کلمه را نونداکی نوشته اند. اسم نونداک را در کتابهای جغرافیایی که در دسترس داشتم نیافتم، این واژه در فرهنگها بمعنی ناگاه، بفته، فوراً ثبت شده. نونده (= نوندک) نیز بمعنی تازه، بدیع و نوظهور است ولی گمان نمی رود که صاحب اسم خواسته باشد ازین معنی استفاده بی کند.

۴- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۱۲۸.

۵- در کشف الظنون (ستون ۱۷۴۳) نوشته شده است که یونداکی این کتاب را بسططان عبدالعزیز عثمانی (۱۲۷۷-۱۲۹۳ هـ) اهداء کرد و این بسیار بعید بنظر می رسد و نونداکی مذکور ظاهراً معاصر بود با سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴ هـ).

دانشگاه تهران موجودست بتاریخ ۵۹۸۶ کتابت شده است^۱.

کاتب چلبی (حاجی خلیفه) در شمار کسانی که بعد از میرحسین معما بی (م ۹۰۴ هـ) کتابهایی خواه بصورت شرح یا باستقلال در باب معما نوشته باشند عبدالوهاب صابونی و شیخ ابراهیم نیازی و خواجگی بلخی و بعضی دیگر راهم نام می برد^۲ که یقیناً میانه آغاز سده دهم و ۱۰۶۷ هـ (سال فوت حاجی خلیفه) می زیسته اند. با مطالعه در سطرهای گذشته این معنی آشکار می شود که تألیف کتاب و رساله و نگارش شرح و حاشیه درباره معما تا اواخر سده دهم ادامه یافت و بعد از آن اگرچه معما گویی از رونق نیفتاد لیکن با وجود کتابهای مشروحی که درین باره نوشته شده بود نیازی بتألیف جدید درین راه نبود.

در علم عروض و قافیه چند کتاب ازین دوره بازمانده است که هیچگونه تازه‌نگی در آنها دیده نمی شود و بیشتر زاده نیاز اهل زمان بیان کوتاه و ساده‌یی درین دو فن است. از جمله اینهاست رساله‌یی در قافیه تألیف امیر برهان الدین عطاء الله حسینی نیشابوری. وی از تربیت شدگان هرات در عهد سلطان حسین بایقرا و مدرس مدرسه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه در آن شهر بود و از کتابهایش رساله‌یی در قافیه و کتابی در صنایع شعری شهرت داشت. در اواخر روزگار خویش از هرات بمشهد انتقال یافت و در آنجا بود تا بسال ۵۹۲۹ در گذشت^۳. وی در مقدمه کتاب خود در فن قافیه گفته است که آنرا «بعرف شعرای عجم» نوشت و از کتاب دیگر خود بنام «تکمیل الصنایع» انتخاب نمود. مطالب کتاب قافیه او همانست که در دیگر کتابهای این فن دیده می شود^۴.

۱- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲- کشف الظنون، ستون ۱۷۴۲.

۳- حبیب السیر، تهران، خیام، ج ۴، ص ۳۵۳.

۴- نسخه‌یی از آن در کتابخانه موزه بریتانیا موجودست. ضمیمه فهرست ریو،

دیگر کتابیست در عروض و قافیه موسوم به «جمع مختصر» که بنام مؤلف آن «عروض و قافیه وحیدی تبریزی» یا «مختصر وحیدی» نیز خوانده می‌شود. وحیدی تبریزی از شاعران سدهٔ دهم هجری بود که اگرچه تبریزبست ولی چون دیرگاهی در قم سکونت داشت سام میرزا او را بنام «وحیدی قمی» یاد کرده و گفته است^۱ که از جمله نادره گویان قم است و در اواخر عمر بگیلان رفته و همانجا بسال ۹۴۲ در گذشته است. وی برای تبریز نیز شهرانگیزی ساخت. در خلاصه اشعار هم باصل تبریزی او و با شیدنش در قم اشارت رفته و آمده است که «رساله‌یی در عروض و قافیه نوشته که در اکثر بلاد عراق و آذربایجان مشهورست». وی کتابی در لغت فارسی بنام «مفتاح البدایع» تألیف کرد و دیوان شعری از او بازمانده است^۲ و ازین کتاب وی نیز نسخه‌هایی یافته می‌شود^۳.

رساله‌یی دیگر در عروض تألیف میرمحمد مؤمن حسینی استرآبادی است که از عالمان دوران شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) و معلم فرزند او حیدر میرزا بود و بعد از کشته شدن آن شاهزاده که اندکی بعد از مرگ پدرا اتفاق افتاده بود، و در زمان پادشاهی شاه اسمعیل دوم (۹۸۲-۹۸۵) به هندوستان رفت و در دکن بخدمت سلطان ابراهیم قطب شاه (۹۵۷-۹۸۹) رسید و بعزت پذیرفته شد و سپس بملازمت جانشینش محمدقلی (۹۸۹-۱۰۲۰) درآمد و بر حرمت و نفوذش افزوده شد و اسکندر بیگ ترکمان می‌نویسد^۴ که در سال ۱۰۲۵ هجری زنده بود. آذر^۵ و امین رازی^۶ او را در شمار شاعران استرآباد ذکر کرده و بیتهایی از او آورده‌اند. رسالهٔ او در

۱- تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۲۶.

۲- دانشمندان آذربایجان، مرحوم محمدعلی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۳۹۳-

۳۹۴.

۳- در کتابخانه شخصی مؤلف نسخه‌یی عکسی از این کتاب موجودست.

۴- عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۴۶.

۵- آتشکده، تهران، بتضعیح آقای دکتر سادات ناصری، ص ۷۹۸-۷۹۹.

۶- هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۱۳-۱۱۵.

عروض يك مقدمه و دو فصل و يك خاتمه دارد. از دو فصل مذکور فصل نخستین بوزنهای متداول و مطبوع که اشعار شاعران مشهور بدانهاست اختصاص یافته و فصل دوم بوزنهایی که چنین نیستند.^۱

کتابی در شرح همین رساله میرمحمد مؤمن موجودست بنام «لعل قطبی». مؤلف آن محمد مشهور به «نصیرای همدانی» است که از منشیان و شاعران همزمان میرمحمد مؤمن و مانند او از بسنگان دربار قطبشاهیان گلکنده دکن بود و کتاب خود را هم بنام قطبشاه لعل قطبی نامید. میرزا محمد طاهر نصرآبادی درباره او می نویسد که بفنون مختلف خاصه ریاضی آشنا و در انشاء «صاحب ثمر» بوده و در «تقریر شعر معانی رنگین» داشت و دیوانی متضمن هزار و یک بیت ازو باز مانده بود و در سال ۱۰۳۰ هـ درگذشت.^۲ از اوست:

نگاه گرم تو روی سخن بمن دارد	که چشم پرسخت با دلم سخن دارد
بهار می رود اما ز سبزه خست نو	زمانه سر خطِ تعلیم صدچمن دارد
چو توتیا که بکاغذ کنند ، باد صبا	غبار کوی تو بر برگ یاسمن دارد

*

وقتست که دهقان فلک گردد سست	وز سنبله اش حبه نماید چو نخست
در چرخ هلال نیست، گویم بتورا است	يك پره ز چرخه فلک مانده درست

کتاب لعل قطبی را نصیرا در شرح عروض میرمحمد مؤمن و بعلت درسی بودن آن فراهم آورد و بسال ۱۰۲۱ هـ یعنی دورانی که هنوز میرمحمد مؤمن زنده بود، پایان برد و در آن گذشته از شرح مطالب محمد مؤمن مطالبهای تازهیی از خود افزود که مدعیست جای دیگر نتوان یافت.^۳

۱- نسخهیی ازین رساله در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار موجودست. (فهرست

آن کتابخانه، ج ۲، ص ۴۴۲-۴۴۳).

۲- تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۶۶-۱۶۷.

۳- نسخهیی ازین کتاب در مدرسه عالی سپهسالار موجودست (فهرست آن کتابخانه،

ج ۲، ص ۴۴۳).

کتاب دیگر در اینگونه مطالب دستورالشعرا در عروض و قافیه و بدیع و سرقات شعریست تألیف محمد مازندرانی متخلص به «امانی» در یک مقدمه، سه مقاله و خاتمه. مقدمه در تعریف شعر و شاعر، مقاله اول در علم عروض، مقاله دوم در علم قوافی، مقاله سوم در صنایع و بدایع شعری و خاتمه درباره سرقات شعری است.^۱ مؤلف این کتاب در سده یازدهم می زیسته و تاریخ مرگش را ۱۰۶۱ هـ نوشته اند.^۲

کتاب معتبر دیگری بنام «مطلع» تألیف رضی الدین محمد بن محمد شفیع از مستوفیان خاصه دوران شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هـ) در دست است که بسال ۱۰۶۳ هـ تألیف شد. در مقدمه کتاب که با نثری استوار و منشیانه نگارش یافته، مؤلف آنرا بخلیفه سلطان وزیر فاضل شاه عباس ثانی^۳ تقدیم داشته است، و در اول کتاب گفته که آن را در دو «مصراع» پرداخته: «مصراع اول متضمن شرح عروض و قوافی، مصراع ثانی محتوی بر صنایع شعری بروجهی وافی. مصراع اول شامل چهار «رکن» و هر رکن محتوی سه «حرف» است. رکن اول در تعریف شعر و تفصیل اقسام اشعار و حد عروض و وزن و تعداد اسباب و اوتاد و شرح حروف و حرکات. رکن دوم در حد تقطیع و بیان از احیف و تعداد فروعی که از استعمال از احیف متولد گردند. رکن سیم در شرح بحوری که از ترکیب ارکان منبعث گردند و ثبت دوایر و فکک بحور و تفصیل بحور اصلی و فرعی. رکن چهارم از مصراع اول در علم قوافی. - مصراع ثانی در صنایع و بدایع شعری در چهار رکن: رکن

۱- ازین کتاب نسخه هایی در کتابخانه آستان قدس رضوی (فهرست آن کتابخانه، ج ۳، ص ۱۷۲) و مجلس شورای ملی (فهرست، ج ۳، ص ۱۲۶) و کتابخانه دانشگاه تهران (فهرست، ج ۲، ص ۳۸۷) موجود است.

۲- ترجمه ج ۴ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد برون، تهران ۱۳۱۶ ص ۱۶۷ و

۳- درباره او و مقام ادبیش بنگرید به تذکره نصرآبادی، ص ۱۵-۱۶.

اول در بیان آنچه بفن معانی و بیان اختصاص دارد. رکن ثانی در ذکر صنایع معنوی. رکن ثالث در ذکر صنایع لفظی. رکن رابع در ذکر سایر آنچه ضرور است در اتمام این بنای رفیع^۱. این کتاب بسیار خوب تدوین شده و بسط و توضیح وافیه مطالب در آن نشانه بیست بارزاز کمال اطلاع رضی الدین محمد از دانشهای بلاغی عربی و فارسی^۲.

ترسل و انشاء همراه با سبکهای متغیر نثر درین عهد بحیات
ترسل و انشاء خود ادامه می داد و گروهی از منشیان کوچک و بزرگ در روم و ایران و هند سرگرم کار بودند که طبعاً نام و شیوه گفتارشان را در سرگذشت نثر فارسی خواهیم دید. کتابهایی هم در تعلیم فن ترسل و انشاء ازین دوره داریم که ارزش آنها بیشتر در بیان فرندهای نگارندگی است نه در ذات انشاء و نویسندگی مثل رساله‌ی «در احکام دانستن انشاء و املائی که ضرور است» (سده یازدهم هجری، هند)^۳ یا «رساله در بیان الفاظی که در ترسلات بکار آید» (سده یازدهم هجری، هند)^۴ و رساله‌ی دیگر در همینگونه مطلبها از ابوالقاسم بن محمد رضا مجلس نویسنده نصیری (سده یازدهم، هند)^۵.

مجموعه‌هایی دیگر در دست است که بشیوه مؤلفان پیشین در آنها گذشته از بیان فرندهای انشاء، نمونه‌های منشآت بعنوان سرمشق نامه نگاری و بیان دستورهایی

۱- نقل باختصار از مقدمه کتاب مطلع.

۲- ازین کتاب نسخه‌ی همراه دیوان حسن خان شاملو در کتابخانه ملی پاریس بشماره Suppl. 2061 از مجموعه نسخه‌های فارسی دیده‌ام که اگر چه اندک نقصی دارد لیکن نسخه خوبیست. نسخه‌ی هم ازین کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است (فهرست آن کتابخانه، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۱).

۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریو، ج ۲، ص ۵۰۴-۵۰۶.

۴- ایضاً، همان جلد ص ۵۰۸.

۵- ایضاً، همان جلد، ص ۵۱۹.

در چگونگی عنوانها و خطابهها و لقبها و صفت‌هایی که باید برای هر يك از طبقات مردم در نامه نگاری بکار برد و لحنی که باید هنگام خطاب با آنان داشت آمده است. اینگونه مجموعه‌ها از آن بابت اهمیت داشت که منشیان نوکار یا متوسط از آنها هنگام تنظیم نامه‌ها استفاده می‌کردند تا بتوانند حد هر کس را رعایت کنند یا در نامه‌هایی که از جانب مخدوم خود و بصحة آنان فراهم می‌آوردند، دچار خطا و اشتباه نشوند.

از اینگونه دفترها در عهدی که مطالعه می‌کنیم بسیار بود چه بیشتر منشیان هند و روم بدانها ضمن کارهای درباری و اداری نیاز داشتند. از جمله آنهاست:

لطائف الانشاء که یکی از منشیان عهد سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶م) بنام او فراهم آورده است و آن دفترست در يك مقدمه متضمن فریادها و دستورهای نامه نگاری، و سه «مطلب» که بترتیب بزبان فارسی، ترکی و عربی اختصاص یافته و هر يك دارای دو بخش است: بخش نخستین در رسائل سلطانی و بخش دوم در رسائل اخوانی؛ و هر بخش بچند قسمت جزئی دیگر، بحسب موضوعهایی که در نامه نگاری متداول بوده منقسم گردیده است.^۱

دیگر صحیفه الاخلاص است که مجموعه‌یست از چند نامه خوش عبارت از عبدالغفار صدیقی حسینی خراسانی نیشابوری هروی که آن هم بنام سلطان سلیم عثمانی تنظیم گردیده است. مؤلف آن که در نیشابور ولادت یافته و در هرات مسکن گزیده بود، در سال تألیف کتاب در بخارا بسر می‌برد و کتاب خود را از آنجا برای سلطان سلیم فرستاد. عبدالغفار در نگارش نامه‌های این مجموعه از نورالدین عبدالرحمن جامی تقلید کرده و بهمین سبب بلوکه او را بحدس یکی از شاگردان جامی شمرده است و شاید با عبدالغفور لاری اشتباه کرده باشد.^۲

دیگر کتاب بدایع الانشاء معروف به «انشاء یوسفی» است از مولانا حکیم یوسفی منشی همایون (۹۳۷ - ۹۶۳) که کتاب خود را بسال ۹۴۰ برای پسرش رفیع -

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۲۷۶-۲۷۷.

۲- ایضاً، همان جلد، ص ۲۷۶-۲۷۷.

الدین حسین تألیف کرد و در آن مقداری نامه بعنوان سرمشق برای رشته‌های مردم از مرتبه‌ها و مقام‌های گوناگون نوشته و مرتب کرده است. این کتاب در هند بطبع رسیده است.

کتاب دیگر ازین قبیل ارشاد الطالبین یا «انشاء هر کترن» است از هر کرن پسر متهراداس کنبوه^۱ مولتانی، وی بنا بر آنچه در مقدمه کتاب گفته آنرا بخواهش دوستان در فن نامه نگاری نوشته و بهفت باب تقسیم نموده و در هر یک از آنها سرمشق‌های لازم را درباره نوشتن نامه‌های سلطانی، فرمانها، پروانه‌ها، عریضه‌ها نامه‌های اخوانی، تمسک نامه‌ها و قبالة نامه‌های شرعی، دستک‌ها و سرنامه‌ها و جز آنها معلوم کرده است. هر کرن خود مدت‌ها منشی اعتبار خان از بزرگان در گاه جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷) برد و در ۱۰۳۳ در گذشت. کتاب ارشاد الطالبین بسال ۱۷۸۱ میلادی در کلکته و بسال ۱۸۶۹ در لاهور بطبع رسید^۲.

کتاب دیگر «توسلی منصور» است از منصور بن محمد بن علی که از اواخر روزگار شاه تهماسب (۹۳۰-۸۹۸۴) تا پیرامون سال ۱۰۳۲ (زمان شاه عباس بزرگ) ازو خبر داریم. وی در مقدمه کتاب گفته است که برای استفاده طالبان فن انشاء مقداری از نامه‌های «امناه» عهد خویش را فراهم آورده است تا سرمشق کار باشد. این نامه‌ها معمولاً بنام شاه تهماسب (سالهای ۹۵۴، ۹۶۱، ۹۷۱، ۹۷۲) یا بعد از آن (۸۱۰۳۲) است^۳.

کتابهای دیگری هم درین زمینه وجود دارد مانند تحفة السلطانیه از حسن پسر گل محمد (سده یازدهم هجری)^۴؛ ضوابط الانشاء از سید علی نقی خان پسر سید

1- Harkarn B. Mathurādas Kanbuh

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۲، ص ۲۷۷-

۲۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۵۳۰.

۳- ایضاً، فهرست کتابخانه موزه بریتانیا ص ۵۲۹-۵۳۰.

۴- فهرست بلوشه، ج ۲، ص ۲۷۸.

حشمت علی (سده دوازدهم هـ) و جز آنها که همگی بر گرده کارهایست که دیده‌ایم و تقریباً در بردارنده همان مطلبها با نمونه‌های دیگر از انشاء این و آن.

ب - دانشهای ادبی عربی

لغتنامه‌های عربی
 درین دوره نهضتی که ازدوران پیش در تدوین لغت نامد-
 های تازی بپارسی پیدا شده بود همچنان ادامه داشت، اجا
 بیشتر در بیرون از ایران خاصه در هند، و بجای آن در ایران که محل رواج فرهنگ
 عربی شده بود چند لغت‌نامه تازی بتازی تألیف گردید و یا بر کتابهای مشهور لغت
 که پیش ازین عهد نوشته شده بود حاشیه‌ها و شرحهایی، بیشتر بعربی، ترتیب
 یافت.

در مورد شرح لغت نامه‌های عربی قدیم، بیش از همه دو کتاب صحاح اللغه
 وقاموس محل توجه بود: از کتاب صحاح اللغه فارابی^۱ اختصار خوبی بدست ملامحمد
 عیسی (۱۰۱۶م) ترتیب یافت چنانکه گفته اند که از مختار الصحاح محمد بن
 ابوبکر رازی که آن را بسال ۶۶۰ هـ تنظیم کرده بود، بهتر است^۲. - اختصار دیگری
 از صحاح بهمت محمد بن احمد زنجانی بنام «تنقیح الصحاح»^۳، و تهذیبی از
 همان کتاب باسم (ترویج الارواح) هم بوسیله او فراهم آمد^۴.

۱- فهرست ربو، ج ۲، ص ۵۳۰-۵۳۱.

۲- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی ص ۳۵۴.

۳- کشف الظنون، ستون ۱۰۷۳.

۴- ازین کتاب نسخه‌ی در کتابخانه مدرسه عالی میهنسالار امت (فهرست، ج ۱۷،

ص ۱۶۶).

۵- کشف الظنون ص ۱۰۷۳.

وضع کتاب قاموس المحيط فیروز آبادی^۱ نیز همین بود و پیداست که در خارج از ایران توجه باین کتاب پرارزش بیشتر رواج داشت^۲ و اگر بخواهم آنها را در شمار اثرهای ادب شناسان ایرانی بیاورم کاری دور از انصاف کرده‌ام. تنها ذکر نام یکی از آنها را که در همه کشورهای اسلامی رواج دارد، در اینجا لازم می‌دانم و آن شرح و تکمله بیست بسیار مشروح از قاموس بنام «تاج العروس من جواهر القاموس» تألیف سید محمد مرتضی حسینی واسطی (۱۲۰۵هـ) که اثر خود را در ده مجلد پرداخت و آن تاکنون چند بار در مصر و لبنان بطبع رسیده.

از جمله کارهای ادیبان پارسی گوی ایران و هند که درباره این کتاب کرده‌اند یکی شرحی است بفارسی از محمد بن حسن شروانی (۱۰۹۸هـ) که اسمعیل پاشا بدان اشاره کرده است. دیگر دو کار سودمند است از محمد یحیی بن محمد شفیع لزوینی (سده یازدهم هـ) به فارسی که نخستین ترجمه‌ی از قاموس است بنام «ترجمان الله» که یک بار بسال ۱۲۷۳هـ در حاشیه قاموس و باری دیگر نیز بهمین گونه چاپ شد و دومین تکمله بیست بر قاموس بنام «الجموع والمصادر» که در آن جمعها و مصدرهایی که بنظر صاحب قاموس نرسیده است گرد آمده و در دو «مقصد»، هر یک شامل چند باب، مذکور افتاده است. از این کتاب نسخه‌هایی در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار وجود دارد.

ترجمه دیگری از قاموس داریم بنام «قاموس» که در آن گذشته از قاموس فیروز آبادی از برخی لغت نامه‌های دیگر هم برای افزودن لغتها و اصطلاحها استفاده شده. نام گزارنده محمد حبیب الله است و او کار خود را بسال ۱۱۴۷ آغاز کرد و آن را بنام ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱) در آورد^۳.

۱- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، چاپ دوم، ص ۲۸۶.

۲- کشف الطنون ستونهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۰، دیباچه تاج العروس چاپ بیروت.

لهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۴۱.

۳- نسخه‌هایی ازین کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا ج ۲، ص ۵۱۱، فهرست کتابخانه

مجلس شورای ملی ج ۳، ص ۱۱۱ موجود است.

ریو بترجمهٔ پارسی دیگری از قاموس اشاره می‌کند که عبدالرحمن بن حسین بسال ۱۲۰۷ هـ انجام داد. علاوه بر اینها و یکی دو کار مهم دیگر که در ایران شده يك کتاب معروف بنام منتهی الارب از قاموس منشأ گرفته است که بزودی دربارهٔ آن سخن خواهم گفت.

از لغتنامه‌های عربی به عربی که درین عهد ترتیب یافته باشد یکی طراز اللغة است تألیف سید علیخان کبیر (صدرالدین علی بن امیر نظام‌الدین احمد، ۱۱۱۸ هـ) از بازماندگان غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی. وی بسبب آنکه در مدینه متولد شده بود به «مدنی» هم معروفست. چندی در هند بسر برد و در سال ۱۱۱۶ بشیراز بازگشت و در آنجا بدرود حیات گفت. سید علیخان غیر از طراز اللغة که نسخه‌های آن رایجست چند کتاب دیگر در دانشهای ادبی دارد. طراز اللغة کتابیست مفصل ولی فائز در لغت عربی و مؤلف آن کوشیده است در ذیل هر واژه اگر در آیه یا خبر یا مثل و یا در اصطلاحهای علمی آمده باشد، آنها را هم تفسیر و توضیح کند.

کتاب معتبر دیگر درین زمینه مجمع البحرين است از شیخ فخرالدین طریحی نجفی مجاور مشهد (۱۰۸۵ هـ) در بیان واژه‌های دشوار قرآن و حدیثهای امامیان در دو مجلد که بارها در ایران چاپ شد.

از لغتنامه‌های عربی بفارسی که درین عهد تألیف شده یکی منتخب اللغات شاهجهانی است از عبدالرشید بن عبدالنفور حسنی مدنی تتوی که باز نام او را ذیل فرهنگ رشیدی دیده‌ایم. این کتاب بنام شاهجهان گورکانی (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) تألیف شده و واژه‌های آن بر گزیده‌بیت از لغتنامه‌های معتبر عربی با رعایت این شرط که مورد استعمال باشد یعنی از ذکر لغت‌های غریب عرب که میان پارسی-گویان متداول نیست صرف نظر شد و مؤلف در شرح واژه‌ها سعی کرد که از «فارسی عام فهم خاص پسند» استفاده کند. عبدالرشید در مقدمهٔ این کتاب بر شیوهٔ فیروز آبادی

در تدوین قاموس ته عیب بر شمرده که بعضی از آنها وارد است و سعی نموده که کتاب خود را از آن نقصهای نه گانه بر کنار دارد. منتخب اللغات شاهجهانی بسال ۱۰۴۶ بپایان رسید و این ماده تاریخ که ضمناً مأخذهای کتاب نیز در آن آمده بدین مناسبت سروده شده است:

از نسخ معتبره منتخب	نسخه جامع ز لغات عرب
کنز و اسامی و مصادر صراح ^۱	نسخه قاموس و مهذب صحاح
از حق و از خلق جهانش آگهی	یافته اتمام بعهد شهی
شاه جهان ثانی صاحبقران	سلطنت آرای ممالک ستان
گفت خرد منتخب بی بدیل	از پی تاریخش بی قال و قیل

ازین کتاب نسخه‌های خطی بسیار موجود است و بسال ۱۲۲۳ هـ در کلکته بطبع رسید. کتاب بسیار مهم و معتبر دیگر در لغت عربی بفارسی، که از کتابهای مورد مراجعه اهل ادب در هند و ایرانست و تاکنون چند بار در این دو کشور چاپ شده، منتهی الادب فی لغات العرب است. مؤلف آن عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری است که برای تنظیم این لغتنامه اساسی مفصل از کتابهای معتبر لغت عربی بعربی و عربی بفارسی مثل صحاح و دیوان الادب و تاج المصادر و صراح اللغه و جز آنها استفاده کرده لغت نامه تازه و کاملی از زبان تازی بفارسی ترتیب داد. واژه‌ها در این لغت نامه بترتیب حرف اول و دوم با رعایت ریشه‌های آنها مرتب شده و عبارتها و تعبیرها و معادلهای فارسی که در توضیح واژه‌های عربی آورده بسیار استادانه و اصیل است. لغت نویسان بزرگ دوران اخیر ایران مثل ناظم الاطباه نفیسی در «فترنودسار» و علی اکبر دهخدا در «لغت نامه دهخدا» از آن کتاب بسیار بهره‌ور شده‌اند.

۱- درباره این لغت نامه‌ها در مجلدات پیشین این کتاب سخن گفته‌ام. بدانها

اقدام به شرح نصاب الصبیان ابونصر فراهی (م. ۵۶۴۰) و با تقلید از آن در این دوره ادامه داشت. از جمله تقلیدهایی که درین عهد از آن شده «نصاب نزهة الصبیان» است که «عبدالمجید» نامی آن را سال ۱۱۰۸ هجری بنظم در آورد و «تاریخ اختتامش که زیاده صد و هشت سال [برهزار] از هجرت نبویست علیه السلام برین گونه در سلك نظم کشید:

لله الحمد که این نظم لطافت آگین یافت اتمام در ایام سعادت آمود
سال تاریخ چو جستم ز «نہانخانہ دل» نا گہان پیر خردنظم نو آیین فرمود^۲

یکی از چند شرحی که در این دوره برای نصاب الصبیان فراهی فراهم آمد «شرح نصاب الصبیان» کریم دشت بیاضی کوهستانی معاصر جلال الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) است که اشعار فراهی را با اضافات منظومی که پدرش فصیح محمد بقصد تکمیل نمودن نصاب سروده بود، شرح کرد^۳.

کتابها و رساله‌های دیگری در لغت عرب بصورت‌های گوناگون مثل مجموعه‌های لغت، فعل، اسم، مصدر و همانند اینها ازین دوره در دست است که بیشتر در راه آسان کردن آموزشی زبان تازی فراهم آمده و نام آنها در فهرستهای کتابخانه‌های ایران و آنیران یاد شده و دوباره گویی آنها درینجا بایستگی ندارد.

کتابهای اساسی صرف و نحو که در حوزه‌های درسی این
صرف و نحو عربی عهد رواج داشت، مانند قرن نهم همان کتابهای معتبر
درسی است که در سده‌های هفتم و هشتم هجری فراهم آمده بود^۴ و بهمین سبب
هم دنباله کار شرح نویسی و حاشیه پردازی بر آنها درین دوران گرفته شده و گروهی

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۲- نهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳- ایضاً، همان جلد ص ۱۸۸-۱۸۹.

۴- درباره آن کتابها بنگرید بهمین کتاب ج ۳، ص ۲۸۷-۲۹۶.

در ایران و ایران بدین کارها سرگرم شده‌اند. مثلاً بر شرحی که نورالدین عبدالرحمن جامی (۸۹۸م) بر کافیه^۱، بنام «الفوائد الضیائیة» نوشته‌آ، همچنانکه پیش ازین گفتیم عبدالغفور لاری (۹۱۲م) و عصام‌الدین اسفراینی (۹۲۳م) بر آن حاشیه نگاشته‌اند و بر حاشیه‌های آندو چندین حاشیه و شرح در فرارود و ایران و روم پرداخته شد که بیشتر آنها را کاتب چلبی در کشف الظنون زیر عنوان «الکافیة فی النحو» یاد کرده است^۲ مانند حاشیه ملازاده کردی (م پس از ۱۰۷۰) بر حاشیه عصام‌الدین و حاشیه مصلح‌الدین محمد لاری (۹۷۹م)^۳ که در آن نظرهایی نسبت به رد و حاشیه عبدالغفور و عصام‌الدین اظهار کرده است؛ و حاشیه شهاب‌الدین احمد عبادی (۹۹۲م) بر حاشیه عصام‌الدین.

گذشته از اینها حاشیه‌های متعدد دیگر بر الفوائد الضیائیة جامی نوشته‌اند و این بسبب انتشار فراوان آن در سده‌های دهم و یازدهم میان نحویان بوده است، و یکی از آنهاست حاشیه‌یی از سید نعمت‌الله جزائری (۱۱۱۲م) بر قسمتی از فوائد، و شرح و ترجمه فارسی آقا هادی مازندرانی^۴.

شایسته این حاجب نیز که در صرف است همین حال را داشت و مانند کافیه بر آن شرحها و حاشیه‌ها نوشته شد لیکن در تمام دوره مورد مطالعه ما غلبه شارحان و حاشیه نویسان آن کتاب با ادب شناسان روم بود و در ایران از شرحهای قابل ذکر بعد از شرح عصام‌الدین اسفراینی، شرح و ترجمه بیست که آقا محمد هادی مازندرانی یاد شده، بر ملا صالح مازندرانی و دخترزاده ملا محمد تقی مجلسی بر آن

۱- مقصود «مقدمة النحو» مشهور به «کافیه» است از ابن حاجب (۴۶۶م) بنگرید بهمین کتاب، ج ۳ ص ۲۸۸.

۲- بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۱۱۵.

۳- کشف الظنون، ستونهای ۱۳۷۲-۱۳۷۳.

۴- درباره اورجوع کنید بهمین کتاب و همین جلد ص ۳۰۴-۳۰۵.

۵- درباره اودر سطرهای آینده سخن خواهیم گفت.

نگاشته است. این آقا محمد هادی یا آقا هادی (م. ۱۱۲۰ ه یا اندکی دنیال تر از آن) بسبب آنکه اثرهای خود را خلاف همطرازان بفارسی می نوشت (مثل شرح کافی، شرح صحیفه سجّادیه، شرح معالم، همین شرح و ترجمه بشافیه و ترجمه قرآن) «مترجم» لقب یافته بود.

از کتابهای معروف نحو که درین دوره تألیف شده و در مرکزهای آموزشی قدیم بسیار رواج داشته کتاب *فوائد الصمدیه* است و آن مختصریست در نحو تازی که شیخ بهاء الدین عاملی (۱۰۳۱ ه) برای برادرش عبدالصمد نوشته است. آن را باختصار «صمدیه» می گویند و چندین شرح بر آن نوشته اند و آن با شرح و بی-شرح چندبار بطبع رسیده است. مهمترین شرح این کتاب آنست که سیدعلیخان کبیر^۱ (۱۱۸۴ ه) نگاشت. وی شرحی مبسوط بعربی بنام «الحدائق الندیبه» معروف به «شرح کبیر» بر صمدیه نوشته و آن را در سال ۱۰۹۹ ه پایان برد و چون این شرح بسیار مفصل شد آن را کوتاه کرد و شرح عربی دیگر بنام «الفوائد البهیة» ترتیب داد که بشرح صغیر معروفست. این هر دو شرح بسالهای ۱۲۷۴ ه و ۱۲۷۰ هجری در تهران چاپ شد. سید علیخان کبیر دو کتاب معروف دیگر در نحو دارد یکی بنام *موضح الرشاد* در شرح ارشاد و دیگر کتاب *الزهرة*.

علوم بلاغت عربی شیوة کار در دانشهای بلاغی تازی یعنی معانی و بیسان و بدیع و جز آنها نیز همان بود که در دیگر دانشهای ادبی این عهد رواج داشت، یعنی: نظر در کتابهای گذشتگان و کوشش در درس دادن، فرا گرفتن، باز گفتن و سرانجام نوشتن حاشیه و احیاناً شرح یا تلخیص آنها. این هنر رائج نام آوران ایران در روزگار نزدیک بما بود و بس، و شخص پرکار

۱- مرگ او را در سال مذکور در متن نوشته اند، با این حال صاحب *روضات الجنات*

(ذیل نام پدرش محمد صالح مازندرانی) گوید که او تا لثته الفغانان زنده بود، یعنی تا

سال ۱۱۳۵ ه.

۲- بنگرید بهمین جلد، ص ۴۱۰.

کوشنده‌یی که خود کاری کرده باشد، مثل سید علیخان مدنی، در میان آنان نادر است. در چنین حالی باز هم باید بسراغ دانشمندان بازمانده از عهد تیموری و تربیت شدگانشان رفت که تا سده یازدهم می‌زیستند و بعد از آن بهمان میزان که از خرد ایرانیان کاسته می‌شد ذوقشان نیز درین زمینه‌ها کاستی می‌پذیرفت.

از جمله کتابهایی که دنباله کار پیشینیان درباره آن گرفته شد کتاب تلخیص المفتاح است که خطیب قزوینی (۸۷۳۹م) از مفتاح العلوم سکتاکی فراهم آورده و در آن انحصاراً به خلاصه کردن قسمت مربوط به علوم بلاغی پرداخته بود و آنگاه چون آن را سخت کوتاه یافت خود شرحی بر آن نوشت و «الایضاح» نامید^۱، و برخشتی که او نهاد خشتها تا ثریا بالا رفت! از جمله کسانی که در عهد مورد مطالعه ما درین باره کوششی کردند اینها هستند: از ایرانیان ساکن روم عصام‌الدین اسفراینی (۸۹۳۳م)؛ عبدالرحیم بن احمد عبادی (۸۹۶۳م) صاحب «معاهد التنصیح» در شرح شعرهای شاهد تلخیص؛ مصلح‌الدین محمد لاری (۸۹۷۹م) مؤلف شرحی بر مطول تفتازانی؛ و از ایرانیان دیگر ملا میرزا جان باغ نوی شیرازی (۸۹۹۲م) نویسنده حاشیه‌یی بر مطول؛ ملا عبدالله بن شهاب‌الدین یزدی (۸۹۸۱م)^۲ صاحب حاشیه‌هایی بر مختصر و بر مطول و بر حاشیه‌های ملا عثمان خطائی (۸۹۰۱م) بر مطول و مختصر و نیز بر حاشیه میرسید شریف که بر مطول نوشته بود؛ قاضی نورالله شوشتری (۸۱۰۱۹م) و آقا رضی قزوینی (۸۱۰۹۶م) و محمد بن حسن شررانی (۸۱۰۹۸) هم بر حاشیه‌های خطایی مذکور حاشیه نوشته‌اند؛ شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی و حسین بن شهاب‌الدین کرکی - عاملی (۸۱۰۷۳م) و سید عبدالله بن نورالدین شوشتری جزائری (۱۱۷۳م) حاشیه‌هایی بر مطول دارند^۳.

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲- در کشف‌القلوب (ستون ۳۷۶) ۱۰۱۵ ثبت شده.

۳- درباره این حاشیه‌ها و اطلاعات مشروح دیگر درین مورد بنگرید به: کشف

از تألیفات معروف که درینگونه دانشها شده کتاب عربی «انوار الربیع فی انواع البدیع» است که سید علیخان کبیر آن را در شرح قصیده بدیعه خود ساخت. آن قصیده بدین بیت آغاز می شود:

حسن ابتدائی ذکر جیرة الحرم له براعة شوقی یستهل دمی

و در ۱۲۷ بیت و متضمن ۱۵۳ صنعت بدیعی است و در هر یک از ابیات صنعتی که در آن نهفته است ذکر شده مثلاً همین بیت یاد شده دارای صنعت «براعت استهلال» است. سید علیخان کتاب انوار الربیع خود را بر شالده همین صنعتهای بدیعی و در شرح این قصیده بنا نهاده و در ذکر صنعتها بینهایتی از شاعران مشهور تازیگوی برسم استشهاد آورده است. این کتاب در ایران و هند طبع شده است.

در ذیل دانشهای ادبی عربی اشاره‌ی کوتاه بکتابهای رجال

کتابهای رجال

مذهبی شیعه درین عهد بی‌مناسبت نیست چه بیشتر آنها

عربی و در شمار اثرهای معروفیست که عربی دانان این دوره، که عادة از عالمان شرعی شیعه بوده‌اند، پدید آورده‌اند. در این کتابها سرگذشت عالمان مذهب شیعه، سلسله‌تعلیم یا سلسله‌اجازه‌های آنان، اثرها و نظرها، حوزه‌تعلیم، شاگردان و بازماندگان شان سخن رفته است و بدینگونه می‌بینیم که در آنها دانشهایی از قبیل «علم رجال الحدیث» و «درایة الحدیث» و نگارش فهرست کتابهای عالمان شیعه بهم پیوند یافته و ازین راه شیوه‌ی نو در شناخت عالمان شیعه و اثرهایشان فراهم آمده است که بکتابهای مذکور رنگ ادبی داده و تا بروز گارما، با سیر تکاملی، بر همان قرار مانده است بگونه‌ی که در آنچه زیر عنوان یاد شده ذکر خواهد شد زندگینامهٔ محدثان، راویان، مفسران، فقیهان، متکلمان، ادیبان، شاعران تازیگوی و حتی بعضی از پارسی سرایان که بیان حالشان موضوع تذکره‌های شعر است

الظنون ستون ۴۷۶ بعد ذیل تلخیص‌المفتاح؛ الذریعه، ج ۶ ذیل عنوان تلخیص‌المفتاح؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۳۵۰-۳۵۵؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سهسالار، ابن یوسف شیرازی، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۴۱۱ و ۴۲۴ و ۴۲۶.

در کنار هم قرار گرفته است، خواه مبنای تألیف در اینگونه کتابها ذکر نام رجال مذهبی (بنظم الفبایی) و یا ذکر نام کتابهایشان (بنظم الفبایی و موضوعی) و مانند آنها باشد.

تألیف کتابهای رجال در میان شیعیان دوازده امامی تاریخی کهن دارد ولی کتابهای اساسی درین زمینه یعنی کتابهای پنجگانه آنان در سده پنجم هجری فراهم آمد^۱ و از آن پس عالمان شیعه در تألیف نظایر آنها یا نوشتن شرح و ذیل بر اثرهای پیشینیان، بی کار نشستند و بویژه از سده دهم ببعده درین راه گامها را استوارتر کردند چنانکه حاصل کارهایشان از آن روزگار تا با امروز ازدهها کتاب و رساله در گذشته که بیشتر عربی و ندره بفارسی است و بعضی از آنها بچندین مجلد برمی آید^۲.

از میان آنچه تا میانه سده دوازدهم در این زمینه تألیف شده کتابهای زیرین درینجا شایسته ذکرند:

مجمع الرجال تألیف ملاعناية الله فهپایی که بسال ۱۰۱۶ هـ از رجال کشی و نجاشی و ابن غضائری و رجال طوسی و فهرست طوسی یکجا و بنظم الفبایی فراهم آمد.

مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹ هـ) بفارسی که هم متضمن ذکر بسیاری از رجال شیعه در زمینه های گوناگون مذهبی و عرفانی و علمی و ادبی و کتابی بسیار پر ارزش در نوع خود است و چند بار طبع شده.

۱- مقصود اختیار رجال کشی؛ رجال طوسی؛ فهرست (هرسه از شیخ الطائفة طوسی ۴۶۰ م)؛ و رجال ابوالعباس نجاشی (۴۵۰ م)؛ و الرجال الضعفاء ابن غضائری (سده پنجم) است. - اختیار الرجال شیخ الطائفة بر گزیده بیست از کتاب معرفة الناقلین ابو عمرو محمد بن عمر کشی از عالمان مذهبی سده چهارم هجری.

۲- آقای ع. منزوی در جلد دوم فهرست کتابخانه دانشگاه تهران تحقیقی سودمند درین باره کرده است بدانجا مراجعه شود. ص ۴۸۲ ببعده و ۶۳۷ ببعده.

منهج المقال از میرزا محمد استرآبادی (۱۰۲۱م) که ۶۶۶۵ تن از رجال را در آن معرفی کرده و بسال ۱۳۰۶ در تهران همراه امل الآمل چاپ شده. میرزا محمد کتابهای کوچکتری درین باب بنام تلخیص المقال و الوجیز دارد. زبدة الرجال از خداوردی افشار (سده یازدهم هجری).

نقد الرجال از میرمصطفی حسینی تفرشی (۱۰۲۱م) که در تهران بطبع رسیده و بر آن حاشیه‌ها و شرحهایی نوشته‌اند.

امل الآمل از محمد بن حسن حر عاملی (۱۱۰۲م) که بیشتر در ذکری عالمان شیعی جبل عامل و دنباله خاندانهایشان در ایران و احياناً بعضی دیگر از عالمان مذهبی نوشته شده و چند بار بطبع رسیده است و میر محمد ابراهیم قزوینی (۱۱۲۵) ذیلی بر آن بنام تمییم امل الآمل نوشت.

سلافة العصر از سید علیخان مدنی ملقب به «کبیر» (۱۱۲۰م) که در مصر بطبع رسیده است.

ریاض العلماء اثر ملا عبدالله افندی پسر میرزا عیسی اصفهانی (۱۱۳۱م) در دو بخش: بخش اول درباره عالمان شیعی و بخش دوم درباره عالمان سنتی.

غیر ازین چند کتاب مهم که بر شمرده‌ام چند کتاب و رساله دیگر در همین عهد تألیف شده و گذشته از آنها در دوره بعد از صفویان تا بروز گارما چندین کتاب معتبر و بسیار مشروح دیگر درین زمینه تألیف شده است که بجای خود از آنها یاد خواهم کرد.

فصل پنجم

زبان و ادب فارسی

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

فصل پنجم از این جلد، همچنانکه در جلدهای پیشین
سرآغاز دیده‌اید، اساسی‌ترین فصل و مشروح‌ترین آنهاست، زیرا
موضوع آن ادب فارسی بمعنی اخص آنست و فصلهای پیشین در حکم مقدمه‌یی
بود برای این يك. وسعت دامنه گفتار درین فصل مرا بر آن می‌دارد که بخش‌های
آنرا بگونه‌ی خاصی، چنانکه در دو جلد سوم و چهارم دیده‌اید، تقسیم‌نمایم. پس این
فصل بنحو ذیل برای فاصله زمانی میان اوایل قرن دهم و اواسط قرن دوازدهم
تنظیم می‌شود:

۱- بهره نخست: وضع عمومی زبان فارسی.

۲- بهره دوم: شعر فارسی.

۳- بهره سوم: شاعران پارسی‌گوی.

۴- بهره چهارم: نثر فارسی.

۵- بهره پنجم: پارسی‌نویسان.

لکنه شایسته توضیح آنست که درین فصل بیشتر از جستارهای پیشین، دایره بحثها و جست و جویها از مرزهای ایران بیرون می رود و تا آن سرزمینها که دامنه شعر و ادب فارسی بدانها کشیده شده بود، گسترش می یابد، و من بدنبال شاعران و نویسندگان پارسی گوی و تشویق کنندگان آنان و خدمتگزاران ادب پارسی تا بهر جای از روم و هند و فرا رود که شایسته باشد پیش خواهم رفت و هر پارسی گوی استاد را که در این سرزمینها بیابم، خواه ایرانی و خواه هندو و رومی، موضوعی برای باز گفت حال و یاد کردِ گفتار او خواهم ساخت. هر مشوق شاعران و ادیبان پارسی درین مبحث برای من چون برادر است که از کوی و برزن من برخاسته و با من زیسته باشد خواه ترك و تاجیک یا رومی و هندی.

امیدوارم این کار که متشوب بهیچ شائبه سیاسی نیست، دست آویز تاویل‌هایی چنانکه می دانیم و می شناسیم نگردد و از گامهای اندیشه ام درین راه غبار ملالی بر صفحه خاطر نمی نشیند.

بهره نخست

وضع عمومی زبان فارسی

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری

رواج زبان فارسی تاریخ رواج و انتشار زبان فارسی از آغاز سده پنجم هجری شروع می‌شود، بنحوی که در جلد‌های پیشین گذشت. در آن روزگار که دولت صفوی در ایران تأسیس می‌شد دامنه نشر این زبان به‌مراه پیروزیهای دولت عثمانی حتی بطرف شبه‌جزیره بالکان در اروپا گسترده می‌شد، و از جانبی دیگر در سرزمین هند جانشینان دولت بهمنی دکن و لودیان و شیر-شاهیان دهلی و پادشاهان و حاکمان مستقل بنگاله و گجرات و کشمیر و خاندیش و جز آنها هر یک بنوعی میراث دار زبان و ادب فارسی در هند بودند، و در آنسوی آمویه دریا تا میانه‌های آسیا از بکان و خاتان مغول بپارسی‌دانی و پارسی‌گویی میل می‌کردند اما در آغاز عهد صفوی حادثه جدیدی در هند رخ داد که بابتی نو در رواج و نفوذ زبان و ادب پارسی گشود و آن سرزمین را بی‌زگترین پناهگاه نویسندگان و مؤلفان و شاعران فارسی‌گوی مبدل ساخت و آن حمله‌ظہیرالدین بابر است از سال ۸۹۳۲ بهندوستان و تشکیل سلسله گورکانیان هند که گردش آن از آغاز تا دیرگاه بدست رجال ایرانی و یا تربیت‌شدگان‌شان انجام یافت و آنرا بصورت یک دولت تمام‌عیار ایرانی درخارج ایران درآورد که حتی از اجرای آیینهای گوناگون ما، بیرون ازساحت کشورما، نکته بنکته و موبمو ابا و امتناعی

نداشت.

ازین تاریخ تا مدت‌ها زبان فارسی بصورت زبان رسمی دریسار هند و زبان سیاست و ادب و شعر درآمد و دیری نکشید که شاعران بسیار از میان مردم آن سامان در کشمیر و لاهور و دهلی و دیگر جایها برخاستند و در آن دیار کتابهای معتبر در انواع گوناگون نثر و نظم بفارسی پرداخته شد. پیداست که همین توجه بزبان و ادب پارسی در هند مایه آن شد که بسیاری از گویندگان ایرانی که بازار رائجی در ایران نداشتند بدرگاه پادشاهان و سران و بزرگان آن دیار، که بیشترشان از ایران بدانجا رفته بودند، روی آورند و عده‌یی از آنان با خانواده‌های خود در آن مرزوبوم باقی بمانند و کانونهای فعالی برای نشر و بقاء و دوام زبان و ادب پارسی در آن سرزمین بوجود آورند.

بنابراین با آنکه دوران صفوی دوره مساعدی برای زبان و ادب فارسی در ایران نبود، بر اثر توجهی که در قلمرو دولت عثمانی و بوسیله امیران ترک و مغول آسیای مرکزی و بویژه بهمت فرمانروایان هند و فرمانگزارانشان در آن سرزمین شبه قاره پارسی و پارسی‌گویان می‌شد، سده‌های دهم و یازدهم و دوازدهم هجری را یکی از بهترین دوره‌های رواج و روایی این زبان در آسیا می‌توان دانست و طبعاً همین امر بفراوانی نوشته‌ها و سروده‌های نویسندگان و شاعران پیاوری بسیار نمود و مایه آن شد که دوران صفوی یکی از بارورترین دوره‌های تاریخ برای ادب فارسی شود و من این معنی را در سرآغاز بهره دوم از همین فصل و در ذیل عنوان - نهایی که بعد از آن خواهد آمد مشروحتر و روشنتر باز خواهم گفت.

اما این رواج و انتشار روز افزون دلیل آن نبود که پارسی بهمان میزان از استواری باقی بماند که در دورانهای پیشین بود بلکه دگرگونگیهایی که از سده نهم و آغاز سده دهم در آن رخ داده بود و در جلد چهارم ازین کتاب بتفصیل باز - نموده‌ام، در این عهد با نیروی بیشتری ادامه داشت و انگیزه‌هایی نو هم بر آنچه پیش ازین بود باین دگرگونی پیاوری می‌داد.

پیش ازین^۱ دیده ایم که قیام شاه اسمعیل صفوی همراه بود
 توکی و توکی گویی با چیرگی چندین قبیله و عشیره از ترکمانان که همگی
 ترک خوی و ترکی گوی بودند و از عهد آن پادشاه تا بهری از دوران پادشاهی
 شاه عباس زمام بیشتر کارها را در دست داشتند و بر اثر غلبه و فرمانروایی آنان زبان
 ترکی زبان حکمداران و سپاهیان و سپاهیگری شد و بدینگونه محیط مساعدی که
 برای نشر زبان و فرهنگ ترکان در ایران فراهم آمده بود، نه تنها با تشکیل دولت
 صفوی از میان نرفت بلکه بوجود خود ادامه داد و از دوران شاه عباس بیعدهم اگرچه
 او بسیار از قدرت قزلباشان کاست، لیکن اولاً این کاهش بیشتر از راه برکشیدن
 کسانی از همان ترکان و ترکی گویان که بی اتکاء بر قبیله‌ها و بصرف جانبازی مقام
 و منزلتی یافته بودند، انجام گرفت^۲ نه از راه نابود کردن و بیکار نمودن قزلباشان؛
 و ثانیاً بیشتر کسانی که بفرمان پادشاه بمقامهای لشکری و حکومت شهرها و استانها
 گماشته شده بودند از میان قزلباشان و اویماقهای تابع آنها انتخاب شده بودند،
 خاصه از طایفه‌های شاملو، استاجلو، ذوالقدر، قاجار، افشار، ترکمان، روملو،
 بیات، جغتای خراسان و جز آنها، و بهمین سبب است که می بینیم تا پایان عهد
 صفوی همان محیط فرهنگی که همراه غلبه قزلباشان در ایران پدید آمد برقرار بوده
 است.

بهر حال این دوره طولانی از حیث رواج زبان ترکی و نفوذ آن در اصطلاحات
 دیوانی و در حوزه‌های امارت و حکومت، بویژه در میان طبقه سپاهی،
 امتدادی بود از دوران تیموری و غلبه ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو، و با
 تسلط صفویان نه تنها تغییر محسوسی ازین حیث مشاهده نشد بلکه حتی ادب ترکی
 هم در زیر لوای جانشینان شیخ صفی الدین اردبیلی از رواج و توسعه باز نایستاد.

۱- همین جلد ص ۱۲۸-۱۳۱.

۲- بنگرید بعالم آرای عباسی ص ۱۰۸۸-۱۰۸۹.

۳- ایضاً ص ۱۰۸۴-۱۰۸۷.

قزلباشان چنانکه پیش ازین دیده‌ایم، ترکمانانی بودند که بیشتر از روم و از کناره‌های دریای سیاه و دریای مازندران و برخی از ناحیه‌های آناتولی و آذربایجان فراهم آمده و درین سرزمین اخیر کسب قدرت نموده و در تمام دوره شاه اسمعیل و در بخشی از عهد تهماسبی در آنجا متمرکز بوده‌اند. شاه اسمعیل خود در بین این ترکمانان برآمده و زبان مادریش ترکی بود، و مانند گویتدگان ترک زبان عهد خویش بفارسی و ترکی هر دو شعر می‌سرود.

پس چراغ دولت صفوی در کانون فعلی از ترک خویی و ترکی گویی درخشدگی آغاز کرد و اگرچه از همان ابتدا پارسی گویان فاضلی در میان اهل آن دولت راه جستند، لیکن آن زبان ترکی که در اردوی شاه اسمعیل بود هیچگاه از رواج و روایی نیفتاد.

از میان لهجه‌های ترکی، ترکی آذربایجانی در ایران آن عهد پا گرفت و دارای ادبیات شایسته اعتنا گردید و نخستین شاعر بزرگ آن بنیان گذار پادشاهی صفوی، شاه اسمعیل بود که دیوان ترکیش چنانکه پیش ازین^۱ گفتیم بوسیله آکادمی علوم آذربایجان شوروی با عنوان «شاه اسمعیل خطائی اثر لری» سال ۱۹۶۶ میلادی انتشار یافته است و او در شعر ترکی خطائی تخلص می‌کرد.

در همان عهد شاه اسمعیل و پسرانش میان اطرافیان ایشان شاعرانی بودند که ترکی و گاه هم ترکی و فارسی شعر می‌ساختند. سام میرزا ازین گروه که همگی معاصر او بودند، چند تن را نام برده و از آن جمله اند یوسف بیگ از طایفه استاجلو که ترکی و فارسی سخن می‌گفت^۲؛ و نارنجی سلطان پسر یاری سلطان شهرزوری که در خدمت شاه اسمعیل و پس از او در ملازمت برادرش بهرام میرزا می‌گذراند^۳؛ و خیالی که «از شعرای ترکی گوی کم کسی را رتبه شعر او بود،

۱- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲- تحفه سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۸۴.

۳- ایضاً. همان کتاب و همان صفحه.

دیوان تمام کرده و قصاید دارد، در مثنوی نیز خوب بود، جواب گوی و چوگان^۱ گفته^۲؛ و دیگر یوسف بیگک تو شمال که اصلش از ترکان جغتای بود و بفارسی و ترکی شعری سرود^۳؛ و دیگر طفیلی ابدال از ترکان خراسان^۴.

پیدا است که از اینگونه شاعران ترکی گوی بسیار بودند و غالب سرداران و حاکمان و امیرانی از طایفه‌های قزلباش، که نصرآبادی نامشان را در «فرقه اول» از صف اول کتاب خود آورده^۵ و شعرپارسی از آنان نقل کرده بحدس نزدیک ببقین از قبیل همان ترکان پارسی گوی ترکی سرای بوده‌اند که سام میرزا از آنان سخن گفته است و بعبارت دیگر در زمره شاعران ذواللسانین عهد خویش بوده و کم و بیش زبان بشاعری می‌گشوده‌اند.

از میان اینگونه شاعران دو زبانه بعضی در عهد صفوی نام آور و صاحب دیوان شده‌اند مانند فضولی بغدادی (م ۹۶۳م) معاصر شاه اسمعیل و شاه تهماسب که غیر از دیوان غزل و قصیده بترکی مثنویهای لیلی و مجنون، شاه و گدا، بنگک و باده و جز آن نیز سروده است؛ و با مانند میرزا آمان‌الله آمانی از سران قزلباش که از عهد شاه تهماسب تا قسمتی از دوران شاه عباس زندگی کرد و از دیوان فارسی و ترکی در دست است. وفاتش ظاهراً اندکی بعد از سال ۱۰۱۶ اتفاق افتاد.

این نکته پیش ازین نیز روشن شده است که ادب ترکی خواه ترکی جغتایی و خواه ترکی آذربایجانی و دیگر لهجه‌های آن همگی از شعرو نثر پارسی متأثر و زیر تأثیر مستقیم آنها و با همان قالبها، وزنهای، ترکیبها و تعبیرها، همان موضوعات، همان نوعها از غزل و قصیده و جز آن بوجود آمده است چنانکه نگاه همان فارسی همراه با فرندهای دستوری ترکی است نه چیزی دیگر و ازینجاست که همه شاعران

۱- مقصود گوی و چوگان و با کارنامه قاسمی کناباد است.

۲- تحفه سامی ص ۱۸۵.

۳- ایضاً، ص ۱۸۶.

۴- ایضاً، ص ۱۸۶.

۵- تذکره نصرآبادی ص ۱۵-۵۳.

ترك که در دوران تیموری و صفوی در فرارود و ایران زیسته‌اند، و طبعاً آنان که در سطرهای پیشین معرفی کرده‌ام، بزبان فارسی شعر می‌ساخته‌اند.

این رابطه بسیار نزدیک میان فارسی و ترکی از جانبی، و افتادن قدرت فرمانروایی در دست ترکمانان قزلباش و نفوذ شدید آنان و زبان و فرهنگشان در دستگاه سلطنت موجب آن بود که زبان ترکی همان اثرشیددی را که از سده هفتم در زبان فارسی یافته بود حفظ کند.

در جلد‌های گذشته دسته‌هایی از واژه‌ها و ترکیب‌های مغولی و ترکی یا ترکیب‌های مخلوط از آنها و واژه‌های فارسی را که در شعرونثر بکاررفته یاد کرده‌ام و اینک بعضی دیگر که در شعرونثر این عهد متداول بوده و از نوشته‌های همین دوره استخراج شده است اشاره می‌کنم و فقط باید بدانیم که این عسری از اعشار واژه‌های ترکی در پارسی آن زمانست و کسانی که طالب نمونه‌های بیشترند باید بکتابهای زمان بنگرند^۱.

قدغن (تأکید. قدغن کردن = سفارش اکید کردن. اکنون بمعنی منع کردن و ممنوع بکار می‌رود). بیگ. بیگم. قشلاق. ییلاق. یورش. منقلای، منقلای (جلودار سپاه). جلو. ایل. جلوریز. ایلخی (رمة اسبان). ایلغار (هجوم). یزک (پیش قراول). تومان. اردو. یورت (منزل و مقام). لُو (پسوند انتساب در مورد عشیره‌ها و قبیله‌ها). اویماق (شعبه از یك ایل). قشون. قزل. باش (سر). قزلباش:

۱- این واژه‌ها بانحصار از چهار کتاب درین عهد که در آغاز و میانه و پایان عهد صفوی تألیف شده استخراج گردیده است تا نشانه تمادی استعمال آنها در تمام دوران صفوی باشد و آنها عبارتند از احسن التواریخ روملو، عالم آرای اسکندری، عالم آرای صفوی از مؤلف بی‌نام، ورستم التواریخ از محمد هاشم آصف. هر یک از واژه‌ها که در متن آورده‌ام چندین بار در کتابهای مذکور و در بسی از کتابها و اثرهای آن عهد و زمان بکاررفته است و ازین روی ذکر نام و کتاب و شماره صفحه را درین راه لازم ندیدم. خواننده با مراجعه به مختصر بدان کتابها و دیگر اثرهای مشابه شاهد‌های بسیار در استعمال هر واژه و نیز واژه‌های بسیار دیگر ازین قبیل خواهد یافت.

(سرخ سر). قزل بورك (سرخ کلاه). باشی (رئیس، مدیر، و بصورت پسوند در بسیاری از شغلها بکار می‌رفته). قاپو. قرق. قولوق. قلتساق (جزء چوبی از زین). کسکن (گرز). کنگاش (رای زنی). مچلکا (سند، شرط و عهد). سیبه، سیبا (سنگر). یساق (مجازات). یساول (ملازمی که پیشاپیش بزرگان حرکت می‌کرد). اخترمه (غنیمت). قیلوقه (نوعی شکنجه). ساخلو (پادگان). سیورغال (تیول). سیورسات (ملزومات)، و جز آنها و جز آنها...

گذشته از اینگونه واژه‌ها که معمولاً بحالت بسیط یا مرکب بکار می‌رفته و بسیاری از آنها در زبان فارسی باقی مانده‌اند، اصطلاحهای اداری و نظامی و دیوانی بسیار ترکی یا مرکب از ترکی و فارسی برای شغلها و مقامهای گوناگون متداول بود مانند:

قورچی (سلاح‌دار). قورچی باشی (رئیس سلاح‌داران). قاپوچی (دربان). قاپوچی باشی (حاجب). دیوان بیگی. بیگلربیگی (حاکم کل، استاندار، بزرگ شهر). قرقچی. کشیکچی. اونچی، اونچی باشی (اونچی یعنی آرد). ایاغچی باشی. ایشیک آقاسی (رئیس حاجبان، داروغه دیوانخانه). ایلچی (سفیر). ایل بیگی (رئیس عشایر): باشماقچی (کنش‌دار). طوقچی (علمدار). نسقچی (متصدی نظم اردو). یورتچی، یورتچی باشی. قرقچی، قرقچی باشی. چرک (نان)، چرکچی. ایلخان. بیگابیگی (امیرالامرا) و جز آنها...

در تقویم نیز شیوه سالشناسی ترکان بکار می‌رفت یعنی هر سال بتقویم هجری (سال قمری) و با نام ترکی نموده می‌شد مثل توشقان‌ئیل. پیچی‌ئیل و تخاقوی‌ئیل و جز آن.

نامهای خاص ترکی برای آدمی و مکانها نیز در آن دوره بسیار معمول بود مانند ساروقپلان، قرابیک، ارغون، کپک، قایتمس و مانند آنها. بعد از صفویان، دوره افغانان زود گذر و ناپایدار بود، نادر خود از طایفه ترک‌نژاد افشار برخاست و بدینگونه چیرگی ترک‌زبانان و ترک‌زبانی تا پایان عهدی که

مطالعه می کنیم امتداد یافت .

اما تأثیر زبان ترکی در پارسی و در لهجه های محلی بهمین
تغییر زبان آذری حد باقی نماند، بلکه تمادی غلبه ترکان بر ایران اندک اندک

کار را بتغییر زبان در برخی از ناحیتهای ایران خاصه در آذربایجان کشانید چنانکه
 درین دوره لهجه آذری که از لهجه های قدیم ایرانست در آن سامان از میان رفت
 و جز در برخی از ناحیتهای باقی نماند.

این نکته را باید بدانیم که دامنه تردد ترکان غز آسیای مرکزی، که از اوایل
 سده پنجم و آخرین سالهای عمر سلطان محمود غزنوی (۵۲۱م) در ایران آغاز
 یافته بود، بزودی بآذربایجان کشیده شد چنانکه در همان اوان که سلطان دسته های
 از آنان را در خراسان بسختی سرکوب کرده بود، دسته بزرگی خراسان را ترک
 گفته بعراق و آذربایجان روی آورد و گروهی از این دسته که دو مهاجرت خود
 از حدود اصفهان بجانب شمال غربی ایران توجه کرده بودند مورد استفاده امیر
 ابو منصور و هسودان بن مملان (پادشاهی از ۴۱۰ بعد) از امیران روادای آذربایجان^۱
 قرار گرفتند لیکن چون بزودی مزاحم کار و هسودان شدند، آن پادشاه آنان را از
 آذربایجان بیرون راند^۲. این ترکان تا مدتی که در آذربایجان بوده و در جنگهای
 و هسودان بمنزله سربازان مزدور کار می کرده اند، در جاده های خود و جدا از
 آذربایجانیان بصرمی برده و بهمین سبب به «ترکان خرگامی» موسوم بوده اند^۳ و
 چون بزودی از آذربایجان رانده شدند ادنی اثری در آن دیار، چه در زندگانی
 اجتماعی و چه در زبان مردم نکردند .

بعد از آن تاریخ اگرچه اتابکان آذربایجان نژاد ترکانه داشتند لیکن چنانکه
 می دانیم از جمله بزرگترین خاندانهای مشوق شعرو ادب پارسی در عهد خود بوده

۱- همین کتاب، ج ۲، چاپ ششم ص ۴۴.

۲- ایضاً، ص ۸۶.

۳- ایضاً، ص ۸۶.

و هیچگونه اثری در ضعف یا تغییر زبان محلی آذربایجان یعنی آن لهجه ایرانی معروف که آن را «آذری» می‌گوییم نداشته‌اند و عجیب است که استقرار متمادی ایلخانان مغول و چوپانیان و جلایریان و ترکمانان سپیدگوسپند و سیه‌گوسپند نیز هیچیک در این راه اثر قابل ملاحظه‌ای از خود برجای ننهاد، و حتی در تمام این دوره متمادی که از سده هفتم تا ابتدای سده دهم بدرزا کشید آذربایجان از جمله مراکزهای مهم ادبی و بویژه در دوران قدرت بایندریان تبریز محل اجتماع نویسندگان و شاعران پارسی‌گوی بود و تا پایان این دوره مطلقاً در متنهای تاریخی و جغرافیایی نشانه‌ی از تغییر لهجه ایرانی آن دیار در دست نیست و حتی تا میانه سده یازدهم هجری، یعنی در تاریخی که یک قرن و نیم از دوران پادشاهی صفویان می‌گذشت اطلاع موثق داریم که زبان رایج آذربایجان هنوز زبان ایرانی آذری بود و آن مطلب صریحیست که از سیاحتنامه اولیا محمد ظلی بسن درویش معروف باولیا چلبی (۸۹۴-۸۱۰) درباره آذربایجان برمی‌آید. وی که دوبار، نخست از ۱۰۵۶ تا ۸۱۰۵۸ و دوم از ۱۰۵۸ تا میانه سال ۱۰۶۰ در آذربایجان و کردستان بوده، می‌گوید که زبان او یعنی ترکی را مردم آذربایجان در نمی‌یافته‌اند.^۱

از رساله روحی انارجانی^۲ هم درست بهمین نتیجه می‌رسیم. وی از معاصران سلطان محمد خدا بنده پادشاه (۹۸۵-۸۹۹۶) و شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸) بوده و گویا همان باشد که در مجمع الخواص صادقی افشاری^۱ (معاصر شاه عباس) بعنوان روحی تبریزی معرفی شده^۲ و رساله خود را در بیان رسمها و عاداتهای مردم تبریز

۱- مقدمه رساله روحی انارجانی بقلم شادروان سعید نفیسی، ج ۲، فرهنگ

ایران زمین.

۲- منسوب به انارجان که گویا همان دبه انار Onnar نزدیک مشکین شهر کنونی باشد.

ایضاً بنگرید به مقدمه رساله روحی انارجانی مذکور.

۳- ترجمه مجمع الخواص صادقی افشاری، تبریز ۱۳۲۷، ص ۲۷۶-۲۷۷.

از طبقه‌های مختلف نوشته و در پایان فهرست مشروحی از اصطلاحات و عبارات جماعت انساث و اعیان اجلاف تبریز را بر آن افزوده است که همه آنها بی هیچگونه استثناء از لهجه قدیم ایرانی آذربایجانست که اصطلاحاً از آن بآذری تعبیر می‌کنیم و این نشان می‌دهد که مسلماً تا زمان او زبان تبریزیان و بتبع آن زبان شهرها و آبادانیهای دیگر آذربایجان بهمان نحو که از گفتار اولیا چلبی بر- می‌آید آذری بوده است نه ترکی و تغییری که در زبان قسمتهای بزرگی از آذربایجان بلهجه‌یی که از آن بترکی تعبیر می‌کنند، بعد از آن روزگار حاصل گردیده است و آن نوعی از ترکی است که بنای آن بر زبان اصلی آذری و فارسی نهاده شده است باضافه فرنیادهای دستوری ترکی و مقداری از واژه‌های ترکی که بنسبت با واژه‌های آذری و فارسی و عربی دخیل کم و با فعلها و رابطه‌ها در بین بیست تا سی درصد از مجموع زبان ترکی آذربایجانست.

با توجه با آنچه گذشت معلوم می‌گردد که تغییر زبان آذری بترکی در آذربایجان از آخرهای سده یازدهم صورت پذیرفته است ولی نباید این تغییر را دفعی پنداشت بلکه امری تدریجی بوده و حسی دوران غلبه ترکی بر آذری در

۱- درباره این رساله و معرفی مطالب آن بنگرید به: مقاله شادروان عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار، سال دوم (۱۳۲۳ شمسی) شماره ۳، ص ۴۳-۵۰؛ و بمقدمه رساله روحی انارجانی از شادروان سعید نفیسی که در آذرماه سال ۱۳۳۳ نگاشته و بهمراه اصل آن رساله در فرهنگ ایرانزمین منتشر ساخته است.

۲- درین باب بنگرید بر رساله شادروان سید احمد کسروی در باب زبان آذری، تهران ۱۳۰۳؛ و بمقاله شادروان عباس اقبال آشتیانی با عنوان زبان ترکی در آذربایجان در شماره سوم از سال دوم مجله یادگار ص ۱-۹؛ و بمقاله «زبان مردم تبریز در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری» از مجموعه مقالات آقای دکتر ماهیار نوایی، ج ۱ شیراز ۱۳۵۵ خورشیدی؛ و مقدمه رساله روحی انارجانی از مرحوم سعید نفیسی که در پاورقی صفحه پیش یاد کرده‌ام؛ و به «مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی» از نکارتند، چاپ چهارم، انتشارات ابن سینا، ص ۶۸-۶۹.

نیمه دوم سده یازدهم نیز گویا همین حال را داشته است.

اما مبداء این تغییر را بابد نهضت قزلباشان در آذربایجان دانست. پیش ازین ذیل عنوان «امتداد غلبه ترکان»^۱ و همچنین درباره مبادی تشکیل دولت صفوی گفته ام که همه قزلباشان از قبایل متعدد ترك بوده اند که هر يك بشعبه ها و باصطلاح آن زمان به «اویماقات» منقسم می گردیده است. زبانشان ترکی و رسم و راهشان ایللی بود و چون در همه کارها مانند للگی شاهزادگان، اداره کارهای لشکری و کشوری، حکومت بر شهرها و دیارها، مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند، طبعا در اهل زمانه خود از درباریان و خاندانهای سلطنتی گرفته تا مردم عادی مؤثر بودند، در رابطه خود با دیگران و دیگران با آنان زبان ترکی را بکار می بردند و گذشته ازین خاندانهایشان که در اردبیل و تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان استقرار یافته بودند کانونهایی دائم برای نشر زبان ترکی بوده اند.

این انگیزه ها سبب گردید که زبان ترکی بتدریج از آغاز چیرگی شاه اسمعیل و قزلباشان بر آذربایجان بسیار زیاده تر از آنچه از دوره های مقدم بر آنان انتظار می رفت، در زبان مردم آن دیار اثر کند و با يك حرکت تدریجی در آن رخنه نماید، تمام عنصرهای مطلوب از بنیاد لغوی آن را نگماه دارد و صورت ظاهرو هیأت خارجی آن را بگونه ای در آورد که وسیله ای برای ارتباط ذهنی جانبین گردد.

زبانی که ازین آمیزش پدید آمد همانست که آن را ترکی آذربایجانی می نامیم و آن نوعی یا لهجه ای از ترکیست که چنانکه گفته ام بنیاد لغوی آن در حقیقت همان آذری پیشین و فارسی و عربی دخیل در فارسی باضافه مقدار نسبتاً کمتری از واژه های ترکیست^۲ ولی چیرگی اساسی و بنیادی فرهنگهای دستوری

۱- همین جلد، ص ۱۲۸-۱۳۱.

۲- در مقاله زبان کنونی آذربایجان (مجموعه مقالات ماهیارنواهی)، ص ۱-۱۳۶.

پیش از سه هزار واژه آذری و فارسی در زبان رایج آذربایجان نشان داده شده است.

ولسانی ترکی (فعلها، پیشوندها و جز آنها) هیأت ظاهری ترکی بدان داده است. گویا محیط آغازی این حرکت تدریجی اردبیل و تبریز بوده و بعد از آن شهرهای دیگر آذربایجان در این راه گام نهادند و سرانجام ترکی زبان اغلب اهل آن دیار گردید.

با این حال هنوز در بعضی از جایهای آذربایجان همان زبان آذری کهن باقی مانده است که قرابت بسیار با لهجه‌های مرکزی ایران دارد مانند لهجه هرزن دلی که در محال هرزن رائجست و لهجه‌های متداول در محال حسنو در قراجه داغ و بعضی از دیه‌های هروآباد و خلخال و جز آنها.

چنانکه پیش ازین^۱ گفته‌ام همراه نشر تشیع در ایران عهد

ادامه تأثیر و

صفوی و احیاء دانشهای مذهبی این فرقه و مهاجرت

نفوذ عربی

گروهی بزرگ از عالمان تازی نژاد شیعه با خاندانها و

نزدیکان خود به ایران، دوره جدیدی از نفوذ فرهنگ تازی در ایران آغاز شد. در حوزه‌های مذهبی شیعه درین عهد زبان اصلی تعلیم و تألیف عربی بود و نگارش کتاب و رساله بفارسی درین راه بندرت و تنها از باب «هدایت خلق» انجام می‌گرفت. در مدرسه‌های بی‌شمار آن دوران هر کس که زانوی تعلیم بر زمین می‌زد با دستور زبان تازی، نه پارسی، آموختن ادب آغاز می‌نمود و تا پایان کار در هر رشته مجاز که تحصیل می‌کرد با کتابهای عربی سروکار داشت و چون بکار ادب و با تألیف در زمینه‌های مختلف علمی و دینی می‌پرداخت آموختگاری و خوگاری وی با زبان تازی بسراغش می‌آمد و او را با استعمال بیش از در بابست واژه‌ها و ترکیبهای تازی برمی‌انگیخت و یا بر آتش می‌داشت که یکباره از زبان مادری چشم پیوشد و تازی نویسی آغاز کند.

اما داستان نفوذ زبان تازی در زبان فارسی حدیثی تازه نبود و همراه چیرگی

تازیان و پراکنده شدن کیش اسلام در ایران آغاز شد و بسا انگیزه‌هایی که در

جلدهای پیشین باز نموده‌ام، بگونه‌ی روزافزون، ریشه دوانید و افزایش یافت، و پیداست که دوران صفوی ازین فرهاد بر کنار نبود، با این تفاوت که انگیزه یاد شده در آغاز این گفتار، بر انگیزه‌های دیگری که پیش از آن وجود داشت افزوده شد و شدت این تأثیر و نفوذ را دوچندان کرد، بگونه‌ی که اگر سیری کوتاه در نوشته‌های آن عهد کنیم بکار بردن واژه‌ها و تعبیرها و ترکیبهای تازی را در همه انواع نثر بوسعت بسیار و فراوانی مشاهده می‌کنیم و از چگونگی کاربرد آنها در يك حالت آمیختگی شدید و جوش خوردگی با واژه‌ها یا حرفها و نشانهای پیوند فارسی^۱ با سانی می‌توان دریافت که این نفوذ سطحی و تنها حاصل ادب آموزی نویسندگان و شاعران زمان نیست، بلکه نفوذی ژرف و عمقی در زبان همگانی آن عهدست که آمیزه و آمیغی از فارسی و عربی، و زبانی بود بیشتر تازی و کمتر پارسی^۲ درین زبان آمیخته گاه کار بانجا می‌کشد که از واژه‌های پارسی نشانی نیست و واژه‌های تازی تنها و بهمراهی حرفها و نشانهای پیوند فارسی بکار می‌رود^۳ و اگر چنین نباشد شمار واژه‌ها و ترکیبهای تازی بر واژه‌های پارسی (بجز حرفها و

۱- مراد لغت‌های مرکبست که ازین دوره و یا از آخرهای سده نهم بعد در زبان فارسی راه بسته و بیشتر آنها هنوز هم باقی مانده‌اند، و آنها یا ترکیب‌هاییست که يك جزء آن عربی و جزء دیگر فارسیست، خواه بی‌یاوری حرفها و نشانهای پیوند باشد مانند: مفقود گردیدن، شیوع یافتن، تعدی کردن، اختیار نمودن، مرعی داشتن، مبالغه فرمودن، علمدار، بی‌قرار، بد اقبال، عالم افروز، عافرت سوز، خوشحال، و خواه بیاری حرف اضافه (ص کسر اضافه) مثل: شاهدان گلستان، سر پنجه اقبال، عرصه آسمان و جز آنها.

در نوع دیگر ازین لغت‌های مرکب دو یا چند جزء تازی بوسیله حرفها و نشانهای پیوند فارسی بهم پیوسته‌اند و این نوع را شماری نیست مانند: ابواب التفات، عرض اقدس اعلی، شامت ظلم، حدت شوق، فارسان مصاف نظم، عاکفان کعبه مراد، صید معنی، بحر خاطر، صرصر حادثه و جز آنها و جز آنها...

۲- مانند: حقایق حال بر ضمیر منیر اشرف جلوه ظهور یافت. حضرت اعلی ظل اللهی

بالحام غیبی بخاطر آوردند (عالم آرای عباسی ص ۱۰۴۸) و...

نشانه‌های پیوند) برتری بسیار دارد.^۱

از کتابهای این دوره واژه‌های مفرد و مرکب زیرین را می‌توان بعنوان نمونه‌هایی از آنچه میان سخنوران متداول بود، یافت که بعضی از سده‌های گذشته (هفتم تا دهم) و بعضی از همین عهد است. ترکیب‌هایی که نقل می‌شود با تمام عربی و یا آمیخته از تازی و پارسی و مقداری از آنها از جنس ترکیب‌های اضافی یا وصفی است:

آبکارافکار. حجله خاطر. مشاطة اصلاح. منظور نظر. حسن معانی. جلوه -

۱- برای نمونه درینجا عبارت‌هایی را از چند کتاب دوران صفوی نقل می‌کنم تا میزان کاربرد واژه‌های مفرد یا ترکیب‌های تمام عربی یا ترکیب‌های آمیخته در آنها، و نسبت مجموع آنها را با واژه‌های فارسی بشناسیم:

«درحوالی آن بلده شنیدند که پانصد نفر از تجار با متاع و افر و اموال متکاثرا از تبریز متوجه رومند. فوت طامعه ایشان بحرکت آمده...» (احسن التواریخ ص ۱۲۶)؛ «مولانا قطب‌الدین بغدادی در جامعیت علوم عقلی و نقلی بر اقران رجعان بسیار و تفوق بی‌شمار داشت، ذهن دراکش کشف غوامض معارف یقینی و فهم با ادراکش حلال، شکلات مسایل دینی، با وجود استجماع فضایل و دانش در فن انشاء و سخن پرداززی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوه عبارت‌آرایی مقتدای سخنوران فصاحت‌آثاره» (احسن التواریخ حوادث سال ۹۷۰).

درین چند سطر بر رویهم ۵۴ واژه مفرد و مرکب داریم که تنها ده‌تای آنها (یعنی اندکی کمتر از بیست درصد) فارسی است و باقی یا عربی خالص و یا ترکیبی از فارسی و تازی عبارت زیرین از محبوب‌القلوب معروف بشمسه و قهقهه است:

«اگر عدم جنسیت را موقوف الیه آن امر می‌دانند بدیهیست که انسان سرکرده قبیله جمیع موجودات است، از آنجا که حق جل و علا را بدین طایفه نظر اعانت‌های عظیم است ممکن که با پروی سعادت او رونق تمام باین دودمان بهم رسد. اگر ملک بسبب خلف وعده این جوان را مایوس ازین امید سازد ممکن که حرمان او را تأثیرات عظیمه باشد و خللها روی در سلسله گذارد.»

درین عبارت بجز حرف‌ها و نشانه‌های پیوند، در برابرسی و يك واژه یا ترکیب عربی و ترکیب‌های آمیخته، کمتر از دوازده واژه فارسی دیده می‌شود! و این حال در بیشتر و نزدیک به تمام اثرهای منثور دوران صفوی مشهودست.

گاه فیض. جلوه گری. جلوه شناس. جلباب خفا. عرایس سخن. شاهد نو آیین. تماشایی. سر. مستور. نشاء. ارباب حسن. طلعت. اتفاق اقامت. شاهد ماه جبین. مشاطگی كلك انجم نگار. نقد جان. لالی منظوم. درسلك بیان کشیدن. عروس- رعنا. زیور عاریتی. (از کارستان ملا منیر، نسخه خطی).

تلبیس و تلقین ابلیس. خلاف شرع متین. جادو و نفوس. نکته طراز. سحر- پرداز. صحیفه روزگار. رواق عشق و محبت. خمخانه حقیقت و معرفت. حکایت پر کیفیت (معدن الجواهر ملا طرزی، خطی).

موی دقایق. روی حقایق. طعام کلام. در معانی. فصل الخطاب. خرقة خلق. عامه رعایا. اجناد سپاهی. ارباب حسد. باب نفاق. اصحاب غرض. بازار نفاق. (نگارستان کمال پاشا زاده، خطی).

باغ فضل. ایام عیش و نشاط. هنگام مسترت. آثار انظار. سطح خفاک. ساحت افلاک. صحن چمن. دوستان موافق. ساقی سحاب. لطف سرشار. مبدول داشتن. تکلیف کردن. نشاء آب. رسام ربیع. الواح اغصان. منشی ندرت نگار. صفایح گلشن. خط ریحان. فقرات رنگین. ماشطه صبا. عروسان باغ. عقیقین جام. نسیم بهاری. مشام روزگار. معطر ساختن. جمال جهان آرا. لعبت نوشاد. تماشائیان. اطفال دبستان. تماشای حسن. ساقی روزگار. باده مروق. دیر خراب. سبزه مطرا. (بهار دانش از عنایت کنبوه، خطی).

اشهب زرین ستام. منزل نور. عرصه آسمان. عنان سمند. رعنا خرام. زمام جواد سعادت. رکاب دولت. کف آمال. سر پنجه اقبال. طی مراحل. مراحل اشتیاق. ادهم قلم. مرحله مراد. رأی مؤاخات مسیر. دل بی قرار. وادی استخبار. حقایق حالات. حالات سعادت دلالات. حدت شوق. شوق ملاقات. آتش التهاب. روانه حضور. مخفی و مستور بودن. جلیل الشأن. عظیم الشأن. نظام حال. مذهب حنیف. اهل اسلام. تحقق یافتن. رویه. طریقه. سرعی داشتن. ملحوظ داشتن. حدود و ثغور. مصون داشتن. محروس داشتن. (از منشآت میرزا مهدیخان استرآبادی).

چند سطر. نسخه خطی). جریان یافتن. شاهدان گلستان. عالم افروز. دست تطاول. نهب و غارت. شیوع یافتن. درازدستی فتنه. دست تعدی دراز شدن. مسدود گردیدن. مفقود گردیدن. شامت ظلم و ستم. بعالم آخرت رفتن (مردن). جلای وطن. اختیار نمودن. اقطار آفاق. متفرق شدن. تفرقه جستن. حال خلائق. احوال عالم. سلسله نظام جهان. از انتظام افتادن. نیر عالم افروز. سلطنت عظمی. خلافت کبری. ساحت حال. عنایت الهی. رحمت نامتناهی. وسعت آباد جهان. افق عظمت. ابد مدت. علمداران قضا. اعلام ظفر. دار المؤمنین. دار السلطنه. ایام حیات. امر- بمعروف. نهی از منکر. مبالغه فرمودن. اغراقات شاعرانه. اکاذیب باطله. سمع قبول. ابواب التفات. مؤید. مقال. مهد علیا. قرب منزلت. قصیده غمرا. عرض اقدس اعلی. حلیه صدق و صواب. (حدائق المخلد، جلد هشتم از خلد برین تألیف محمد یوسف قزوینی برادر میرزا طاهر وحید قزوینی، خطی).

چنین آمیختگی شدید حاصل شده‌های پیاپی از راهجویی
 پارسی آشفته و بی‌امان تازی در پارسیست و نمی‌توان آن را یکجا بدوران
 آشفته‌گویان پارسی صفوی باز بست، با این تفاوت که در دورانهای کهن تر این
 آمیختگی بیشتر در زبان ادیبان و درسی خواندگان روزگار بود نه در زبان ساده‌یی
 که نزدیک همه طبقات جامعه بکار ببرند.

درین دوره چنانکه از همه نوشته‌های ساده از قبیل داستانهای منثور که در هند و ایران نگارش یافته و متنهای تاریخی غیرمصنوع برمی‌آید آن زبان آمیخته فارسی که دیده‌ایم، همه‌جا بکار رفته و در واقع زبان مکتوب همگان بوده و یقیناً در گفت و گو (تخاطب) نیز از همین زبان استفاده می‌شده است زیرا مردم جورا جوری که از شهرها و ناحیتهای حتی سرزمینهای گوناگون در شهرهای بزرگ ایران و هند گردمی آمدند و در دربارها و در گاهها و دیوانها و پادگانها بسر می‌بردند زبانها و لهجه‌های مختلف داشتند و محتاج بیک زبان رابط بودند که همین فارسی آمیخته‌یی بود که دست فرسود تترك و تازی و هندو نیز گشت و درین گیر و دارها از اصالت

آن پیش از پیش کاسته شد و در همان حال نفوذ و رواج روزافزونی در سرزمینهای غیر ایرانی توانست مایه‌ی نو برای بعضی نابسامانیها در آن گردد و يك دگرگونی ژرف را در آن باعث شود.

زبان شعر فارسی اگرچه ازین نابسامانیها نا اندازهی برکنار بود، اما آن زبان آمیخته و از اصالت بازمانده تا چند گاه از عهد صفوی رخنه کمتری در آن داشت زیرا شاعران زمان با آنکه از شکستن برخی سنتهای لغوی و لفظی ابا نداشتند، زبانی بهتر و گزیده تر در شعر خود بکار می بردند و علت این امر آن بود که در تمرین شاعری و آموختن آن ناگزیر با اثرهای استادان پیشین مراجعه می کردند و بخشی از سروده هایشان را بیاد می سپردند و این ورزش ذهنی بیقین فصاحتی در گفتارشان می آفرید و بیان بهتری در زبان خامه اشان می نهاد.

با این حال تأثیر زبان متداول عهدشان در شعر یکی از مایه های اصلی تفاوت سخن آنان با سخن پیشینیان بود و حتی در بعضی از آنان که شیوه گذشتگان را در شعر دنبال نمی کردند موجب لغزشهای لفظی بسیار می گشت.

بهر تقدیر، زبان فارسی در عهد صفوی، آنگونه که در اثرهای ادبی می بینیم، در حالتی ممتد از دگرگونگی سیر می کرد و این دگرگونی بصورتیهای مختلف مانند ساده تر شدن برخی از واژه ها، تغییر یافتن معنی بعضی از آنها، متداول شدن واژه های تازه، رواج یافتن تعبیرها و ترکیبهای نو تحقیقی می یافت و بهر صورت با زبان ادبی استوار دورانهای پیش تفاوت می پذیرفت و عدم توجه بهمین دگرگونگیست که بیشتر سخنوران عهد بازگشت و معاصرما را با احساس نوعی از فساد و انحطاط در زبان فارسی آن عهد کشانید اما اگر در زبان سخنوران دوران صفوی به نشانهایی از فساد و انحطاط بازمی خوریم ازین جهت نیست بلکه بعلت های دیگریست، مثلاً بدین سبب که بیشتر گویندگان از مردم عادی و از پیشهوران و یا بی سرمایگان از ادب فارسی بودند؛ و یا آنکه عده ای از همین گویندگان اصلاً پارسی زبان نبودند و از دیار ترکان و هندوان برمی خاستند؛ و یا آنکه سنتهای

ادبی قدیم که اهل قلم را کار کشته و مجرب بیارمی آورد بندرت اجراء می‌شد. طبیعی است که گفتار اینگونه کسان می‌توانست آلوده بلغزشها و خطاهایی باشد که عادة در زبانهای مخاطب جاریست و رواج همان خطاهاست که موجب شد تا بسیاری از غلطها چهره صواب پذیرد و درغزلها و قصیده‌ها و مثنویها و یا در نوشته‌های دیگر رخنه کند و رفته رفته توجه بفرنهادهای دستوری و لغوی برای کسانی که صبح و شام خود را در «خیابندی» و مضمون یابی می‌گذراندند امری ثانوی گردد و سست‌گویی و کم‌مایگی بنداومت و استمرار بینجامد.

این سست‌گویی و کم‌مایگی بلایی بود که از سده نهم دامنگیر ادب فارسی شد و هیچ تازگی نداشت، اما در عهد مورد مطالعه ما همچنانکه گفته‌ام انگیزه‌های تازه بر آنچه پیش از آن بود افزوده شد، و چون این وضع در دوره‌ی طولانی‌تر و در سرزمینهایی پهناورتر جریان داشت طبعاً پیامدهای آن آشکارتر از پیش بود چنانکه ذکر نمونه‌هایی از خطاها و لغزشهای سخنوران زمان نیازمند بحثی مفصل است پس درین باره تنها بذکر شاهد‌های زیرین، بی‌رعایت نظم تاریخی، بسنده می‌شود:

باهد همیشه یار درون دلم مدام آن زهرام کجاست که بینم بسوی دل
(ثنایی)

همیشه و مدام تکرار يك معنی است.
بس که گلش دست ستم خورده شد شیفته چون خاطر پژمرده شد
(بینش کشمیری)

یعنی بر گلش... و «شیفته» بمعنی آشفته نیست!
اساس پارسایی را شکستم تا چه پیش آید سر بازار رسوایی نشستم تا چه پیش آید
(سقای ماوراءالنهری)

اساس را نمی‌شکنند؛ بر سر بازار، نه سر بازار.
گفتماسی که می‌جوهد نزاکت از گریانش بدست خویش بندم برگ گل گهرم چو دامانش

(ناصر علی سهرندی)

نزاکت، واژه‌یی بر ساخته از نازک است اسبرگ گل را اگر ببندید از آن چه می ماند؟
نزاکتهاست در آغوش میناخانه حیرت مژه برهم مزین تا نشکنی رنگ تماشا را
(بیدل)

نزاکت بر کنار، رنگ تماشا چگونه رنگیست و آنرا چگونه می شکند؟
حسرت دمیده ام گل داغم بهانه بیست طاوس جلوه زار تو آینه خانه بیست
(بیدل)

کشته از بس که فزونست کفن نتوان کردا و باز این دو بیت از او:
شکار وحشی چشم سیاه او کردم که عکس موج خط سرمه رشتم اوست
ترشح مایه نازی، دلی رامحو احسان کن تبسم می کنی آینه بر گیر و نمکدان کن
اولی نامفهوم و دومی غلط و بی مزه است! و باز از وست در صنعت بی معنی گفتن:
رم بیتابی تغییر رنگی گردش حالی فردی بی خبر جهدی که شاید واکنی باری
رم حرکت ناگهانی حیوانست از احساس ترسی یا دیدن موجودی و سایه‌یی
ترسناک، معلوم نیست که بیتابی چگونه رم می کند. بی تابی را مضاف تغییر رنگ
و گردش حال قرار داده و حال آنکه باید بیتابی از... باشد.

سیر گلشن کن اگر تشنه دیدار خودی آب از چشمه آینه رود در جویها
باد چشم تو اگر در دل صحرا گذرد سرمه ناز فروشند رم آهوها
(اسیر)

معنی مصراع دوم از بیت اول چیست؟ چشمه آینه که از آن آب بجوی
می رود چگونه چیز است؟ در مصراع دوم از بیت دوم فعل جمع و فاعل آن مفرد است!
می رسد از چمن آینه آشفته ناز می توان یافت که غارت زده ناز خود است
(اسیر)

استعاره‌یی که در مصراع اول می بینیم چگونه قابل توجیه است؟ آینه آشفته
چه معنی دارد؟ و معشوق یا معشوقه شاعر آینه ناز کسی نبود بلکه می بایست جوهر
ناز خود باشد.

کواکب می نمودی در زمانه چو چشم گربه در تاریک خانه

(زلالی خوانساری)

فعل برای کواکب باید جمع باشد. نمیدانم شاعر زمانه یعنی دوران را بمعنی آسمان پنداشته یا جهان (گیهان)؟ بیت در وصف شبست و مقصود گوینده اینست که درخشش ستارگان در تاریکی شب مانده روشنی چشم گربه در خانه (اتاق) تاریک بود. تشبیه زیباست ولی کلام نادرست!

من کی گفتم وفا نداری داری اما بما نداری

(زلالی)

بما یعنی با ما و این استعمال ب اضافه بجای بام معبت از غلطهای بسیار بسیار رائج سده های نهم تا دوازدهمست چنانکه در شعرهای منقول از شاعران عهد بتکرار خواهد دید.

ز موج لاله از بس خورده پهلو بود راهش بصد بار یکی مو

(طغرا)

«صد بار یکی» معنی ندارد. شاید مقصود صد بار باریکتر باشد.

خلعت دنیا زیاد از خویشتن در دسراست آنچه می آید زیاد از آستین چمن می شود

(قاسم مشهدی)

«زیاد از خویشتن» ترکیب درستی نیست. مقصود شاعر «زائد از اندازه خویشتن» است.

رفتی و از اشک بلبل بر چمن طوفان گذشت روز بر گل چون چراغان شب باران گذشت

(میرزا رضی دانش)

«شب باران» بجای شب بارانی بکار رفته.

خاک پیاد رفته آن شوخ جلوه ایم گردد پری بشیشه هوا از غبار ما

(شوکت بخاری)

ظاهر کلام در مصراع نخستین آنست که شاعر خاک معشوق شوخ جلوه خویش

است که بر باد رفته. پس معشوق شاعر مرده و خاک شده و آن خاک تبدیل بعاشق

او یعنی شوکت بخاری گردیده است که اکنون حکایت از برباد رفتن (نه بباد رفتن) خود می‌کند! آیا واقعاً شوکت چنین معنای زنده زشتی را اراده کرده بود؟ و آیا می‌خواست دشنامی نثار معشوقه خود کند؟ بنگرید که ندانستن زبان چها می‌کند! پیشینیان که بموجودهای موهومی مانند جن و پری اعتقاد داشتند چنین می‌پنداشتند که جادو گران آنها را تسخیر می‌کنند و در شیشه بزندان می‌افکنند. شوکت می‌پندارد که چون خاک برباد رفته و غبار او را اگردر شیشه کنند پری که در شیشه است بهوا تبدیل می‌شود! آیا آشفته گویی بیش ازین ممکن است؟ و باز او می‌گوید:

افتاد گبست خرقه ما بخیه نقش ماست از جاده کرده اند مگر پو دوتار ما؟
این بیت هم از همان قماش است که بیت پیشین بود.

معاندان که مرا دلخراش انفاستند بلفظ ناس و بمعنی تمام نسااستند
برغم خود همه گلچین عقل و زآن عالم که در مجاور گلزار دهر کتااستند

(طالب آملی)

ترکیب دلخراش انفاست بسیار زشت است اگر چه می‌توان برای آن تعبیری دست و پا کرد و اما شاعر «درمجاور» را بجای «مجاور» یا «درمجاورت» بکار برده است!

آمیخته برق نفس چون کشم آهی در خرمن گردون نگذارم پرگاهی
دود نفس شعله چو خاشاک بسوزد آمیزش این برق مبیناد گیاهی

(طالب آملی)

مصراع نخستین از بیت اول یعنی «چون آهی کشم که آمیخته با برق نفس [من] باشد...» و بیت دوم نارسانست مگر آنکه ناسخان در آن دست برده و خرابش کرده باشند.

نزاکت اینقدر نی برگ گل‌نی باسن دارد که هر عضویت بخوبی هوسنی در پهرن دارد
(اسیر)

از نزاکت سخن نمی‌گوییم! اما در مصراع دوم بخاطر حفظ ردیف «دارد» را بجای «باشد» آورده است.

ز چشم بی نگه بودم خراب آباد غارتها بحیرانی مژه برداشتم کردم عمارتها
 هجوم داغ شوقت کرد ایجاد سرشک من عرق ریزست هر جا جمع می گرد حرارتها
 (بیدل)

در مصراع اول از بیت اول شاعر فرق خراب و «خراب آباد» را ندانسته و مژه برداشتن را بمعنی مژه بالا کردن آورده است. در مصراع دوم از بیت دوم عرق ریز معنی «عرق انگیز» دارد ولی در پارسی عرق ریز یعنی آنکه عرق می ریزد نه آنچه موجب عرق ریزی شود.

اینها و صدها مورد از اینگونه خطاها، آنهم از زبان اهل بلاغت، خرابی و فساد زبان اهل مدرسه یا تمام سوادان و نیم سوادان زمان را بنیکی می رساند و در نثر هم وضع بر همین منوالست و اگر بسراغ «اهل عمائم» آن روز گسار برویم کار را بسی آشفته تر می یابیم چنانکه «گفتن نتوانیم».

پیداست که این فساد و تباهی زبان بگفتار اهل فلسفه «دفعی» نبود بلکه بتدریج و بمرور زمان حاصل شد. در آغاز این عهد آن تباهیها که مرده ریگ دوران تیموری بود در جلد چهارم بر شمرده ام، وجود داشت و در دو سده و نیم دیگر اندک اندک تباهیهای دیگر در زبان اهل ادب راه جست. احمدک زیبا بود آبله نیز بر آورد

در پایان این مقال باید گفت که این آشفته گویی و کم مایگی را نباید پبای همه گویندگان آن زمان گذارد زیرا گروهی از آنان را می شناسیم که پای بند همه سنتهای سخنوری بوده و پای در جای پای استادان پیشین مینهادند.

بهره دوم

شعر فارسی

از نخستین سالهای سده دهم تا میانه سده دوازدهم هجری^۱

رواج شعر و ترویج شاعری

دولت صفوی در ایران و دولت گورکانی در سرزمین هند هنگامی پا می گرفت که ادب فارسی خاصه شعر بصورت یکی از پایه های اصلی «کمالیات» مورد توجه و استقبال همه بزرگان روم و ایران و هند بود. هر شاه و شاهزاده و امیر و امیرزاده، و همه آنان که می خواستند بر مسندهای قدرت و جلال تکیه زنند خود را ناگزیر از فرا گرفتن ادب می دانستند و یا بدان تظاهر می کردند، و این «ادب» همان مفهوم وسیعی را داشت که «فرهنگ» از ایران عهد ساسانی ببعده داشته و خط و انشاء و شعر و دانشهای ادبی و مقدماتی از دانشها و اطلاعات گوناگون را در بر می گرفته است. اینکه می بینیم در پایان عهد تیموری تقریباً همه شاهان و شاهزادگان تیموری و بایندری و عثمانی و بهمنی و مغولی با شاعر صاحب دیوان بوده و یا بهر حال خود را در جرگه پارسی گویان و یا ترویج کنندگان شعر و ادب فارسی در می آورده اند، از آن بابت بود که نمی خواستند از آن جنبه کمالی مقبول عامه محروم باشند و بابه بیماری متهم گردند و همین حالت از پایان سده نهم و آغاز سده

دهم بشاهان و شاهزادگان صفوی و گورکانی هند و امیران جزء دکن و دیگران انتقال یافت چنانکه اگر بخواهیم همه شاهان و شاهزادگان و پادشاهان و بزرگان عهد را که بنحوی در ترویج و یا شرکت در کار ادب و شعر کوشیده‌اند، برشماریم محتاج تألیف کتابی مشروح خواهیم بود.

در همان حال که شاهان و بزرگان روم و ایران و فرارود و بویژه هند تلاش پرثمر خود را درین باب ادامه می‌دادند، بسیاری از اهل علم، حتی عالمان دین، و ادیبان و ادب شناسان و شاعرانی که از میان مردم برمی‌خاستند در احراز این خاصیت کمالی می‌کوشیدند و این کوششهای خود را بصورت‌های گوناگونی مانند شاعری، تألیف و تدوین کتابها در بیان مباحثهای مختلف ادبی از تاریخ و قصص گرفته تا تذکره و لغت، آشکار می‌نمودند و نتیجه این امر آن شد که معرفی کتابهای این عهد در رشته‌های شعر و ادب بنواقح نیازمند تدوین فهرستی طولانی باشد.

بیشتر این کوششها بر گرد محور شعرشناسی و شاعرشناسی دور می‌زد زیرا شعر روی رزمه این کمالیات و اصل و مبنای آنها شمرده می‌شد؛ مالها برای شعر و شاعران صرف می‌گردید و سیم و زر بسیار در این راه بذل می‌شد تا بجایی که بعضی از شاعران را، چنانکه خواهیم دید، در ایران و هند با پول کشیدند و هموزنشان سکه رائج بدانان بخشیدند و این بخشندگیها بنوبه خود بر رواج شعر و تربیت شاعران و افزایش شماره آنان تأثیر داشت.

بهمین نسبت هم تا آنگاه که این روحیه در سرزمینهای یاد شده وجود داشت شعر و شاعری در حال نشر و شماره شاعران در افزایش بود و از آن روزگار که روحیه یاد شده در مرکزهای قدرت سستی یافت از شمار شاعران استاد کاسته شد. پس این نکته را نباید از یاد برد که وضع شعر و ادب در این دوران طولانی بیک حال نبود. از آغاز کار تا دیرگاه در راه رواج و انتشار سیر می‌کرد و سپس دوره توقف و پس از آن انزال آن بخصوص در دربار شاهان صفوی و دستگاههای

قدرت ایرانی شروع شد، بهمان حال و وضعی که در دانشهای عقلی و ادبی گفتیم و دیدیم.

هند، قرارگاه شعر و ادب فارسی

سهم اصلی و اساسی در گزاردن این خدمت شگرف بادر بار گورکانیان هند و پادشاهان جزء دکن و امیران و بزرگان بود که بیشتر از ایران بدان سامان می‌رفته و چون قدرت و ثروتی حاصل می‌کردند در گاه خود را بروی ادیبان و ادب شناسان و شاعران می‌گشودند و کیسه‌های سیم‌وزر بیای آنان می‌ریختند؛ و باید اذعان کرد که اگر چنین نمی‌بود شعر و ادب پارسی در آن روزگار چنان رشدی که یافته بود حاصل نمی‌کرد.

در آن اوان که ظهیرالدین بابر بر زمین هند لشکر می‌کشید، بهمنیان و پادشاهان جزء دکن سلسله پادشاهان بهمنی که دکن و میسور را در تصرف داشت بضعف می‌گرایید و آماده انقراض می‌شد و بجای آن در دکن چند حکومت جزء پدید می‌آمد که از میان آنها بویژه سلاطین نظامشاهی در احمد نگر (از ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ هـ) و عادلشاهی در بیجاپور (از ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ هـ) و قطب شاهی در گلکنده (از ۹۱۸ تا ۱۰۹۸ هـ) در نگاهداشت شاعران و مؤلفان ایرانی بر دیگران پیشی داشتند.

این سلسله‌های مختلف در بزرگداشت ادب و ادیبان فارسی میراث دار پادشاهان بهمنی بودند و در بارهای خود را بوجود وزیران و منشیان و شاعران ایرانی می‌آراستند و گذشته ازین عالمان دینی ایرانی و مشایخ صوفیه بویژه جانشینان شاه نعمت‌الله ولی در نزد آنان مقام و منزلت خاص داشتند زیرا سید نعمت‌الله (م ۸۳۴ هـ) در حیات خود پسرش شاه سید نورالله را بد کن فرستاد و او نزد پادشاهان بهمنی مقام بلند و در میان مردم نفوذ بسیار داشت تا آنکه بعد از مرگ شاه نعمت‌الله پسر و جانشینش شاه سید خلیل‌الله بسبب رنجشی که از میرزا شاهرخ گورکانی حاصل کرده بود برادر پیوست.

میرزا قاسم فرشته درین باب می نویسد: « چون کاشف اسرار ازلی شاه نعمه الله ولی در سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه در قریب ماهان و دیعت حیات سپرده بحظایر قدس تشریف فرمود، شاه خلیل الله نیز مع مخدومزاده های دیگر شاه حبیب الله غازی و شاه محب الله بدکن تشریف حضور ارزانی فرمود. شاه حبیب الله بدامادی سلطان احمد شاه^۱ اختصاص یافت و شاه محب الله بدامادی شاه زاده علاء الدین^۲ معزز گشت ... و علی ای حال باین وصلت اولاد شاه خلیل الله باعلی مراتب دنیوی فایز گشته صاحب اعتبار گشتند ...» حبیب الله بکار ارشاد پرداخت و محب الله در کارهای دیوانی و لشکری مرتبهٔ بلند یافت و در اختلافهای اواخر روزگار بهمینان دخالت می ورزید و عاقبت در همان انقلابها بسال ۸۶۲ کشته شد^۳.

بهر حال این نکته روشنست و پیش ازین هم در بیان حال بعضی از شاهران مانند حکیم آذری^۴ و نویسندگان مثل عواجهٔ جهان عمادالدین محمود^۵ دیده ایم که در دربار پادشاهان مذکور گروهی از اهل ادب و شعر و نثر فارسی بسمی برده و از بخشهای آنان بر خوردار بوده اند و درین باب شواهد بسیار در کتابها پراکنده است.

سلسله های عماد شاهی در بترا (۸۹۰ - ۸۹۸)، و برید شاهی در بیدار (۸۹۸ - ۱۰۱۸)، و قطب شاهی در گلکنده (۹۱۸ - ۱۰۹۸)، و عادل شاهی در بیجاپور (۸۹۵ - ۱۰۹۷)، و نظام شاهی در احمدنگر (۸۹۶ - ۱۰۰۴) که جای بهمینانرا در دکن گرفتند و اصل بیشتر آنان و بزرگان در گاهشان هم به ایران می رسید، باهمان رجال دستگاه بهمنی و باهمان زبان فارسی و همان فرهنگ ایرانی آمیخته

۱- مراد احمد شاه ثانی بهمنی است که از ۸۳۸ تا ۸۶۲ هـ پادشاهی می کرد.

۲- مراد علاء الدین همايون شاه بهمنی است که بعد از پدرش احمد شاه از ۸۶۲ تا ۸۶۵ سلطنت نمود.

۳- تمام اطلاعات مربوط بفرزندان شاه خلیل الله که در تاریخ فرشته آمده عیناً در طرائق الحقائق ج ۳ ص ۳۸ بعد با ذکر مأخذ نقل شده است.

۴- همین کتاب، ج ۲ ص ۳۲۲-۳۳۳.

۵- همین کتاب، ج ۲ ص ۲۹۹-۵۱۴.

بافرهنگ هندی بر سرزمین دکن فرمانروایی کردند و حتی بعضی از آنها مثل عادل شاهیان اولین بار اعتقاد بمذهب اثنی عشری را در سرزمین هند آشکار نمودند.^۱

درباره مؤسس همین سلسله عادل شاهی یوسف عادل شاه (۸۹۵-۸۹۱۶) از قول شاه طاهر دکنی^۲ که از پیشروان مذهب اسمعیلی در عهد خود و صاحب نفوذ بسیار در دکن بوده است، نقل شده که گفته است^۳ بعد از مهاجرت از ایران و عزیمت بسوی دکن «در زمانی که بندر کووه رسیدم باسید احمد هروی که مردی کهنسال بود و عمر هزیز را در مملکت دکن خدمت یوسف عادل شاه صرف کرده ملاقات کردم. مردی بود خوش محاوره و خوش منظر، و از فنون علم صاحب وقوف و در روزگار یوسف عادل شاه و اسمعیل عادل شاه^۴ بمنصب صدارت معزز و مکرم بوده، و من تا وقتی که در بندر کووه بودم بنقل حکایات رنگین و لطیفه های نمکین زنگک کلفت و اندوه از آینه ضمیر می زدود، شنیدم که می گفت: یوسف عادل شاه تجربه روزگار بسیار داشت و سخاوت و علم موصوف بود و بشجاعت و عدالت و بانواع حسنات معروف، خط نستعلیق را خوب نوشتی و در علم عروض و قافیه و قوف تمام داشتی و در علم موسیقی سرآمد روزگار بود، طنبور و عود نیکو نواختی و اهل هرفن را اهزاز و اکرام نمودی، و همواره در مجلس او شعر قدا خوانده شدی، و گاهی نیز خود شعر گفتی و این اشعار ازوست :

تا بار غم عشق کشد فاصله ما	گلها شکفت هر طرف از مرحلما
با آنکه بجان با تو نکردیم بخیلی	پیش دگران بهر چه کردی گله ما
تبخاله بلب آمد و بر باره عشقت	رفتیم که شد هادی ره آبله ما
ما مسئله فقه ندانیم چو یوسف	آسان شده از عشق بتان مسئله ما

* *

۱- طرائق الحقائق، ج ۳ ص ۴۲.

۲- درباره او بنگرید بیخ نوبند گمان فارسی در همین جلد.

۳- طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۲-۲۵.

۴- جانشین یوسف عادل شاه که از ۹۱۶ تا ۹۲۱ پادشاهی کرد

گر و ارسی بدر دل ناتوان من
درد دل خود ار نکم کار مشکل است
با آنکه صد رهم بجفا آزموده ای
ای گل رسیده است بگوش تو قصه ام
گویا که بلبلان چمن نقل کرده اند
بوسف بزاری دل من گوش کس نکرد
کی می برد بمرگ کسان رشک جان من
ظاهر که می کند بتو درد نهان من
تبیغ کشیده ای زپی امتحان من
بلبل بخواند وقت سحر داستان من
حرفی زبی و فایسی گل از زبان من
کوبحت آنکه گوش کند نکته دان من

* *

دوشینه بر آستان بار از سردرد
می مالیدم سرو دودستور خزر
بر حلقه در دست زدم گفت چرا؟
بیهوده بود کوفتن آهن سردا

نظامشاهیان احمد نگر دکن نیز همین وضع را در نشر مذهب و ازده امامیان و زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی و پرورش عالمان و ادیبان پارسی گوی داشتند و درین راه بویژه کوششها و همکاریهای شاه طاهر دکنی، پیشوای اسمعیلیان که از بیم شاه اسمعیل بهند گریخته بود، شایان توجه است. خود او و برادرش شاه جعفر و فرزندانش شاه حیدر و شاه ابوالحسن نیز با نظامشاهیان احمدنگر و عادلشاهیان بیجاپور رابطه نزدیک داشته اند و درین باره باز هنگام تحقیق در احوال شاه طاهر دکنی سخن خواهم گفت.

بسیاری از ادیبان و شاعران ایران که در سده دهم و یازدهم بهندوستان رفتند در خدمت همین پادشاهان جزء دکن بسر می بردند و آنان را مدح می گفته اند و چون بیشتر پادشاهان مذکور یا خود شعر می سروده و یا دوستدار شعر فارسی بوده اند، با آن ادیبان و شاعران رابطه دوستانه می داشته و آنان را در شمار ندیمان خود در می آورده اند و مراجعه بسر گذشت شاعرانی چون ملک قمی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، نویدی اصفهانی و عرش و همانند گانشان این معنی را روشنتر خواهد کرد.

۱- بنگرید بتاریخ فرشته جلد دوم از مقاله سوم ضمن احوال نظامشاه بحرین و نیز

رجوع شود بطرائق الحقائق، ج ۳، از ص ۵۷ بعد.

مقارن همین احوال در دهلی و دیگر جایهای هند هم شعر و پادشاهان دهلی و ادب فارسی خریدارانی داشت. در این اوان هندوستان در دیگر جایهای هند دست چندین دولت بزرگ و کوچک مسلمان بود مانند حکومت لودیان و شیرشاهیان در دهلی، و پادشاهان بنگاله، مالوه، گجرات، کشمیر و خاندیش که همه آنها کم و بیش پارسی دوست و گاه پارسی سرای بوده اند و از آن میان سکندر شاه لودی (۸۹۲-۸۹۳) دومین پادشاه از سلسله لودیان دهلی «با شاعران نشست و برخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود و گاه گاهی نظمی بتخلص گلرخ بآن روش قدیم هندوستانیان می گفت و صحبت او بشیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود و این چند بیت از نتایج طبع سلطانت است که در غایت تقبّد بصنعت گفته :

سروی که ستم پیرهن و گئل بدنش	روحیت مجتم که در آن پیرهنش
مشک ختنی چیست که صد مملکت چین	در حلقه آن زلف شکن در شکنش
گلرخ چه کند گوهر دندان و را وصف	همچون در سیراب آمدن در دهنش ^۱

توجه همین سکندر شاه باعث شده بود که دهلی بیش از روزگاران گذشته اهمیت ادبی یابد چنانکه مقارن حمله ظهیرالدین بابر به هندوستان (۸۹۳)، درین راه باشهرهای ایران رقابت می کرد و نه تنها بیشتر مسلمانان در آنجا و سرزمینهای تابع آن پارسی دان بودند بلکه «کافران بخواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان ایشان معمول نبود پرداختند»^۲. پیداست که مقصود از «کافران» کسانیست که کیش هندویی داشتند و از این پس و بویژه در عهد گورکانیان چند شاعر و نویسنده پارسی گوی از میان آنان برخاستند و «یکی از شعرای عهد سلطان سکندر برهن بود»^۳. می گویند که با وجود کفر کتب علم رسمی را درس می گفت و این مطلع ازوست...

۱- منتخب التواریخ، عبدالقادر بدائونی، کلکته ۱۸۶۵، ج ۱ ص ۲۲۳.

۲- تاریخ فرشته، محمد قاسم فرشته ابن هندو شاه استرابادی، ج ۱ ص ۲۲۲.

۳- اوغیر از چند بهان برهن است که ترجمه حالش را در بخش شاعران خواهد دید.

دل چون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر ره گم نشدی زلف نو اینتر نشدی گره^۱.
 همه این دل نمود گبها که در هند سبب بر بان و ادب فارسی شده
 عصر گورکانیان هند بود بمنزله پیش در آمدی بود برای آغاز عصر گورکانی در آن
 سرزمین، که بی هیچگونه تردید یکی از بهترین دوره های ترویج زبان و شعر فارسی
 در سرزمین هند و عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی گوی باشد
 اعلای امکان در سراسر دوران تاریخ ادب فارسیست و دیگر هیچگاه نظیری نیافت
 و نخواهد یافت.

بحقیقت باید گفت که نهضت دوران گورکانیان هند در ادب فارسی نوبیات
 بخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهنده آن از تنهایی و انزالی
 بود که چیرگی ترکان فزلباش و ملایان عرب نژاد و تربیت یافتگان نازیخوی آنان،
 برایش در عهد صفوی فراهم آورده بود. اندک توجه و نگرشی که صفویان در آغاز
 عهد خود بشعر پارسی کردند زود با توبه و زهد مآبی شاه تهماسب از میان رفت و از
 دو پسرش اسمعیل و محمد نیز کاری بر نیامد، و اگر در همان مدت همایون و اکبر
 و جهانگیر و شاه جهان و داراشکوه^۲ و وزیران و سپهسالاران و صوبه داران نشان نداشتند
 و دل گشاده خریدار شعر و ادب پارسی نمی شدند آنهمه داوطلب شاعری و ادیب و
 نویسنده در ایران عهد صفوی تربیت نمی شد و راهی هند نمی گردیدند. حتی باید
 اذعان داشت که نگرش خاص شاه عباس بشاعران پارسی گوی و تشویقهایی که
 از آنان می کرد از باب تشبه بجلال الدین اکبر و دربار ادب گستر او بود و پس از
 مرگ او کمتر دنبال شد.

شاهان و این شاهان و شاهزادگان گورکانی هند، در حقیقت ظرافت
 شاهزادگان گورکانی طبع و گرایش بشعر و ادب پارسی و صنمتهای ظریف ایرانی
 هند و شعر پارسی را از نیاکان با ذوق خود بارث برده بودند. درباره شاهان و

۱- منتخب التواریخ بداؤنی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- نام جهانگیر و شاه جهان و ولیدش داراشکوه بعلمت توجهی که بشعر و ادب پارسی
 داشته اند در اینجا آمده است به سبب همزمانی با شاه تهماسب و دو پسرش اسمعیل ثانی و محمد
 خدا بنده.

شاهزادگان تیموری ایران بود که نمود گبهایشان بشعر پارسی پیش ازین در جلد چهارم سخن گفته‌ام و در اینجا بشمعی از کارهایشان در هند، و نیز بخلاصه‌یی از اشتغالات ادبی آنان اشارت خواهم کرد:

ظهور اندین محمد بابرشاه (م ۹۳۷ هـ) با همه سرگرمیها که در زدو خورد با ازبکان و نسجیر کابل و بدخشان و قندھار و سیستان فتح هندوستان داشت، از پرداختن بکارهای ادبی و علمی غافل نمی‌نست. «از مؤلفاتش رساله‌یست در عروض و رساله‌یست در معنی و تاریخ است در وقایع احوال خود (= واقعات بآبری) و صحبت فضل و عباد را بسیار دوست می‌داشته و خود نیز طبع شعر داشته و شعر مموار می‌گفته، از آن جماع اینست:

آمد بهار و دلشده‌یی را که بار نیست پروای لاله زار و هوای بهار نیست
در روزگار فتنه بسی دیده‌ام ولی چشم تو فتنه‌یست که در روزگار نیست
مولانا شهاب الدین معتمایی رساله‌ی در تبیین و توضیح علم معنائظم کرده
بدیشان فرستاد و پادشاه بعد از مطالعه این رباعی گفته باصله لایق بوی روان ساخته:
نامت ز عجبم رفته بملک عربست و ز نامه تو در دل محزون طربست
هر کس بدر آرد از معنا نامی نام از تو بر آورد معما عجبست...^۱
تخلصش در شعر «بابر» بود^۲ و او بترکسی نیز شعر می‌سرود^۳ و دیوانش
بطلب رسیده^۴.

۱- در تذکره ادیبان مشهور آغاز قرن دهم هجریست. بآورد «واقعات بآبری» درباره
وقایع هفتم از ربیع الاول سال ۹۳۵ نوشته است که «خوانش میر مورخ کتاب حبیب السیر
و مولانا شهاب الدین معمای و میرزا ابوالهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در
غیر خود نامی داشتند در آن روز آمده ملازمت کردند و نوازشات یافتند از جمله
مهربان گشته و منزل از تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳۹۲»

۲- هفت نفیسم. امین احمد رازی، تهران، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷.

۳- در دیوان او و در دیوانی خوشست با بر پیش کوش که عالم دوباره نیست.

۴- در دیوان او، ج ۱، ص ۱۳۳.

۵- در تذکره بنگر، تاریخ فرشته، بهمنی ۱۸۳۲، ج ۱، ص ۳۹۲.

نصیرالدین همایون (۹۳۷ - ۸۹۶۳) پسر و جانشین بابر هم گذشته از معاشرت با ادیبان و شاعران و هنرمندان و نگهداشت آنان، خود شعر پارسی می سروده و «همایون» تخلص می کرده، و چنانکه ابوالفضل علامی نوشته دیوانی داشته که نسخه آن در کتابخانه اکبر پادشاه محفوظ بوده است.^۱ وی که با سپهسالار معروف خود محمد بیرام خان^۲ دوستی داشت، زمانی که بیرام در قندهار بصری برد این رباعی را برایش فرستاد:

ای آنکه انیس خاطر محزون	چون طبع لطیف خویشتن موزونی
چون می دانی که بی تو چون می گذرد	چون می پرسی که در فراقم چونی ^۳
امین احمد رازی ^۴ سه رباعی زیرین را از همایون نقل کرده است:	
با رب که رضای دل درویشان ده	این ریش دل شکسته را درمان ده
حد نیست که گویم این بده یا آنده	چیزی که رضای تو در آنست آن ده

*

جمعست دلم با تو درون خانه	در تفرقه ام بی تو چو در ویرانه
چون با تو شوم با خودم و هشیارم	چون بی تو شوم بی خودم و دیوانه

*

یا رب بکمال لطف خاصم گردان	واقف بحقایق خواصم گردان ^۵
از عقل جفاکار دل افکار شدم	دیوانه خودخوان و خلاصم گردان.

معروفست هنگامی که همایون از بیم شیر شاه افغان و نفاق برادران باپرا از

۱- آیین اکبری، کلکته ۱۸۷۷، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲- بشرح حالش در همین جلد رجوع کنید و نیز بنگرید به آثار الامراء، میر عبدالرزاق

خوانی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸، ص ۳۷۱-۳۸۲.

۳- تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۴۵۱.

۴- هفت اقلیم، ج ۱، ص ۴۳۶.

۵- این مصراع از تاریخ اکبری ج ۱ ص ۲۷۱ نقل شده و در نسخه چاپی هفت

اقلیم چنین است: «از زمره عارفان خواصم گردان».

پناه می برد در «غرة شوال ۹۵۰» محبت نسامه‌یی بنام شاه تهماسب ماضی صفوی نوشت که معنون باین ابیات بود:

نخسروا عمریست تا عنقای عالی همتم قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روز گارسفله گندم نمای جو فروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم شیرست اما پشت بر من کرده بود وین زمان از نا حفاظی روی بر من کرده است
التماس از شاه آن دارم که بامن آن کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است...^۱
مولوی محمد مظفر حسین صبا مؤلف روز روشن دنبال بیتهای ز برین «این چند شعر از کلام همایون» آورده است:

داغ عشق تو برجبین منست خاتم لعل تو نگین منست
تا که گشتم چو خاک بر در تو پشت بام فلک زمین منست

*

دربا دلیم و دیسده ما معدن درست گردست ما تهیست ولی چشم ما پرست

*

این نه سروست که در باغ قد افراخته است شمع سبزست که پروانه او فاخته است

*

ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب حال دل خود مگوی با هیچ طیب
کاری که ترا بآن جفاکار افتاد بس قصه مشکلت و بس امر عجیب

*

ای آنکه جفای تو بعالم علمست روزیکه ستم نبینم از تو ستمست
هر غم که رسد از ستم چرخ بدل مارا چو غم عشق تو باشد چه غمست

از شعرهای دیگر او دو غزل در تاریخ فرشته^۲ و دیگر ماخذها نقل شده است.

۱- روز روشن، تهران ۱۳۲۲، ص ۹۳۱-۹۳۲.

۲- ایضاً ص ۹۳۲.

۳- تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۲۵۱.

ری گروهی از شاعران پارسی گوی را در دربار خود داشته مثل جلالی هندی، نادر سمرقندی، جنونی بدخشانی، خواجه ایوب ماوراءالنهری، دزدی سمرقندی و قاسم گاهی و جز آنان.

غیر از همایون، بمران دیگر بابر میرزا کامران (م ۱۶۴ هـ) و سیرزا عسکری (م ۹۶۱ هـ) و میرزا هندال (م ۹۵۸ هـ) هم مرسته شاهر بیرونند. این نوزاد از میرزا کامرانست:

چشم بوراه تو داریم و شد ابامی چند
 بهر صید دُن ما دانه خال تو بس است
 آنکه هرگز نفرستد سوی ما پیغامی
 ما خراباتی و رندیم، تو با ما منشین
 کامران این نزل تر بهمایون بفرست
 و این رباعی از میرزا عسکری:

ای عسکری ارمست مدامی خوش باش
 گفنی بخرابسات نباشم بسی او
 و رباعی زیبای ذیل را میرزا هندال سروده:

ز آن قطره شرم که نسیم سحری
 تا بر رخ گل فشاند ای رشک پری
 از ابر جدا کند بصد حبله گری
 حقا که هزار بار پاکیزه تری^۱

جلال الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ) جانشین همایون، در مرتبه‌ی از ترویج شعر پارسی و پرورش شاعرانست که هیچکس از شاهان ایران و هند و منتسب به فرهنگ ایرانی بدان نرسیده است و عجیبست که سیهسالار این پادشاه یعنی میرزا عبدالرحیم خان خانان پسر بیرام خان در تشویق شاعران و گرد آوردن آنان در درگاه خود با مخدم خویش همچشمی و با او آهنگ همسری داشت و ازینرو بسیاری از شاعران عهد آن دو سنابشگر هردو بوده و بیار گاه این دو بزرگ بیکسان تعلقو

ارتباط داشته‌اند دربارهٔ این سردار بزرگ شعر گوی و شعر دوست بجای خود سخن خواهم گفت اما مخدوم نام‌آورش اکبر با آنکه باندازهٔ بدر از دانشهای زمان آنگاه نبرد، شعر فارسی را ازو بهتر می‌سرود. دربارهٔ او گفته‌اند که روز آدینه آغا: ماه جمادی‌الاول سال ۹۸۷ دیفچه‌پور سیگری بر منبر افت و بیتهای زیرین را که خود سروده بود بجای خطبه بخواند:

خداوندی که ما را خسروی داد	دل دانسا و بازوی قوی داد
بعدل و داد ما را رهنمون کرد	بجز عدل از خیال ما برون کرد
بود و صفش ز فهم و عقل برتر	تعالی شأنه الله اکبر

دربارهٔ زنی هندو منیار نام که چوری (دستبند) می‌فروخته چنین گفت:

من یسار غم ز دست مهجوری او	منیار که خون شد دلم از دوری او
عکسی است نمایان شده از چوری او	در آینهٔ چرخ نه قوس فرحست

و این بیتها که بقول امین رازی «بین الجمهور مشهور» بود، ازوست:

دوشینه بکوی می فروشان	پیمانۀ می بزر خریدم
اکنون ز حمار سرگرامم	«زردادم و در دسر خریدم»

*

از بار گنه خمیده پشتم چه کنم	بی راه بمسجد نه کنشتم چه کنم
نی در صف کافر نه مسلمان جایم	نی لایق دوزخ نه بهشتم چه کنم

*

شبم مگو که بر ورق گل فتاده‌است	کآن قطره‌ها ز دیدهٔ بلبل فتاده‌است
--------------------------------	------------------------------------

*

۱- این مصراع را در بعضی از تذکره‌ها چنین ضبط کرده‌اند: «من یاردلم که خون شد از دوری او» (روز روشن، تهران، ص ۷۰) ولی آنکه در متن آمده از هفت اقلیم و از عرفات عاشقین است. گویا آنها که معنی منیار را نمی‌دانسته‌اند بیت را بگمان خود اصلاح نمودند. در نسخهٔ چاپی هفت اقلیم این اسم با شباه «میناز» چیده شده.

۲- این مصراع تضمین است.

گریه کردم ز غمت موجب خوشحالی شد

ریختم خون دل از دیده دلم خالی شد^۱

این نکته را نباید فراموش کرد که بعضی از مؤلفان مانند ملاح عبدالقادر بدائونی در منتخب التواریخ (چاپ کلکته، ۱۸۶۵ میلادی) و نواب محمد صدیق حسنخان مؤلف تذکره شمع انجمن (چاپ بهوپال ۱۲۹۳ هـ) جلال الدین اکبر را ضمن متهم داشتن بکفر والحاد به بیسوادی هم موصوف کرده اند، لیکن اگرچه این پادشاه مانند پدر و نیای خود و بستنت خاندانش فرصت فراگیری دانشهای زمان نداشت، اما هم از کردار و گفتارش، و هم از اشارات معاصرانش و از آنجمله ابوالفضل علامی در اکبرنامه، پیداست که فارسی نیک می دانست و با اثرهای شاعران بزرگی چون مولوی و حافظ آشنایی داشت. اما والاترین فضیلت او در نظر پارسی گویان همانا تشویق و ترغیب سخنوران پارسی و بزرگداشت آنان و نواختنشان بمال و نعمت بسیار بود و همین کارستوده او بود که مایه جلب پارسی گویان ایران و هند بدرگاه وی و نیز انگیزه‌ی بزرگ در تحریض صاحب طبعان روزگار بوقف کردن عمر در راه شعر و ادب پارسی و آموختن آنها گشت که طبعاً دنباله آن پس از زوال عمر آن نیکمرد، بدین آسانبها منقطع نمی گردید. سستی هم که او در دربار گورکانیان هند از حیث انتخاب ملك الشعرا و ترتیب دادن صفهای شاعران در تشریفات رسمی و تعیین راتبه و وظیفه برای سخنوران و برگماشتن بعضی از فاضلان بتالیف کتابهای فارسی و یا ترجمه از هندی بیپارسی گذارده بود، تادیرگاه باقی ماند و حتی قشر پرستیهای اورنگ زیب هم نتوانست رخنه‌ی در آن پدید آورد. گذشته ازینها دل نمود گیهای جلال الدین اکبر بشعر و شاعران پارسی موجب شد که بزرگان درگاه او از میرزا عبدالرحیم خانخانان گرفته تا همه

۱- درباره اشعار جلال الدین اکبر پادشاه بنگرید به: هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص

۲۲۹، عرفات العاشقین، نقی الدین اوحدی، خطره؛ روز روشن، تهران ۱۳۴۳، ص ۶۹-

۷۰؛ نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۲۳-۲۴؛ تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص

منصبداران خرد و بزرگ دیگر و همچنین امیران و شاهسان تابع او در قندهار و کابل و سند و هند، هر یک بگونه‌ی همت بتربیت و نگهداشت سخنوران پارسی بگمارند.

بدینگونه باید پذیرفت که باروری ادب پارسی که بر اثر تشویقهای شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد میرزا شاهرخ و پسرش میرزا بایسنقر آغاز شده و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی و هنری هرات بکمال رسیده بود، با پادشاهی جلال‌الدین اکبر از سر گرفته شد و این بار ثروت سرشار پادشاهان و امیران هند و دکن خاصه گورکانیان و وزیران و سرداران و صوبه‌داران و پایبوران بارگاه آنان نیروی بیشتری بدرخت تناور پارسی و باروری دراز آهنگ آن در هند و ایران بخشید و حتی پادشاهان صفوی را که یکچند، از دوران توبه کاری تهماسب و انقلابهای بعد از و تا عهد استقرار قدرت شاه عباس، نسبت به نگهداشت شاعران پارسی گوی کم اعتنا گردیده بودند، بخود آورد و وضعی را که در عهد شاه عباس و اندکی بعد از او در ایران خواهیم دید، نسبت بتربیت سخنوران باعث شد. شماره شاعرانی که در دربار جلال‌الدین اکبر بصرمی برده و یابدان انتساب داشته و از دور و نزدیک او را مدح می گفته‌اند بسیار است. ابو الفضل غلامی در آیین اکبری ذیل عنوان «قافیه سنجان» شاعران زیرین را که منتسب بدربار اکبر بوده‌اند، ذکر کرده است: 'ملك الشعرا فیضی - خواجه حسین ثنائی مشهدی - غزالی مشهدی - حرفی شیرازی - نظیری نیشابوری - حزنی اصفهانی - قاسم کامی - مبللی هروی - جعفر بیک قزوینی - خواجه حسین مروی - جباتی گیلانی - شکیبی اصفهانی - انبسی شاملو - صالحی هروی - محوی همدانی - حرفی ساوجی - قراری گیلانی - عتابی نجفی - ملا محمد صوفی مازندرانی - جدایی - وقوعی نیشابوری - خسروی قائنی - وفایی اصفهانی - شیخ سافی - رفیعی کاشی - فبرنی شیرازی - حالتی - سنجر کاشی - جذبی - تشبیهی کاشانی - اشکی قمی - اسیری رازی - فهمی رازی - قیدی شیرازی - پیروی ساوجی - کامی سبزواری - پیامی -

سید محمد هروی - قدسی کربلایی - حیدری تبریزی - سامری - قریبی - فسونی
شیرازی - نادری نرشیزی - نوعی مشهدی - باباطالب اصفهانی - سرمدی اصفهانی -
دخلی اصفهانی - قاسم ارسلان مشهدی - غیوری حصاری - قاسمی مازندرانی -
رهی نیشابوری.

گذشته از بنان گروهی از شاعران معروف را می‌شناسیم که در دربار اکبر
می‌زیسته و یا وابسته بآن بوده‌اند مانند: بایزید هروی - درویش بهرام سقایی ماوراء
النهری - حرفی کشمیری - صبوحنی جغتایی - مشفق بخاری - فکری مشهدی -
صبوحنی کابلی - نویدی نیشابوری - روغنی - سهمی بخاری - شیخ حسین صوفی
چشتی - فارغی کابلی - هاشم قصه خوان متخلص به محترم و جز آنان .
ازین پس تا چند گاه شماره شاعران بارگاه گورکانیان هند و بزرگان درگاهشان
فراوان و عاطفت پادشاهان و رجال درباره آنان فزایان بود.

نورالدین جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ) نخستین میراث‌دار این گنجینه
بزرگ بود که هم خود و هم بانوی نهرانیش نورجهان بیگم (۱۰۵۵ هـ) شاعر و
دوستدار شاعران و حامی آنان بوده‌اند . جهانگیر که پیش از پادشاهی سلیم نام
داشت، پس از جلوس خود را بنام جهانگیر و بلقب نورالدین خواند . وی چه در
دوران ولعهدی و چه در عهد پادشاهی گروه بزرگی از شاعران رادر شمار ستایشگران
خود داشت . مانند نیای خود بابر «واقعات» حیات خویش را از زمان ولادت تا
هنگام تألیف کتابی بنام نوزک جهانگیری یادداشت نمود اما نه بترکی بلکه بفارسی،
و بعضی از طبع آزمایشهای ادبی خود را هم در شمار این واقعات در آورد . یک بار
بیت زیرین را از میرزا عبدالرحیم خانخانان:

بگذر میباید از سرما کشتگان عشق یک زنده کردن تو بصد خون برابرست
بر بدیهه چنین جواب گفت :

از من متابرخ که نیم بی تو یک نفس یک دل شکستن تو بصد خون برابرست
و چون خواند چندتن از شاعران درین استقبال با او همراهی کردند . بار دیگر که
هادل خان از سران بزرگ دولتش را بسرداری و ولایت سراسر دکن برگزید این

رباعی را بر نه رویه پیش بخط خود نوشت و بر پیش فرستاد:

ای سوی تو دایم نظر رحمتها / آسوده نشین بسایه دولت ما

سوی توییجه خویش کز... / تا منی ما بینی از صورت ما

وقتی خانه آنان مهراج مشهور جامی و بهریک گل زحمت صد بار می باید

کشید^۱ را تتبع کرد ز عاری بدان وزن و قافیه سرود. میرزا رستم صفوی^۲ و میرزا

مراد پسر او نیز بدیر وزن و قافیه طبع آزمودند و چون این معنی بعرض جهانگیر

رسید مطلع ذیل را بر بدیهه سرود:

ساغر می بورخ که زادی باید کشید / ابر بسیار ست می بسیار می باید کشید

بدینگونه استقبالها و نیز بیضی از بیتها و رباعیها که بمناسبتهایی می سرود،

در توزک او چندبار اشاره شده است^۳. غزل و رباعی را بدنی ساخت و بنام خود

جهانگیر تخلص می کرد. در حتم بصری قیاضی شاگردی کرده و بر دست میرزا

عبدالرحیم خانخانان برآمده بود. ازوست:

با چشم نارمیده دگر بردگر رسد

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد

آسپند می کنم که مبادا نظر رسد

مستانه می خرامی و مست عالمی

داد از چنین غمی که مرا سر بر رسد

در وصل دوست منم و در هجر بی فرار

فریاد از آن زمان که مرا این خبر رسد

مدهوش گشته ام که پیریم ره وصال

امید آنکه شعله و نور اثر رسد^۴

وقت نیاز و عجز جهانگیر هر سحر

بینهای زیرین را در وصف کشیر ساخته

چو تعویذ مشکین، بیازوی دوست

شده مشکبو غنچه در زیر پوست

تمنای میخوارگان کرده تیز

غزلخوانی بلبل صبح خیز

چو مفروض زرین بقطع حریر

بهر چشمه منقار بط آبگیر

۱- مخلص به «فدا ای»، درباره او بزودی سخن خواهم گفت.

۲- بنگریند به «نوروز جهانگیری»، چاپ لکنهو، صفحه های ۱۱۱۲، ۱۱۵۰، ۱۲۳۲.

بنسفته سر زلف را خم زده
و این بیتها در وصف مجلسی است که همسرش نورجهان بیگم آراسته بود:
دل افروز بزمی شد آراسته
فگندند در پیش این سبز کاخ
ز بس نکبت بزم می رفت دور
شده جلوه گر نازنینان باغ
و نیز اوراست :

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده
مانند قطره های باران بزمین
اندره دل وسوسه ناکت خورده
جا گرم نکرده ای که خاکت خورده

*

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد
هر جا که شکستیی بود دستش گیر
همسر محبوب جهانگیر پادشاه ، نورجهان بیگم دختر اعتمادالدوله غیاث -
الدین محمد تهرانی از تبار خواجه ارجاسب امیدی رازی بود . هم شاعران را
تشویق می کرد و هم خود شعر می سرود . درباره او و سخنش ، آنجا که از تبار
خواجه ارجاسب یاد خواهیم کرد سخن گفته خواهد شد .

شهابالدین محمد شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ) پسر و جانشین جهانگیر در ذوق
و دانش و ادب و ارث پدر و نیاکان خود بود. بمعماری و هنرهای ظریف دلنمودگی
بسیار نشان داد. عمارت تاج محل در آگره که برای آرامگاه زن محبوبش ممتاز
محل دختر آصف الدوله (برادر نورجهان بیگم) ساخته و خود نیز در آن مدفونست،
از شاهکارهای فن معماری در جهانست. وی در شعر و دانش شاگرد قاسم بیگ تبریزی
و حکیم دوایی گیلانی و شیخ ابوالخیر و وحیدالدین گجراتی بود. در بارش بوجود
بسیاری از فاضلان و پزشکان و شاعران زمان آراسته بود، از شاعران حاجی محمد

۱- توزک جهانگیری، ص ۱۹۱.

۲- ایضا ص ۳۰۳.

جان قدسی، ابوطالب کلیم کاشانی ملک الشعرا، سعیدای گیلانسی، حکیم رکنای کاشی، میرزا محمد طاهر آشنا، امان الله امانی، الهی همدانی، حکیم حادق گیلانی، میریحیی کاشی، میرزا رضی دانش، صیدی تهرانی، صائب تبریزی و جز آنان؛ و از مورخان و نویسندگان متلا منیر لاهوری صاحب «انشاء منیر»، متلا عبدالحمید لاهوری مؤلف پادشاهنامه، محمد صالح کنبوه لاهوری نویسنده «عمل صالح» یا شاهجهاننامه، میرزا جلال طباطبایی مؤلف شاهجهاننامه... می نویسند که شاهجهان در بخشش درم و دینار بشاعران بی اختیار بود چنانکه در پاداش قصیده‌یی از حاجی محمدجان قدسی بوزن او روپیه بخشید و ازین راه پنجهزار و پانصد روپیه نصیب شاعر شد^۱.

پسر و ولیعهد شاهجهان، دارا شکوه (۱۰۶۹م) نویسنده و شاعری فاضل بود، باعارفان و شاعران مصاحبت و معاشرت داشت. نوشته‌اند^۲ که بمیرزا رضی دانش (۱۰۷۶م) در پاداش بیت زیرین از غزلی^۳:

تاك را سیراب کن ای ابرنیشان در بهار

قطره تامی می تواند شد چرا گوهر شود

صدهزار روپیه برسم انعام بخشید و خود در جواب آن چنین سرود:

سلطنت سهل است خود را آشنای فقر کن

قطره تا دریا تواند شد چرا گوهر شود

کوشش او در ترجمه اثرهای عرفانی و حکمی هند بفارسی، پهمت خود یابدست کسانی که برمی گزید، در حقیقت دنباله کار جلال‌الدین اکبر در شناساندن

۱- پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری، کلکته ۱۸۶۷، ج ۲ ص ۱۴۲.

۲- بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۵۶۹؛ نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۲۲۷.

۳- تمام آن غزل اینست:

نکته گل مایه شور جنون در سر شود

موسم آن شد که ابرترچمن پرور شود

قطره تامی می تواند شد چرا گوهر شود

تاك را سیراب کن ای ابرنیشان در بهار

میراث فکری و ادبی و دینی هندوان بمسلمانان بود. درباره این شاعرزاده آزاده که او را بتهمت الحاد باهل و تبار از میان بردید، بهنگام مطالعه در وضع نثرپارسی یاد خواهم کرد.

اورنگ‌زب عالمگیر پادشاه (۱۰۶۹ - ۱۱۱۸ هـ) آخرین پادشاه بزرگ از گورکانیان هند بود که در پادشاهنش چیرگی و شکوه مندی آن خاندان بحد اعلازی خود رسید. وی منشی ماهری بود و بدانشهای ادبی و قوف تمام داشت. در دوران شاهزادگی و صوبه داری دکن بشعر و ادب و معاشرت باشاعران توجه داشت، لیکن بعد از آنکه بر پدر عصیان ورزید و برادر خود دارا شکوه را از ولایت بود مقبذ ساخته بیهانه اینکه عالمان شرح بالحادثش فتوی داده اند، نشن، خورمیاست دینی سخنی در پیش گرفت و آن آزادمنشی را که جلال‌الدین اکبر نسبت بهندوها داشت و جهانگیر و شاه جهان هم آن را رها نکرده بودند، ببهانه دینی از میان برد و حتی بر آنان جزیه مقرر کرد و از این راه بر تشویش خاطرشان افزود. بمیان چنین سیاست ریاضت‌انه‌یی اورنگ‌زب نسبت باشاعران هم همان بنظاری را که پیش از او شاه تهماسب صفوی در ایران داشت تکرار نمود بدین معنی که «بنا بر پاسی مراتب شریعت... باشعر رغبتی و باشعرا توجهی» نمی کرد و حتی باشاعران بر صیه می نمود که بعد از آن فکر شعر نکنند.^۲ با اینهمه در عهد او هنوز نامانده شاعران پیشین و شاعران دیگری که هم در عهد وی نام بر آوردید در هند بجا بودند که گروهی از آنان از هند برخاستند مانند غنی کشمیری، ناصر علی سهروردی (سرهندی):

←

نالہ بلبیل نھان در پردہ برگ گل است
ما ہذوق گریہ مستی درین بزم آمدیم
راز پوشیدن نباید دانش از یتاب عشق
۱ - بہارستان سخن، ص ۶۰۲.

بی دماغ کاش ازین باغ پردہ باز نترشود
می بدہ ساقی بقدر آنکہ چشمی نترشود
در میان انجمن پروانہ تنہا نشود

۲ - مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوانی، ج ۲ کلکته ۱۸۹۰ ص ۲۰۸.

۳ - بہارستان سخن، میر عبدالرزاق خوانی، ص ۵۳۷، ۵۸۲.

۴ - ایضاً ص ۵۳۷.

غنیمت کنجانی گجراتی، عبدالقادر بیدل و دیگران؛ و حتی، عده‌یی از شاعران ایرانی و هندی در عهد او و بفرمان او صاحب منامهای بلند دولتی شدند مانند حسن بیگ رفیع قزوینی، میرزا رضی دانش مشهدی، ملا سالک یزدی، غاقل خان خوافی و جز آنان. و شگفتست که همین اورنگت زیب دختری شاعر داشت بنام زیب النساء بیگم متخلص به «مخفی» که نامش را در شمار شاعران ممین عهد خواهم آورد. وی قصیده و غزل می سرود و در شاعری شاگرد ملا محمد سعید اشرف - مازندرانی بود^۱.

بعد از اورنگت زیب با آنکه دوران ضعف سلسله گورکانیان هند آغاز شد، درخت تناور فارسی همچنان باروری داشت و هندوستان بوجود شاعران متعددی که نامشان زینت بخش تذکره‌های متعدد هندوست آراسته بود، و گذشته از آنان شاعران استادی مانند واله داغستانی و محمد علی عزین و نظایر شان هنوز هوس گلگشت هند داشتند و از ایرانزمین بدان سامان رخت اقامت می کشیدند. شاهان گورکانی هم با همه دشواریها که در کار حکمرانشان پدید آمده بود، نه از باور بهای خود بشاعران پارسی گوی باز می ایستادند و نه از پرداختن شعر و ادب پارسی. آخرین آنان بهادر شاه نانی (۱۲۵۳-۱۲۷۵ هـ) بود که در شعر «ظفر» تخلص می کرد و این غزل ازوست:

بنی، سرکشی، کافری، کج کلاهی	برخ آفتابی بر رخسار ماهی
معتظر کن منز جان دو عالم	بعبر فشانی زلف سیاهی
نه در خاکساری چومن بی نوایی	نه در ناز و تمکین چو او پادشاهی
فگند از سر زلف آن ماه خوبان	ظفر بر من بی بضاعت نگاهی ^۲

درین جستار شناخت بعضی از بزرگان هند در عهد پادشاهی خاندانیا و خانان هند گورکانیان محل توجهت. شاید عنوانی که برگزیده‌ام

۱- بهارستان - ص ۵۸۷ .

۲- نقل از فارسی گوینان پاکستان، دکتر سید سبط حسن رضوی، راولپنڈی، ۱۳۵۲

رساننده مقصود من نباشد ولی دربر گیرنده بسیاری از دولتبان و صاحب نفوذان عهد گورکانیست که یا بشعر فارسی پرداخته و یا شاعران فارسی را در کنف حمایت گرفته اند و در میان آنان حتی گاه بنام پزشکان و مستوفیان عهد گورکانی هم باز می خوریم. این را هم بگویم که مراد من در اینجا بدست دادن چند نمونه است از چگونگی کردار و رفتار بزرگان آن عهد درباره شعر و شاعران پارسی و نیز سرگرم بودن بسیاری از سران و سرداران دولت گورکانی بشعر و ادب و پیروی از پادشاهان و مخدومان خود درین زمینه، و اگر بخواهم درین مبحث بذکر همه آن بزرگان و کار و کردارشان پردازم سخن بسیار بدرازا خواهد کشید.

خاندان ارغونیان تنه نخستین خاندان معتبر است که در اینجا شایستگی ذکر دارد. این خاندان يك طبقه جدید از امیران محلی سند بود که از سال ۹۶۲ بقدرت رسید. چهارمین فرمانروا ازین خاندان میرزا جانی بیگ^۱ بسال ۹۹۹ پس از لشکر کشی میرزا عبدالرحیم خان خانان مطیع جلال اکبر پادشاه گردید و همچنان در فرمانبرداری بسر می برد تا سال ۱۰۰۸ هـ بدرود حیات گفت. وی شعر پارسی می سرود و این دور باعی ازوست:

خوش آن وقتی که عشق غمخوارم بود آه شب و گریه سحرکارم بود
بد گردی چرخ بین که بامن نگذاشت کالای غمی که زیب بازارم بود

*

عشقی خواهم که از خودم پاک کند آب مژه پسی که دهر نمناک کند
پسایی که بیابان امل را سپرد دسنی که گریبان هوس چالک کند
پسرش میرزا غازی بیگ وفاری^۲ پس از مرگ پدر بجای او معین گشت و

۱- درباره او بنگرید بهفت اقلیم، تهران ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۹ و باآذهایی که درباره پسرش میرزا غازی بیگ اشاره خواهم کرد.

۲- درباره او بنگرید به:

* مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوانی، ج ۳، کلکته، ص ۳۴۵-۳۴۸.

* هفت اقلیم، امین احمد رازی، تهران، ج ۱، ص ۴۶۷-۴۶۹.

محل عنایت اکبرپادشاه و پس از وی جهانگیر پادشاه بود چنانکه جهانگیر گذشته از ولایت سند صوبه‌داری قندهار را نیز برعهده او نهاد و او در همانجا بود تا سال ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ در بیست و پنج سالگی بدست یکی از غلامانش مسموم شد. وی یکی از مشوقان بزرگ شاعران بود و آنان را در درگاه خود بعزت نگاهداری می‌نمود و از ستایشهایشان برخوردار بود. از جمله شاعران درگاه اویند: مرشد بروجردی، میرنعمه‌الله وصلی، طالب‌آملی، محوی اردبیلی، سروری یزدی، ملا اسد قصه‌خوان، شمسای زرین‌قلم، میرعبدالباقی قصه‌خوان، میرالهی همدانی، بزمی و چندتن دیگر، و ازین میان مرشد بروجردی را با نام‌های لطف‌آمیز از شیراز بسند خواند و او را بسیار معزز و مکرم می‌داشت و لقب‌خانی و منصب و کالت بدو رزائی کرد. و او خود مردی باذوق بود، در موسیقی دست داشت، نغمه شناس و طنبورنواز ماهر بود، شعر می‌سرود و بیگفتار فخرالزمانی در میخانه: شعرش کم از شعرای... جزو زمان» وی نبود، غزل را خوب می‌ساخت و دیوانش از قصیده و غزل و مثنوی بقول فخرالزمانی به پنجهزار بیت می‌رسید. ساقی نامه‌اش در ۸۸ بیت ببحر متقارب مثنوی مقصور یا محذوف در تذکره میخانه (ص ۲۹۴-۲۹۹) نقل شده است. ازوست :

در عهد تو ما را همه با غیر خطابست	سر پنجه مژگان و گریبان عنابست
در بزمگه حیرت تو بی خبران را	کیفیت دیدار تو از جنس شرابست
آه ز غم موی تو همنافه منکست	اشکم ز گل روی تو همطبع گلابست
از دیدن گل دیده اگر تیره نگشتی	آینه چرا پیش تو با چشم پر آبست
از روز ازل نغمه پرستیم و ناری	دیوانگی ما گُل مضراب ربابست

* تذکره میخانه، تهران ۱۳۲۰، ص ۲۹۰-۲۹۹ متن و حاشیه.

* روز روشن، تهران ۱۳۲۳، ص ۹۰۸.

* ایضاح المکنون، اسمعیل پاشا، ج ۱، استبول ۱۹۴۵، ستون ۵۳۸.

* عرفات عاشقین، نقی‌الدین اوحدی، خطی.

* صحف ابراهیم، علی ابراهیم‌خان خلیل، خطی.

**

اگر هوشمندی و پاکیزه رای
 که تا هی زنی این سرای فسوس
 فلک پیر زالیست بسی آبروی
 از و گر تمنی کنی مردمی
 امید نکویی از و داشتن

بمیخانه شو زین سپنجی سرای
 کند روز عیش ترا آبنوس
 ازو آب و رنگ جوانی مجوی
 زند سنگ بر شیشه خرمی
 بود تخم در رهگذر کاشتن

حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی پسر مولانا عبدالرزاق از درباریان فاضل اکبر پادشاه و از حامیان بزرگ اهل ادب و شعر در هندوستان بود. پدرش حکیم عبدالرزاق با بقول متلا عبدالفتاح فومنی^۱ «متلا عبدالرزاق دانشمند» وزیر کیا احمد سلطان (خان احمد) گیلانی فرمانروای ولایت «بیه پیش» گیلان بود و او بشرحی که خواهیم دید از دست فرستاده شاه تهماسب منهزم و مقید گردید و چندتن از بزرگان در گاهش و از آن جمله مولانا عبدالرزاق را هم بینه افکندند و «حسب فرمان شاه تهماسب بزندان بقلعه الموت فرستادند»^۲ و او در همانجا بدرود حیات گفت. پسران حکیم عبدالرزاق یعنی حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح و حکیم همام‌الدین و حکیم نورالدین گیلان را ترک گفتند و از آنجا بنا بر شرحی که در ترجمه حال حکیم قراری (= حکیم نورالدین) خواهیم دید بعراق و خراسان و سپس بهند رفتند و در سال بیستم از پادشاهی جلال‌الدین اکبر (= ۹۸۳ هـ) در دربار آن پادشاه با احترام پذیرفته شدند. ازین تاریخ حکیم ابوالفتح «ملازمت» اکبر یافت و «هر سه برادر بمنصب در خورسرافرازی یافتند»^۳ و «چون حکیم ابوالفتح شایستگی دیگر داشت و بمزاج روزگار آشنا و بنبض زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقی نموده سال

۱- تاریخ گیلان، تهران ۱۳۲۹، ص ۲۸.

۲- درباره این واقعه بهنگرید بتاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تهران ۱۳۲۹، ص ۲۵-

۳؛ و نیز بعالم آرای عباسی، تهران، ج ۱ ص ۱۱۰ ببعد.

۴- مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوانی، ج ۱ کلکته ۱۸۸۸ میلادی، ص ۵۵۸.

بیست و چهارم (= ۸۹۸۷) بصدارت و امینی صوبهٔ بنگاله تعیین گردید . پس از آنکه امرای فتنه سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده، مظفرخان ناظم آنجا را از میان برداشتند حکیم و بسیاری از دولت‌خواهان پادشاهی بقید افتادند . او روزی قابودیده خود را از فراز قلعه انداخت و بدشوار رویی و آبله‌پایی بمأمنی رسیده احرام حضور بست . چون بآستان بوسی فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بر اقران و امثال خود رجحان گرفت، اگرچه در منصب از هزاری فراتر نرفت اما در رتبه از پایهٔ وزارت و وکالت در گذشت...» و سرانجام بسال ۹۹۷ در موکب جلال‌الدین اکبر سر راه کشمیر بکابل ، چند روز بعد از مرگ امیر عضدالدوله شیرازی مؤلف فرهنگ جهانگیری در گذشت. حرفی ساوجی از شاعران در گاه جلال‌الدین اکبر تاریخ واقعه را چنین یافت:

امسال دو علامه ز عالم رفتند رفتند ، مؤخر و مقدم رفتند

تا هر دو موافقت نکردند بهم تاریخ نشد که «هر دو باهم رفتند» (= ۹۹۷)
جلال‌الدین اکبر از غایت عنایتی که بحال او داشت «هم بعیادت سایهٔ عاطفت انداخته پرسش نمود و هم پس از فوت قرین تأسف و اندوه گشته وقت نزول بحسن ابدال بفاتحه ترویج روح او فرمود. حکیم دقیقه شناس هوشیار مغز بیدار دل‌عالی فطرت بود. فیضی در مرثیهٔ او گوید:

تقریرش از حقایق تقدیر ترجمه تدبیرش از مآثر اقبال ترجمان

در مهم سازی خلایق خود را معاف نداشتی و هر چه از او ظهور یافتی بمیزان خرد سنجیده نمادی، کریم التصفیات محسن زمان و بکمالات بگانهٔ روزگار بسود ، و ممدوح شعرای وقتست، خصوص ملا عرفی شیرازی که اکثر قصائد غمرا در مدح او گفته. این قطعه از یکی از قصیده‌های اوست:

۱- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۵۵۸-۵۵۹.

۲- همین پادشاه در دلداری و تسلی حکیم هم برادر حکم ابو الفتح بوی گفت که «او ترا یک برادر بود و ما را ده، از حساب دو چشم یک تن کم (مآثر الامراء، ج ۱ ص ۵۶۵).

وز شمار خرد هزاران بیش»

آسمان گفت ندانم که حلول از چه نکرد
 صورتش پیشتر از صورت عالم بمحل
 ز آنکه چون روز ادادت ز افق سر برزد
 صبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل
 زین سخن جوهر فعال بر آشفتم و بگفت
 کای تنک بهره ز فهم رصد علم و عمل
 بیم آن بود ز خاصیت یکتایی او
 که هیولی پذیرد صور مستقبل...»^۱

این مسیح‌الدین ابوالفتح سه برادر داشت: حکیم نورالدین که قراری تخلص می‌کرد و شرح حالش را جداگانه آورده‌ام؛ حکیم لطف‌الله که چندی بعد از ورود برادرانش بهند بدان سرزمین وارد شد و بوساطت حکیم مسیح‌الدین منصبی در دستگاه دولتی بدو واگذار شد ولی او دبر نیاید و زود درگذشت؛ سومین حکیم هم‌الدین بود که اصلاً همایون نام داشت و بعد از آنکه با دو برادر دیگر بخدمت جلال‌الدین اکبر پیوست نخست همایونقلی و بعد از آن همام نام گرفت. شرح حالش بتفصیل در مآثر الامراء میر عبدالرزاق خوانی (جلد اول ص ۵۶۳-۵۶۵) آمده و پس ازین در ذیل عنوان حکیم قراری (برادرش) بنام او و فرزندانش اشاره خواهد شد.

حکیم ابوالفتح و برادرانش، که همگی در هند باقی مانده و همانجا فرزندان بهم رسانده و در گذشته‌اند، تعلق خاصی بزبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی داشته و خود نیز گذشته از احراز مقام های دیوانی و اشتغال بکارهای دولتی شعر می‌گفته‌اند، و از میان آنان خاصه حکیم ابوالفتح از حامیان شاعران پارسی‌گوی که از ایران بدربار اکبر می‌رفته‌اند بود و بقول معاصر مشهورش ملا عبدالباقی نهایندی که ضمن بیان حال خواجه حسین ثنایی در مآثر رحیمی آورده «... قدردان دانشمندان و تربیت‌کننده بی‌خان و مانان عراق و خراسان [بود] تربیت و رعایت و احسان آن عالیجاه مرحوم نسبت باین فرقه گرامی [شاعران] و سایر خلق‌الله در میان طوایف و انام مشهورست...» و این مرد فاضل شاعرانی معروف چون همین خواجه حسین ثنایی و عرفی شیرازی و حیاتی گیلانی و نظایر این بزرگان را که بدربار جلال‌الدین اکبر روی نهاده بودند در کنف حمایت گرفت و بشهرت رسانید.

باز هم ازین حکیم در ذکر حال حکیم قراری و حکیم حاذق سخن خواهد رفت. محمد پیرام بدخشانی ملقب به «خان خانان» یکی دیگر از رجال بزرگ گورکانیان هند بود که باتشویق شاعران نامی جاوید از خود باز گذاشته است. وی خود شاعر بود و در شعر بنام خویش «بیرم» تخلص می کرد. نسبش بسه واسطه به «علی شکر بیک بهارلو» می رسد و آن طایفه از قبیله های ترکمان قراقویونلو بود و علی شکر بیک در عهد تسلط آن قوم همدان و دینور و کردستان و توابع آنها را باقطاع داشت و ناحیه علی شکر که اکنون بیشتر یا الشتر نام دارد، بنام او موسومست. پسرش پیر علی بیگ در دوران قدرت حکومت ترکمانان مذکور چندی در عراق و فارس گیروداری داشت و عاقبت در فارس کشته شد و پسرش باریبگ با فرزند خود یوسف قلی بیگ بدخشان شتافت و پس از چندی بدرگاه ظهیرالدین بابر (۸۹۳۷م) پیوست. محمد پیرام علی یا پیرام خان پسر یوسف قلی بیگ در بدخشان ولادت یافت و پس از مرگ پدر ببلخ رفت و پس از کسب مقدمات دانش و ادب در شانزده سالگی بخدمت همایون پادشاه (۸۹۳۷-۸۹۶۳) پسر ظهیرالدین بابر درآمد و بر اثر فداکاریهایی که در رکاب او کرد بزودی از جمله مصاحبان و دوستان نزدیکش گردید چندانکه او را «یار وفادار» برادر نیکو سیر، فرزند سعادت مند» خطاب می کرد و در سال ۸۹۶۳ او را «اتالیق (استاد و مربی) شاهزاده محمد اکبر نموده به همراه او بصوبه داری پنجاب فرستاد. وی در سفر همایون بایران در رکابش بود و در بازگشت بهند مرتبه سپهسالاری یافت.

۱- درباره او بنگرید به :

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۱، ص ۲۵۶-۲۶۱.
- * مآثر رحیمی، ج ۱، ص ۶۱.
- * مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوانی، کلکته، ج ۱، ۱۸۸۸ میلادی، ص ۳۷۱-۳۸۲.
- * ذخیره الخوانین، چاپ کراچی، ص ۱۱.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران، سعید نفیسی، ص ۲۵۵-۲۵۶.
- * تاریخ عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۹۷-۹۹۹.
- * آتشکده آذر، تهران، ص ۲۹-۵۰.
- * تاریخ فرشته، ج ۱ ص ۲۷۲ و ج ۲ ص ۲۶۳-۲۶۹.
- * بهارستان سخن، ص ۴۵۷-۴۵۸.
- * مقدمه دیوان پیرام خان، چاپ کراچی، ۱۹۷۱ میلادی (بانگلیسی).

بعد از مرگ همایون، جلال‌الدین اکبر که در غرهٔ ربیع‌الاول سال ۹۶۳ هـ بر تخت سلطنت جلوس کرده بود، به پیرام خان عنوان «وکیل السلطنه» و لقب خان خانان و خطاب «خان بابا» ارزانی کرد و بسنو گشاد همه کارهای مملکت و سپاه را بر عهده او گذارد. با این حال بوسوسهٔ فتنه‌جویان اندک اندک میان پادشاه و او نثار افتاد چنانکه در سال ۹۶۷ کارش با اکبر بجننگ کشید و بشکست خان انجامید لیکن اکبر پادشاه او را زینهار داد و گرامی داشت و رخصت داد تا بسفر حج رود و او در آهنگ این سفر در گجرات بخنجر یکی از معاندان از پای درآمد (۹۶۸ هـ). جسد او را بدلی بردند و در سال ۹۸۵ بمشهد انتقال دادند. وی بر مذهب دوازده امامی و در اعتقاد خود راسخ بود.

پیرام خان از بزرگترین کسانیت که در استوار ساختن پایه‌های پادشاهی گورکانیان هند دخالت و تأثیر داشته و بهمین نسبت بمرثه‌های بلندی از قدرت و ثروت رسیده بود و از نیروی تاریخ نویسان هند از بسیار سخن گفته‌اند، لیکن ارزش او تنها در جنگها و پیروزیهایش نیست بلکه بیشتر از این جهتست که او در تربیت شاعران و اهل علم و ادب و بزرگداشت آنان یکی از نخستین سرمشقه‌های رجال عهد گورکانی هند بوده است و بویژه در ترغیب و تشویق شاعران و عالمانی که از ایران به هند می‌رفته‌اند مبالغه می‌کرد و بدین سبب گروهی از سخنوران بهمد قدرت و شوکت او از ایران به هند رفتند و در دستگاه امارتش بگرمی پذیرفته شدند. پیرام خان شعر فارسی می‌سرود و بنام خود تخلص می‌کرد. دیوانش در دسترس و بسال ۱۹۷۱ در کراچی بطبع رسید. گذشته از این مجموعه‌ی بنام «دخلیه» از شهرت داشت که منتظمین تصرفات او در شعر بعضی از گویندگان بقصد بهتر ساختن لفظها یا مضمونهای آنها بود. ازوست:

۱- در ستایش علی بن ابی طالب گوید :

شها غلام نو بیرم که از عنایت نست	که گشته سلطنت ظاهری میسر او
ولی بخاک جناب نوروی خویش نسرد	از آنچه سود که بر چرخ سودا فر او
زهجر خالک درت حال ابتری دارد	ز گردش فلک و اختر سنگر او

ای کوی تو کعبه سعادت ما را
خوش آنکه بجدبۀ عنایت سازی
وی روی تو قبله عبادت ما را
وارسته ز قید رسم و عادت ما را

*

ای واقف اسرار نهران همه کس
بی یاد تو من نیم زمانی هرگز
وی در همه حال رازدان همه کس
ای ذکر تو بر سر زبان همه کس

*

ای دردلم از هر خم زلفت بندی
در هر چه نظر کنیم مانند تو نیست
هر بندی را بجان من پیوندی
مانند تو کس نیست، تویی مانند

*

حرفی نوشتی دل ما شاد نکردی
آباد شد از لطف تو صد خانقویران
ما را بزبان قلمی یاد نکردی
ویرانه ما بود که آباد نکردی

میرزا عبدالرحیم خانفغانان^۱ پسر محمدبیرام خان خانفغانان یکی از بزرگترین

۱- درباره او بنگرید به:

* مآثر رحیمی، بلاعبدالباقی نهاوندی، چاپ کلکته ۱۹۲۲-۱۹۳۱ که تماماً وقف بر احوال او و شاعران و دانشمندان است که یا در ملازمت او بوده و یا بنحوی با او ارتباط داشته اند.

* مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوافی، ج ۱، کلکته ۱۸۸۸ ص ۶۹۳-۷۱۳.
* تذکره میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی، تهران، ۱۳۲۰ موردهای مختلف بمناسبت ذکر حال ستایش گران او و نیز حاشیه همان کتاب ص ۳۰۳-۳۰۴ از آقای احمد گلچین معانی.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی بلیانی، خطی.
* آنشکده آذر، تهران بتصحیح آقای سادات ناصری ص ۵۹-۶۰.
* هفت اقلیم محمد امین رازی، ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۲.
* تذکره نصر آبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵۵-۵۶.
* بهارستان سخن، میر عبدالرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۲۵۷-۲۶۱.
* نتایج الابتکار، محمد قدرت الله گوپاموی هندی، بمبئی ۱۳۳۶ ص ۲۶۵-۲۶۷.
* تاریخ نظم و نثر در ایران تا قرن دهم، سعید نفیسی، تهران ۱۳۲۲، ص ۳۶۱-۳۶۲.
* مجمع الفصحاء، هدايت، ج ۱، ص ۲۹-۳۰.

حامیان و تشویق کنندگان شاعران پارسی گوی در هند بود. ولادتش در چهاردهم صفر سال ۸۹۶۴ در لاهور اتفاق افتاد و هنگامی که پدرش را کشتند (۸۹۶۸) وی چهار ساله بود و بهمت بعضی از دوستان بامادرش از معرکه تاراجگران نجات یافته در سال ۹۶۹ با گره برده شد و جلال الدین اکبر اورا تحت حمایت و تربیت در آورد و بعد از رسیدن بسن رشد و تمیز خطاب «میرزاخان» داد و او از آن پس بسرعت مدارج مختلفی رامانند «میر عرضی حضور» و جز آن طی کرده در سال ۹۹۱ هـ به «آتالیقی» شاهزاده سلیم (که بعد از پادشاهی نورالدین جهانگیر نامیده شده) ارتقاء جست و بعد از آن آتالیقی شاهزادگان دیگر، مراد و دانیال نیز باو وا گذارید. سال بعد یعنی در ۹۹۲ هـ گجرات را فتح نمود و به «خان خانان» ملقب گردید. در سال ۹۹۹ هـ ولایت سند را از دست ارغونیان بیرون آورد و میرزاجانی بیگ را باطاعت پادشاه گورکانی در آورد.

بعد از پیروزیهای یاد شده خانخانان مأمور فتح دکن شد و از آن پس چه در عهد اکبر و چه در دوران جهانگیر پادشاه در دکن و در حال جنگ و صلح با پادشاهان جزه آن سامان و یا شرکت در حادثهها و لشکر کشیهای دیگر گذراند و درین دوران دراز جز چند گاه که فتوری در کارش روی داده بود، همیشه با احترام و در مقام بلند خانخانانی بسربرد تا سال ۱۰۳۶ در هفتاد و دو سالگی در دهلی در گذشت و تاریخ وفاتش را «خان سپهسالار کو» = (۱۰۳۶) یافتند. گورش متصل بمقبره همایون در دهلی است.

بهترین شرح درباره ارزش ادبی او آنست که میر عبدالرزاق خوافی در

۱- شکیبی اصفهانی از شاعران ملازم خانخانان درباره این فتح يك مثنوی ساخته که این بیت از آنست:

همایی که بر چرخ کردی خرام گزنی و آزاد کردی زدام
و مراد ازین «هما» میرزاجانی مذکور بود. معروفست که خانخانان در یاداش سرودن این مثنوی هزار اشرفی بشکیبی بخشید و میرزا جانی نیز همان مبلغ برای همین يك بیت بدو داد و گفت: «رحمت خدا مرا هما گزنی، اگر شغال می گزنی زبانت که می گرفت؟!» (مآثر الامراء، ج ۱ ص ۶۹۸).

مآثر الامراء (ص ۷۰۹ بعد) آورده و گفته است. «خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود، و اوعربی و فارسی و ترکی و هندی روان داشت، شعر خوب می فهمید و می گفت، رحیم نخلص می کرد و گویند که با کثر زبانها حرف می زد و سخا و همت او ضرب المثل هند است بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند. گویند روزی بربراتها دستخط می کرد، بربرات پیاده بی بجای هزار تنگه هزار روپه دستخط کرد و همان بجای داشت. مکرر شعر را در صله بزرگ سرخ سنجید. روزی ملا نظیری گفت که لك روپه (یکصد هزار) چقدر توده می شود، ندیده ام! فرمود از خزانه بیارند و چون جمع کردند متلا گفت شکر الله که بسبب نتوابع من اینقدر زر دیدم! فرمود که بمتلا دهند که حالا شکر الهی کند. همواره مبلغهای خطیر بدرویشان و علما با اعلان و اخفای داد، و بدوردستها سالیانه می فرستاد. اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا^۱ و میر علی شیر^۲ بود. بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکی سرآمد روزگار بود^۳. اگر چه پدرش بیرام خان دوازده امامی معتقدی بود لیکن میرزا عبدالرحیم بمصلحت روزگار اظهار تسنن می کرد و پسرانش هم سنی معتصب بودند. از آنان یکی شاهنواز - خان و دیگری داراب خان بود و دیگری میرزا رحمن که از زنی هندی داشت و یکی دیگر میرزا عبدالله نام که از کنیز کی بزاد. پسر خوانده بی «میان فهیم» نام داشت که بسیار با تدبیر و دیندار و درویش دوست لیکن در کار سپاهبگری سختگیر و سختکش بود. ولی پس از مرگ خان خانان بیشتر یاران و نزدیکانش بدشمنی صاحب نفوذان دیگر از میان رفتند و کسی از خاندانش بر نخواست.

امین رازی که معاصر او بود درباره اش گوید^۴ «در سرایش بر اصناف فضلا گشاده و همیشه افاضل کرام هم صحبتش می باشند و مدام فصحای عالی مقام در

۱- درباره او بنگرید بهمین کتاب، ج ۴، ص ۵۲۶-۵۲۸.

۲- ایضاً همین کتاب ج ۴ ص ۳۸۲-۳۸۶.

۳- مآثر الامراء، ج ۱ ص ۷۰۹-۷۱۱.

۴- هفت اقلیم، تهران، ج ۱ ص ۴۶۲.

خدمتش بسر می‌برند، تقویت علما و رواج فضلا و فصحا درین روزگار ازوست و اینکه بزرگانی نام باقی می‌خورد اوست...»

تقریباً همه شاعران مشهور سده دهم و آغاز سده یازدهم که بهند رفته‌اند بنوعی از بخششهای خان خانان برخوردار بوده‌اند و از آنانند رسمی قلندر، نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی، عرفی شیرازی، حیاتی گیلانی، نوعی خجوشانی، کفری، ملک قمی، ظهوری ترشیزی، خواجه حسین ثنایی، حکیم فقور لاهیجانی، محمد باقر خرده، میردوستی سمرقندی، میرغروری کاشانی، کامل جهرمی، مجملی سندی، شراری همدانی، شاه‌نظر قمشویی، نادم گیلانی، محمد مؤمن و جودی و جز آنان.

اثر معروف او ترجمه واقعات با بریست از ترکی بفارسی که در سال ۹۹۷ با تمام رسانید و از نظر جلال‌الدین اکبر پادشاه گذرانید و «آفرین فراوان اندوخت» وی در شعر «رحیم» و «رحیمی» تخلص می‌کرد. از اوست:

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چندست	جز این قدر که ولم سخت آرزو مندست
بکیش صدق و صفا حرف عهد بیگانه است	نگاه اهل محبت تمام سوگندست
نه دام دانم و نه دانه. این قدر دانم	که پای تا بستم هر چه هست در بندست
خیال آفت جان گشت و خواب دشمن چشم	بلای نیم شبست این نه عهد و پیوندست
مرا فروخت محبت ولی ندانستم	که مشتری چه کسست و بهای من چندست
ادای حق محبت عنایت ز دوست	و گرنه خاطر عاشق بهیچ خرسندست
بدوستی که بجز دوستی نمی‌دانم	خدای داند و آنکو مرا خداوندست
از آن خوشم بسخنهای دلکش نورحیم	که اندکی بسادهای عشق مانندست

*

نشان یافتن صد هزار مضمونست	نخوانده نامه ما را چو پاره پاره کند
بهای خون من و صد هزار همچو منست	که من بخون طیم و قاتلم نظاره کند

*

چه حالتست ندانم جمال سلمی را	که بیش دیدنش افزون کند تمنی را
------------------------------	--------------------------------

رسید و مضطربم کرد و آنقدر نشست که آشنای دل خود کنم تسلی را

*

در راه وفا نیازمندی چه خوشست زلف تو که دل شکاری لاغر پوست
دل سوختگی و دردمندی چه خوشست از دل صیدی ازو کمندی چه خوشست

*

جاسوس دلم بسوی تو بوی تو بس استاد پریشانی من موی تو بس
درمان مجازیان همین خوی تو بس مشاطه روی تو همین روی تو بس

*

سرمایه عیش جاودانی غم تو گفتمی که چنین واله و شیدات که کرد
بهر ز هزار شادمانی غم تو دانی غم تو و گر ندانی غم تو

*

آنم که حیات خود بسائل دهمی از دست دل آنچنان بتنگم امروز
گر سر طلبد بتیغ قاتل دهمی گر خاک طلب کنند من دل دهمی

در عهد جلال‌الدین اکبر، غیر از کسانی که یاد کرده‌ام بزرگان دیگر هم بکار ادب و شعر توجه خاص داشتند مانند خان زمان منخلص به «سلطان» و خان اعظم کوکلتاش برادر همشیر اکبر. این دو هم بشوّه بزرگان عهد شاعران را بجاه و مال می‌نواختند چنانکه گویند گانی بزرگ مثل غزالی مشهدی در خدمت خان زمان، و جعفر هروی، سهمی، مدامی، بدخشی و مقیمی در ملازمت خان اعظم بصرمی بردند. این رباعی از خان اعظم کوکلتاش است:

عشق آمد و از جنون برومندم کرد و ارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد ز بند دین و دانش گشتم تا سلسله زلف کسی بندم کرد

زمانه بیگ‌مها بتخان خانانان از رجال بزرگ ایران است که از اواخر عهد میرزا- عبدالرحیم خانخانان شروع بترقی کرد و کوششهای آن سردار معروف را در فتح دکن دنبال نمود. وی پسر غیور بیگ شیرازی از سادات رضویه آن شهر بود که چون بکابل رفت و آنجا اقامت گزید بکابلی شهرت یافت. پسرش زمانه بیگ خدمت

خود را درهند بعهد جلال‌الدین اکبر آغاز کرد و در ابتدای پادشاهی جهانگیر خطاب «مهابتخان» یافت و بصوبه‌داری کابل و بعد از آن بصوبه‌داری بنگاله مأمور شد. در سال اول جلوس شاهجهان (۱۰۳۷) مرتبه سه‌سالاری و خطاب خان خانان بوی تفویض گشت و تا هفت سال از دوران شاهجهان نیز زنده و در استقرار پادشاهی او مؤثر بود. شرح حالش بتفصیل در مآثر الامراء میر عبدالرزاق خوافی (ج ۳، ص ۳۸۵-۴۰۹) و بعضی دیگر از کتابهای تاریخ و تراجم و تذکره‌ها آمده و مرگش بسال ۱۰۴۵ بوده است. «گویند نقد کم داشت، کرور روپیه سالی مداخل بود، همه را خرج می‌کرد، صاحب همت بود، روزی گفت... مرد آنست که پهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید، لیکن پوشاک خاصه او همگی به پنج روپیه نمی‌کشید، طعام هم کم داشته... و اصلاً بتکلف آشنا نبود... از علم بهره‌ی نداشت... اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سرزبان داشته. شبنغه صحبت ایرانی بود، می‌گفت خلاصه آفرینش‌اند... گاهی شعر هم می‌گفت اما اظهارش مکروه می‌دانست...» (مآثر الامراء) «فهمی بس بلند و حوصله‌ی فراخ داشته، با شعرای عصر کریمانه پیش می‌آمد و هر سخنوری را بقدر حالت تعظیم می‌کرد و خود بحسب تکلیف وقت شعر می‌گفت، دیوان مختصری دارد...» (سفینه خوشگو). پسر این زمانه بیگ یعنی،

خان زمان بهادر، میرزا امان‌الله متخلص به «امانی» هم در حیات پدر و بعهد پادشاهی شاهجهان مقامی بلند یافت و پیروزیهایی بردست او میسر گشت و بنوبت

۱- درباره او بنگرید به:

* مآثر الامراء، ج ۱ از ص ۷۲۰ بعهد.

* بهارستان سخن، ص ۴۸۵-۴۸۷.

* عرفات عاشقین، خطی.

* ریاض الشعراء واله داغستانی، خطی.

* نتایج افکار، ص ۲۶-۲۷.

* تذکره میخانه متن و حاشیه از ص ۷۶۵ بعهد.

* تذکره نصرآبادی ص ۵۹.

صوبه‌داری چند ولایت برعهده او گذارده شد. در پایان حیات چند سالی بملازمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در دولت آباد بسر برد تا سال ۱۰۳۷ در گذشت و در سنم زمانه مرد = (۱۰۳۷) را تاریخ وفاتش یافتند. «گویند دم واپسین با فاقه آمده این بیت مشهور بر سخت:

جان بلب دارد امانی چون چراغ سبدم جنبشی ز آن آستین خواهم که کار آخر شود
در شجاعت و سپاه‌گیری یگانه وقت و بسیار غضوب و غبور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبه‌ی ورزیده که آنهایی که با پدرش مدعی جان بودند برای او بساط محبت و یکدلی می گسترده‌اند... در فهم و دانش هم بی نظیر وقت بود، تاریخی متضمن حالات جمیع سلاطین زمین برشته تألیف کشیده، مجموعه گنج باد آورد نیز جمع اوست. امانی تخلص می کرد، صاحب دیوانست...»^۱

عبدالنبی فخرالزمانی ضمن بیان حال خود شمه‌ی درباره شعر دوستی و شاعر پروری میرزا امان‌الله آورده^۲. وی پزشکی می دانست و در شعر شاگرد مرشد خان^۳ بود. ازوست:

بر دور جام ما بنویسد نام ما	تا نام ما بدور بماند ز جام ما
دوران اگر بکام نگرید گو مگرد	این بس که دور جام بگردد بکامها

*

زدست رفتم و ذوق می از دماغ نرفت	خراب گشتم و از دل غم ایام نرفت
اگر شراب نباشد بکعبه نتوان شد	کسی بخانه تاریک بی چراغ نرفت

*

بیگانه خویشم آشنا می خواهم	در پهلوی عندلیب جامی خواهم
چون غنچه مهبای شکفتن شده ام	تحریک نسیمی از صبا می خواهم

این سه غزل او از بیاض میرزا بیدل [نسخه شماره Add. 16, 802 کتابخانه موزه بریتانیا] نقل می شود:

۱- نقل از مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۲۷-۷۲۸.

۲- تذکره میخانه، ص ۷۶۵-۷۶۶.

۳- درباره او بنگرید بهمین جلد بخش شاعران.

نیخ کوشمه داده‌ای نر گس سرمه‌سای را
از دم سرد زاهدان صومعه زمهریر شد
گر بیتی خدا مرا گرم کند بعاشقی
حشمت فقر امانی بر عرضه دهد، زر روی عجز
از همه بیشتر بزن زخم بمن خدای را
کو قدحی که بشکنم سردی این هوای را
منت آن بجان نهم شکر کنم خدای را
پادشاه آرزو کند سلطنت گدای را

**

زروی چون بهارت دل سیر گلشن است امشب
نسیم و عندلیم گو صلاهی باغ کمرزن
بشهاد شکر می شویم زبان از شکوه دوران
ز شوق شمع روی او فنا شد جامه جانها
نه یابلبل همی سازد نه با پروانه می سوزد
امانی یار مهمانست و محروم از رخش چشم
نه مهتاب و نه شمع و کلبه ما و شنت امشب
ز خون دیده بك خرم نغم در دامنست امشب
بیخت خویش می نازم که تازش با منست امشب
همین فانوس را بینم که با پیراهنت امشب
بیخت خود نمی دانم چرا دل دشمنست امشب
زییم صبحدم از بس بسوی روزست امشب

**

یوسف مصر اگر نیست مرا باری هست
در سواد خط خوبان نظرم خیره کجاست
چون تو دامن کشی از من نکشم دست از تو
گوشه‌بی گیر دلا کعبه و بتخانه مخلواد
بسیاهی ز سیه بختی امسانی خو کرد
تبار خواجه ارجاسب امید می نهرانی^۱ از خاندانهای بزرگ ریاست و جدارت
عشق هر جا که بود گرمی بازاری هست
عینکی گر نبود ساغر سرشاری هست
گر ترا نیست بمن کار، مرا کاری هست
همه جا مشغله سبوحه و زنتاری هست
تار زلف تو اگر نیست شب تاری هست

۱- درباره این خاندان از مأخذ های زیرین استفاده شد:

- * هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۶۳-۸۱.
- * مآثر الامراء میر عبدالرزاق خوانی، کلکته، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۵۱ و مسودهای متعدد دیگر بمناسبت ذکر بزرگان این خاندان.
- * بهارستان سخن، میر عبدالرزاق خوانی، ص ۲۶۵-۲۷۲.
- * تذکره میخانه، تهران ۱۳۴۰، حاشیه ص ۴۲۱-۴۲۲ و متن آن در چند مورد.
- * سروآزاد، میر غلامعلی آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۵۱-۵۳.
- * عرفات العاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.
- * نتایج افکار، ص ۱۵۸.
- * تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ص ۵۱۳ ذیل فریبی نهرانی، هجری نهرانی، سلامی و کلامی اصفهانی، ص ۳۸۲ ذیل امین احمد رازی.

در عهد گورکانیان هند بود. درباره نیای اعلای این خاندان یعنی خواجه ارجاسب امیدی رازی پیش ازین سخن گفته‌ام^۱. پسرش خواجه محمد طاهر نیز شعر می - سرود ولی اختصاصش بیشتر بنرستل و انشاء بود. فرزند او خواجه محمد شریف منخلتس به «هجری» در عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هـ) چند سال وزارت بیگلربیگی خراسان داشت و سپس هفت سال بوزارت یزد و آبرقوه و بیابانک و بعد از آن بوزارت اصفهان گمارده شد و در اصفهان دو برادر شاعر بنام «سلامی» و «کلامی» او را می‌ستوده‌اند و او خود غزل را خوب می‌سرود. وفاتش در ۹۸۴ هـ اتفاق افتاد. ازوست:

آتشِ خرمین من سوخته خرمین داند	همچو من سوخته‌یی سوزدل من داند
بی‌خمان پای بدامان فراغت دارند	پای عشاق کجالتدت دامن داند
هجری از روی تو و بوی تو می‌یابد فیض	باغبان قدر گل و لذت گلشن داند

*

ای یاد تو پیوسته انیس دل ناشاد	گراز تو فراموش کنم از که کنم یاد
هر گل بلباسی ز تو با پیرهن چاک	هر مرغ برنگی ز تو در ناله و فریاد
هجری نشود کلاز تو از زلف بتان راست	گویا که ز روز ازل این طرح کج افتاد

دو پسر دیگر خواجه محمد طاهر یعنی خواجه میرزا احمد و خواجه خواجگی بشعر و ادب توجه داشتند و ازین سه برادر پسران مشهور برجای ماندند بدین شرح:

از خواجه محمد شریف: خواجه محمد طاهر که نام نیای خود داشت، و خواجه غیاث‌الدین محمد که ذکرش در سطرهای آینده خواهد آمد. . .

از خواجه میرزا احمد که شاه تهماسب بدو محبت بسیار داشت، میرزا - محمد امین. از خواجه خواجگی: خواجه شاپور.

میرزا محمد امین پسر میرزا احمد تهرانی (امین احمد رازی) همانست که کتاب پرارزش هفت اقلیم را تألیف کرد؛ و خواجه شاپور پسر خواجگی شاعری نام‌آور بود که ترجمه حالش در بخش شاعران از همین جلد خواهد آمد؛ و خواجه

محمد طاهر پسر خواجه محمد شریف در شعر و صلی تخلص می کرد و در نثر نیز استاد بود. ازوست:

چند از عشق دلایی سروسامان باشیم بلکه يك چند ازین کرده پشیمان باشیم
 هجرو و وصلت کز آن شاد و غمینست عاشق ما چو در هجرو و چو در وصل پریشان باشیم
 گره بوصلیم جگر خسته خار و شکیم و رب هجریم دل آزرده هجران باشیم
 وصل آمیخته بارشک کم از هجران نیست و صلی از وصل چنین به که گریزان باشیم

خواجه غیاث الدین محمد اعتماد الدوله برادر خواجه محمد طاهر و صلی مردی ادیب و دانشمند و در انشاء توانا بود، خطی خوش و تبعی بسیار درد یسوانهای استادان داشت و بر سر همه اینها مردی خوش رفتار و کار گزار و نیکو گفتار بود. وی پس از مرگ پدر باخان و مان بهند هجرت کرد و پس از تحمل سختیها در راه بفتح پور سیبگری پایتخت جلال الدین اکبر رسید و بوسیله ملک مسعود بازرگان، قافلہ سالار کاروانی که غیاث الدین از قندهار تا هند در آن راه می پیمود، بخدمت پادشاه گورکانی معرفی و بکار گماشته شد و بر اثر کاردانی و حسن تدبیر مدارج ترقی راطی کرد تا آنکه بمنصب دیوانی بیوتات رسید.

درین میان همسر میرزا غیاث بیگ در اندرون شاهی آمد و شد داشت و دخترش مهر النساء که در راه سفر هند زاده شده بود با او همراه بود. شاهزاده سلیم که پس از جلوس خود را جهانگیر خواند، آن دختر را می دید و بدو مهر می ورزید. پس از چند گاه مهر النساء بشوی رفت لیکن شویش در توطئه بی جان باخت و مهر النساء در ششمین سال پادشاهی جهانگیر (۱۰۲۰ هـ) بقصد جهانگیر پادشاه درآمد و به «نور جهان بیگم» موسوم گردید.

غیاث الدین محمد، که در آغاز پادشاهی جهانگیر لقب اعتماد الدوله یافته بود، پس از این خویشاوندی بو کالت کل پادشاه و منصب شهزاری ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره سرافراز شد و همچنان در مقام بلند خود بود تا سال ۱۰۳۱ در گذشت. وی همچنانکه گفتم مردی دانشمند بود و بشر و ادب دلنمود گیها داشت، در ترسل و خط استاد بود، بسیار شعر بیاد داشت و شعر شناس قابل بود و بهمین سبب شاعران

واهل ادب و انشاء را گرامی می‌داشت.

از پسران او میرزا ابوالحسن آصفخان از همه بیشتر در جاده ترقی سیر کرد و ازین حیث جای پدر را گرفت. دخترش ارجمند بانو بیگم مخاطب به «ممتاز محل» در سال هفتم جهانگیری (= ۱۰۲۱ هـ) بمقد شاهجهان درآمد و ازینروی پدرش میرزا ابوالحسن مقامات بلند یافت. نخست لقب «احتقادخان» و سپس عنوان «آصفخان» بدو داده شد و در سال بیست و یکم جهانگیری (۱۰۳۵ هـ) مرتبه و کالت کل یافت و نظر بکوشهایی که بعد از جهانگیر پادشاه در استر اسطنت شاه جهان کرد، خطاب «عمومین الدوله آصفخان» و منصب نهمزاری ذات و نه هزار سوار که تآن هنگام بکسی داده نشده بود، بوی ارزانی گردید و پس از فوت زمانه بیگم مهابتخان (۱۰۴۵ هـ) بمرتبه سپهسالاری رسید با خطاب «خانخانان»، و در سال پانزدهم از پادشاهی شاهجهان یعنی بسال ۱۰۵۲ بدرود حیات گفت.

پسر او میرزا ابوطالب خانجهان برادر ممتاز محل بیگم، که در سال بیست و یکم جهانگیری (۱۰۳۵ هـ) خطاب «شایستهخان» و منصب پنجهزاری یافته بود، در سال سی ام شاهجهانی (۱۰۶۷ هـ) بالقب «خانجهان» صاحب منصب ششزاری و ششزار سوار شد و در آغاز پادشاهی اورنگ زیب عالمگیر (۱۰۶۹ هـ) با لقب «امیر الامراء» صوبه دار دکن و سپس صاحب صوبه بنگال و آخر الامر صوبه دار اکبر آباد گردید و در همین سمت در گذشت.

بهر حال رجال این خاندان بزرگ تا اواخر عهد گورکانیان هند عهده دار مقامهای بلند بوده و در بیشتر از مهمات هند دخالت داشته اند و بر شمردن همه آنان خارج از وظیفه من در این کتابست^۱. بیشتر مردان و زنان این خاندان اهل شعر و ادب و مشوق شاعران و ادیبان بوده اند، چنانکه بعضی از آنان اشاره شد، و اما

نورجهان بیگم دختر اعتماد الدوله تهرانی که بر اثر تأثیرش در مزاج جهانگیر

۱ - میر عبدالرزاق خوانی بیشتر از بزرگان این خاندان را تا آخرهای عهد گورکانیان هند در کتاب معروفش مآثر الامراء و در بهارستان سخن معرفی کرده است. بدانها رجوع کنید.

پادشاه قدرت بسیار حاصل کرده بود، در کارهای ملك تصرف و دخالت می نمود و بغیر از «خطبه» آنچه از بایستگیهای پادشاهی بود باو تعلق می گرفت و حتی چون دختری را که از شوهر نخستین خود داشت بشهریار پسر خرد جهانگیر نامزد ساخته بود، باندیشه ولیمهدی او افتاد و مزاج جهانگیر را از ولیمهدش شاه جهان منحرف ساخت و این امر مایه پدید آمدن فتنه های بزرگ در کشور گردید لیکن جانفشانیهای مهابتخان خانخانان در طرفداری از شاه جهان عاقبة الامر کار را بسود او تمام کرد و بهمین سبب بعد از مرگ جهانگیر پادشاه (۱۰۳۷هـ) دست نور جهان بیگم از کارها کوتاه شد و او در لاهور بسر می برد تا سال ۱۰۵۵ در گذشت. وی زنی تیزهوش و خوش ذوق و بدبیه گوی و لطیفه پرداز بود. ازوست:

وز گریه من گوشه دامن گله دارد	از پنجه من چاک گریبان گله دارد
از نکبت آن زلف پریشان گله دارد	سنبل بچمن نافه بچین مشک بتاتار
از مذهب من گبر و مسلمان گله دارد	گه بت شکم گاه بمسجد زخم آتش
نظاره ز جنبیدن مؤگان گله دارد	در بزم وصال تو بهنگام تماشا

*

گشاد خنچه اگر از نسیم گلزار است کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد و نه رنگ و بونه عارض و زلف دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است
میر عبدالرزاق خوافی نوشته است که او مخفی تخلص می کرد^۱ لیکن می دانیم که مخفی تخلص زیب النساء بیگم فرزند محیی الدین اورنگ زیب عالمگیر بود و درباره او بجای خود سخن خواهم گفت، و نیز تخلص شاعر دیگری لاهیجانی معروف به «مخفی کوکناری» بود که دیوانش در هند بطبع رسیده است.

خاندان رکن السلطنه خواجه ابوالحسن تربتی هم یکی دیگر از خاندانهای ایرانی بود که در دستگاه گورکانی هند اعتبار و نفوذ بسیار بهم رسانید. خواجه

۱- نقل از نتایج الافکار، ص ۱۵۸. مؤلف این کتاب غزل نقل شده را «در بیاض

یکی از ثقات» دیده و از آن بکتاب خود آورده است.

۲- بهارستان سخن، ص ۲۶۸.

ابوالحسن وپسرش خواجه ظفرخان آحسن و نواده اش میرزا محمد طاهر آشنا ملقب به «عنایت خان» درپروورش شاعران و ادیبان پارسی گوی شهرت فراوان در عهد خود حاصل نمودند. درباره این پدر و پسر نواده بعدازین ذیل عنوان «احسن» دربخش شاعران سخن خواهم گفت، اما در اینجا بدینست این عبارت‌ها از مصمصام الدوله شاهنوازخان میر عبدالرزاق خوانی درباره احسن نقل کنم که گفت: «... زرها بمردم ایران می داد، خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود. سخنوران صاحب استعداد زل از اوطان برداشته روی امید بدر گاهش می گذاشتند و بستمهای متمنا می رسیدند، خود نیز شعرا بکمال رسانیده...»^۱ و او چون صاحب دیوانست بعدازین در شمار شاعران یاد خواهد شد و افزودن این نکته دور از مناسبت نیست که در گاه ظفرخان احسن مانند دستگاه امارت میرزا عبدالرحیم خانخانان محل اجتماع شاعران استاد بود و بویژه کشمیر در دوره صوبهداری او از جمله مرکزهای مهم ادب فارسی گردید.

میرزا قوام الدین قزوینی آصفخان منخلص به «جعفر» از جمله همین امیران فاضل ایرانی در درگاه تیموریان هندست که از شاعران مشهور عهد خود بود و درباره او جدا گانه در بخش شاعران از همین جلد سخن خواهم گفت.

رستم میرزای صفوی وپسرش میرزا مرادهم از اینگونه بزرگان ایرانی در دیار هند بوده اند. رستم میرزا پسر سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول بود که چندی حکومت فندهار داشت ولی در قتنه اوزبک سرداری عبدالله خان نانی (پادشاهی از ۹۹۱ ه تا ۱۰۰۶ ه) ناگزیر آنجا را رها کرد و بهندرفت و در خدمت اکبر پادشاه درآمد. در عهد پادشاهی جهانگیر بختاب برادری ممتاز گردید. بعد از مرگ میرزا غازی بیگ و قاری بسال ۱۰۲۱ چند گاهی حکومت سند داشت. وی در شعر فدایی تخلص می کرد و از جمله مشوقان و حامیان شعرای ایرانی در هند بود. ازوست:

پا بر هتّه از کفشِ بمنت بهتر
چون نیست وفا، ترک محبت بهتر
در مذهب من زود بدوزخ رفتن
بسیار ز انتظار جنت بهتر

*

برچیده دلم بساط ایمانی را
کسج باخته‌ام نرد خدا دانی را
ابروی بنی قبله نما ساخته ام
برطاق نهاده‌ام مسلمانی را
اگر بخواهم بهمینگونه دربارهٔ همهٔ امیران و بزرگان درگاه گورکانیان هند که بیشتر ایرانی یا ایرانی نژاد بوده و شعر و شاعران پارسی‌دل نمود گیهای نموده‌اند، سخن گویم کار بسیار به درازا خواهد کشید. مراجعه بکتاب پرارزش مآثر الامراه میر عبد الرزاق خوافی کفایت که ما را با قهرست درازی از نامهای اینگونه بزرگان آشنا سازد. اینان بهمان میزان در نشر پارسی و رسمی کردن آن در سرزمین هند مؤثر بودند که پادشاهان گورکانی، جانشینان ظهیرالدین بابر، درین راه اثر داشتند. یادشان بخیر و تماشان جاوید باد.

بازتاب این همه نیکو داشت و دل نمودگی بزبان و ادب پارسی
هندوان پارسی گوی آن شد که زبان مادر عهد گورکانیان هند بیشتر از روزگاران
گذشته رواج یابد و در میان رده های گوناگون از مردم آن سرزمین رسوخ نباید.
در بسیاری از شهرها و ناحیتها و مرکزهای بزرگ سیاسی و اقتصادی هند مانند سند
و کشمیر و لاهور و دهلی و آگره و سرزمین دکن کسانی بودند که از راه آموزش
پارسی روزگار می گذراندند و شاگردان بسیار زبردست خود داشتند که از میانشان
شاعرانی ظهور می نمودند. مثلاً شیخ محسن فانی کشمیری (۱۰۸۱م) از پارسی-
شناسان و پارسی گویان مشهور هند، خود شاگرد ملا یعقوب صرفی کشمیری و از
پیروان شیخ محبت الله اله آبادی بود و در کشمیر «اوقات گرامی پیوسته بشغل درس
و تدریس معمور می داشت و از حلقهٔ تدریس او اکثری از اهل کمال مثل ملا محمد
ظاهر غنی و حاجی آسلم سالم علم شهرت برافراشتند» و ممتاز محمد سعید اعجاز -

شاهجهان آبادی (۱۱۱۷م) که خود از شاعران مشهور هنداست، بتربیت شاگردان پارسی خوان اشتغال داشت^۱؛ و میرغلامعلی آزاد بلگرامی (۱۲۰۰م) مؤلف و شاعر نامبردار نیز بتربیت شاگردانی ازین قبیل سرگرم بود^۲؛ و ازینگونه نمونه‌ها، اگر بخواهم درینجا یاد کنم، بسیار و بسیارند، و پرورش یافتگان این قبیل استادان و یاسخنوران ایرانی که بهند می‌رفته و در آنجا می‌مانده و واسطه انتقال فرهنگ ایرانی، بهند می‌گردیده‌اند، بنوبه خود شاعری و نویسندگی آغاز می‌کرده و وسیله ظهور پارسی‌گویانی دیگر در نسل‌های بعد از خود می‌گردیده‌اند و ازینروی می‌بینیم که شاعران پارسی‌گوی صاحب دیوان یا مؤلفان و منشیان و نویسندگان صاحب‌اثر در عهد مورد مطالعه ما در هند بسیارند که معدودی از آنان اصل و منشاء ایرانی‌دارند و باقی همگی از هندوان مسلمان شده یا بازمانده در کیش هندویی هستند.

ازین پارسی‌گویان مشهور هند گروهی را در شمار شاعران و مؤلفان این عهد نام خواهم بردمانند فیضی فیاضی، ابوالفضل عتلامی، هاشمی دهلوی، مظہر اکبر-آبادی، ناصر علی سرهنندی (سهرندی)، گرامی کشمیری، بیدل عظیم آبادی، فقیر دهلوی ... و پیدا است که این چندتن را بسبب شهرت بسیارشان از میان دیگران بر گزیده‌ام و گرنه با مراجعہ‌یی مختصر و گذرا بتذکره‌های مرقوم در هند بنام گروهی بزرگ از آنان باز می‌خوریم که ذکر حال و نقل نمونه‌هایی از اثرشان درین کتاب بواقع دشوارست و براستی می‌توان از فهرست نام و حال و اثر شاعرانی از کشمیر و سندو لاهور و دہلی و دیگر جایهای هند کتابهای مشروح ترتیب داد چنانکه درباره بعضی از آنها چنین کاری شده است، با این حال ذکر نام بعضی از آن بزرگان در پایان این گفتار خالی از فایده‌یی نیست، مانند: شاه فضل‌الله جمالی دهلوی (۹۷۲م)؛ ملا شاه لاهوری (۱۰۷۲م)؛ چندر بهان برهمن اکبر آبادی (۱۰۷۳م)؛ شیدای فتحپوری (۱۰۸۰م)؛ میرزا جلال‌الدین سیادت لاهوری (۱۱۰۰م)؛ بینش کشمیری (۱۱۰۰م)؛ اعجاز شاهجهان آبادی (۱۱۱۷م)؛ محمد افضل سرخوش (۱۱۱۷م)؛ بهوپت‌رای-

۱- نتایج الافکار، ص ۵۶.

۲- ایضا، ص ۸۳.

بیغم بیراگی (۱۱۳۲م)؛ میرسید محمدشاعر بلگرامی (۱۱۵۰هـ)؛ شرف‌الدین علی پیام اکبرآبادی (۱۱۵۰م)؛ میرمحمد افضل ثابت‌اله آبادی (۱۱۵۱م)؛ آفرین لاهوری (۱۱۵۲م)؛ ثابت‌اله آبادی (۱۱۶۲م)؛ سراج‌الدین علیخان آرزو اکبر-آبادی (۱۱۶۹م)؛ لال شیورام داس جیا اکبرآبادی (۱۱۷۲م)؛ میرمحمد هاشم موسوی خان جرأت اورنگ آبادی (۱۱۷۵م) و بسیاری ادیبان و منشیان و مؤلفان پارسی‌گوی دیگر. بجز شاعرانی که از میان سرایندگان هند برگزیده‌ام و در بخش شاعران یادخواهم کرد، از چند نویسنده و منشی هندی همراه نویسندگان و مؤلفان ایرانی هم بجای خود سخن خواهم گفت.

در ذیل این مقال باید بگویم که اگر درین کتاب نام این شاعران یا مؤلفان هندی رامی آورم، خدای ناخواسته مرادم تجاوز بمفاخر سرزمینهای دیگر نیست بلکه این کار از باب ارتباط و انتساب بسیار نزدیک آن بزرگانست بفرهنگ ایرانی، و بسبب خدمت شایسته‌یی که آن آزاد مردان بادب فارسی کرده‌اند. از نیروی جایشان در دل ماست و اگر چه از خالک مادورند ولی در خاطر ما و در یاد ما و همواره در کنار ما و با ما هستند، و گزافه نیست اگر بگویم از بسیاری ساکنان ایران ایرانی ترند و در خدمت بزبان پارسی مقامشان بر بسی از زادگان این آب و خالک که پارسی را لگله مال کرده‌اند برتری دارد. یادشان گرامی باد و نامشان جاویدان.

تشویقهای گونه‌گون و زرفشانیهایی پیاپی در مقدم شاعران و هند تفرجگاه اهل منشیان و نویسندگان و ادب شناسان پارسی‌گوی باعث بود ذوق و ادب ایران که آنان از مرکزهای مختلف ادبی ایران بویژه از شهرهایی مانند شیراز و کاشان و اصفهان و مشهد و تهران و تبریز و همدان، پس از آموختن ادب و تمرین و سرآمدن درین راه، بازار کاسد ایران را رها کنند و بهند روی آورند. نباید پنداشت که آغاز این توجه پا گرفتن دولت بابری در هند بود، بلکه فضل تقدم درین راه بنا پادشاهان جزء دکن است که تا چند گاهی از عهد قدرت گورکانیان هند هنوز سرگرم تشویق و ترغیب گویندگان پارسی بودند و بزرگان را چون شاه طاهر دکنی و خود شاه بن قباد حسینی و ملک‌نمی و ظهوری و ترشیزی و نظیری نیشابوری در کنف حمایت خود داشتند.

با اینهمه باید روی آورند گان بهند را بیشتر در قلمرو گورکانیان و در دربار-
 های آنان یاد دستگاههای امارت سرداران و صوبه دارانشان جست و جو کرد
 چنانکه گاه ازدحام عالمان و ادیبان و نویسندگان و شاعران ایرانی در آن حریمهای
 امنیت و رفاه شگفت‌انگیز است و ما این نکته را با مرور در صحایف پیشین بنیکی
 دریافته‌ایم. ازین زائران هند بعضی بصرافت طبع و بابتکار خود بار سفر برمی‌بستند
 و گروهی دیگر با نامه و خواهش پادشاهان و بزرگان آن دیار آهنگ آن دیار می-
 کردند. مراجعه‌ی بسرگذشت مرشد بروجردی، حسن بیگ و روح الامین و بعضی
 دیگر از بزرگان ادب در همین جلد می‌تواند ما را در باور داشت این سخن بیشتر
 باوری کند، ولی از سویی دیگر شوق «شکرستان هند» چنان در دلها جای گرفته بود
 که کمتر بنامه و نوید حاجت می‌افتاد و این «شوق سفر هند» بدانگونه آشکار و بر ملا بود
 که خود با ایجاد مضمون‌هایی در شعر آن دوره انجامید، مانند:

که خون بادادل هند جگر خوار
 (مشرقی)

خاصه یاران عاقبت جو را
 رفتن هند واجبست او را
 (فیاض)

دلم را آرزوی هند خون کرد

حبذا هند کعبه حاجات
 هر کسند مستطیع فضل و هنر

سوی زلفش می‌کشد آشفته سامانی مرا می‌کند تکلیف هندستان پریشانی مرا
 (فیاض)

و این «تکلیف پریشانی» فیاض بیان‌کننده همان معنی کاسد بودن بازار ادب در ایرانست
 که خواهم گفت و رباعی زیرین از طالب آملی این معنی را بسیار روشتر و
 بی‌برده بیان می‌کند:

طالب گل این چمن بیستان بگذار بگذار که می‌شوی پریشان بگذار
 هند و نبرد تحفه کسی جانب هند بخت سیه خویش بایران بگذار
 و ازینگونه شاعران و ادیبان که از بخت سیاه خویش در ایران بامان می‌آمدند بسیار
 بودند که همگی بنوعی در آتش اشتیاق هند می‌سوختند. میرزا صائبی می‌فرمود:

همچو شوق سفر هند که در هر سر هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
 و واقعاً سفر هند مایه کمال و نام آوری شاعران ایرانی بود زیرا آنجا تفرجگاه پارسی
 سرایان و محل اجتماع استادان شان شده بود؛ بارفتن بهند بیک تیردو نشان می زدند؛
 نام آوری و ثروت، افزایش استعداد و مهارت در هنر شعر. همان صائب استاد که در
 نوانایش میان معاصران شکی نیست، می گوید:

هند را چون نستایم که درین خالک سیاه جامه شهرت من شعله رعنائی یافت

*

پیش ازین هر چند شهرت داشت در ملک عراق سیر ملک هند صائب را بلند آوازه کرد
 حسن بیگ رفیع قزوینی هم که ازدوری راه هند دلخوش نبود می خواست بعد
 طریق را با توفقه های کوتاه در سفر جبران کند، لیکن چون او را با نامه بهند طلب
 کردند در شوق دیدار آن دیار سرازیر نشناخته راه پیمود. دل بدریا زد و رفت،
 در حالی که می گفت:

راه دور هند با بست وطن دارد مرا چون حنا شب در میان رفتن بهندستان خوشست
 این شوقها، نام یابیها، کلمرواییها و مال ایندوزیها باعث بود که گاه بک خاندان
 از شاعران و ادیبان راه هند را در پیش می گرفتند چنانکه گویی لاهور و کشمیر یا
 آگره و بیجا پور و برهانپور شهرها و دیارهایی از ایرانست که خاندانی ازینسوی
 آن بدانسوی رود و خانه وزندگی را ازینجا بدانجا کشاند و همانجا رحل اقامت
 افکند، بیاضدوبیاللدوبمیرد و بخالک رود. خاندانی بزرگ چون تبارخواجه ارجاسب
 امیدی تهرانی وقتی در ایران سامان اقامت نیافت بنه کن راه هند پیش گرفت و از
 آن مردانی مشهور مانند محمد امین رازی صاحب هفت اقلیم، شاپور تهرانی شاعر
 بزرگ، اعتمادالدوله قیاب بیگ پدر نور جهان بیگم و عده کثیر دیگر در هند شهرت
 و مقام و نفوذ سیاسی و نظامی و درباری حاصل کردند و مصدر کارهای بزرگ شدند.
 سه برادر بنام حکیم رگنا، حکیم نصیرا و حکیم قطبا، و پسر خاله اشان طالب بازن
 و دو دختر و خواهرش که در عقد نصیرا بود، خانومان خویش را در ایران رها کردند

و بهندروی نهادند و همانجا ماندند و مردند... جتد میر محمد زمان راسخ شاعر مشهور^۱، بنام میر عماد در عهد جلال الدین اکبر عراق عجم را بقصد هندرها کرد و همانجا رحل اقامت افکند و اعقابش در کارهای دیوانی و ادبی نام یافتند و از آن میان راسخ در شمار شاعران بزرگ پارسی گوی هند درآمد. از اینگونه خاندانها بسیارند و با مروری در فهرست نامهای بزرگان و امیرانی که میر عبدالرزاق خوانی در آثار الامراء ذکر کرده می توان بکثرت آنها پی برد و اگر نامهای شاعران و ادیبان و عالمانی را که در تذکره ها و تاریخهای هند یاد شده بر آن فهرست مذکور بیفزاییم از فراوانی آنها بحیرت می افتیم و در اینجاست که معنی سخن آنانکه باز گشتن از هند را مایهٔ پشیمانی می شمردند دریافته می شود. ملا عبدالنبی فخر الزمانی فزونی گوید^۲: «این مثل میان عالمیان اشتهار سرشاری دارد که هر که يك نوبت گشت هند نمود و بهره‌یی ازین ملك فیاض برداشت، وقتی که بایران رفت، اگر در راه این سرزمین و این بلاد نمیرد، البته در آرزوی این خاک مراد بخش میرده این گفتار یا سخن کلیم بی شباهت نیست که در توصیف هند گفته است:

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی
 که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد
 و باز از یک غزل او که بهنگام بازگشت از نخستین سفر هند بایران سروده، این بیتها شایستهٔ نقلست:

ز شوق هند ز آنسان چشم حسرت بر قفا دارم

که روهم گر براه آرم نمی بینم مقابل را

اسیر هندم وزین رفتن بیجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان

بپای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

اما اقامت هند همواره با این دلگرمیها همراه نبود و حتی بعضی سفر بهند را

۱- بهارستان سخن، ص ۶۰۵-۶۰۶.

۲- تذکرهٔ میخانه، ص ۲۵۸-۲۵۹.

نوعی از «ابتلاء» می شمرده‌اند چنانکه در لطائف الخبال محمد بن محمد عارف شیرازی هنگام سخن گفتن از حال قدسی مشهدی می بینیم که «روزگار سفله پرور اورا بعد از پنجاه سالگی به اضطرار سفر هند مبتلا نموده ...»، و حیدری^۱ شاگرد لسانی شیرازی که اکثر بهند سفر می کرد در قصیده‌یی از نابرخورداری خود از آند بار شکایت کرده است. این رباعی گله آمیز هم ازوست:

در کشور هند شادی و غم معلوم	در عالم غم خاطر خترم معلوم
جایی که بیک روبه آدم بخرند	آدم معلوم و قدر آدم معلوم

میرزا محمد رضا همدانی متخلص به «امید» (۱۱۵۹م) که شرح حالش را جدا گانه خواهیم دید، از سختیهای اقامت هند بعلی پناه برده و گفته است:

از هند نجات من بامداد علیست	وز درد شفای دلم از یاد علیست
کی از دگری چشم ترحم دارم	امید من از علی و اولاد علیست

میرسنجر کاشانی پسر میرحیدر معتمایی که ترجمه حالش را خواهیم دید، اگرچه از بخت سیاهی که در ایران داشت بهند گریخت لیکن از آن دیاردلی خوش بغنیمت نیافت و در ساقی نامه مشهور خود شرحی مستوفی از تاریکی بازار هند باز گفت^۲:

چه سودم رسید از خریدار هند	بسودای تاریک بازار هند
سبه روزم از کید هندوی خویش	نمی آرم از شرم بر روی خویش
... درینا که این هند بیداد گر	فرو برده دندانم اندر جگر
ز هندم مجال گریزست کسی	که دریاست در پیش ویلم زهی
از آنم چو پیلان جنگی بخشم	که هندم شب تیره آید بچشم...

غنی کشمیری (۱۰۷۹م) هند را بنمکزاری مانند کرده است که در آن نهال شادمانی را شادایی نباشد:

۱- درباره او بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۴۵؛ آنشکله آذر، تهران

ص ۱۱۲-۱۱۵؛ دانشمندان آذربایجان ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲- ... نامه در ... از ... در تذکره میخانه از ص ۳۲۵ بعد ثبت است.

در نمکزار سواد هند شادایی کمست گر گل ابری نمایانست آنهم بی نمست
 و از بخت مدد می خواست تا او را از هوای دلگیر هند برهاند و بیابغ کشمیر برساند
 و آنگاه با تابش صبح و طن از حرارت غریبی خویش بکاهد:

گر دست هوای هند دلگیر مرا ای بخت رسان بیابغ کشمیر مرا
 گشتم ز حرارت غریبی بی تاب از صبح وطن بده تابشیر مرا

اظهار اینگونه ملالتها در اثرهای شاعرانی که بهند رفته و آنجا می باشیده اند کم نیست اما گویا بیشتر نتیجه دوری آنان از یار و دیار بود نه محرومی از نعمتهای آن سامان؛ ولی این نکته قابل ذکر است که چندین تن از شاعران استادما مانند عرفی شیرازی و قدسی مشهدی و محوی اردبیلی و جز آنان در آن دیار از آسیب و باوانسها در گذشتند و بسی دیگر مثل طالب و سنجر جوانی رادر گرو نعمتهای آن سرزمین گذاشتند، و مادر شرح حال گروهی از شاعران که درین مجلد آمده چند بار بدینگونه گرفتاریها که داشته اند بازمی خوریم^۱.

اگر بهمت قطب شاهیان و عادل شاهیان و گورکانیان، هند سر-
 کشور بی رواج^۲ زمین روایی سخن پارسی و فرهنگ ایرانی شده بود،
 کشوری که سرچشمه آن ادب و فرهنگ بود در راهی دیگر سیر می کرد. آنجا
 جولانگاه شمشیرزنان تر کمان و رداپوشان تازی گوی یا تازیخوی گردیده بود.
 نه چون سرزمین هند نعمت وافر داشت و نه پادشاهان و بزرگان نعمت بخش و گشاده
 دست. درست است که در طول دوران صفوی جسته و گریخته بدوستان ایرانی از ادب و

۱- فخر الزمانی در میخانه، ضمن بیان حال خود از گرفتاری خویش بیماری باد-
 فرهنگ که نوعی جوشش پر درد و واگیر بود، و نیز فرار از طاعون و وبا که لاهور را فرا-
 گرفته بود، سخن می گوید (ص ۷۶۹-۷۷۰) و این نموداری کوچک از گرفتاری ایرانیانست
 که در طمع مال روی بهند می نهادند. بیماری آتشک (سیفلیس) نیز در آن دیار، چنانکه در
 ایران زمین، بیدامی کرد و ظاهراً حامل آن بیماری خطرناک بایران و هند دریاوردان
 اروپایی بوده اند.

۲- این تعبیر از «صفی صفاهانی» است چنانکه در سطرهای آینده خواهید دید.

تشویق کنند گانی از شعرا بازمی خوریم، مانند شاه عباس و میرمیران و امام قلیخان و سلطان ابراهیم صفوی و حسن خان و حسینخان شاملو که دربارهٔ هر یک بنجای خود سخن خواهد رفت، امانه شمارهٔ این گروه بوفور نظایرشان درهند بودند و ثروتی که در اختیار داشتند و نه سخاوتمندی و فراخ دستی که در چنین حال و مقامی بایسته است. بعضی از شاهان و رجال مملکت هم اصلاً در چنین حطای سیر نمی کردند و با کفهای فشردهٔ خود بر ناروایی بازار دانش و ادب در ایران می افزودند. در شکایتنامه‌یی که رستم‌داری در مقدمهٔ ریاض الابرار آورده چیرگی عالمان دین هم بصورت انگیزه‌یی بزرگ درین راه وصف شده و این نیز بتمام معنی درست است. شاعران نیز هر یک بنحوی از ینگونه شکایت‌نامه‌ها در سخنان خود دارند. مثلاً آقا صفی صفا هانی که شرح حالش را خواهیم دید، سرزمین ایران را کشور بی رواج خوانده و آرزوی رفتن بهند کرده است، چنین نیز کرد و آنجا در خدمت ذوبزرگمرد ایرانی یعنی میرزا جعفر آصفخان و زمانه بیگک مهابتخان بمال و مقام رسید. وی در ساقی نامهٔ خود که در ایران سروده بود، گوید:

بیا ساقی از احتیاجم برآر	وزین کشور بی رواجم برآر
بهندمرسان خوش در آن مرز و بوم	بویرانه تا کی نشینم چو بوم
بملك عراقم چو گنجی بخاك	و یا موم در آتشی تابناك

و میرسنجر کاشانی با آنکه از هند دلخوش نبود و «حب وطن» خاطرش رامی خست، از آشکار ساختن این رازتن نمی زد که:

نبودش وطن ووسع گنجائیم	بغربت از آن کرد هرجائیم
مراداشت بر روی ترکش خدننگ	زدستم برون داد از آن بی درنگ
ز کف دادهٔ بی درنگش منم	که بر روی ترکش خدنگش منم

این عبارت «وسع گنجایی» یعنی آمادگی برای پذیرفتاری شخصیت شاعر که میرسنجر بکار برده باز هم در گفتار گویندگان عهد بتعبیرهای دیگر دیده می شود،

۱- اشاره است باین بیت از ساقی نامهٔ او :

شی خاطر م‌خست حب وطن غم غربتم کرد بس معتن

حتی در بیان گوینده‌ی راجع بگوینده دیگر که «کشور بی رواج» بلندی قدر او را بر تفاوت چندانکه آنرا رها کرد و بهند رفت. در شرح حال حکیم رکنای کاشی (مسیح) مرده بسال ۱۰۶۶ هـ، خواهیم دید که چندی ملازم شاه عباس بود لیکن سرانجام دچار بی‌مهری او شد و ناگزیر ایران را رها کرد و روی بهند نهاد. بعضی از معاصران که بمرتبۀ بلندی در شاعری معترف بودند ازین پیش آمدن اثر شدند و از آنجمله مشرقی او را بگوهری گرانها مانده کرد که «ایران» از «بی جوهری» او را بفروخت و از دست داد:

گوهری بفروخت ایران آخراز بی جوهری
کز شرف شد پنجه خورشید و دست مشتری...

از اینگونه سخنان باز هم در اثرهای شاعران آن عهد و زمان می‌یابیم و اگر هم چیزی نگفته و اظهار اسراری نکرده باشند نفس عمل آنان در هجرت از ایران و تحمل دشواریهای سفری دراز نا بهندوستان، خود بیان کننده همین حقیقتی است که بر زبان صفی و سنجر و مشرقی رفت.

نخستین کسی که در دوران صفوی بی‌علاقگی خود را نسبت بشاعران و شنیدن قصیده مدحی و غزل و قطعه از آنان ابراز کرد شاه تهماسب بود که چنانکه خواهیم دید ازین راه شاعران را متوجه سرودن شعر در منقبت و مرثیه امامان کرد و با عبارت دیگر این نوع شعر را که سابقه طولانی در ادب فارسی پیدا کرده بود، بنوی رواج و روایی بخشید، و اگرچه این کار او از رواج غزل و ترانه و ظهور شاعران غزلگوی بسیار پیش‌گیری نکرد اما طبعاً از میزان اجتماع شاعران در دربار صفوی کاست چنانکه حتی تشویقهای شاه عباس اول از چند شاعر نتوانست از هجوم آنان بهندوستان جلوگیری کند، و در سندر گبر و دارشکوه و جلال شامه عباسی بعضی از شاعران [از آنجمله میر عقیل کوثری م ۱۰۱۵ هـ در آغاز منظومه فرهاد و شیرین خود] از کساد بازار شعر در ایران شکایت داشتند و بعد از روزگار آن پادشاه جلیل هنوز آن شکایت بقوت خود باقی بود چنانکه از گفتار میر محمد قلی سلیم مرده در سال ۱۰۵۷ در بیت زیرین برمی آید:

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال تا نیامد سوی هندستان حنارنگین نشد
 ملامحمدصوفی مازندرانی (۱۰۳۵م) که بعد از چند گاه سیاحت در ایران
 باحمد آباد گجرات رفته و آنجا را مقتر دائم خود ساخته بود، درباره قاروایی فضل
 ودانشی در زادگاه خود، در ساقی نامه خویش چنین گفته است:

مرا گرچه طبیعت گیتی فروز	در ایران زمین چون چراغم بروز
ندارم به هر بسوم و بر نیتی	نیرزم بیک نان بسی متی
حقیرم به هر کوی و هر انجمن	چو فضل اندر ایران و در در عدن
ندارد بمن رغبتی هیچکس	در ایران چنانم که در دیده خس
ازین بسوم و بر مهر برداشتم	همه بوده نابوده انگاشتم
چنان می روم زین دیار خراب	که ماهی ز خشکی رود سوی آب
چو رفتم ازین منزل چون قفس	چو عمر شده باز نایم ز پس...

اوجی (م ۱۰۵۰) راست می گفت که شاعران تهی دست چون بهند می رفتند
 توانگر می شدند:

مفلسان از سفر هند غنی گردیدند . وقت آنست که از هند شود ایرانی

و کلیم کاشانی (۱۰۶۱م) که در نخستین سفر خود بهند نتوانست بیش از دو سال واندی
 دوری از وطن را تحمل کند، در غزل زیرین سر خوردگی خود را از سرزمین
 اجدادی و از وطنی که «تمام خس و خوار بی کسی» بود، بیان می کند و دیار غربت را
 اگرچه با خاک مین برابری نمی توانست کرد، بر آن ترجیح می نهد و غزل شیوای
 زیرین را در ذکر همین معنی می سراید:

نگویمت که دل از حاصل جهان بردار	بهر چه دسترست نیست دست از آن بردار
اگر نسیم ریاض وطن هموس داری	بناله دامن خمر گاه آسمان بردار
بعندلیب شنیدم که باغبان می گفت	ز گلبنی که بود سرکش آشیان بردار
براه عشق که زاری و عجز می طلبند	ز ساز و برگ سفر چون جرمس فغان بردار

۱- تذکره میخانه، ص ۴۹۲.

۲- بشرح حالش در همین جلد مراجعه کنید.

پیاله گر بکف آید بپند گو منگر چو گل بود نظر از روی باغبان بردار
 اگرچه صرفه پسندیده نیست ازستان چو شیشه جلوه کند شمع از میان بردار
 زمانه هرچه دهد در بهای عمر بگیر زید معامله گلخن بگلستان بردار
 وطن تمام خس و خاری کسی است کلیم بسرو سواد وطن را از آستان بردار
 علت اساسی این بی نوجتهی نخست آن بود که دولت صفوی، همچنانکه

چندبار گفته‌ام، بدست تر کمانان پایه گذاری شده و خاندان سلطنتی تامدتی طولانی با همین تر کمانان موصلت داشت و زبان اصلیش ترکی بودنه فارسی و شعر فارسی را هم، کسانی چون شاه اسمعیل و پسران او و شاه تهماسب و فرزندان و فرزندزاد گانش که همه تر کزاد بوده‌اند، بهمانگونه می‌سرودند که عبیدالله خان اوزبک یا ابو الغازی عبدالله خان اوزبک باغازی گرای خان حاکم قریم (کریمه) و دیگر ترکان پارسی سرای، و این درست حالتی است مقابل وضع خانوادگی و درباری خاندان بابری که تا چندپشت بفارسی چون زبانی اصلی و خانوادگی می‌نگریستند و از مرتبان ایرانی (زن و مرد) برای تربیت فرزندان خود استفاده می‌کردند. اینجا فارسی «شکر» بود و آنجا ترکی «هنر».

علت بزرگ دیگر نفوذ و دخالت تر کمانان قزلباش در کارهای اساسی و اصلی کشور بود که از عهد شاه اسمعیل اول نامدتی طولانی ادامه داشت و اگرچه از میان این تر کمانان بعضی مشتوق پارسی سرایان بوده‌اند لیکن چیرگی با کسانی بود که جز بکارهای لشکری و حکومتی نمی‌پرداختند و اگر شاعری متداح را بخود راه می‌دادند چون یکی از اسباب بزرگی و ریاست بدومی نگریستند.

هم شاهان و بزرگان دولت آن عهد بجای توجه بآداب بیشتر مصروف تربیت و نگهداشت عالمان دین بود، چنانکه در فصلهای مربوط دیده‌ایم، و این تسریع و بزرگداشت را سیاست دینی صفویان و نیازشان بتقویت بنیاد تشیع ایجاب می‌کرد و طبعاً زیانش بحوزه های علوم عقلی و آداب و شعر متوجه می‌شد.

از بزرگترین شاعران عهد شاه تهماسب که در نو کردن شیوه غزلگویی اثر

بسیار داشته میرزا شرف جهان قزوینی متخلص به «شرف» است. فخرالزمانی درباره اومی نویسد^۱ که: «جمعی از معاندان بعرض اشرف اقدس فرمانروای ایران زمین رسانیدند که آن نوباوه بستان سیادت یکی از ارباب تعصب اهل تسنن است. شاه بعد از استماع این خبر... از آن منبع فصاحت و بلاغت بغایت مکدر شد و از نظر کیمیا اثرش بینداخت. بهر تقدیر در حین حیات و بعد از وفات والد خود از سعادت ملازمت پادشاهی و تفاخر بندگی شاهنشاهی بی بهره ماند».

همین پادشاه بارفتار نابهنجاری که با قاسمی گنابادی کرد باعث شد که او در گاه صفویان را بعد از سرودن دو منظومه در پادشاهی شاه اسمعیل و شاه تهماسب رها کند و بدر بارهای امن تری روی آورد. درین باره باز هم سخن خواهم گفت.

از دوره همین فرمانروا تابعه شاه عباس صفوی یکی از شاعران پرکار بنام ضمیری اصفهانی و معروف به «خسرو ثانی» مورد عنایت پادشاهان بود امانه بخاطر هنرش بلکه از آن روی که رمالی می دانست و «رمال خاصه» دربار بود!

شاه اسمعیل دوم با آنکه خود شعر می گفت و «عادلی» تخلص می کرد، بیچاره خواجه حسین ثنایی (م ۹۹۵ هـ) را که بعد از کشته شدن ممدوح خود سلطان ابراهیم میرزا صفوی [هم فرمان این پادشاه بسال ۹۸۴ هـ] بدر گاه «مرشد کامل» پناه برده بود رنجاند و از خود در اند. می گویند خواجه حسین «این قصیده بر سبیل تهنیت چلوس وره آورد بایستادگان آستان او گذرانید:

بر تخت جم سکندر گیتی ستان نشست یوسف زچه بر آمد و بر آسمان نشست
این قصیده را بغایت خوب گفته است ولیکن از گردش فلك كجروش مرضی طبع
آن پادشاه نشد و فرمود که نام من درین قصیده نیست، البته ثنایی این قصیده را برای سلطان ابراهیم میرزا گفته بود که الحال بمن می گذراند. ازو درخشم شد. بنا بر آن خواجه حسین ثنایی از بیم جان ننگ فرار بر فخر قرار ترجیح داده از ایران بدارالامان هندوستان آمد...^۲

۱- تذکره میخانه، ص ۱۵۲.

۲- تذکره میخانه، ص ۲۰۲-۲۰۵.

درباره حکیم رکنای کاشی منخلص به «مسیح» و «مسیحا» مسموع شد که از شاه عباس ماضی نسبت باو کم توجتهی و کم شفقتی ظاهر شد، این بیت را گفته روانه هندوستان شد:

گر ظلك يك صبحدم بر من گران باشد سرش شام بیرون می روم چون آفتاب از کشورش
در آن ولایت اعتبار بهم رسانیده بعد از مدتی بکاشان مراجعت [کرده] و در زمان پادشاه جنت مکان شاه صفی باصفهان آمده و ضیعی و شریف شادبها نمودند، بعضی از اهل حسد بدگویی او نموده چندان التفاتی از پادشاه نیافت^۱.

میرزا صائب که بعد از بازگشت از هند در عهد شاه عباس ثانی بگرمی پذیرفته شد و عنوان ملك الشعرايي یافت، در جلوس شاه سلیمان دچار بی مهری شاه نو گشت چنانکه در تمام عمر توجتهی باو ننمود. تذکره نویسان درین مورد گناه را بر عهده صائب نهاده و از یافتن اسم سلیمان در مطلع قصیده‌یی که صائب در تهنیت جلوس آن پادشاه ساخته بود:

احاطه کرد خط آن آفتاب تابان را گرفت خیل پری در میان سلیمان را
افسانه‌یی ساختند و گفتند چون شاه سلیمان در بدو جلوس نورسته و نوخط بود ازین بیت رنجید... غافل از اینکه آن پادشاه در آغاز جلوس هنوز نام نیای خود صفی را داشت و سلیمان اسم ثانوی اوست که چندی بعد اختیار کرد، و اگر واقعاً رنجشی از میرزا صائب داشت بعکس دیگری بود.

در سنت که ایران عهد صفوی و نادری بنسبت باسند و هند خریداران سخن و دکن متاع سخن را خریداری نمی کرد، اما بهر حال پیکر در ایران شعر و ادب که در عهد تیموری و بایندری توانی داشت، هنوز

افتان و خیزان در سرزمین فردوسی و سعدی راه خود را دنبال می نمود. شاه اسمعیل و فرزندانش درست همان تربیتی را در «ادب» و «فرهنگ» داشتند که جوانان خاندانهای بزرگ عهدشان حاصل می کردند. درباره شاه اسمعیل و اشتغالش بشعر ترکی و فارسی پیش ازین سخن گفتم^۱، پسرانش تهماسب، سام، بهرام و القاص-

میرزا همگی شعر می سروده و از ادب و ترسل بهره‌ی داشته‌اند. تذکره شاه تهماسب مشهورست، در شعر «عادل» تخلص می کرد و این رباعی را در بیست سالگی هنگام توبه از حشیش و شراب و مناهمی دیگر سرود:

یکچند پی زمرتد سوده شدیم یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم^۱

سام میرزا (۸۹۸۲م) خود در تحفه سامی بسیار بشعر دوستی و شعر خوانی خود اشاره کرده و با گروهی از شاعران عهد خویش معاشرت داشته است، شعر می گفته «وسامی» تخلص می کرده و دیوان داشته است. درباره او و اثر معروفش تحفه سامی و شعرش در شمارندگه نویسان سخن خواهم گفت. برادر دیگرش بهرام میرزا (م ۹۵۵ یا ۸۹۵۶) در جوانی در گذشت، این رباعی او تناسبی عجیب بحالش دارد:

بهرام درین سراچه پر شر و شور تا کی بحیات خویش باشی مغرور
کردست درین بادیه صیاد اجل در هر قدمی هزار بهرام بگور^۲
سام میرزا این رباعی را از و نقل کرده است:

افسوس که در خیال و خوابیم همه در پرده ظلمت و حجابیم همه
بیوسنه بفکر نا صوابیم همه و ز شومی نفس در عذابیم همه

القاص میرزا که از جانب برادرش تهماسب حاکم شیروان بود، از سال ۹۵۳ بعد تا پایان زندگانی در طغیان با او بر می برد. این رباعی ازوست:

چون شیر درنده در شکاریم همه دایم بهوای نفس یاریم همه
چون پرده ز روی کارها بردارند معلوم شود که در چه کاریم همه

از پسران شاه تهماسب سلطان محمد میرزا شعر می سرود و فهمی تخلص می کرد و اسمعیل میرزا نیز شاعر بود با تخلص عادل تا نام زنگی را کافور نهاده باشند. ازوست:

شادم بخندنگ تو که ناولک فگنان را سوی هدف خویش نهانی نظری هست

۱- تذکره شاه تهماسب، برلین ۱۳۲۳، ق ۱، ص ۳۱.

۲- آتشکده، تهران، ص ۲۹؛ مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۱۹.

چون غنچه چمدانی تو که در خلوت ناری
از خنده پنهانی لعل تو توان یافت

کز بهر تو چون باد صبا در بدری هست
کز حال دل گشوده او را خبری هست

*

دوران ما را ز وصل شادان نکند
هرگز نرساند دل ما را بمراد

جز تربیت رقیب نادان نکند
کاری بمراد نا مرادان نکند^۱

پسر بهرام میرزا، سلطان ابراهیم میرزا، والی خراسان در عهد شاه تهماسب، و شاهزاده‌یی بسیار مستعد و صاحب ذوق و هنر مند بود. نستعلیق را خوش می‌نوشت، مصوری ماهر بود، در موسیقی و علم ادوار و تصنیف قول (آهنگ سازی) مهارت داشت، ساز رانیک می‌نواخت، درود گری و ساز تراشی و خاتم بندی می‌دانست. در مدت حکمرانی خراسان با شاعران و ادیبان مصاحبت داشت و آنان را تربیت و تشویق می‌کرد، کتابخانه عالی و چینی خانه‌یی ممتاز داشت. او نیز مانند بسیاری دیگر از شاهزادگان صفوی طعمه پیداد شاه اسمعیل ثانی گردید (۹۸۴ هـ). در شعر جاهی تخلص می‌کرد و صاحب دیوان بود. ازوست :

تا از سمن تو سنبل آمد بیرون
صد نساله ز من جو بلبل آمد بیرون

پیوسته ز سبزه گل برون می‌آید
این طرفه که سبزه از گل آمد بیرون^۱

پسر سلطان محمد، عباس میرزا (شاه عباس اول) که در شعر بنام خود تخلص می‌نمود، در ترغیب شاعران و نگهداشت و تشویق آنان بیشتر از همه صفویان کوشش داشت و نمونه‌هایی از رفتار نیکش با شاعرانسی از قبیل اقدسی، شفایسی، میر حیدر معمایی، فصیحی، حکیم رکنای مسیح، انیسی و نظایر آنان در تذکره‌ها ذکر شده است و در ضمن بیان حال هر يك بدانها اشاره خواهد شد. گذشته ازین

۱ - آتشکده. تهران. ص ۷۵؛ مجمع الفصحاء. ج ۱، ص ۳۹ - و نیز درباره شاعری بهرام میرزا شاه تهماسب و سام میرزا و پدرشان شاه اسمعیل بن‌گردد به «روضه السلاطین» فخری هروی، چاپ حیدرآباد سند. ۱۹۶۸ میلادی؛ همچنین درباره اشعار القاص میرزا بن‌گردد ۹۰؛ آتشکده. تهران، ص ۴۳؛ مجمع الفصحاء. ج ۱، ص ۱۰. - و درباره سخن سلطان محمد میرزا در جریغ شود به تحفه سامی، ص ۱۰.

۲ - آتشکده. تهران، ص ۵۰-۵۱؛ عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۰۹.

در دفترخانه شاهی که او داشت گروهی از منشیان و شاعران مشهور زمان مانند میرزاشانی و میرزا رضی آرتیمانی و مشرقی و میرزا شفیع خوزانی گردآمده بودند و این دفترخانه بعد از مرگ شاه عباس همچنان محل اجتماع و نگهداشت ادیبان زمان بود، و دور نیست که این پادشاه قسمتی از این کوششها را بهم چشمی با معاصر خود جلال‌الدین اکبر انجام می‌داد. وی خود نیز گاه شعر می‌سرود. ازوست:

محبت آمدوزد حلقه بردل و جانم	درش گشودم و شد تابحشر مهمانم
نه هست هستم و نه نیستم ، نمی‌دانم	که من کیم، چه کنم، کافر، مسلمانم؟
اگر مستخر کفرم که بست زبّارم	و گر متابیع دینم کجاست ایمانم؟
ازینکه هر دو نیم بلکه عاشقم عاشق	محبت صنمی کرده نامسلمانم
اگر چه هیچم و از هیچ کمترم، اما	بگانه گوهر در بای بحر امکانم
عجب که ازالم عشق جان برد عباس	که درد بر سر در دست و نیست در مانم

صادقی افشار کتابدار وی در مجمع‌الخواص گفته است که پادشاه مزبور را اگر چه بشعر گفتن تنزل نمی‌کند ولی وقتی اراده شعر گفتن کند چنین گوید:

ز غمت چنین که خوارم ز کسان کنار دارم	من و بی کسی و خواری بکسان چه کار دارم
مگذار بار دیگر بدلم ز سر گرانی	که بسینه کوه حسرت من بردبار دارم
مگشا زبان پرسش بگذار تا بمیرم	که ز جور بیحد تو گله بی شمار دارم

این بیت‌زیا نیز ازوست:

هر کس برای خود سرزلفی گرفته است زنجیر از آن کمست که دیوانه پرشدنت.^۱
از جمله کارهای سودمندش این بود که بعضی از عالمان و ادیبان را مأمور تدوین کتابی می‌کرد و هر ساله مزدی بدومی داد تا کار را پایان برد. برخی از آن مؤلفان برای آنکه دوران انتفاع را درازتر کنند تدبیرهایی می‌اندیشیدند مانند میرصدرالدین پسر میرزا شرف جهان قزوینی که مأمور تألیف کتابی بنام تذکرة الشعرا بود

۱- تذکرة نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۸-۹؛ ترجمه مجمع‌الخواص صادقی

افشار، تبریز ۱۳۲۷، ص ۵-۶؛ آتشکده، تهران، ص ۷۶-۷۷؛ دانشمندان آذربایجان، محمد

علی تربیت، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۵۳-۲۵۴.

«قرب ده سال هر ساله مبلغی کتلی از نواب کلمیاب مالک رقاب اشرف همایون ابوالمظفر شاه عباس بهادرخان خلدالله ملکه ابداً می گرفتند که تذکره را تمام کنند...»^۱... او بقول نصرآبادی با آنکه «کم متوجه خواندن و نوشتن شده بود اما بقدرت ادراک در نظم و نثر تصرفاتی می نمود که فصحا و بلغادر آن حیران بودند»^۲ و این نکته که نصرآبادی بدان اشاره کرده از ظرافتها و لطیفه گوییهای آن مرد هوشمند باشاعران عهد بحقیقت می پیوندد. مثلاً روزی شکوهی همدانی و میر-الهی همدانی در «قهوه خانه عرب» در اصفهان نشسته بودند، شاه عباس بدانجا درآمد و از شکوهی پرسید «که چکاره ای» و چون او خود را شاعر معرفی کرد از وی شعری خواست، شکوهی این بیت خود را خواند:

ما بیدلان بیخ جهان همچو برگ گل پهلوی یگدگر همدر خون نشسته ایم
شاه عباس او را تحسین کرد ولی گفت که مانده کردن عاشق برگ گل
«اندکی ناملایم است»^۳؛ آنگاه از میرالهی پرسید که تخلص شما چیست؟ گفت:
الهی. شاه دست بر سر میر گذاشت و گفت: «الهی»^۴.

یکی دیگر از شاعران عهد او زمانی یزدی^۵ بود که دیوان خواجه حافظ را جواب گفت و نسخه‌ی به همراه نامه‌ی برای پادشاه فرستاد و نوشت که «دیوان خواجه را جواب گفته‌ام» پادشاه عباس بالای نامه‌اش پاسخ داد که «جواب خدا را چه خواهی گفت»^۶ وی در نهمین سال پادشاهی خود شانی تکلو را در برابر ستایشی که از علی بن ابی طالب کرده بود، بزرگشید^۷. این بخشش شگفت‌انگیز که نشانه‌ی از

۱- از گلستان هنر قاضی احمد بن میرمنشی قمی، نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی،

گلچین معانی، ج ۱ تهران ۱۳۲۸، ص ۲۶۷.

۲- تذکره نصرآبادی، ص ۹.

۳- تذکره نصرآبادی، ص ۲۳۹.

۴- ایضاً همان کتاب، ص ۲۵۵.

۵- درباره‌ی او و الیهی همدانی در بخش شاعران سخن خواهم گفت.

۶- تذکره نصرآبادی، ص ۲۴۵.

۷- عالم آرای عباسی، ص ۵۱۵-۵۱۶؛ تذکره نصرآبادی، ص ۸-۹.

تجدید سیاست دینی شاه اسمعیل و شاه تهماسب بود، بعضی از شاعران دیگر را رنجیده خاطر ساخت، چنانکه ملاعجزی تبریزی که بوسیله ملاعلیرضای خوشنویس در مجلس شاه عباس راه یافته و از ملازمان او شده بود «روزی در محوطه طوبله قزوین که حرف بزرگشیدن ملاشانی در میان افتاد... گفت چرا مرا بزرگی کشی که به از ملاشانیم؟» و شاه عباس بمتاسبت مقام و محل در پاسخ او گفت: «ملاشانی در خزان بود، چون تو در طوبله ای ترا با سر گین باید کشید!» او چنانکه در ذکر حالش نوشته اند گاه غزلی را برای جوابگویی طرح می کرد و خود نیز در آن شرکت می نمود. اظهار نظر او درباره معما که نوع رایجی از شعر در آن روزگار بود، و نصرآبادی نقل کرده بامزه است. شاه می گفت: «معما بلندگر چینی ختایی می ماند که سرپوش بر سر داشته باشد و گرسنه بی بگمان اینکه طعامت سرپوش بر آرد و پراز گاه بنظر آید!» و حق با اوست.

شاه عباس ثانی هم که پاره‌یی از خوبیهای نیارا بارث داشت درباره اهل ادب و دانش و سخنوری توجهی می نمود و آن دیگران اگر احياناً چنین می کردند پیروی از سنت می نمودند نه اظهار علاقه، چه اشتغالات آنان بطلبهای دیگری بود که مشهور است.

بر رویهم توجه و علاقه پادشاهان صفوی بشعر و ادب کم و صاحب قدرتان محلی نسبت بدلنمود گیهایشان به «اهل عمامه» ناچیز بوده است و اگر بخواهیم آنها در کتفی برابر آنچه در هند بود بنهیم حاصلی که ازین مقایسه بدست می آید بگفتن نمی آرد؛ و ظهور شاعران متعدد را در عهد صفوی در واقع مدیون ادامه سنت عهد تیموری و شوق انگیزی بازار هند و نیز توجه چندتن معدود از صاحب قدرتان محلی ایران نسبت باهل علم و ادب هستیم.

از جمله این صاحب قدرتان مشوق غیاث الدین محمد میومیران و پسرش شاه خلیل الله از بازماندگان خاندان شاه نعمه الله ولی در ایرانند که بسبب وصلت

باخاندان صفوی اهمیت و اعتباری خاص داشتند و در یزد بساط حکومتی شاهانه گسترده بودند^۱. اینان درست بهمان آیین پادشاهان شاعران را می‌پرورده و در جشنها و روزهای بار از آنان شعر می‌شنیدند، و خاندان حکومتی همزمانشان در کرمان یعنی ولی سلطان افشار و پسرش بکتاش بیگ که دختر میرمیران را بزنی داشت مانند خویشاوندان یادشده خود در تربیت سخنوران دیار خویش و نگهداشت آنان می‌کوشیده‌اند.

همزمان با این دو خاندان حاکمی بفرمان شاه طهماسب در کاشان بسر می‌برد بنام محمد سلطان که در ایام حکومت او اهل نظم رعایت بسیار می‌یافته‌اند و شعر و شاعری در شهر مذکور رواج تمام داشته‌است^۲ و یکی از علت‌های اصلی کثرت عدد شاعران کاشان در سده دهم و بعد از آن وجود همین مرد شعر دوست و تشویق و تربیت او بوده‌است.

چنانکه در شرح حال شاعرانی چون نصیحی و اوجی و مشرقی و ناظم‌هروی و شوکت بخاری خواهیم دید^۳، خاندانی از طایفه شاملو درهرات چندین شاعر استاد را در کنف حمایت و تربیت داشت. ازین خاندان حسینخان، پسرش حسنخان و نوادگانش عباسقلی‌خان و صفی‌قلیخان دیرگاهی از عهد صفوی درهرات حکومت داشته و چندتن از آنان شعر پارسی می‌سروده و شاعران را می‌پرورده و بساختن منظومه‌هایی می‌گماشته‌اند. از این خاندان در ذیل نام حسنخان شاملو (م ۱۰۴۰ هـ) در بخش شاعران با تفصیل بیشتر سخن خواهم گفت.

از همین‌گونه قدرتمندان محلی بوده‌اند مرتضی قلی‌خان پُولاک و پسرش محمد قلیخان حاکم شبانکاره فارس^۴؛ و خان احمد گیلانی و مانند گانشان.

۱- دربارهٔ آنان بنگرید به: جامع مفیدی، ج ۳، تهران ۱۳۲۰، ص ۶۰ بعد و نیز

رجوع کنید بشرح حال و حسی باقی در همین جلد.

۲- تذکره میخانه، تهران، ص ۱۸۱.

۳- و نیز بنگرید به تذکره نصرآبادی، از ص ۲۰ بعد

۴- بنگرید به همین جلد ذیل نام مرشد پروچردی؛ و نیز تذکره میخانه، ص ۵۹۸؛ و

مآثر رحیمی ج ۳، ص ۷۸۱ بعد.

این خان احمد گیلانی^۱ پسر سلطان حسن کارکیا و از سلسله یی از پادشاهان محلی بود که در ولایت بیه پیش گیلان حکومت داشتند و بسبب خدمتی که هنگام پناهندگی شاه اسمعیل بدان ولایت کردند محل عنایت وی و شاه تهماسب بودند، چنانکه همین خان احمد در سال ۹۴۳ هـ با آنکه کودکی یکساله بود پس از مرگ پدرش سلطان حسن بفرمان شاه تهماسب بجای او منصوب گردید و چند سالی بعد حکومت همه گیلان یعنی دو قسمت بیه پس و بیه پیش بدست او افتاد لیکن بغرور جاه بر خداوند گار خویش عصیان ورزید و از نیروی بسال ۹۷۲ مقید و در قلعه قهقهه و سپس در قلعه اصطخر زندانی شد و همچنان در حبس بود تا آنکه سلطان محمد خدا بنده پادشاه بهنگام جلوس خود (۹۸۵ هـ) او را آزاد ساخت و با خود بتزوین برد و خواهر خود شاهزاده مریم سلطان را بعقد وی در آورد و او همچنان در گیلان حکومت داشت تا بسال ۱۰۰۰ هـ از بیم شاه عباس بجاك عثمانی گریخت و آنجا بسال ۱۰۰۵ هـ در گذشت.^۲

خان احمد مردی ادیب و عالم بود. در ادب و شعر و موسیقی و هیئت و حکمت دست داشت و با صاحبان این فنون معاشرت و مصاحبت می نمود و درگاه اویکی از بزرگترین محلهای اجتماع دانشمندان و شاعران پارسی گوی در ایران

۱- درباره او بنگرید به:

* عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۱۰-۱۱۳ و ۱۳۵ و ۱۶۸ و ۱۷۵ و ۲۲۳ و موردهای دیگر از آن کتاب.

* تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی، تهران ۱۳۲۹، ص ۲۱ بیعد.

* تذکره میخانه، ص ۲۵۳ بیعد (متن و حاشیه).

* نتایج الافکار، ص ۳۵-۳۶.

* خلاصه الافکار، خطی.

* آتشکده، تهران، ص ۲۱-۲۲ (متن و حاشیه).

* ترجمه مجمع الخواص، تبریز، ۱۳۲۷، ص ۱۲-۱۳.

* مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۸.

۲- سال مرگش در نتایج الافکار و آتشکده و مجمع الفصحاء با شنباه ۹۲۰ ثبت

قله است.

بود. وزیرش مولانا عبدالرزاق پدر حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی بود که ذکرش گذشته است، مدتها صدارت خان را برعهده داشت، و از دانشمندان معروف عهد خود بود. حکیم عبدالرزاق پس از مقید شدن احمدخان در سال ۹۷۴ بفرمان شاه تهمااسب مأخوذ و در قلعه الموت محبوس شد و همانجا در گذشت. — بهر حال گیلان در دوره شکوه و جلال خان احمد از مرکزهای اجتماع شاعران و ادیبان و عالمان بود لیکن چون او دوبار مقید و محبوس گردید آن اجتماع ارزشمند و بار دستخوش تفرقه شد و بعضی از آنان که در این جمع بودند ناگزیر بهندوستان پناه بردند، مثلاً بعد از ۹۷۴ که گیلان بدست سپاهیان شاه تهمااسب افتاد حکیم مسیح‌الدین ابوالفتح پسر مولانا عبدالرزاق مذکور با برادران خود پس از چندی سرگردانی در ایران بهند رفت و بدرگاه جلال‌الدین اکبر پیوست، یا حکیم فغفور لاهیجانی و حباتی گیلانی بعد از برچیده شدن بساط خان احمد راه‌هند پیش گرفتند و آنجا علم شهرت برافراشتند، چنانکه در ذکر حالشان خواهید دید. از ملازمان معروف دیگر خان احمد مولانا عبدالجبار استرآبادی خوشنویس و ادیب بود^۱ و دیگر حکیم کمال‌الدین شیرازی^۲ و دیگر محمد مؤمن هودنواز موسیقی‌شناس^۳ و جز آنان.

خان احمد شعر می‌سرود و «احمد» تخلص می‌کرد و بهمین سبب نامش را در تذکره‌ها به‌مراه دیگر شاعران می‌یابیم. ازوست:

بخت و آرون، دوست دشمن، یازباری دہگرت
 نیست دوران آنچه دہدی، روزگاری دہگرت
 بر مراد خاطر اخبار خواهد خواریم
 دشمنان را پیش آن مه اعتباری دہگرت
 سوزدم دل در چمن هر گه که بینم لاله را
 کز غم عشق تو او هم داغداری دہگرت
 نیست جرمی نا کشی ای مه من دیوانه را
 بی گناهم، گر تو خواهی کشت کاری دہگرت

۱- عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۱۷۵.

۲- ایضاً همان کتاب، ص ۱۶۸.

۳- ایضاً، ص ۱۹۱.

- *
 هزار طمن ز مردم شنیده خواهم رفت
 که پشت دست بدندان گزیده خواهم رفت
- *
 صبح وصال گرندمد کار مشکلت
 محرومیم زدولت دیدار مشکلت
 از محنت حیات که بسیار مشکلت
- *
 زمانه مرهم ریشی نمی نهد بر دل
 مراست طاقت يك ناله دگر احمد
- *
 وز جور زمانه بین که چون می گریم
 در قهقهه ام و لبك خون می گریم
- *
 ایام شباب رفت و خیل و حشمش
 خم گشته قدم ز پیری و من ز عصا

سخن گفتن درباره همه اینگونه قدرتمندان محلی کار را بدر از می کشاند، و چون هنگام مطالعه درباره دانشمندان و مؤلفانی که پیش ازین دیده اید، یا درباره سخنورانی که بعد از این خواهند آمد، بنام اینگونه بزرگان بازمی خورید، همین اشاره کوتاه را درباره چند نمونه از آنان کافی می دانم.

در همان روز گار که شاه اسمعیل صفوی منخلص بخطایی خواندگاران سخنور
 سرگرم ایجاد دیوان ترکی خود بود، خواندگار آروم سلطان -

۱- ایهاست بد ز قهقهه که در آن محبوس بود.

۲- بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، ص ۱۳۶-۱۳۷.

۳- پیش ازین دیده ایم که «خواندگار» یا «خوندگار» (= خداوندگار) عنوان خطایی سلاطین عثمانی، بود.

سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هـ) دیوان فارسی خویش را ترتیب می‌داد در حالی که بعکس بنیانگذار سلسله صفویه از وی شعر ترکی بسیار کم و گویا تنها یک بیت روایت شده است. درباره شاعری و ویرش سلطان سلیمان خان قانونی (۹۲۶-۹۷۴هـ) متخلص به «مجیب» پیش ازین^۱ سخن گفته‌ام و تکرار آن در اینجا شایسته نیست. تنها این نکته را باید یادآوری کنم که نسخه دیوان فارسی سلطان سلیم که در جلد گذشته از قول فخری هروی مؤلف روضة السلاطین بدان اشاره نموده‌ام در کتابخانه ملی پاریس از نظر گذشت^۲ که در حدود یک هزار و پانصد بیت از قصیده (درستایش خدا و پیامبر) و غزلست که در آنها گاه سلیم^۳ و گاه سلیمی^۴ تخلص کرده است، و از آن برای تنظیم فائده این سه غزل نقل می‌شود:

بر سر کوی غمت حشمت سلطانی ما
حق علیمت کز آنست پریشانی ما
سر خط عشق ازو شد خط دیوانی ما
بجز این نیست در ایام پشیمانی ما
عشق آن عارض و غم خوردن پنهانی ما
گوبداندند مه و مهر پر یخوانی ما
همه آساق گواپی بمسلمانی ما

ای ز سودای سر زلف تو حیرانی ما
شانه سنبل مشکین تو شد پنجه غیر
هر دو زلفت که بود مطلع دیباچه حسن
دور از خالک درت رونق شاهی جستیم
یارب از غیر نهان دار جو سر ابدی
صید کردیم با فسون سخن خوبان را
چون نسیمیم کم آزار سلیمی کدهند

*

ماهرویان را ملال ماه رویی دیگرست
کآ تشم در جان ز عشق عشوه جویی دیگرست
بیدلان را بیز با هجر تو خوویی دیگرست
گرچه اورا دل بسویی رو بسویی دیگرست

در دلم باز از غم تو گفت و گویی دیگرست
جلوه خوبی مزنی ای شمع بر چشم بسی
گر ترا خو با جفا و جور و بیدادی شدت
چون سلیمی بکدل و بکروی عشق آن مهم

۱- همین کتاب، ج ۲، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۲- نسخه خطی فارسی شماره (350 Ancien fonds persan)

۳- سلیم خعم - بیدل چه داند این حالت

۴- سوخت از حسرت سلیمی رحم کن بر حال او

که از ظهور الهیت فتح لشکر ما

ما من تا کی فروزی آتش رخسار را

*

روزی که شود خاک ره یار سر من
گفتم که مگر خال لبث نقطه جانست
پامال غمم کرد قد دوست چو سایه
صراف بسی وصف درو گوهر خود گفت
گفتی نبود عاشق زاری چو سلیمی

ترسم که برد باد ز کویش اثر من
لب بست که نشست مگس بر شکر من
یعنی که بجایی مرواز خاک در من
خندید که بهتر نبود از گهر من
احسنت، زهی دلبر صاحب نظر من

پسر و جانشین سلطان سلیم، یعنی سلیمان قانونی هم با همه اشتغالهای نظامی و سیاسی «گاهی بنظم اشعار خاطر شریف خود را می گماشت»، و این دو پادشاه که نام برده ام درست معاصر و معارض دو پادشاه بزرگ صفوی یعنی شاه اسمعیل و پسرش شاه تهماسب بودند و سنت پارسی گوئی و پارسی سرایی و ترغیب صاحب سخنان فارسی را از عثمانیان پیشتر از خود بعهد صفوی کشانیدند و بعد از آنان این سنت همچنان نادیر گاه از دوره مورد مطالعه ما امتداد داشت و نه تنها خاندان سلطنتی بلکه رجال و بزرگان کشور و خاندانهای معروف و نیز مشایخ صوفیه مولویه و بکتاشیه، در روم و بعضی از کشورهای تابع عثمانی بزبان و ادب پارسی توجه و اشتغال داشته آنرا بعنوان يك زبان اشرافی می آموخته و بگرد آوردن نسخه ها از شعر پارسی می برداخته و بانشاء و ترسل بدین زبان آشتایی حاصل می نموده اند، ولی نه دل نمودگی خوانندگان پارسی و پارسی گوئی بیادشاهان هند و ایران می رسیده و نه استقبال پارسی گویان بدرگاه آنان و بزرگان در گاهشان (مگر در آغاز عهد صفوی و در بحبوحه کشتار و آزار سنیان و عالمان و ادیبان سنی چنانکه دیده ایم)، زیرا آنان هم همان تعصب صفویان را بنوعی دیگر و در مقام واکنش نسبت بسیاست قزلباشیه، داشته اند، و از این روی «باب عالی» و در گاههای وابسته بآن نمی توانستند پناهگاههای دلپذیری برای آزاد اندیشان باذوق ایرانی باشند. ازین گذشته هر چه بر عمر سلسله آل عثمان افزوده گشت بهمان نسبت توجه آنان و اهل روم از پارسی کاسته و برتر کی

اضافه شد. بیشتر شاعران پارسی گوی عهد صفوی هم که در روم بسر می بردند بقصدها و خواسته های ویژه درباری، خاصه سرودن منظومه هایی بشیوه حماسه های تاریخی در ذکر پیروزیها و جهانگشاییهای خوانندگان، مورد استفاده قرار می گرفتند و از نیروی نام گروهی از آنان راهنگام سخن گفتن درباره حماسه های تاریخی خواهیم دید.

باغلبه از بکان و دیگر سلسله های مغول نژاد بر آسیای مرکزی
ترکان پارسی گوی و بر افتادن قطعی حکومت تیموریان، رونق و رواج زبان و ادب فارسی در آن سامان آغاز کاستی و نقصان کرد؛ ولی هنوز در عهد صفوی و خاصه در نیمه نخستین آن عهد خاندانهای ریاست و امارت در آن دیار بر رسم گذشته بازبان فارسی آشنایی داشته^۱، بدان زبان شعر می سروده و مؤلفان و شاعران پارسی گوی را در خدمت نگاه می داشته و بحال و نعمت می نواخته اند. پیداست که پناه جستن گروهی از ادیبان و مؤلفان سنتی مذهب ایران هم که از بیم قزلباشان بدان دیار روی آورده بودند، بر میزان این رونق و روایی می افزود^۲، و گذشته از اینها بعضی از خانان و خان زادگان آن سامان که معمولاً از شعبه های حکام مغول نژاد بوده اند، خود بزبان فارسی شعر می سروده و یا شاعری را با این زبان آغاز می نموده اند و از آن جمله اند محمد شهبانی خان معروف به «شیک خان» (۹۰۶-۹۱۶هـ)؛ عبدالله خان (۹۲۰-۹۴۶هـ) بن محمود خان، برادرزاده شیک خان؛ عبداللطیف خان (۹۳۷-۹۵۹هـ)؛ رستم خان بن جانی بیگ (۹۶۸-۹۹۱هـ)؛ عبدالعزیز بهادر خان (۹۳۷-۹۵۴هـ)؛ پسر عبیدالله خان؛ سلطان ابوسعید خان (۹۷۵-۹۸۰هـ) بن کوچکنوجی خان؛ جوانمرد علی خان (۹۸۰-۹۸۶هـ) پسر سلطان ابوسعید خان، و گروهی دیگر از بنگونه خانان که ذکرشان در پاره یی از تذکره ها آمده و از هر یک اشعاری نقل شده است^۳.

۱- بنگرید بهمن کتاب، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲- همین جلد، ص ۵۰-۵۱.

۳- رجوع شود به:

• تحفه سامی، تهران ۱۳۱۲، ص ۱۹-۲۰.

از میان این خانان که بر شمرده ام عبیدالله خان از يك متخلص به «عیدی»

شعر ترکی و فارسی بسیار داشت. ازوست :

از چه روبامن مسکین نظری نیست ترا	مردم از هجر زحالم خبری نیست ترا
جانب غیر چرا می نگری از ره لطف	گوشه خاطر اگر بادگری نیست ترا
سرم ای سروشهی خاک رهن گشت و هنوز	گاهگاهی ب سرم چون گذری نیست ترا
ریخت خون جگرم از ره دیده برهن	تا نگویند رقیبان جگری نیست ترا
در ره عشق عیدی چو گذشتی از جان	راسترو ره که درین ره خطری نیست ترا

*

بوی ارباب وفا از گل ما می آید	کعبه ز آنرو بطواف دگ ما می آید
نیست سر منزل ما لایق هر نااهلی	هر که اهلت بسر منزل ما می آید

*

ای قوم که از شما وفایی نرسد	بر خلق خدا بجز جفایی نرسد
سهلست اگر سر شما می آرند	باید قدم شما بحایی نرسد

*

گرز مردم بتو آزار رسد باکی نیست	جهد کن کز تو بمردم نرسد آزاری
---------------------------------	-------------------------------

و از عبدالله خان ثانی این رباعی لطیف شایسته نقلست :

دور از تو که آتشم بجان می بیچد	در دامن دل پای فسان می بیچد
--------------------------------	-----------------------------

←

* دروخته السلاطین فخری هروی، حیدرآباد سند، ۱۹۶۸ میلادی، ص ۲۳ بیعد.

* عرفات عاشقین، تقی الدین اوحدی، خطی.

* مذکر الاحیاب نزاری بخاری، خطی. درباره این کتاب بنگرید بتاریخ تذکره های

فارسی، گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، از ص ۲۲۰ بیعد، و بویژه فهرست شاعران از میان پادشاهان که در ص ۲۳۲ نقل شده است.

* آتشکده آذر، تهران، ص ۷۸ و ۷۷.

* میخانه، تهران ۱۳۲۰، ص ۵۷۲-۵۸۳.

* مجمع التصحاح، ج ۱، ص ۴۰ و ۳۹ - و جز آنها ...

ز آنگونه زغمات بجان می پیچم کز رشک بخویش آسمان می پیچد
 و این بیت زیبا در میان بیتهایی که از عبدالعزیز خان ترکستانی پسر نذر محمدخان
 صاحب بلخ^۱ و معاصر شاه عباس صفوی نقل کرده اند، سزاوار حفظست:

سبک خرام ترازباد در چمن بگذر بیای گل منشین آنقدر که خارشوی
 و از رستم خان شیبانی پسر جانی بیگ سلطان بن سلطان ابوالخیر خان این قطعه
 مشهورست^۲:

با آنکه جز گناه نکردم دمی مرا بی نعمتی نماند در ایام زندگی
 آنکو بفضل خویش مرا عقل و جان بداد ز آن پیش کآید از من بیچاره بندگی
 شاید که لطف بازنگیرد بوقت مرگ هنگام بسی کسی و زمان فگندگی

نخستین نتیجه تشویقها و ترغیبهایی که از طرف اکثر شاهان
 احوال شاعران و رجال عهد، از هر جانب خاصه در شبه قاره هند، نسبت
 بسخنوران می شد آن بود که هر که طبعی داشت بشاعری پرداخت و درین راه
 تمرین کرد و در انجمنهای شاعران و محفلهای آنان حضور یافت تا نامی بر آورد و
 بمرکزهای قدرت و ثروت راه یابد؛ و این امر سبب فزونی شاعران در عهد مورد
 مطالعه ما گردید که از میان آنان عده کثیری صاحب دیوان شدند. اتفاقاً این حالت
 در دنباله وضعی قرار گرفت که در پایان دوره تیموریان پدید آمده و بفزونی عدد
 شاعران انجامیده، و اثر آن هم درست در پایان دوره بایندری و آغاز عهد صفوی
 آشکار شده بود.

این شاعران فراوان همگی درس خوانده یا از خاندانهای دانش و ادب
 نبودند، عده بی از آنان را می شناسیم که برسم دوران تیموری^۳ از میان پیشوران
 برمیخاستند، خواه آنکه از پیشه خود دست بازداشته و تنها بشاعری پرداخته باشند

۱- مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۳۹.

۲- مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۲۹ بنقل از مذکر الاحباب نثاری بخاری.

۳- بنگرید بهمین کتاب، ج ۲، ص ۱۶۱ (حاشیه) و ص ۱۷۰-۱۷۲.

و خواه در همان شغل و کار نخستین باقی مانده باشند. از میان این طبقه گاه شاعران نامداری مانند خواجه حسین ثنایی و خواجه شاپور تهرانی پدید می آمدند اما بدیهیست که همگی را توانایی ارتقاء به چنین مقامها و مرتبه‌های بلند نبود.

اینگونه پیشوران شاعر بسیار و بعضی از آنان قابل ذکرند مثل آقامسیب چیت‌گر^۱، و محمد طاهر نقاش^۲ که شغلشان از عنوانشان پیداست؛ میرزا جانی عزتی در دفترخانه شاهی کار می کرد و «در آن مرتبه نهایت راست قلمی بعمل می آورد» ولی پس از چند گاهی ازین شغل دست بازداشت^۳. میرالهی همدانی شاعر صاحب دیوان مشهور مدنی در اصفهان قهوه‌چی بود و سپس بهند رفت. دوستش ملاشکوهی شاعر نیز همکار او بود^۴. شغل شاغل شاپور تهرانی بازرگانی بود چنانکه در ترجمه حالش خواهید دید. منصف شیرازی برادر مقیم و شریفا اگرچه در شعر شهرت داشت لیکن زندگانی بی‌بازارگانی می گذراند^۵. زکی همدانی (۱۰۳۲ هـ)^۶ که از شاعران نامدار عهد خود بود بادیوانی قریب به پنجهزار بیت، بقول صادقی افشار در مجمع الخواص بنگلگری اشتغال داشت و با کسب خود امرار معاش می کرد و گویا بعلمت همین مناعت طبع بود که نه بخدمت خود در دستگاه محمدقلی خان پرنالک در شیراز ادامه داد و نه باوجود سفر بدکن چندان زمانی در آنجا باقی ماند و بهمان شغل که بقول صادقی بیگک «کم سود پرزحمت» بود بسنده کرد. ملا علی نقی قمی منگلکس به «قسمت» از شاعران او اواخر عهد صفوی

۱- تذکره نصرآبادی، ص ۳۶۹.

۲- ایضاً ص ۳۷۰.

۳- ایضاً ص ۲۵۶.

۴- ایضاً ص ۲۵۵.

۵- ایضاً ص ۲۵۱.

۶- درباره او بنگرید به: عرفات العاشقین اوحدی بلیانی، خطی؛ ترجمه مجمع-

الخواص صادقی افشار ص ۲۰۸؛ تذکره نصرآبادی ص ۲۳۶ - ۲۳۷؛ تذکره میخانه ص

۵۸۰-۵۸۷؛ نتایج الاینگار ص ۳۰۲-۳۰۴.

بنا بود^۱، و استاد محمّد رضا خوانساری کارگری می نمود^۲، و امیر بیگ معاصر شاه صفی و شاه عباس ثانی قصّایی داشت^۳ و ملا قدرتی اصفهانی بترازی^۴ و ملک محمّد اصفهانی صحافی^۵ و امیر جعفر کاشی معلّمی^۶ و محمد طاهر اصفهانی شعر- بافی می کرد^۷ و ازینگونه شاعران که هر يك با پیشینی امرار معاش کنند بسیار بودند و در میان آنان بعضی در صف هنرمندان معروف عهد خود قرار داشتند مثلاً صادقی بیگ افشار کتابدار شاه عباس که بعد ازین درباره او سخن خواهد رفت خوشنویسی بود که بازرگانان هر صفحه از رقم او را سه تومان می خریدند و بهندوستان می بردند^۸؛ و رمزی که شرح حالش را خواهید دید مثبت کار ماهری بود^۹.

اشتغال اینهمه از اهل حرفه و صنعت بشعر صریحاً معلوم می دارد که چگونه آرزوی شاعری برای نمودن برتری نفسانی، همه دلها را فرو گرفته بود. برای بعضی شغل شاغل بود و برای برخی دیگر وسیله تفریح خاطر، و حتی بعضی ازین گویندگان که نامشان بخشنامه رار در تذکره ها گردان شده در خواندن و نوشتن چندان مایه ور و توانا نبودند و مهارت در شاعری را بیشتر از راه معاشرت با شاعران و بحفظ داشتن گفتار این و آن و بصرافت قریحه و طبع کسب می کردند.

اما آنانکه شاعری شغل و پیشه اشان بود بی زحمت و تعب تحصیل و تمرین بمقام بلند خود نمی رسیدند و مقبول خاص و عام نمی شدند. گاهی این تحصیل و تمرین در يك خانदान بتمامی انجام میشد. مثلاً پسران ملا شمسایعی منصف و مقیم او شریفا همگی شاعر بودند^{۱۰}

۱- تذکرة نصر آبادی ص ۳۶۸.

۲- ایضاً ص ۳۸۱.

۳- ایضاً ص ۴۱۹.

۴- ایضاً ص ۴۲۱.

۵- ایضاً ص ۲۲۳.

۶- ایضاً ص ۲۹۷.

۷- ایضاً، ص ۴۲۳.

۸- ایضاً ص ۳۹-۴۰.

۹- ایضاً ص ۳۷۳.

۱۰- ایضاً ص ۲۵۱.

و عظیما و مقیما و کریمای پسران ملاقیدی شعر را از پدر آموختند^۱ و میرسنجر کاشانی زیر دست پدرش میرحیدر معتمایی تربیت شد^۲.

بهر حال، هر شاعری استادی داشت و او کارهای شاگرد را می‌دید و او را امتحان می‌کرد و نظر خود را درباره کیفیت کارش می‌گفت یا باو یاد می‌داد چه کند و چه دیوانهایی را بخواند تا نقصها و ناهمواریهای طبع خود را از میان ببرد و بقول خودشان طبعش گشاده شود. نمونه دادن درین مورد دشوارست و بهتر آن می‌دانم که بشرح حال شاعران در همین جلد بنگرید، با این حال بد نیست بدانید که میرزا امان‌الله امانی ملقب به «خان زمان» معاصر شاهجهان در شاعری شاگرد «مرشد خان»^۳ بود و خان مرشد غزلهایش را ارزیابی می‌کرد و عیب و هنرش را می‌نمود. امانی در پایان یکی از غزلهای خود گوید:

ای امانی سوختی تا بخته شد مغز سخن مرشد ما این غزل را خام می‌گیرد هنوز^۴

شکیبایی اصفهانی (م ۱۰۲۲) شاگرد میر صبری روز بهان اصفهانی بود و صائب تبریزی شاگرد حکیم رکنای مسیح (م ۱۰۶۶)، و غنی کشمیری (م ۱۰۷۹) شاگرد فانی، و نورس دماوندی (م ۱۱۰۵) و میرنجات (م ۱۱۲۶) و ملا محمد سعید اشرف مازندرانی و راقم مشهدی و جوایب تبریزی و تأثیر تبریزی از شاگردان صائب (م ۱۰۸۱) بوده‌اند؛ سرخوش (م ۱۱۲۷) شاگرد منعم حکاک شیرازی و ماهر اکبر آبادی و موسوی خان فطرت بود و در همان حال با ناصر علی سهرندی (م ۱۱۰۸) که از او بسال بزرگتر بوده طرح معاشرت ریخت تا از محضر او نیز فایده برگیرد.

اگر شاعری در نزد استادی زانوی ادب بر زمین نمی‌زد و مدارج شاعری را زیر نظر او نمی‌پیمود، اگر چه بمرتبه استادی هم می‌رسید بر او طعن می‌زدند و از او عیب می‌جستند چنانکه در احوال خواجه حسین ثنائی می‌بینیم.

۱- تذکره نصرآبادی، ص ۳۱۵-۳۱۷.

۲- بشرح حالش در همین کتاب و همین جلد مراجعه کنید.

۳- بشرح حال او درین مجلد بنگرید.

۴- تذکره میخانه، حاشیه ص ۷۶۶.

بیشتر شاعران بجز استاد معینی که داشتند سعی می کردند با حضور در جرگه شاعران خود را ورزیده و از رموز فن آگاه کنند. این جرگه‌ها در بعضی از شهرها بصورت اجتماع عادی سه یا چهارتن و بیشتر و کمتر درمی آمد که در خانه‌یی و مکتبی و دکانی تشکیل می شد. مثلاً میرزا قوام‌الدین آصفخان که ترجمه حالش را ذیل عنوان «جعفر» در همین جلد خواهید دید پیش از سفر هند در مکتب‌خانه ملاخلیل قاری در قزوین با او و با میرزا سلمان حسابی و ضمیری اصفهانی ملاقات و مشاعره داشت. وی در آن اوان دیوان شرف جهان^۱ را تتبع می کرد تا طبع خود را تربیت نماید، پس «پاره‌یی از اشعار خود بر آن خردمندان فرو خواند... آن سه عزیز^۲ بعد از استماع ابیات رنگین آن سخن آفرین آواز تحسین باوج عبتین رسانیدند، مولانا ضمیری گفت... در مقابله این فرد میرزا شرف جهان چه فرموده اید که:

اوراق گل ز حرف وفا ساده یافتم بر حال بلبلان چمن خون گریستم

چون جعفر بیگ بر منانت این بیت مطلع شد از گفته‌های خود پشیمان شده در ساعت اوراق اشعار خود را در آب آن حوض که با عزیزان مذکور در کنار آن نشسته بودند شست.^۳ همین جعفر بیگ آصفخان بر اثر چنین تمرینها و تتبع سبکها و دیوانها توانست در زمره شاعران معروف عهد خود در آید چنانکه شبیرین و خسرو اورا بهترین منظومه‌یی دانسته‌اند که با اقتفاء از نظامی ساخته شده.^۴

نمونه دیگر دکان طراح میر محمود طرحی شیرازی (سده دهم) بود که گروهی از شاعران شیرازی عهد در آن گرد می آمدند مانند غیرتی شیرازی، عرفی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی مورخ، میر ابوتراب محروم‌رازی، تقیای ششتری، رضای کاشی و تقی‌الدین محمد اوحدی بلیانی

۱- شرح حالش را در بخش شاعران از همین جلد بخوانید.

۲- مقصود خلیل قاری و حسابی و ضمیر است که در متن دیده‌اید.

۳- تذکره میخانه ص ۱۵۷-۱۵۸.

۴- هنگامی که شرح حال جعفر در همین جلد.

سؤلف تذکره عرفات عاشقین، اوحدی بلیانی در شانزده سالگی خود (= ۸۹۸۹) در این اجتماع راه یافت و شعر خود را بر حاضران عرضه کرد لیکن بعزت حدائق سن دعوی او را نپذیرفتند و شعر را از او نداشتند. پس عرفی از باب امتحان اوحدی غزلی را از دیوان امیر خسرو دهلوی طرح کرد و او آنرا در همان مجلس جواب گفت و روزهای بعد که غزلهای بابافغانی در همان محفل طرح می شد، اوحدی نیز در استقبال و جوابگویی شرکت می نمود.

از جایهایی که اینگونه محفلهای انس شاعران در آن بسیار تشکیل می شد قهوه‌خانه بود. در عهد صفوی قهوه خانهای بسیار در شهرهایی چون اصفهان و شیراز دایر بود. چنین محفل وقت گذرانی و استراحت نخستین بار در سده نهم هجری (قرن پانزدهم میلادی) در عربستان دایر شد، و آن پس از بردن قهوه از حبشه بدابجا بود. مردم درین محفل گرمی آمدند و قهوه می نوشیدند و بعضی سر گرمیها مثل بازی شطرنج و رقص و سماع و امثال این کارها می پرداختند. احداث اینگونه جایها بزودی در خاک عثمانی و مصر باب شد و از آنجاها در سده دهم (سده شانزدهم میلادی) بایران و بارو با سرایت نمود.

قهوه خانهای اصفهان از عهد شاه عباس تا پایان دوران صفوی متعدد و محفل اجتماع طبقات مختلف بود، شاه عباس شخصاً در بعضی از آنها حضور می یافت و با حاضران بگفت و گو و مطایبه می پرداخت چنانکه درباره شکوهی یزدی والهی همدانی دیده‌ایم^۲ و باز هم بجای خود خواهیم دید. درین قهوه خانها غالباً شاعران بدیدن یگدیگر می رفته و باهم درباره شعر سخن می گفته و غزلهای خود را عرضه می نموده و یا بطرح غزلهایی از استادان برای جواب گفتن می پرداخته اند. روزی زلالی خوانساری که ترجمه حالش را خواهیم آورد، بقهوه خانه رفت در

- ۱- سرگذشت طرحی شیرازی مستخرج از عرفات العاشقین اوحدی بلیانی، در تاریخ تذکره های فارسی، احمد گلچین معانی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۱-۲۲.
- ۲- برای کسب اطلاع بیشتر درین باب بنگرید بآنسیکلو پدی لاروس (Larousse).
- ۳- و نیز رجوع شود ب تذکره نصر آبادی ص ۲۳۹ و ۲۵۵.

حالی که «مسوده اشعار دردست داشت، بدست ملاغروری^۱ داد، این بیت را که در تعریف براق برابریک دیوان شعرست خط باطل بر آن کشیده بود:

ز جستن جستن آن سابه دردشت چوزاغ آشیان گم کرده می گشت

ملاغروری گفت چرا این بیت را خط باطل کشیده‌ای؟ گفت بعضی یاران گفتند که معنی ندارد^۲. از جمله این قهوه‌خانها که شاعران بحضور در آن میلی داشتند قهوه‌خانه‌یی بود که مظفر کاشی معروف به مظفر لنگ در آن می‌باشید و در آنجا با بزرگان و با شاعران مصاحبت می‌نمود^۳.

ضمن مطالعه حال بسیاری از شاعران بوجود محفلهایی ازین دست که بر سردهام در شهرهایی مانند یزد، کاشان، شیراز، اصفهان، مشهد و جز آنها باز می‌خوریم که اهل ادب و شعر در آنها بملاقات یکدیگر می‌رفتند و با هم غزلی یا موضوعی را «طرح» می‌کردند و در ساختن یا جواب گفتن آنها شرکت می‌ورزیدند و یادرباره شعر استادان پیشین و حکومت بین شاعران بزرگ اظهار نظر می‌نمودند^۴. گاه نیز درین رابطه ها کارشان بعیب جویی از یکدیگر می‌کشید چنانکه میان ملا شبداي فتجوری و محمدجان قدسی و منیر لاهوری^۵؛ و میان شیخ ناصر علی سهرندی و میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی^۶ رخ داد.

مطرح کردن غزل و قصیده و قطعه درین محفلهها و رابطه‌ها و استقبال کردن آنها گاه بفراهم آمدن یکدسته شعر (غالباً غزل) بایک وزن و قافیه در 'جنگها و دیوانهای متعدد منجر می‌شد مثلاً فنغور لاهیجی (م ۱۰۳۰ هـ) غزلی دارد بمطلع:

مجنون نیم دارم دلی چون سنگ طفلان در بعل هم شور جانان در سر و هم شورش جان در بعل
که بعد از قدسی و سبید و فصیحی و صائب و غالب و چندتن دیگر آن را تتبع نمودند

۱- درباره او بنگرید بتذکره نصر آبادی، ص ۲۹۰.

۲- ایضاً همان کتاب، ص ۲۳۰.

۳- ایضاً ص ۱۶۵-۱۶۶؛ تذکره میخانه، ص ۸۹۵-۸۹۷.

۴- برای نمونه بنگرید بتذکره نصر آبادی ص ۲۳۹-۲۴۰-۲۸۲ و ۲۲۰.

۵- بهارستان سخن ص ۲۷۷-۲۸۳.

۶- ایضاً بهارستان سخن ص ۶۲۲-۶۲۳.

وازین راه يك سلسله غزل همسان پدید آوردند. میرزا بیدل در بیاض خود بیشتر این غزلها را نقل کرده و من دیده‌ام^۱ و حق آنست که از میان آنها غزل قدمی که میرزا عبدالرزاق خوافی^۲ آن را «غزل عالمگیر» خوانده از همه و حتی از غزل فغفور بهتر باشد.

از مطلبهای گفتنی درباره شاعران دوران صفوی یکی مشابعت تخلصهای بسیاری از آنانست بیکدیگر. مثل مخفی رشتی و مخفی دیگر بنام زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب که هر دو دیوان دارند؛ غروری کاشی و غروری شیرازی؛ قوسی تبریزی و قوسی شوشتری؛ ذوقی اردستانی و ذوقی کاشی؛ خضری قزوینی و خضری خوانساری؛ نویدی شیرازی و نویدی تهرانی و نویدی اصفهانی؛ شعوری مشهدی و شعوری کاشی؛ سالک قزوینی و سالک یزدی؛ صوفی مازندرانی و چند صوفی تخلص دیگر؛ فیضی اکبر آبادی و معاصرش فیضی تربتی و معاصر دیگرش فیضی سرهندی (سهرندی) و فیضی اصفهانی که همگی در دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه جمع بودند و چند فیضی دیگر. فیضی اصفهانی بر اثر نفوذ فیضی اکبر آبادی ناگزیر شد تخلص خود را تغییر دهد. گاه بعضی از تخلصها بیهای گرانی خریداری می شد مانند تخلص «وقاری» که میرزا غازی بیگ ترخان^۳ والی سند و قندهار آن را به هزار روپیه از شاعری دیگر خرید^۴.

البته شاعران این عهدهم مانند دورانهای گذشته بایکدیگر دوستیها، ذکر خیرها، بدگوییها، مدحها، هجوها، شوخیها و حتی بداندیشیها و توطئه گریها داشته‌اند که باز گفتن همه آنها سخن را بدرازا می کشاند و هرچه بود بازتابی بود از حال جامعه عهد و خوی و کردار همگان که گویا تا عهد ما نیز چندان تغییری نیافته باشد. پیداست که در ترجمه حال بعضی ازین شاعران که در این جلد آمده، هر جا که مناسبی

۱- کتابخانه موزه بریتانیا، نسخه های فارسی شماره:

Add. 16,802 and 16,803

۲- بهارستان سخن، ص ۴۸۸.

۳- همین کتاب و همین جلد، ص ۴۶۴-۴۶۶.

۴- تذکره میخانه، ص ۲۹۳.

داشته باشد ازین مقوله ها سخن بمیان خواهد آمد.

از جمله این روابط که شایسته باز گفتنت بحثها و مناظراتیست که شاعران در انتقاد بر گفتارهای یکدیگر و یا تغییر و اصلاح آنها داشتند. یکی از آنها که بسیار قابل توجهست اعتراض شیدا فتحپوری (م ۱۰۸۰هـ) است بر قصیده‌یی از میرزا محمد جان قدسی (م ۱۰۵۶هـ) و حکومتی که ملا میر لاهوری (م ۱۰۵۲هـ) در قصیده خود میان آن دو کرد. چند بیت از قصیده قدسی و اعتراضهای شیدا بر آن بینها و محاکمه منیری را میر عبدالرزاق خوافی در بهارستان سخن (از ص ۲۷۸ بعد) نقل کرده است.

یکی دیگر از بنگونه اعتراضها آنست که ملا نشانی (م ۱۰۲۰هـ) بر فیضی می کرد. فیضی فیاضی (م ۱۰۰۲هـ) در بیتهایی که از او در مورد نو آوریهای عهد نقل خواهم کرد بر بعضی از شاعران زمان که بیانه تواردیا «بهنربستن معنی» دیگران مضمونها و نکتهها و معنیهای این و آن را تاراج می کردند تاخته و در آن میان خود را مبتکر شمرده است. ملا نشانی که او «را باشیخ فیضی مباحثات و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند»، در بیتهای زیرین از مثنوی خود بر آن استاد تاخته و گفته است:

چند زنی لاف که در ساحری	سامریم سامریم سامری
هر قسم معجزه عیسویست	شعله نور شجر موسویست
در سختم نادره روزگار	اهل سخن را منم آموزگار
هر قسم برده ز جادو شکیب	هر سختم سحر ملایک فریب
خسرو ملک همه دانی منم	حاکم اقلیم معانی منم
جوهری سلك سخندانیم	صیرفی نقد سخترانیم
این منم امروز درین داوری	شعله آتش بزبان آوری
دعوی ایجاد معانی مکن	شمع نه ای چربزبانی مکن

طبع تو هر چند در هوش زد بك سخن تازه نشد گوشزد
آنچه تو گفتی دگران گفته اند در که تو سفتی دگران سفته اند... الخ

در پایان سخن بیان این نکته لازمست که شاعران این عهد همه باز بسته بر کزهای قدرت و بدر بارهای پادشاهان نبوده اند. پیش ازین دیدیم که گروهی از آنان هر يك پیشه‌یی داشته و از حاصل کار و کوشش خود نان می‌خورده اند. شماره اینگونه شاعران بسیار بود، شعرا بصرافت طبع می‌ساختند و با شرکت در محفلهای شاعران ذوق شاعرانه را جلا می‌بخشیدند. گروهی دیگر از زمره خانقاهیان بوده اند که بنا بر رسم گذشتگان خود عوطف صوفیانه خویش را از راه شعر بیان می‌کردند و یا بگمان خود از راه سخنوری بهدایت خلق می‌پرداختند. گروهی نیز مردم‌متعین و صاحب مقامی بودند که در میانشان از حاکمان و والیان و صوبه‌داران گرفته تا سپهسالاران و وزیران و شاهزادگان و پادشاهان دیده می‌شدند. این دسته در راه نمایش کمال معنوی خود گاه بطبع آزمایی هم می‌پرداختند، بعضی موفق بودند و بعضی بر استی شاعری را بخود می‌بستند و تنها ارزش و اهمیت کارشان این بود که ازین راه بمخالطت با شاعران و ترغیب و تشویق آنان کشانیده می‌شدند.

مهمترین گروه از شاعران آن عهد که از بیشترشان دیوانها و منظومه‌های خوب بیادگار مانده آن دسته‌اند که شاعری پیشه‌اشان بود و بهمین نام در خدمت پادشاهان و شاهزادگان و سپهسالاران و بیگلربیگیان و صوبه‌داران بصرمی‌بردند. این دسته هم غزل سرا بودند، هم قصیده‌ساز و هم مثنوی‌پرداز. غزل را برای دل خود می‌سرودند، قصیده را برای امرار معاش و اظهار مهارت در شاعری و مثنویها را برای اثبات توانایی در پیروی از استادان بزرگی چون نظامی و خسرو و خواجو و جامی. پیدا است که راه یافتن بر کزهای ثروت و قدرت بسبب آنکه هجوم خلایق بدانها بسیار بود، دشواری و صعوبتی هم داشت و کسی یا کسانی در این نهضت انتجاعی کامیاب تر بودند که زبان آورتر و داناتر و تواناتر باشند.

پس بیشتر آنانکه در زمره این گروه اخیر درآمده‌اند مانند وحشی، محتشم،

فیضی، عرفی، نظیری، ظهوری، طالب، کلیم، قدسی، صائب و دیگران، سرآمد سخنوران عهد خویشند و می‌توان آنان را نگهبانان واقعی سخن دردوره‌ی دانست که درباره‌ی آن سخن می‌گویم. پیداست که این سخنوران خود مرتبه‌های مختلفی داشتند و همه را نباید در یک ردیف در آورده‌ام. بهر حال و بررو بهم از دیگر گویندگان زمان خود برگزیده‌تر بودند و بهمین سبب هم از دولت هنرشان روزی می‌خوردند و هم بخاطر ارزشی که آن هنر داشت چون مردم کمال یافته و برگزیده‌ی در محفل بزرگان قوم و زورمندان و صاحب دولتان راه می‌جسته و با آنان معاشرت می‌نموده‌اند.

شیوه سخنوری، ویژگیها و مرحله‌های تحول آن در عهد صفوی

۱) شعر فارسی در عهدی که از اوایل سده دهم تا نیمه سده دوازدهم بدرازا کشیده در یک سیر تدریجی و مرحله به مرحله پیش می‌رفته و تحول و تغییر می‌یافته است. روشنست که شعر ما هیچگاه بیک حال نماند و مراجعه مختصری بجلدهای پیشین همین کتاب نیز این نکته را روشن می‌سازد، و این معنی را هم درین گشت و گذارهای ادیبانه دریافته‌ایم که هر تحولی مسبق سابقه‌ها و معلول علت‌هایی بود که از دیرباز فراهم آمده و پی‌آمد آنها دیرگاهی بعد از وجود انگیزه‌ها محسوس گردیده است. تحول و دگرگونگی شعر در دوران صفوی هم همین حال را داشت و ما نمی‌توانیم شیوه شاعری این عهد را یکجا و در بست معلول نیام سرخ کلاهان با غلبه و چیرگی عالمان شرع با رواج زبان ترکی و با بروز تحول در زبان و همانند این مطلبها بدانیم، یا تصور کنیم که درین عهد یک سبک و یک شیوه شعر بوده است و بس، و آنگاه نظری را که نسبت بآن یک شیوه و سلیقه داریم بتمام عهد صفوی تعمیم دهیم و شعر آن دوره را یکجا خوب و یا بد بدانیم.

شعر دوران صفوی مانند هنر آن عهد دنبال وضع و حالتی حرکت می‌کرد که جدا و آخر سده نهم بود یعنی بطرف نکته سنجی، مضمون آفرینی، خیال‌پروری و سادگی زبان با تمام شاعرانی که در سده دهم ظهور کرده و بعضی از آنان مانند

شرف قزوینی، غزالی مهدی، وحشی بافقی، ثنایی مهدی، عرفی شیرازی و محتشم کاشانی از استادان شعرند، در همان حال که بنا بر رسم شاعران پایان سده نهم و آغاز سده دهم قدمهایی در نوآوری برمی داشتند، سخت تحت تأثیر زبان و شیوه بیان شاعران نزدیک بدان عهد و زمان خاصه حوزه ادبی هرات بودند و حتی در طرح غزلها و نظم قصیده‌های خود بسیار باثرهای آن بزرگان نظر می‌دوختند، و بهر حال زبان و شیوه بیان و اظهار معنی و مقیاس فصاحت و بلاغت کلام در نزد آنان همان نبود که نزد شاعران ماقبل سده نهم می‌بینیم و بهمین سبب است که در سخن آنان بینونت تمام با کلام گویندگان قدیم مشاهده می‌کنیم.

(۲) پس نخستین مطلبی که اینجا باید در نظر داشت آنست که از آغاز تا پایان عهد صفوی باید آن مقیاس فصاحت را که در سخن شاعران سده چهارم و پنجم تا پایان سده هشتم بوده است رها کرد و مقیاسهایی دیگر جست. نباید بسیار دنبال استاد و بسیار پیش را نگریست و آن فضای میان توقفگاه خود و نظرگاه خویش را فراموش کرد.

همه کسانی که با انحطاط شعر و فساد و تباهی مطلق سخن در عهد صفوی فتوی داده‌اند چنین می‌کنند. قدمهای اندیشمرا بتفاوت میان یکی از سده‌های چهارم و هشتم می‌نهند و در سخن شاعران عهد صفوی همان نحوه تفکر و بیان را توقع می‌نمایند که در سخن عنصری و فرخی و فردوسی تا سعدی و حافظ دیده می‌شود، و بعبارت دیگر از شاعرانی چون غزالی مهدی و نوعی خبوشانی تا کلیم و مسیح و صائب و گرامی همان زبان و همان شیوه سخنوری را می‌خواهند که از فردوسی و نظامی و خاقانی و سعدی انتظار دارند و حقا که چنین توقع و انتظاری دور از توقع و انتظار اهل تحقیق است.

(۳) در عهد صفوی تعدد و تنوع سبکها از مطلبهاییست که نباید از نظر دور بماند. این عهدنه دوره‌یی کوتاهست و محیط شاعری آن منحصر بیک یاد و موضع محدود. دوره یست که دو قرن و نیم زمان گرفت و در این زمان طولانی از روم تا دکن شاعرانی ظهور کردند و سخنوری نمودند. چگونه ممکن است شاعرانی را

که در اوایل این دوره می زیستند، مثلاً محتشم و وحشی راه‌باشاعرانی از اواخر این عهد، مثلاً صائب و نورس بیکسان دانست و درباره همه بیک حکم اکتفا نمود؟ و نیز چگونه می توان ضمیری اصفهانی، غزالی مشهدی، ولی دشت بیاضی و عرفی شیرازی را با فیضی اکبر آبادی، شوکت بخاری، هاشمی دهلوی، بیدل عظیم آبادی، گرامی کشمیری و غنیمت کشمیری بایک نظر نگریست؟

بعبارت دیگر درین دوره طولانی و در آن محیطهای مختلف شیوه‌های مختلف وجود داشت نه بیک شیوه که علی‌الرسم بسبک هندی مشهور شده است. — بفرض آنکه در این عهد ممتد تنها بیک سبک سخنوری می داشتیم، آیا درست بود که آنرا هندی بنامیم؟ در چنین حال تکلیف آنهمه شاعر که در ایران تربیت شده و بعضی از آنان حتی هند را در عالم رؤیا هم ندیده بودند، چه می شود؟ و اینکه بعضی نوشته‌اند که چون بیشتر طرفداران این شیوه بهند رفته و آنجا قصیده و غزل ساخته‌اند، باید سبکشان را «هندی» گفت، بدنبال نوعی سفسطه و تخیبط در استدلال خود رفته‌اند زیرا اگر قرار بر اقامت چندساله کسی در محلی باشد چرا محل تربیت او ازین حیث معتبر نباشد ولی محل سیاحت و انتجاع وی درین راه بحساب آید، آنهم هند یعنی دربار گورکانیان و شاهان دکن، که از مهمترین جایهای اجتماع عالمان و ادیبان ایرانی و پایگاه بزرگ فرهنگ ایرانی در عهد صفوی بوده است.

آن دسته هم که هنگام تقسیم سبکهای شعر فارسی از آغاز تا سده سیزدهم آنها را به سبک خراسانی، عراقی و هندی منقسم داشته‌اند، بیک تقسیم بسیار شتابزده، کلی، خیلی مبهم، و حتی کاهل منشانه دست زده‌اند. چگونه می توان سبک خاقانی و ظهیر و کمال‌الدین اسمعیل و سعدی و اوحدی و خواجو و حافظ را یکی دانست و همه را یکجا «عراقی» نامید؟ و بهمان صورت چگونه شیوه شاعری شرف قزوینی و وحشی و ثنایی و فیضی و نوعی و نظیری و ظهوری و طالب‌آملی و شاپور و اسیر و کلیم و مسیح و صائب و نورس و شوکت و ناصر علی و همانند گانشان را می توان یکی شمرد و هندی نام داد؟ میان سخنهای بعضی ازینان چنان تفاوت‌هایی هست که حتی بیک مبتدی آن را در نخستین نگاه درک می کند، و بین این شاعران

بواقع نمی‌توان بجز در صفات عمومی و همگانی شعر فارسی وجه اشتراکی در سخنوری یافت مگر آنکه آنانرا در چند دسته جای داد و برای شیوه هر دسته نامی جست .

(۴) بلی ، سبک‌هندی درستست ، ولی برای آن دسته از سخنوران بزرگ هند که با آموختن فارسی و قرار داشتن زیر تأثیر محیط و داشتن لهجه معینی از فارسی که در آن سرزمین رائج شده بود، شعر فارسی را بنوعی خاص و بازبانی ویژه خود و تعبیرهای سازگار با آن سرودند ، بنحوی که سخنانشان با گویندگان همعهدشان در ایران بسیار تفاوت یافته‌است، و درین شیوه حتی فیضی راهم نمی‌توان شرکت داد در حالی که او از هند است ولی در زمانی مقدم می‌زیسته و تربیت یافته فارسی زبانان یا کسانی بود که فارسی را مستقیماً از اهل زبان آموخته بودند ، و خود او و برادرش ابوالفضل علامی اصراری در احیاء شیوه استادان بزرگ‌نظم و نثر پارسی پیش از خود داشته‌اند.

پس این «سبک هندی» می‌تواند شیوه سخنوری شاعرانی پارسی‌گوی از سرزمین هند باشد که از اواخر سده یازدهم بعد در هند ظهور کرده‌اند و ما ترجمه حال و اثرهای بعضی از آنان مانند فانی ، غنی ، ناصرعلی ، جوپا، بیدل، ثابت، گرامی و چند تن دیگر را در شمار شاعران این عهد خواهیم آورد.

(۵) آنچه درباره تفاوت و تمایز دوره‌ها و شیوه‌های چندگانه شعر فارسی این عهد از یکدیگر گفته‌ام پیشتر ازین چندبار به صورتهای تقریباً مشابهی برخامه ناقلان سخن رفت، و از آنجمله شرحی مستوفی است از ملا عبدالباقی نهاوندی مؤلف «مآثر رحیمی» که برسم مقدمه در آغاز دیوان عرفی شیرازی که بدست محمد قاسم سراجای اصفهانی در سال ۱۰۲۶ هـ تنظیم شده است آمده. وی بعد از آنکه سیر شعر را تا عهد سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ م) شرح داده گوید «... در زمان میرزای مؤمنی‌الیه مولانا عبدالرحمن جامی و میرعلیشیرنوائی و باباافغانی و اهلی شیرازی و خواجه آصفی و میرشاهی و دیگر دانشمندان و سخنوران بوده‌اند و طرز و روشی خاص که از قدما تجاوز نموده، بطرزی که الحال در میان مستعدانست ، اختیار

نموده‌اند و سخن آفرینیه‌ها کرده‌اند و آن طرز را مستعدان و سخن سنجان پسندیده بآن رغبت نموده‌اند... چون این سخن سنجان سردر نقاب خساک کشیدند جمعی دیگر صاحب عیار دارالمعبار سخنرانی و سخندان دارالملک نکته دانی شدند مثل میرزا شرف جهان و مولانا لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهیجانی^۱ و مولانا محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی باقعی. این طبقه غیر از آن طرز را اختیار نموده‌اند، که بروش متأخرین آشنا تر شده‌اند، تا آنکه نوبت جهاننداری بمیرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنایی و ولی دشت بیاضی و محمد میرک صالحی و قاضی نورالدین - اصفهانی و حزنی اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و مولانا ملک و میر الهی قمی و عرفی شیرازی و طوفی تبریزی و میر صبری روزبهان و هلاکی همدانی و میرزا حسابی نطنزی و شیخ علی نقی کمره‌بی^۲ و دیگر سخن سرایان بلاد عراق و خراسان رسید. این طبقه یکباره منکر طرز متقدمین شدند و خواجه حسین ثنایی بیشتر از همه مقدم دروادی تازه گویی نهاد. با آنکه ضمیری اصفهانی و محتشم کاشی و دیگران آن طرز را پسندیده می‌داشته‌اند، این جماعت یکباره خود را از آن طرز و روش بیگانه ساختند و مستعدان ایران را طرز این جماعت که با آغاز تازه گویی و زبان دانی وقوع درهم بود، بغایت خوش آمده اشعار ایشان را در سفاین خاطر خود ثبت می نمودند و هر چه بر زبان حقیقت میان ایشان می گذشت بدستور یاد صبا در سراسر ایران و توران سیار می بود: تا آنکه روزگار میدان سخنوری و عرصه فصاحت و دانشوری را بوجود قایض - الجود حسن الزمان مولانا عرفی شیرازی بیاراست... و طرز متقدمین و متأخرین که قبل از زمان سخن سنجی و نکته گزاری او در میدان فصاحت امشب بلاغت برانده بودند منسوخ ساخته طرز تازه که در میان مستعدان ربیع مسکون پسندیده است میانه مردم عالم آورده و فاضلان ابن فن و استادان این علم باین طرز معتقد شده پایه سخنوری و مدار نکته پردازی بدان نهادند و شیخ ابوالقیض فیضی در هندوستان

۱- مقصود قاضی یحیی لاهیجانیست (۹۵۲۴ یا ۹۵۳ م). آتشکده، تهران، ص ۸۶۱ -

۸۶۲ متن و حاشیه و مأخذهایی که آنجا نشان داده شده است.

۲- بیشتر این گروه در شمار شاعران همین دوره در بخش شاعران معرفی خواهند شد.

و جمعی دیگر از فحول شعرای ایران مثل حکیم رکنای مسیحی و حکیم شفایی اصفهانی و مولانا شانی نکلنو و سایر مستعدان و موزونان این روزگار طرز خود را بطرز او آشنا ساخته و نقود تأثیر سخن را در سکه خانه معنی بنام نامی خود مسکوک ساخت ... و پیش از او دبگری باین طرز و روش منتقل نشده حرف نزد...»

حاصل سخن ملاحده الباقی نهاوندی آنست که شاعران عهد سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۸۹۱۱) یعنی شاعران او اواخر سده نهم و اوایل سده دهم طرز نوی پدید آوردند [که همان شعر ساده بازبان متمایل بمحاوره و همراه بامضمونهای باریک و نکته های لطیف و خیالهای دقیقست که پیش ازین باز شناسانده ام]، و این طرز را گروهی شاعران از لسانی (۸۹۲۲م) تا وحشی (۸۹۹۱م) یعنی تا پایان سده دهم ادامه دادند، ولی در همین سده و سده بعد دستخوشی از شاعران تازه گوی و طرفدار مکتب وقوع و بیان حال خود بر زبان حقیقت پیدا شدند که بکلی منکر طرز و روش پیشینیان بودند [میلی... علی نقی کمره بی]، تا آنکه دور شاعری بعرفی شیرازی رسید و او آن هر دو طرز مذکور را منسوخ ساخت و شیوهی تازه آورد که گروهی از معاصران او [فیضی... شانی نکلنو] آنرا دنبال کردند.

این خلاصه سخن عبدالباقی نهاوندیست لیکن او در بیان شیوه ها و طرزهایی که نام برده شاعرانی از سبکهای متفاوت را در کنار هم نهاده است مثلاً میلی را از مخالفان شیوه پیش از خود معرفی نموده است و حال آنکه شیوهی ساده در سخن دارد که بر سیاق دنبال کنندگان سبک اواخر سده نهم و آغاز سده دهم است، و بهر حال او هرگز نوآوری نکرد و همچنین اند بعضی دیگر از دسته بی که در ردیف میلی آمده اند مانند قاضی نورالدین اصفهانی (نوری)، ولی دشت بیاضی، ملک قمی و میرزا حسابی، در حالی که از میان این گروه خواجه حسین ثنایی پایه گذار شیوهی نو است که در شرح حالش باز خواهم نمود، و عجیب است که میرزا عبدالباقی ولی دشت بیاضی را که معارض و مخالف طرز ثنایی بود و سخن او را بسخریسمی گرفت، از هم مقدمان وی دانسته است. شاید مقصود میرزا عبدالباقی از اینکه این شاعران را

باهم و مثل هم طرفدار طرز و روش تازه‌یابی دانسته است، توجه و مبادرت همه آنان بیان وقوع و اظهار معانی در زبان حقیقت بوده است.

۶) آنچه متلا عبدالباقی درباره شیوه عرفی و پیروی دسته‌ی [از فیضی تاحکیم رکنای مسیح و حکیم شفایی] از او آورده محل تأمل است. البته عرفی بر سر راه تکامل شیوه‌ی از سخنوری قرار داشت که بعدها بهندی شهرت یافت، و او را می‌توان یکی از ستونهای آن بنای رفیع شمرده امانه همه آن کاخ بلند، و اگر در سخن او، خاصه در غزلش، دقیق شویم می‌بینیم که او بسیار در دنبال شاعران آغاز قرن نهم تا آغاز قرن دهم حرکت می‌کند منتهی قدرت و صلابت طبعش او را در شمار مستثنیات در آورده است.

از جمله بیانهای روشنی که درباره سخنوری عرفی شده از میر عبدالرزاق - خوafi است که گوید: «بیشتری از اساتذده سخن شناس اتفاق دارند که در کلام مولانا جزالت با سلاست و لطافت بامتانت جمع آمده و بدین شیوازیانی و شیرین بیانی کم کسی بوده. در نظم قصاید چنان بلند مرتبه افتاده که هیچکس را باوی یاری شراکت و هم چشمی نمانده». حق همینست که شاهنواز خان گفت زیر اعرافی با قدرت و قوت کم سابقه طبع و قریحه خود نوانست سخن جزیل و استوار شاعران آغاز قرن نهم را با لطافت اندیشه غزلگویان پایان آن قرن درهم آمیزد و با توانایی خاص خود در ایراد معنای لطیف و ترکیبهای تشبیهی و استعارای دربیانی سلیس و روان بایی نو در کتاب شاعری افتتاح نماید آنکه شیوه پیشینیان را درهم بریزد و بر روی آن کاخ درهم ریخته بنایی تازه بر آورد، و حال آنکه ثنایی با طرز خاص خود که عبارت از گنج‌آیدن مفهومیهای بلند و خیالهای دور و دراز در کلام کوتاه و فشرده است، چنین کاری انجام داده است، چنانکه در ذکر حالش خواهیم دید.

۷) در اینجا نقل سخن علی ابراهیم خان خلیل را در 'صحف ابراهیم لازم می‌دانم که درباره شیوه بابافغانی^۱ [و اگر حقیقت را بخواهیم شیوه متداول در عهد بابافغانی] و ادامه یافتن طرز او تا دیر گاهی از دوره مورد مطالعه ما، صریحتر سخن

۱- بهارستان سخن، مدراس ۱۹۵۸، ص ۴۲۰.

۲- همین کتاب، ج ۲، ص ۴۱۱-۴۱۷.

گفته است. وی درباره شیوه سخنوری فغانی نوشته است که «ملا محنم کاشانی و ملا نظیری نیشابوری و ملا عرفی شیرازی و ضمیری اصفهانی و ملا وحشی بافقی و حکیم رکنامسیح کاشی که اساتذۀ صاحب اقتدار و نامدار فن بلاغت و فصاحت اند، همه منتقلند و منتبّع اویند اگرچه هر کدام ازین بلند سخنان تصرفی و اختراعی کاربند شده و بطرز خاصی حرف زده اند اما در حقیقت جاده رفتار اینان مسلک بابافغانیست». علی ابراهیم خان دنباله نفوذ سبک عهد فغانی (۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ م) را تا بحکیم رکنای مسیح (مسیحی) کاشانی (۱۰۶۶ م) کشانیده درین حکم طریق انصاف سپرده است ولی در این میان نامهای بسیار مشهور دیگری را فراموش کرده مثل نصیبی گیلانی (۱۹۲۲ م)، غزالی مشهدی (۱۹۸۰ م)، قاسم اردستانی (۱۹۸۶ م)، نوعی نجوشانی (۱۰۱۹ م)، ظهوری (۱۰۲۵ م) و شاپور تهرانی (۱۰۴۰ م) و عده بی دیگر که خواننده می تواند بامروز در ترجمه حال شاعران این عهد همه آنان را باسانی تشخیص دهد.

پس طرز بیان ساده روان ولی استوار و درست و خالی از تکلف همراه بانگه سنجی و مضمون آفرینی و بکار داشتن خیالهای لطیف و عاطفه و احساس رقیق و بدیع و پرشور، بهمانگونه که در سخن فغانی و همعصران و همطرازانش می بینیم تا مدتی دراز از دوره ای که محل مطالعه ماست امتداد داشت و درین میان طبعاً راه تحول می پیمود و با سلیقه های شخصی شاعرانی که دیده ایم و خواهیم دید در آن تغییرهایی رخ می داد، باضافه اینکه زبان فارسی هم درین مدت در حال تحول طبیعی خود بود و می توانست بنوبه خود در دگرگونی تدریجی سبک مؤثر باشد.

و اینکه ملا عبدالباقی نهاوندی نوشته است شاعرانی چون «میرزاقلی مبللی و خواجه ثنایی... الخ، یکباره منکر طرز متقدمین شدند و درست نیست بلکه ازین میان آنکس که طرزش بامتقدمان تفاوت یافت و شیوه ای نو بنیاد نهاد، خواجه حسین ثنایی بود که اتفاقاً مورد طعن بعضی از معاصران خویش قرار گرفت ولی بهر حال مبدا تحولی در قصیده و غزل گردید، چنانکه بزودی خواهیم دید.

در پایان این مقال بهتر آنست که نظر واله داغستانی را که درست در پایان هدی که مطالعه می‌کنیم می‌زیسته است، دربارهٔ بابافغانی و تأثیر شیوه‌اش در شاعران عهد صفوی نقل کنم. وی نیز فغانی را موجد و مبتکر سبک تازه‌یی می‌داند که بعد از وتادیر گاه مورد تقلید استادان سخن بود و پیش از فغانی کسی بدون شیوه سخن نمی‌گفت. واله دنبالهٔ سبک فغانی را بدوران شاعری میرزا صائب (۱۰۸۱م) امتداد داده یعنی متجاوز از صد و پنجاه سال از تاریخ شعر فارسی را در زیر سیطرهٔ سبک فغانی پنداشته است و گوید: «...بابای مغفور مجتهد فن تازه‌یست که پیش از وی احدی بآن روش شعر نگفته، پایهٔ سخنوری را بجایی رسانیده که عنقای اندیشه پیرامون او نمی‌تواند پرید، اکثر استادان زمان مثل مولانا وحشی یزدی و مولانا نظیری نیشابوری و مولانا ضمیری اصفهانی و خواجه حسین ثنایی و مولانا عرفی شیرازی و حکیم شفایی اصفهانی و حکیم رکنای مسیح‌کاشی و مولانا محتشم و غیر هم متبّع و مقلد و شاگرد و خوشه‌چین خرمن طرز و روش او بودند تا بمیرزا صائب رسید. میرزای مغفور که شاگرد حکیم رکنای و حکیم شفایی است، تغییر شیوه داده در طرز خود مجتهد و امام آن فن شده، چنانچه الحال شعرای زمان، اکثر متبّع طرز میرزا صائب شده‌اند، با آنکه در عهد ما ناطقی که بنطق او بیک لحظه گوش توان داد بنظر نمی‌آید... راقم حروف تادیوان فغانی را ندیدم و تعمق در آن ننمودم شعر نفهمیدم و تاپی بروش او نبردم شعر نتوانستم گفت اگر چه حق آنست که اکنون هم شعر نمی‌فهمم و نمی‌توانم گفت، لیکن اینقدر هست که اگر فی الجمله موزون از ناموزون فرق توانم کرد بی‌من فیض دیوان بابای مرحومست.»

۸) بانظری اجمالی درین سیر طولانی شعر و دیگر گونیه‌های آن از آغاز سدهٔ دهم تا میانهٔ سدهٔ دوازدهم بنوعی از امتناع حکم کلی دربارهٔ آن پی‌می‌بریم و آنرا بکلی خلاف تحقیق می‌یابیم. طبیعی است که می‌توان بعضی از ویژگی‌های شعر را، چه لفظی و چه معنوی، در این دوره، با توجه بدسته‌بندی‌هایی که شده، در ذیل یک

باید او را درین باره سرآمد همه شاعران پارسی گوی شمرد و کمتر غزلی از او می توان یافت که در همه با بیشتر از بینه های آن کار گوینده بنمیشد نکشیده باشد. بترجمه حالش بنگرید.

(۱۴) نوعی از تمثیل ارسال مثل است و آن آوردن مثلی رائجست از آنچه میان خلق شهرت یافته و شاعر برای اثبات مدعای خود یا بیان حال خویش و اینگونه موردها از آن استفاده می کند چنانکه در دوربای زیرین می بینیم، نخستین از جلال الدین اکبر پادشاه و دومین از بهاء الدین محمد عاملی (بهایی):

دوشینه بکوی میفروشان	پیمانۀ می بزر خریدم
اکنون زخمار سرگرانم	زردادم و دردم سرخریدم

*

تا منزل آدمی سرای دنیاست کارش همه جرم و کار حق لطف و عطاست
خوش باش که آن سراچنین خواهد بود «سالی که نکوست از بهارش پیداست»
ازین مثلها بعضی سابقه طولانی در زبان و ادب فارسی دارند و بعضی دیگر از کلام شاعران و نویسندگان بزرگ اخذ و در افواه منتشر شده و حکم مثل سائر یافته اند، و اینها عادة از نوع همان تمثیلهایی هستند که شاعران بکار می برده اند و درباره آن سخن گفته ام. اینگونه مثلهای سائر ما خود از گفتار شاعران پارسی گوی بسیار و قسمتی از آنها از سخنوران همین عهدست که محل مطالعه ماست، و اینک چند نمونه از آنها:

از کلیم کاشانی:

گر چه محتاجیم چشم اغنیا بردست ماست	هر کجا دیدیم آب از جو بدریا می رود
می پذیرند بدان را بطفیل نیکان	رشته را پس ندهد هر که گهر می گیرد
ما ز آغاز و ز انجام جهان بسی خبریم	اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
روزگار اندر کمین بخت ماست	دزد دایم در پی خوابیده است
چشمان تو ترک دل عاشق نتوانند	با شیشه گران کار بود یاده کشان را
تا توانی ناتوانان را بچشم کم مبین	باری يك رشته جمعیت دهد گلدسترا

از طالب آملی:

مرا کیفیتی ز آن چشم کانیست
ریاضت کش بیادامی بسازد
از آمانی:

در ره عشق صلاح از من رسوا مطلب
کافر عشق چه داند که مسلمانان چیست
از قدسی:

نیکو نبود هیچ مرادی بکمال
چون صفحه تمام شد ورق بر گردد
باردل عارف نشود جلوه دهر
آینه ز عکس کوه سنگین نشود
زود به کردم من بی صبر داغ خویش را
اول شب می کشد مفلس چراغ خویش را
از سالک قزوینی:

همت بر جسته از ننگ علائق فارغست
خار نتواند گرفتن دامن کوتاه را
از سالک یزدی:

آشنایی کهنه چون گردید بی لذت بود
کوزه نوبک دوروزی سرد سازد آب را
از واعظ قزوینی:

سر برون آورد عکس از روزن آینه گفت
فیض صحبت می تواند سنگ را آدم کند
از میر صیدی:

دست و دل باید فراخ از جود صاحب مال را

از میرزا جلال اسیر:
تنگ چشمی می کند سر گشته تر غربال را

نیست آسان خاطر جمعی پریشان داشتن
می گدازد برق خود را چون بخر من می زند
از قاسم خان جوینی:

بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون
آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون
از میرزا صائب:

ده در شود گشاده شود بسته چون دری

انگشت ترجمان زبانست لال را

ریخت چون دندان امید زندگی بی حاصل است

می رسد بازی باخر مهره چون بر چیده شد

محو شد نور خرد تا شد مرا سودا بلند

روزها کوتاه گردد چون شود شبها بلند

از میرزا عبدالقادر بیدل:

تواضعهای ظالم مکر صیادی بود بیدل که میل آهنی را خم شدن فلاط می سازد

مُرده هم فکر قیامت دارد آرمیدن چتقدر دشوارست ا

اینگونه تمثیلهای که حکم مثل سائریافته باشد در اشعار شاعران عهد صفوی

بسیارست زیرا آن گویندگان چنانکه خواهیم دید بسی از مضمونهای شعری را از

محیط دور و بر خود و از زندگانی روزانه بر می داشتند و بهمین سبب در سخنانشان

نکته های قابل انطباق بر زندگی اجتماعی و فرهاد های اخلاقی فراوان یافت می شود.

(۱۵) درین میان نباید از بعضی بیت های مشهور آن عهد غافل بود که از کثرت

شهرت و رواج بحث شیع رسیده حکم مثل سائر یافته اند اما مثل نیستند و عادة

در توضیح مقال گوینده و اثبات با تعلیل و توجیه آن بکار می روند و در چنین

موردهایست که می توان آنها را جانشین وقائم مقام بیتل دانست. از آنهاست:

عمر اگر خوش گذرد ز زندگی خضر کست

ور بسختی گذرد نیم نفس بسیارست

(حسن بیگ رفیع قزوینی)

ما را بسخت جانی خود این گمان نبودا

شبهای هجر را گذرانندیم وزنده ایم

(شکیبی)

چندان امان نداد که شب را سحر کند

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را

(حکیم شفایی)

که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

ز غارت چمن بر بهار منتهاست

(طالب آملی)

تو ای کبوتر بام حرم، چه می‌دانی

تپیدن دل سرغان رشته بر پارا

(فیضی فیاضی)

کم طالعی نگر کمن و یار چون دو چشم

همسایه‌ایم و خانه هم را ندیده‌ایم

(میرصیدی)

جواب نامه من غیر ناامیدی نیست

زدست سودن بال کبوترم پیدا است

(سالک یزدی)

تاک را سیراب کن ای ابر نیسان در بهار

قطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود

(میرزارضی دانش)

از تواضع می توان کردن مسخر عالمی

خاتم دست سلیمانی همین پشت دو تاست

(ناصر علی)

هر که امشب می نمی نوشد بما منسوب نیست

پارسا در مجلس مستان نشستن خوب نیست

(قدسی)

هر سبز خطی را نرسد پیش تو دعوی

رعنایی طاوس ندادند مگس را

(فیضی)

بهوش باش دلی را بسهو نخراشی

بناخنی که توانی گره گشایی کرد

(صائب)

سنگ بالین کن و آنگه مزه خواب ببین

تا بدانی که چه در زیر سر مردانست

(فیاض)

(۱۶) از مطلبهای قابل توجه در تاریخ شعر این دوره اصرار شاعران بود

بابنکار در سخنوری و آوردن معنیهای تازه و مضمونها و حتی لفظهای نو، و بتعبیر

خودشان تازه گویی. چنین نهضتی طبعاً نتیجه خستگی و ملالت شاعران از تکرار

اندیشه‌ها و گفته‌های پیشینیان بود ولی توفیق نهایی آنان درین راه بدان سرعت که

پنداشته می شد متبسر نگردید و کار این تجدید سبک و شیوه ثانیه دوم از سده

یازدهم یعنی دوران صائب بدر از اکتشید.

این توجه بنوآوری امریست که از آخرهای عهد تیموری، از همان روزگار که شاعرانی از قبیل فغانی و هلالی ظهور می کردند، قوت گرفته و دنباله خود را بسده دهم و بشاعرانی مانند وحشی و عرفی و فیضی کشانیده بود.

فیضی (م ۱۰۰۳ هـ) در منظومه مرکز ادوار بحشی دارد که نشان از ملالت شدید همعهدانش از پرداختن شاعر بطواهر و نیندیشیدن بمعنی و مضمون می دهد حاصل سخنش اینست که چنین شاعران هنر خود را در قافیه سنجی و آوردن ردیف و عبارت پردازی دانسته از فکر نو و معنی نو که در لفظ استادانه بیان شود غفلت دارند، و توصیه می کند که باید در این راه واپس ننگریست و بلکه تنها به پیش رفت یعنی براه تازگی و نوئی، بگرد سخن کس نگشت و از کسی معنی برنداشت. او می پندارد که باب فیض ازلی همواره باز است و باید از راه تصفیه باطن این در را بسوی خود گشود؛ نباید بتاراج لفظ و معنی و خیال دیگری رفت و گفت که آری این معنی دیگریست ولی من به از پرورش داده ام، یا آنکه معنی و مضمون دیگری را آورد و دعوی تو وارد کرد، و یا آنکه از شعر این و آن بیهانه تفسیر دیوان خود را بر نمود. اینها همه کارهای کودکانه و نابخردانه است، باید آماده بهره مندی از فیض ازلی بود که هیچگاه منقطع نگردیده و نخواهد گردید:

پیروی قافیه هست و ردیف
فکرشان خانه غارت زده
معنی نو باید و لفظ کهن
گرد بگرد سخن کس مگرد
رو بسوی مبداه فیاض کن
کز کف او باز قفایی نخورد
بزم ز شمع دگر انداختن
کیسه پی نقد دگر دوختن
وین همه اندیشه مجال تو نیست
معنی او را به از و بسته ام

شعر باندازه جمعی ظریف
رفته و خود را بعبارت زده
تاز تو آراسته گردد سخن
در ره دل پیش رو و پس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن
دزد سخن راه بجایی نبرد
چند بتاراج سخن ساختن
چند خیال دگر اندوختن
گرتو گویم که خیال تو نیست
بانگ بر آری که نکو بسته ام

گرچه تو این حرف کز بسته‌ای
 ماشطه با غالب و سندروس
 قطع نظر کن ز خیال دگر
 هرچه خدا داد بآن شادباش
 قصد خیال دگران تا بکی
 گه بتوارد هلم افراختن
 اینهمه از کودکی راه تست
 فیض ازل را نبود انقطاع

خود بگرفتم که نکو بسته‌ای
 دعوی شویی نکند بر عروس
 ز آنکه پسر خوانده نگر دد پسر
 طالب معنی خدا داد باش
 جود بمال دگران تا بکی
 گاه بتضمین سپر انداختن
 وینهمه از فکرت کوتاه تست
 ملك ابد را نبود انتزاع

اما فیضی اگرچه میان هندیان پارسی گوی در عهد خود یکتا بود لیکن
 تازگی سخنش چندان نبود که بتواند گویندگان عهد را بر این سیاق راهبری کند
 بهمین سبب بود که علی احمدنشانی لاهوری (م. ۱۰۲۰ هـ) پسر مولانا حسین نقشی
 لاهوری انگشت بر سخن او نهاد و او را مقلد و تکرار کننده لفظ و معنی این و آن
 خواند و در ابیاتی بر همان وزن مرکز ادوار بر او تاخت و گفت :

... دعوی ایجاد معانی مکن
 شعله سرشتا ز گهر های پالک
 طبع تو هر چند در هوش زد
 آنچه تو گفتی دگران گفته اند
 خانه که از نظم بیاراستی
 سقف منقش که در آن خانه است
 طبع تو دارد روش باغبان
 سبزه آن باغ ز راغ دگر
 غنچه آن گرچه روان پرورست
 بید که بی میوه سری بر کشید
 تازگی ان نه ز باران تست
 چند پی نقد کسان سوختن

شمع نه ای چرب زبانی مکن
 لاف مز ن هنت چودر کیسه خاک
 يك سخن تازه نشد گوشزد
 در که تو مفتی دگران سفته اند
 آب و گلش از دگران خواستی
 رنگ وی از خامه یگانه است
 ساخته باغی ز نهال کسان
 هر گل رعناش ز باغ دگر
 ليك ز خون جگر دیگرست
 بر گش از آندانه مشجر کشید
 از خوی پیسای باران تست
 چشم بمال دگران دوختن

کیسه مکن پر ز زر دیگران
 آبز سرچشمه خود نوش کن
 ور شکری شاخ نبات تو کو
 میوه بجز خسته نمی آوری
 چاشنی میوه نباشد برش ...
 مضحکه اهل سخن نظم تست
 عیب تو پیش تو نجوید کسی
 انجمن آرای سخن پروران
 عیب تو یک یک بزبان آورند
 وز پس تولعت و نفرین کنند!

جمع مکن نقد سخن پروران
 شربت بیگانه فراموش کن
 کر خضری آب حیات تو کو
 نخل صفت سربفک می بری
 سرو که بر چرخ بساید سرش
 ... یک سخن از نظم تو نبود درست
 گر چه بروی تو نگوید کسی
 لیک بغیب تو ملامت گران
 شعر ترا گر بمیان آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند

دعوت به «تازه گویی» و یا دهوی و بحث در این راه در تمام سده یازدهم
 ادامه داشت و بر رویهم تقلید از دیگران خواه در لفظ و خواه در معنی و مضمون عیب
 شمرده می شد و بهتر آن می دانستند که اگر سخن از خود نداشتند لب از سخن فرو بندند.

غنی کشمیری (م ۱۰۷۹ هـ) چنین می گفت:

گر سخن از خود نداری به که بر بندی دهان تا یکی چون خامه داری حرف مردم بر زبان
 و کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱ هـ) مدعی بود که حتی یک معنی خود را دوبار بیان نمی کند
 تا چه رسد برداشتن و تکرار کردن معنی دیگران، و استفاده معنی راتنها از خدا جایز
 می شمرد یعنی از «کلام خدا»:

چگونه معنی غیر برم که معنی خویش دوباره بستن کفرست در طریقت ما

۱- نقل بانتخاب از هفت آسمان؛ ص ۱۲۹-۱۳۱.

۲- گویا مقصودش از «خام گویان» در بیت زیرین همین گونه شاعران باشد که از
 بی توفیقی سخن و معنی دیگران را بهاریت می پذیرفته اند:

خام گویان پس که می سازند معنیها شهید شد زمین شعر آخر چون زمین کربلا
 و بهر حال او شعر را پسزله علمی می دانست که شاعر بعد از کسب آن تواند به مرتبه استادی
 رسید:

در علم شعر هر که شد استاد چون غنی برداشت نسخه از وی بود پای ما

منم کلیم بطور بلندی همت که استفاده معنی جز از خدا نکنم
 بخوان فیض الهی چو دسترس دارم نظر بکاسه در یسوزه گدا نکنم
 وغنی کشمیری (۱۰۷۹م) دعوی داشت که اگر مضمونش شباهتی بمضمون دیگران
 یافت از «نزاکت» خواهد افتاد و او خود مضمون خویش را چنان می آراست که
 کسی را یارای انتحال آن نباشد:

از نزاکت او فتد مضمون من گر بمضمون کسی پهلو زند
 ز مضمون بردن یاران نمی باشد غمی مارا چنان بستیم معنی را که نتواند کسی بردن
 این توجه با آوردن «معنی جدید» یا «معنی برجسته» و لفظ نوعاً «اختراع
 سخن» و «تازه گویی» نامیده می شد و گفتار و سبک «مخترعان سخن» و «تازه گویان»
 را «سخن تازه» و «شیوه تازه» و «روش تازه» و «طرز تازه» می نامیدند، چنانکه در
 بیتهای زیرین می بینیم: از طالب آملی:

چو باغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب بهار تازه من «معنی جدید» منست
 خیال بافی از آن پیشه ساختم طالب که «اختراع سخن» های خوش قماش کنم
 طالب عندلیب زمزمه ایلم «سخن تازه» آفریده ماست
 طالب از هر روشی شیوه ما تازه ترست روش ماست کز آن تازه تری نیست پدید
 از کلیم کاشانی:

می نهم در زیر پای فکر معنی از سپهر تا بکف می آورم پیک «معنی برجسته» را
 از صائب تبریزی:

هر که چون صائب به «طرز تازه» دیرین آشناست

دم بنوق عندلیب باغ آمل می زند

میان اهل سخن امتیاز من صائب

همین بس است که با «طرز» آشنا شده ام

منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ

«شیوه تازه» نه رسم باستان آورده ام

این شیوه نو، در هر حال و بهر نام، موضوع گفت و گو میان شاعران زمان و

نکته‌دانان عهد بود و تذکره‌هایی که در همان روزگار نوشته می‌شد پر است از اشاره باین مطلب^۱، و از آن جمله است سخنان واله داغستانی در ریاض‌الشعرا که چندبار درین باره گفته است. وی در ذیل احوال بابافغانی، پس از آنکه بامتداد سبکش تا متداول شدن شیوه صائب اشاره کرده، گفته است که اکثر آنان که در عهد او سخنگویی می‌کرده‌اند شایستگی آن نداشتند که کسی يك لحظه بگفتارشان گوش دهد، و سپس در ذیل نام میرنجات اصفهانی (۱۱۲۶م) بذکر فسادی که بی‌هائفا نزاکت گویی در شعر راه بسته بود پرداخته و ضمن تخطئه شیوه شاعری میرنجات و زیاده رویهای شاعرانی که طرز او زلالی و اسیر را دنبال می‌کردند نوشته است: «... اما در شاعری آنچه مردم باو گمان دارند نبود، بلکه می‌توان گفت که خون مذمت شعر بد بعد از زلالی خوانساری و میرزا جلال اسیر و شوکت بخارایی در گردن میرنجات مرحومست، چه زلالی و میرزا جلال را در بعضی اشعار راه بوادی مهملات افتاده باعتقاد خود این روش را نزاکت گویی دانسته و حال آنکه از فرط بیمایگی درین وادی پی‌غلط کرده از منزل مقصود دور افتاده‌اند، از عهده روش نزاکت‌بندی ملا- ظهوری ترشیزی بقوت طبع و زورمایه برآمده و هر کس تتبع او کند البته کلاش بمهمل گویی می‌انجامد. اما میرنجات مرحوم ماورای روش آنها طرز تازه‌یی اختراع کرده است که پسندیده طبع عوام شده، یعنی تابع روزمره اجامره و اوباش و بازاریان گردیده بطریق گفت و گوی ایشان بنای شاعری را گذاشته است و چون اکثر خلق از دریافت دقایق مراتب سخنوری محروم و بدانچه مطابق سلیقه و موافق طبعشان اتفاق افتاده باشد راغب می‌باشند لهذا بروش اورغبت تمام پیدا شده اکثر بهمان طرز مایل گردیده اگر موزون باشند تتبع آن می‌نمایند و برخی دیگر از

۱- برای نمونه بنگرید بدآوری میر عبدالرزاق خوانی درباره «طرز تازه» زلالی

در مثنوی سرایی (بهارستان سخن ص ۴۴۹)، یا درباره میرزا جلال اسیر که بانی «طرز خیال» می‌داندش (ایضاً ص ۴۴۶)؛ و تذکره میخانه ص ۲۱۵ درباره نسوآوردی سرفی مراجعه کنید؛ و یا تذکره نصرآبادی ص ۲۲۳ در بیان روش طالب آملی و نظایر این اظهار نظرها.

شعراى زمان مامثل آقا رضا اميدى^۱ كه مخاطب بقزلباش بود و جمعى ديگر نازك مهملى هاى طرز زلالى و اسير را علاوه طرز ميرنجات نموده كوس مزخرفات بربام نصيحت مى نوازند.»

(۱۷) اگرچه اندیشه نوآوری در عهد صفوی تقریباً میان همه شاعران رواج داشت، اما در همان حال توجه خاص به تتبع و تقلید اثرهای معروف گذشتگان هم همچنان بقوت سابق برقرار بود و استادانی چون خاقانی و انوری و ظهیر و کمال الدین اسمعیل در قصیده، و غزلگریانی از سعدی تا فغانی، و حماسه سرایانی از فردوسی تا هاتفی، و داستان سرایانی چون نظامی و خسرو دهلوی و جامی در این نهضت «نظیره گویی» و «استقبال» یا «تبع» و «جوابگویی» محل توجه و عنایت گویندگان بودند. بعضی از شاعران که می توانستند قصیده و غزل و مثنوی بسازند بهمه این استادان نظر داشته و بقدر وسع و امکان از هر يك اثرهایی را برای جواب گفتن برمی گزیده اند، و بعضی دیگر که توانایشان منحصر بیکی از این نوعهای اصلی شعر بود باقتفا از دسته معین مناسبی اکتفا می نمودند.

گاه تمام سروده های يك شاعر برای جواب گفتن بر گزیده می شد یعنی مثلاً تمام خمسة نظامی را تقلید می کردند^۲، و یا دیوان حافظ شیرازی را برای طبع- آزمایی برمی گزیدند چنانکه زمانی یزدی (۱۰۲۱م) و میرك نقاش (۱۰۶۱م) همه آن دیوان را جواب گفتند و میرزا اقوام الدین قزوینی متخلص به «جعفر» و ملقب به «آصفخان» تمام دیوان شرف جهان قزوینی را غزل بغزل تبع نمود^۳، و ضمیری اصفهانی (۹۷۳م) بنحوی که در شرح حالش خواهد دید دیوان چندین شاعر مثل سعدی و حافظ و بابا فغانی و جامی و بنایی و جز آنان را جواب گفت و از دیگر شاعران عهد کمتر کسی را می توان یافت که درین راه قدمی برنداشته و چند قصیده

۱- درباره او و میرنجات و دیگر شاعرانی که واله نام برده است بهمین جلد ذیل

احوال شاعران رجوع کنید.

۲- هنگام تحقیق در انواع شعر، در همین فصل ازین مقوله سخن خواهد رفت.

۳- تذکره میخانه، ص ۱۵۵.

و غزل از استادان معروف گذشته و معاصر برای جواب گفتن انتخاب نکرده یا با باران در طرح غزل و قطعه‌یی برای استقبال شرکت ننموده باشد.^۱

(۱۸) در همان حال که شاعران عهد صفوی نوجویهایی در شعر داشتند بعضی از آنان در پیروی از شیوه های قدیم خاصه طریقه قصیده گویان طبع آزمایی می کردند مانند عارف ایگی (م ۱۰۳۵ هـ) و آظه‌ری شیرازی و بعضی دیگر مثل شاپور تهرانی، ظهوری، نظیری، غزالی مشهدی در قصیده و ترکیب و ترجیع دنباله کار شاعران سده هشتم و آغاز سده نهم را رها نکردند و مانند همانان از التزامها و تجدید مطلعها و انتخاب ردیفهای دشوار در قصیده های طولانی خودداری نداشتند.

غزالی مشهدی (م ۹۸۰ هـ) در مقدمه دیوان خود شرحی درباره التزام آورده و از چند گونه آن سخن گفته و یکی از التزامهای دشوار آن را دانسته است که بنای قصیده بر سه قافیه باشد بی هیچ جدایی و انفصال قافیه ها از یکدیگر، و اینکه حرفهایی که میان قافیه هاست دارای اجزاء متساوی باشد چنانکه در سه بیت زیرین می بینید :

باز بر شد بر سما ماه جهان آرای عید	جلوه گر شد در هوا رخس زمان پیمای عید
عید گویا پادشاه عشرت آمد کز هلال	می کشد کلک قضا بر آسمان طغرای عید
گوشه ابرو نمود از طاق گردون ماه نو	تافتد ایام را اندر میان غوغای عید

چنین التزام دشواری در قصیده یاد آور التزامهایی ازین قبیل در قصیده گویی از سده ششم هجری بیعداست، و نشان می دهد که پرداختن شاعران بغزل و بلطافتهای ذوقی در شعر مانع آزمایش طبع در راه تصنع و تکلف نبود، بویژه که ازینگونه التزامها در قصیده های آن عهد باز هم می توان یافت، و از همین گونه تکلفهاست اصرار قصیده گویان آن عهد در داشتن قصیده های طولانی مردف با تجدید مطلعهایی که گاه بهفت و هشت بار می رسد^۲ و از جمله همین تکلفهاست التزام واژه های دشوار

۱- همین جلد، ص ۵۱۷-۵۱۸.

۲- غزالی مشهدی در قصیده بی مطلع ذیل:

در هربیت یا هر مصراع بنحوی که از سده ششم میان پارسی گویان معمول شده بود، و پیش ازین در همین کتاب دیده ایم. نوری دماوندی (م ۱۱۰۵ هـ) از شاعران غزلگوی و قصیده سرای استاد است که در آخرهای عهد صفوی می زیست. وی در جواب این قصیده کاتبی^۱:

مرا خمیست شتروازها بحجره تن شتر دلی نکنم غم کجا و حجره من

قصیده‌یی بمطلع پایین دارد که در دیوانش ثبت است:

مرا دلست شتر حجره ساز داده وطن شتر شتر غم او را بحجره حجره تن

بیشتر قصیده های مشهور زبان فارسی که شاعران بزرگ قرنهای ۶ - ۸ سروده اند، با تکرار همان ویژگیها که دارد بوسیله شاعران قصیده گوی این عهد استقبال شد اما هیچیک از آنها چه در لفظ و چه در معنی با اثرهای شاعران سده های پنجم و ششم و حتی سده هفتم شباهت ندارد بلکه ازین حیث، شاعران زمان بیشتر از قصیده گویان قرن نهم و قرن هشتم سرمشق گرفته اند.

با این حال بندرت شاعرانی ازین عهد را می شناسیم که در شیوه شاعری بدنبال سبک شاعران نخستین سده های ادب فارسی، خاصه شاعران قصیده گوی خراسان رفته اند مانند عارف ایگی (م ۱۰۳۵ هـ) و اظهري شیرازی (م ۱۰۶۱ هـ) و تا حدی میرزا محمد حسین نوری دماوندی (در قصیده های خود). ازین میان عارف ایگی در پیروی از شیوه بیان شاعران خراسانی بسیار توانا بود چنانکه در ترجمه حالش گفته خواهد آمد.

(۱۹) مطلب مهم دیگر در شعر دوران صفوی سادگی لفظ و تازگی زبان شعر است بنحوی که بازبان سخنوران پیشین تفاوت کثلی دارد. البته این تحول ژرف

←

باز دشت فتح شاهنشاه گردون اقتدار کوس دولت ز دبر اوج قبه نیلی حصار
هفت بار تجدید مطلع کرده است و این در ازنفسی در قصیده و ترکیب و ترجیع در دیوان
بیشتر شاعرانی ازین دست مانند محتشم، عرفی، نبضی، نظیری، ظهوری، شانی، طالب، شاپور
و چند تن دیگر بسیار دیده می شود.

زبان امری تازه در عهد مذکور نیست بلکه دنباله وضعیت که در سده نهم در حال نگون بود و آثار آن بتدریج در شعر و بویژه در زبان غزلسرایان ظاهر می گردید بنحوی که چون سده دهم بر سیم سادگی زبان را، بجز در شعر چندتن که اصرار در پیروی از شاعران سده هشتم و نهم داشته اند، آشکار می یابیم. اگر بخواهیم نظر استادان بزرگ سده دهم را که در حقیقت پیشروان اصلی شعر در عهد صفوی بوده اند، درباره زبان شعر در یابیم، بهتر آنست که نوشته غزالی مشهدی (م. ۹۸۰هـ) گوینده توانای آن قرن را که قصیده گوی استاد و هم مثنوی سرای صاحب ذوق و هم غزلگوی خوش لهجی بوده است، درینجا بیاوریم. وی در مقدمه دیوان خویش [نسخه خطی کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Add. 25,023] معتقدست که استعمال الفاظ دشوار و بیان «مغلق» آوردن معنی مقرون باشکال می گردد، و گوید: صورت حجاب چهره معنیست کاشکی یکبارگی خراب شود هر چه صورتست «و هر کس معنی بیشتر داشته رعایت تکلف اصلاح و آرایش کمتر کرده، و هر کس معنی کمتر داشته بر گرد تکلفات صورت گردیده و حضرت نوراً در منع مقدمه، که در باب نظم و نثر بسیار در خیال آرایش لفظ و عبارت ناشند، قطع می فرموده اند و آن قطعه اینست:

خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی چو خال اندک فتدبر رخ دهد حسن فراوانش
و نگر بسیاری آن خال گیرد روی شاهد را میان ساده رخساران سیه روی رسد ز آتش»
این حکم از همان سده دهم و بیشتر از آن در سده های بعد تادوره باز گشت بشیوه های کهن مخالف عمده بی نداشت و بقیناً شیوه گویندگانی چون لسانی و غزالی و وحشی و محتشم و بیشتر از همه عرفی درین توجه روز افزون بروانی لفظ و خالی بودن آن از پیچیدگیهای معهود مؤثر بود. مثلاً همین عرفی شیرازی در همان حال که معنیهای دقیق در قصیده هایش می آفرید و ترکیبهای تشبیهی و استعاری نوبسیار بکار می برد، با این حال گاه چنان از قید تکلف و تصنع رها می شد که در بیان مطلب بشیوهی از سخن گویی که در محاورات دیده می شود، می رسید، اما این

کارش اصلاً بمعنی استفاده از زبان محاوره در شعر نبود. گویا همین طرز از سخنوریست که متلا عبدالباقی نهاوندی بهنگام سخن گفتن از عرفی آنرا «طرز تازه» دانسته و گفته است که «الحال درمیانه مستعدان اهل زمان معروفست و سخن سنجان تتبع اومی نمایند»^۱.

ساده گویی در سخن وقتی با ایراد معنیهای نوونکته های دقیق و مضمونهای باریک ملازم گردید طبعاً شاعر را بیشتر از آنچه باب شده بود بساده گفتن واداشت، یعنی همچنانکه غزالی مشهدی گفته، و نقل کرده ام، شاعر بدنبال تکلف و تصنع در کلام نرفت بلکه بجای آنوقت خود را صرف یافتن معنیهای تازه و باریک کرد، ولی همانطور که پیش ازین گفتم کار شاعران بهمین توجه بمعنیهای دقیق منحصر نماند بلکه پرداختن بمضمونهای دقیق آنان را در هر گام بیشتر از پیش بفرورفتن در خیالهای ژرف واداشت و چون بیان وهمهای باریک در کلام محدودی که در هر بیت داریم باستادی و مهارت تام و تمام بازبسته است، اندک اندک خیالپردازی

۱- برای آنکه خواننده بحقیقت این توصیف راه جوید چند بیت از یک قصیده او که در ستایش حکیم مسیح الدین ابوالفتح گیلانی سروده است نقل می شود تا بگفت و گوی ساده او در قصیده هایش پی بریم:

که چون مدیح تو نتواندم بلب استاد
 ز روی کسب شرف نی ز روی استعداد
 که شمع خلوت اسرار مبداهست و معاد
 که عید بندگی صاحبت مبارک باد
 که ای ز لطف کلام تو ملک هزل آباد
 کزین مطایبه کردم ز ستاره لوحی شاد
 بگو که صورت این مؤده از چه معنی زاد
 که دست فطرتم آن را بطاق حصر نهاد
 در بیچه حرم قلنس را بدیده گشاد
 که ای رقم کش کردار خوب و زشت عباد
 ز بندگان خودش بر گزید و کرد آزاد
 سبب چه بود که جبریل این ندا در داد
 بر آستان تو باید نشست یا استاد.

خدا یگانا دارم حکایتی بر لب
 خیال بندگیت دوش نقش می بستم
 که ناگه از در اندیشه خانه شاهد عدل
 کرشمه سنج و تبسم کنان در آمد و گفت
 من از تبسم این حرف دلگشا گفتم
 نه آسمانم و نی آفتاب و نی بهرام
 تو هم ز حرف تنگ مایه تر زبان نشوی
 جواب داد که این مؤده را دلیلی هست
 همین نفس ادب آموز قدسیان جبریل
 بسوی کاتب اعمال بانگ بر زد و گفت
 بشوی نامه عرفی که ایزد متعال
 اگر نه بندگی صاحبت بقال آمد
 به خدمت آمدم اینک بگو چه مصلحت است

قویتر و سخن آرای ضعیف‌تر گشت و در همان حال هم چون پاره‌یی از شرط‌های سنگین شاعری بنحوی که در دورانهای پیشین بود، متروک ماند، این عدم توجه بکلام پخته و استوار کمتر محسوس افتاد تا بجایی که شاعران، حتی آنها که کوس استادی می‌زدند، لغزشهایی در لفظ دارند تا چه رسد بآن گروه که هم اصرار در مبالغات خیالی داشتند و هم بهره‌اشان از شناخت زبان با استادان بزرگ عهدشان نمی‌رسید که طبعاً خطاهای بیشتری در شعر مرتکب می‌گردیده‌اند. پیش از این^۱ بعضی ازین لغزشهای لفظی را باز نموده‌ام و اینک تکرار آن را در اینجا لازم نمی‌بینم، بویژه که مقصودم ازین بحث بیان این نکته بود که زبان شعر در عهد صفوی، بتدریج از آغاز تا پایان آن دوره، بسادگی می‌گراید و بیشتر بزبان گفت و گوی آن زمان نزدیک می‌شد و این خود نوع دیگری از تجدد در شعر و یا یکی از ویژگیهای «طرز تازه» بود.

از نتیجه‌های طبیعی استفاده از زبان تحول یافته‌ی تازه در شعر آنست که شاعر از محدوده‌ی زبان ادبی دیرین که زبان طبقه‌ی منتخب ادیبان و فرهیختگان بود بیرون آمد و بسیاری از واژه‌ها و ترکیبهای متداول زمان خود را بکار برد، در حالی که از زبان سنتی ادبی هم تا هر جا که می‌توانست و موافق ذوق سلیم می‌شمرد بهره برمی‌گرفت؛ و پیداست که منشیان و نثر نویسان نیز در این هر دو مورد با شاعران همراه و همگام بوده‌اند. بهمین سبب است که در شعر و نثر این دوره واژه‌ها و ترکیبهای نوبسیار بازمی‌خوریم که اگرچه هیچ بعید نیست همه یا قسمتی از آنها در زبان فارسی رایج زمانهای پیش هم وجود داشته بوده باشد، اما استعمال آنها در متنها ادبی یا اصلاً سابقه نداشت و یا بسیار نادر بود. بیشتر مثلثایی هم که در شعر این عهد آمده از قبیل همین واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای تازه است که در دوران صفوی رواج داشت. این نکته هم روشن و از کلام شاعران و نویسندگان عهد آشکارست که در بیان آنان تنها واژه‌ها و تعبیرهای زمانشان بکار نمی‌رفت، بلکه آنان اصلاً ابائی نداشتند که گفتار خود را با دستور تحول یافته‌ی فارسی نیز همساز

کنند و همین دو نکته اخیر باعث است که ما خود را بازبان و بیان شاعران و مؤلفان سده‌های دهم تا دوازدهم بسیار آشنا و مانوس می‌یابیم و حال آنکه چنین آنسی را مثلاً با شاعران سده‌های چهارم و پنجم و ششم نداریم.

اگر بخواهم برای توضیح بیشتر سخن بذکر شاهدهایی از گفتار شاعران آن زمان بپردازم تفصیل از حد در خواهد گذشت، پس برای آنکه خواننده آشنایی بیشتری با بحث حاضر حاصل کند بنقل چند بیت ذیل اکتفا می‌کنم و برای شناختن واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای تازه یا آنها که در اثرهای شاعران پیشین کمتر دیده شده است، با واژه‌هایی که از دیرباز بکار می‌رفته ولی در عهد مورد بحث مامعنی تازه‌یی یافته، آنها را در میان دو هلال می‌نویسم:

از حکیم رکنای مسیح:

د در هربت مرگک بوم تنه‌ای نیست	بمادان عزیز (آن طرف) بیشترند
عشقی که (رفته رفته) جنون آورد چه سود	دیوانه گشتن از نگه اولین خوشست
خوش‌بی تو زنده مانده‌ام از (بی سعادت)	من چون کنم نمی‌کشد این زهر (عادت)
با فلک (دست و پهل می‌روم) ای خواجه بین	که (تماشا است) (تلاش) دوز بردست (بهم)
بهر محفل که شمع قامت او جلوه گر گردد	چو (فانوس خیال) آن خانه اش بر گرد سر گردد

از صائب تبریزی:

در مجالس (حرف سرگوشی زدن) بایکدگر

در زمین سینه‌ها تخم نفاق افگند نیست

من گرفتم که (قمار از همه عالم بردی)

(دست آخر) همه را باخته می‌باید رفت

تا زلف تو دم می‌زند از نافه گشایی

بی شرمی مشکست ز (مادر بختایی)

هم عالم فراوانست و من یک غنچه دل دارم

چنان در (همیشه ساعت) کنم ریگ بیابانرا

هر سو مروای دیده که چون از حرکت ماند

رو در حرم کعبه بود (قبله نما) را

شعله های شوخ از صرصر شود بی باک تر
 سبلی استاد (بازیگوش) می سازد مرا
 خاموش بی کمال چو (باروت بی صدا) است
 باشد ز (پوچ گو بمراتب) کشنده تر
 در خاک و خون کشیده مرا ترک زاده بی
 مژگان به (ناز بالش) دل تکیه داده بی
 بهار عمر ملاقات دوستدارانست
 چه (حظ کند) خضر از آب زندگی تنها
 طاعت کند سرشک نهدمت گناه را
 (بارش) سفید می کند ابر سیاه را
 نه از روی بصیرت سایه بال هما افتد
 (سپه مست) است دولت تا کجا خیزد کجا افتد
 لب سؤال سزاوار (بخیه) بیشترست
 عبت بخرقه خود (بخیه می زند) درویش
 با دوستان حق چه کند خصم (شعله خو)
 باغ و بهارهاست در آتش خلیل را
 از عنایت خان آشنا :

حظ از وصال نیست چو معشوق (شعله خو) است
 ماهی در آب گرم شناور نمی شود
 از میرزا عبدالرحیم خانخانان (رحیم):
 از آن خوشم بسخنهای آشنای رحیم
 قسیم (فضول) که جویم وصال همچو تویی
 که اندکی به (ادا)های عشق مانند است
 بس است همچو منی را خیال همچو تویی
 از طالب آملی:

مصاحبان (تنک ظرف) چون نگین (دولایی)

شوند پرده در عیب هم بوقت جدایی

گر من بجای جوهر آینه بود می
 بی (رو نما) ترا بتو کی می نمودی
 چنان ز حسن تو اجزای بزم رفته ز هوش
 که گر صراحی می بشکند (صدا نکند)

از طغرای مهدی:

حروف و نقط جمله از بوی هم
 از ملامنیر لاهوری:
 (سیه مست) افتند بر روی هم

خواهم که کشم قامت او را در بر
 ای عام بدور نگهت بیهوشی
 از سرمه سخنگو شده چشم سیهت
 از میرزا جلال اسیر:
 (انداز) بلند بست، خدا آرد راست
 با ابروی تو کرشمه را (سرگوشی)
 (حرفی) است که سرمه آورد خاموشی

اجل هم جان بمنت می گرفت از کشته نازت

گراز چشم تومی آموخت (کافر ماجرای) را
 نرگستان شده بزم از نگهت
 (چقدر نام خدا خوش چشمی !)

از کلیم کاشانی :

خورشید اگر نقابدارست
 محراب جهانیان (بخاری) است
 از سلیم تهرانی:

به (عیش آباد) هندستان غم پیری نمی باشد
 که مو نتواند از شرم کمرها شد صفید اینجا
 نو بهارست چمن در پی سامان گلست
 ابر بر روی هوا دود (چراغان) گلست

از میرزا رضی دانش :

رفتی و از اشک بلبل بر چمن طوفان گذشت
 روز بر گل چون (چراغان) شب باران گذشت

درین وادی که من می باشم آبادی نمی باشد

(سیاهی می کند) از دور گاهی چشم آهویی

از چندر بهان برهن :

چه (اختلاط) بارباب عقل شیدا را
به (طور) خود بگذارید لحظه بی مارا
از غنی کشمیری:

تا توفتی کس دگر نشست در پهلوی ما
رنگ با این (اختلاط) آخر پرید از روی ما
گشت چون رشته عمرم کوتاه
معنی (سالگره) فهمیدم
از نصیرا :

بهر راحت نزدم (بخیه) بزخم دل خویش
دو ختم سینه که بار دگرش چاک کنم
بشعر شهرة آفاق گشته ام ، اینست
یکی ز جمله (غلطهای در جهان مشهور)
بهار می رود اما ز سبزه خط تو
زمانه (سرخطِ تعلیم) صد چمن دارد
از محمد سعید اشرف:

گر نگین نیست نگین دان طلارا (عشق است)
(حسن لیمویی) آن (آبله روهم بد نیست)
چو نور چشم ضعیف از نظارة (عینک)
شود ز ساغر می (خاطر پریشان جمع)

از نوعی خبوشانی:

ز بزم که شد صبح دل شام او
چراغیست خور گرد (گلجام) او
از تأثیر تبریزی :

روشن بود ز عالم بالا فضای دل
(گلجام) دارد از مه تابان سرای دل
هزار شکر که هنگام رفتن از در تو
چو (استخاره نمودم) باشک (راه نداد)
از قاسم خان جوینی :

از پس صد سال آتش می فروزد از چنار

تا نینداری که درس عشق (پیرآمور) نیست

از میرزا حسن بیگ رفیع قزوینی:

راه دور هند (پابست) وطن دارد مرا
چون حنا (شبدر میان) رفتن بهندستان خوشست
نو بهارست و هوا سایه عشرت دارد
(مفت) رندیست که می دارد و فرصت دارد
لرزید دل و داد نشان ز آن خم ابرو
رسم است نپیدن نفس (قبله نما) را
از میرزا عبدالقادر بیگلر عظیم آبادی:

(کماش) فهم نداریم ورنه خوبان را
(آتوی) پیرهن ناز چین پیشانیست
مرشک هر مژه (اندازش) آنسوی نظرت
(شرر عنانی) ابن طفل نی سوارم سوخت
فرصت (کفیل) اینهمه شوخی نمی شود
خوابت گران و سایه دیوار (نازک) است

۲۰) از ویژگیهای شعر درین عهد استفاده شاعرانست از تشبیه و مجاز و استعاره بعد اکثر امکان. مقصود آنست که درین نحوه های بیان که البته لازمه سخن شاعرانه است، مبالغه شدیدی در کاربرد و هر چه بپایان عهد صفوی نزدیکتر شویم این مبالغه در آهنگ تروبنبروتر می گردد چنانکه گویی سخن ساده آزاد ازینگونه آرایشهای معنوی در نزد سخن سنجان ارزشی نداشت و بی مزه و فاقد ملاحظ بنظر می آمد. بهمین دلیل بود که طالب آملی می گفت:

ز ساده گویی سرده نادمم طالب من و سخن بهمان طرز استعاره خویش
سخن که نیست در و استعاره نیست ملاحظ نمک ندارد شعری که استعاره ندارد
هر نوع تشبیه یا استعاره نامکثر تازه مجاز بود خواه مفرد یا مرکب، محسوس
یا معقول، و خیالی یا وهمی. هر چه پیچیده تر و دیرباب تر و آلوده تر بنخیل و توهّم
بود بهتر و دلپذیرتر و استادانه تر بنظر می رسید. تمام دیوانهای شاعران عهد ازینگونه

تشبیه‌ها و مجازها پر است ولی هر چه بیابان آن نزدیکتر شویم دقت شاعر در ایراد آنها و صعوبت فهم برای مستمع بیشتر می‌گردد و نگاهی بآنچه ازین شاعران در بخش مربوط ازین جلد نقل خواهد شد برای درک این معانی کافیست. اما مطلب مهم ترکیبهای تشبیهی و استعاری و بکار بردن استعاره تعلیلی^۱ فراوانست در شعر این عهد که اگرچه در ادب فارسی مسبق بسابقه طولانیست، اما در هیچ عهد و زمانی مبالغه درین راه باندازه دوره‌یسی که محل مطالعه ماست نبوده است. بعضی از شاعران مانند عرفی و طالب و اسیر و کلیم و صائب و شوکت و بیدل و ناظم درین مبالغه دست بالا را دارند و اگرچه ترکیبهایی که بکار می‌برند غالباً خیال‌انگیز و دلپذیر است اما دشواری کار باعث بود که در آنها گاه دچار لغزشهایی هم بشوند. برای آنکه خواننده نمونه‌ی چند از ترکیبهای تشبیهی و استعاری شاعران عهد صفوی را دیده باشد بنقل چند بیت زیرین مبادرت می‌گردد (باقرار دادن آنگونه ترکیبهایمان دوهلال):

نوای ناله نی می‌رسد به (غارت هوش)

تو (برق تازی) این (نی سوار) را در یاب |

(سالک یزدی)

چشم‌هنوز از (صف‌مژگان) بقتل‌عام سان در (زمین آینه) بیند سپاه را

(صیدی)

خواهم که (رخس بدعمل زهد) پی کنم تسبیح (تازیانه گلگون می) کنم

(ناظم هروی)

ز سیر باغ و زندان بر نیاید (کام سودا) یم نه شاخ سنبل بر سر نهنجیر بست در پایم

(ناظم هروی)

۱- مقصود مجاز مرکب بالاستعاره است، یعنی کلامی که در غیر معنی موضوع له با علاقه مشابهت و قرینه مانع از اراده معنی حقیقی استعمال شود. آیین سخن، ازنگارنده، چاپ چهارم، تهران ۱۳۳۸، ص ۵۶.

کنی تا چند خواب‌ای (مست‌غفلت) ناله‌یی سر کن

سر (مینای دل) بگشا (دماغ دیده) یی تر کن

(ناظم هروی)

چو (زلف سنبل) ابیات من پریشان بود نداشت (طُطره شیرازه) روی دیوانم

(صائب)

(لقمه چرب خوشامد) نکند رام مرا دل من از سنگ کوی تو وفادارتر است

(آشنا)

شب عیدست و می بینم قدح در دست رنگینش

(شبستانِ حنا) امشب (چراغ روشنی) دارد

(میررضی دانش)

(مسافران چمن) نارسیده در کوچ اند شکوفه می رود و شاخ (بار می بندد)

(ظفرخان احسن)

بسکه لبریزست گلشن از (بهار جلوه) ات

بال بلبل آشیان گردید و از پرواز ماند

(جوایای تبریزی)

حرف جانبازی فرهاد ز بس شیرین بود

خواستم سرکنم از (جوی قلم) شیرچکید

(محمدهاشم جرأت)

دل (دامن مجاورت) چشم تر گرفت

با (طفل اشک) صحبت دیوانه در گرفت

(کلیم کاشانی)

(۲۱) یکی از ویژگی‌های شعر در عهد صفوی اقتراان با طبیعت و محیط زندگانی

شاعرانست یعنی بر گرفتن فکر و مضمون و نکته از آنچه در دور و بر آنان، در دسترس

و در چشم رس ایشان، بود. البته این نگرش بجهان مادی و بعالم بیرون از وجود

گوینده امر تازه‌یی در ادب فارسی نیست و هم از آغاز میان گویندگان رائج و در

بعضی از آنان خاصه شاعران سده چهارم و سده پنجم از عنصرهای بنیادی شعرشان بود، منتهی نگرش آن شاعران بعالم خارج بیشتر باوصف آن همراه بوده است نه با ابراز احساسات و عواطفی که ازین راه در آنان می توانست ایجاد شود.

توصیف های ماهرانه استادان دوسده مذکور، مثلا کسائی مروزی، فردوسی طوسی و منوچهری دامغانی چنان با قدرت و توانایی همراه بود که بترسیم دورنماها در پرده های تصویر می مانست، اما شاعران عهدی که مسورد مطالعه ماست درین تصویرگری بهمان شیوه سخن می گویند که شاعران دوره رمانتسیم در ادب اروپایی، یعنی عالم وهمه چیز اطراف خود را با احساسی که خود از آنها دارند می نگرند و درک می کنند نه چنانکه آنها هستند، و با بهتر بگوییم با احساسات و عواطفی که از راه تماس با عالم خارج در آنان پدید می آید، بیاری شعر خود جواب می گویند و یا آنها را در بیان شاعرانه خویش ترمیم می نمایند. آنها را چنان می بینند کمی خواهند، نه چنانکه هستند. موی که بر روی شاهد روید سر مشق برای رویش سبزه چمنزار است:

بهار می رود اما ز سبزه خط تو زمانه سر خط تعلیم صد چمن دارد

(نصیرا)

شعله شمع چشم او و فنبله مژگانش است، لیکن در اینجا چشم یک قدم جلوتر از مژگان می رود، چنانکه چشم شاعر در تماشای معشوق او:

در تماشای تیرنگ شمع هر جامی رویم دیده ما بک قدم پیش است از مژگان ما (پیدل)
دل خانه بیست که سینه سقف آنست و غم خاکی که از آن سقف بر خانه دل ریزد،
چون آواری که از سقف خانه تهیدستان بر سرشان فرود آید :

غمی هر دم بدل از سینه صد چالک می ریزد

ز سقف خانه درویش دایم خاک می ریزد (صائب)

حباب هوا می خورد و فربه می شود چنانکه فقیر قناعت می ورزد و توانگری دارد:
چنان قناعت فقراست سازگار مرا که چون حباب شو فربه از هوا خوردن (سلیم)

گداختن شیشه بمنزله مومیایی آنست تا زخم شکستگی را علاج کند :

چاره‌ی نبود شکست نوبه‌را جز انفعال از گداز خویش باشدمو میایی شیشه‌را (وحید)
باید نرم زبانی را از قلم موی نقاشان آموخت که نرم نرم کار خود را چنانکه
می‌خواهد پایان می‌برد:

از زبان كلك نقاشان شنیدم بارها بی‌زبان نرم کی صورت پذیرد کارها
(واعظ)

حرف وطن دل را در سینه برقص می‌آورد، مثل صدای آب که ساز ماهیانست:
دل درون سینه‌ام می‌رقصد از حرف وطن هیچ‌از می‌ماهیانند چون صدای آب نیست
خفتگان نقش قالی از صدای دل‌پذیر پای لطیف معشوق از خواب دائم بیدار می‌شوند
و گلهای تصویر نهالی (نهلی، دوشک) از تن او بوی خوش می‌پذیرند:

بتن بویا کند گلهای تصویر نهالی را بپا بیدار سازد خفتگان نقش قالی را
(طالب)

همین نگرش بد و روبر خود دریافتن و ساختن مضمون‌هاست که شاعران
زمان را بمطالعه در احوال طبیعت می‌کشاند نه برای آنکه آنها را بشناسند و
چنانکه هستند بنمایانند، بلکه آنها را مطابق احساس و درک شاعرانه خود توصیف
کنند، یا تحول و تصریف آنها را در عالم تخیل خود صورت اعمال اشخاص
خیالی دهند، و یابسادگی آنها را منشاء استخراج مضمون‌هایی ملائم با گفتار خود
نمایند. ... 'گل در کتم هدم از شور عشق گریبان می‌درد و همچنان گریبان چاک در
گلشن بعالم وجود می‌آید:

در عدم هم ز عشق شوری هست گل‌گریبان دریده می‌آید

(سرخوش)

رگهای انگور که دانه‌های آنها بهم پیوند می‌دهد حکم شیرازه‌ی برای جمعیت
دلهادر باغ وجود دارد، قلم‌با برهنه راه می‌رود؛ نفس آدمی در مصحبتی زمستان
افسرده دود می‌شود (یعنی نابود می‌گردد، مثل دود بهوا می‌رود)، ابروی خمیده
معشوق مثل هلال جامه‌کتان حیات را می‌سوزاند (از میان می‌برد)، سرو آزاد [از
تعلق] می‌آید و آزاد می‌رود؛ نهال سایه خود را پریشان می‌دارد، بهار بر غنچه‌ی

که تنها در بوستان می شکند نظر عطوفت دارد؛ ماه نواز خود نمایی جویای نظر خلق است؛ بلبل از خار می نالد اما خار چون در گلزار می روید گل است؛ چنار از اندود درون و داغ دل خود آتش می گیرد؛ آب تا گرمست با آتش می جوشد (الفن دارد) ولی در نهاد دشمن اوست؛ مینا در بزم بانظار جام گردن کشیده است تا حاجتش را بر آورد؛ سرو آزاد کسی را بهمراهی نمی پذیرد؛ بید مجنون در شبوه افتادگی تمام عیار است؛ بید تهی دست از خجلت احباب «عرق» می کند؛ آتش آرزومند جامه خاکستریست و با اصطلاح برای آن می میرد؛ کروی بودن زمین موجب آنست که هر کسی در مقام بلند قرار داشته باشد؛ [مضمونهای یاد شده را بترتیب درین پیتها بیابید] :

- | | |
|-------------------------------------|--|
| از خوشه انگور بیان شد که درین باغ | شیرازه جمعیت دلها رگ تاکت |
| | (سرخوش) |
| دائم برهنه پا چو قلم راه می رود | باشد اگر چه کفش طلا تیره بخت را |
| | (محمد طاهر وحید) |
| حیات از صحبت افسردگان نابود می گردد | که چون فصل زمستان شد نفسها دود می گردد |
| | (محمد سعید اشرف) |
| مهرت چو بدر شود بادلم چه خواهد کرد | هلال یکشبه ابروت کتاتم سوخت |
| | (محمد علی دانا) |
| قسمت مازین چمن بار تعلق بود و بس | سرو را نازم که آزاد آمد و آزاد رفت |
| | (فیاض) |
| غم ز بی مهری او نیست که یکچند نهال | سایه مرحمت خویش پریشان دارد |
| | (میر صیدی) |
| جو غنچهایی که بگلشن شکفته باشد فرد | ز گلرخان بتو دارد نظر بهار امروز |
| | (میر صیدی) |
| نیست جویای نظر چون مه نوماد تمام | خود نمایی نکند هر که کمالی دارد |
| | (صائب) |

نقص عشق است که از خار بنالد بلبل	نسبت هر چه بگلزار رسد گل باشد
بسوز عاریتی تن نمی دهد جوهر	(میرصیدی)
دل منه بر الفت دشمن که تا گرمست آب	ز آتش جگر خود چنار می سوزد
چشم ارباب کرم در جستجوی سائلست	(صائب)
آزاده بهمراهی کس بند نگرود	گر چه می جوشد بر آتش لبک با او دشمنست
یاد گیر از بید مجنون شیوه افتادگی	(رفیع)
نیست جز خجالت از احباب تهی دستان را	ز انتظار جام باشد گردن مینا بلند
ظاهر آرای نباشد شیوه روشن دلان	(صائب)
از بس کز روی فتاده ایجاد زمین	خاصیت سرو است که پیوند نگرود
	(واعظ)
	گر گذارند ارّه بر فرق تو سر بالا مکن
	(واعظ)
	ببید را جز عرق بید نباشد ثمری
	(واعظ)
	میرد آتش از برای جامه خاکتری
	(واعظ)
	هر کس بمقام خود بلندی دارد
	(شوکت)
	۲۲) مضمونهایی که شاعران بدین خون دل از هر جا دست و پا می گردند
	گاه محل استفاده و یا بهتر بگوییم دستخوش مضمون ربایی دیگران می گردید؛ مثلاً
	از میان شاعران معروف سلیم تهرانی (۱۰۵۷م) در برداشتن معنای دیگران معروف
	بود، شاعری درباره او گفت:
	دخلی که نکردی بکلام الله است
	بینی که نبرده ای تو بیت الله است
	در حالی که سلیم خود از اینکه مضمونهایش را شاعران دیگر بر می داشته اند،
	رنجیده خاطر بود و آنرا «ظارت» می نامید:

دیوان خود بدست حریفان مده سلیم غافل مشو که غارت باغ تو می کنند
و حتی چنین می پنداشت که دیوان هیچیک از معاصرانش از سخنان وی خالی نیست:
دیوان کیست از سخنانم تهی سلیم تنهانه بر من این ستم از دست صائبست
و بنا برین پای میرزا صائب (م. ۱۰۸۰ هـ) را هم بمیان کشید.

میر غلامعلی آزاد بلگرامی (م. ۱۲۰۰ هـ) که از سخن شناسان معروف عهد بود،
در این مورد بحمايت از صائب برخاسته و شرحی مستوفی درین باب آورده است.
وی معتقد است هر معنایی که گویند صائب از سلیم برداشته از مقوله توارده است
ولی معلوم نیست که درین حکومت تا کجا جانب انصاف را گرفته باشد. برای
آنکه چند مورد ازین «توارده»ها را بشناسیم بنقل بعضی درینجا مبادرت می شود؛
سلیم گفته است:

صدا چگونگی بر آید که این سیه چشمان بسنگ سرمه شکستند شیشه ما را
وصائب سروده است:

نماند ناله دل درد پیشه ما را بسنگ سرمه شکستند شیشه ما را

سلیم:

زینت ارباب معنی جوهر ذاتی بس است لاله در کوه بدخشان گر نباشد گو مباحش
صائب:

شمع برخاک شهیدان گر نباشد گو مباحش لاله در کوه بدخشان گر نباشد گو مباحش
سلیم:

چشم توام زهوش تهی دست می کند يك سرمه دان شراب مرا مست می کند
صائب:

از چشم نیم مست تو با یکجهان شراب ما صلح کرده ایم بيك سرمه دان شراب
سلیم:

ز آشفنگی طره مقصود خبر داد هر فال که از شانه شمشاد گرفتیم

صائب:

خواهد فتاد دامن زلفش بدست من این فال را ز خانه شمشاد دیده‌ایم
 برداشتن مضمون از دیوان این و آن، یا توارد و یا بهر نام دیگر، منحصر
 بمیان سلیم و صائب و نیز موقوف بهمین چند مورد معدود نبود، امری بود تقریباً
 رائج که می‌توان آنرا گاه از مقوله توارد دانست و گاه آزمایش ذوق در بهتر ساختن
 همان مضمون و بسا از اوقات انتحال. مثلاً تکرار مضمون بیت زیرین از سلیم
 تهرانی بوسیله صائب بسیار متفاوتست با آنچه در بیت غنی کشمیری می‌بینیم و
 خواننده بتشخیص خود می‌تواند کار این دو گوینده اخیر را بهر نوعی از این سه حالت
 که خواست تعبیر کند:

سلیم: مشاطه را جمال تود دیوانه می‌کند کآینه را خیالِ پریخانه می‌کند
 صائب: دل را نگاه گرم تود دیوانه می‌کند آینه را رخ تو پریخانه می‌کند
 غنی:

هر کس که دید روی تود دیوانه می‌شود آینه از رخ تو پریخانه می‌شود
 و باز غنی کشمیری مضمون سلیم را یعنی «بسنگ سُر مه شکستند شیشه ما را»،
 بدینگونه «بست»:

ز بیم آنکه بسادا صدا بلند شود ز سنگ سُر مه شکستیم آبگینه خویش
 و شگفتست که همین غنی مدعی بود که مضمون از کسی بر نمی‌دارد و می‌گفت:
 بر نداریم ز اشعار کسی مضمون را طبع نازک سخن کس نتواند برداشت
 کلیم کاشانی (م ۱۰۶۱ هـ) هم با همه توانایی که در خلق مضمونهای متنوع
 داشت، مضمونهای را از دیگران بر می‌داشت ولی آنرا از مقوله توارد معرفی
 می‌کرد و می‌گفت:

منم کلیم بطورِ بلندی همت که استفاده معنی جز از خدا نکنم
 بخوان فیض الهی چو دسترس دارم نظر بکاسه در یوزه گدا نکنم
 ولی علاج توارد نمی‌توانم کرد مگر زبان بسخن گفتن آشنا نکنم
 نمی‌دانم از سلیم تهرانی و کلیم کاشانی که معاصر هم و هر دو مقیم هند بودند، کدامیک

این مضمونها را از دیگری برداشت:

سلیم:

شوق رویش همه کس را بغریبی دارد سبب اینست جلای وطن آینه را
کلیم:

چند در خانه اش آتش فند از پرتو تو زین ستم آینه در فکر جلای وطنست
سلیم:

چون کشم بار گرانغم دوری کز ضعف نگه خود نتوانم ز رخت بردارم
کلیم:

ز ناتوانی خود این قدر خبردارم که از رخت نتوانم که دیده بردارم

بهر تقدیر، همچنانکه گفتم «برداشتن مضمون» و «انتحال» یا اگر مؤدبانه

سخن گوئیم، «توارد» در میان شاعران عهد صفوی رواجی شگفت انگیز داشت

و منحصر بیک یا چندتن نبود که در اینجا از کارشان نمونه داده شود. در تتبعی که

میر غلامعلی آزاد بلگرامی درین باره کرده پای عده کثیری از شاعران معروف

زمان مانند میر صیدی، ملاغربتی، واعظ، حزنی، فطرت، ناصرعلی، خالص، ناظم،

وحید، قیاض، دانش، قاسم دیوانه، بیدل و انسال را بمیان کشیده است^۱ ولی اگر

استقصایی در این مورد بشود دست بسیاری دیگر را هم می توان باین ماجرا بند کرد؛

و این بسیار طبیعی است: در عهدی که از شاعر فقط مضمون و نکته باریک می خواستند،

ناگزیر پس از خرج همه ذخیره های مغز روزی کارش بدریوزگی می کشید چنانکه

کشید و دیدیم. ازین گذشته هر که لذت دارایی چشید از داشتن سیری نداشت!

(۲۳) از دشواریهای بزرگ در بیان این مضمونهای گوناگون مبالغه در ایجاز

بود که عادة کار سخن را به «ایجاز مختل» می کشانید. توضیح این سخن آنکه

معنی شعر هر چه دقیق تر و خیال انگیزتر باشد برای، صراحت بلفظ روشنتر که

متناسب با آن باشد حاجت دارد اما شاعران عهد صفوی عادت داشتند که آن معنیهای

دقیق خود را در بیت و یا حتی در مصرعی بگنجانند و معنایی 'دور گرد' را بالفظی اندک آشنایی دهند. چنین وضعی البته از ابتدای عهد صفوی که هنوز شاعران دنباله مکتب هرات و شیوه شاعران پایان سده نهم و آغاز سده دهم را بکافی رها نکرده بودند، وجود نداشت و از آن روزگار که شعر «مجموعه خیال»^۱ و «معرکه جادوخیالان»^۲ شد ناگزیر بهیات ظرفی درآمد که مظلوف از آن بزرگتر بود، زیرا غزل که جولانگاه چنین و همهای باریکست بار لفظ را تا حد معینی می توانست کشید و برای هر مضمون بیشتر از يك بیت را نمی توانست در دسترس گوینده بگذارد.^۳

پیدا است که اگر شاعرانی نیرومند مثل طالب و کلیم و صائب بحریم چنین خیالها راه می یافتند تدبیر گنجاندن آنها رادر لفظ هم می کردند و کمتر بتنگنا می افتادند و بدین سبب در شعر اینگونه استادان بیشتر بکلام موجز فصیح باز می خوریم، ولی بعضی دیگر از شاعران سده یازدهم و دوازدهم را می شناسیم که در «خیالبافی»^۴ های خود درمانده و بکمی بود لفظ دچار شده و در نتیجه سخن مبهم گفته اند.

اگر ایجاز را در شعر دسته اول بنگریم از مقوله «ایجاز حذف» است یعنی کمی لفظ لیکن روشن بودن معنی بعلت روشنی قرینه، ولی اگر بسخن دسته دوم نگاه کنیم غالباً «ایجاز مختل» دارند زیرا آن نقصان لفظ مانع صراحت معنی گردیده است و قرینه روشنی برای درك آن در دست نیست؛ و ازین ایجاز های مختل در کلام دسته اخیر از شاعران بسیار است.

که باهیج لفظ آشنایی ندارم (صائب)
منوخ گشت نسخه دیوان انوری
(طالب آملی)

رشك خاقانیت بر من چون بر اورشك ائیر
۴- کمتر معنایی مثل نکته زیرین از شاعران این عهد داریم که دو بیت را بر کرده باشد:
آنهم کلیم بانو بگویم چسان گذشت
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت
که اختراع سخنهای خوش فماش کنم

۱- من آن «معنی دور گرد» جهان را

۲- «مجموعه خیال» من آمد بروی کار

۳- طالب جادوخیال کمز مقالات فصیح

۴- بدنامی حیات دو روزی نبود پیش
يك روز صرف بستن دلشد باین و آن

۵- خیالبافی از آن شیوه ساختم طالب

شاعرانی چون صائب که بتمثیل متوسل می شده اند بسیاری از معناهای بلند را در پناه صراحت تمثیل یا بیاری ارسال مثل مفهوم می ساخته اند و شاعرانی هم که پیش از او و یا در زمان او یا بعد از آن شاعر چنین شیوهی داشتند تا حدی از اشکال کار خود می کاستند.

در بسیاری از بیتهایی که پیش ازین بمناسبتهای مختلف آورده ام، باین هر دو نوع ایجاز و نیز تمثیلهای و ارسال مثلهای روشنگر معنی و خیال می توان باز خورد. پس در اینجا به ذکر چند مثال برای نمودن نوع اخیر از ایجاز (ایجاز مختل) بسنده می کنم:

اسیر شد بیستون چو حوصله سختی خمار فرهاد برق تیشه می دیر می رسد
سیر گلشن کن اگر تشنه دیدار خودی آب از چشمه آینه رود در جوها
آشفتنگی ز سایه من موج می زند کس روشناس پرتو خورشید را ز نیست
شوکت :

بی تو امشب از هجوم تو به عیشم تنگ بود پنبه مینا ز مهتاب شب آدینه داشت
شوکت ز لاغری نشوی صید هیچکس مژگان چشم حلقه فتراک خویش باش
بیدل :

در وادی که شرم نقابت گشوده است بر چشم نقش با مژه پوشد گیاه او
باین طاقت نمی دانم چه خواهد بود انجام نگین بی نقش می گردد اگر کس می برد نام

(۲۲) همین توجه مبالغه آمیز به « خیالات رنگین » که گاه عرصه لفظ را

بر گوینده تنگ می کرد، باعث دور گزردی معنی و دشواری در فهم مطبوع سخن -

سنجان سده یازدهم و بیشتری از سده دوازدهم بود. بنا بر این ایراد ما بر معنیهای دیرباب

از نظری که امروز نسبت بسختوری داریم برمی خیزد نه از دید اهل تمیز در آن

روزگار. ما امروز سخن ساده و خالی از ابهام و دور از مقدمه چینی های نادر بایسته

را می پسندیم و در آن روزگار خلاف این می خواستند. پس شاعر نیز با اهل

روزگار همساز می شد. عنایت خان آشنا که اسمش را در ذیل نام پدرش ظفرخان

احسن صوبه دار کشمیر خواهید دید، با چنین دیربایی و دور گزردی معنی مخالف

بود و می گفت «شعری که از بلك مرتبه شنیدن بفهم من نیاید بی معنیست»^۱ اما این سخن او که ما امروز بهتر بسنی آن پی می بریم در نزد اهل زمان پسندیده نیامد و مثلاً طاهر غنی کشمیری شاعر مشهور وقتی «این دعوی را شنید گفت تا حال اعتمادی بشعر فهمی عنایت خانداشتم، امروز آن اعتماد برخاست»^۲ و عجیب است که نوشته اند از آن پس دیگر غنی با آشنا هم صحبت نگردد! همین غنی کشمیری که اشعارش «بیشتر بطرز ابهامست»^۳ و «در تمثیل گویی بی نظیر»^۴ شناخته می شد، از اینگونه سخنان دیریاب شگفت انگیز و معنیهای پر غرابت و بیتهای بسیار دقیق و «نازک» دارد که بواقع مانند سبزه رویان کشمیر دلنشین و دلپذیرند. مثل:

تا رنگهم رشته گوهر شده از اشك	این دیده تمنای بنا گوش که دارد
چو میل سرمه بر آمد ز چشم جانان گفت	که سیر میکده شوید غبار خاطرها
کند در هر قدم خلخال فریاد	که حسن گلرخان پا در رکابت
دهد چون قدسیان در چشم او صهای مدهوشی	سبوی عرش از دوش ملایک بر زمین افتد
با دامن تر شدم بمحشر	گفتند در آفتاب بنشین
حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر	دام هم رنگ زمین بود، گرفتار شدم
معروفست که صائب درباره بیت اخیر غنی می گفت: «کاش آنچه درین عمر گفته ام	
باین کشمیری می دادند و این بیت را بمن!» ^۵	

(۲۵) یکی از سرچشمه های مضمون آفرینی در نزد شاعران دوره دوم شعر فارسی در عهد صفوی استفاده از کلمه یا بقول مشهور بازی با کلمه بصورت های گوناگون بود که اگر شاعر می توانست خوب ازین هنر بهره بر گیرد قادر بآفرینش نکته های جالب می گردید. در این راه شاعر از صنعت های جناس و ایهام و نظایر آنها بهره نحو که ممکن بود هم استفاده می کرد. در بیت زیرین گوینده ساعد معشوق را

۱- بهارستان سخن، ص ۵۲۱.

۲- ایضاً همان کتاب و همان صفحه.

۳- بهارستان سخن، ص ۵۱۹.

۴- نتایج الاتکار، ص ۵۱۲.

۵- بهارستان سخن، ص ۵۲۱.

بنقره خامی تشبیه می کند که بدست غیر داده باشند و سپس از همین تعبیر ترکیب خام دستی را بیرون می کشد:

بدست غیردادی ساعد چون نقره خامت بقریان سرت گرم مکن این خامدستیها
(مخلص)

با «بیت» (= يك فرد شعر) می گوید و سپس از همان معنی «خانه» را اراده می کند و از آن تمثیلی دست و پا می نماید:

چون گرفتی بیت شاعر در عطا سستی مکن

تا کسی مضطر نباشد کی فروشد خانه را

(مخلص)

غنی کشمیری در بیت زیرین، نخست گلمند است که هنگام نزع کسی بر سرش نبود، و آنگاه از مصدر «بسر آمدن» (بپایان رسیدن) که برای عمر بکار برده استفاده معنوی دیگری یعنی بسروقت کسی رفتن، بعیادت بیمار رفتن، می کند، و در برابر این محبت که از عمر دیده ازو شرمنده است:

کس وقت نزع بر سرم از بی کسی نبود شرمنده ام ز عمر که آمد بسر میرا
و از همین قبیل است بینهای زیرین:
از غنی:

ته دار آخرت نه دار دنیا در نظر دارم

ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم

مرا چون آستین صد چین ز غیرت برجبین افتد

اگر آن ساعد سیمین بدست آستین افتد

نمی کند بمن نا توان نگه آن شوخ

ز بیم آنکه نگریند نا توان بین است

از شوکت:

سخن را قطع کن تا قطع راه دل توانی کرد

که من از قرص مهر خامشی زاد سفر دارم

از طغرا: کلاه فقر ترک گل و گیاه مکن بغیر ترک هوا صرف این کلام مکن
 نوع دیگر از بهره برداشتن از واژه ها آنست که شاعریک کلمه را شایسته
 آن می یابد که با آن مضمون تازه‌یی بیافریند و در یک قطعه بایک غزل شروع ببازی-
 کردن با همان کلمه و ساختن چند مضمون مینماید که محتوی همان واژه باشد. ظاهر
 امر در اینگونه قطعه های شعر آنست که شاعریک کلمه را فی المثل در یک غزل چند
 بار تکرار کرده و ازین راه مرتکب خطائی شده است اما حقیقت آنست که او پای
 بند چنین قیدی نیست و کار خود را تنها از راه تفتن انجام می دهد. آفرین لاهوری
 (۱۱۵۲م) در غزلی بمطلع:

در آتش بس که دل را می گذازد یاد ایامی

چو شمع نیست غیر از سوختن در نامه پیغامی

که در ذیل ترجمه حالش خواهد دید، در بیت های ۳ و ۴ و ۵ با کلمه «طوفان» چنین کرده
 است، یکجا از «طوفان کردن بی تابی» و سپس از طوفان خیال و بعد از آن از جلوه
 طوفان سای محبت سخن گفته است.

(۲۶) و اما تکرار قافیه که در دیوانهای سده یازدهم و سده دوازدهم نمونه های
 بسیاری از آن می بینیم، مخصوصاً در غزل معمول بود و بعضی از شاعران مثل طالب
 آملی و صائب تبریزی و عالی نیشابوری و بیدل عظیم آبادی در این راه مبالغه کرده اند.
 شاید خواننده اینگونه غزلها در بادی امر تصور ناتوانی برای گوینده کند، لیکن
 وقتی می بینیم شاعران توانای استادی بتکرار چنین کرده اند باید علت را بجوییم.
 تصور می رود علت اساسی آنست که بیشتر شاعران در مضمون بندیهای خود از
 معنی قافیه ها بهره برمی گرفتند چنانکه مثلاً «شایان» با هم قافیه های خود «گریان»
 و «درمان» اگر قرار شود در غزلی بیابند هر یک معنی و مضمونی خاص برمی انگیزند.
 گاه چنین اتفاق می افتاد که شاعر برای یک یا دو تا ازین واژه ها که برای قافیه بر-
 می گزید چند مضمون را بخاطر می آورد و بجای یک بیت دو یا سه بیت با همان
 قافیه یا قافیه ها در همان یک غزل می سرود و در یادداشت های خود حفظ می کرد تا بعد
 کدامیک را پسندد و نگاه دارد، یا خواننده کدامیک را ترجیح دهد و حفظ کند

وازین راه قضیه تکرار قافیه پیش می آمد. مثلاً در يك غزل طالب آملی (شماره ۲۰۱) از دیوان او چاپ تهران بتصحیح طاهری شهاب) لب سه بار و مشرب دوبار غیر از مصراع اول از مطلع، بنحو ذیل تکرار شده است :

تبسم غریب دیار لبست	میم باز بیگانه مشربست
زبان در دهانست و لب پر لبست	عروس غمست اینکه بر خاطر م
چومو بر کف و استخوان بر لبست	می عیش در ساغر ما غریب
پری در عزبخانه مشربست	همه دیو خیزد ز مذهب سرای
بهین شیوه ام وسعت مشربست	نه بر علم نازم چو طالب نه شعر

نظیر همین کار هم با مصراع دوم يك بیت در غزل می شد مشروط بر آنکه شاعر مضمون دلخواهی برای گنجاندن در آن مصراع یافته باشد. در این صورت چند بار برای آن مصراع اولی ترتیب می داد تا کداميك متناسب تر افتد. مثلاً عالی نیشابوری برای مصراع «چو صحرا جامه عربانی من دامنی دارد» که مضمون دلخواهی در نظرش داشت، سه مصراع اول ساخت و در نتیجه در یکی از غزلهایش این سه بیت را می یابیم :

ز جیب تازه چون گل قامتم پیراهنی دارد

چو صحرا جامه عربانی من دامنی دارد

نیم دلتنگ اگر چون غنچه ام شد چاک پیراهن

چو صحرا جامه عربانی من دامنی دارد

درین گلشن چو گل خود رو بود چاک گریبانم

چو صحرا جامه عربانی من دامنی دارد

گاه هم برای يك غزل چند مطلع ساخته می شد و این در صورتی بود که شاعر بمطلعی که سروده بود قانع نبوده و يك یادوتای دیگر بر آن افزوده است تا خود و خواننده کداميك را بپذیرند مانند این غزل از ملک قمی:

بسر آمد از سر کوماه من شراب زده	لبش بخنده نمک بر دل کباب زده
شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده	هزار طعنه خوبی بر آفتاب زده

وردها قصیده و غزل از شاعران دیگر.

موضوعات شعر و انواع آن

درین جستار نظر من بتقسیم موضوعی و منطقی شعر است نه بتقسیمی که معمولاً ادب شناسان مادر گذشته می کردند و در آن بقالب و هیات ظاهری شعر نظر داشتند نه بمعنی و مقصودی که در آن نهفته بود. بدیهیست که گاه در ضمن گفتوگو درباره بعضی از موضوعها که در پیش داریم از مثنوی و قصیده و غزل و جز آنها نیز صحبتی در میان خواهد آمد اما نه درباره قالب ظاهری آنها [که بر همان روال قدیم باقی مانده و تغییری نکرده بود]، بلکه در باب موضوعی که با هر يك از آنها همراه است، چه هیچ مانعی ندارد که مثلاً يك مدیحه را شاعر در قالب مثنوی یا قصیده یا غزل یا رباعی و یا قطعه بسراید، و چنین نیز بود، و همچنین بود در موضوعات غنائی، دینی، عرفانی و جز آنها.

نظم داستانهای قهرمانی مکی در عهد صفوی مطلقاً مطرح حماسه های تاریخی نبود اما سرودن منظومهایی ببحر متقارب مثنی منصور یامحتوف در بیان حال بزرگان دین و دولت در ایران و روم و هند رواج داشت و گویندگان آنها عادهً بشاهنامه استاد طوس و مقلدان او نظر داشتند.

پیش ازین^۱ وعده داده ام که درباره کوششهای شاعری از اوایل این عهد در سرودن منظومهای تاریخی سخن گویم. وی قاسمی گنابادی (۱۸۲۴م) معاصر شاه اسمعیل و پسر و جانشینش شاه تهماسب اول (۱۸۲۴م) است که درین جلد شرح حالش را خواهید دید و تنها وجه ارتباطش با عهد تیموری ساختن منظومه ای بود درباره پادشاهی شاهرخ بن تیمور، که نظم آن بسال ۹۵۰ یعنی مدتها بعد از برچیده شدن بساط تیموریان در ایران بپایان رسید. دو منظومه معروف دیگر او بر این منوال یکی شاهنامه ماضی در شرح سلطنت شاه اسمعیل و دیگری شاهنامه نواب عالی در تاریخ پادشاهی شاه تهماسب است هر يك در چهار هزار و پانصد بیت که در

در جای خود بدانها اشاره خواهم نمود.

پیشتر و پستر از حماسه‌های تاریخی بسیاری در ایران و روم و هند فراهم آمد که قسمتی از آنها موجود است و نام بعضی دیگر بتفاریق در کتابهای ادب و تذکره‌ها و تراجم ذکر شده و از جمله آنها که نسخه‌های مخطوط یا مطبوعی از هر یک داریم اینها قابل ذکرند:

نسب‌نامه شهریار در هجده هزار بیت در شرح پادشاهی سلسله قطب شاهیان گلکنده (۹۱۸-۱۰۹۸ م) که از آن میان دوران پادشاهی محمدقلی قطب‌شاه (۹۸۸-۱۰۲۰ م) بتفصیل باز نموده شده و ناظم آن حسینعلی شاه فرسی منظومه خود را بسال ۱۰۱۶ بیابان برده و کار او را خوشدل منشی حیدرقلی خان تکمیل نموده است و از آن نسخه‌ی در کتابخانه اود نشان داده شده است و گویا تواریخ قطب‌شاهی که نسخه‌ی از آن در ایندیآفیس است تلخیصی از همین منظومه باشد.^۱ همایون‌نامه منظومه بیست‌ناتمام در شرح پادشاهی همایون (۹۳۷-۹۶۳) که نظم آن در عهد سلطنت جلال‌الدین اکبر پادشاه (۹۶۳-۱۰۱۴) انجام یافت.^۲

غزای سلیمانی درباره پیروزیهای سلطان سلیمان اول (۹۲۶-۹۷۴) پسر سلطان سلیم اول است که بتشویق وزیرش ابراهیم پاشا سروده و بسال ۹۳۳ تمام شده است. گوینده این منظومه در تقلید از استاد نامبردار طوس سعی و اصرازی بیهوده داشت.^۳

شاهنامه بهشتی در توصیف جنگهای سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳) با سلطان محمد خدا بنده پادشاه صفوی (۹۸۵-۹۹۶ م) بسال ۹۸۵. ناظم این منظومه

۱- Sprenger, Oud Catalogue, p. 409.

۲- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، تهران ۱۳۳۷،

ص ۶۲.

۳- ایضاً همان کتاب و همان صحیفه.

۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ادگار بلوشه، ج ۳

ص ۳۳۵-۳۳۶.

مولانا بهشتی مشکوکی است^۱.

فتوح العجم در باب فتح تبریز بدست عثمان پاشا در سال ۹۹۳ است که شاعری بنام جمالی بن حسن شوشتری از شاعران سدهٔ دهم آنرا یکسال پس از فتح مذکور یعنی سال ۹۹۴ بنظم آورد^۲.

سفرنامه بغداد این نام را بمنظومه‌یی داده‌ام که عنوان اصلی آن چنینست: «سفر فرخنده اثر حضرت پادشاه عالم نصره الله تعالی علی اعدائه بجانب بغداد خجسته بنیاد علی طریق الاجمال» و موضوع آن جنگهای سلطان سلیمان اول برای فتح بغداد است در عهد پادشاهی شاه تهماسب که سال ۹۴۱ اتفاق افتاد^۳.

فتحنامه عباس نامدار یا شاهنامهٔ صادقی از صادق بیگک صادقی افشار شاعر و هنرمند عهد شاه عباس اول که نامش را بعد ازین خواهیم دید.

کارنامه اثر محمد رضا بن محمد جان عرفان در بیان پیروزیهای علیمردان شاه امیرالامرای شاهجهان^۴.

شاهجهان نامه در شرح پادشاهی شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هـ) است که سه تن از شاعران دربار آن پادشاه که هر سه معاصر و معاشر یکدیگر بوده‌اند، بنظم آن دست زده و اثر هر یک بنامی شهرت یافته ولی موضوع همهٔ آنها با اندک تفاوت یکی است: نخست «پادشاهنامه» از میر یحیی کاشی (م ۱۰۶۴ هـ). اصل خاندانش از شیراز بود ولی چون پدرش بکاشان رفته و آنجا مانده و میر یحیی در آنجا زاده شد، بکاشانی شهرت یافته است. نوشته‌اند که او بجایزهٔ تاریخ تعمیر قلعهٔ ارگ شاهجهان آباد که سال ۱۰۵۸ هـ انجام شده بوده [شد شاهجهان آباد از شاه جهان آباد] صد اشرفی حاصل کرد (غزوهٔ ذی قعدة سال ۱۰۵۹ هـ) و بنظم شاهجهان نامه مأمور گردید ولی تمامش

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳ ص ۳۵۲.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۶۶۵؛ فهرست

نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۵۵.

۳- فهرست کتابخانه ملی پاریس، بلوچه، ج ۳ ص ۳۲۵.

۴- تاریخ ادبیات فارسی، هرمان اته، ص ۶۲.

نکرد. آته نام این منظومه را «پادشاهنامه» نوشته است.^۱ این بیت میریحیی بدیوانی می‌ارزد و نوشته‌اند که بر سنگ مزارش نقش شد:

ای که از دشواری راه فنا پرسوی میرس بس که آسانست این رمی توان خوا ایله رفت
این رباعی هم از میریحیی است:

از باغ جنان فتاده در دام عذاب آدم ز پی گندم و ما بهر شراب
مرغان بهشتیم عجب نبود اگر او از پی دانه رفت و ما از پی آب^۲
دوم «ظفرنامه شاهجهانی» اثر حاجی محمدجان مشهدی متخلص به «قدسی» (م ۱۰۵۶م)
۵) شاعر مشهور دربار شاهجهان که ترجمهٔ حالش را خواهیم دید. این منظومه که
چنین آغاز می‌شود:

بنام خدایی که داد از شهان جهان پادشاهی بشاه جهان

در جزو کلیات قدسی موجود و مرکب از قسمتهای مجزا از یکدیگر است مربوط
بجلوس شاهجهان و احوال خاص او و چند حادثه از آغاز پادشاهیش.^۳

سوم «شاهنامه» از ابوطالب کلیم (م ۱۰۶۱م) که در بعضی از نسخه‌ها و از
آنجمله در نسخه موجود در موزه بریتانیا بشماره Or. 357 پادشاهنامه و در نسخه
کتابخانه آود «شاهنامه کلیم»^۴ و در پاره‌یی نسخه‌ها شاهجهاننامه نام دارد و در
حدود پانزده هزار بیت است و جز مقدمات معمول منظومه‌ها قسمتی از آغاز آن
بسرگذشت تیمور و فرزندان و جانشینانش تا ظهورالدین بابر و همایون پادشاه
اختصاص یافته و در باقی از زادن شاهجهان و زندگانی وی و دوران پادشاهیش از مرگ
جهانگیر تا فتح تبت بدست ظفرخان احسن (سال ۱۰۴۶-۱۰۴۷م) سخن رفته
است. این منظومه بدینگونه آغاز می‌شود:

۱- ایضاً تاریخ ادبیات فارسی، ص ۶۲.

۲- دربارهٔ میریحیی کاشی بنگریده: نتایج افکار، بهی ۱۳۳۶، ص ۷۸۸-۷۸۹.

۳- روز روشن، تهران ۱۳۲۳، ص ۹۲۳-۹۲۴.

۴- نسخه کلیات قدسی در کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Or. 323

۲- 454 Sprenger, Oud Catalogue, p.

بنام خدایی که از شوق جود
 حکیمی که شمع زبان در دهن
 رحیمی خطابخش مسکین نواز
 دو عالم عطا کرد و سائل نبود
 فروزان نماید پیاد سخن
 ز شوق کرم گشته محتاج ساز^۱

عادلنامه دربارهٔ سلسلهٔ پادشاهان عادلشاهی دکن است که از سال ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ در بیجاپور حکومت داشتند. این منظومه را آتشی شاعر در اواخر عهد آن سلسله بنام محمد عادلشاه (۱۰۳۵-۸۱۰۷۰) فراهم آورد.

جنگنامه قشم (قشم) منظومهٔ کوچکی است در ۲۶۳ بیت که در یکشنبه نهم محرم سال ۱۰۳۲ بیابان رسید و گویندهٔ آن ظاهراً «قدری» سرایندهٔ «جروننامه» است که بزودی دربارهٔ آن سخن خواهم گفت. جنگنامه چنین آغاز می‌شود:

بنام خدا ایزد ذوالجلال
 خدایی که وی را نباشد زوال
 خدایی که لیل و نهار آفرید
 خزان سرد و فصل بهار آفرید

و شاعر آن را بنام شاه عباس رستایش او و امام قلیخان پسر و جانشین ادهوردی خان بیگلر-بیگی فارس فاتح قشم و جرون، سروده و از امام قلیخان همه جا بذکر عنوانهایی چون «نواب انجم سپاه» و «خان عدالت‌شمار» بسنده کرده و آنگاه داستان را بدینگونه آغاز نموده است:

چو مدح شه و خان بیابان رسید
 چو الف و ثلاثین بد از هجر سال
 سپاهی بیامد چو مسور و ملخ
 بنظم آورم داستانی جدید
 بیامد یکی لشکر از پرتنگال
 بگرمی چو آتش سردی چو یخ

این اشارات راجعت بدست اندازی پرتغالیان از سال ۱۰۳۰ بجزیرهٔ قشم و حوالی هرمز. توضیح آنکه «روی فریراداند رادا» سردار پرتغالی پس از جنگی با بحریهٔ شرکت هند شرقی انگلیس که بشکست وی پایان یافت بر آن شد که جزیرهٔ قشم و کناره‌های هرمز را تسخیر نماید تا از جانبی شاه عباس را مرعوب و وادار بپیر آوردن خواهشهای خود کند و از جانبی دیگر جلو بازار گانی ابریشم انگلیسیان را در ایران بگیرد. بهمین قصد در حدود ماه رجب ۱۰۳۰ بخشی از آن جزیره را در جوار هرمز

نسخیر کرد و نزدیک دریا قلعه‌یی بنا نهاد و هنوز قلعه او ناتمام بود که با سپاهیان ایران و مردم لار در آویخت و از آنان بیش از هزار تن کشت :

هنوز قلعه شوم بد ناتمام که آنجا گرفتند بُرد و مقام
بهم باز کردند بنیاد جنگ سپاه مسلمان و اهل فرنگ
بناگاه آن کافر بد نهاد شکست سپاه مسلمان بداد...

درین هنگام یعنی در سال ۱۰۳۰ هـ امام قلیخان بیگلربیگی فارس در زرد کوه بختیاری و کنار آب کورنگ با جمعی دیگر از والیان ایالات جنوبی و غربی ایران در رکاب شاه عباس برای اتصال آب کارون بزمینده رود حاضر بود:

رسید این خبر چون بآب کورنگ بنواب عالی که آمد فرنگ
بجنید نواب عالی بفهر بفرمود بر لشکر آرای دهر
مراد از «نواب عالی» شاه عباس و مقصود از «لشکر آرای دهر» امام قلیخانست که بعد از گماشته شدن بنبرد با پرتغالیان بتهیه مقدمات جنگ پرداخت و پس از همداستانی با انگلیسیان و بهره‌مندی از نیروی دریایی آنان، با جنگ سختی قلعه را بتصرف آورد. روی فریر آبا ساکنان قلعه تسلیم شد، و از آن پس امام قلیخان جنگ با پرتغال را تعقیب کرد و بتصرف جزیره هرمز (= جرون) برخاست.

رویدادهای این جنگ تمامی و با توضیح جزئیات، مگر استمداد از انگلیسیان، در جنگنامه کشم آمده است. فرمانده پرتغالیان در این جنگ کپیتان (کاپیتان) تمر معرفی شده است:

سر آن سپه بد کپیتان تمر دمی داشت از کینه و خشم پر
در پایان منظومه نیز بفرمان تعقیب جنگ از جانب شاه عباس اشاره شده است:
چومزده بتواب عالی رسید دور خسار او همچو گل بشکفید
طلب کرد آنگاه يك خامه‌یی بسردار بنوشت يك نامه بی

۱- درباره این وقایع بنگرید به عالم آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰، ص ۹۵۹-۹۶۰
۹۷۹ بعد؛ و به «تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه»، شادروان نصرافه ظفی،
ص ۷۲-۷۸.

که اکنون روان شو تو مردان هوار بکن تابع امر من بنکسار
 مستخر بکن بنکسار و جرون بکن دشمن شاه را سرنگون
 و پس از سه بیت دیگر چنین آمده است: «تمام شد جنگنامه کشم فی تاریخ یوم
 الاحد نهم شهر محرم الحرام سنة ۱۰۳۲هـ».

جرون‌نامه از قدری نام شاعری از اهل فارس در سده یازدهم هجری، که
 گویا همان باشد که منظومه جنگنامه کشم را ساخته. وی دنباله کار امام قلیخان را
 در فتح جزیره جرون (هرمز) و تصرف قلعه آن را که بنام آلبو کیرک در باسالار
 نامبردار پرتغالی موسوم بود (سال ۱۰۳۱هـ)، در منظومه‌یی بنام جرون‌نامه شرح
 داده است. ازین منظومه نسخه‌یی بشماره Add. 7801 در کتابخانه موزه بریتانیا
 موجود است و چنین آغاز می‌شود:

از اول بنام بزرگ خدا سر دفتر نطق را برگشا

سخن را بنام خدا باز گوی مراد خود از نام نامی بجوی^۱

وقایع الزمان یا «فتحنامه نورجهان بیگم» اثر ملا کامی سبزواری، منظومه -
 بیست بنام جهانگیر پادشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷هـ) که کامی آن را بسال ۱۰۳۵هـ در کابل
 با تمام رسانید، و مربوطست بجهنگهایی که بتحریرک نورجهان بیگم برای انتخاب
 فرزندش شاهزاده خرم بجانشینی جهانگیر رخ داده بود و شرح آن در تواریخ
 عهد جهانگیر و شاهجهان بتفصیل آمده است. مولانا کامی سبزواری از شاعران نام-
 آور عهد جلال‌الدین اکبر و جانشینش جهانگیر بوده و در خدمت میرزا عبدالرحیم
 خانخانان بصرمی برده و قصیده را خوب می‌سروده است^۲، و او غیر از کامی دیگر
 یعنی میر علاءالدوله پسر میریحیی قزوینی (۱۵۸۲م) است که از بیم شاه تهماسب بدلهی
 گریخت و در آنجا بدرود حیات گفت^۳. کامی سبزواری از قصیده سرایانست که

۱- این منظومه را لوتیگی بونلی Luigi Bonelli در نشریه ماه آوریل ۱۸۹۰
 فرهنگستان لینیچی Lincei چاپ کرده است.

۲- درباره این منظومه و منظومه «جنگنامه کشم» بنگرید به «حماسه سرایی در
 ایران» از نویسنده این کتاب، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۶۲-۳۷۰.

۳- هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۲۹۳.

۴- روز روشن، تهران، ص ۶۷۳-۶۷۴.

شیوه قدیم رادر شعر دنبال می کرد. ازوست :

يك ره در پیر میفروشی نزدیم
در کوی خرابات خروشی نزدیم
بر سعی فسرده طبع خود می سوزیم
کاین شعله فرو نشست و دودی نزدیم
آشوب هندوستان مربوطست بستیزه جویبهای فرزندان شاهجهان از قیام شام
زاده مراد بخش در احمدآباد تاققل داراشکوه (از ۱۰۶۷ تا ۱۰۶۹ هـ) و رسیدن
محبی الدین اورنگ زیب بیادشاهی (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ). ناظم این منظومه «بهشتی»
از شاعران عهد شاهجهان و اورنگ زیب است و چنانکه خود گفته بدر گاه شام
زاده مرادبخش وابسته بود و درین جنگهای خانگی حضور داشت^۱ و منظومه خود
را پیش از مرگ شاهزاده مذکور (سال ۱۰۷۱ هـ) سرود و آنرا با آشوب هندوستان
موسوم ساخت :

شد این نامه از همت دوستان
مسمی با آشوب هندوستان^۲

جهان نامه منظومیهی طولانیست درباره تاریخ هند از «فتایی»^۳ که در عهد
پادشاهی اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ هـ) بعد از سال ۱۰۹۹ سروده شده و چنین
آغاز می شود:

بنام جهاندار جان بخش و هوش
نوازنده جسم با چشم و گوش

از جلد اول این منظومه نسخه‌ی بشماره Or. 334 در کتابخانه موزه بریتانیا
موجودست.

شاهنامه عباسی از کمالی سبزواری که به «افصح» شهرت داشت و در «نرد»
قصیده همگان را دوشش طرح دادی و در شطرنج شعر فهمی لجللاج وقت خود

۱- من این رزمهارا همه دیده‌ام

۲- بنگرید بفهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه موزه بریتانیا، چارلز ریبو، ج ۲ ص

۶۸۹-۶۹۰.

۳- چند فتایی شاعر داریم که دوتن از آنان یعنی فتایی جفتایی و فتایی مشهدی ملازم

دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه بوده‌اند. (روز روشن ص ۶۳۸-۶۳۹). این فتایی که جهان
نامه ساخت در عهد اورنگ زیب می‌زیست، چنانکه در متن دیده‌اید، و گمان نمی‌رود که
یکی از آن دو باشد.

بودی. این چند بیت در وصف شب مر اوراست :

شبى چنان که نمودى بجنب ظلمت او مه دو هفته چو خيال رخ بتان چگل
ز بس سياهى شب در نظر نمى آمد خيال يار که يك دم ازونيم غافل
نمى رسيد بهم ديده از سياهى او اگر نه نور بصر در ميان شدى شاعل
شبى چنانکه نفس باوجود آتش هجر نياقتى ره بيرون شدن زخانه دل^۱

از همین چند بیت و از بیت‌های دیگری که محمد امین رازی ازین شاعر نقل کرده بصراحت معلومست که کمالی سبزواری در تصبیه پیرو شاعران استاد خراسانی در سده ششم و در این پیروی توانا و موفق بود و همین مرتبه بلند را هم در غزل داشت. مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره اومی نویسد^۲ که «در عهد شاه عباس ماضی (مقصود شاه عباس اولست) نام بر آورده و شاهنامه عباسی برشته نظم کشیده مگر از نامساعدی بخت بحضور پادشاه نرسیده و در سنه‌عشرین و الف (۱۰۲۰) ازین جهان سفری گردیده...»

رزم نامه شاه اسمعیل با شیبک خان منظومه بیست کوتاه در ششصد و هفتاد بیت از ملا محمد رفیع واعظ قزوینی (۱۰۸۹م) که در نسخه‌های دیوان او ثبت است و چنین آغاز می‌شود:

سزاوار شکر آفریننده بیست که هر قطره از وی دل زنده بیست

درباره این منظومه و نمونه‌هایی از آن در ترجمه حال واعظ سخن خواهم گفت. شرح نامه محمد شاه اثر مبر محمد رضا از شاعران سده دوازدهم درباره ناصرالدین محمد شاه گورکانی (۱۱۳۱-۱۱۶۱م) و چندتن از نیاکانش از اعظم شاه پسر اورنگ زیب بعد، که نسخه‌هایی از آن بشماره Or.2003 در کتابخانه موزه بریتانیاست.

منظومه نادری از گوینده‌هایی بنام محمد علی در ذکر حال نادر شاه افشار و

۱- هفت اقلیم، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲- روز روشن، ص ۶۸۲.

پیروزیهای او در هفت هزار و پانصد بیت که بدینگونه آغاز می‌شود:

خدایا نویسی چاره ساز همه بسنو روی عجز و نیاز همه
دهی هر که را هر چه بایسته نیست کسی را کرم جز تو شایسته نیست^۱

شهنامه نادری در باب حمله نادر به هندوستان و فتح آن کشور است بسال ۱۱۵۱-
۱۱۵۲ که نظام الدین عشرت سیالکونی قرشی از معاصران احمد شاه درانی
(۱۱۸۷م) پادشاه افغانستان، بسال ۱۱۶۲ هـ تمام کرد و تاریخ ختم کتاب را در بیت
زیرین آورد:

جو بلبل ز تاریخ آن دم مزن اگر چشم داری بین باغ من^۲

عده‌بی دیگر از بنگونه منظومه‌های شناسیم که در بعضی از تذکره‌ها بشاعرانی
نسبت داده شده است^۳ ولی نسخه‌های آنها دیده نشده، و باز قسم در فهرستهای
کتابخانه‌ها بمثنویهای گمنامی از قبیل آنچه گفته‌ام باز می‌توان خود برد.

نظم حماسه‌های دینی در بیان منقبتها، معجزه‌ها و پیروزیهای
حماسه‌های دینی پیامبر اسلام و بزرگان مذهب شیعه از اوایل این عهد رایج
بود و درین راه از همه خبرها و روایتها، خواه تاریخی و خواه داستانی، که رونقی
بدینگونه منظومه‌ها بخشد استفاده می‌شده است تقریباً همه این سنخ منظومه‌ها،
حتی مهمترین آنها یعنی حمله حیدری باذل فاقد ارزشهای بزرگ ادبی و در شمار
مثنویهای بسیار متوسط حماسی و قهرمانی هستند.

صاحبقران نامه منظومه قهرمانی مهمی است که ناظم آن را نمی‌شناسیم و
آن را می‌توان از پرارج ترین منظومه‌های قهرمانی دانست که از دوران صفوی
باز مانده است، زیرا: (۱) کارنامه یکی از قهرمانان ملی ایران در عهد اسلامیت و (۲)
پراست از داستانهای قهرمانی که همه آنها بشیوه داستانهای ملی ایران ترتیب
یافته و از آنها تقلید و دوباره گویی شده است و (۳) بیشتر این اعمال پهلوانی در سر-

۱- حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۲، ص ۳۷۳.

۲- فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ریو، ج ۲ ص ۷۱۷.

۳- بنگرید بتاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، تهران ۱۳۵۰، ص ۵۰۹-۵۱۰.

زمین ایران جریان یافته. و بانام بزرگان ایران همراه است.

علت آنکه این منظومه طولانی را در شمار حماسه های دینی ذکر می کنم آنست که هم از آغاز درباره یکی از بزرگان ایرانی که قیام دینی کرده بود، یعنی حمزه پسر آذرک شاری (معروف به «حمزه بن عبدالله خارجی» م ۲۱۳هـ) پدید آمده، و هم بعد از آنکه نام او را از آن داستان برداشتند آن را به حمزه دیگری، متلقب به «سیدالشهداء» که پسر عبدالمطلب و عم پیامبر اسلام (ص) بوده نسبت داده اند، در حالی که او پیش از لشکر کشی تازیان بایران کشته شده و اصلاً بایران نیامده و خبری از او درین دیار نبوده و دخلی در اصل و بنیاد این داستان نداشته است.

این حمزه پسر آذرک شاری بعثت پیروزیهایش در سیستان و کرمان و خراسان و افغانستان تا سرزمین سند در زبان داستانگزاران «صاحبقران» لقب یافته بود (= امیر حمزه صاحبقران) و بهمین سبب است که بقصه امیر حمزه گاه «قصه امیر حمزه صاحبقران» نام داده اند.

حمزه بن عبدالله خارجی از سران و پیشوایان بزرگ «خوارج» در مشرق ایرانست که در نیمه دوم سده دوم و اوایل سده سوم هجری می زیست، در سیستان بر عامل خلیفه عباسی قیام کرد و دعوی خلافت نمود و کرمان و سیستان و خراسان و افغانستان و ناحیه سند را یک چند زیر نگیب داشت و کار او چنان بالا گرفت که هرون الرشید ناگزیر شد بسال ۱۹۲هـ بتن خود بخراسان رود لیکن چنانکه می دانیم در همین سفر در گذشت و حمزه نیز پس از آن بغزوسند و هند رفت و بسال ۲۱۳ بدرود حیات گفت.

دلاوریهای این مرد دینی جنگاور پیروزمند باعث شد که درباره کارهایش

۱- دوست فاضلم آقای دکتر جعفر شعار در نقل مطلبی ازمن درباره منشاء این داستان (مقدمه قصه حمزه، تهران ۱۳۲۷) نوشته است که کتاب مذکور (یعنی قصه حمزه) بدستور حمزه بن عبدالله خارجی تحریر یافته. تصور می کنم مقصود نویسنده محترم «درباره» باشد نه «بدستور». باقی مطلب مرا در متن بخوانید.

۲- بتگریده: دلیران جانباز، دکتر صفا، تهران ۱۳۵۵ خورشیدی، ص ۱۴۱-۱۵۳

و بتاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۵۶ خورشیدی، ص ۳۵-۳۶.

داستانی قهرمانی بر زبان داستانگزاران مشرق جریان یابد، بهمان شیوه که برای ابومسلم مروزی ترتیب داده‌اند، و در ابداع آن داستان، همچنانکه در ابومسلم‌نامه، بسیاری از اعمال قهرمانی را که در داستانهای ملی قدیم خود می‌بینیم، حتی شیوه روایت آن داستانها را، تقلید نمایند و بصورتی قریب باصل درباره این «امیر حمزه صاحبقران» بیان کنند. ولی چنانکه می‌دانیم بساط اقتدار خوارج سیستان باروی کار آمدن دولت های صفاری و سامانی بر چیده شد و از آن پس ارزش مذهبی حمزه بن عبدالله، چون دیگر نام آوران خارجی مشرق هم از میان رفت لیکن داستانش بر زبان راویان و داستانگزاران باقی ماند. پس چاره کار آن بود که آنرا به «حمزه» دیگری که از برگزیدگان اسلام است، نسبت دهند؛ چنین کردند و داستان با بعضی تصرفات بنام این يك شهرت یافت.

صاحبقران نامه بسال ۱۰۷۳ هـ بنظم درآمد، در شصت و دو قسمت [در حالی که اصل قصه امیر حمزه در شصت و نه «داستان» است]، و ناظم در مقدمه منظومه خود ستایش یزدان و نعمت پیامبر و فهرست مطالبهای کتاب را آورده و پس از ختم کتاب داستان دیگری را بنام «احوال قیطور و واقعه وفات عمر» نقل کرده که راجعست ب عمر پسر حمزه بن عبدالمتطلب. ازین منظومه نسخه‌یی در کتابخانه ملی پاریس (Ancien fond 279) موجودست.

شاهنامه حیرتی از منظومه‌های حماسی نادرست که بی‌حرمزج مدس مقصور (یا محذوف) سروده شده و موضوع آن جنگهای پیامبر و بزرگان مذهب شیعه است در متجاوز از بیست هزار بیت، و چنین آغاز می‌شود:

الهی از دل من بند بردار	مرا در بند چون و چند مگذار
الهی ساز آسان مشکلم را	نما راهی بملك جان دلم را
گوینده در پایان بنام منظومه و عدد بیتها واسم خود بدینگونه اشاره نموده است:	
چو نظم من بنام شاه دینست	ز روی راستی شهنامه اینست
بمدح شاه باید راند خامه	بنام شاه باید شاهنامه

چو دل در فکر تعیین عدد شد
دوباره ده هزار و هشتصد شد

درین گفتن مدد لطف خدا بود
و گرنه حیرتی را حد کجا بود...

و اما ملاحیرتی تونی^۱ از شاعران معروف سدهٔ دهم هجریست که در عهد شاه تهماسب صفوی می‌زیست و چند گاهی از ملازمان درگاه او بود. سام میرزا دربارهٔ او نوشته‌است که: «مشهورست که از مروست اما خورمی گوید که از تونم. از شعرای مشهورست، در همه باب شعر گفته اما در منقبت بسیار کوشیده. در اوایل جوانی بسیار لاابالی و بی قید بود و در اکثر بهجومردم لب می‌گشود و اهاجی که بین او و وحیدی قمی^۲ واقع شده مشهورست اما از غایت رکاکت ایراد آن نتوان کرد...» و نیز قصیده‌یی از او در هجومردم قزوین و متهم داشتن آنان پیروی از مذاهب اهل سنت مشهور است^۳، و گویا بسبب همین کارها و تجاهر بلا^۴ ابالی گری چند گاهی مغضوب شاه تهماسب شد و بگیلان گریخت و سپس بخاطر قصیده‌یی که در منقبت علی بن ابی طالب سرود بخشوده شد، و بعد نیست که دورهٔ کوشش او در منقبت از همین زمان و بهمین گونه آغاز شده باشد. بعد از آن حیرتی دوباره پایتخت شام تهماسب برگشت و باز چندی ملازمت آن پادشاه کرد و سرانجام بکاشان رفت و همانجا بود تا در ماه صفر سال ۸۹۶۱ هـ از بام در افتاد و بمرد. یکی از شاعران عهدش

۱- دربارهٔ او بنگرید به :

* ترجمهٔ مجالس النفاث، تهران، ص ۱۵۳ و ۳۷۹.

* هفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۹.

* بهارستان سخن، ص ۴۰۹-۴۱۰.

* آتشکده، تهران، ص ۲۶۱-۲۶۲.

* تحفهٔ سامی، تهران ۱۳۱۴، ص ۱۰۵ و ۱۲۶.

* حماسه‌سرایی در ایران، ص ۳۸۲-۳۸۳.

* نتایج الافکار، ص ۱۸۰-۱۸۱.

* ترجمهٔ مجمع الخواص، ص ۱۶۵.

۲- تحفهٔ سامی ص ۱۲۶.

۳- ترجمهٔ تاریخ ادبیات برون، تهران ۱۳۱۶، ص ۱۳۶.

ماده تاریخ و فانش را بدینگونه یافت:

سال فوتش چو خواستم گفتند
 او بماه صفر ز بام افتاد (۹۶۱)
 پس اینکه آذر گفته که «طالمی بطمع مال او را کشته» باطلست و سالی نیز که او درین
 باب ذکر کرده باطل تر. - با آنکه حیرتی در غزل استاد بود، بیشتر بمنقبت گویسی
 شهرت یافت و بهر حال او غزلسرایی خوش بیان و فصیده گوی و مثنوی پرداز
 بود. ازوست :

بی شرمی که کرد دل کامجوی ما
 بس شرمها اگر که بیماری بروی ما
 داریم آرزو که گشاید خدادری
 گر خلق بسته است در آرزوی ما :-
 مشکن سبوی ما که مباد اخورد شکست
 مینای چرخ بر سر جام و سبوی ما

که دل از عشق بتان که جگرم می سوزد
 عشق هر لحظه بداغ دگرم می سوزد
 همچو پروانه بشمعی سرو کارست مرا
 که اگر پیش روم بال و پر می سوزد
 من زخود بی خبر و آتش هجران در دل
 وه که این شعله شبی بی خبرم می سوزد

**

نهادی بر سر بالین من پای
 سرت بسالین بیماری نبیند
 مرا کردی بدرد دل گرفتار
 دلت درد گرفتاری نبیند

غزوناامه اسیری منظومه‌یی ببحر منقاربست در شرح غزوه‌های پیامبر اسلام،
 وبهین سبب نام آنرا «غزوناامه» گذارده‌ام، و آن سروده شاعری است اسیری نام
 که نمی‌تواند نه اسیری لاهیجی (۸۹۱۲م) باشد و نه اسیری رازی (میرغازی) که
 چندی در هند می‌گذرانید و با آخر بری باز گشت و همانجا بمرد، و به محمد قاسم -
 اسیری (م ۱۰۱۰ه) معاصر و ملازم جلال‌الدین اکبر. این اسیری که غزوناامه را سرود
 در عهد شاه تهماسب بروم رفت و خدمت سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۲ ه)
 اختیار نمود و غزوناامه را بنام او پرداخت. ازین گذشته وی خمسه‌یی نیز بتقلید از
 نظامی ترتیب داد و در آن خود را همشان جامی دانست:

که مشهور دهر است دیوان من
مرا پنجه در پنجه جامی است

بر آورنده کام هر بنده اوست
خداوند روزی ده غیب دان

که این نامه شد ختم بر نام او
حساب از «صفات النبی العرب»

بود آیت شعر در شان من
نه در خمسه ام نکته خامی است

غزونا مه اسیری بدین بیتها آغاز می شود:

بنام خدایی که بخشنده اوست
خدای زمین و خدای زمان

و در آخر کتاب در تاریخ ختم آن گوید:

بود ختم بر خیر انجام او
بکن سال تاریخ او را طلب

و «صفات النبی العرب» ۹۶۷ است.

حملة حیدری منظومه دینی معروفیست در سرگذشت پیامبر و علی و کوشهایی

که امام نخستین شیعیان در نشر اسلام و برانداختن دشمنان رسول کرد، و سرگذشت
وی بعد از مرگ پیامبر تا پایان خلافت و کشته شدن. این مثنوی طولانی شروع می شود
بستایش خداوند و نعت پیامبر اسلام و امامان تا بدوازدهمین آنان و آنگاه داستان
بدینگونه آغاز می گردد:

رساننده قصه از راستان

رساند بشاه رسل جبرئیل

که اکثر برفتی برون از سرا

شدی شهریار قریشی نسب

چنین گفت داننده داستان

از آن پیش کا حکام رب جلیل

چنین داشت عادت شه انبیا

بکوهی که حرا بد او را لقب

و پس از آن داستان بعثت و باقی رویدادهای دوران حیات محمد باضافه بسیاری
روایتها و داستانها درباره کرامتهای او و شجاعتها و جنگاوریهای علی و قضیه غدیر خم،
مرگ پیامبر و جانشینی ابوبکر و عمر و عثمان و واقعه های عهد آنان برای علی و خاندان
محمد، خلافت عثمان و کشته شدن او...

این قسمت از حمله حیدری در حدود ۲۴۰۰۰ بیت و گوینده آن میرزا محمد

بازل ملقب به «رفیع خان» است و باقی کتاب در باب خلافت علی بن ابی طالب و

سرگذشتش تا سربت خوردن و مردن را شاعری دیگر با اسم ابوطالب فندرسکی اصفهانی تمام کرد، و در سال ۱۱۳۵ هـ شاعری بنام «نجف» که میخواست جمله حیدری باذل را تمام کند، آن قسمت از سروده ابوطالب اصفهانی را بر اثر باذل افزوده است.

ماخذ جمله حیدری درباره زندگانی محمد کتاب معارج النبوة و مدارج الفتوة تألیف معین الدین بن شرف الدین حاجی محمد فرامی معروف بملامسکین یا معین مسکین (۱۳۴۴هـ) است.

ناظم اصلی این منظومه همچنانکه گفته ام میرزا محمد باذل ملقب به «رفیع خان»^۱ است. نسب او بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی می رسد و خاندانش پیش از انتقال بهند در مشهد بسر می برد. عمش میرزا محمد طاهر ملقب به «وزیر خان» در عهد سلطنت شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ) از مشهد بهند رسید و در شمار ملازمان اورنگ زیب عالمگیر درآمد و بعد از جلوس عالمگیر بر تخت پادشاهی (۱۰۶۹هـ) بنوبت صوبه دار برهانپور و اکبر آباد و مالو شد تا بسال ۱۰۸۳ بدرود حیات گفت.

میرزا محمد طاهر دو برادر داشت: نخست میرزا جعفر سر وقت که سه پسر او نورالدین محمد خان و فخرالدین محمد خان و کفایت خان بهند رفتند و منصبها

۱- رجوع شود به «کشف الظنون»، ستون ۱۷۲۳-۱۷۲۴.

۲- درباره او بنگرید به:

- * مآثر الامراء، میر عبدالرزاق خوافی، ج ۳، کلکته ۱۸۹۱، ص ۹۴۰.
- * بهارستان سخن، میر عبدالرزاق خوافی، مدراس ۱۹۵۸، ص ۶۱۸-۶۱۹.
- * سرو آزاد، لاهور ۱۹۱۳، ص ۱۴۱-۱۴۲.
- * حماسه سراسی در ایران، تهران چاپ سوم، ۱۳۵۲، ص ۳۷۹-۳۸۳.
- * رهاض الشعراء، واله داغستانی، خطی.
- * صحف ابراهیم، خطی.
- * نتایج الافکار، بمبئی ۱۳۳۶، ص ۱۱۱.
- * کلمات الشعراء، محمد افضل سرخوش، چاپ هند ص ۱۰-۱۱.

و خطابه‌های درخورد یافتند. دوم میرزا محمود که او نیز مانند برادر سفرهند اختیار کرد و در آنجا مقامی یافت و محمود پوره در اورنگ آباد و محمود پوره دیگر در برهانپور بنام اوست و او در این جای دوم بخاک سپرده شد. میرزا محمد باذل پسر همین میرزا محمود مشهدیست که در شاهجهان آباد ولادت یافت و در دوران پادشاهی عالمگیر اورنگ زیب مدتی ملازم شاهزاده معزالدین بود و از جانب او حکومت کوالیار یافت و تا آخر عهد اورنگ زیب در خدمت دولت سومی کرد و پس از آن بدلی باز گشت و آنجا بسال ۱۱۲۳ در گذشت. وی شعری سرود و بعبادت شاعران زمان بیشتر بغزلگویی اشتغال داشت اما شهرتش بسبب منظومه حمله حیدریست که همچنانکه گفته‌ام بیست و چهار هزار بیت از آنرا سرود و باقی را میرزا ابوطالب فندرسکی اصفهانی تمام کرد. با این حال میر عبدالرزاق خوافی شاهنواز خان یکبار در مآثر الامرا عدد بیتهای آنرا را چهل هزار و یازده هزار در بهارستان سخن نودهزار نوشته و میر غلامعلی آزاد هم در سرو آزاد همین تخمین اخیر را پذیرفته و تکرار کرده است و این اختلاف در تعیین شماره بیتهای حمله حیدری نشان از اختلاف نسخه‌های آن می‌دهد. حمله بدین بیت آغاز می‌شود:

بنام خداوند بسیار بخش خرد بخش دین بخش دینار بخش

و گوینده سبب نظم این منظومه را بدینگونه بیان کرده است که: شامگاهی تنها از همدمان و دور از یاران تو سن خیال را با آهنگ صید غزال غزل بهر سو جولان می‌داد

* فهرست کتابخانه بودلین، ص ۵۱۸-۵۱۹.

* فهرست نسخه‌های فارسی در موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۴.

* ضمیمه فهرست نسخه‌های فارسی در موزه بریتانیا، ص ۲۱۱-۲۱۲.

* Sprenger, Oud Catalogue, p. 150

* فهرست نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۱- درباره میرزا محمد طاهر وزیر خان و خاندانش مخصوصاً بنگرید بمآثر الامرا،

ج ۳ ص ۹۳۶-۹۴۰.

۲- ماده تاریخ وفاتش را «جامهر علی بچنتش داد» (۱۱۲۳) یافتند.

لیکن صیدی بدام نمی آمد و او را ازین بی حاصلی غم بر غم می افزود:

در آمد چو مرغ مسحر در خروش
بری چند بیهوده رنج و ملال
چنین خون بیبیا حاصلی چون خوری
که بر تو کند سامعت آفرین
بسر آمد از ذوق در جوش مغز
ندیدم یکی قصه بی قیل و قال
که بی آب روغن نیاید ز ماست
پاسخ دلم گفت باذل چرا
ز نعت نبی و ز مدح علی
سر مویی آنجا کم و کاست نیست

که از عالم غیب فرخ سروش
بمن گفت ای نقش بند خیال
بفکر غزل تا یکی خون خوری
چه حاصل ترا از غزل غیر این
ز هاتف شنیدم چو این گفت نغز
دواندم بهر سوی پیک خیال
بغیر از دروخی نبه هیچ راست
زدم رای با دل درین مدعا
نبندی عروس سخن راحلی
در آن داستان هیچ جز راست نیست

و آنگاه بدشواری کار درین راه اشاره کرده و نام چند تن از استادان فن را در سرودن حماسه های ملی و تاریخی آورده است که از باب اهمیت موضوع نقل آنها را در اینجا لازم می بینم:

صدفها در او یافتم پر گهر
نهنگی در آن قلمز بی کسران
ستاره سر راه را کرده بند
بملك سخن دست کرده دراز
که میدان مردان باز و قویست
زدم چون در آن دشت اول قدم
بدیدم سر راه کرد دست بند
وز آن کرده سر کوب بر همگان
درفش فریدون برافراخته
زفر سکندر گرفته شکوه
ز سام نریمان مدد خواسته

چو بر بحر شهنامه کردم گذر
ولی بود بر هر صدف پاسبان
بدیدم ز هر سو یکی ارجمند
همه زورمند و همه یکه ناز
بگفتم که این جای جولانگریست
بیارم چرا از کسی پای کم
رسیدم بفر دوسی ارجمند
ز شهنامه بردوش گرز گران
دگر سو اسد شور انداخته
دگر سو ستاده نظامی چو کوه
بسوی دگر خواجو آراسته

بجای دگرهاتنی در فغان
برابر ستاده چو شیران نر
دگر جانب استاده قاسم دلیر
براه دگر قدسی پهلوان

دنبال همین بیتهاست که باذل موضوع منظومه خود و نام آن را بدینگونه آورده :

چو دینم سرراه را جمله بند
بدل گفتم اکتون چه چاره کنم
که القاده برهفتخان ره مرا
بسر دم سوی تیغ حیدر پناه
بیک جلوه کآن برق لامع نمود
گرفتم نیروی شیر ژبان
شکستم در گنج معنی بزور
چو چربید بر دستها دست من
کنون نامه را منی شوم مبتدی
چو سرصر زوان گشت چون خامه ام
بر آن نامه ها یافت بالاتری

حملة حیدری را درهند و ایران طبع کرده اند (چاپ تهران سربیی و بی تاریخ و پر از غلط است).

در تمام دوره‌یی که مورد مطالعه است نظم داستانهای عاشقانه
داستان سربیی و پدید آوردن مجموعه از مثنویهایی که درین زمینه ساخته
می شده محل توجه و علاقه شاعران بود. ویژگی همه این منظومه‌ها نازلتر بودن

۱- درین بیتها منظور از «اسد» اسدی طوسی ناظم گرشاسب نامه است، نظامی سراینده اسکندرنامه، خواجو گوینده سامنامه، هاتنی سازنده تمرنامه، قاسم (مراد قاسمی گنابادست) سازنده شاهرخنامه و هفتنامه در شرح پادشاهی شاه اسمعیل صفوی، و قدسی صاحب شاهجهان نامه (بخشی از آن چنانکه پیش ازین دیده‌اید).

آنهاست از آنچه پیشتر تاعهد جامی وهاتفی، ساخته شده بود، و ساده تر بودن و کوتاه تر بودن. بعضی ازین مثنویها که شاعران سرودن آنها را تعهد کرده بودند ناتمام و برخی چنان کوتاه است که گویی منظور از ساختن آنها رفع تکلیف و اطاعت از امر سفارش دهنده وتعجیل در دریافت پاداش وانعام بوده است وبس. سادگی زبان وهاری بودنمطلب ازساز وپیرابهایی که استادان داستانسرای پیشین در اثرهای خود بکار می بردند، ونیز خالی بودن آنها از تفتنهایی که در منظومه های معروف سابق می بینیم از ویژگیهای این منظومه های عهد صفویست.

عدهی ازین مثنویها منضمّن داستانهاییست از موضوعهای ابتکاری مانند «سوز و گداز» یا تمام مثنویهای «قضا و قدر» ویا همه داستانهایی که از راه ترجمه از اصل هندی بوجود آمده باشد مثل نل و دمن، کامروپ وکاملتا، مد همالت، هیرو - رانجهن وجز آنها. منظومه های «محمود وایاز» و«سلیمان وبلقیس» وامثال آنها را هم می توان تا حدی دارای همینگونه موضوعها دانست که از داستانهای مورد توجه ونوعی تقلید همراه بابعضی ابتکارها بود. برخی از مثنویها که استقبالی از یوسف وزلیخا ولی در اسم و موضوع بجز آن بوده در شمار این دسته اخیر از تقلیدهای مقرون بابتکار شمرده می شود.

در همه این دسته های چند گانه نفوذ شاعران پیشین که در نظم داستانهاشهرت داشته اند، خاصه نظامی و خسرو و همچنین دو شاعر قریب العهد باین دوره یعنی جامی وهاتفی آشکارست، زیرا سراینندگان آن داستانها بهر حال وباداشتن هر موضوعی که مقدور بود، می خواستند پای در جای پای استادان گذشته نهند تا شاید بتوانند ازین راه مرتبهی در شعر بدست آورند، وباغلبه چنین خیالیست که بعضی از آنان سعی داشتند تا هر پنج منظومه نظامی ویا هر هفت اورنگ جامی را جواب گویند، و گاه هم بدین حد بسنده نمی کردند و مانند عبیدی بیک شیرازی دو خمسه می ساختند.

از میان آنها که درین عهد بنظم يك یا چند منظومه داستانی ویا بجواب گفتن مجموعههایی از مثنویهای پیشین، ویا ترجمه منظوم داستانهای هندی، ویا ابتکار و

ایجاد داستانی باقتضای گذشنگان پرداخته باشند شاعران زیرین را می توان در اینجا یاد کرد. ترجمه حال بعضی ازین گروه که شهرت بیشتری دارند، در شمار شاعران عهد و در بخش مربوط بدانان درین جلد خواهد آمد و درباره بعضی دیگر بهمین اشاره که اینجا می کنم بسنده می شود:

از جمله شاعران قدیم عهد صفوی ضمیری اصفهانی (۹۷۳ م) است که بغیر از دیوانهای متعدد غزل که ترتیب داده بود چند منظومه داستانی داشت بنامهای: ناز و نیاز، و امقو و عذرا، لیلی و مجنون، اسکندرنامه و بهار و خزان.

شاعر پرکار دیگری بنام قاسمی گنابادی (۹۸۲ م) لیلی و مجنون و خسرو و شیرین نظامی گنجی را بهمراه منظومه های دیگری که دیده ایم تقلید نمود.

محمدقاسم خان موجی (۹۷۹ م) شاعر و امیر معاصر همایون پادشاه و جلال الدین اکبر پادشاه یوسف وزلیخا و لیلی و مجنون داشت.

بدی کشمیری معاصر و ستایشگر عبدالله خان ثانی پادشاه معروف ازبک (۹۹۱ تا ۱۰۰۶) در مقدمه قصه ذی القرنین چنانکه خواهیم دید مدعی سرودن مثنویهای متعددی بود.

سعدالدین رهایی خوافی (مردود در حدود ۹۸۳ م) معاصر جلال الدین اکبر پادشاه لیلی و مجنون بنظم آورد.

عبدی بیگ شیرازی (۹۸۴ م) که دو خمسه ترتیب داده است، منظومه های دفتر درد و جام جمشیدی را در برابر خسرو و شیرین - مجنون و لیلی و خزان - الملوك را بر وزن لیلی و مجنون - هفت اختر و انوار تجلی را با استقبال از هفت گنبد - آیین سکندری و فردوس العارفین را در برابر شرفنامه و اقبالنامه سرود.

محمود بیگ سالم تبریزی منظومه های مهر و وفا، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا را سرود. وی معاصر بود با شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ م)

وحشی بافقی (۹۹۱ م) منظومه های فرهاد و شیرین و ناظر و منظور را سروده است.

عرفی شیرازی (م ۸۹۹۹) فرهاد و شیرین ناتمامی ساخت.

میر معصوم نامی صفوی معاصر و مقرب جلال‌الدین اکبر منظومه حسن و ناز را که نظیر یوسف و زلیخاست، و پری صورت رادر برابر لیلی و مجنون بنظم آورد. ناظم هروی (م ۱۰۸۱ هـ) یوسف و زلیخای خوبی بروزن و با استقبال از یوسف و زلیخای جامی دارد.

فیضی فیاضی (م ۱۰۰۴ هـ) طرحی برای سرودن يك «پنج نامه» در برابر پنج گنج نظامی داشت بدینگونه: مرکز ادوار در برابر مخزن الاسرار، قل و دمن با استقبال از لیلی و مجنون، سلیمان و بلقیس نظیر خسرو و شیرین، هفت کشور بتقلید از هفت پیکر، اکبر نامه در جواب اسکندر نامه. ازین طرح آنچه بنهایت رسیده و نسخه های آنها رائجست مرکز ادوار و قل و دمن است. منظومه نل و دمن متضمن داستان نل (Nala) و دمانتی (Darnyanti) از «مهابهاراتا» است.

نواب میرزا قوام‌الدین جعفر آصفخان متخلص به «جعفر» (م ۱۰۲۱ هـ) از نام برداران عهد جلال‌الدین اکبر و جانشینش جهانگیر، منظومه خسرو و شیرین دارد بنام «نورنامه» که سخن شناسان عهد او و پس از وی آن را از بهترین تقلیدهایی دانسته‌اند که از خسرو و شیرین نظامی شده است.

حکیم شفایی اصفهانی (م ۱۰۳۷) منظومه مهر و محبت را در برابر خسرو و شیرین سروده است و او چنانکه بعد ازین خواهد گفت دو منظومه حکمی هم دارد.

روح الامین میر جمعه (م ۱۰۴۷ هـ) منظومه لیلی و مجنون بتقلید از نظامی بنام محمد قلی قطب شاه (۹۸۹-۱۰۲۰ هـ) از قطب شامیان گلکنده سروده و در آغاز آن گفته است که منظومه «شیرین و خسرو» را هم درباره عشق‌بازی خسرو پرویز بنظم کشیده است. این منظومه او بسال ۱۰۱۷ شروع و در ۱۰۱۸ در هشت هزار بیت تمام شد و آن هم بنام قطب شاه مذکور است. وی آسمان هشتم یا فلك البروج را در برابر هفت گنبد بسال ۱۰۲۱ هـ بنام سلطان محمد قطب شاه جانشین محمد قلی قطب شاه بنظم آورد.

میر عقیل کوثری (م بعد از ۱۵۰۱۵ هـ) فرهاد و شیرین دارد و آنرا بنام شاه عباس سروده و گفته است که مقصودش از نظم این داستان تمام کردن کار وحشی است.
میر محسن رازی (م ۱۰۲۰ هـ) از شاعران عهد جلال الدین اکبر مثنوی شیرین و خسرو را باقتفاء نظامی نظم کرد .

زلالی خوانساری (م ۱۰۲۵ هـ) هفت مثنوی دارد که از آن میان ذره و خورشید در برابر سبحة الابرار جامی ، و آذرو سمندر با گل و بلبل در برابر لیلی و مجنون نظامی، و سلیمان نامه یا سلیمان و بلقیس بروزن اسکندرنامه نظامی، و محمود و اباز بروزن خسرو و شیرین است که این آخری از همه مفصل تر است و زلالی در نظم آن از فخرالدین علی صفی (م ۹۳۹ هـ) [تحفة سامی ، ص ۶۸] و انیسی (م ۱۰۱۴) پیروی کرده. درباره منظومه انیسی و منظومه زلالی بشرح حال آن دو در همین جلد مراجعه شود؛ و باز در همین دوره صفوی میرزا محمد علی صائب (م ۱۰۸۱ هـ) و حاجی میرزا ابوطالب مازندرانی معاصر شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ) آن را بنظم درآوردند .

محمد شریف کاشی (م ۱۰۲۶ هـ) که در گلکنده خدمت قطب شاهیان می کرد خسرو و شیرین دارد و همچنین اند شاپور تهرانی (م ۱۰۳۰ هـ) و میرزا ملک مشرقی (م ۱۰۵۰ هـ) و ابراهیم ادهم (م ۱۰۶۰ هـ) و محمد طاهر و صلی تهرانی خویشاوند شاپور تهرانی که نسخه منحصر منظومه او در ایندیا آفیس بشماره ۳۲۸ محفوظ است .
محمد قاسم ظرافت لاهوری منظومه عاشقانه‌یی مانند خسرو و شیرین سرود بنام «ثمره الفؤاد و نتیجه الوداد» که آن را در دو دفتر، نخستین را بسال ۱۱۴۶ و دومین را بسال ۱۱۴۹ تمام کرد و شماره بیت‌های هر دو دفتر ۶۲۶۸ است . نسخه‌یی ازین کتاب بشماره Add. 18, 545 در کتابخانه موزه بریتانیاست [ریو، ۲، ۷۱۰].

میرزا ارجمند آزاد کشمیری پسر عبدالغنی بیک کابلی کشمیری (م ۱۱۳۹ هـ) منظومه‌یی دارد موسوم به «نیاز و نیاز» که نظیره‌یست بر خسرو و شیرین [نسخه Or. 345 در کتابخانه موزه بریتانیا] و گوینده آنرا بنام مراد خود سید میر ابوالوفا سروده و

از آن روی نیاز و ناز گفته تا با ناز و نیاز ضمیری اصفهانی اشتباه نشود.

منظومه شاهد و مشهود داستانی عاشقانه است بر وزن حدیقه سنایی غزنوی، از محمد عظیم بن محمد جعفر منخلص به «اکسیر» که به «عظیمای اکسیر» نیز شهرت داشته و دیوان غزل دارد.

بینش کشمیری (۱۰۸۵م) از شاعران معروف سده یازدهم در هند است که ترجمهٔ حالش را خواهیم دید. وی مثنویهایی دارد که از آن میان شور خیال تقلیدی از خسرو و شیرین ورشتهٔ گوهر در برابر هفت گنبد است. مثنویهای دیگرش غیر از بینش ابصار که استقبال از مخزن الاسرار است، در مدح اورنگ زیب و بزرگان عهد او و وصف کشمیر و لاهور است و اینگونه مثنویها که بویژه در وصف کشمیر سروده شده باشد درین عهد متعدد است.

حیاتی گیلانی (۱۰۲۸م) منظومهٔ سلیمان و بلقیس بیحر متقارب مثنی مقصور در سهزار بیت دارد.

میر محمد مؤمن عرشی (۱۰۹۱م) مهر و وفا را با استقبال از خسرو و شیرین بنظم کشید.

در عهد صفوی بدستهای از داستانهای منظوم باز می‌خوریم با عنوان «قضا و قدر». مدار این داستانها بر حکایت از واقعه‌یست که از قضا رخ داده و در زندگی قهرمان داستان تغییر عظیم پدید آورده، او را بعشقی گرفتار نموده، بحرمان و یأس افکنده، از یاری جدا داشته و بفراقی گرفتار ساخته است. درینگونه منظومها، اگر آن را نیک بفشاریم، همهٔ مطلب در چند بیت معدود گنجایی دارد، اما رسم بر آن بود که شاعر آن را بپروراند و با توصیفهای مناسب با موضوع شاخ و برگ دهد و از سادگی بیرون آرد، و این نوعی از طبع آزماییهای صاحب طبعان در آن روزگار بود، و من یکی دو نمونهٔ منتخب ازین «قضا و قدر» ها را هنگام ذکر حال شاعران زمان خواهیم آورد.

از جملهٔ کسانی که در عهد صفوی ازینگونه منظومه‌ها پرداخته‌اند سلیم تهرانی (۱۰۵۷م) و طالب آملی (۱۰۳۵م) و حکیم رکتا مسیح (۱۰۶۶م) و سلیم

یزدی (سده یازدهم) و میرزا نورالله اصفهانی متخلص بفضیاء (سده یازدهم) و میر-
بحینی کاشی (۱۰۶۴م) را می توان یاد کرد^۱.

چنانکه پیش ازین گفته ام دسته یی از داستانهای منظوم این عهد ترجمه هایی هستند از ادب هندی که از پاره یی ترجمه های منثور نیز موجود است چنانکه بجای خود مذکور خواهد افتاد. این کار هم از سده دهم آغاز شده و تا پایان عهدی که مطالعه می کنیم ادامه داشته و معمولاً در نظم آنها شاهکار نظامی، خسرو و شیرین، و وزن و شیوه تنظیم آن مورد توجه بوده است. از جمله قدیمترین آنها یکی ترجمه منظوم «رامایانا» است که بفرمان جلال الدین اکبر و بهمت ملا عبدالقادر بدائونی بسال ۹۹۷هـ انجام شد و اینکه بعضی آن را بفیضی فیاضی نسبت داده اند درست نیست. همین داستان يك بار دیگر بوسیله مسیحاپانی پتی در عهد پادشاهی جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷م) بشعر درآمده و منظومه مفصلی ازین راه فراهم شده که بطبع رسیده و مشهور است. شیخ سعدالله متخلص به «مسیحا»^۲ مولدش قصبه کرانه در حوالی شهر پانی پت است، ازینجا به پانی پتی شهرت دارد. قصه رام و سیتا که در زبان هندی خالص بود بزبان فارسی نظم نمود و بامتلاشیدای فتحپوری [۱۰۸۴م] کمال اتحاد داشت...^۳. ترجمه های دیگری هم ازین داستان شده است^۴ و باز هم درباره آن سخن خواهم گفت.

فیضی فیاضی (۱۰۰۴م) منظومه مشهور خود نل و دمن را که پیش ازین یاد کرده ام، از منظومه معروف حماسی هند مهابهاراتا اخذ کرد و کار خود را در نقل آن بنظم فارسی در سال ۱۰۰۳ بی پایان برد.

۱- ازین مثنویها قضا و قدر سلیم تهرانی و طالب آملی رادر دیوانهایشان دیده و همانها باضافه دیگر «قضا و قدر» ها را در مجموعه یی از کتابخانه موزه بریتانیا بشماره Or. 4772 (ضمیمه فهرست ریو ص ۲۳۴-۲۳۶) خوانده ام.

۲- برخوان عطای تومسیحا محروم چون صورت تصویر که باشد برخوان

۳- روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، تهران ۱۳۴۳، ص ۷۳۸.

۴- ترجمه رامایانا، تهران ۱۳۵۰، مقدمه بقلم آقای عبدالودود انظر دهلوی.

چندسالی بعدنوعی خوبشانی (۱۰۱۹م) موضوع مثنوی معروف خود «سوز و گداز» را از سرگذشت زنی هندو گرفت چنانکه در شرح حال آن شاعر خواهد دید.

داستانهای منظومی ازین سنخ که بعدازین روزگار در هندوستان ساخته شده باشد متعدد است^۱ و از آنجمله داستان کامروپ^۲ و کالمناست^۳ که چندتن از شاعران آن عهد در هندوستان آن را بنظم کشیدند مانند محمد مراد که آن را بنام میرعیسی همت خان «دستور همت» نامید؛ و «تک چند چند» هندی معاصر اورنگ زیب عالمگیر که «گلشن عشق» نامش داد؛ و حاجی ربیع انجب دهلوی که آن را با اسم «فلك اعظم» بسال ۱۱۵۷ یعنی در پایان عهدمورد مطالعه ماتمام نمود. مولوی محمد مظفر حسین صبادر باره این «انجب» می نویسد: «حاجی ربیع مغربی دهلوی است. مذهب حکما مطبوعش بود و عمر خود هفتصدسال بیان می کرد و در جوانی بدھلی رسیده نوطن گزید و در نظم بمرتضی قلی بیگ صفا هانی تلمذ داشت...»^۴ و چنانکه اته نوشته است^۵ خمسه و دیوانی بزرگ داشت و مهابهاراتا را بفارسی در آورد و صد سال بزیست^۶. — میرعلی شیر قانع تتوی صاحب تاریخ تحفة الکرام و تذکرة مقالات الشعرا که نامش خواهد آمد، نیز داستان کامروپ و کالمنا را بشعر پارسی در آورد.

از همین گونه داستانهای منظوم که دارای موضوع هندی و ترجمه از آن زبان باشد مدھوما لتو منوهر^۷ است. این داستان قصه عشق منوهر پسر پادشاه

۱- هرمان اته Hermann Ethel در تاریخ ادبیات ایران (ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۹۱-۹۶) مهمترین آنها را شناسانده است.

۲- Kāmrupa

۳- Kāmalatā

۴- روز روشن، تهران، ص ۸۷.

۵- تاریخ ادبیات ایران (ترجمه... ص ۹۲).

۶- ونیز بنگرید بفهرست نسخه های خطی فارسی در موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۱۱.

۷- Madhoumālat-Manohar

کانگرا^۱ بشهزاده بانومدهومالت است که آن را شیخ جمن یا منجهن^۲ نامی بزبان هندونظم کرده بود و درسال ۱۰۵۹ ناصرعلی سرهندی (سهرندی) (۱۱۰۸م) آن را بشعرپارسی درآورد. چندسال بعد عاقلخان رازی (۱۱۰۸م) والی دهلی درزمان سلطنت اورنگ زیب همان داستان را با اسم «مهر و ماه» منظوم ساخت یعنی اسم منوهر را به «مهر» و نام مدهومالت را به «ماه» مبدل نمود^۳ و این یکی بیشتر از نظم ناصرعلی مقبول افتاد.

همین عاقلخان رازی داستان پد ماوت^۴ را که آن هم ازمنشاه هندیست بنام «شمع و پروانه» بنظم آورد و آن چندباردیگر بنثر و نظم تحریر و سروده شد.^۵

شاعری دیگر ازاهل سند، مولانا حاجی محمدرضائی، درسال ۱۰۵۳ داستان عاشقانه سی را دربارۀ عشق پنون^۶ به «سی سی»^۷ با تبدیل اسم عاشق و معشوق به «زیبا» و «نگار» بشعر پارسی نقل کرد و بعد ازو نیز چند بار این کار تکرار شد.^۸

داستان عشق هیر^۹ به «رانجهن»^{۱۰} هم نخستین بار بهمت شاه فقیرالله آفرین (۱۱۵۲م) بسال ۱۱۲۳ بیحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف بنظم کشیده شد چنانکه در شرح حالش خواهید دید. وی منظومۀ خود را ناز و نیاز نامید و

۱- Kangra

۲- Mandjhan یا Jamman

۳- بنگریدبه : بلوشه، فهرست نسخه های فارسی کتابخانه ملی پاریس، ج ۳، ص ۳۸۷؛ و چارلزریو، فهرست نسخه های خطی کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۷۰۰؛ و هرمان اته، تاریخ ادبیات ایران (ترجمه...)، ص ۹۳.

۴- Padmâwat

۵- اته، تاریخ ادبیات ایران (ترجمه...)، ص ۹۴.

۶- Panun

۷- Sisi

۸- فهرست کتابخانه موزه بریتانیا، ص ۶۸۴؛ تاریخ ادبیات ایران، اته، ص ۹۴.

۹- Hir

۱۰- Rândjhan

چنین آغاز کرد:

بنام چمن ساز ناز و نیاز که خار نیازش بود سرو ناز
گارسن دو تاسی^۱ خاورشناس فرانسوی این داستان را از بک تحریر هندی بزبان خود
ترجمه و در مجله خاور زمین^۲ بسال ۱۸۵۷ چاپ کرد^۳.

از منظومه های دیگر بر همین سیاق و از همین سنخ موضوعها «عصمت نامه»
ملاحمید و تصویر محبت از شمس الدین فقیر دهلوی را باید نام برد که نخستین
در ۱۰۱۶ و دومین در ۱۱۵۶ هـ سروده شد و موضوع هر دو داستان عاشقانه است.
بعضی از منظومه های عاشقانه این عهد سرگذشت واقعی شاعرانیست که
در دام عشق افتادند و سپس یا خود بشرح داستان خویش پرداختند و یا دوستی همراز
آن را بنظم آوردند. منظومه بی از نوع اول «ناظر و منظور» حاجی ابرقوهی و منظومه بی
از نوع دوم «واله و سلطان» فقیر دهلوی است.

حاجی ابرقوهی از شاعران سده دهم و ستایشگر شاه تهماسب صفوی بود،
دبوان قصیده و غزل و مثنوی و رباعی دارد. مثنوی او در شرح داستان عشق و بیست
که بسال ۹۷۲ سرود:

ما در طبع من این طفل خیال زاد در نهصد و هفتاد و دو سال

چون فلک قرعه به نامش زد نام این ناظر و منظور آمد^۴

و اما منظومه واله و سلطان شمس الدین فقیر دهلوی (م ۱۱۸۳ هـ) درباره عشق
بد فرجام واله داغستانی مؤلف ریاض الشعر است بدختر عمش خدیجه سلطان، و فقیر
آن را بسال ۱۱۶۰ هـ یعنی درست در آخرین سال ازدوره بی که درباره آن کار می کنم
بانمام رسانید. درباره او و منظومه اش بعد از این سخن خواهم گفت.

۱- Garcin de Tassy

۲- Revue de l'Orient, 1857

۳- درباره ناز و نیاز آفرین بنگرید به «سرو آزاد»، لاهور ۱۹۱۳، ص ۲۰۵ و نیز

رجوع شود بفرهیت نسخه های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲ ص ۷۱۰.

۴- فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۲۵۲-۲۵۳.

مهمترین نوع شعر درین عهد غزل است ، چنانکه باید این

غزلسرایی دوره ممتد را دوران غزلسرایی در تاریخ ادب فارسی نام

نهاد. هر کس از شاه و امیر و وزیر و عالم و عامی که خواست طبعی بیازماید از ساختن غزلی غافل نماند، خواه دل انگیز و استادانه و خواه سست و عامیانه. دیوان گروهی از شاعران، چنانکه در شرح حالشان خواهیم آورد، تنها باغزلهایشان ترتیب یافته بنحوی که جز آنها حتی يك رباعی و قطعه نیز در آنها دیده نمی شود؛ و در بعضی دیگر بندرت دیگر نوعهای شعر بر غزل می چربد، مگر کلیات شاعرانی که در چند نوع از شعر یاد رهنه آنها طبع آزمایی کردند و با دفترهای شعر گویند گانی که مثنوی سرا یا ترانه گوی بودند و بس.

خاصیت این غزلهای بی شمار یکنواختی عمومی آنها در بیان حالت‌های عشق و وصال و فراق و امید و حرمان و شوق و یأس و اینگونه عاطفه های گوناگون بود که طبعاً در شعر غنایی بدانها باز می خوریم. درباره نحوه ایراد مضمونها و نکته‌ها و زبان و چگونگی بیان مقصود در این غزلهای در صحیفه های پیشین از همین فصل بتفصیل سخن گفته‌ام و دیگر اعاده آن مطلبها در اینجا شایسته نیست ، تنها افزودن این نکته لازمست که غزلهای آن زمان که محتل مطالعه ماست همگی عاشقانه نبودند بلکه بنا بر رسمی که از پیش متداول بود بعضی شاعران بیان اندیشه‌های حکمی یا عرفانی خود درین نوع از شعر مبادرت داشتند، برخی بنحو انحصار و بعضی با همراه کردن هر دو سه نوع اندیشه باهم؛ و از نکته های شایسته توجه آمیز شبست که غالباً میان اندیشه های عرفانی و دید مذهبی هندی و ایرانی اسلامی دیده می شود، و این امر از جانبی محصول اقامت بسیاری از شاعران ایرانی در هند و دکن و آمیزش با هندوان و عشق‌بازی با سبزچهرگان هند است که طبعاً بتقارب ذهنی و عقیدتی و جهان بینی آنان می کشید؛ و از طرفی نتیجه معاشرت آنان با اهل فضل و ادب هندی نژاد یا ایرانیان هندی شده، بود که روز به روز در حال افزایش بودند؛ و از جانبی دیگر مولود آشنایی ایرانیان و مسلمانان پارسی دان مقیم هند با ترجمه‌های آثار متعدد هندی بود که بتشویق پادشاهان دکن و گورکانیان هند خاصه جلال‌الدین اکبر و

محمد دارا ضکوه فرزند شاهجهان فراهم می آمد.

با ذکر این مطلب نخواسته‌ام اشاره‌ی خاص بوجود اندیشه‌های عالی حکمی و عرفانی در غزل‌های عهد داشته باشم زیرا آنچه ازین قبیل اندیشه‌ها در غزل‌ها یا بطور کلی در شعر آن زمان، حتی در شعر آن گروه که منحصرأ عارف یا حکیم بوده‌اند می‌بینیم، تکرارهاییست از آنچه بزرگان پیشین بنحوی بهتر و کاملتر و دل‌انگیزتر گفته بودند.

اما آنچه در غزل دوران صفوی مهم و قابل توجه و تازه‌است استفاده ازین نوع افکار و اندیشه‌هاست بصورت نکته‌ها و مضمون‌هایی که حکم مثل‌های سایر یافته و با رواج میان عارف و عامی کار برده‌ای اجتماعی حاصل نموده و در زندگانی روزمره مردم بکار رفته‌اند. اینگونه فکرها بیشتر مبنای اخلاقی و اجتماعی دارند و اگرچه تقریباً همه شاعران غزلگوی زمان را می‌توان در این کار شریک و سهم دانست ولی بعضی مانند طالب و کلیم و صائب و غنی درین راه توانسته‌اند سرآمد همگان باشند و دست بالای دستها نهند. در بیت‌های زیرین، که فقط بعنوان نمونه نقل می‌کنم، ازینگونه دستورهای اخلاقی و اجتماعی که البته زاده اندیشه‌های سنتی در جهان بینی حکمی و عرفانی و اخلاقی ما هستند، می‌توان دید:

از کلیم کاشانی:

بی‌دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا

چشم از جهان چو بستنی از آن می‌توان گذشت

مفلسان را کس نمی‌خواهد، ز مینا کن قیاس

تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد

تا توانی نساتوانان را بچشم کم مبین

یاری یک رشته جمعیت دهد گلدسته را

در حقیقت تنگدستی مایه دیوانگیست

در چمن بید از ره بیجاصلی مجنون شود

آخر بسان فاخته‌ام شد گلو کبود
 منت ز خلق بس که بگردن گرفته‌ام
 بر ستمگر بیشتر دارد اثر تیغ ستم
 عمر کوتاه از تعدی می‌شود سیلاب را

از صائب تبریزی:

بهمواری ادب کن خصم سرکش را که خاکستر
 بنرمی زیر دست خویش می‌گرداند آتش را
 عنان نفس را بگذار تا چندی براه آید
 که از خامی برآرد اسب سرکش را دویدها
 بد خوب نگرده از ریاضت
 خونریز ز چله شد کمانها
 مظلوم حیف خود نگذارد بظالمان
 از گریه داغ بر دل آتش نهد کباب
 ناگوار از صحبت نیکان گوارا می‌شود
 عیب تلخی را ز خلق خوش هنر سازد گلاب
 نیست ناقص را کمالی بهتر از اظهار عجز
 دستگیر ناشناور دست بالا کردنت
 در مجالس حرف سرگوشی زدن با یکدگر
 در زمین سینه‌ها تخم نفاق افکندنت
 دوستی با ناتوانان مایه روشن‌دلیست
 موم چون با رشته سازد شمع محفل می‌شود

از غنی کشمیری:

کج را بتکلف نتوان راست نمودن
 کی تیر نتوان ساختن از چوب کمانها.

نیفتد کارسازان را بکس در کار خود حاجت
 بخاریسدن نباشد احتیاجی پشت ناخن را
 بر تواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است
 پایبوس سبیل از پا افگند دیوار را
 سعی بهر راحت هماینها کردن خوشست
 بشنودگوش از برای خواب چشم افسانها
 تا سرکه پیشانی دونان نجشیدیم
 دندان طمع کند نشد در دهن ما
 در دم صبح، غنی، پیر فلک می گوید

که قضا نان دهد آن وقت که دندان گیرد

اگرچه دوره مورد مطالعه ما عهد غزل و غزل‌سرایی بود لیکن
 نوع قصیده با همه ناتوانی که یافت، همچنان راه خود را در
 طول زمان می‌پیمود. بیشتر غزل‌گویان این عهد قصیده و طبعاً

قصیده گویی و
 مدیحه‌سرایی

ترکیب بند و ترجیع بند هم ساخته‌اند. شاعران معروفی مانند لسانی شیرازی،
 حیرتی نونی، محتشم کاشانی، ثنایی مهدی، عرفی شیرازی، فیضی اکبرآبادی،
 نوعی خبوشانی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، شاپورتهرانی، طالب‌آملی
 و بسیاری دیگر تا صائب تبریزی و نورس دماوندی و همانند گانشان در همان حال
 که شور خاصی در ساختن غزل‌های دل‌انگیز داشتند بکار قصیده گویی نیز پرداخته‌اند.
 و بدینگونه، خلاف آنچه در بادی امر ممکنست بنظر آید، چراغ قصیده با مرگ
 بزرگانی چون بنایی هروی (م ۸۹۱۸) که او را اشعر شعرای خراسان خوانده‌اند،
 و میرحاج انسی (م ۸۹۲۳) و امیدی تهرانی (م ۸۹۲۵) و اهلی شیرازی (م ۸۹۲۲)
 که آخرین سالهای خود را در عهد بنیانگذار سلسله صفوی می‌گذرانیدند، خاموش
 نشد، بلکه تا دیر گاه شعله‌ور بود، منتهی همه آنان که در راه شاعری قدم بر می‌داشتند
 و دیوان و دفتری فراهم می‌آوردند توانایی دست زدن بدین کار را نداشتند و یا اگر
 طبعی می‌آزمودند شهرتی حاصل نمی‌نمودند.

محرک شاعران استاد قصیده گوی زمان در سرودن این نوع از شعر، پس از داعیه استادی در فن شاعری، نخست فراهم کردن سازوسامان زندگانی بود و دوم پرداختن بباور داشتهای مذهبی و کسب ثواب اخروی. اینک بعضی سرودن قصیده های دینی (منقبت گویی) و رواج آن را درین عهد تنها معلول وضع عهد صفوی می دانند، درست نیست. البته وضع سیاسی آن دوره سعی در اشاعه اعتقاد مذهبی شیعه و تأیید و ترویج نهایی آن طبعاً کار را بترغیب شاعران در سرودن قصیده ها و ترکیبها و ترجیعهای فراوان در منقبت اهل بیت می کشانید، ولی چنانکه پیش ازین در شرح حال شاعران سده نهم و آغاز سده دهم دیده ایم، این کار بدست چندتن از بزرگان شعرای آن روزگار پایه و بنیاد استوار یافت و چون بدوران صفوی رسید مقتضیات زمان با اشاعه بیشتر آن یآوری کرد و چنان شد که کمتر شاعری را می بینیم که قصیده ساخته و ترکیب و ترجیع پرداخته و ستایشنامه های مشهوری از پیامبر اسلام و امامان شیعه ترتیب نداده باشد. حتی چندین تن از شاعران را می شناسیم، و در بخش شاعران از همین جلد بنامشان می رسیم، که ترکیبها یا ترجیعهایی با اسم دوازده امام ترتیب داده و همه آنانرا بترتیب، هر یک را در بندی، ستوده اند و این غیر از قصیده های است که جداگانه در ستایش پیامبر و منقبت امامان، خاصه نخستین و هشتمین و دوازدهمین از آنان، ترتیب داده و دیوانهای خود را بدانها آراسته اند.

اما مدح شاهان و سرداران و امیران و وزیران در قصیده های مدحی که در سراسر این عهد رواج داشت، سنتی بود دیرین در شعر پارسی و مرده ریگی بود از شاعران پیشین و وسیله یی پر حاصل و ثمر بخش برای انتجاع و اعاشه شاعران که طبعاً دنباله کار در این راه بترکیبها و ترجیعها و قطعه ها و حتی رباعیها و غزلها نیز می کشید و مطلبی بود که تازگی نداشت؛ و چون خریداران اینگونه شعرها در سرزمین هند بیشتر و ثروتشان از همطرازان ایرانی بیشتر بود شاعرانی که در هند بسر برده اند در این کار پر کارتر بوده اند.

زبان قصیده و شیوه نظم آن در آغاز عهد صفوی بیشتر متمایل بهمان طرز بود که در قصیده های شاعران پایان سده هشتم و اوایل سده نهم می بینیم و چنانکه

می‌دانیم همان طرز باتمابلی محسوس بسبک شاعران اواخر سده ششم و آغاز سده هفتم بوسیله گویندگانی چون بنایی و میرحاج اُنی و اهلی شیرازی در پایان سده نهم و آغاز سده دهم تجدید شده بود و چون بعضی از آن استادان چندسالی از دوران صفوی را درک کرده بودند پرورش یافتگان طبع آنان نیز در سده دهم و تا چندی از سده یازدهم طرز گفتارشان را دنبال می‌نمودند. بهمین سبب است که ما در سده دهم و اوایل سده یازدهم شاعرانی را می‌شناسیم که زبان قصیده‌سرایان مذکور را در شعر خود بکار می‌بردند و شیوه سخنوری آنان بشاعرانی که بعد از ایشان در ایران و هند شهرت یافتند شباهت ندارد، بعضی از آن دسته بشیوه شاعران پایان سده هشتم و آغاز سده نهم و بعضی دیگر بدوره‌های قدیمتر، حتی بعهد شاعران خراسانی سده ششم و اوایل سده هفتم باز گشتند. ازین گروهند شاه طاهر دکنی (۹۵۴م)، حیرتی، تونی (۹۶۱م)، عتابی نجفی (سده دهم)، قاسم گامی (۹۸۸م)، محتشم کاشی (۹۹۶م)، قاضی نورالدین نوری (۱۰۰۰م)، کمالی سبزواری معروف به «افصح» (۱۰۲۰م)، نظیری نیشابوری (۱۰۲۱م)، ظهوری ترشیزی (۱۰۲۵م)، ملاکامی سبزواری (سده دهم - یازدهم)، عارف ابگی (۱۰۲۸م). بعضی ازین گروه مثلاً شاه طاهر و عارف چنان سخن می‌گفتند که گفنی در سده‌های پنجم - ششم هجری زندگی می‌کردند و در دیاری از سرزمین خراسان بسر می‌بردند و این نبود مگر بعلت تتبع آنان در دیوان‌های شاعران استاد دو سده‌هایی که گفته‌ام. - چندتن دیگر ازینگونه قصیده‌گویان هستند که باره‌هایی از قصیده‌هایشان را در تذکره‌ها می‌بینیم مثل امیرصافی (هفت اقلیم، ج ۱، ص ۲۸۳) و صدقی (ایضاً، ۱۱۵۰۳) و کمال‌الدین چلبی بیگ (ایضاً، ۲۳۷، ۳) و فسونی (ایضاً، ۳، ۲۲۰) و حیدری (ایضاً، ۲۲۲، ۳) و جز آنان.

در عهد همین قصیده‌گویان استاد کسانی را می‌شناسیم که از سخنان آثار نازگی مشهود است و می‌خواهند بر بنای کهن شعر آرایش نویفزایند و ازین راه طرزی تازه بیافرینند مثل وحشی بافقی (۹۹۱م) و ثنایی (۹۹۵م) و عرفی (۹۹۹م) و ظهور همین دسته است که مقدمه‌یی برای تغییر شیوه در قصیده‌گویی گشت،

همچنانکه در غزلسرایی شد. شیوع غزل هم که زبان ساده روان و نرم لازمه آنست، وقتی با آموختگی همه شاعران زمان باین نوع از شعر همراه شد، باعث گردید که زبان قصیده از طنطنه و صلابت قدیم باز ایستد و بسادگی و لطافت و روانی غزل نزدیک شود و حتی درپاره‌یی از آنها همان گسیختگی معنوی بیتها که در بیشتر غزلهای آن عهد می بینیم راه یابد.

این تغییر شرایط لفظی و معنوی قصیده، هرچه از میانه سده یازدهم بیابان دوره صفوی نزدیکتر شویم بیشتر می گردد بنحوی که می توان تاریخ مذکور را تقریباً حد زمانی فارقی میان شیوه قصیده گویی در عهد مورد مطالعه مقرر داد. درین دوره دوم زبان قصیده و ترکیب و ترجیع خیلی بیشتر از سابق بزبان مخاطب زمان نزدیک شد.

البته روشنست که این نزدیکی قصیده بغزل تنها در نحوه ایراد کلام نبود بلکه از جهت خلق معانی و جنبه فکری و ذوقی هم بین این دو نوع شعر یک هماهنگی دائم و ناگسستنی وجود می یافت و توسعه می پذیرفت و شاعر سعی داشت همان شیوه مضمون آوری و نکته پردازی را که در غزل داشت در قصیده نیز داشته باشد منتهی اینجا آن شیوه را در راه تغزل یا وصف طبیعت و بویژه در ستایش مدوح و گاه نیز در بیان حال خود بکار می برد چنانکه قصیده های این عهد، از خواجه حسین ثنایی و عرفی ببعده، وارد مرحله یی جدید از طرز بیان معانی شد و آن برابری لفظ و معنی که پیشینیان شرط عمده بیان در قصیده می شمردند، بذکر مضمونها و معنی هایی بتدل گردید که عادة وسیع تر از قالبهای لفظی خود بودند منتهی اگر بدست شاعران استاد می افتادند چنان ادامی شدند که خواننده متوجه این برتری معنی بر لفظ نمی گردید زیرا در آنها رد پای اندیشه در راه فکری گوینده آشکار و مشهود است و قرینم های کافی برای درک معنیهای پرشده موجود؛ اما اگر شاعری توانایی لفظی کافی و مهارت وافی برای بهره برداری از واژه های مفرد یا مرکب در بیان فکرهای باریک و معانی دقیق نداشت این روشنی معنی در سخنش از میان می رفت، و برای اثبات این دعوی شاهد های بسیار در قصیده های شاعران متأخر عهد صفوی می توان یافت.

از ویژگیهای قصیده و ترکیب و ترجیع در عهد صفوی بلندی و تفصیل آنهاست و همین امر باعث بود که شاعر چندبار در آنها موضوع سخن را تغییر دهد و مسائل مختلفی را در خطاب بممدوح مطرح سازد. پیداست که سادگی زبان و آزاد بودن شاعر از قیدهایی که قصیده سرایان پیشین داشته‌اند، او را درین دراز نفسی باوری می‌کرد. گاه اتفاق می‌افتاد که درین قصیده‌های بلند، شاعر چندبار بتجدید مطلع مبادرت می‌نمود.

همین سادگی زبان مایه آن بود که شاعران کمتر خود را بداشتن ردیفهای دشوار ملزم نمایند و التزامشان در این مورد از انتخاب اسمهایی مثل آفتاب، آینه و بافلهایی مثل افشاند و اندازد و انداخت و همانند اینها کمتر تجاوز می‌نمود ولی شیوه‌یی که پیشینیان در التزام کلمه‌ها و ترکیبهای دشوار [مثل موی و مور، شتر گربه، شتر حجره] برای اثبات مهارت خود در شعر داشتند در این دوره نیز بندرت دنبال می‌شد.^۱

ازین مقدمه می‌توان دریافت که ساختن قصیده‌های مصنوع درین دوره کم و بیشتر منحصر با آغاز آن عهد بود، و چنانکه

پیش ازین دیده‌ایم^۲ شاعرانی مانند اهلای شیرازی (۹۲۲م)^۳ و عیسی هروی^۴ (معاصر شاه اسمعیل صفوی) قصیده‌هایی مصنوع بیرونی از سبید ذوالفقار شروانی و سلمان ساوجی درستایش سلطان حسین بایقرا تیموری و شاه اسمعیل صفوی داشته‌اند.

اندکی بعد شاعری دیگر بنام جنونی بدخشی معمانی که در خدمت همایون پادشاه گورکانی بسر می‌برد و ستایشگر او بود، دنباله کار را درین مورد گرفت. وی قصیده‌یی ساخت در سی و هشت بیت در ستایش همایون و صنعتهایی که سبید

۱- بنگرید بهمین جلد، ص ۵۵۱-۵۵۲.

۲- همین کتاب، ج ۴، ص ۱۸۳-۱۸۶.

۳- ایضا، ج ۴، ص ۲۲۷-۲۵۵.

۴- ایضا، ج ۴، ص ۲۶۱-۲۶۲.

ذوالفقار و سلمان در قصیده های خود از آنها غفلت کرده اند، در آن آورد^۱. مولوی محمد مظفر حسین صبا درباره او می نویسد: «جنونی، بدخشان نیست که دلش عشق^۲ منزل بل سراپایش محبت^۳ آب و گل بود و همایون پادشاه نظر بعلم و فضلش در تربیت وی همت می گماشت. قصائد بسیار مشتمل انواع صنایع و بدایع دارد و این مطلع قصیده اوست که در سه بحر خوانده می شود:

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ربحان

لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه بستان

یکی فعلا تن چهاربار، دوم مفاعیلین چهاربار، سوم مفاعیلن فعلا تن دوباره^۴.

این طبع آزمایی پیاپی که در آغاز عهد صفوی برای نظم قصیده های مصنوع وجود داشته در سراسر آن عهد ادامه یافت اما دیگر توانایی که شاعران پیشین در شناخت رمزهای سخنوری داشتند نمی توانست با همان قوت ادامه داشته باشد و از نیروی صنعت گران نام آوری درین عهد نداریم که شایسته ذکر باشند. با این حال آوردن نام تیمور حسینی، معاصر شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هـ) در اینجا لازمست. وی بقصد دنبال کردن کار اهلی شیرازی و رنج نقصهایی که در سه قصیده مصنوع او می یافت قصیده بی ساخت بدین مطلع:

هزار گلشن رویت بدهر حسن نما غبار برزن کویت بهر داده ضبا

و چنانکه خود در معرفی آن نوشته (مشتمل است بر یکصد و شصت و دو بیت و قریب یکصد و سی بیت ازو مشتق می شود متناول بر اصول بحور و منشعبات و مزاحفات از مطبوع و نامطبوع که مخصوص شعرای عربست و دو ابرسته که مخترج اوزان نوزده گانه است و تفکیک بحور و اوزان مختلف و تعریف اقسام فوافی صحیح و سقیم و ذکر صحت ابطاء جلی در بعضی موارد و حدود محسنات از صنایع بدیع و بیان که بر سالة فارسی که اختلاف کثیره داشت ملتفت نشده، بدان عمل شد و قریب

۱- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تافرو نهم، جری، مرحوم استاد

سعید نفیسی، تهران ۱۳۲۲، ص ۴۱۰-۴۱۱.

۲- روز روشن، تهران ۱۳۲۳، ص ۱۸۲.

بجهل صنعت از صنایع بدیع باچند بحر و لقب قافیه مزید قصیده مولانای مذکور [یعنی اهلی شیرازی] شده و بعضی از صنایع که تکرار در آن قصیده واقع شده بود التفات ننموده متوجه صنایع غریبه شده منع آنچه وظیفه شعراست از غزل و قطعه و رباعی و مستزاد و لغز و معما؛ و ابیات مصنوعه متفرقه را نیز مثنوی توان شمردن...^۱

موضوعهای اخلاقی (خاصه اخلاق مبتنی بر سنتهای دینی) منظومه های
و حکمی و عرفانی که در آنها از راه شرح و توضیح و تمثیل حکمی و عرفانی
بیان مطلب و مقصود پرداخته شده باشد، درین دوره کم نیست.

سر مشق شاعران در سرودن این منظومه ها نخست مخزن الاسرار نظامی و بعد از آن منظومه های مشهوری از قبیل حدیقه سنایی غزنوی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، سبحة و تحفه جامی و همانند آنها بوده است، و تقریباً در همه جز تکرار اندیشه ها و گفتارهای پیشینیان در طرز نوری از بیان فکر، چیز تازه ای دیده نمی شود. کار اساسی در سرودن این منظومه ها، مانند منظومه های داستانی، تقلید و استقبال و جواب گویی، بقصد اثبات توانایی شاعر در شاعریست، نه ابتکار در گویندگی، یا نوآوری در جهان اندیشه مندی؛ و ازین رو پیداست که شیوه سخنوری درین دسته از منظومه ها تحت تأثیر آن استادی از شاعران پیشین است که منظومه جدید بتقلید از او ساخته می شد، اگر در جواب مخزن الاسرار بود لحن استاد گنجه و حتی روشی که او در ستایش خدا و پیامبر و صفت معراج و فصل بندی مطلبهای خود داشت، در نظر گوینده نوبود؛ و اگر از شاعران دیگر بود باز بهمین نحو عمل می شد و این خود خاصیت اصلی تقلید و نظیره گوئیست.

شماره شاعرانی که درین راه قدم نهاده باشند و منظومه هایی که ازین راه پدید آمده باشد، کم نیست و سهم اصلی درین کوشاینها باخمس سازان و مقلدان نظامیست چنانکه درین باب باز باید از کسانی چون هاشمی کرمانی (سراینده مظهر آثار)،

۱- نقل از فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران، ج ۳، تألیف ابن یوسف

قاسمی گنابادی (صاحب زبده الاشعار)، عبدی بیگ نویدی شیرازی (گوبنده مظهر اسرار و جوهر فرد)، وحشی بافقی (نظم کننده خلدبرین)، عرفی شیرازی (سازنده مجمع الابکار)، فیضی فیاضی (گوبنده مرکز ادوار)، ضمیری اصفهانی (طرازنده جنه الانخيار)، غزالی مشهدی (ناظم نقش بدیع و اسرارمکتوم) شروع نمود. نام این سراینده گان و اثرهایشان رادر شعر داستانیه پیش ازین خواننده و باز هم در ترجمه حالشان خواهیم دید. فقط این نکته گفتنی است که بعضی ازین گویندگان مثل عبدی بیگ شیرازی تنها پیروی از نظامی اکتفا نمی کردند و مثلاً همین شاعر اخیر مظهر اسرار و جوهر فرد رادر دوخمسه خود در جواب نظامی و بوستان خیال رادر تقلید از بوستان سعدی سرود چنانکه بیاید؛ یا حکیم شفایسی اصفهانی که دیده بیدار را بتقلید از مخزن الاسرار گفته، نمکدان حقیقت رادر جواب حدیقه سنایی ساخته است؛ یا روح الامین میر جمله که مطمح الانظار او نظیر مخزن الاسرار است، آسمان هشتم را بر وزن و در جواب حدیقه سروده است؛ یا زلالی - خوانساری که حسن گلو سوز او جواب مخزن الاسرار نظامیست، شعله دیدارش همانند مثنوی ملای روم و میخانه اش هم طراز حدیقه سنایی و ذره و خورشیدش بر وزن سبحة الابرار جامیست.

درین میان منظومه های دیگری داریم که تنها دینی است منتهی آنها هم هر يك بتقلید از یکی از استادان گذشته مذکور فراهم آمده مثل خمسه حسن بن سید فتح الله هندی که در نوع خود تازگی دارد [فهرست ریو، ج ۲، ص ۶۸۰-۶۸۱]؛ با فوز عظیم از عظیمای نیشابوری (۱۱۱۱م) که لحن دینی و حکمی را با هم جمع کرده است [ایضاً ص ۷۰۱]؛ یا مسلك المتقین که در عرفان و اخلاقت با توجه بسننهای دینی بر - وفق مذهب حنفی [ایضاً ص ۷۰۲]، یا حقایق المعارف اثر شیخ سعدالدین احمد معروف به دیوانه و متخلص بقندوسی که موضوع طی مدارج عرفانی را با توجه بقرآن و حدیث مورد بحث قرار داد [ایضاً ص ۷۱۲] و جز آنها .

در ذیل این گفتار یاد آور می شوم که مولوی احمد در «آسمان اول» از کتاب «هفت آسمان» خود [چاپ کلکته ۱۸۷۳ میلادی] شرحی مستوفی درباره نظیر سازان

بر مخزن الاسرار آورده است و در آنجا جز کسانی که در سطرهای پیشین یاد کرده و شرح اثرهایشان را در ترجمه حالشان خواهم آورد، این اثرها را نام برده که شایسته ذکرند: گوهر شهوار از عبدی گونابادی «در ریاض الشعر» نوشته عبدی گونابدی، اصلش از تونست، شاعر خوبگوی خوش اعتقادی بوده مداحی اهل بیت طاهره می کرده، کتاب گوهر شهوار از تصنیفات اوست، از آنجاست:

عشق چو شد قفل بقا را کلید منت جان بهر چه باید کشید
شکر که بی عشق بتان نیستم چون دگران زنده بجان نیستم^۱

منظور انظار از رهایی مروی که آن را در ۹۸۲ هـ بنام جلال الدین اکبر ساخت

و چند بیت زیرین از آنجاست در ستایش پادشاه:

چرخ که این قبه خرد گاه تست هاله زده گرد رخ ماه تست
ذات تو لعلست و جهان حقه بی اطلس چرخ از علمت شتقی بی
می زلبت خون جگر می خورد ز هر بدور تو شکر می خورد
مس بقبول تو چو زر می شود عیب بلطف تو هنر می شود^۲

مهر و وفا از محمد بیگ پسر ابو الفتح بیگ تر کمان متخلص به «سالم» است.

وی نخست در خدمت قاضی جهان پدرشرف جهان قزوینی، در قزوین بسر می برد، از آنجا بشیراز و از آن شهر بتبریز رفت. او را یوسف وزلیخا، شاهنامه، و منظومه مهر و وفاست. ازین منظومه اخیر اوست:

چون غم پیری بکسی رو نهد روی بر آینه زانو نهد
مردم از آینه زانوی خویش روی اجل را نگرد سوی خویش
لرزه در افتد ز ضعیفی پسا دست شود از پی رفتن عصا
خامت شبیت چو دهد آسمان رگ شود آجیده و ش از تن میان^۳

و این غیر از مهر و وفای دیگر است که بلو شیه در فهرست خود [ج ۳، ص ۳۸۸] معرفی کرده و بطهاسب قلی بیگ یزدی نسبت داده.

۱- هفت آسمان، ص ۹۹.

۲- ایضاً ص ۱۰۵.

۳- ایضاً ص ۱۰۸.

حفصه میمونه از محمد حسن دهلوی (نیمه دوم سده دهم و نیمه نخستین از سده یازدهم) .

منبع الانهار از ملك قمی که شرح حال و آثارش را بجای خود خواهید دید .
 دولت بیدار از ملاشیدای فتحپوری که بجای خود ذکر خواهد شد .
 ناز و نیاز از نجاتی گیلانی معاصر شاه عباس .

پیش ازین^۱ درباره منشأ ساقی نامه ها و تاریخ پیدایی آن در ساقی نامه ها
 شعر فارسی و تحولاتی که از قرن ششم تا آغاز سده دهم و نظم ساقی نامه های مستقل حاصل نمود، سخن گفته و نیز بدون نوع ساقی نامه که تا بآن روز گار متداول شده بود، یعنی ساقی نامه بیحرمتقارب مثنی مقصور یا محذوف و ساقی نامه بصورت ترکیب بند یا ترجیع بند اشاره کرده ام.

از سده دهم بعد این قسم از شعر و رواج بیشتری یافت و ساقی نامه سازی از رکنهای اصلی شاعری و ساقی نامه از انواع مهم و معتبر شعر شمرده شد و کمتر کسی از شاعران بزرگ و کوچک را می شناسیم که درین راه طبع آزمایی نکرده و ساقی نامه بی با استقلال و یا جزو منظومه بی که معمولاً بیحرمتقارب و بیپرویی از فردوسی (شاهنامه) یا نظامی (اسکندرنامه) سروده می شد، ترتیب نداده باشند.

نوع اندیشه ها درین ساقی نامه ها بر رویهم همانست که پیش ازین عهد بود، با تغییرهایی در نحوه بیان یا با وارد کردن موضوعهایی که پیش از آن در ساقی نامه ها مطرح نبود، ولی ساقی نامه ها همچنان جولانگامی بود برای اظهار عواطف شاعرانه درباره ناپایداری و بیهودگی جهان و هستی آن، عاقبت درد انگیز ما فرزندان آدم درین نشأ گذران و فناپذیر، پناه بردن بعالم هستی و بیهوشی برای رهایی از دردها و غمهایی که بار منت این هستی دروغین بردوش جان ما می نهد، گریختن از خراب آباد جهان از راه روشن خرابات، یافتن گمشده های آرزو در کوی میفروش، شهود جلوه رستی و حق در مصطفی پیرمغان ورها شدن از تهمب کفر و ایمان، شناخت خود در بیخودی، اعتکاف در خلوتخانه دل و آمادگی سیر در

لاهورت و ملکوت و نظایر اینگونه فکرهای باریک دلپذیر.

از اینجاست که باید ساختن این ساقی نامه‌ها را بمنزله کفّاره ستایشگریهای قصیده گویان و بی پرواییهای غزل سرابان دانست و در آنها جلوه اندیشه گویندگان را با ساز و سامانی نو تماشا کرد و شاعران را بواقع از مطاوی بیتهای این منظومه‌ها شناخت.

درین ساقی نامه‌ها شاعر گاه خطاب بساقی می‌کند و گاه بدامن معنی می‌آویزد، و در بعضی از آنها مثلاً در ساقی نامه حکیم پرتوی (م ۸۹۴۱) [که طرز ساقی نامه گوئیش در شاعران بعد از وی بسیار مؤثر بوده و در حقیقت شیوه‌ی نو درین قسم از شعر ایجاد کرده]، اصلاً اشاره‌ی بی‌معنی نیست و او دمام ساقی را بفریاد رسمی می‌خواند. می‌خواهد بمستی پرده روزگار را بدرد و انتقام ناکامیهای خود را ازو بکشد زیرا ثمری ازونچید مگر میوه‌های جهل آلوده بزهر. شهد عمر را بی حلاوت یافت و دانشوران را محروم و پرهیزگاران را از سرافرازی در تقوی برکنار. روزگار چنان در نظرش با محنت مقرون شد که زنده بر مرده حسرت می‌برد و چون در عالم هشیاری آرامش و سکون نمی‌یابد می‌خواهد بعالم بیخودی و چون پناه برد:

که گلبرگ دانش همه برده باد
بجز میوه جهل آلوده زهر.
همه طفل جهلست در مهد عمر
نه تقویوران را بتقوی سری
که بر مردگان زنده را حسرتست

درین خاکدان پریشان نهاد
نبینی سری بر درختان دهر
حلاوت نماندست در شهد عمر
نه دانشوران را ز دانش بری
عجب روزگاری گران محنتست

۱- تقی الدین اوحدی بلیانی مؤلف عرفات عاشقین (خطی) هنگام سخن گفتن از مولانا پرتوی شیرازی گوید که: «اشعار غرای او، خصوص ساقی نامه در کمال بمرتبه‌یست که نه هر کس چنان شعری تواند گفت. اکثر متأخرین در ساقی نامه تتبع طرز و روش وی کرده و می‌کنند، وقائل (یعنی خود تقی الدین) نیز ساقی نامه‌ی موسوم به: «نشأتی خمار» گفته و اکثر حضرات از معاصرینم بآن طرز و روش ساقی نامه‌ها گفته‌اند، اما از وی ممتازست».

مَهِ زندگی را شده غمزه سلخ
 جهان چون دل عاشقان حزین
 بلاریز گردیده گردون دون
 چه شاه و گدا و چه نیک و چه بد
 چو زلف بتان عالم آشفته است
 چو در عالم هوش نبود سکون
 دهم همچو چشم سیه مست یار

و سرانجام بر سر راه این بیخودریها و دل آزرده گیها کارش بالتجاء بدرگاه خدای چاره
 سازی کشد تا ازو بسوگندان گران راه سنگاری بخواهد ...

می بینید که در اینجا سخن از باده گساریها و سیه مستیها و عریده های مستانه
 نیست. می در ساقی نامه هایی که بدین وتیره باشد نامیست مجازی برای آن جرعه
 جام حقیقت که آدمی را از تنگنای عالم مجاز برهاند و بسر منزل هستی جاوید بکشاند.
 میخانه و میفروش و می آشام و میگسار و چنگک و دف و نی همه در فرهنگنامه های این
 شاعران معنی و مفهومی جز آنچه بظاهر دریافته می شود دارد.

بعضی ازین ساقی نامه ها با حفظ همه و بیژ گیها که گفته ام ، بمدح پسیان
 می پذیرد، گاه بمدح یکی از امامان و بیشتر بتایش نخستین امام شیعیان چنانکه
 ساقی نامه های شرف جهان [تذکره میخانه، ص ۱۶۱] و ثنائی [ایضاً ۲۰۶] و محمد باقر
 خردکاشی [ایضاً ۶۱۸] و نظام دستغیب [ایضاً ۶۴۳] و میر عسکری [ایضاً ۷۲۱]
 و اوجی کشمیری [ایضاً ۷۳۴] و ملهم کاشی [ایضاً ۹۲۸] و جز آنها؛ و گاه بمدح
 پادشاهان و بزرگان دیگر چنانکه ساقی نامه قاسم گنابادی در ستایش شاه تهماسب
 [ایضاً ۱۷۳] و اقدسی در مدح شاه عباس [ایضاً ۲۴۳] و نوعی در ستایش میرزا عبدالرحیم
 خانخانان [ایضاً ۲۶۲] و فیثانی منصف در مدح شاه عباس [ایضاً ۲۸۳] و شکویی
 در مدح خانخانان [ایضاً ۳۰۷] و صحیفی در ستایش شاه عباس [ایضاً ۳۱۷] و
 جز آنها.

بعضی از ساقی نامه ها از صورت منظومه های موجز بیرون رفته و بتفصیل

گراییده است مثل ساقی نامه نوعی خوبشانی [میخانه ۲۶۲] و سنجر کاشی [ایضاً ۳۲۵] و ظهوری [ایضاً ص ۳۶۵]؛ و در این ساقی نامه اخیر از ظهوری کار تفصیل بحدود چهار هزار و پانصد بیت بنحوی که در چاپ کانپور (۱۸۷۶ م) می بینیم کشیده است.

شمارهٔ بینهای ساقی نامه نوعی بحدود ۳۵۰ می رسد. وی کار خود را با توحید و ستایش «او این پیر میخانه» آغاز می نماید و آنگاه بتعریف سخن، صفت شراب، خطاب با ساقی، تعریف بهار، شکایت از روزگار، خطاب مجدد با ساقی، خطاب با مغنی، خطاب دیگر با ساقی و اظهار حال خود، ستایش خانخانان، تاریخ اتمام سخن می پردازد و سرانجام بمناجات می رسد و بسوگند از خدای یکتا می خواهد که او را ازین دیر دلگیر نادلگشا بمیخانه وحدت راهنمایی کند، دامنش را از حیضابهٔ تالک بشوید و لبش را که در بوزهٔ شراب ظهور می کند بیک قطره شرمنده سازد. اما سنجر کاشی که ساقی نامه اش از پانصد بیت درمی گذرد، در تحویل سال جام صبوحی در دست می گیرد و بشکرانهٔ دوشادی، نوروزومی، آغاز مناجات بدرگاه حق می کند و ساقی نامهٔ خود را بمدح شاه عباس خاتمه می دهد و درین میان حکایتها و تمثیلهای آورد، در حسب وطن سخن می گوید، فرزند را نصیحت می دهد و تعریف صبح و شب و عشق می کند و می گوید:

دل آورد خود ساز اوراد عشق

غم عالم از دل برد باد عشق

سخن ظهوری در ساقی نامه طولانیست باثنای ایزد پاک آغاز می شود:

شراب شفق در خم شام ازوست

که خورشید را صورت جام ازوست

وزو شکر نغمه در کام نی

ازو لالهٔ نشاء بر فرق می

لگدکوب مستی سر غم ازو

رگ تالک امید را نم ازو

ازو مست گر ذره گر آفتاب

سکون در رهش همعنان باشتاب

طلبکار او دبری و مسجدی

پرستار اورندی و زاهدی

یکنی در خرابات مست نیاز

یکی در حرم پای بست نماز

و با همین لحن استعاری زیبا ستایش آن مرکز پر گار هستی را که زمین و زمان مست

جلوه اویند دنبال می کند و سپس بتعریف بهار می پردازد و خطاب بازاهد، تعریف میخانه و میفروش و میگسارومی، مذمت روزگار و اهل روزگار، تعریف دل و عشق، بیان شام و خطاب بمطرب تا پایان سخن در بین منظومه بلند چند غزل، هم بر آن بحر متقارب مثنی مفسور و محذوف گنجد و سو گندنامه (قسمیه) بی دراز و درازتر از همه سو گندنامه های همانند در آن آمده است و این سو گندهای گران بساقیست که شاعر از ونگاهی خالی از جفا و ناز می خواهد. وی نیز مانند همه ساقی نامه گویان همه چیز را در جهان فانی عرضه زوال می بیند و فانی پهلوانان و بزرگان تاریخ داستانی ما را، چنانکه رسم بیشتر ساقی نامه گویانست، شاهد بی وفایی های روزگار می داند و می گوید:

برستم چه کرد این جفا پیشه زال	تو خود ناتوانی، ببین چیست حال
بشود دست از صلح این پر نبرد	که خون سیاوش در طشت کرد
چهی کند دستان و مکروفتش	که هم گیر آنجاست هم بیژنش
ستمهای گردون نه رسم نویست	که هر دخمه بی غار کیخسرو بست
نگوید بخون سیاوش دریغ	چو اندازد افراسیابانه تیغ
ندارد وفا با نوی روزگار	چو جم کشته هر گوشه شوهر هزار...

بهر حال، ساقی نامه که در تمام عهد مورد مطالعه ماجولانگانه ذوق شاعران و مجلای اندیشه مندیها، دردها، غمها، عشقها و آرزوهای آنان بود، یکی از بهترین اقسام شعرست که روانهای ما را بروانهای نیاکانمان پیوند می دهد و از زمانهای دیر و مکانهای دور دوستیها و آشناییها بهمراه می آورد.

تا اینجا هر چه نوشته ام مربوطست بساقی نامه هایی که ببحر متقارب مثنی مفسور یا محذوف ساخته شده و «ساقی نامه» بمعنی مشهور و متداول خود است. نوع دیگر ساقی نامه آنست که بصورت ترکیب بندی تارجیع بند سروده شده و نخستین بار فخرالدین عراقی همدانی تارجیع بند معروف خود را با تارجیع:

در میکده می کشم سبویی باشد که بیابم از تو بویی
سرود که بساقی نامه مشهور شده است و چنانکه می بینید در بحر هزج مسدس اخرب

مقبوض محذوف (وزن لیلی و مجنون نظامی) است. این ترجیع بند عراقی پس از مورد توجه شاعران شد و موجب گردید که ساقی نامه گویی را تنها در پیروی از شیوه‌یی که در اصل و اساس نظامی بانی آن بود ندانند بلکه در ترکیب و ترجیع هم امکان گفت و گو با پیرمغان و همنوایی با مفتیان یابند و بر این منوال ساقی نامه‌هایی نو آیین بسرایند چنانکه در سده دهم و بعد از آن چند تن از گویندگان ترجیع - بندهایی بدین شیوه ساختند که عادهً بیحر هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف (مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن) است مثل ترجیع بند وحشی بافقی (م ۹۹۱) که ترجیعش اینست :

ما گوشه نشینان خرابات التیم نابوی میی هست درین میکده مستیم
 و ترجیع بند ابوتراب بیک فرقتی (م ۱۰۲۵) با این ترجیع:
 ما خشک لبان تشنه دیدار شرابیم تا کاسه ما گشت تهی خانه خرابیم
 و ترجیع بند فغفور لاهیجانی (م ۱۰۳۰) با ترجیع زیرین:
 ما دجله کشی یاد گرفتیم ز اسناد ما را خط بغداد به از خط بغداد
 و ترجیع بند نظام دستغیب (م ۱۰۲۹) با ترجیع ذیل:
 از دامن ساقی نفسی دست نداریم جز ساغرمی پیش کسی دست نداریم
 و ترجیع بند کامل جهرمی (م ۱۰۱۰) با ترجیع زیرین:
 ما صاف دلان درد کش بزم التیم با نغمه می لب بلب و دست بدستیم
 و ترجیع بند محمدجان قدسی بدینگونه است:
 عمریست که در پای خم افتاده خرابیم همسایه دیوار بس دیوار شرابیم
 و از آن میرک نقاش (م ۱۰۶۱) چنین:
 ساقی بده آن باده که در ظل سحابیم لب تشنه رخساره آن آتش و آیم
 و نغمی (م بعد از سال ۱۰۳۲) ترجیع بند خود را با این ترجیع سرود:
 ما عاشق شوریده و مستان خرابیم تا عشق بتانست اسیر می نابیم
 و جز اینها.

بعضی دیگر از شاعران که همین بحر و وزن را نگاه داشته‌اند، بجای ترجیع-
بند ترکیب بند سروده‌اند مانند نظیری نیشابوری (۱۰۲۱م) و حکیم صفایی (۱۰۳۷م)
و حکیم رکن مسیح (۱۰۶۶م)، و از میان این دسته بعضی چون فصیحی (۱۰۲۹م)
وزن دیگری را برگزیده است در ترکیب بندی که مطلع بنداول آن چنین است:

ساقیا آن قدح نور بیار آن چراغ دل منصور بیار

مطالب شاعران درین ترجیع بندها و ترکیب بندها از همان سنخ ساقی نامه های
مثنوی است که بی‌حرمتقارب سروده‌اند ولی آن عمق و آزادی در بیان اندیشه های
متنوع درین مورد کمتر است. با این حال ترکیب بند نظیری از میان این دسته از ساقی-
نامه‌ها متضمن اندیشه‌های بلند حکیمانه و عارفانه و از ترکیب بندهای عالی در شعر
فارسیست. مطلع بنداول نظیری اینست:

آن جلوه که در پرده روشهای نهان داشت

از پرده برآمد روشی خوشتر از آن داشت

در پایان مقال بی‌فایده نیست بدانیم که در عهد صفوی بسبب اهمیتی که
بساقی نامه‌ها می‌دادند نسبت بجمع آوری و ترتیب دادن سفینه‌یی از آنها هم توجه
می‌نمودند از آنجمله میرعیسی مخاطب به «همت‌خان» پسر میرضیاء‌الدین حسین
مخاطب به «اسلام‌خان» بدخشی، که در خدمت اورنگ زیب عالمگیر مرتبه های
بلند یافته و سرانجام امیرالامراء و نگاهبان قلعه اجمیر گردید، مجموعه‌یی از ساقی-
نامه‌ها بنام «خمکده» ترتیب داد و قریب بصدویست ساقی نامه تازه گویان در آن
جمع کرد. گذشته ازین چنانکه می‌دانیم سلاهدالدین فخرالزمانی قزوینی تذکره
معروف خود «میخانه» را درباره گروه بزرگی از ساقی نامه گویان تا زمان خود،
با ترجمه حال و نقل ساقی نامه هریک، فراهم آورد. درباره او و کتابش بجای خود
سخن خواهم گفت.

کمترا شاعری را درین دوره توان یافت که قصیده یا ترکیب و ترجیمی در ستایش پیامبر اسلام و امامان شیعه سروده باشد. چنین بنظر می آید که شاعران این کار را زکوة طبع و قریحه خود بشمار می آوردند و از گزاردن آن بعنوان يك وظیفه محتوم دینی، غفلت نداشتند. اما نباید، چنانکه بعضی پنداشته اند، منقبت گویی را ویژه شعر عهد صفوی و یا ابتکاری از شاعران آن دوره دانست چه این کار سابقه طولانی در شعر فارسی دارد و علی الخصوص در سده های هشتم و نهم که مصادف با نیرو گرفتن فرقه شیعه اثنی عشری بود، بشاعران متعدد منقبت گوی بازمی خوریم^۱ چنانکه منقبت گویان دوران صفوی را باید بمنزله دنبال کنندگان کار آنان بحساب آوریم.

نظام استرآبادی (۹۲۱م)^۱ و اهلی شیرازی (۹۲۲م)^۲ و لسانی شیرازی (۹۴۰م) یا ۴۱ و یا ۴۲) از نخستین شاعران معروفی هستند که در آغاز عهد صفوی می زیسته و بسرودن قصیده هایی در ستایش اهل بیت شهرت یافته اند و حال آنکه تربیت آنان در پایان عهد تیموریان و در زمان غلبه بایندریان بر قسمتی از ایران صورت پذیرفته بود و در آن روزگار آماده شاعری شدند نه در دوره صفویان، و ایها در حقیقت سنتی را که شاعران مقدم بر آنان در قرن هشتم و نهم داشتند بسده دهم منتقل ساختند.

پیداست که غلبه نهایی تشیع و رسمی شدن آن می توانست درین امر تأثیر تازه ای داشته باشد و چنین نیز بود بویژه که پس از شاه اسمعیل رسمی کننده کیش دوازده امامی در ایران، پادشاه توبه کاری مثل شاه تهماسب با سلطنت طولانی خود روی کار آمد و سیاست دینی پدر را باضافه تظاهر های عابدانه و همکاری نزدیک با عالمان مذهبی شیعه دنبال نمود، و اگرچه در سلطنت یکساله پسرش شاه اسمعیل

۱- بنگرید بهمین کتاب، ج ۳ ص ۳۳۶-۳۳۸ و ج ۲ ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲- ایضا ج ۴ ص ۴۶۳.

۳- ایضا ج ۲ ص ۲۴۷-۲۵۳.

دوم اندک فترتی درین شیوه از حکم گزاری حاصل گردید لیکن بعد از آن، خاصه در عهد پادشاهی «کلب آستان شاه ولایت عباس» و جانشینانش تا باخر عهد صفوی همان سیاست باقوت تمام دنبال شد و کار ایرانیان درین راه بسختگیریها و تعصب های معروف و مشهور کشید.

معلومات که در بحبوحه چنین سیاست مذهبی کار منقبت گویی هم به همراه هر گونه تظاهر مذهبی دیگر شیعه رونقی بیشتر از پیش می یافت، و چنین نیز شد، بویژه که شاه تهماسب با آن رفتار مشهور خود با محتشم کاشانی^۱ و شاه عباس بابخشندگی معروفش بشانی تکلو^۲ بر رونق این بازار پر مشتری افزودند و ستایش از امامان شیعه رادر میان سخنگویان عهد صفوی کاری همگانی ساختند.

از همان روزگار که شاه تهماسب از پذیرفتن ستایشنامه های شاعران درباره خود اعراض کرد، گویندگان و ستاینندگان بزرگ زمان وی مانند حیرتی تونی (۹۶۱م) و محتشم کاشانی (۸۹۹۶م) در دنبال پیشروان خود که نامشان را دیده ایم، سرگرم ساختن شعرهای دینی، بویژه مناقب آل رسول بوده اند. درباره حیرتی نوشته اند که «چهل هزار بیت قصیده در مدایح ائمه سروده» بود^۳ و از منظومه معروفی در ذکر غزوه ها و معجزه های پیامبر و امامان در دست بنام «شاهنامه» یا «کتاب معجزات» که درباره آن سخن گفته ام^۴. بنابراین او توانست شاعری عدیل و نظیر ابن حسام خوانی (۸۷۵م)^۵ صاحب دیوان معروف در منقبت و گوینده خاوران نامه باشد و قائم مقام آن گوینده نامبردار در سده دهم گردد.

از آن پس کار منقبت گویی ادامه داشت و همچنانکه زیر عنوان «قصیده گویی

۱- عالم آرای عباسی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۷۸؛ تاریخ مختصر تحول نظم و نثر پارسی،

تهران، چاپ هشتم، ۱۳۵۳، ص ۹۳.

۲- تذکره نصر آبادی، ص ۸.

۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ص ۴۶۵.

۴- همین کتاب و همین جلد، ص ۵۸۶-۵۸۸.

۵- همین کتاب، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۲۲.

و مدیحه سرایی، گفته‌ام^۱، قصیده‌ها و ترکیبها و ترجیعهای فراوان در تمام سده‌های دهم و یازدهم و دوازدهم درین راه ساخته و پرداخته گردید و تقریباً همه شاعران نام‌آور عهد درین طبع آزمایی شرکت داشته‌اند؛ اما اهمیت کار محتشم کاشانی در آنست که ساختن مرثیه‌های اهل بیت را، که البته سابقه‌ی طولانی پیش از او داشت^۲، با سرودن «دوازده بند» معروف خود، با اقتفاء «هفت بند حسن کاشی»^۳، رواجی تازه بخشید چنانکه از میان مرثیه‌های شهیدان کربلا «شانی دیگر و شرف قبولیتی بالاتر»^۴ یافت و اگرچه چندتن از شاعران بعد از او کوشیدند که نظیر آن را بیاورند لیکن هنوز ترکیب‌بند محتشم بهترین و مؤثرترین آنها شناخته می‌شود. میرعبد-الرزاق خوافی درباره این منظومه می‌نویسد که: «مرثیه سیدالشهدا و خامس آل عبا که مولانا در سلك نظم آورده گوشواره گوش سخنورانست و بر مرثیه شیخ آذری^۵ که هیچکس از شعرا تتبع آن نتوانستند کرد رحجان تمام دارد»^۶. ساختن مرثیه اهل بیت پس ازین نیز در ادب فارسی دامنه پیدا کرد و بویژه در عهد قاجاری توسعه یافت.

در شمار اینگونه منقبتها و مرثیه‌هاست بعضی مثنویها که لحن مذهبی در آنها بر دیگر مطالبها غلبه داشت و با تنها در موضوعهای دینی سروده می‌شد مانند مثنوی حرزالتجات از سلیمی تونی^۷ که مطلبهایی از «اصول و فروع» دین موافق عقیده دوازده امامیان در آن آمده است؛ و مثنویهایی از ناصر علی سهرندی (سرهندی)^۸؛

۱- همین جلد، ص ۶۰۶-۶۱۰.

۲- همین جلد، ص ۸۸.

۳- همین کتاب، ج ۳، ص ۷۲۵-۷۵۱.

۴- نتایج الافکار، ص ۶۲۲.

۵- درباره او بنگرید به همین کتاب، ج ۲، ص ۳۲۳-۳۲۳.

۶- بهارستان سخن، ص ۴۱۳.

۷- نسخه‌ی از آن در کتابخانه مجلس موجودست، فهرست آن کتابخانه، ج ۲

ص ۶۶۲.

۸- فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانیا، ج ۲، ص ۶۹۹.

وشاهراه نجات و متنوی مشروح دیگری از مجذوب تبریزی^۱؛ و دستور العفاف از «تُرَاب» معاصر شاه سلطان حسین^۲ و نظایر اینها، و این خود غیر از بخشهای طولانی از بیشتر مثنویها خاصه آنهاست که با استقبال از مخزن الاسرار نظامی ساخته شده و در آنها پس از درود بر آفریننده جهان ستایشهای دراز آهنگ از پیامبر و صفت معراج و گاهی منقبت امامان شیعه بنظم در آمد.

پیش ازین^۳ درباره توجه خاصی که در سده نهم و آغاز سده

دهم به علم 'مَعَمّا' و بمعناسازی می شده سخن گفته نمونه‌یی

معما

از 'مَعَمّا' را برای شناختن آن نشان داده‌ام؛ و نیز در همین جلد (ص ۳۹۸-۴۰۱)

با همیت «علم معما» و تالیفهایی که درین عهد راجع بآن کرده‌اند، اشاره شده است.

این قسم از شعر که روزی هواخواهان بسیار داشت نوعی ملال انگیز از آنست که

از هر گونه ظرافت شاعرانه خالیست. شاه عباس بزرگ نوع مذکور از شعر را

بدینگونه توصیف می نمود: «معما بلنگری چینی خطائی می ماند که سرپوش بر

سرداشته باشد و گرسنه‌یی بگمان اینکه طعامست سرپوش بردارد و پراز گاه بنظر

آید!»^۴. با این حال گروه بزرگی از ادیبان و شاعران عهد صفوی از آغاز تا پایان

بساختن و شناختن و گرد آوردن معما سرگرم بودند و از شگفتیها آنست که دانشمندی

چون قاضی میر حسین میبیدی (م ۹۱۰) معمامی ساخت و معماهایش شهرت داشت^۵،

و یا شیخ زین الدین خوافی متخلص بوفایی (م ۹۴۰) با اشتغال خاطر که در تعهد

صدارت همایون پادشاه برایش فراهم بود، از پرداختن بمعما خودداری نمی کرد

و درین نوع شعر ماهر بود^۶.

بجز اینان در سده‌های دهم و یازدهم از معما سازان متعدد مشهوری خبر

۱- ایضاً همان، بهرست، ج ۲ ص ۶۳۸.

۲- ایضاً، همان جلد، ص ۷۰۵.

۳- همین کتاب، ج ۲ ص ۱۱۷-۱۲۱؛ ۱۹۳-۱۹۵.

۴- تذکره نصر آبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۹.

۵- ایضاً همان کتاب، ص ۵۱۲-۵۱۳.

۶- تاریخ نظم و شعر در ایران و در زبان فارسی، ص ۴۱۱.

داریم که نام مقدمانسان در آغاز سده دهم در کتاب مجالس التفاسیر امیرعلیشیر و کتاب تحفه سامی از سام میرزای صفوی متخلص به «سامی»، و اسم بسیاری از آن گروه که تا اواخر سده یازدهم می زیسته اند در تذکره نصرآبادی^۱ (واز آنجمله خود میرزا محمد طاهر نصرآبادی) آمده است؛ و از آن میان می توان نام این چند تن را بعنوان نمونه آورد: نظام معتمائی (۹۲۱م) و برادرش مهدی امیرآبادی (۹۲۲م)، متلاشهاب معتمایی (۹۲۲م)، اهلی شیرازی (۹۲۲م)، دردی صمرقندی (۹۲۲م)، نزاری نونی (۹۶۸م)، فضولی بغدادی (۹۶۳م یا ۷۱)، متلا قاسم گامی (۹۸۸ م)، میرحیدر معتمایی (۱۰۲۵م)، شیخ علی نقی کمره‌یی (۱۰۲۵م) و جز آنان. میرزا محمد طاهر نصرآبادی از همه معتما سازان که نام برده و از خود، هر يك چند معتما نقل کرده و آنها را توضیح داده و حتل کرده است. جوینده بتذکره اورجوع کند. از اوایل عهد صفوی بجز از منظومه‌ها و تألیف‌هایی که پیش ازین ذکر شده^۲، منظومه‌یی درباره معتما داریم بنام «مخزن گوهر» که یعقوب شاه نورالله بسال ۹۲۸ هـ آن را سروده، نخست معتما را تعریف کرده و سپس در برابر هر کلمه‌یی شعرهایی آورده است^۳.

از آغاز تا پایان این عهد ماده تاریخهای، چنانکه در دوسه ماده تاریخ قرن پیشتر معمول شده بود^۴، ساخته می شد و همه شاعران، خاصه آن گروه که در دربارها یا در خدمت صاحبان قدرت و مقام بسر می بردند، بمناسبت‌های گوناگون قطعه‌هایی حاوی تاریخ واقعه بحساب ابجدی می ساختند. یکی از موردهای بسیار رائج در ساختن ماده تاریخ، ذکر ماه و سال وفات بزرگان علم و ادب و شاهان و رجال معروف دیگر بود، مخصوصاً شاعران در ساختن ماده تاریخ برای ضبط تاریخ وفات همکاران خود توجه خاص داشته و ازین راه خدمت

۱- تذکره نصرآبادی، ص ۲۹۷-۵۲۶.

۲- همین جلد، ص ۳۹۸-۴۰۱.

۳- فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۲۳۳۹.

۴- همین کتاب، ج ۳، ص ۳۴۰-۳۴۳.

سودمندی در شناخت تاریخ حیات و ممات آنان کرده‌اند.

تعیین تاریخها بحساب ابجدی ممکن بود در قطعه‌های کوتاه و بلند، یا در پایان منظومه‌های مثنوی در یکی دو بیت انجام گیرد و ما تاریخ اتمام عده زیادی از منظومه‌ها را ازین راه می‌شناسیم، چنانکه تاریخ بنای کاخها، زاد روزها، در گذشتها و جز آنها را؛ و بهر حال این قسم از شعر یکی از اقسام سودمند آنست که در چند سده اخیر تا امروز میان پارسی‌گویان متداول گردیده است. میرزا محمد طاهر - نصر آبادی آنجا که «در ذکر تاریخ» سخن گفته نمونه‌های گوناگون آن را از شاعران عهد صفوی، از لسانی گرفته تا خود که نزدیک باواخر عهد صفوی می‌زیست، ذکر نموده است و درین راه نام شاعران معروفی مانند لسانی، قاسم گاهی، حیرتی تونی، هلاکی، وحشی، محتشم، میرحیدر معنائی، میریحیی قمی، فیضی فیاضی را همراه نامهای بسیار دیگر آورده و بدین گونه خواسته است ماده تاریخهای مشهور را ثبت نماید^۱.

بعضی از ماده تاریخهای آن زمان چنان خوب ساخته شده که در شمارشاهکار های این هنر شاعرانست مثلاً چنانکه می‌دانیم شاه اسمعیل ثانی بسال ۹۸۴ بجای پدرش شاه تهماسب نشست و سال بعد (۹۸۵) در گذشت. میرحیدر معنائی این قطعه زیبا را در تاریخ جلوس و وفات او سرود که در آن «شهنشاه روی زمین» (= ۹۸۴) تاریخ جلوس و «شهنشاه زیر زمین» (= ۹۸۵) تاریخ مرگش ثبت:

شهنشاه جسم قدر گیتی پناه	که می‌خورد گردون بذاتش قسم
پی تاجداری روی زمین	برافراخت در دهر سالی علم
دو تاریخ زینده می‌خواست فکر	که بر لوح عالم نگارد قلم
یکی بهر جاهش در اقلیم دهر	یکی بهر عزمش بملک عدم
«شهنشاه روی زمین» گشت ثبت	«شهنشاه زیر زمین» شد رقم ^۲

ازین نمونه‌های عالی و قطعه‌های تاریخی زیبا در دیوانهای شاعران تاریخ -

۱- تذکره نصر آبادی، ص ۲۶۸-۲۹۱.

۲- ایضاً ص ۲۷۶.

ساز فراوانست، اما گاه شاعرانی را می‌بینیم که درین راه بتفنن‌های خاصی دست زده‌اند مثلاً وحشی درباره منظومه «ناظر و منظور» خود که بسال ۹۶۶ تمام کرد مصراعی یافت که چهار بار می‌توان از آن همان یک تاریخ را استخراج کرد، یکبار از حرفهای نقطه‌دار، یکبار از حرفهای بی نقطه، یکبار از حرفهای متصل و بار آخر از حرفهای مفصل که در آن مصراعت^۱ و همین کار را میرزا امین نصرآبادی درباره تمام کردن کار خود در نسخه برداری از مثنوی مولوی کرد و مصراعی یافت که می‌توان از آن چهار بار تاریخ ۱۰۷۷ را استخراج کرد^۲. و کار دشوارتر ازین دورا محنم کاشانی در شش رباعی تاریخ‌دار خود نمود که می‌توان از آنها بوجوه مختلف چند بار استخراج تاریخ کرد^۳، و محمد طاهر نصرآبادی در تاریخ بنای هشت بهشت بسال ۱۰۸۰ نخست مثنوی ساخت که چهار بار در مصراع آخر از چهار بیت آخر آن تاریخ ۱۰۸۰ را می‌توان یافت و سپس همنش بدین قانع نشد و دو رباعی ساخت که هر مصراع آنها همس تاریخ را دارد و آنگاه یک مثنوی بیست و چهار بینی بدنبال آنها آورد که هر مصراع از هر بیت همین تاریخ را دارد یعنی چهل و هشت بار در چهل و هشت مصراع پی‌پی همان یک تاریخ تکرار شده است، و همین کار را باز در تاریخ ریختن توپی بسال ۱۰۸۲ هـ کرد^۴.

درین دوران مانند همه دوره‌های شعر فارسی، هجو و هزل و هجو و هزل و طنز و هزل و طنز رواج داشته است. هجو که در قانون ادب مکروه است بقیه در عهد صفوی همچنان مطرود و ناخوشایند بود که در روزگار ما، و بهمین سبب بعضی از شاعران که چندی لب بدینگونه سخن می‌گشودند و زانحایی می‌کردند در میان اهل زمان نیک بدیرفته نمی‌شدند و ناگزیر از ارتکاب این مکروه توبه می‌نمودند. مثلاً درباره شریف تبریزی (۹۵۶ هـ) شاگرد لسانی شیرازی

۱- تذکره مصرعاتی. ص ۴۷۳.

۲- ایضا ص ۴۸۶.

۳- ایضا ص ۴۷۳-۴۷۴.

۴- ایضا ص ۳۸۷-۴۹۱.

(م ۹۲۰ یا ۴۱ یا ۴۲) نوشته‌اند که هم نسبت باستاد خود بی ادبها کرد و هم بایکی از مستوفیان شاه تهماسب، بسبب آنکه صله مدح نداد، در افتاد و او را هجوها کرد. مداومت شریف در هجو سرانجام مابۀ کدورت خاطر شاه تهماسب گردید چندانکه حکم بقتلش داد و بعد او را بخشید بشرط آنکه دیگر هجو نگوید.^۱

از شاعران استاد آن عهد و حشی باقی (م ۹۹۱م) در هجو زیبایی تند داشت و میان او و چندتن از همعصرانش مانند موحدالدین فهمی کاشانی و شجاع‌الدین غضنفر کاشانی کره جاری^۲ و محتشم کاشانی و تابعی خوانساری مهاجرات بسیار رخ داد^۳

شاعران معروف دیگری مانند وحیدی قمی (م ۹۴۲م) و حیرتی تونی (م ۹۶۱م) و نادم لاهیجانی (مردۀ در اواسط سده ۱۱) و شفایی اصفهانی (م ۱۰۳۷) و شیدای فتحپوری (م ۱۰۸۰) هر یک چند گاهی زبان قلم را ببلیدی هجو آلودند اما درین راه دیر نیویدند و هر یک در رشته‌های دیگر شعر بویژه غزل شهرت بسیار فراز آوردند. درباره‌ی توانایی حکیم شفایی در هجو نوشته‌اند که «از تاب شمیر مهاجرات او اکثر شعرای عراق و غیره بر خود می‌لرزیدند»^۴ ولی بقول خود چون کردارش پسند صاحب ایران شاه عباس نبود، بدست او ازین کار توبه کرد^۵. شیدا چندتن از گویندگان

۱- هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۲۳۰-۲۳۵.

۲- درباره‌ی این غضنفر کره جاری بنگرید بهفت اقلیم، تهران، ج ۲، ص ۵۱۶-۵۱۷. وی بقول امین رازی «با اکثری از شعراء مناظره و مهاجرات داشت. او را مثنوی «پیر و جوان» قریب بچهار هزار بیت و دیوان غزل و مجموعه‌یی بنام «پیش آمد احوال» از همه قسم سخنی بود.

۳- در مقدمه دیوان وحشی بتصحیح آقای دکتر حسین نخعی، تهران ۱۳۳۸، نمونه‌های مشروح از این هجونامه‌ها آورده شده است.

۴- نقل از سخن تقی‌الدین اوحدی، عرفات، در ترجمه حال شفایی.

۵- رسم هجا جو لازم مهابت منت چون کتیرا کتزو نتوان برد حذب کاه اما پسند صاحب ایران نمی‌شوم تا با منت این هنر اعتبار کاه بار دگر نه از لب و بی از صمیم لب تجدید توبه می‌کنم اما بدست شاه (شفایی)

معروف عهد خود مثل طالب آملی و میر الهی و کلیم را هجو گفت و بر قدسی زبان باعتراف گشود و عاقبت خود نیز در دهان هجو گویان افتاد.^۱

اما هزل و طنز در شعر عهد صفوی فاقد نیروی دورانهای گذشته بود. محمد امین رازی در شمار شاعران اسرار آباد کسی را که باید در سده دهم می زیسته باشد بنام مولانا معین اللذة که در شعر معین تخلص می کرد اسم می برد^۲ که «بذله گو و شیرین زبان بوده و در بوستان مطایبه باعتدال تازه نهالان خاطرش در آن عصر درختی نرسیده بود و در گلستان معارضه بخوش نوایی بلبلان طبیعتش هزار دستانی دستان سرا نگشته، همواره بکلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز زنگ کلفت و کدورت از خاطرها زدوده مستحسن اعیان دهر و مستکمل ارباب هردیار و شهر بودی...». این معین اللذة بیتهایی بشوخی می گفت که بظاهر طیبیت و در باطن متضمن طعن بر بعضی از طبقات اهل زمان بود. مثلاً درباره نایب الصدر عهد خود و وکیل او که پنجاه در مالوقف داشتند گوید:

جایی که نه فضل است و نه دانش نه سرور گر خود همه مجلس شیو خست و صدور
گر غوربتغه^۳ در افشرد من افتد به ز آنکه وکیل میر بینم از دور
وبا واعظی را چنین تعریف مینماید:

ای وعظ ترا انکذه و منکذه نه وز قول بدت بجز وبال و بتره نه
چون جمعک برنشسته بر کنده خشک چقاچق و چقاچق و هیچش مزه نه

این رباعی او نیز خالی از طنز و بی مقصودی نیست:

عیسی صفنان فتح فتوحند همه عبدالطنان عذاب روحند همه
ز نهار معین چشم مواخات مدار ز ابنای زمان که قوم نوحند همه

در شعرهای دیگری که امین رازی از او نقل کرده علاوه بر متلایان عهد بطبقات دیگر خاصه به «میرزایان» و «قلیان» که مرادش طبقه حاکم دوره اش بود، نیز تاخته است

۱- سرو آزاد، ص ۸۲؛ بهارستان سخن، ص ۲۷۵ بعد.

۲- هفت اقلیم، ج ۳، ص ۱۱۶-۱۱۹.

۳- غوربتغه: غورباغه، وزغ، بزغ، وک.

و گذشته ازینها رساله‌یی بنثر دارد که در هفت اقلیم نقل شده و بی‌شبهت برحاله تعریفات عبیدزاکانی نیست.

امین رازی شاعران طنزگوی دیگری را هم مانند حافظ صابونی قزوینی^۱ و «سگک لتونده» و «نظام کلاغ» که هر دو از قزوین بوده‌اند در کتاب خود معرفی کرده است^۲ که قریب بزمان تألیف هفت اقلیم (۱۰۰۲ هـ) می‌زیسته‌اند.

در نیمه اول سده یازدهم شاعر طنزگوی تواناتری از آنان که دیده‌ایم زندگی می‌کرد. وی متلاً احمد فوقی یزدی است که مردی فاضل و شاعر بود و طنزگویی را پیشه ساخته دیوانی متضمن ۳۹۰۰ بیت درین راه ترتیب داده بود شامل ۱) دیباچه ۲) نغمات ۳) فرهاد و شیرین ۴) ساقی‌نامه ۵) قصائد و ترجیعات ۶) مناجات‌نامه ۷) غزلیات، که تمام آنرا بهزل گذرانده و بروش عبیدزاکانی حقایقی را در پرده طنزیان نموده است و خود درباره سخنانش گفته که «اگرچه شیرازه جامعیت این رساله برشته هزل بسته اما در زیر هر نکته‌اش چندین حرف پندآمیز» پنهانست. وی مثلاً فرهاد و شیرین خود را چنین آغاز کرده است:

کبوتر باز بام خوش بیانی چنین زد چکله بر مرغ معانی
ولیلی و مجنون را بدینگونه شروع نموده:

سخن ترتیزک بستان فکرت سخن طوطی هندستان فکرت

و در مناجات‌نامه چنین گفته: «الهی الهی بطوق و بوق قلندران و یکه‌تازی ایشان در عرصه وحدت و بتدم و دود نامرادان و نیازمندی ایشان در نزد خلوت...»^۳

از رسمهای شاعران عهد صفوی در شعر ترتیب دادن مجموعه‌هایی است در وصف شهری و مکانی و اصناف خلق در آنها و توصیف خوب رویان هر صنف و اظهار عشق

شهر آشوب
و شهر انگیز

۱ - هفت اقلیم، تهران، ج ۳، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲ - ایضاً همان جلد، ص ۱۸۸.

۳ - درباره این شاعر بنگرید بضمیمه نهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه بریتانیا،

ریو، ص ۲۳۵؛ و فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۷؛ و جامع

مفیدی، ج ۳ تهران ۱۳۲۰، ص ۴۲۸-۴۵۰.

بایشان و یا برعکس هجو و بدگویی از آنان، و اینگونه مجموعه‌ها را عادة «شهر آشوب» و «شهر انگیز» می‌خواندند. این مجموعه‌ها حاوی نوع خاص تازه‌یی از شعر نیست بلکه آنچه در آنهاست از قبیل همان شعرهای وصفی و غنایی است با این امتیاز که منحصر آدر باره دسته‌بی معین یا خوب روی معینی از دسته معین فراهم آمده، خواه بتعریف و خواه بتکذیب.

وصف اصناف خلق در جامعه‌یی یا شهری پیش ازین هم در شعر فارسی سابقه داشت مثل مثنوی در صفت تدیمان سلطان عضدالدوله شیرزاد که در قسمت اخیر از دیوان مسعود سعد سلمان می‌بینیم^۱، و یا آنچه در حدیقة الحقیقة سنایی در وصف بعضی از اصناف جامعه ملاحظه می‌کنیم و آنچه در کارنامه بلخ او در مطایبه با بعضی از اطرافیان پادشاه غزنین مشاهده می‌نماییم^۲. اما نه آنها دقتی خاص را بوجود می‌آورده و نه شهر آشوب بمعنی مصطلح بوده است.

از نخستین مجموعه‌ها با عنوان شهر آشوب و شهر انگیزیکی از لسانی شیرازی است شامل ۵۴۰ رباعی درباره شهر تبریز و پیشه‌وران آن شهر و وصف عشق خود که آن را مجمع الاصناف نامید؛ و مجموعه‌یی دیگر از شاعر همزمان او بنام وحیدی قمی (۹۴۲م)^۳ که آن هم درباره تبریز است و سام میرزا آنرا «شهر انگیز» نامیده است و محمد امین رازی «شهر آشوب» خوانده اما این دفتر مجموعه رباعی نیست بلکه يك مثنوی بروزن حدیقة سناییست و در تحفة سامی درباره آن چنین می‌خوانیم که وحیدی «از جهت تبریز شهر انگیزی گفته و این چند بیت از آنجاست:

شکر لله که بهر شهر انگیز	از هری آمدم سوی تبریز
تا بوصف بتان تبریزی	همچو طوطی کنم شکر ریزی
و ده تبریز رشک هشت بهشت	مردمش خوب روی و بالک سرشت
نازنینان بناز و محبوس	در کمال لطافت و خوبی

۱- همین کتاب، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲- ایضا، ج ۲، ص ۵۶۳.

۳- در باره او بنکر بلخ: تحفة سامی ص ۱۲۶-۱۲۷؛ هفت اقلیم ج ۲، ص ۵۰۴-۵۰۵.

و در تعریف پسر شیشه گر گفته :

دلبر شیشه گر بر عنایی
مردم دیده راست بینایی
بس که شد شیشه اش پسندیده
همچو عینک نهند بر دیده»

یکی از شهر آشوبها آنست که محمد بیگ رشکی همدانی از شاعران سدّدهم ساخت. تقی الدین اوحدی در عرفات نوشته است که او «وقتی شهر آشوبی بجهت اردوی شاه جنت مکان شاه تهماسب و اهل قزوین گفته و بجهت هر کس درین قصیده اهاجی رکیکه بسیار گفته، بعد از شهرت حضرت علی بن آشبانی او را محبوس کردند بل حکم قتل فرمودند، بجهت معذرت گناه و شفاعت تاجی از ابریشم بافت دوازده ترک یک وصله سر هر ترکی نام یکی از ائمه اثنی عشر قرار داده و نقش کرده...»

ساختن شهر آشوب یا شهر انگیز پس از سده دهم همچنان دنبال شد و حتی در شعر ترکی نیز مورد تقلید قرار گرفت و حاجی خلیفه چندتا از این شهر انگیزها را ذکر کرده است^۱.

۱- کشف الظنون، ستون ۱۰۶۸.

— دوست دانشمند آقای احمد گلچین معانی درباره شهر آشوب در شعر پارسی، و نیز چند شهر آشوب مشهور کتابی دارد که سال ۱۳۴۶ در تهران بطبع رسید. از بخت بد در این دیار دور از میهن که سرگرم تألیف این جلد هشتم از مطالعه آن کتاب که بینین سودمند و مقرون با اطلاع کافیت محروم و اطلاع بروجود آن کتاب را از کتاب دیگر ایشان بنام «تاریخ تذکره های فارسی» (ج ۲ ص ۸۱۴) بدست آورده ام.

انتشارات فردوس منتشر کرده است

تاریخ ادبیات در ایران
تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا

تاریخ ادبیات ایران
تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا

گنج و گنجینه
تالیف دکتر ذبیح‌الله صفا

دیوان سیف فرغانی
باتصحیح و مقدمه دکتر ذبیح‌الله صفا

آشنائی با عروض و قافیه
دکتر سیروس شمیسا

فرهنگ تلهیحات
دکتر سیروس شمیسا

سیر غزل در شعر فارسی
دکتر سیروس شمیسا

ورقه و گلشاه عبوقی
مؤلف: دکتر ذبیح‌الله صفا

آیین سخن
دکتر ذبیح‌الله صفا

آئینه در شعر فرخی، سعدی، حافظ
ریکاردر زینوسی

مسائل ریاضی کنکورها

ترجمه پرویز شهریاری

بازی با بینهایت

ترجمه پرویز شهریاری

روشهای مثلثات

پرویز شهریاری / احمد فیروزنیا

آفرینندگان ریاضیات عالی

ترجمه پرویز شهریاری

داستانهای علمی

ترجمه پرویز شهریاری

آشنایی با ریاضیات

پرویز شهریاری

ریاضیات در سرگرمیها

ترجمه هرمز شهریاری

ریاضیات تجربی

احمد فیروزنیا / حسن تقوی

اخلاق و انسان

ترجمه پرویز شهریاری

روان‌درمانی در مشرق زمین و مغرب زمین

ترجمه پرویز داریوش / نسرین پودلت

رفتار درمانی (کلربرد و بازده)

ترجمه نسرین پودلت / دکتر علی اکبر سیف / میترا فیض

A History of Iranian Literature

Vol.V

**From the beginning of the 10th
century to the middle of the 12th
century A. H.**

Part. I

by

**Zabihollah Safa, Lit. D.
Professor Emeritus of the
University Of Tehran**



Firdaus

